



کشف الاسرار و غده الابرار

تأليف السيد محمد باقر

مطبعة دارالکتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تبریز - ۱۳۰۰

كشف الاسرار و عدة الابرار

(جلدهفتم)

معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاری

تفسير سورة الفرقان الى آخر سورة السجدة

تالیف: ابو الفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمد بن احمد، قرن ۶ ق.
کشف الاسرار و عده الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین
المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
ج ۱۰

ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱) - ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی)
ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲) - ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) - ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴)
ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵) - ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) - ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷)
ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸) - ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) - ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره - ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. - ج. ۳.
تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاحراف. - ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. - ج. ۵. تفسیر سوره
یوسف الی آخر سوره الکهف - ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور - ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر
السجده - ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت - ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحديد.
- ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. -
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.

۱. تفاسیر عرفانی - قرن ۶ ق. ۲. تفاسیر اهل سنت - قرن ۶ ق. ۳. نثر فارسی - قرن ۶ ق. الف. انصاری، عبدالله
بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر
خواجه عبدالله انصاری. ه. عنوان: تفسیر قرآن.

۲۹۷/۱۷۸

ک ۵ / م ۹ / ۱۰۰ BP
۱۳۷۱

۷۷۹ - ۷۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



کشف الاسرار و عده الابرار (جلد هفتم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964 - 00 - 0341 - 7 (10 Vol.Set)

ISBN: 964 - 00 - 0348 - 4 (Vol.7)

شابک ۷ - ۰۳۴۱ - ۰۰ - ۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

شابک ۴ - ۰۳۴۸ - ۰۰ - ۹۶۴ (جلد هفتم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

الف

بسمه تعالی

مقدمه

« تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً » (۱)
پروردگاری ستایش کنیم که کتاب خود را از آسمان عز و اوج کمال بر
بندگان در گاه عبودیت فرو فرستاد و سخن خود را راهنمای گمشدگان وادی حیرت
قرار داد از رخساره حقیقت پرده مجاز بر گرفت تا کشف اسرار شد و نعمت آزادی را
نصیب احرار ساخت تا عادت ابرار شد.

« قل انزلہ الذی یعلم السر فی السموات و الارض، » (۲)

خداوندی را ستایش آریم که ما را بر بسط و نشر کلمات طیبات فرقانی و
درس و فحص آیات بیّنات ربانی توفیق داد و از خزائن بی پایان رحمت خود دُر
علم و کهر دانش بر مفارق خلایق نثار فرمود و بندگان رهی و سرگشتگان وادی
کمرهی را یاری کرد تا ناقل قول صواب و قائل کلام صدق او باشند.

« رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علیّ والذی و ان اعمل
صالحاً ترضاه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین » (۳)

داداری را سپاس کوئیم که مراتب سبع سماوات طباقاً را خلق فرمود و این
بندگان مستمند را به نشر پاره هفتم از اجزای ده گانه کتاب مستطاب کشف الاسرار
توفیق داد که اینک چون رخشنده کیوان از ایوان سابع ظاهر و نمایان و چون در ثمین
از بحر هفتمین متلاّلی و درخشان گردیده است.

« ولوان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمدّه من بعده سبعة ابحر

مانفتد كلمات الله » (۱)

هفت دریا اندر او يك قطره ای جمله هستی ها ز موجش چکره ای

باغ و بیشه گر شود یکسر قلم زین سخن هر گز نگرود هیچ کم

آنهمه حبر و قلم فانی شود وین حدیث بیعدد باقی بود

این مجلد را بر دیگر اجزاء رجحانی است که اضافه بر استنساخ و مقابله

دو نسخه متن قدیم با دو نسخه دست نوشت دیگر که در نزد این عبد ضعیف موجود بود زائداً علی ما سبق مقابلت و تطبیق اقتاد .

نسخه اول محتوی قسمتی از سورة المؤمنون تا سورة الاحزاب و بتاریخ ۷۳۲

کتابت شده .

نسخه دوم عکس منقول از نسخه خطی موجوده در مزار کثیر الانوار گازر گاه هرات

شامل سورة الشعر تا سورة السجده، و آن بتاریخ الثانی عشر شعبان سنه ۸۳۱ تحریر شده .

نسخه ثالث اهدائی آقای دکتر حسین مفتاح مشتمل بر اواخر سورة البقره

تا اواسط آل عمران .

در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف بتفصیل مذکور است و در اول و آخر

آن اینچنین مسطور :

نسخه اولی :- الشیخ الامام العبد الرشید فخر الاسلام... ابی الفضل احمد بن ابی سعد

ابن احمد بن مهر یزد المیبدی .

نسخه ثالثه : - رشید الدین فخر الاسلام معین السنة تاج الائمة عز الشریعة رکن

الطائفة كهف الطريقة ابو الفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن احمد مهر یزد

هر چند که با وجود استقصا و تفحص بسیار هنوز به ترجمه احوال رشید الدین

ج

ظفر نیافته‌ایم ولی امیدواریم که این نسب‌نامه طالبان را هادی طریق و دلیل تحقیق کرده و بعون الهی بر تاریخ زندگانی مؤلف فاضل اطلاع و بصیرت کامل حاصل سازند.

در تصحیح اوراق و تطبیق رونوشت با متن در این مجلد دو تن از جوانان فرزانه یعنی دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی و علی توانگر دست یاری کردند و در حصول مقصود و زحمت مراجعه بمطبعه و استکتاب سطور و استخراج دقائق یا فشاری فرمودند تا بحمد الله تعالی عاقبت دیده‌دل از مشاهده جمال کلمات الهی روشن شد و کام جان از چاشنی سخنان حق شیرین گردید، «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین» (۱) مصداق حال گشت.

هم‌چنان شایسته است که از الطاف کامله و عنایات شامله مخادیم و بزرگان دانشکده علوم معقول - دانشگاه طهران شکر گزاری کنیم که ما را بر این خدمت بزرگ و عبادت حق و کار ثواب و عمل صالح و وظیفه مسلمانی و تکلیف ایمانی یاری کردند و در مصاعب و مشکلات دلداری دادند و از خیل هموم و سیل غموم که از گردش ایام فرا می‌رسید غمگساری نمودند.

امید که مدلول کریمه: «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون» (۲) شامل حال ما و ایشان گردد. حقتعالی همه ما را قدم ثابت و ایمان راسخ و صبر بی‌کران و روح شادان عنایت فرماید. و این گفته حق و کلمه صدق را قده همه اهل ایمان سازد: «فاصبر ان وعد الله حق ولا یتخفنک الذین لایوقنون» (۳)

از آراستگان صاحب‌دلو و ارستگان از کدورت آب و گل مسئلت آن است که بشکرانه این نعمت از مؤلف و ناشر و کاتب و طابع و مصحح به نیکی یاد فرمایند و بر ای ایشان طلب

(۳) الروم ۶۰/۳۰

(۲) العنکبوت ۷/۲۹

(۱) العنکبوت ۶۹/۲۹

مفمرت و دعای خیر کنند لا سیما کاتب الحروف اضعف الخلیقة و لاشیء فی
الحقیقة علی اصغر المدعو بالحکمة

و كان ذلك فی يوم الجمعة الواحد والعشرون من شهر جمادى الاولى

سنة ١٣٨٠ فی بلدة طهران

كشف الاسرار و عدة الابرار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۵ - سورة الفرقان - مکیة

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«تبارک» بابرکت است [وبا بزرگواری]، «الذی نزل الفرقان» آن [خداوند]
که فرو فرستاد این نامه جداکننده [میان راستی و کثری]، «علی عبده» بر بنده
خویش، «لیکون للعالمین نذیراً»^(۱)، تا جهانیانرا آگاه کننده ای بود بیم نمای.
«الذی له ملک السموات والارض» آن خداوندی که او راست پادشاهی
[هفت] آسمان و [هفت] زمین، «ولم یتخذ ولداً» و هیچ فرزندی نگرفت،
«ولم یکن له شریک فی الملک» و او را هرگز در پادشاهی انباز نبود، «وخلق
کل شیء» و بیافرید هر چیز را، «فقدّره تقدیراً»^(۲)، آنرا اندازه ای نهاد و هنگام.
«واتخذوا من دونه آلهة» و خدایان گرفتند فرود ازو، «لایخلقون شیئاً وهم
یُخلقون» خدایانی که هیچ چیز نیافرینند و ایشان خود آفریده اند، «ولا یملکون
لانفسهم ضراً ولا نفعاً» و بدست ایشان نیست گزند و نه سودی، «ولا یملکون
موتاً ولا حیوةً» و بدست ایشان نیست مرگی و زندی گانی [که بمیرانند یا زنده کنند]
«ولا نورا»^(۳)، و نه بازانگیختن پس از مرگی.

«وقال الذین کفروا» ناگرویدگان گفتند: «أن هذا الآفک افتریه»

[این] سخن که محمد آورد [نیست مگردروغی که او نهاده] و از خود ساخته

« و اعانه عليه قوم آخرون » و یاری داده اورا بران گروهی دیگران ، « فقد جاؤا ظلماً و زوراً^(۴) » ناگفتنی [است که گفتند] و دروغ است که آوردند .

« وقالوا اساطير الاولين » و گفتند این افسانه‌های پیشینیان است ، « اکتبها » که [محمد(ص)] نوشتن آن خواست ، « فهي تملی عليه بكرة واصيلاً^(۵) » تا آنرا بر وی خوانند [و میدهند] بامداد و شبانگاه .

« قل انزلته » گوی فرو فرستاد این نامه را ، « الذي يعلم السرفی السموات والارض » [اوست] آنکس که نهان داند در آسمانها و زمینها ، « انه كان غفوراً رحیماً^(۶) » و اوست که همیشه آمرزگار بود و بخشاینده .

« وقالوا مال هذا الرسول » و گفتند [مشرکان مکه] چیست این فرستاده را ، « یا اکل الطعام » که خورش میخورد ، « و یمشی فی الاسواق » و در بازارها می‌رود ، « لولا انزل الیه ملک » چرا فریشته [آشکارا] با او فرستاده نیست ، « فیکون معه نذیراً^(۷) » تا باوی هم آگاه کننده بود و ترساننده .

« او یلقى الیه کنز » ، یا گنجی باو افکندندی ، « او تکون له جنه یا کل منها » یا اورا رزی بودی (۱) که از آن می‌خوردید ، « وقال الظالمون » و گفتند [ناگرویدگان] آن ستمگاران [بر خویشان فرا مومنان] : « ان تتبعون الارجال مسحوراً^(۸) » پی نمی‌برید ۲ بمردی جادوئی کرده باوی .

« انظر کیف ضربوا لك الامثال » این شکفت نگر که چون ترا مثلها زدند ، « فضلوا » که [خود در آن] درماندند . فلا يستطيعون سبیلاً^(۹) و راه نیافتند [که از آن بیرون آمدند] .

« تبارک الذي أنشاء » با برکت آن خدای که اگر خواهد ، « جعل لك خيراً من ذلك » ترا به‌دهد و کند [از آنچه ایشان می‌درخواهند از تو] « جنات تجری

من تحتها الانهار « بهشتهائی که میرود زیر [درختان] آن جویها « ويجعل لك قصوراً^(۱۰) » و ترا کوشکها [دهد و] کند .

« بل کذبوا بالساعة » [نه چنانست که ایشان میگویند] که ایشان خبر رستخیز می دروغ شمرند ، « واعتدنا لمن کذب بالساعة سعيراً^(۱۱) » ، و ساختیم ما آنکس را که دروغ شمرد خبر رستخیز آتشی سوزان .

« اذا رأتهم من مكان بعيد » [آتشی] که آنکه که ایشانرا بیند از جایی دور ، « سمعوا لها تغيظاً وزفيراً^(۱۲) » ، آواز [جوش] آن شنوند و بانگ وزفیر .
« واذا الفوامنها مكاناً ضيقاً » ، چون ایشانرا در دوزخ افکنند (۱) در آن جایگاه تنگ ، « مقرنين » [هر یکی با دیوهم] گردن بسته ، « دعوا هنا لك ثبوراً^(۱۳) » ، بر خویشتن از آن جای بزارند [وهلاك خوانند] .

« لاتدعوا اليوم ثبوراً واحداً » ، [فریشتگان گویند :] امروز بر خویشتن هلاك نه یکبار خوانید ، « و ادعوا ثبوراً کثیراً^(۱۴) » ، که هلاك فراوان خوانید .

« قل اذلك خير » ، پیغامبر من گوی آن [منزل] به ، « أم جنة الخلد » یا آن بهشت جاویدی ، « التي وعد المتقون » آن [بهشت] که وعده دادند پرهیز گارانرا ؟ .
« كانت لهم جزاء ومصيراً^(۱۵) » ، این ایشانرا پاداش است و جایگاه .

« لهم فيها ما يشاؤون خالدين » ، ایشانراست در آن هر چه میخواهند جاویدان ،
« كان على ربك وعداً مسؤولاً^(۱۶) » ، این وعده ایست [که راست کردن آن رهی را بر الله است و] از الله در خواستنی است و باز خواستنی .

« ويوم نحسهم وما يعبدون من دون الله » روز رستخیز بینگیزیم ایشانرا و آنچه می پرستند فرود از الله از مردمان و فریشتگان ، « فيقول اانتم اضللتهم عبادي هؤلاء » گوید [الله عیسی (ع) و عزیر (ع) و فریشتگان را] آن شما بودید که بی راه کردید بندگان من ؟ « ام هم ضلوا السبيل^(۱۷) » ، یا ایشان خود از راه بیفتادند ؟

« قالوا سبحانك » [جواب دهند فریشتگان و پیغامبران و] گویند پاکی و بی‌عیبی ترا « ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء » سزا نبود ما را که ما را بخدایی گرفتند فرود از تو « ولكن متعتهم و آباء هم » لکن برخوردار کردی [و زندگانی دادی] ایشانرا و پدران ایشانرا، « حتى نسوا الذكر » تا یاد [تو] فراموش کردند، « و كانوا قوماً بوراً ^(١٨) » و قومی بودند نیست شده.

« فقد كذبوكم بما تقولون » [کافرانرا جواب دهد خدای که اکنون] پس [این پیغامبران و فریشتگان] دروغ‌زن کردند شما را در آنچه شمامی گفتید [که ایشان خدایان اند]، « فما يستطيعون صرفاً » نتوانند که [عذاب] از خویشان باز گردانند. « ولا نصراً » و نتوانند که یکدیگر را به کار آیند « و من يظلم منكم » و هر که کافر شود از شما، « نذقه عذاباً كبيراً ^(١٩) » بچشانیم او را عذابی بزرگ.

النوبة الثانية

این سوره الفرقان مکی است مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده: « والذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » تا آخر سه آیت. و این سوره سه هزار و هفتصد و سی و سه حرف است، و هشتصد و نود و دو کلمه و هفتاد و هفت آیت. و درین سوره دو آیت منسوخ است بآیت سیف بقول بعضی از مفسران؛ یکی: « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ». دیگر آنست: « و اذا مروا باللغو مروا كراماً ». و در فضیلت این سوره ابی‌کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: « من قرأ سورة الفرقان بعث يوم القيمة وهو مومن، ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور و دخل الجنة بغير حساب ».

قوله: « تبارك » ای - تعالی و ارتفع و تكبر، قال الحسن: « هو الذي تجيء البركة من قبله »، والبركة هي الكثرة في كل خير. وقيل معناه - دام وثبت - من لم يزل ولا يزال،

والبروك - الثبوت - ومنه البركة لدوام الماء فيها وبقائه . معنى آنستكه بزرگ است و بزرگوار، همیشه بود و هست و خواهد بود ، لم يزل ولا يزال . تبارك لفظی است كه جز الله را نگویند و جز بلفظ ماضی استعمال نکنند . از لم یرد التوقیف .

« الذی نزل الفرقان علی عبده ، الفرقان هاهنا القرآن الفارق بین الحق والباطل والحلال والحرام والهدی والضلال والخطأ والثواب ، وهذا الاسم لا يختص بالقرآن فيجوز اطلاقه علی جميع كتب الله وقد سمي الله التوریه فرقاناً فی قوله : « ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان » ، و كل شيء فرّق بين شيئين فهو فرقان . مصدر جعل اسماً ، ويوم الفرقان هو يوم بدر فرق السيف فيه بين الحق والباطل . وقوله : « ويجعل لكم فرقاناً » معناه - يبين لكم سبيلاً وينصركم نصراً ويؤتكم فتحاً يفرّق بين الحق والباطل .

مفسران گفتند - عبد - اينجا مصطفی (ص) است و فرقان قرآن و عالمين جن و انس كه مصطفی (ص) بايشان مبعوث است . ليكون - ضمير عبد است ، ميگويد : بزرگوار است و بابرکت و با عظمت آن خداوندي كه قرآن فر و فرستاد بر بنده خویش محمد (ص) ، جن و انس را آگاه کند از بعثت و نشور و عاقبت کار دنیا ، و قيل : - النذير والمنذر - المخبر بوقوع مكروه . و گفته اند ليكون ضمير الله است ای ليكون الذي نزل الفرقان علی عبده ، وهو الله سبحانه للخلايق كلها منذراً . و در وصف الله منذر رواست كه خود ميگويد جل جلاله : « انا كنا منذرين » . جای ديگر گفت : « انا انذرناكم عذاباً قريباً » ، و باين تأويل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد يعنى جمله رسولهاى وى ، و بفرقان جمله كتابهاى او خواهد .

« الذی له ملك السموات والارض » ، لانه الذى اوجدهما و خلقهما و اخرج منافعهما ، « ولم يتخذ ولداً » ، كما زعم النصارى ، « ولم يكن له شريك فى الملك » ، كما قال المشركون و الثنوية . و قيل - معنى « لم يتخذ ولداً » لم ينزل احداً منزلة الولد ، لان ما لا يجوز على الله على الحقيقة لا يجوز عليه على التشبيه . « وخلق كل شيء » ای -

كل شيء يجوز وصفه بالخلق . وقيل - اللفظ عام والمعنى ليس بعام ، كقوله: « واوتيت من كل شيء . فقدره تقديراً » على مقتضى الحكمة وتناسب بعضه الى بعض على اعتدال . وقيل - خلق ما خلق على مقدار يعرفه ولم يخلق شيئاً على سبيل سهو وغفلة . وقيل - بين مدة بقائه ومنتهاى اجله . وقيل - كتبه فى اللوح المحفوظ لطفاً بالملائكة و ذلك انهم ينظرون فيه فيصرفون فيما و كلوا به على حسب ما يجدونه فيه .

« واتخذوا من دونه » - الواو ضمير الكفار وهم مندرجون فى قوله للعالمين . « آلهة لا يخلقون شيئاً وهم يخلقون » لانها موات وجمادات منحوتة مصنوعة « ولا يملكون لانفسهم ضرراً ولا نفعاً » اى دفع ضرراً ولا جراً منفعة ، « ولا يملكون موتاً » امانة « ولا حياة » اى احياء « ولا نشوراً » احياء بعد الموت والمعنى - كيف تر كوا عبادة الله الذى يملك هذه الاشياء واشتغلوا بعبادة من لا يملك شيئاً منها .

« وقال الذين كفروا ، يعنى النضر بن الحارث : « ان هذا الا fark افتريه » ، اى ما هذا القرآن الا كذب اختلقه محمد (ص) ، « واعانه عليه قوم آخرون » يعنى اليهود اى هم يلقون اخبار الامم اليه وهو يكسوها عبارته . وقيل هم جبر ويسار وعداس عبيد كانوا بمكة من اهل الكتاب ، فزعم المشركون ان محمداً (ص) ياخذ منهم . قال الله تعالى « فقد جاؤا » يعنى قائلى هذه المقالة « ظلماً و زوراً » اى بظلم و زور ، فلما حذف الباء انتصب وقيل فقد جاؤا بهذا القول ظلماً و زوراً اى ظلموا فيما قالوا و زوروا ، فالتزوير - الكذب فى الشهادة و الحديث - وقيل المزور من الكتاب ما زيد فيه و نقص .

« وقالوا اساطير الاولين » يعنى - النضر بن الحارث كان يقول ان هذا القرآن ليس من الله وانما هو مما سطره الاولون مثل حديث رستم واسفنديار ، « اكتبها » يعنى - انتسخها محمد (ص) من جبر ويسار وعداس ، ومعنى اكتب - استكتب - اى طلب ان يكتب له لانه كان (ص) لا يكتب . و روى عن الشعبي قال : « مات النبي (ص) حتى كتب « ولا تخطه بيمينك » اراد به قبل الوحي والصحيح انه لم يكن يكتب قبل الوحي ولا بعد الوحي . وقيل اكتبها يعنى جمعها من قولهم : كتبت الشئى اى جمعته ، « فهى تملى عليه » اى تقرأ

عليه « بكرة واصيلاً » يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالغداة والعشي ، قال الله عز وجل ردّاعليهم .

« قل انزله » يعنى القرآن « الذى يعلم السر » اى الغيب « فى السموات والارض » ، يعلم بواطن الامور . فقد انزله يعنى القرآن على ما يقتضيه علمه بباطن الامور ، « انه كان غفوراً » لمن تاب « رحيماً » بمن آمن .

« وقالوا مال هذا الرسول » يعنون محمداً (ص) « يا اكل الطعام » كما نأكل نحن ، « ويمشى فى الاسواق » ، يلتمس المعاش كما نمشى ، فلا يجوز ان يمتاز عننا بالنبوة ، وكانوا يقولون له : لست انت بملك ولا ملك : لست بملك لانك تأكل والملك لا يأكل ، ولست بملك لان الملك لا يتسوق وانت تتسوق وتتبدل . وما قالوه فاسد ، لان اكله الطعام لكونه آدمياً ومشيه فى الاسواق لتواضعه وكان ذلك صفة له وشيء من ذلك لا ينافى النبوة . « لولا انزل اليه ملك » يصدقه « فيكون معه نذيراً » داعياً .

« او يلقى اليه كنز » من السماء ينفقه فلا يحتاج الى التصرف فى طلب المعاش . قال الحسن : « والله ما زواها عن نبيته الا اختياراً ولا بسطها لغيره الا اغتراراً . » وتكون له جنة « اى بستان « يا اكل منها » . قرأ حمزه و الكسائي نا كل بالنون اى نا كل نحن منها لتكون له علينا فضيلة بان نا كل من جنة .

وقيل - تظهر له جنة فى مكة مشمرة نا كل من ثمرها فنكون يا كلنا منها ابعد من الريب . وقرأ الباقر يا كل منها بالياء . والوجه ان الضمير فيه يعود الى النبي (ص) ، اى يا كل منها ، فهو يختص باكله منها ، فيكون له تميز فى المأكل . « وقال الظالمون » يعنى كفار قريش ، وقيل عبد الله بن زبعرى : « ان تتبعون » اى ما تطيعون « الأرجل مسحوراً » سحر فجن ، وقيل مسحوراً - مخدوعاً مصر وفاعن الحق - . وقيل - المسحور ههنا هو المسحرّ والمسحرّ هو المعلل بالطعام والشراب . وقيل مسحوراً يعنى بشراً له سحر اى رئة (١) يعنى بشراً مثلكم .

قوله : « انظر كيف ضربوا لك الامثال » اى - صفوك بغير وصفك ، « فضلوا » الهدى ، « فلا يستطيعون سبيلاً » الى الرشاد . وقيل - فضلوا اى اخطأوا فى التشبيه حيث ناقضوا ،

فمرة يقولون هو بليغ فصيح يتقول القرآن من نفسه و يفتره و مرة يقولون مجنون ،
ومرة ساحر ، ومرة مسحور ، «فلا يستطيعون سبيلاً» اى - لاجحة و برهان على ما يقولون .
فاخبر الله سبحانه انهم متمسكون بالجهل والضلال ، عادلون عن الرشد والصواب ، وهم
مع ذلك كانوا مكلفين بقبول الحق . فثبت ان الاستطاعة التى يحصل بها الضلال غير -
الاستطاعة التى يحصل بها الهدى والايمان .

قوله تعالى «تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك» الذى قالوا وافضل من الكنز
والبستان الذى ذكروا . وقيل خيراً من المشى فى الاسواق وطلب المعاش . ثم بين ذلك
الخير فقال : «جنات تجرى من تحتها الانهار ويجعل لك قصوراً» .

روى انها الف قصر من لؤلؤ على شط الكوثر و كل بناء مطول من الحجارة
عند العرب - قصر - كائناً ما كان . قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابوبكر و يجعل برفع اللام
على الاستيناف والقطع عما قبله ، ولا يمتنع ان يكون ما يعطف على جواب الشرط جملة
مستأنفه ، لان الجمل التى تكون من الابتداء والخبر تقع فى جواب الشرط نحو قوله
تعالى : «من يضل الله فلا هادى له» وقوله : «وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم» ،
و قرأ الباقر و «يجعل» بجزم اللام ، والوجه انه عطف على موضع جعل و هو جواب
قوله : «ان شاء» ، وموضع جواب الشرط جزم ، فجزم المعطوف عليه حملاً على الموضع ،
كانه قال - ان يشا يجعل لك خيراً من ذلك ويجعل لك قصوراً . وقيل - ان شاء هاهنا واجب
كقوله فى سورة الفتح «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله» وقيل - ان شاء بمعنى قد شاء ،
وهو جل جلاله فاعله فتكون الجنات والقصور فى الجنة على ما وصفناه .

ابن عباس گفت : چون کافران گفتند : « ما لهذا الرسول يأكل الطعام »
الايه ، رضوان خازن بهشت از آسمان فرو آمد بفرمان الله و باوى سفتى بودى از
نور، گفت : يا محمد (ص) الله ميگويد اينك كليد خزائن دنيا بتوفرستادم با رضوان ،
اگر خواهى اختيار كن و آنچه تراست به نزديك من و ترا ساختهام از نعيم بهشت

بدان که در آن نقصان نیارم باندازه پر پشه ای . مصطفی (ص) گفت با رضوان : مرا بخز این دنیا و زینت دنیا حاجت نیست ، «الفقر احب الی و ان ا کون عبداً شکوراً صابراً . فقال رضوان : « اصبت اصاب الله بك » . خيشمة بن عبد الرحمن گفت : چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند ، مصطفی گفت : « اللهم اعطنيها في الآخرة » ، بار خدا یا این کنزها و قصرها در بهشت خواهم . پس این آیت بر وفق سؤال وی فرو آمد . وعن ابي امامة عن النبي قال : « عرض على ربي ليجعل لي بطحاء مكة ذهباً فقلت - لا يارب ولكن اشبع يوماً و اجوع يوماً ، فاذا جعت تضرعت اليك و ذكرك و اذا شبعت حمدتك و شكرتك . وعن عائشه قالت قال رسول الله (ص) : « لو شئت لسارت معي جبال الذهب جاءني ملك فقال ان ربك يقرئك السلام ويقول : ان شئت نبياً عبداً و ان نبياً ملكاً فنظرت الى جبرئيل فاشار الى ان ضع نفسك . قلت نبياً عبداً . قالت فكان رسول الله (ص) بعد ذلك لا يأكل متكئاً يقول : «أأكل كما يأكل العبد و اجلس كما يجلس العبد» . «بل كذبوا بالساعة» اي ما يمنعهم من الايمان بك ما ذكروه من فقرك و مشيك في السوق ، انما يمنعهم تكذيبهم بالقيامة و البعث و النشور . ثم اوعدهم فقال : « و اعتدنا » اي هياتنا « لمن كذب بالساعة » بالبعث و النشور و الثواب و العقاب « سعيراً » ناراً موقدة ، فعيل بمعنى مفعول .

« اذا رأتهم من مكان بعيد » ، قال الكلبي و السدي من مسيرة عام . وقيل من مسيرة مائة سنة . روى عن رسول الله انه قال : « من كذب على متعمداً فليتبوء بين عيني جهنم مقعده . فشق ذلك على اصحابه فقالوا : « يا رسول الله نحدث عنك الحديث نريد و ننقص » : قال : « ليس ذا اعنى انما اعنى الذى يكذب على متجرباً يطلب به شين الاسلام » . قالوا : « يا رسول الله انك قلت بين عيني جهنم و هل لها من عين » ؟ قال : « نعم ألم تسمعوا قال الله تعالى : « اذا رأتهم من مكان بعيد » . وقيل - اذا رأتهم زبانيتهما سمعوا لها تغيظاً

غلياناً، كالغضبان اذا غلى صدره من الغضب، وقيل - معناه سمعوا لها زفيراً ورأوا لها تغيظاً
كقول الشاعر :

و رأيت زوجك في الوغى متقلداً سيفاً ورمحاً

اي حاملاً رمحاً . وقيل سمعوا صوت لهبها واشتعالها . وفي الحديث : « ان جهنم
لتزفر زفرة لا ينفي ملك ولا نبي الا يخترت رد فرائضه، حتى ان ابراهيم (ع) ليجثو على
ركبته، ويقول يارب، لا اسألك اليوم الا نفسي . و الزفير - حسيس النار - وهو صوتها .
وقيل الزفير صوت يسمع من جوف المتغيظ كصوت الحمار اذا هم بالنهيق .

« واذا القوامنها » . اي من النار « مكاناً ضيقاً » يعنى من مكان ضيق . قال ابن عباس :

يضيق عليهم كما يضيق الزج في الرمح، وسئل رسول (ص) عن هذه الاية فقال : « والذي

نفسى بيده انهم يستكروهون في النار كما يستكروه الود في الحايط » . وعن ابن عباس

اذا القوا في باب من ابواب جهنم تضايق عليهم كتضايق الزج في الرمح . فالاسفلون يرفعهم

اللهب، والاعلون يخفضهم اللهب . فيزدحمون في تلك الابواب الضيقة . قرأ ابن كثير

ضيقة ساكنة الياء، والوجه انه مخفف من ضيق بالتثقيب كهين ولين اذا خففا من هين

ولين ولهما لغتان . وقرأ الباقون ضيقاً مشددة الياء وهو فيعمل من الضيق وهو وصف

للمكان وهو الاصل الذي خفف منه ضيق . « مقرنين » يعنى مصفدين ، قد قرنت ايديهم

انى اعناقهم في الاعلال . وقيل مقرنين مع الشياطين الذين اضلوهم ليكونوا قرنائهم

في العذاب كما كانوا قرناءهم في الكفر . « دعوا هنالك ثبوراً » الثبور - المصدر - اي يقولون

ثبرنا ثبوراً . وقيل هودعا وهم بالندم: يا ثبورا! يا ويلتاه! والثبور - الهلاك - كأنهم قالوا يا

هلاكا . وفي الحديث : « اول من يكسى من اهل النار ابليس ثوباً من نار يوضع على حاجبيه

فيقدم حزبه وهو يقول و اثبورا و ويجيبونه و اثبورهم فتقول لهم الملائكة : « لاتدعوا

اليوم ثبوراً واحداً و ادعوا ثبوراً كثيراً » ، اي هلاكم اكثر من ان تدعوا مرة واحدة

فادعوا ادعية كثيرة .

« قبل اذ لك خير » ای الذی ذكرت من صفة النار و اهلها خیر ؟ « ام جنة الخلد التي وعد المتقون كانت لهم جزاء » ثواباً « و مصيراً » مرجعاً .

« لهم فيها ما يشاؤون » من النعيم « خالدین كان علی ربك وعداً مسئولاً » . ای مسئولاً انجازه و ذلك ان المومنین سألوا ربهم فی الدنيا حين قالوا : « آتانا ما وعدتنا علی رسلك » ، كان اعطاه الله المؤمنین جنة الخلد ، وعداً وعدهم علی طاعتهم اياه فی الدنيا و مسئلتهم اياه . وقيل - وعداً مسئولاً ای - تسئله الملائكة لهم ، لان الملائكة قالوا : « ربنا فادخلهم جنات عدن التي وعدتهم » . وقيل مسئولاً و اجباً لان الکریم اذا سئل یرى الاجابة واجبة . قال ابن عباس :- وعدهم الجزاء فسألوه الوفاء و كل واجب مسئول وان لم یسئل .

« و یوم نحشهم » ای از کریمون نحشهم . قرأ ابن کثیر و ابو جعفر و یعقوب و حفص یحشهم بالياء و الباقون بالنون . « وما یعبدون من دون الله » . یعنی عزیراً و المسیح و الملائكة . وقيل - یعنی الاصنام . « فبقول » قرأ ابن عامر فنقول بالنون ، و الاخرون بالياء . « ء انتم اضللتهم عبادى هولاء ام هم ضلوا السبیل ؟ » اخطاؤا الطريق ، و هذا الاستفهام توبیخ للعابدين كقوله لهیسی (ع) « ء انت قلت للناس ؟ » .

« قالوا سبحانك » تنزیهاً لك عن ان یعبد ملك غیرك ، و فیہ قولان : احدهما ان هذا كلام الاصنام ، ینطقها الله كما ینطق الاعضاء فبقولون : « ما كان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء » . مفسران را در معنی این آیت دو قول است : يك قول آنستكه این خطاب برستخیز با اصنام بود كه معبود مشرکان اند . رب العزة ایشانرا زنده گرداند و در ایشان نطق آفریند بقدرت خویش ، تا بی آلت كلام سخن گویند ، همچنانكه در اعضای آدمی نطق آفریند تا بی آلت كلام گویاشوند . با ایشان گوید : « ء انتم اضللتهم عبادى هولاء » و معنی این سؤال توبیخ عابدان است و مشرکان ، تا چون معبودان خویش را بینند كه از ایشان

بیزاری جویند، و تبری نمایند و بریشان لعنت کنند، حسرت ایشان بیشتر باشد و عذاب ایشان سخت تر. چون رب العزة با ایشان این خطاب کند ایشان گویند: « سبحانك » پاکی و بی عیبی ترا. « ما كان ينبغى لنا ان نتخذ من دونك من اولياء » ای ماكان لنا كلام فكيف امرناهم بطاعتنا . وقيل- ما كان ينبغى لنا ان نعبد غيرك لانا تحت قبضك ، فكيف ندعوا غيرنا الى عبادتنا . سزا نبود ما را که پرستگاران داشتیمی و ما معبود بودیمی فرود از تو . ما جماد بودیم بی زبان و بی سخن بودیم، چون توانستیمی کسی را بر طاعت و عبادت خویش داشتن؟ قول دیگر آنست که این خطاب با عزیر و مسیح و فریشتگان رود: الله میگوید ایشانرا: « انتم اضللتهم عبادى هولاء ام هم ضلوا السبيل » . ایشان گویند: « سبحانك ما كان ينبغى لنا » یعنی للملائكة و عبدة الملائكة والانبیاء و عبدة الانبیاء، ولا لاحد من الخلق ان يتخذ من دون الله ولياً . هذا كما يقول لك الرجل:- شتمنى اخوك فتقول- ليس لنا ان نشتمك، فيدخل البرى على الجانى . معنى آنست که سزا نبود ما را و نه فریشتگان و نه عبده ایشان نه پیغامبران و نه عبده ایشان و نه هیچکس از عالمیان که فرود از الله خداوندی ویاری گیرند . و روا باشد که - اولیاء - اینجا عبده باشند ، یعنی « ما كان ينبغى لنا ان نتخذ عباداً يعبدوننا » من دونك ، او نرضی هذا . سزا نبود ما را که پرستگاران گیریم و داریم فرود از تو، یا خود را پسندیم که معبود ایشان باشیم . و قرأ ابو جعفر ان تتخذ بضم النون و فتح الخاء على ما لم يسم فاعله ، فيكون من الثانى صلة ، یعنی- ان تتخذ من دونك اولياء و العرب تدخل من على المفعول الاول و لا تدخل على المفعول الثانى ، يقال- ما اتخذت من احد ولياً ، ولا يقال- ما اتخذت احداً من ولى . « ولكن متعتهم و آباءهم » فى الدنيا بطول العمر و الصحة و النعمة ، حتى نسوا الذکر ، ای تر کوا الموعظة و الايمان و القرآن . وقيل- ابطرتهم نعمتك فسوا بها ذكرك . و التمتع- دوام اللذة بالشىء - « و كانوا قوماً بوراً » هلكى ، غلب عليهم،

الشقاوة والخذلان ، يقال رجل بائر و قوم بور واصله من البوار وهو الكساد و الفساد
ومنه - بوار السلعة - وهو كسادها ، ومنه قول النبي (ص) «نعوذ بالله من بوار الایم^١» . وقيل
هو اسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد والاثنان والجمع والمذكر والمؤنث .

«فقد كذبوكم»، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان، اى - كذبكم المعبودون
« بما تقولون » انهم آلهة . وقيل كذبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هولاء اضلونا . قرأ
قنبل عن ابن كثير بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما ، والوجه ان الفعل للشركاء ،
والمعنى - كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بما يقولون، اى بقولهم، وما مصدرية ،
وقولهم هو الذى اجابوا به الكفار وهو ما كنتم ايانا تعبدون» . وقوله : « فما يستطيعون»
اى فما يستطيع الشركاء المعبودون « صرفاً » اعذاب الله عنكم « ولا نصراً » لكم ، وقرأ
الباقون و ابو بكر عن عاصم بما تقولون بالتاء فما يستطيعون بالياء ، اى كذبوكم
بقولكم اى فى قولكم انهم شركاء وانهم آلهة . وقيل - فى قولكم ربنا هولاء اضلونا وقوله -
فما يستطيعون - اخبار عن المعبودين على ما سبق . قول اينجا مضرست يعنى كه الله
گويد مشركانرا كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغ زن كردند بآنچه گفتيد كه
اينان خدايان اند و ايشان ما را گمراه كردند ، « فما يستطيعون صرفاً ولا نصراً »
اكنون آن معبودان نتوانند كه عذاب از شما بگردانند و نه شما را بكار آيند . وقرأ
حفص عن عاصم : بما تقولون فما تستطيعون - بالتاء فيهما يعنى فما تستطيعون ايها
المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحل بكم من العذاب ، ولا ان تنصروا انفسكم
بمنعه عنها . وقال بعض المفسرين فى قوله : « فقد كذبوا » هذا خطاب للنبي و المؤمنين
اى الكفار كذبوكم بما تقولون من التوحيد و نبوة محمد و ساير الانبياء
فما يستطيعون، اى - هولاء الكفار يا محمد « صرفاً » لك عن الحق الذى انت عليه « ولا نصراً »
لانفسهم من البلاء الذى استوجبوه بتكذيبهم اياك . « قيا : - ومن يظلم ، اى من يشرك « منكم

نذقه عذاباً كبيراً» ای نعدّ به عذاباً شديداً .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله الخالق البارئ المصور، بسم الله الواحد الفاطر المدبّر، بسم الله القادر القاهر المقتدر؛ السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر. فسبحان من ردد العبد في هذه الآية بين صحو و محو، كاشفه بنعت الالهية فاشهده جلاله، ثم كاشفه بنعت الرحمة فاشهده جماله . نام خداوندی مقدر و مقتدر، فاطر و مدبّر، خالق و مصور، اولست و آخر، باطن است و ظاهر، نه باول عاجز و نه باخر، از كيف باطن است و بقدرت ظاهر . خداوندی که دلها بياسود بسماع نام او، سرها بيفروخت بيافت نشان او، جانها آرام گرفت بشهود جلال او و جمال او . خداوندی که هر که با او پيوست از ديگران بپريد، هر که قرب او طلبيد چه گويم که از محنتها و بليتها چه ديد . شعر :

فوحشى الطبيعة مستهام	نفور القلب تأباه الديار
جبالى التالف ذوانفرا	غريب الله مأويه القفار

ای جلالی، که هر که بحضرت تو روی نهاد عالمیان خاک قدم او توتیای حدقه حقیقت خود ساختند . ای عزیزى، که هر که بدر گاه عزت تو باز آمد همه آفریدگان خود را علاقه فتراک حضرت او گردانیدند . غلام آن مشتاقم که بر سر کوی حقیقت آتشی بیفروزد ! حبذا روزی که خورشید جلال تو بما نظر کند ! عزیزا وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو خبری دهد، جان طعمه سازم بازی را که در فضای طلب تو پروازی کند . دل نثار کنم محبى را که بر سر کوی تو آوازی دهد . غالیه کردیم هر عارضی را که از شراب شوق تو رنگی گیرد ! رشک بریم بر چشمی که از درد نایافت

تو اشکی بیارد . غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی سرمایه زنند - نه آن مفلسان میگویم که تو دانی . جوانمردانی را میگویم که ایشان را در بدو ارادت مجاهدت عظیم بود ، خواستی گرم و ریاضتی تمام ، سری صافی و دلی بی خصومت و سینه‌ای بی معصیت ، این سرمایه‌ها بدست آورده ، آنکه همه بر کف صدق نهاده و بیاد بی نیازی بر داده ، ومفلس وار درپس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی میگوید :

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم

پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

« تبارك » مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنانکه در نوبت دوم

شرح دادیم و وجوه ثنا بر حق جل جلاله بر آن سه وجه منحصرست : اگر گوئیم - تبارك

ای - دام و ثبت من لم یزل ولا یزال ، ثنایی است بذکر ذات او و حق او جل جلاله .

و اگر گوئیم - تعالی و ارتفع و تکبر ، ثنایی است بذکر وصف او و عز او . و اگر

گوئیم - هو الذی یجیب البرکة من قبله ، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با

بندگان او : اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی ، دوم اشارت است بصفات

سرمدی و عزت ازلی ، سوم اشارت است بکار سازی و بنده نوازی و مهربانی . و شرط

بنده آنست که چون ثناء حق جل جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش او بگشاید

مجرد و منفرد گردد ، نه بر دل غباری ، نه بر پشت باری ، نه در سینه آزاری ، نه با کس

شماری . تخته خود از غبار اغیار سترده ، نهاد خود را زهر قهر چشانیده و همت خود

از ذروه عرش گذرانیده . گوی طرب در میدان طلب انداخته ، تیغ قهر از نیام رجولیت

آخته ، خان و مان بشریت بجملگی وا پرداخته ، بر نطع عشق مهره دل باخته ، جامه

جفا چاک کرده ، لباس وفا دوخته ، از دو کون رمیده و با دوست آرمیده .

پیر طریقت گفت : دانی که دل کی خوش شود؟ که حق ناظر بود. دانی که

کی خوش بود؟ که حق حاضر بود.

الدار خالية ، و الروح صافية ، والنفس صادية ، والوصل مامول .

الذی « نزل الفرقان علی عبده » ای - عبده الاخلاص و نبیّه الاخص و حبیبه الادنی و صفیّه

الاولی ، « لیكون للعالمین نذیراً » ای لیكون للخلق سراجاً و نوراً یهتدون به الی

احکام القرآن ، و یستدلون به علی طریق الحق و منهاج الصدق . چه زیان دارد مصطفی

عربی را بعد از آن که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت ، مشتری

عالم علم ، در صدف شرف ، طراز کسوت وجود ، مفتاح در رشاد ، مصباح سرای سداد

اگر آن مدبران صنایع قریش از سر سبکباری و سبکساری و طیش خود گویند :

« أن هذا الا فک افتریه » و منادی عزت اینک ندا میگوید که « : نزل الفرقان علی

عبده لیكون للعالمین نذیراً » . سیدی که منشور تقدّم کونین در کمر کمال داشت ،

و خال اقبال برخسار جمال داشت ، صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت در پیش

براق عزّ او « طرّقوا طرّقوا » میزدند و خود از غایت تواضع در عالم بندگی بر خر کی

مختصر نشستید ، ور غلامی سیاه او را بدعوت خواندید اجابت کردید . گهی مرکب

وی براق انور ، و گهی مرکب وی حماری مختصر ، افسار وی از لیف و پالان وی از

لیف . آری مرکب مختلف بود اما در هر دو حالت را کب یک صفت و یک همت و

یک ارادت بود ، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود ، و اگر بر حمار بود بر

رخسار عزّ نبوتش عار و مذلت نبود ، کسی که بر منشور سعادت وی این طغرای سیادت

و عزّت کشیده باشند که : « والله العزّة و لرسوله » ، غبار مذلت بر اساریر جبین او کی

نشیند ؟ در صفات او صلوات الله علیه می آید که : « کان طلق الوجه بساماً من غیر ضحك » ،

محزوناً من غیر عبوسه ، متواضعاً من غیر مذلة . . در بندگی افکنندگی داشت و خلابی

اولین و آخرین کیمیای کمال عزّت از آستانه مجد او فراز می رفتند .

دَنَوْتُ تَوَاضِعاً وَ عَلَوْتُ مَجْداً فِشْأُ نَاكَ انْحِدَارٌ وَ ارْتِفَاعٌ

كذالك الشمس تبعدان تسامى و يدنو الضوء منها والشعاع

آفتاب که خسرو ستارگان و شاه ستارگان است چون از برج شرف خویش سر برزند ، اگر اهل عالم دامن هم درهم بندند . تا ذره‌ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند ، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنانکه در کوشک سلطان و سرای خواجهگان بتابد ، در کلبه ادبار گدایان و زاویه اندوه درویشان هم بتابد . و از کمال تواضع او بود صلوات الله علیه که مشرکان مکه بتعبیر گفتند : « ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق؟ » چیست این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها میرود و بدست خویش طعام باخانه می برد و با درویشان و گدایان می نشیند ؟ و کذا كان السيد صلوات الله عليه كان يعلف البعير ويقم البيت و يخفض النعل و يرفع الثوب و يحلب الشاة و يأكل مع الخادم و يطحن معه اذا اعى ، و كان لا يمنعه الحياء ان يحمل بضاعته من السوق الى اهله . و كان يصافح الغنى و الفقير و يسلم مبتدئاً و لا يحقر ما دعى اليه ولو الى حشف التمر ، و كان يعود المريض و يشيع الجنازة و يركب الحمار و يجيب دعوة العبيد ، و كان يوم قريظة و النضير على حمار منخطوم بحبل من ليف عليه اكف من ليف . مشرکان او را با این خصال پسندیده و اخلاق ستوده می عیب کردند و طعن زدند از آنکه دیده های ایشان خیره شده انکار بود ، بر مص کفر آلوده ، هرگز توتیاء صدق نیافته لاجرم جمال نبوت و عزّت رسالت از دیده های نامحرم ایشان در پرده غیرت شد ، تا هرگز او را به ندیدند و چنانکه سید بود صلوات الله علیه به نشناختند .

« و تریهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون » . جمال نبوت را دیده ای باید چون

دیده صدیق اکبر زوده استغفار، دیده‌ای چون دیده عمر روشن کرده صبح قبول ازل، دیده‌ای چون دیده عثمان باز کرده اقبال غیب، دیده‌ای چون دیده علی سر مه کشیده حکم حق تا ایشان را بخود بار دهد و جلال عزت نبوت بحکم لطف ازل برایشان مکشوف گردد، وسید (ص) ایشانرا از روی تعطف و تلطّف گوید: « انما انا لکم مثل الوالد لولده » .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « وما ارسلنا قبلك من المرسلين » - و نه فرستادیم پیش از تو فرستادگان [هیچ کس] « الا انهم لیا کلون الطعام » مگر ایشان خورش میخورند، « و یمشون فی الأسواق » و در بازارها می‌رفتند، « وجعلنا بعضکم لبعض فتنة » و شما را یکدیگر را فتنه و آزمایش کردیم، « اتصبرون » شکیبا باشید! « و کان ربک بصیراً .^(۴۰) » و خداوند تو بینا [و دانا] بود [بهر چه کرد] .

الجزء التاسع عشر

« و قال الذین لایرجون لقائنا » و گفتند ایشان که [از آمدن بما و] از دیدار ما نمی‌ترسیدند و آنرا نمی‌بیوسیدند * « لولا انزل علینا الملائكة » چرا بر ما فریشتگان فرو نفرستیدند به پیغام، « او نری ربنا » یا ما خدای خود چرا نه بینیم [تا با ما سخن گوید]، « لقد استکبروا فی انفسهم » در خویشتن بزرگ منشی آوردند و کردن کشی، « و عتوا عتوا کبیراً .^(۴۱) » و از اندازه بر گذشتند بشوخی بزرگ .

* بیوسیدن - جمع کردن و انتظار کردن (لغة الفرس ، اسدی) .

« یوم یرون الملائكة » آن روز که فریشتگان را بینند ، « لا بشری یومئذ للمجرمین » هیچ بشارت نیست آن روز کافران را ، « و یقولون » و میگویند فریشتگان ایشان را : « حجر آمحجوراً .^(۲۳) » بهشت بر شما بسته‌ای است از شما باز داشته .

« و قدیمنا الی ما عملوا من عمل » و بسر کردار ایشان آئیم از هر گونه که کردند ، « فجعلناه هباءً منثوراً^(۲۳) » و آنرا گردی کنیم پراکنده .

« اصحاب الجنة یومئذ » بهشتیان آن روز ، « خیر مستقرّاً » با به آرامگاهی اند « و احسن مقیلاً .^(۲۴) » و با نیکوتر فرو آمدن گاهی .

« و یوم تشقق السماء بالغمام » و آن روز که باز شکافد آسمان از ابر [سپید] « و نزل الملائكة تنزیلاً .^(۲۵) » و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی .

« الملك یومئذ الحق للرحمن » پادشاهی بر راستی آن روز رحمن راست ، « و کان یوماً علی الکافرین عسیراً .^(۲۶) » و آن روزی است بر کافران دشخوار .

« و یوم یعض الظالم علی یدیه » و آن روز کافر دو دست خود می‌خاید ، « یقول یالیتنی » میگوید ای کاشک ، « اتخذت مع الرسول سبیلاً^(۲۷) » با رسول راهی بر گرفتمی .

« یا ویلتی » نفرینا بر من ، « لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً .^(۲۸) » کاشک من بهمان کس بدوست نگرفتمی .

« لقد اضللتنی عن الذکر » که مرا از توحید باز گردانید و بگمراهی برد ، « بعد از جانی » پس آنکه آمده بود بمن ، « و کان الشیطان للانسان خذولاً .^(۲۹) » و دیو مردم را [فرو گذارست و] خوار کننده .

« و قال الرسول یاربّ » رسول گفت : خداوند من ! « ان قومی اتخذوا هذا

القرآن مهجوراً. (۳۰)، این قوم من این قرآن را [بیکبارگی] فرو گذاشتند [و در آن نابکار و ژاژ گفتند].

«و كذلك جعلنا لكل نبيّ عدواً من المجرمين» همچنان هر پیغامبری را [فرعونی و] دشمنی کردیم از بدان، «و كفى برّك هادياً ونصيراً». (۳۱)، و بسنده است خداوند تو براه‌نمایی و کارسازی و بیاری.

«وقال الذين كفروا» ناگرویدگان گفتند: «لولا نزل عليه القرآن جملة واحدة» چرا قرآن نه بیکبار فرو فرستادندید؟ «كذلك لئن ثبت به فوادك» آنرا پراکنده فرستادیم تا دل‌ترا بآن نیرومیدهیم. «ورتلناه ترتيلاً». (۳۲)، و آنرا گشاده بتو رسانیدیم و بر تو خواندیم.

«ولا يأتونك بمثل» هیچ مثلی نیارند بتو [تباه کردن سخن‌ترا و عیب‌جستن آنرا] «الاجتناب بالحق» مگر جواب آریم از آن ترا براستی، «واحسن تفسيراً» (۳۳)، و جواب آریم نیکو تفسیر ترا [زانکه آفریده پندارند].

«الذين يحشرون على وجوههم الى جهنم» ایشان که می‌روانند و باهم می‌آرند روز رستخیز روان بر رویها بدوزخ، «اولئك شرمكاناً و اضل سبيلاً». (۳۴)، ایشان به بتر جایگاهی‌اند و گم‌راه‌تر راهی.

«ولقد آتينا موسى الكتاب» و دادیم موسی را نامه، «وجعلنا معه اخاه هرون وزيراً». (۳۵)، و هرون با او را دستور کردیم و کارساز و یار.

«فقلنا اذهبنا» گفتیم که هر دو روید! «الى القوم الذين كذبوا بآياتنا» بایشان که دروغ شمردند سخنان ما، «فدمرناهم تدميراً» (۳۶)، به نیست بدادیم ایشانرا به نیست دادنی.

«وقوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم» و قوم نوح را آنکه که رسولان را دروغ زن گرفتند بآب بکشتیم ایشانرا، «وجعلناهم للناس آية» و ایشان

مردمان را نشانی [و داستانی کردیم] تا عبرت گیرند ، « واعتدنا للظالمین عذاباً ایما . (۳۷) » و نیز آن ستمکاران را عذابی ساختیم دردناک .

« وعاداً و ثموداً و اصحاب الرّس » و عاد و ثمود را و اصحاب رس را هم عبرت کردیم مردمان را ، « وقرّونا بین ذلك کثیراً (۳۸) » و گمراهان فراوان میان [قوم نوح و عاد و میان عاد و ثمود و میان ثمود و اصحاب رس]

« و کلاً ضربنا له الأمثال » و همه را مثلها زدیم و بداستانها [و سرگذشت پیشینیان پند دادیم] ، « و کلاتبرنا تنبیراً . (۳۹) » و همه را تباه کردیم و فرو بردیم فرو بردنی .

« ولقد اتوا علی القرية » و بر گذشتند بر آن شهر ، « التي أمطرت مطراً سوءاً » که بر آن باران بد باریدند ، « أفلم یکنوا یرونها » نمی دیدند آنرا [نگونسار] ؟ « بل کانوا لایرجون نشوراً . (۴۰) » بلکه نمی ترسند از برانگیخت [پس مریک] .

« و اذا رأوک » و آنکه که ترا بینند [کفار قریش] « ان یتخذونک الالهزوا » ترا جز با فسوس نمی گیرند ، « اهذا الذی بعث الله رسولا ؟ (۴۱) » [میگویند] اینست آن کسی که الله به پیغامبری فرستاد ؟

« ان کاد لیضلنا عن آلهتنا » نه کامستید مگر که ما را بی راه کردید و دور او کنید ما را از خدایان ما ، « لولا ان صبرنا علیها » اگر نه آن بودی که ما شکیبایی کردیم بر آن ، « وسوف یعلمون حین یرون العذاب » آری آگاه شوند (۱) و بدانند آنکه که عذاب بینند ، « من اضلّ سبیلاً . (۴۲) » آن کیست [بی سامان تر و] بی راه تر .

« أرایت من اتخذ الهه هویه ؟ » دیدی آن مرد [چگویی در آن مرد] که [خوش آمد خویشتن] خویشتن را بخدایی گرفت ؟ « أفانت تکنون علیه وکیلاً ؟ (۴۳) » تو بر سر او کوشنده نگاه داری ؟

« أم تحسب ان اكثرهم يسمعون؟ » یا می‌پنداری که بیشتر ایشان [از بهر آن که گوش دارند حق] بشنوند؟ « او يعقلون » یا [از بهر آن که تمیز دارند و هوش] حق دریابند؟ « ان هم الا كالانعام » نیستند ایشان مگر چون ستوران ، [ستور گوش دارد نشنود] ، « بل هم اضل سبيلا ^(۴۴) » بلکه ایشان [از ستوران بی‌راه ترند] و بی‌سامان تر .

النوبة الثانية

فوله تعالى : « وما ارسلنا قبلك من المرسلين » یا محمد « الا انهم » یعنی « الأهم يا كلون الطعام » و ان ههنا زيادة « ويمشون في الاسواق » ای - لطلب المعاش . ابن عباس گفت : مشرکان قریش رسول خدا را تعییر کردند و گفتند : « مال هذا الرسول يا كل الطعام و يمشى في الأسواق » ، این آیت بجواب ایشان آمد یعنی - : ما انا الرسول وما كنت بدعاً من الرسل وهم كانوا بشراً يا كلون الطعام و يمشون في الأسواق . ای - كل من خلا من الرسل كان بهذه الصفة . معنی آنستکه یا محمد ایشان ترا عیب میکنند بآن که خورش خوری و ببازارها روی بطلب معاش خویش ، و باین سبب بتو ایمان می‌نیارند ؛ و ایشان نيك میدانند که پیغامبران گذشته همه برین صفت بودند ، در نبوت ایشان اقرار میدهند و هیچکس این صفات منافی نبوت و رسالت نشمرد و نه عذری بترك ایمان آوردن بایشان ، نیست این سخن ایشان جز مکابرة محض و عناد ظاهر ، « و جعلنا بعضكم لبعض فتنة » و الفتنة - البليّة ، ای - ابتلى الشريف بالوضيع ، یعنی - اذا رأى الشريف الوضيع قد اسلم قبله انف ان يسلم . مقاتل گفت در شأن بوجهل فرو آمد . و العاص بن وائل و النضر بن الحارث و الوليد بن عتبة ، که درویشان صحابه را دیدند چون : بوذر و ابن مسعود و عمار و بلال و صهيب و عامر بن فهيره و مهجع و غير ایشان که در اسلام آمدند ، ایشان

از اسلام ننگ داشتند ، حمیت و انفه جاهلیت ایشان را بر آن داشت که گفتند : ما مسلمان شویم! تا پس چون این گدایان و درویشان باشیم؟ که همه زبردستان و چاکران مانند؟؟ پس رب العزّه خطاب کرد بامؤمنان که : «أتصبرون» استفهام است بمعنی امر یعنی - اصبروا علی هذه الحالة من الفقر والشدة والاذی . وقيل معناه اتصبرون علی هذا فتكون لكم الجنة . «وكان ربك بصيراً» بمن صبر و بمن جزع . وقيل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة ، هوان جعل الانبياء فقراء و صبّ عليهم البلاء و اعداءهم ينظرون اليهم من رأس السرف والتّرف والتّعماء . وقيل كان الفقير يقول لم لم اجعل بمنزلة الغنى؟ ويقول ذو البلاء نحو الاعمى والزّمن لم لم اجعل بمنزلة المعافى - وقيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة ، اى - امتحاناً وابتلاء للفقراء والفقراء لابتلاء للاغنياء ، « اتصبرون » ايها الفقراء قلاتجعلون الفقر سبباً لمعصيتنا . «وكان ربك بصيراً» يعنى - كان عليماً بالاغنياء والفقراء فاغنى من اوجب الحكمة اغناه و افقر من اوجب الحكمة افتقاره .

روى انس بن مالك عن النبي (ص) عن جبرئيل عن ربه جل جلاله قال : « انّ من عبادى المؤمنين من لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك ؛ وانّ من المومنين من لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك ؛ وانّ من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الصحة ولو اسقمته لافسده ذلك ؛ وانّ من عبادى من لا يصلح ايمانه الا السقم ولو اصححته لافسده ذلك، انى ادبر عبادى بعلمى بقلوبهم انى بهم عليهم خبير . » وروى ابو هريرة قال : قال رسوالله (ص) : « اذا نظر احدكم الى من فضل عليه فى المال والجسم فلينظر الى من دونه فى المال والجسم » .

قوله : « وقال الذين لا يرجون لقاءنا ، اى - لا يخافون البعث . رجاء، اينجا بمعنى خوف است، لغة اهل تهامة - چنانکه جای ديگر گفت : «مالكم لانرجون الله وقاراً» ، اى - لا تخافون الله عظمة . «لولا انزل علينا الملائكة» فتخبرنا انّ محمداً صادق «او نرى ربنا» فيخبرنا بذلك . هذا كقوله : «او تاتى بالله والملائكة قبلاً» . «لقد استكبروا»

ای - تعظّموا فی انفسهم بهذه المقالة . « وعتوا عتواً کبیراً » ای - افراطوا فی الفساد والعتو - اشدّ الکفر و افحش الظلم . قال مقاتل : عتواً ای - غلواً فی القول، حیث ارادوا لانفسهم الرسل من الملائكة رؤية الربّ عزّ وجلّ .

«یوم یرون الملائكة»، ای - اذ کریوم یرون الملائکه وهو یوم الموت ؛ وقیل یوم البعث. این جواب ایشان است که دیدار فریشته خواستند، یعنی که ایشان فریشته روز مرگ بینند یا روز قیامت، باندای «لابشری» و عذاب سخت . «لابشری یومئذ للمجرمین» - یعنی للکافرین . آن روز فریشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت و کافران را بشارت ندهند و ایشانرا گویند : «حجراً محجوراً» . فیه قولان : احدهما انّ الملائكة «یقولون» للکفّار «حجراً محجوراً» ای الجنة حرام محرّم علیکم . فریشتگان گویند فر کافران که بهشت بر شما حرام است ، بسته از شما باز داشته ؛ قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان و از ایشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: «حجراً محجوراً» ، ما از شما زینهار میخواستیم کوشیده. و این بر عادت عرب است که چون از کسی ترسند گویند : «حجراً محجوراً» . ای - عوداً معاذاً . یعنی - يستعیدون منه . قال الشاعر .

حتى دعونا بارحام لنا سلفت
وقال قائلهم انسى لحاجور .

الحاجور - المنعة والامان - یقال : احتجر فلان اذا امتنع ومنه سمیت الحجرة . «وقدمنا»، یعنی - قصدنا «الی ما عملوا من عمل» ممّا كانوا یقصدون به التّقرّب الی الله تعالی و یعتقدونه طاعة «فجعلناه هباءً منثوراً» باطلاً، لاثواب له ، لانّهم عملوه للشیطان. والهباء - دقاق التّراب، و المنثور - المتفرّق. قال علی بن ایطالب (ع) : «الهباء، ماتراه وسط شعاع الكوّة كالغبار فلا یمسّ بالایدی ولا یرى فی الظلّ . وقال مقاتل هو ما یسطح من حوافر الدّواب عند المسیر . ویقال هبا التراب یهبوا و هیته هبا . «اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراً واحسن مقیلاً» . این جواب کفره فریش است که

كفتند: «اي الفريقين خير مقاماً واحسن ندياً»، المستقرّ - المصدر و المكان ايضاً، و المقيّل - القيلولة و مكان القيلولة ايضاً، و المقيّل - المنزل ايضاً. تقول العرب: قلنا بمكان كذا اي نزلنا. و المعنى - انّ اهل الجنّة لا يمرّ بهم يوم القيمة الا قدر النهار من اوله الى وقت القائله حتى يسكنوا مساكنهم في الجنّة. قال ابن مسعود- لا ينتصف النهار يوم القيمة حتى يقيل اهل الجنّة في الجنّة و اهل النار في النار. قال الازهرى:- القيلولة و المقيّل الاستراحة نصف النهار، وان لم يكن مع ذلك نوم، لانّ الله تعالى قال: «واحسن مقيلاً»، و الجنّة لا نوم فيها. و يروى انّ يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتى يكون كما بين العصر الى غروب الشمس. وعن انس عن النبيّ (ص) قال: «يخرج الله رجلاً من اهل النار ورجلاً من اهل الجنّة، فيقول للرجل من الجنّة كيف وجدت مقيلاً؟ فيقول يا رب خير مقيّل و خير مصير صار اليه العباد! فيقول الله- ارجع إلى منزلك فانّ لك عندي الزيادة من الكرامة. و يسأل الله الذي اخرج من النار فيقول كيف وجدت مقيلاً؟ فيقول يا رب شرّ مقيّل و شرّ مصير صار اليه العباد! ثمّ يصيح هنا لك يا رب لا ترجعني اليها! فيقول له ربه ما تجعل لي ان انا اخرجتك منها؟ قال يقول له- اعطيك ما سألتني، قال يقول له فأنسى اسألك ملاً الارض ذهباً، فيقول له يا رب، نعم ان قدرت عليها. قال يقول له كذبت وعزّتي وعظمتي لقد سألتك ما هو اهنون من هذا فلم تعطني. سألتك ان تدعوني فاستجيب لك، و تسألني فاعطيك، و تستغفرني فاغفر لك، فلم تفعل، ارجع الي مقيلك فانّ لك عندي الزيادة من الهوان».

و قال بعض المفسرين:- «خير مستقرّاً واحسن مقيلاً» معناه خير من مستقرّهم و مقيّلهم في الدنيا. و قيل خير من مستقرّ الكفار و منازلهم في الدنيا. و قيل- خير مستقرّاً واحسن مقيلاً ممّن في مستقرّه و مقيله خير.

قوله... «ويوم تشقّق السماء بالغمام»، اي- عن الغمام. و- الباء عن- يتعاقبان كما

يقال رميت عن القوس وبالقوس. قرأ أهل الكوفة و ابو عمرو و تشقق بتخفيف الشين ههنا وفي سورة ق، والأصل تتشقق فحذفت التاء الثانية. وقرأ الآخرون بتشديد الشين في السورتين ادغموا هذه التاء اعنى التاء الثانية في الشين والصيغتان كلتاها للخفة، و الحذف اخف من الادغام، فلهذا كان الحذف فى مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام. « بالغمام » - و هو غمام ابيض يأتى الله عزّ و جلّ فى ظلل منه .

قال ابن عباس : مع الكروبيين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا ، ما بين اخص احدهم و كعبه مسيرة خمس مائة عام . قال ابن عمر : يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النور و الظلمة و الماء ، فيصوت الله فى تلك الظلمة صوتاً قد خلع له القلوب . « و نزل الملائكة تنزيلاً » - قرأ ابن كثير وحده و نزل بنونين و تخفيف الزاى و رفع اللام و نصب الملائكة ، و الوجه انه مضارع انزلنا ، و الملائكة مفعول . والمعنى - نزل نحن « الملائكة تنزيلاً » . و التنزيل - مصدر نزل بالتشديد و ليس بمصدر انزل بالالف ، و لكن لما كان نزل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الآخر . و قرأ الآخرون نزل الملائكة بنون واحد و تشديد الزاى و فتح اللام و رفع الملائكة . والوجه - ان نزل فعل ماض مبنى للمفعول مسند الى الملائكة و « تنزيلاً » ينتصب به انتصاب المصادر ، و فى المصحف يكتب بنون واحد ؛ و المعنى - اذا انشقت السماء نزل منها الملائكة اكثر من الجنّ و الانس ، و هو يوم التلاق يلتقى اهل السماء و اهل الارض و هو قوله تعالى : « و جاء ربك و الملك صفّاً صفّاً » . قال ابن عباس : تنشق السماء و الدنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممن فى الارض من الجنّ و الانس ؛ ثم تنشق السماء الثانية فينزل اهلها و هم اكثر ممن فى السماء الدنيا و من الجنّ و الانس ، ثم كذلك ، حتى تنشق السماء السابعة و اهل كلّ سماء يزيدون على اهل السماء التى قبلها . ثم ينزل الكروبيون ثم حملة العرش و فى الحديث طول ذكرناه فى سورة البقرة .

« الملك يومئذ الحق للرحمن » الآية... ای - الملك الذي هو الملك حقاً ملك الله جلّ و عزّ في يوم القيمة كما قال تعالى : « لمن الملك اليوم » لأنّ الملك الزائل كانّه ليس بملك . و قال ابن عباس : يريد أنّ يوم القيمة لا ملك يقضى غيره . « و كان يوماً » ای - كان ذلك اليوم يوماً ، « على الكافرين عسيراً » شديداً كقوله : « فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين غير يسير » . فهذا الخطاب يدلّ على انّه لا يكون على المؤمنين عسيراً . و في هذا الحديث . - انّه يهون يوم القيمة على المؤمنين حتّى يكون اخفّ عليه من صلاة مكتوبة صلاتها في الدنيا .

قوله : « و يوم يعرض الظالم على يديه » - هذا كقوله : « عصوا عليكم الانامل من الغيظ » . اين ظالم عقبه بن ابی معیط القرشي است؛ مجالست رسول خدا و سماع كلام او دوست داشتی و با وی بسیار نشستى و رسول خدا (ص) اسلام وى اميد ميداشت . اين عقبه از سفرى بيامده بود و دعوتى ساخته، اشراف قوم خویش را و رسول خدا را نیز در آن دعوت حاضر کرد . چون طعام بنهادند رسول خدا طعام نخورد و گفت : « انا لا آكل من طعام المشركين الا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله... » . گفت من طعام مشرکان نخورم مگر که ایمان آرى و کلمه شهادت بگوئى . عقبه کلمه شهادت بگفت و رسول طعام وى بخورد . امیة بن خلف دوست عقبه بود، خبر بوى رسید که عقبه مسلمان شد، برخاست و پیش عقبه گفت : « صبوت » - صابى شدی ! و از دین خویشتن بر گشتی ! اين چه بود که تو کردی ؟ عقبه گفت : بس کارى نیفتاده است مردى بر طعام من نشست و نمى خورد کلمه اى بگفتم نه از دل و اعتقاد تا طعام بخورد، اکنون من هم بر آن دینم که بودم . امیه گفت : آنکه از تو راضى شوم که خيو بر روى محمد افکنى و او را دروغ زن داری . عقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود . صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیات فرو آورد . قال الضحاک : لما بزق عقبه فى النبىّ (ص) عاد بزاقه فى وجهه و انشعب

شعبتين فاحرق خدييه وكان أثر ذلك فيه حتى الموت . روز بدر عقبه با جمع كافرين بود ؛ او را بگرفتند و پيش رسول خدا آوردند . رسول على (ع) را فرمود تا او را هلاك كند . چون عقبه ميدانست كه كشتنى است گفت : منّ للصبية يا محمد ! قال : انت والصبية الى النار ! « يوم يعضّ الظالم على يديه » ، قال عطاء : يا كل يديه حتى يبلغ مرقبيه ثم تنبتان ، ثم يأكل هكذا كلما نبتت يدها أكلها تحسراً على ما فعل ، و يقول : « يا ليتنى اتّخذت » فى الدنيا « مع الرسول سبيلا » ، ليتنى اتّبعتم محمداً واتّخذت معه سبيلا الى الهدى . قرأ أبو عمرو و يا ليتنى اتّخذت بفتح الياء و الاخرون باسكانها .

« يا ويلتى ! » - يا حسرتى يا اسفى ، ليتنى « لم اتّخذ فلاناً خليلاً » ، الفلان ههنا امية ابن خلف الجمحى اخو ابى بن خلف عليهما لعنة الله .

« لقد اضلّنى عن الذّكر » - اى - عن الايمان و القرآن « بعد اذ جاءنى » يعنى : الذّكر مع الرّسول « و كان الشّيطان » و هو متمرد غات من الانس و الجنّ و كلّ من صدّ عن سبيل الله فهو شيطان « للانسان خذولا » ، اى - تاركاً يتركه و يتبرّء منه عند نزول البلاء و العذاب . و حكم هذه الايات عامّ فى كلّ متحابّين اجتماعاً على معصية الله . و منه قول النّبىّ (ص) : « مثل جليس الصّالح و السّوء كحامل المسك و نافخ الكير فحامل المسك اما ان يحذيك و اما ان تبتاع منه و اما ان تجد منه ريحاً طيبة و نافخ الكير اما ان يحرق ثيابك و اما ان تجد ريحاً خبيثة » . و عن ابى سعيد قال : قال النّبىّ (ص) « لاتصاحب الا مومناً و لا يأكل طعامك الا تقى » . و عن ابى هريرة : قال : قال النّبىّ (ص) . « المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالك » . و فى بعض التّفاسير : انّ عقبه لما بزق فى وجه النّبىّ (ص) قال النّبىّ : « لئن وجدتّك خارجاً من جبال مكة لاضربنّ عنقك ، صبراً » . فقال عقبه و الله لا اخرج من جبال مكة ابداً . فما كان يبرح و اذا خرج اصحابه أبى ان يخرج خوفاً

من رسول الله (ص). فقالوا لك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة؛ فخرج معهم فلما هزم المشركون زلَّ به جملة في اُخدود من الارض فاخذته رسول الله (ص) اسيراً فقتله.

« وقال الرسول « الآيه... يعنى - و يقول الرسول في ذلك اليوم: «يا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» اى - متروكاً، فاعرضوا عنه و هجروه و لم يؤمنوا به و لم يعملوا بما فيه. و ان شئت جعلته من الهجر اى - هجروا في القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطير و مفترى. روى ان النبي (ص) قال: « من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيمة متعلقاً به يقول - يا رب عبدك هذا اتخذنى مهجوراً افض بينى و بينه ». و قيل قال الرسول يعنى في الدنيا شكى قومه الى الله فقال: يا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجوراً فعزاه الله فقال:

« و كذلك جعلنا » اى - كما جعلنا لك اعداء من مشركى قومك كذلك جعلنا لكلى نبي عدواً من المجرمين ». اى - المشركين. قال مقاتل يقول لا يكبرن عليك فان الانبياء قبلك قد لقيت هذا من قومهم ، فاصبر لامرى كما صبروا فانى ناصرک و هادىک ، « و كفى بربك هادياً و نصيراً » يكفيك معرفة من يعادىك و يهدىك الى الرشاد و ينصرك على اعدائك نصراً عزيزاً. « هادياً و نصيراً » نصب على الحال و قيل على التمييز . و الاية ، نزلت فى ابي جهل ، و قيل فى بنى امية و بنى المغيرة و هم اعدى قريش لرسول الله (ص) .

« و قال الذين كفروا » وهم كفار قريش و قيل هم اليهود قالوا: « لولا انزل » هلا نزل « عليه القرآن جملة واحدة » دفعة واحدة كالتورية على موسى و الانجيل على عيسى و الزبور على داود فقال تعالى: « كذلك » اى - كذلك فعلت « لنثبت به فؤادك » اى انزلناه مفرقاً لتقوى به قلبك اى - نشجع به قلبك فى اذى قومك بما نقص عليك من تحمّل الانبياء و هم يكتبون و يقرؤن . و انزل القرآن على محمد و هو نبي امي لا يكتب و لا يقرأ . و قيل فرق لان فى الله ان ناسخاً

و منسوخاً، و ذلك لا يجتمعان لأنّ احدهما يوجب العمل بشيء و الآخر يوجب ترك العمل به، و لأنّ في القرآن اجوبة للسائلين و الجواب لا يتقدّم السؤال . قال بعض المفسرين- كذلك متصل بما قبله من قول المشرکين وهو الوقف على تقدير جملة واحدة. كذلك اى كساير كتب الله تمّ بتبدي « لثبّت به فؤادك » ، اى - انزلناه متفرّقاً به فؤادك « و رتلناه ترتيلاً » . قال ابن عباس بيّناه بياناً بعضه فى اثر بعض . والترتيل - التبيين فى ترسل و تثبّت ، و قيل رتلناه ترتيلاً ، جعلنا بين انزاله فرجاً شيئاً بعد شيء زماناً ليس بالكثير، من قولهم، نغررتل، اذا كان بينها فرجة و « رتل القرآن ترتيلاً » على هذا القول معناه لا تعجل فى قراءته بل تثبّت فيها .

« ولا يأتونك بمثل » ... حسن گفت اين آيت متصل است بايت پيش، تقديره : رتلناه ترتيلاً لكيلا يأتوك بمثل اى - شبهة فى ابطال امرك . « الا ، اجبنا عنك « وجئناك بالحق » الذى يدحض شبهة اهل الجهل و يبطل كلام اهل الزيف « واحسن تفسيراً » من مثلهم . - ميگويد قرآن كه بترتيل و ترسيل فر و فرستاديم بمدّت بيست سال پرا كنده نه بيك دفعه ، آنرا بود تا ايشان هيچ شبهت در ابطال كار تو و جستن عيب تو نيارند، كه نه ما آنرا جوابى آريم براستى و بسزا ؛ جوابى كه خصم را فروشكند و شبهت وى تباه كند و باطل وى پيدا كند . « و احسن تفسيراً » يعنى - ممّا يلتمسه و يبغيه الخصم، فاختصر لدلالة الكلام عليه . جوابى نيكو تفسير تر از آن كه تو خود در خواهى ، يا خصمى در خواهد . و اگر ما قرآن بيك دفعه فر و فرستاديم اين معنى حاصل نيامدى . و شبهت ايشان آن بود كه گفتند : لو كان القرآن حقّاً انزل عليه جملة واحدة كما انزلت التوراة على موسى جملة واحدة . فبيّن الله تعالى أنّ ذلك ليس بشبهة ولكن « لثبّت به فؤادك و رتلناه ترتيلاً » . « ولا يأتونك بمثل » ، هذا كقوله: « انظر كيف ضربوا لك الامثال » ، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لقصد

نقض الشيء . و سَمِيَ اللهُ تعالى ما يوردون من الشبهه مثلاً و سَمِيَ ما يدفع به الشبهه حقاً ،
والتفسير هو- تبیین التّأویل، و الفسر في اللّغة-الكشف، معنى تفسير از طريق لغت ايضاح
است و تبیین، يُقال فسرت الحديث اى اوضحته و بيّنته . و اشتقاق آن از- تفسره- است ،
و هى نظر الطّبيب في البول لاستخراج الداء و العلة، فكذلك المفسر ينظر في الاية
لاستخراج الحكم و المعانى ؛ و اين قول ضعيف است از بهر آنكه تفسره لفظى رومى
است و تفسير لفظى عربى است، و لفظ عربى از لفظ رومى مشتق نباشد . و قول درست
آنست كه تفسير در اصل تسفير بوده و فا بر سين مقدم كردند، چنانكه در لغت گویند
جذب جذب ، عميق معيق ، صاعقة صاقعه و آنچه بدین ماند .

« الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وَجُوهِهِمُ إِلَىٰ جَهَنَّمَ » - يحتمل ان يكون معناه يسحبون
على وجوههم كقوله : « يوم تسحبون في النار على وجوههم » ، و يحتمل ان يكون
معناه يمشون على وجوههم كما روى في الحديث عن رسول الله (ص) : « انّ الناس
يحشرون يوم القيمة ثلاثة ائلاث : ركبانا ، و مشاة و على وجوههم . قال انس : قيل
يا رسول الله ! كيف يحشرون على وجوههم ؟ - قال : « الذى امشاهم على ارجلهم قادر
على ان يمشيهم على وجوههم » . - اولئك شرّ مكاناً ، اى - كلّ مكان شرّ ؛ فمكان
اولئك شرّ منه و ليس معناه ان مكانهم شرّ من مكان اهل الجنة ، لانّ مكان اهل الجنة
خير كلّه . و قيل شرّ مكاناً ، اى - من المؤمنين في الدنيا . قال الزجاج « الذين » رفع
بالابتداء و « اولئك » رفع لانه ابتداء ثان ، « و شرّ » خبر « اولئك » ، و « اولئك »
مع « شر » خبر « الذين » ، و « المكان » و « السبيل » منصوبان على التمييز، و هذا
جواب عن قولهم : « اى الفريقيين خير مقاماً و احسن ندياً » .

« و لقد آتينا موسى الكتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزيراً » . اى معينا
ظهيراً . الوزير في اللّغة - الذى يرجع اليه و يتحصن برأيه، و الوزر - ما يلتجاء اليه

و يعتصم به ، و منه قوله : « كلاً لا وزر » اى - لا ملجأ يوم القيمة و لا منجاء الا من رحم الله .

« فقلنا اذهبوا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا » ، - يعنى القبط ؛ « فدمرناهم » ههنا اضمار اى - فكذبوهما فدمرناهم « تدميراً » اهلكناهم اشد الهلاك ، والدمار - استيصال بالهلاك و الدّمور - الدخول بالمكروه .

« وقوم نوح لما كذبوا الرّسل »... يعنى - كذبوا نوحاً ، وانما ذكر بلفظ الجمع لانّ من كذب نبياً واحداً فقد كذب جميع الرّسل . و يحتمل انهم كذبوا نوحاً و من قبله من الرّسل ، و قيل الرّسل نوح و الملائكة الذين كانوا يأتونه بالوحى . و قيل اخبرهم نوح بمجىء الرّسل و انكروا بعث الرّسل اصلاً . « اغرقناهم » اى اهلكناهم بالماء « و جعلناهم للناس آية » و عبرة يتعظون بها « و اعتدنا للظالمين » فى الاخرة « عذاباً اليماً » . سوى ما حلّ بهم من عاجل العذاب .

« و عاداً و ثموداً » و اهلكنا عاداً و ثموداً يعنى هود و قوم صالح « و اصحاب الرّس » . اختلفوا فيهم : قال وهب بن منبه : كانوا اهل بئر قعوداً عليها و اصحاب مواش ، يعبدون الاصنام ، فوجه الله اليهم شعبياً يدعوهم الى الاسلام . فتمادوا فى طغيانهم و فى اذى شعيب (ع) ، فبيناهم حول البئر فى منازلهم انهارت البئر ، فخسف بهم و بديارهم و رباعهم ، فهلكوا جميعاً . و الرّس - البئر ، و كل ركبة لم تطوب بالحجارة و الآجر فهورس . و قيل هم اصحاب الاخدود . و الرّس - هو الاخدود الذى حفره . و قال كعب و مقاتل و السدى : الرّس - البئر بانطاكية ، قتلوا فيها حبياً النجار ؛ و هم الذين ذكرهم الله فى سورة يس . و قيل هم بقية ثمود قوم صالح و هم اصحاب البئر الذين ذكرهم الله تعالى فى قوله : « و بئر معطلة و قصر مشيد » . و قيل الرّس - قرية باليمامة يقال لها فلج . و كانوا قوماً اصحاب آبار قتلوا نبياً اُتاهم . و قيل كانوا قوماً بين المدينة و وادى القرى رسّوا نبيّتهم فى بئر - اى

رسوه فيها . والرّس - مصدر فَنَسَبُوا الى فعلهم بنبيّتهم ؛ و نبيّتهم هو حنظلة بن صفوان ، يقال : - وجد حنظلة في بئر بعد دهر طويل يده على شجّته فرفعت يده فسالت دماً فتركت يده فعادت على الشجّة . و قيل اصحاب الرّس قوم نساؤهم ساحقات . ذكر ان الدلهات ابنة ابليس اتتهن فشبّهت الى النساء ذلك وعلمتهن ، فسلب الله عليهم صاعقة من اول الليل و خسفاً في آخره و صيحة مع الشمس ؛ فلم يبق منهم احد . و في الخبر : ان من اشراط الساعة ان يستكفى الرّجال بالرّجال والنساء بالنساء ، وذلك السحق . وقال سعيد بن جبير : كان بارضهم جبل عظيم يقال له دمع و كان عليه من الطير ما شاء الله ، ثم ظهرت طير كأعظم ما يكون من الطير و فيها من كلّ لون و ستوها عنقاء لطول عنقها ؛ وكانت تنقض على الطير تأكلها ، فجاءت يوماً فاعوزته الطير فانقضت على صبي فذهبت به ، فسميت عنقاء مغرب لانها اغربت بما اخذته فطارت به ؛ فشكوا الى نبيّتهم ، فقال : اللهم خذها و اقطع نسلها ! فاصابتها صاعقة فاحرقتها ولم ير لها اثر ، فضربت العرب مثلاً في اشعارهم . ثم انهم قتلوا نبيّتهم ، فاهلكهم الله . و قيل هم قوم كذبوا نبياً اتاهم ، فحبسوه في بئر ضيقة القعر ، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لا يقدر على حملها الا جماعة من الناس ؛ و قد كان آمن به من بين الجميع عبد اسود ، و كان العبد يأتي الجبل فيحتطب على ظهره و يبيع الحزمة و يشتري بثمرها طعاماً ثم يأتي البئر فيلقى اليه الطعام من خروق الصخرة ؛ فكان على ذلك سنين . ثم ان الله تعالى اهلك القوم و ارسل ملكاً رفع الحجر و اخرج النبي من البئر . و قيل بل الاسود عالج الصخرة فقواه الله برفعها فرفعها و القى حبلاً اليه و استخرجه من البئر ، فاوحى الله الى ذلك النبي انه يكون رفيقه في الجنّة . و روى عن النبي (ص) انه قال : ان اول الناس دخولا الجنّة لعبد اسود ، يريد هذا العبد .

علي بن الحسين بن علي ، زين العابدين (ع) رواية كند از پسر خویش
الحسين بن علي (ع) گفتا: مردی آمد از بنی تمیم پیش امیر المؤمنین علی (ع) و گفت:

یا امیر المؤمنین، خبرده ما را از اصحاب رس در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ ربّ العزّه پیغامبر بایشان فرستاد یا نفرستاد؟ و ایشان را بچه هلاک کرد؟ مادر قرآن ذکر ایشان میخوانیم که: دو اصحاب الرس، نه قصّه ایشان بیان کرده نه احوال ایشان گفته. امیر المؤمنین (ع) گفت: یا ابا تمیم، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد از من قصّه ایشان از هیچکس نشنوی: ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائیل - پیش از سلیمان بن داود - درخت صنوبر می پرستیدند، آن درخت که یافث بن نوح کشته بود بر سفیر چشمه‌ای معروف. و بیرون از آن چشمه نهری بود روان، و ایشان را دوازده باره شهر بود بر شطّ آن نهر، و نام آن نهر رس بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهر عظیم‌تر و بزرگ‌تر از آن نهر نبود و نه هیچ شهر آبادان‌تر از آن شهرهای ایشان. و مهینه آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن اسفند آباد و پادشاه ایشان از نژاد نمرود بن کنعان بود، و در آن مدینه مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمد و ببالید، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. هیچکس را دستوری نبود که از آن آب خوردی یا بر گرفتی، که می گفتند: هی حیوة آلهتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیوتها. پس مردمان و چهار پایان آب که میخوردند از آن نهر رس می خوردند؛ و رسم و آئین ایشان بود در هر ماهی اهل هر شهری گرد آن درخت صنوبر خویش بر آمدن، و آنرا بزبور و جامه‌های الوان بیاراستن، و قربانها کردن، و آتشی عظیم افروختن، و آن قربانی بر آن آتش نهادن، تا دخان و قنار آن بالا گرفتی چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محجوب بگشتید. ایشان آن ساعت بسجود در افتادند؛ و تضرّع و زاری فرا درخت کردند تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که:

انّی قد رضیت عنکم فطیبوا نفساً و قرّوا عیناً . ایشان چون آواز شیطان بگوش
ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یک شبانروز بطرب و نشاط و خمر
خوردن بسر آوردندید، یعنی که معبودها از ما راضی است. برین صفت روز کار دراز
بسر آوردند، تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرد و طغیان ایشان بالا گرفت .
ربّ العالمین با ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد یهود این یعقوب،
روز کار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب الله بیم
داد، ایشان هیچ بنگر ویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا پیغامبر در الله زارید
و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت : یا ربّ انّ عبادک ابوا الا تکذیبی و الکفر بک ،
یعبدون شجرة لا تضرّ ولا تنفع، فأرهم قدرتك وسلطانک . چون پیغامبر این دعا کرد،
درختهای ایشان همه خشک گشت . ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که
دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم
کردند . آورده اند در قصه که انبوبها بساختند فراخ و آنرا بقعر آب فرو بردند،
و آب از آن انبوبها بر میکشیدند تا بخشک رسید آنگه از آنجا در چاهی دور فرو
بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوبها
از قعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب جوی
ایشانرا هلاک کردیم . پیغامبر در آن وحشت چاه به الله نالید گفت : « سیدی و مولای،
قد تری ضیق مکانی و شدّة کربی ، فارحم ضعف رکنی و قلة حیلتي و عجل قبض روحی
ولا تؤخّر اجابة دعوتی ؛ حتی مات . فقال الله تعالی لجبرئیل : « انّ عبادی هؤلاء غرهم
حلمی و امنوا مکرری و عبدوا غیری وقتلوا رسولی فانا المنتقم ممّن عصانی ولم یخش
عقابی و انّی حلفت لاجعلنهم عبرة و نکالا للعالمین » . پس ربّ العالمین باد عاصف
گرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند و فراهم پیوستند . آنگه زمین در زیر
ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه بر آمد و آتش فرو بارید

و ايشان چنانكه ارزير در آتش فرو گدازد ، فرو گداختند .- نعوذ بالله من غضبه
و درك نعمته .

و قوله تعالى : « و قرونًا بين ذلك كثيراً » . هذا كقوله : « لا يعلمهم الا الله »
و لذلك قالوا « كذب النسابون » . والقرن - اربعون سنة ، ويقال مائة وعشرون سنة فيكمل
القرن الاول من هذه الامة عند هلاك يزيد بن معاوية ؛ و المعنى - و اهلكنا امما بين
هذه الامم كثيراً لا يعلمها الا الله ، ارسل اليهم الرسل فكذبوهم فاهلكوا .

« و كلاً ضربنا له الامثال » ، كلاً منصوب بفعل مضمّر ، يعنى - و انذرنا كلاً . وقيل -
الهاء - ضمير النبى (ص) ؛ اى - و كلاً ضربنا امثالا للنبى لينذر بهم قومه . و قيل
معناه : و كلاً قد احذر الله تعالى اليهم و وعظهم بقصص من كان قبلهم لينزجروا ويتعظوا ،
فلما لم ينفعم ذلك و لجّوا فى الاصرار انتقم منهم بان « تبرهم تتبيراً » . فذلك قوله :
« و كلاً تبرنا تتبيراً » . و التتبير - التّكسير و التّقطيع و لهذا قيل لمكسر الزجاج
التّبر ؛ و كذلك تبر الذهب .

« و لقد اتوا » يعنى مشركى مكة « على القرية » وهى قريّات قوم لوط ، وكانت
خمس قري ، و اهلك الله اربعاً منها و نجت واحدة . وهى صغير كان اهلها لا يعملون العمل
الخبيث ، « التى امطرت مطر السوء » يعنى رميهم بالسّجيل . و قيل امطرت كبريتاً
و ناراً . و مطر السوء - البلاء . و مطر يستعمل فى الخير و امطر فى الشر . و قيل هما
لغتان . « افلم يكونوا يرونها » اذا مروا بها فى اسفارهم فيعتبروا و يتذكروا لان
مدائن قوم لوط على طريقهم عند ممرّهم الى الشام ، هذا كقوله « و انها لبسبيل مقيم
وانهم بالبامام مبين » . « بل كانوا لا يرجون نشوراً » اى - حملهم على الكفر و المعاصى ،
انكارهم البعث و النشور ، يعنى - انهم لم يتعظوا و لم ينزجروا لانهم لا يخافون عذاب
الآخرة و لا يرجون ثوابها .

قوله : « و اذاراؤك » - يعنى - و اذا ابصروك يا محمد « ان يتخذونك » اى - ما يتخذونك ،

«الآهزوا»، ای - هزأه، وهو الذي يهزؤمنه كالسخره لما يسخر منه، و الضحكة لما يضحك منه؛ «أهذا الذي بعث الله رسولا»، این آیات در شأن بوجهل فرو آمد که رسول را و یاران را دید و گفت بر طریق استهزاء از روی انکار و استحقار: «أهذا الذي يزعم انه بعث الله الهنا رسولا».

«ان كاد ليضلنا»، ای - قد قارب ان يصدنا عن عبادة آلهتنا لولا «ان صبرنا عليها»، یعنی - لو لم نصبر عليها لصرفنا عنها بسحره و طلاوة كلامه. فاجابهم الله و قال: «و سوف يعلمون»، فی القيمة «حين يرون العذاب»، ای - عند رؤية العذاب «من اضل سبيلا»، من اخطاء طريقاً. و وصف السبيل بالضلال مجازاً و المراد سالكوها.

«أرايت من اتخذ الهه هويه»، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر که که ایشانرا سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آنرا سجدود بردندید و آنچه داشتندی بیفکنددید. حارث بن قیس ازیشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد. توقف کنید، تا بجویم؛ ساعتی جستند و نیافتند. گوینده ای از ایشان آواز داد که: وجدت حجراً احسن منه فسيروا. یکی سنگ از آن بهتر یافتم کاروان برانید و رفتن را باشید. و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشانرا نیکو بچشم آید آنرا سجدود برند. این آیت در شأن ایشان فرو آمد که برپی دل خواست و هوا خویشت رفتند، هر چه دل ایشان خواست آنرا معبود ساختند. ولهذا قال الحسن فی تفسیر الایه: «لايهوى شيئاً الا اتبعه». «أفانت تكون عليه و كيلا»، ای - حفيظاً تمنعه من ذلك و ترده الى الايمان. و قيل كفيلا يهديه مع اتباعه هويه. و ليس هذا نهياً عن دعائه اياهم بل اعلام بانّه قد قضى ما عليه من الالذار و الاعذار. و قال بعض المفسرين: هذه منسوخة بآية السيف.

«أم تحسب ان اكثرهم يسمعون؟» سماع تفهّم، «او يعقلون؟» بقلوبهم ما تقول

لهم؛ وانما قال « اکثرهم » لانّ فيهم من آمن . « ان هم » يعنى - ما هم « الاكالا انعام، فى جهل الايات و ترك الانتفاع بما يسمعونه « بل هم اضلّ سبيلا ». لانّ البهائم ان لم تعتقد صحّة التوحيد لم تعتقد بطلانه وهم يعتقدون بطلانه ولانّ البهائم تسجد وتسبح وهم يجحدون و يشركون، ولانّ البهائم تهتدى لمراعيها وتنقاد لاربابها وهم لا يهتدون لمنافعهم و لا يطيعون ربّهم ، و لانّ البهائم لا تخاطب و هم يخاطبون و لا يعذرون؛ و نظير الايه قوله : « فهى كالحجارة او اشدّ قسوة » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و ما ارسلنا قبلك من المرسلين » الآية، قال جعفر بن محمد (ع) فى هذه الاية : « انّ الله تعالى و تقدّس لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق يأكل معهم على شروط البشريّة و منع سرّه عن ملاحظاتهم والاشتغال بهم ، لانّ اسرار الانبياء فى روح المشاهدة لا يفارقها بحال ». آفتابى است، اى جوانمرد، كه آنرا آفتاب عنايت گویند؛ از مشرق ازل بر آید، بر هر سینه‌ای كه تابد در سعادت و كرامت برو گشاید. سرّ او معدن راز پادشاه گردد، بهر حالى كه بود و بهر كویى كه رود مقصدش در گاه الله بود. دست تصرفش از كونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، بر پیشانیش نشان اقبال بود، در دیده یقینش نور اعتبار افعال ذوالجلال بود، بر رخسارش گل نوال بود، در مشامش روایح نفحات روضه وصال بود. بر سرش تاج وقار، در برش حله افتقار. بر ظاهرش كسوت عبودیت، در باطنش نظر ربوبیت. اینست صفت پیغامبران و رسولان كه خیار خلق اند و صفوت بشراند، اعلام اسلام اند و امان جهان اند، بر سر كوی شریعت داعیان اند و بر لب چشمه حقیقت ساقیان اند.

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلق اند بحکم بشریت، در خورد و خواب؛ و در باطن با حقّ اند بنعت مشاهدت در انس وصال بی حجاب **مصطفی (ص)** چون فا بشریت (۱) خود نگرست خود را چون ایشان دید، گفت: «انما انا بشر مثلکم»، چون فا خصوصیت نبوت و عزّ رسالت نگرست گفت: «لست کاحد کم»، و چنانکه بر عالمیان فضل داشت بر پیغامبران و رسولان هم فضل داشت، نه دیگر پیغامبران چون وی بودند نه برهان نبوت ایشان چون برهان نبوت وی بود. برهان نبوت انبیا از راه دیده‌ها در آمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دل‌ها در آمد. برهان نبوت ابراهیم و معجزه وی آتش اعدا بود، معجزه موسی ید بیضا بود، معجزه عیسی احیاء موتی بود. این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطلاع دیده‌ها بود. اما معجزه **مصطفی** بوستان دوستان بود، مستان شربت محبت را گلستان بود. يقول الله تعالی: «بل هو آیات بّینات فی صدور الذّین اوتوا العلم». بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطلاع دیده‌ها بود، چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذئب و اسلام ضبّ و غیر آن، لکن مقصود آنست که **موسی** تحدی بعصا کرد و **عیسی** تحدی بدم خود کرد و **مصطفی** تحدی به کلام حقّ کرد که: «فأتوا بسورة من مثله». ای محمد تو چون باقت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود، عصا راندن خران را شاید. تو صفت قدم ما بشحنگی با خود ببر تا معجزت توصفت ما بود نه صفت تو، تا چنانکه پیغامبران چون تو نه اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد.

«یوم یرون الملائکة لا بشری یؤمنذ للمجرمین» آن مد بران و بدبختان بحکم آن که زخم خوردگان عدل ازل بودند، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند، دو چیز خواستند: یکی رؤیت ملائکه، دیگر رؤیت حقّ جلّ جلاله. و ذلك فی قوله: «لولا انزل علینا الملائکة او نری ربّنا». ایشان را جواب دادند که یکی فریشتگان را بینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب، و گفت: «لابشری» یعنی نه

(۱) فا بشریت. = بسوی بشریت. نسخه

فریشتگان رحمت، آنکه گفت: « و يقولون ، حجراً محجوراً ، ای - حراماً محرماً یعنی - رؤیة الله تعالى علیکم . دیدار حقّ جلّ جلاله که خواستند، ایشانرا جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدار الله بصفه رضا نه سزای کافر است، چه کفران را يك دیدار است بصفه غضب در عرصه قیامت در وقت تجلی عام پیش از آن که مؤمنان در بهشت شوند. همانست که جای دیگر گفت: « کلاً انهم عن ربهم يؤمئذ لمحجوبون ». یعنی عن رؤیة الرضا ، لانّ لهم رؤیة السخط والغضب . این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست .

ای جوانمرد ! هر که از دوست محجوب است در عین بلیت است و رچه کلید خزاین ملک در آستین دارد ، و هر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیت است و رچه نان شبانگانه ندارد. **سری سقطی** گفت: اللهم مهما عذبتنی فلاتعذبنی بذلّ الحجاب! بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست اما بحجاب عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم .

« و قدمنا الی ما عملوا من عمل » الآیه ... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا در همه قرآن این آیت خوش آید که ربّ العزّة میگوید : « و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » . چون این اعمال آلوده ما بباد بی نیازی بردهد معاملات با ما جز بمحض فضل خود نکند ، و آنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود و سزای کرم او ما را به از سزای اعمال ما ؛ آنکه گفت: او را جلّ جلاله بر ما حقّها است از طاعت و عبادت، لکن ما خود در نهاد خود مفلسیم و او جلّ جلاله بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید ، « وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة » ، هر که مفلس است واجب است که ویرا مهلت دهند تا آنکه که سرمایه بدست آرد، و ما سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند . ما بهستی خویش توانگر نیستیم ، بصفه وی توانگریم، از ما و عمل ما چیزی نیاید ، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را

که پذیرفت نه بصورت معاملات پذیرفت ، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظر علم ازل است . هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است . باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند و در خزانه ها باز نهد ، خزانه رحمت بعاصیان دهد خزینه فضل بمفلسان دهد . تا هم از خزینه وی حق وی بگذارد ، زیرا که بندگان از آن خود حق وی نتوانند گزارد .

پیر طریقت گفت : الهی هر چه می نشان شمردم پرده بود و هر چه می مایه دانستم بیپرده بود . الهی یکبار این پرده من از من بردار و عیب هستی من از من وادار! و مراد دست کوشش بمگذار! الهی کرده ما کرده ما در میار ، وزیران ما از ما وادار! ای کرد کار نیکوکار آنچه بی ما ساختی بی ما راست دار! و آنچه تو بر تاوی بما مسپار (۱)!

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ ، نَمِي بَيْنِي [ننگری] بخداوند خویش ، « كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ؟ » که چون سایه کشید [از بامداد تا بر آمدن آفتاب] ؛ « و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ، وَاكَرْخَوَاسْتِي اَنْ [سایه همیشه پاینده] کردی (۲) ایستاده آرمیده « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا . (۳۵) ، آنکه آفتاب را بران سایه نشان نمای کردیم و بر پی او رونده .

« ثُمَّ قَبَضْنَا هَالِيْنَا قَبْضًا سِيْرًا . (۳۶) ، آنکه ما خود می گیریم آن سایه را باز گرفتنی آسان [خوارنهان] .

« وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا ، او آن کس است که شب در شما پوشید و آنرا پوشش شما کرد ، « وَالنَّوْمَ سُبَاتًا ، و خواب شمارا آسایش کرد ، « وَجَعَلَ النَّهَارَ

نشوراً (۴۷) « و بامداد روز مانده رستخیز کرد، [که اینجا از خواب خیزند و آنجا از گور] .

« وهو الذی ارسل الریاح بشرأ ین یدی رحمتہ » او آنست که بادها گشاد در هوا پیش [باران] ببخشایش خویش ؛ « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً (۴۸) » و فرود فرستادیم از آسمان آبی پاک [پاک کننده] .

« لنحییَ به بلدةً میتاً » تا زنده کنیم بآن شهری مرده، « و نسقیه » بیاشامانیم آنرا، « مما خلقنا انعاما » از آنچه آفریدیم چهارپایان [فراوان] را، « و اناسی کثیراً (۴۹) » و مردمان فراوان را .

« و لقد صرفناه ینهم » میگردانیم [بارانرا] میان ایشان [از جای بجای] « لیذکروا » تا [توانائی و تدبیر حکمت ما دریابند و] پند ما پذیرند، « فای اکثر الناس الا کفوراً (۵۰) » پس سر باز زد بیشتر مردمان که نه مگر ناسپاسی .

« و لوشنا » و اگر ما خواستید، « لبعثنا فی کل قریة نذیراً (۵۱) » ما فرستادید در هر شهری [جدا جدا پیغامبری] آگاه کننده .

« فلا تطع الکافرین » نگر تا فرمان کافران نبری، « و جاهدہم به » و باز کوش با ایشان [بیاری او] « جهاداً کبیراً (۵۲) » باز کوشیدنی بزرگ [بشمشیر] .

« وهو الذی مرج البحرین » او آنست که فراهم گذاشت دو شاخ آب در دریا: « هذا عذب فرات » این [یک شاخ] آبی سخت خوش « وهذا ملح اجاج » و این [شاخ] شورابی [زبان گز] سخت تلخ « و جعل ینهما برزخاً » و میان آن دو دریا جدائی ساخته [بتوانائی خویش]، « و حجرأ محجوراً (۵۳) » بسته ای [از یکدیگر] باز داشته .

« وهو الذی خلق من الماء بشرأ » او آنست که از آب مردم آفرید،

« فجعله نسباً وصهراً ، آنرا نژاد کرد و خویش و پیوند » و كان ربك قديراً (۵۴) ،
و خداوند تو توانای است همیشه .

« ويعبدون من دون الله ، و می پرستند فرود از الله » ما لا ينفعهم و لا
يضرهم ، چیزی که نه سود کند ایشان را و نه زیان ، « و كان الكافر على ربه
ظهيراً (۵۵) ، کافر همیشه دیو را هم پشت است و بر الله یاور و پشت برو گردانیده .
« و ما ارسلناك الا مبشراً و نذيراً (۵۶) ، و نفرستادیم ترا مگر بشارت دهی
بیم نمائی، [فرمان بردار را شاد کننده و نافرمان را ترساننده] .

« قل ما اسألكم عليه من اجر ، گوی نمی خواهم از شما برین پیغام هیچ مزدی
« الا من شاء ان يتخذ الي ربه سبيلاً (۵۷) ، [نمی رسانم این پیغام] مگر آنرا تا
هر که خواهد بخداوند خویش راه جوید .

« و توكل على الحي الذي لا يموت ، کار بسپار و پشت باز کن بآن زنده
که هرگز نمیرد ، « و سبح بحمده ، و بستای او را بپاکی او » و كفى به بذنوب
عباده خبيراً (۵۸) ، و آگاه و بسنده دان او را و دانا بگناه بندگان او .

« الذي خلق السموات والارض ، او که بیافرید آسمانها را و زمینها را
« و ما بينهما ، و آنچه در میان آنست « في ستة ايام ، در شش روز ، « ثم استوى
على العرش الرحمن ، آنکه مستوی شد بر عرش رحمن ، « فاستل به خبيراً (۵۹) ،
خبر او ازو پرس که او آگاه ازو .

« و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن ، و آنکه که ایشانرا گویند که سجود
کنید رحمن را ، « قالوا و ما الرحمن ؟ ، گویند چه چیز است رحمن ؟ « انسجد لما
تأمرونا ، باش تا سجود کنیم ما از بهر آنکه میفرمائی ما را ؟ « و زادهم نفوراً (۶۰) ،
[و فرمان و پند] ایشانرا رمیدن میفزاید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « الم تر الى ربك »؟.. الآية هذا من رؤية القلب وهي العلم، والمعنى - الم تعلم ان الله هو الذي مد الظل؟ ويجوز ان يكون من رؤية العين فتكون الرؤية بمعنى النظر ولذلك قال: « الى ربك » والمعنى - الم تنظر الى صنع ربك « كيف مد الظل »؟ فيه قولان: احدهما ان الظل ما بين طلوع الفجر وطلوع الشمس مثل ظل الجنة ظل ممدود لا شمس فيه ولا ظلمة. و القول الثاني، هو الليل لانه ظل الارض، ويعم الدنيا كلها؛ « ولو شاء لجعله ساكناً، اى - دائماً ثابتاً لا يزول كما فى الجنة . « ثم جعلنا الشمس عليه » اى - على الظل « دليلاً » لان الشمس يعرف الظل ، لولا الشمس ما عرف الظل . و قيل « جعلنا الشمس عليه دليلاً » - اى - تبعياً يتبعه فينسخه . قال ابو عبيدة : الظل ما نسخته الشمس و هو بالغداة ، والفيء ما نسخ الشمس وهو بعد الزوال، سقى فيئاً لانه فاء من جانب المغرب الى جانب المشرق. وقيل معناه - جعلنا الشمس مع الظل دليلاً على وحدانية الله عزّ وجل و كمال قدرته . و قيل جعلناهما دليلاً على اوقات الصلاة وذلك ان الله عزّ وجلّ علّق اوقات الصلاة بالشمس و الظل .

« ثم قبضناه الينا قبضاً يسيراً » - اى - قبضنا الظل الى الموضع الذى حكمنا بكون الظل فيه بالشمس التى تاتى عليه « قبضاً يسيراً » يعنى غير عسير . و قيل قبضاً يسيراً خفياً لا يستدرك بالمشاهدة . و المعنى ان الظل يعم جميع العرض قبل طلوع الشمس . فاذا طلعت الشمس قبض الله الظل جزءاً فجزءاً « قبضاً يسيراً » خفياً . وقيل معنى الايه - الم تر الى ربك كيف اتى بالليل ثم لم يجعله دائماً سرمداً ثم اتى بالشمس و هو النهار « فجعله دليلاً » على الليل اذ بضدها تتبين الاشياء ولم يجعل النهار سرمداً

بل قبضه واتى بالليل ثانياً، ونظيره قوله تعالى : « قل أرايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمداً ؟ الى آخر الايتين .

« وهو الذى جعل لكم الليل لباساً ، انما سقى الليل لباساً لانه يستر جميع الاشياء بالظلام كما سقى اللباس لباساً لانه يعم البدن بالستر ، « والنوم سباتاً » - اى - راحة لابدانكم، والسبت-الاستراحة، ومنه يوم السبت، لان اليهود كانوا يستر يحون فيه. وقيل سباتا اى- قطعاً لاعمالكم والسبت-القطع، ومنه يوم السبت لان اليهود يقطعون فيه العمل و لانقطاع الايام عنده . وقيل سباتاً اى - مسبوتاً فيه. يقال سبت المريض فهو مسبوت اذا غشى عليه، فكذلك النائم فى نومه كالمغشى عليه لزوال عقله و تمييزه . « وجعل النهار نشوراً ، لقا سقى النوم وفاة فى قوله : « الله يتوفى النفس حين موتها و التى لم تمت فى منامها ، سقى اليقظة نشوراً مصدر، نشر الميت اذا عاد حياً، وقيل لانتشار الناس للمعاش سقاء نشوراً - اى ذانشور .

« وهو الذى ارسل الرياح ، قرأ ابن كثير وحده ارسل الرياح ، على الوحده ، و قرأ الباقر الرياح على الجمع، من جمع فلانها اربع، ومن وحد فلان الالف و اللام فيها للجنس، « بشراً ، بالباء و ضمها وسكون الشين قرأها عاصم وحده من البشارة، كقوله : « و من آياته ان يرسل الرياح مبشرات ، « و قرأ حمزه و الكسائي بالنون و فتحها وسكون الشين ، و قرأ ابن عامر بضم النون وسكون الشين ، و قرأ الباقر بضم النون و الشين جميعاً، اى- تهب من كل صوب ، من قوله : « والناشرات نشراً ، . وقيل لها نشر- اى - رائحة طيبة. وقيل من النشر الذى هو ضد الطى اى - تنشر السحاب بين يدي رحمة امام المطر وقدامه، لانه ريح ثم سحاب ثم مطر . و قيل نشراً جمع نشور كرسول ورسول ، و يخفف الشين فيقال : نشر ، و النشور - الذى يجمع السحاب فيمطر .

« وهو الذى ارسل الرياح ، ارسال اېنجا بمعنى كشدان است ، چنانكه كوئى:

ارسلت الطائر ، ارسلت الكلاب المعلم ، و فی القرآن : « لَنرسل علیهم حجارة » ،
« یرسل علیکم شواظ » - « یرسل السماء علیکم مدراراً » . میگوید : او آن خداوند
است که فرو گشاید بارهای بشارت دهنده خلق را بباران فراهم آورنده میغ . همانست
که جای دیگر گفت : « و ننشی السحاب الثقال » فراهم آورد میغهای گران بار : یکی
از آب ، یکی از برف ، یکی از تگرگ ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان
چنانکه وی خواهد ، و اگر نفرماید که بارد هم چنان بر هوا گران بارش میدارد .
و ذلك فی قوله : « فالحاملات وقرأ » ، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او ،
چنانکه گفت : « فانظر الی آثار رحمة الله » بنگر بنشانهای رحمت او و مهربانی
او در جهان که چون کرد و آنچه کرد چون نیکو کرد . باران آسمانرا رحمت نام
کرد ، از آنکه بر رحمت می فرستد . اینستکه گفت جلّ جلاله : « بین یدی رحمته » ،
ای - امام المطر و قدّامه . « وانزلنا من السماء ماءً طهوراً » . طهور آن آبست که بنفس
خود پاک است و غیر خود را پاک کننده ، فهو اسم لما یطهر به ، کالسحور اسم لما یتسحر
به و الفطور اسم لما یفطر به . و دلیل بر آن که طهور مطهر است خبر درست از
مصطفی (ص) قال فی البحر : « هو الطهور ماؤه الحلّ میتته » و اراد به المطهر لانه
قال ذلك فی جواب السائل الذی سأله عن تطهیر ماء البحر لاعن طهارته ، و الماء مطهر
لانه یطهر الانسان من الحدث و النجاسة ، كما قال فی آیه اخرى : « و ینزل علیکم
من السماء ماءً لیطهرکم به » . معلوم شد که تطهیر خاصیت آب است و چیزی دیگر
از مایعات باین معنی مشارک وی نیست ، لانّ الله تعالی منّ علینا بانزال الماء للتطهیر ،
فلو کان غیره یشار که فی التطهیر لبطلت فایده الامتنان . و مذهب اصحاب رای آنست
که طهور طاهر است ، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمایعات الطاهره ، مثل الخل و ماء
الورد و غیرهما ، ونحن نقول لو جاز ازالة النجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها . و مذهب
مالک آنست که طهور آن بود که تطهیر ازو متکرّر بود کالصبور اسم لمن یتکرّر

منه الصبر ، والشكور ، اسم لمن يتكرر منه التشكر . فجوز الوضوء بالماء المستعمل الذي توضع به مرة .

« لنحيى به » اي - بالمطر «بلدة ميتاً» ولم يقل ميتة لانه اراد البلد، والمعنى - اترلناه لنبت به ارضاً لانبات فيها فذاك حيوتها وموتها. وقيل لقا نبت فيها ما فيه حياة الحيوان جعل ذلك حياة لها ، « ونسقيه » الاسقاء و السقى واحد عند عامر بن صعصعة وقبائل من العرب «مما خلقنا انعاماً و اناسى كثيراً» ، اي - ونسقى الماء البهائم و الناس . وقيل مكناهم من ان يشربوه و يسقوا منه انعامهم ، و قال «واناسى كثيراً» ولم يقل مطلقاً لانه ليس كل الناس يعيش بماء المطر . و اناسى - جمع انسى مثل : كرسى و كراسى . و يجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل : بستان و بساتين ، فجعل الياء عوضاً عن النون .

« ولقد صرفناه بينهم » الهاء - راجعة الى المطر المستمى رحمه في الاية المتقدمة . والمعنى - صرفنا المطر بينهم مرة ببلدة ومرة ببلدة اخرى . قال ابن عباس : ما عام بامطر من عام ولكن الله يصرفه في الارض . و قرأ هذه الاية - وهذا كما روى - مرفوعاً ما من ساعة من ليل و لانهار الا السماء تمطر فيها يصرفه الله حيث يشاء . و روى عن ابن مسعود يرفعه قال : ليس من سنة بامطر من اخرى ولكن الله قسم هذه الارزاق فجعلها في السماء الدنيا في هذه القطر ، ينزل منه كل سنة بكييل معلوم و وزن معلوم ، و اذا عمل قوم بالمعاصى حوّل الله ذلك الى غيرهم ، فاذا عصوا جميعاً صرف ذلك الى الفياق و البحار . و قيل المراد من تصريف المطر تصريفه و ابلا وطلا وورذاذاً و نحوها . وقيل التصريف راجع الى الريح ، وقيل الى القرآن . « ليذكروا » اي - ليتذكروا و يتفكروا في قدرة الله تعالى . « فابى اكثر الناس الا كفوراً ، جحوداً ، و كفرانهم هوانهم اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اي - لسقوط كوكب كذا ، كما يقول المنجمون ، فجعلهم الله بذلك كافرين . و عن زيد بن خالد الجهني قال : صلى رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحديبية

في اترسماء كانت من الليل ، فلما انصرف اقبل على الناس، فقال : هل تدرون ماذا قال ربكم؟ قالوا : الله ورسوله اعلم . قال : اصبح من عبادى مؤمن بى وكافر ، فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب ، واما من قال مطرنا بنوء كذا وكذا فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب .

« ولوشئنا لبعثنا فى كل قرية » اى - فى كل مصر ومدينة نبياً يندرهم فيخفف عنك اعباء النبوة ولكن لم يفعل ذلك ليعظم شأنك ويكثر اجرک . وقيل معناه ولوشئنا لانزلنا الايات المقترحة ولبعثنا فى كل قرية « نذيراً » زيادة على ما يقترحون و لكننا نعلم انهم يسألون عناداً و تعنتاً ونعلم انهم لا يؤمنون وهونظير قوله : « اولم يكفهم اننا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم » .

« فلاتطع الكافرين » فيما يسئلونك « وجاهدوهم به » اى - بالقرآن . وقيل بالاسلام وقيل بالسيف ، « جهاداً كبيراً » لا يخالطه قنور . قال الحسن معناه - اقتلهم او يسلموا . « وهو الذى مرج البحرين » معنى مرج البحرين - خلى بينهما . يقال مرجت الدابة وامررتها اذا خيلتها ترعى ، والمرج من هذا سقى ، ويقال مرجت عهدهم واماناتهم اذا اختلطت ، ومنه قوله تعالى : « فى امر مريج » اى - مختلط . وقال النبى (ص) لعبد الله بن عمر : « وكيف بك يا عبد الله اذا كنت فى حثالة من الناس قد مرجت عهدهم واماناتهم و صاروا هكذا » ، و شبك بين اصابعه . « هذا عذب فرات » فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبه يعنى - هذا عذب اشد العذوبه ، « و هذا ملح اجاج » ، الاجاج صفة للملح وهو اشد الملوحة ، يعنى - وهذا ملح اشد الملوحة ، « وجعل بينهما برزخا » اى - حاجزاً من قدرته يلتقيان لا يختلطان . قيل الماء العذب والماء الملح يجتمعان فى البحر فيكون العذب اسفل والملح اعلى ، لا يغلب احدهما على الاخر ، وهو معنى قوله : « وحجراً محجوراً » قال الفراء اى - حراماً محرماً ان يغلب احدهما على صاحبه . وقيل العذب جيحان و سيحان و دجلة و الفرات و النيل ، والملح ساير البحار ، والبرزخ بينهما البلاد والقفار فلا يختلطان ، فاذا كان يوم القيمة اختلطا بزوال الحاجز ، كقوله : « واذ البحار فجرت » .

« وهو الذى خلق من الماء بشراً ،، يعنى - من النطفة بشراً ، اى - انساناً ، « فجعله ،
 - الهاء - يعود الى الماء . و قيل الى البشر ، « نسباً و صهراً ، يعنى - جعله
 ذا نسب و ذا صهر . قال على (ع) : « النسب ما لا يحل نكاحه ، و الصهر ما يحل نكاحه ،
 فالنسب ما يوجب الحرمة و الصهر ما لا يوجبها ، و قيل النسب من القرابة و الصهر الخلطة
 التى تشبه القرابة و هو السبب المحرم للنكاح . قال ابن عباس : حرم الله تعالى سبعة نسباً
 و سبعة صهراً : اما النسب فقوله تعالى : « حرمت عليكم امهاتكم ، الى قوله : « و بنات
 الاخت ، ، و اما الصهر فقوله : « و امهاتكم اللاتى ارضعنكم ، الى قوله : « و ان تجمعوا
 بين الاختين ، و تمام السبع قوله و : « لا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء ، و قيل النسب -
 البنون و الصهر - البنات ، لان من قبلهن تكون الاصهار ، و الصهر - المتزوج بابنة الرجل . قال
 ابن سيرين : « نزلت هذه الاية فى النبى (ص) و على (ع) ، زوج فاطمة علياً - و هو ابن عمه - و
 زوج ابنته فكان نسباً و صهراً ، * ابن سيرين كفت : اين آيت در شأن مصطفى (ص) و على (ع) ،
 فرود آمد كه مصطفى دختر خویش را - فاطمه - بزنى بعلى داد . على پرس عم وى بود
 و شوهر دخترش ، هم نسب بود و هم صهر . و قه تزويج فاطمه آنست كه مصطفى عليه -
 السلام روزى در مسجد آمد شاخى ريحان بدست گرفته سلمان را كفت : يا سلمان درو
 على را بخوان . رفت و كفت : يا على ! اجب رسول الله . على كفت : يا سلمان رسول
 خدا را اين ساعت چون دیدى و چون او را گذاشتى ؟ كفت : يا على سخت شادمان
 و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان . على آمد بنزدك مصطفى و مصطفى
 آن شاخ ريحان فرادست على داد ، عظيم خوش بوى بود . كفت : يا رسول الله اين چه بويست
 بدین خوشى ؟ كفت : يا على از آن نثارها است كه حور يان بهشت كرده اند بر تزويج دخترم
 - فاطمه - . كفت : با كه يا رسول الله ؟ كفت : با تو يا على ، در مسجد نشسته بودم فرشته اى

* اين حديث در تفسير مجمع البيان (جلد ٤ من ١٧٥ طبع صيدا) بهمين مضمون و

عبارت آمده است .

در آمد بر صفتی که هر گز چنان ندیده بودم ، گفت نام من محمود است و مقام من در آسمان دنیا ، در مقام معلوم خودم بودم ثلثی از شب گذشته که ندائی شنیدم از طبقات آسمان که: ای فریشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم . همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در جنات عدن حاضر گشتند . فرمان آمد که ای مقربان در گاه وای خاصگیان پادشاه ! سوره: « هل اتی علی الانسان » برخوانید . ایشان همه با آواز دلربای والحن طرب افزای سوره هل اتی خواندن گرفتند . آنکه درخت طوبی را فرمان آمد که تو نثار کن بر بهشتها بر تزویج فاطمه زهرا با علی مرتضی . و درخت طوبی در بهشت همچون آفتاب است در دنیا ، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد ، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه ای نیست که از درخت طوبی در آنجا شاخی نیست . پس طوبی بر خود بلرزید و در بهشت گوهر و مروارید و حله‌ها باریدن گرفت ، پس فرمان آمد تا منبری از يك دانه مروارید سپید در زیر درخت طوبی بنهادند ، فرشته‌ای که نام وی راحیل است و در هفت طبقه آسمان فرشته ازوفصیح تر و گویاتر نیست بآن منبر بر آمد و خدای را جل جلاله ثنا گفت و بر پیغامبران درود داده آنکه جبار کائنات خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بی واسطه ندا کرد که: ای جبرئیل وای میکائیل شما هاد و گواه معرفت فاطمه باشید و من که خداوندم ولی فاطمه‌ام ، وای کروبیان وای روحانیان آسمان شما همه گواه باشید که من فاطمه زهرا را بزنی به علی مرتضی دادم . آن ساعت که رب العزة این ندا کرد ابری بر آمد زبر جنات عدن ، ابری روشن خوش که در آن تیرگی و گرفتگی نه - و بوی خوش و جواهر نثار کرد و رضوان و ولدان و حوران بهشت برین نمط نثار کردند . پس رب العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا محمد و گفت : حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که ما این عقد در آسمان بستیم تونیز در زمین ببند . پس مصطفی (ص) مهاجر و انصار را

حاضر کرد، آنکه روی فرا علی کرد گفت: یا علی چنین حکمی در آسمان رفت، اکنون من فاطمه دختر را بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ علی گفت: یا رسول الله من پذیرفتم نکاح وی، رسول گفت: باریک الله فیكما.

قوله: «و یعبدون من دون الله» یعنی - هؤلاء المشرکین «ما لا ینفعهم» ان عبودہ «و لا یضرهم» ان ترکوه، «وکان الکافر علی ربّه ظهیراً»، ای - معیناً للشیطان علی ربّه بالمعاصی. قال الزجاج: ای یعاون الشیطان علی معصیة الله لانّ عبادتهم الاصنام معاونة الشیطان. وقیل معناه «وکان الکافر علی ربّه ظهیراً» ای - هیناً ذلیلاً. من قول العرب جعلنی بظهر ای جعلنی هیناً. ویقال ظهر به اذا جعله خلف ظهره فلم یلتفت الیه. قال ابن عباس: نزلت الایه فی ابی جهل فصار عاماً فی الکفار.

«و ما ارسلناک» یا محمد (ص)، «الا مبشراً» للمؤمنین بالثواب «و نذیراً» للکافرین بالعقاب. «قل ما اسألكم علیه»، ای - علی تبلیغ الرسالة «من اجر»، ای رزق و جعل فیقولوا انما یطلب محمد اموالنا بما یدعونا الیه فلا نتبعه «الا من شاء ان یتخذ الی ربّه سبیلاً»، هذا الاستثناء منقطع عند الجمهور، ای - لکن «من شاء ان یتخذ الی ربّه سبیلاً» بانفاق ماله فی سبيله، فلیفعل. وقیل الاستثناء متصل و تقدیره: - لا اسألكم علی ما ادعوکم الیه اجراً الا اتخاذ المدعو سبیلاً الی ربّه بطاعته، فذلك اجرى لانّ الله یاجرنی علیه.

«و توکل علی الحی الذی لا یموت» ای: - فوض امرک الیه وثق به، فانه حی لا یموت و سینتقم منهم و لو بعد حین، «و سبح بحمده»، نزهه عما لا یلیق به و باوصافه، و قیل صلّ له شکراً علی نعمه. وقیل قل سبحان الله و الحمد لله «و کفی به» ای - کفی بالله «خبیراً» عالماً «بذنوب عباده» فیجازیهم بها.

«الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام»، ای - انه مع قدرته

على خلفها في اسرع من لمحة خلقها في ستة ايام لتعلموا انّ التانى مستحبّ في الامور. « ثم استوى على العرش » مضى تفسيره الرحمن اى هو الرحمن، ويجوز ان يكون «الذى» مبتدأً و«الرحمن» خبره. ويجوز ان يكون وصفاً له و قوله « فسئل به » خبره ويجوز ان يقف على ايام و يرتفع الرحمن بقوله استوى وقوله « فسئل به خبيراً ». وقيل: الهاء عائد الى الخلق و ذلك انّ اليهود وصفوا خلق السموات و الارضين على خلاف ما خلق الله و التقدير: - فسئل الرحمن خبيراً به فانه خالقه ومكوّنه. و قيل فسئل به يعود الى الله، و قيل الى الاستواء فيمن جعل الرحمن رفعاً به، و قيل الباء بمعنى عن، اى - فسئل عنه خبيراً وهو الله عزّ وجلّ، وقيل جبرئيل (ع). وقيل الخطاب للرسول والمراد منه غيره لانه كان مصدقاً به و المعنى: - ايتها الانسان لا ترجع فى طلب العلم بهذا الى غيرى .

« واذا قيل لهم ، لكفار مكة » اسجدوا للرحمن ، قالو « ما الرحمن » ما نعرف الرحمن الا الرحمن اليمامة ، يعنون مسيلمة الكذاب كانوا يستونونه رحمن اليمامة ، « انسجد لما تأمرنا » قرأ حمزة و الكسائي يأمرنا بالياء ، اى لما يأمرنا محمد (ص) بالسجود له ، و قرأ الآخرون بالتاء ، اى لما تأمرنا انت يا محمد « وزادهم » قول القائل لهم: « اسجدوا للرحمن » ، « نفوراً » عن الدين و الايمان ، وهو نظير قوله: « فلم يزدهم دعائى الا فراراً » ، « و لا يزيد الظالمين الا خساراً » ، وكان سفيان الثوري اذا قرأ هذه الآية ، رفع راسه الى السماء و قال : الهى زادنى خضوعاً ما زاد اعداك « نفوراً » .

النوبة الثالثة

قوله : « الم ترالى ربك » ، - اين آيت از روى ظاهر بيان معجزه مصطفى (ص) است و بر معنى فهم اهل حقايق ، اشارت بتخصيص قربت و تضاعيف كرامت او .

اما بیان معجزه آنست که رسول خدا علیه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایهٔ درخت اندک بود، ربّ العزّة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهار معجزهٔ **مصطفی** (ص) را سایهٔ آن درخت بکشید چندانکه همه لشکر اسلام را در سایهٔ آن درخت جای بود. در آن حال ربّ العزّة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت وزلفت آنست که: «الم تر الی ربّک» خطاب با حاضرانست و تشریف مقربانست. **موسی** (ع) بر مقام مناجات طمع در دیدار حق کرد گفت: «ارنی انظر الیک» جلال عزّت احدیت میل فهر در دیدهٔ قدس او کشید که: «لن ترانی» و با **مصطفی** گفت: «الم تر الی ربّک؟» ای محمد نه مرا می بینی و در من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آنکس که بمشاهدت عزّت ذوالجلال رسد ذره‌ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذره‌ای از آن تپش بنشانند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم در کار، امروز در عین شوق و فردا در عین ذوق، یک سر از اسرار «الم تر الی ربّک» آنست که بشر اگر چه مخصوص بود بتخصیص قربت، او را هرگز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی‌الجلال کند مگر که هم دیدار، خود بتقاضای جمال آید. بیان این رمز در آن خبر است که **مصطفی** گفت: «اذا دخل اهل الجنة الجنة نودوا یا اهل الجنة انّ لکم عندالله موعداً یرید ان ینجز کموه» الحدیث الی آخره؛ این خود درجهٔ عامّهٔ مؤمنان است که بدرجات و منازل خویش آیند، و با اتباع و قهرمانان و خدم و اهل مملکت خویش الف گیرند، آنکه بتقاضای عزّت بمشاهدهٔ احدیت رسند. باز قومی که خداوندان عین اند از صفات خویش مجرد گشته و بعین فطرت خویش رسیده. پیش از آن که بمراقی دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیرد ردای کبریا را کشف کند، فیمشهدهم بجماله و یتجلّی لهم بجلاله قبل وصولهم الی المنازل والدرجات، فذلک قوله عزّ وجل:

« انّ ربك لبالمرصاد » ، و يقال : « الم تر الى ربك كيف مدّ الظل » ای - مد ظل - العصمه قبل ان ارسلک الى الخلق .

« و لو شاء لجعله ساکناً » ای - جعلک مهملاً و لم يفعل ، بل جعل الشمس التي طلعت من صدرك « عليه دليلاً » .

« ثم قبضناه الينا قبضاً يسيراً » هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم والوسائط .
 قوله: « وهو الذي ارسل الرياح بشراً بين يدي رحمته » اشارت است ببادرعايت که از مهبّ عنایت وزد بردلهاى مؤمنان تا هر چه خاشاک مخالفت بود و انواع کدورت از آن دلها پاک برود و شایسته قبول کرامات و ارادات حق گرداند. بنده چون نسیم روح آن ریاح بسینه وی رسد زوائد موارد طلبد و روائح آن سعادت و عنایت جوید ، ربّ العزة بمهربانی و لطف خویش چهار در بر وی گشاید : در احسان و در نعمت و در طاعت و در محبت ، بنده بحکم بشریت از راه کنودی خویش در آید که: « انّ - الانسان لربه لکنود » و آن در احسان بر خود به بنده؛ حق جل جلاله رسول کرامت فرستد با کلید تجاوز و عفو که: انا استراسائتک برحمتی فانی سید لطیف و انت عبد ضعیف ، فذلک قوله : « وهو الذى يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات » . همچنین ربّ العزة در نعمت بر بنده گشاید ، بنده بکفران پیش آید که: « انّ الانسان لکفور مبين » ، و آن در بر خود به بنده بتقصیر در شکر . حق جل جلاله رسول فضل فرستد با کلید منت و گوید : « ان قصرت انت فى شکرى فلا اقصر انا فى برى » ، فذلک قوله: « قل بفضل الله و رحمته » ؛ سوم در طاعت است که بر بنده گشاید الله و بنده بمعصیت آن در بر خود ببندد . حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت که: « ان از نبت ذنباً فانا اغفرک ولا ابالى » فذلک قوله: « انّ الله يغفر الذنوب جميعاً » ؛ چهارم در محبت است که الله بلطف خود بر بنده گشاید بنده بجفا پیش آید، بدلیری و بد عهدی آن در بر خود به بنده ، ربّ العزة رسول حلم فرستد با کلید ستر که: عبدی! ان اجترأت على

سوء المعاملة تجاوز عنك لاني حبيبك وانا الذي قلت: « يحبهم و يحبونه » .

قوله: « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً » قال النصر ابادي: هو الرّش الذي يرش من مياه المحبّة على قلوب العارفين فتحيا به نفوسهم باماتة الطبع فيها ثم يجعل قلبه اماماً للخلق يفيض بركاته عليهم فتصيب بركات نور قلبه كل شيء من ذوات الارواح .
قال الله تعالى: « و نسقيه ممّاً خلقنا انعاماً و اناسي كثيراً » .

« و لو شئنا لبعثنا في كلّ قرية نذيراً » . اين همچنانست كه جائي ديگر گفت: « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذي اوحينا اليك » ، و مقصود آنست كه رب العزة مي خواهد تا دوستان و خواص بندگان خود را پيوسته معهوم دارد از آنكه ايشان را با خود التفاتي بود يا با روش خویش نظري كنند . **موسی کلیم (ع)** وقتي ضجرتي نمود و متبرّم گشت از بنی اسرائیل از آنكه سؤال بسيار ميكردند از وي . رب العزة تأديب ويرا آن شب بهزار نبي وحی فرستاد از انبياء بنی اسرائیل . بامدادان همه رسولان بودند ، وحی گزاران و پيغام رسانان ، خلق همه روي بايشان نهادند و **موسی** را تنها بگذاشتند ، **موسی** در خود افتاد تنگدل و غمگين ، در الله زاريد و تضرّع كرد ، گفت : بار خدايا ! طاقتم نمازند فریاد من رس و بر من ببخشای . رب العزة مراعات دل **موسی** را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان كرد و **موسی** بسر وقت خویش باز گشت .

« و هو الذي مرج البحرين » ، هو يك حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد . نه نام است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندي كه او را نام است و صفت ، و آن يك حرف ، ها است و واو قرار گاه نفس است . نه بيني كه چون تشنيه كني هما گوئي نه هوما ؟ تا بداني كه آن خود يك حرف است تنها دليل بر خداوند يكنا ، همه اسامي و صفات كه گوئي ، از سر زبان گوئي ، مگر هو كه از میان جان بر آيد از صميم سينه و قعر دل رود . زبان و لب را با وي كاري نيست مردان راه دين و خداوندان عين اليقين كه دلهاي صافي دارند و همتهای عالی و سينه های خالی ، چون از قعر سينه

ایشان این کلمه سر برزند مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، و تا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می آئی؟
گفت: هو، گفت: کجا می روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، از هر چه سؤال میکرد وی میگفت هو. این چنانست که گفته اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم

در هر چه نگه کنم توئی پندارم

« مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج »، البحر الملح لا عذوبة فيه و العذب لاملوحة فيه و هما فی الجوهریة واحد و لکنه سبحانه بقدرته غایر بینهما فی الصفة، كذلك خلق القلوب بعضها معدن اليقين والعرفان وبعضها محل الشك والكفران. «عذب فرات» اشارت است فرادل دوستان که بنور هدی روشن است، بزیور ایمان آراسته و شعاع آفتاب توحید درو تافته، «وملح اجاج» اشارت است فرادل بیگانگان که بظلمات کفر و کدورات شك تاریک گشته و در حیرت جهل بمانده. آن یکی را خلعت رفعت پوشیده بلامیل و آن یکی را قید مذلت و اهانت بر پای نهاده بلا جور. آری چون رب العزة خواهد که بنده ای را تاج اغزاز بر سر نهد بر بساط راز او را راه دهد و راه ایمان بر وی روشن دارد، و چون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط انتقام از مقام قربش براند. «ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور وتوكل على الحي الذي لا يموت».

سأل رجل ابن سالم: أنحن مستعبدون بالكسب أو بالتوكل؟ فقال ابن سالم: التوكل حال رسول الله والكسب سنة رسول الله (ص). و انما استنّ لهم الكسب لضعفهم حين اسقطوا عن درجة التوكل الذي هو حاله. فلما سقطوا عنه لم يسقطهم عن درجة طلب المعاش بالمكاسب الذي هو سنته و لولا ذلك لهلكوا.

وعن محمد بن عبدالله الفرغاني يقول: سمعت ابا جعفر الحداد يقول: مكثت تسع عشر سنة اعتقد التوكل و انا اعمل في السوق فأخذ كل يوم اجرتي و لاستريح منها الى شربة ماء و لا الى دخلة حتام فاتنظف بها، و كنت اجيء بأجرتي الى الفقراء فأواسيهم بها في الشونيزية (١) و غيرها و اكون انا على حالي. و يقال عوام المتوكلين: اذا أعطوا شكروا و اذا منعوا صبروا، و خواصهم اذا أعطوا آثروا و اذا منعوا شكروا، و يقال: الحق وجود على الاولياء اذا توكلوا بتيسير السبب من حيث يحتسبون و لا يحتسبون، و وجود على الاصفياء بسقوط الادب و اذا لم يكن ادب، فمتى يكون طلب؟ و يقال التوكل ان يكون مثل الطفل لا يعرف شيئاً ياوى اليه الاثدي امه. كذلك المتوكلون يجب ان لا يرى لنفسه مأوى الا الله عز وجل.

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «تبارك الذي جعل في السماء بروجا» با برکت آن خدای که در آسمان برجاها کرد «وجعل فيها سراجاً» و در آن چراغی نهاد [روز را]، «و قمرًا منيراً (٦١)» و ماهی تابنده [شب را].

«وهو الذي جعل الليل والنهار خلفه» او آنست که شب و روز را روان پیاپی کرد گذرنده پس یکدیگر، «لمن اراد ان یدّگر» آنرا تا هر که خواهد. [آنکه در شب فائت شد بروز با جای آرد و آنچه در روز فائت شد بشب با جای آرد]،

(١) شونیزیه، مقبره ایست بیغداد در جانب غربی آن، و گروه بسیار از صالحان بدانجا مدفونند از جمله آنان: جنید و جعفر خلدی و رویم و سمنون محب، و در آنجا خانقاهی است صوفیان را.

(برهان قاطع بتصحیح دکتر محمد مهین ذیل کلمه شونیزیه)

« اوأراد شكوراً (۶۲) » یا سپاس خواهد داشت [از کردگار] دارد .

« وعباد الرحمن » و بندگان رحمن [که ستوده‌اند] ، « الذين يمشون على الارض هوناً » آند که میروند در زمین بکم آزاری ، « واذا خاطبهم الجاهلون » و چون نادانان در روی ایشان نادانی گویند ، « قالوا سلاماً (۶۳) » گویند ما از سخن نادانان بیزاریم .

« والذين يبيتون لربهم » ، و ایشان که در شبها خداوند خویش را « سجداً و قیاماً (۶۴) » بسجود باشند و بیای .

« والذين يقولون ربنا » و ایشان که گویند خداوند ما « اصراف عنا عذاب جهنم » بگردان از ما عذاب دوزخ ، « ان عذابها كان غراماً (۶۵) » که عذاب آن کافر را ستوهی نمای است جاوید .

« انها ساءت مستقراً ومقاماً (۶۶) » و آن بد آرامگاهی است و بودنی جای .

« والذين اذا انفقوا » و ایشان که آنکه که نفقه می کنند [و خورند] ، « لم يسفوا و لم يفتروا » نه گزاف کنند و نه به تنگی زیند ، « و كان بين ذلك قواماً (۶۷) » و میان این و آن راست باز ایستند .

« والذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » و اینان که بالله خدایی دیگر نخوانند ، « ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق » و نکشند تنی که الله خون آن حرام کرد مگر بحق [قصاص یا رجم محصن] ، « ولا يزنون » و زنا نکنند ، « و من يفعل ذلك » و هر که از این افعال چیزی کند ، « يلق اثمماً (۶۸) » پاداش بزه کاری خویش بیند .

« يضاعف له العذاب يوم القيمة » توی بر توی کند او را عذاب روز رستخیز ،

« و يخلد فيه مهاناً (۶۹) » ، و در آن عذاب جاوید ماند خوار کرده بنومیدی .

« **الّا من تاب و آمن** ، مگراو که باز گردد و بگردد ، « **و عمل عملاً صالحاً** ، و کردار نیک کند ، « **فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات** ، ایشان اند که الله تعالی ایشانرا بجای بدیهای [کرده] ایشان نیکیها [ی نا کرده] دهد ، « **و كان الله غفوراً رحيماً** (۷۰) ، و الله امرزگار است مهربان همیشی .

« **ومن تاب و عمل صالحاً** ، و هر که باز گردد با خداوند خویش و کردار نیک کند ، « **فانه يتوب الى الله متاباً** (۷۱) ، او را به نزدیک خداوند خویش باز گشتن گاه است هر که باز گردد .

« **والذين لا يشهدون الزور** ، و ایشان که گواهی دروغ ندهند [و مساعدة اهل باطل نکنند] ، « **و اذا مروا باللغو** ، و هر گاه که بنا پسند و سخن بیهوده بگذرند ، « **مروا كراماً** (۷۲) آزاد و نیکو بر گذرند .

« **والذين اذا ذكروا بآيات ربهم** ، و ایشان که چون پند دهند ایشانرا بسخنان خداوند ایشان ، « **لم يخروا عليها صماً وعمياناً** . (۷۳) « بر وی نیفتد چون کر [بشب] و نابینا [بروز] .

« **والذين يقولون ربنا** ، و ایشان که میگویند خداوند ما « **هب لنا من ازواجنا وذرياتنا** ، بخش ما را از جفتان ما و فرزندان ما « **قرة اعین** ، روشنائی چشمها « **واجعلنا للمتقين اماماً** . (۷۴) « و ما را پیشوایان پرهیز کاران کن .

« **أولئك يجزون الغرفة بما صبروا** ، ایشانند که پاداش دهند ایشانرا بهشت ، بشکیبائی که میگردند . « **ويلقون فيها تحية وسلاماً** . (۷۵) « و ایشانرا بروی می آرند و می نمایند ، در بهشت نواخت و درود .

« **خالدین فیها** جاوید ایشان در آن ، « **حسنت مستقراً و مقاماً** . (۷۶) « چون نیکوسرای آرامش را و بنگاه بودن را .

« قل ، بگوى اى محمد (ص) [کفرانرا] « ما يعبؤ بكم ربى ، چه سازد [چه کار دارد] بشما [وعذاب کردن شما را] خداوند من ، « لولا دعاؤکم ، اگر نه از بهر آنید که شما [خداوند خویش را می فرزند] گوئید [و انباز] « فقد کذبتم ، اکنون پس که پیغام بدروغ فرا داشتید [و پیغام رسان را دروغ زن خواندید] ، « سوف یكون لزاماً (٧٧) ، با هم بر آویختنئى بود تا از آن چه بینید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « تبارك الذى جعل فى السماء بروجاً » قال الحسن ومجاهد وقتادة : البروج هى النجوم الكبار مثل الزهرة وسهيل و المشتري و السمك و العيوق و اشباهها ، سميت بروجاً لاستنارتها و حسنها وضوءها ، والابرج - الواسع ما بين الحاجبين ، وقال عطية بن العوفى بروجاً اى قصوراً فى السماء فيها الحرس من الملائكة ، دليله قوله : « ولو كنتم فى بروج مشيدة » . وقيل المراد بها قصور الجنة وقال ابن عباس هى البروج المعروفة التى هى منازل الكواكب السبعة السّتاره وهى اثنا عشر بروجاً : الحمل و الثور و الجوزاء ، و السرطان و الاسد و السنبلة و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت . فالحمل و العقرب بيتا المريخ ، و الثور و الميزان بيتا الزهرة ، و الجوزاء و السنبلة بيتا عطارد ، و السرطان بيت القمر و الاسد بيت الشمس ، و القوس و الحوت بيتا المشتري و الجدى و الدلو بيتا زحل ، وهذه البروج مقسومة على الطبائع الاربع ، فىكون نصيب كل واحد منها ثلاثة بروج تسمى المثلثات : فالحمل و الاسد و القوس مثلثة نارّية ، و الثور و السنبلة و الجدى مثلثة ارضيّة ، و الجوزاء و الميزان و الدلو مثلثة هوائيّة ، و السرطان و العقرب و الحوت مثلثة مائيّة ، « و جعل فيها سراجاً » ، يعنى - الشمس كما قال : « و جعل الشمس سراجاً » ، و قرأ

حمزة والكسائي سرجاً بالجمع يعنى النجوم العظام « وقمرأ منيراً » ، القمر قد دخل فى السرج على قراءة من قرأ بالجمع، غير انه خصه بالذكر لنوع فضيلة، كما قال : «فيهما فاكهة ونخل ورمان» ، خص النخل والرمان بالذكر مع دخولهما فى الفاكهة؛ والهلال بعد ثلث قمر لا بيضاض الارض به ولا قمر الابيض .

«وهو الذى جعل الليل والنهار خلفه»، الخلفة مصدر بمعنى الاختلاف ، اى - مختلفين الى الخلق، يجىء هذا حيناً وهذا حيناً؛ وقيل خلفه اى - مختلفين فى اللون احدهما ابيض والآخر اسود . وقال ابن عباس و الحسن وقتادة : يعنى - خلفاً و عوضاً يقوم احدهما مقام صاحبه ، فمن فاته عمله فى احدهما فضاء فى الآخر فيكون فيه توسعة على العباد فى نوافل العبادات والطاعات .

قال شقيق بن سلمة: جاء الى عمر بن الخطاب وقال: فاتتنى الصلاة الليلة . قال : ادرك ما فاتك من ليلتك فى نهارك، فان الله عز وجل «جعل الليل والنهار خلفه» «لمن اراد ان يذكّر» . و قال ابن زيد : يعنى - يخلف احدهما صاحبه ، اذا ذهب احدهما جاء الآخر، فهما يتعاقبان فى الضياء والظلام والزيادة والنقصان ، يدل عليه قول زهير :

بها العين والآرام يمشين خلفه
واطلاؤها ينهضن من كل مجثم .

« لمن اراد ان يذكّر » ، قرأ حمزة يذكر باسكان الذال وتخفيف الكاف وضمتها من الذكر يعنى - لمن اراد ان يذكر الله بصلاة وتسبيح وقراءة، وقرأ الآخرون يذكّر بتشديد الذال والكاف ، اى يتذكر ويتعظ « او اراد شكوراً » . يعنى - يشكر الله عز وجل على تراخى المستدرك . وقيل يشكر نعم الله المذكورة فى الآية .

« وعباد الرحمن » نسبهم اليه للتخصيص والتفضيل - وان كان الخلق كلهم عباده - كقول القائل : هذا البار ابني لا هذا العاق . وقيل: اضافهم الى اسمه الخاص لانهم اهل الخصوص، والمعنى - وخواص «عباد الرحمن الذين يمشون» ، وقيل: العباد هاهنا جمع

عابد كصاحب وصحاب وتاجر وتجار وراجل ورجال، اى-الذين يعبدونه حقّ عبادته، هم «الذين يمشون»، هذا على قول من جعل خبر المبتداء: «الذين يمشون»، ومن جعل خبر المبتداء: «اولئك يجزون الغرفة»، جعل «الذين يمشون» وما بعده وصفاً لعباد الرحمن. وقوله: «يمشون على الارض هوناً» اى - بالسكينة والوقار والتواضع غير اشرين ولا مرحين، كقوله: «ولاتمش فى الارض مرحاً». والهون- الرفق واللين وهو مصدر يقوم مقام الحال، اى - هينين لينين، كما وصف النبي (ص) المؤمنين، فقال: «المؤمنون هينون لينون كالجمال الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ. قال بعضهم: هينون لينون بالتخفيف يستعمل فى المدح لاغير، وبالتشديد قد يستعمل فى غير المدح. «واذا خاطبهم الجاهلون»، اى- اذا كلمهم السفهاء بما يكرهون فى القول، «قالوا سلاماً»، اى - اجابوهم بالحسن وصابروا انفسهم عن مسافهتهم (١) و مشاتمهم. و معنى سلاماً- سداداً، و تقديره: قالوا قولاً سلاماً يسلمون من عقابه و يسلمون فيه من الاثم. وقال بعضهم يقولون لولان دعوا الى السلم وهو الصلح. وقيل معناه- يقولون سلام عليكم، دليله قوله عزّ و جل: «و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لكم اعمالكم سلام عليكم»، قال الكلبى و ابو العالية هذا قبل ان يوعمر بالقتال، ثم نسختها آية القتال.

«والذين يبیتون لربهم سجداً و قياماً»، كان الحسن البصرى اذا قرأ الآية الاولى قال: هذا وصف نهارهم، و اذا قرأ هذه قال: هذا وصف ليلهم. و روى عن الحسن ايضاً انه قال: «نهارهم فى خشوع و ليلهم فى خضوع» يقال لمن ادرك الليل بات، نام اولم ينم. يقال بات فلان قلماً، والمعنى يبیتون لربهم بالليل فى الصلاة سجداً على وجوههم و قياماً على اقدامهم. قال ابن عباس: من صلى بعد العشاء الآخرة ركعتين او اكثر فقد بات لله ساجداً و قائماً. و عن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من صلى العشاء فى جماعة كان كقيام نصف ليله و من صلى الفجر فى جماعة

كان كقيام ليلة . و قوله: « قياماً » يجوز ان يكون مصدراً و يجوز ان يكون جمع قائم كصاحب و صاحب ، و قوله: « سجداً » ، جمع ساجد ، و قدم السجود و آخر القيام لروى الآية، وليعلم ان القيام في الصلاة .

خلافست میان علما که در نماز طول القيام فاضل تر یا کثرت رکوع و سجود ؛ قومی گفتند : کثرت رکوع و سجود فاضل تر، که الله تعالی گفت: « واسجدوا قترب، بنده هر بار که سجود کند در نماز بحق نزدیک گردد . مصطفی (ص) گفت : « اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكثروا الدعاء » . ابن عمر یکی را دید که در نماز قیام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمی (۱) من او را بکثرت رکوع و سجود فرمودمی (۲) ، که از رسول خدا شنیدم علیه السلام که گفت: « ان العبد اذا قام يصلي، اتى بذنوبه فجعلت على رأسه و عاتقيه، فكلما ركع ارسجد تساقطت عنه » . وقال معدان بن طلحة : لقيت ثوبان مولى رسول الله (ص) فقلت: اخبرني بعمل يدخلني الله به الجنة . فقال : سألت عن ذلك رسول الله فقال : « عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة » . و قال ربيعة بن كعب الاسلمي : كنت ابيت مع رسول الله فأتيته بوضوئه و حاجته ، فقال لي : « سل ! » فقلت : اسألك مرافقتك في الجنة . قال : « او غير ذلك » . قلت : هي حاجتي يا رسول الله . قال : « فاعني على نفسك بكثرة السجود » . قومی گفتند طول القيام فاضل تر ؛ که ، خبر درست است که از رسول خدا پرسیدند : ای الصلاة افضل ؟ قال : « طول القنوت » . و قال اسحق : اما بالنهار فكثرة الركوع والسجود، و اما بالليل فطول القيام . قال ابو عيسى : و انما قال اسحق هذا لانه وصف صلاة النبي بالليل و وصف طول القيام ، و اما بالنهار فلم يوصف من طول القيام ما وصف بالليل ..

(۱) نسخه الف : شناختید .

(۲) نسخه الف : فرمودید .

« والذين يقولون » بعد الفراغ من الصلاة : « ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراماً » ، اى - ملحاً دائماً لازماً غير مفارق من عذب به من الكفار ، ومنه سقى الغريم لطلبه حقه و الحاحه على صاحبه و ملازمته اياه ، و فلان مغرم بفلان اذا كان مولعاً به لا يصبر عنه و لا يفارقه . وقال الحسن : قد علموا ان كل غريم يفارق غريمه الا غريم جهنم . و قيل الغرام ، اشد العذاب و هو مصدر غرم غراماً و غراماً . قال محمد بن كعب : ان الله تعالى سأل الكفار ثمن نعمته فلم يؤدوه اليه فاغر مهم فادخلهم النار .

« انهاسات » يعنى - ان جهنم ساءت « مستقرّاً ومقاماً » ، اى - بسئت موضع قرار و اقامة ، منصوبان على التمييز .

« والذين اذا انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا » ، قيل : الاسراف - مجاوزة الحد الذى اباحه الله تعالى لعباده الى ما فوقه ، والاقتار - القصور عما امر الله به ، والقوام بين الامرين ، والمسرف مذموم و كذلك المقتر . روى عن معاذ انه قال : لما نزلت هذه الآية سألت رسول الله (ص) عن النفقة فى السرف والاقتار ما هو؟ فقال : « من منع من حق فقد قتر ، ومن اعطى فى غير حق فقد اسرف » . وقيل : الاسراف - الانفاق فى معصية الله ، والاقتار - منع حق الله ، والقوام - الاقتصاد وهو مصدر وقيل : القوام - العدل و هما واحد والكسر فيه لغة و هو منصوب بخبر « كان » ، اى - وكان الانفاق قواماً . وقال الزجاج : تفسير هذه الآية على الحقيقة ما ادب الله سبحانه به نبيه فقال : « و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً » . قرأ ابن كثير واهل البصرة - يفتروا - بفتح الياء و كسر التاء و قرأ نافع و ابن عامر - يفتروا - بضم الياء و كسر التاء من افتروا يفترون ، و قرأ الباقون - يفتروا - بفتح الياء و ضم التاء و كلها لغات صحيحة . يقال : افتروا و قتر بالتشديد و قتر يفترون و يفترون ، قال يزيد بن حبيب فى هذه الآية : اولئك اصحاب محمد (ص) كانوا لا يأكلون طعاماً للتنعم واللذة ولا يلبسون

ثياباً للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسدّ عنهم الجوع و يقوّمهم على عبادة ربّهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكتّمهم من الحرّ و القرّ . قال النبي (ص) : « ليس لابن آدم حق فيما سوى هذه الخصال : بيت يكتّمه و ثوب يوارى عورته و جرف الخبز و الماء . يعنى - كسر الخبز و احدثها جرفة . و قال عمر : كفى سرفاً ان لا يشتهي الرجل شيئاً الا اشتراه فاكله .

« و الذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » قال عبد الله بن مسعود : سألت رسول (ص) : ايّ الذنب اعظم ؟ قال : ان تجعل لله ندّاً و هو خلقك . قال قلت : ثمّ ايّ ؟ قال : ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك ، قال قلت : ثمّ ايّ ؟ قال : ان تزنى بحليلة جارك ، فانزل الله تعالى تصديقها : « و الذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » ، اي - لا يعبدون الصنم و لا يجعلون لله شريكاً و لا يقتلون النفس التي حرّم الله قتلها و هي نفس المؤمن و المتعاهد الا بالحق ، يعنى - بحق يبيح قتلها ، و هو الشرك و الزنا ، و قتل النفس بغير حق ، و السعى فى الارض بالفساد . « و من يفعل ذلك » ، اي - شيئاً من هذه الافعال « يلق اثمًا » . يعنى - عقوبة . تقول اثم الرجل بالكسر اذنب و اثمه جازاه . قال الشاعر :

و هل يا ثمنى الله فى ان ذكرتها
و عللت اصحابى بها ليلة النفر
و قيل اثمًا اثمًا و قال ابن عباس يريد جزاء الاثم و يروى فى الحديث : ان الغي و الاثم بشران يسيل فيهما صديد اهل النار ، و قيل الاثم واد فى جهنم فيه الزناة .
« يضاعف له العذاب يوم القيمة » وقتاً بعد وقت ، يعذب بالوان العذاب « و يخلد فيه » ، اي - فى العذاب « مهاناً » ذليلاً صاغراً مستخفاً به لا يفاث . قرأ ابن عامر و ابو بكر : « يضاعف » و « يخلد » برفع الفاء و الدال . على ابتداء ؛ و شدّد ابن عامر : يضعف . و قرأ الآخرون بجزم الفاء و الدال على جواب الشرط .

ثمّ قال : « الا من تاب » من الشرك و الذنوب « و آمن » بالله و نبيّه محمد (ص)

« و عمل عملاً صالحاً » فى ايمانه . قال ابن عباس : قرأناها على عهد النبى (ص) سنتين :
 «والذين يدعون مع الله الهاً آخر» الآية، ثم نزلت : «الا من تاب» ؛ فما رأيت النبى (ص)
 فرح بشيء قط، فرح بهها و فرحه به : « اننا فتحنا لك فتحاً مبيناً » الآية . و قيل نزلت
 هذه الآية فى الوحى قاتل حمزة : روى عطاء عن ابن عباس ، قال : اتى وحى
 النبى (ص) فقال : أتيتك مستجيراً ، فاجرنى حتى اسمع كلام الله . فقال رسول (ص) :
 « قد كنت احب ان اراك على غير جوار فاما اذا اتيتنى مستجيراً فانت فى جوارى .
 حتى تسمع كلام الله » . قال : فانى اشركت و قتلت النفس التى حرم الله و زنيت فهل
 يقبل الله منى توبة ؟ فصمت رسول الله (ص) حتى انزلت : «والذين لا يدعون مع الله الهاً
 آخر» الآية ، فتلاها عليه ، فقال : ارى شرطاً فلعلى لا اعمل صالحاً ، انا فى جوارك
 حتى اسمع كلام الله . فنزلت : « ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن
 يشاء » ، فدعاه فتلى عليه . فقال : و لعلى ممن لا يشاء انا فى جوارك حتى اسمع كلام الله .
 فنزلت : « يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب
 جميعاً » . فقال نعم الآن لا ارى شرطاً ، فاسلم . و هذه الآية نزلت بالمدينة و هى ناسخة
 لما فى النساء فى قوله : « و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم » . و قيل هذه منسوخة
 بها . و قيل هذه فى الشرك ؛ والصحيح ان هذه هى الناسخة بدليل قوله : « و انى لغفار
 لمن تاب و آمن » ، و هذا محكم بالاجماع .

« فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » - ذهب جماعة الى ان هذا التبديل فى الدنيا .

قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و مجاهد و السدى و الضحاك : « يبدلهم الله »
 بقبائح اعمالهم فى الشرك محاسن الاعمال فى الاسلام فيبدلهم بالشرك ايماناً ، و بقتل المؤمنين
 قتل المشركين ، و بالزنا عفة و احساناً . و قال قوم يبدل الله سيئاتهم التى عملوها فى -
 الاسلام ، حسنات يوم القيمة و هو قول سعيد بن المسيب و مكحول ، يدل عليه ما روى
 ابو ذر قال : رسول الله (ص) : « انى لاعلم آخر رجل يخرج من النار يؤتى بالرجل

يوم القيامة، فيقال : اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبؤ عنه كبارها، فيقال له : عملت يوم كذا كذا - و هو مقر لا ينكر - وهو مشفق من كبارها ، فيقال : اعطوه مكان كل سيئة حسنة فيقول : انّ لى ذنوباً ما اريها ههنا ، قال ابو ذر : فلقد رأيت رسول الله (ص) ضحك حتى بدت نواجذه . و قال بعضهم : انّ الله يمحو بالندم جميع السيئات ثمّ يثبت مكان كلّ سيئة حسنة . قال الزجاج : ليس انّ السيئة بعينها تصير حسنة و لكنّ التأويل انّ السيئة تمحى بالتوبة و تكتب الحسنة مع التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئات . و قيل : « الا من تاب و آمن و عمل صالحاً » هذه الثلث بحذاء تلك الثلاث : اما من دعى مع الله الهاً آخر، فأمن ؛ و اما من زنى ، فتاب ؛ و اما من قتل ، فعمل عملاً صالحاً . اجاب الى القصاص او الدية ، « فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً » لما تقدم قبل التوبة « رحيماً » لما بعدها .

« و من تاب و عمل صالحاً » قال بعض اهل العلم : هذا فى التوبة من غير ما سبق ذكره فى الآية الاولى من القتل والزنا ، يعنى - من تاب من الشرك و عمل صالحاً ، يعنى - ادى الفرائض ممن لم يقتل و لم يزن ، « فانه يتوب الى الله متاباً » ، اى - يعود اليه بعد الموت متاباً حسناً ، يفضل على غيره ممن قتل و زنى ، فالتوبة الاولى و هى قوله : « و من تاب » ، رجوع عن الشرك و الثانيه رجوع الى الله للجزاء و المكافات . و المعنى - من تاب و رجع من الشرك و عمل بطاعته ، فانّ ذلك يرجع الى الله . و مثله قوله : « و ما تفعلوا من خير يعلمه الله » ، اى - يجازى عليه اذا علمه . و قال بعضهم : هذه الآية ايضاً فى التوبة عن جميع السيئات و معناه - من اراد التوبة و عزم عليها فليبادر اليها و يوجه بها الى الله . و قيل معناه - من تاب فليتب لله لا لغيره . فقوله : « يتوب الى الله خبر بمعنى الامر ، و قيل معناه فليعلم انّ توبته و مصيره الى الله ، و قيل من تاب من ذنوبه فانه يتوب الى من يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات ، فلا تهتم لذنوبك اذا تبت عنها الى الله . ثم قيده بالمصدر فقال : « متاباً » تأكيداً ، اى - يتوب الى الله حقاً .

« و الذين لا يشهدون الزور » يعنى - الشرك و تعظيم الانداد ، قاله اكثر المفسرين .

وقال علي بن ابي طلحة، يعنى - شهادة الزور؛ و كان عمر بن الخطاب يجلد شاهد الزور اربعين جلدة ويسحّم وجهه ويطوف به فى السوق. و قال مجاهد يعنى اعياد المشركين من المجوس و النصارى . و قال قتادة معناه - لا يساعدون اهل الباطل على باطلهم. و قيل معناه - لا يشهدون مجلس الزور ، فيدخل فيه اللّهُو و اللّعب و الكذب و النّوح و الغناء بالباطل . روى عن محمد بن المنكدر قال : بلغنى انّ الله عز و جل يقوم يوم القيمة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللّهُو و من مز امير الشيطان ادخلوهم رياض المسك . ثم يقول للملائكة: اسمعوا عبادى تحميدى و ثنائى و تمجيدى و اخبروهم « الا خوف عليهم و لا هم يحزنون » . و اصل الزور تمويه الباطل بما يوهم انه حق « و اذا مرّوا باللغو » ، يعنى - مرّوا بجميع ما ينبغى ان يلغى و يطرح ، « مروا كراماً » . اى عرضوا عنه مسرعين كقوله : « و اذا سمعوا اللغو عرضوا عنه » . و يقال تكرم فلان عما يشينه اذا تنزه و اكرم نفسه عنها . قال الحسن و الكلبي : اللغو - المعاصى كلّها ، يعنى - اذا مروا بمجالس اللّهُو و الباطل مرّوا كراماً و قال مقاتل : اذا سمعوا من الكفار الشتم و الاذى ، عرضوا و صفحوا. و قال السدي : هى منسوخة بآية القتال . و قيل اذا ارادوا ذكر النكاح و ذكر الفروج كنواعنه ، فالكرم ههنا هو الكناية و التعريض وقوله عز و جلّ : « كانا يا كلان الطعام » ، كناية عن البول و الخلاء ، و قد كنى الله عز و جل فى القران عن الجماع بلفظ الغشيان و التلبس و النكاح و السر و الاتيان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشرة و المقاربة فى قوله : « ولا تقر بوهن » و الطمّث فى قوله : « لم يطمثهن » و هذا باب واسع فى العريّة. و قيل نزلت هذه الآية فى قوم مرّوا لما دخلوا مكة بابواب بيوتهم التى عبدوا فيها الصنم، مرّوا متكرمين لم يلاحظوها و لم يلتفتوا اليها ، فشكرهم الله ذلك .

« و الذين اذا ذكروا بآيات ربّهم » ، اى - اذا قرئ عليهم القرآن او وعظوا بالقرآن و خوفوا بما فيه لم يتغافلوا عنها كأنهم صمّ لم يسمعوها و عمى كأنهم لم يروها

اي لم يكونوا على حالهم الاولى كان لم يسمعوا بل خروا سجداً و بكيا سامعين مبصرين لما امروا به ونهوا عنه، كقوله : « اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجداً وبكياً . »
« والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا ، قرأ ابو عمرو و حمزة والكسائي و ابوبكر ذريتنا بغير الف، على الوحدة ، وقرأ الباقون ذرياتنا بالالف على الجمع ، و الذرية اسم للجمع كقوم ورهط، ومن جمع فكانه يجمع القوم اقواماً ، وفي معناه قولان : احدهما اجعل لنا ازواج خيرات و اولاد خيرات ، و الثاني هب لنا من الازواج اولاداً، يعنى - اولاد الصلب ؛ و من ذريتنا اولاداً، يعنى - اولاد الاولاد والاعقاب، لتقرّ أعيننا برؤيتنا اياهم على طاعة الله وطاعة رسوله . سألوا الله عز و جل ان يريهم ازواجهم و ذرياتهم فى طاعته . و قال الزجاج : سألوا ان يلحق الله عز و جل بهم ذريتهم فى الجنة، وقال القرظى ليس شىء اقرب لعين المؤمن من ان يرى زوجته و اولاده مطيعين لله عز و جل ، و قوله : « قرّة عين » مصدر فلهذا لم يجمع . و قرى فى الشواذ « قرّات عين » و اشتقاقه من القرّ و هو البرد لانّ دمة السرور باردة ، و ضده « سخنة العين » .
و قيل من الفرار اى يقر البصر به فلا ينظر الى غيره . « و اجعلنا للمتقين اماماً » ، اى - ائمة يقتدون فى الخير بنا . ووحد اماماً لانه مصدر ، كالصيام و القيام ، يقال : امّ اماماً كما يقال صام صياماً و قام قياماً . و قيل هو جمع امّ كراع و رعاء و تاجر و تجار . و قيل معناه - اجعل كل واحد منا اماماً . و قيل واحد اراد به الجمع ، كقوله : « ثم يخرجكم طفلاً » ، اى - اطفالاً ؛ « فانهم عدو لى » ، اى - اعداء . و يقال اميرنا هولاء ، اى - امرأؤنا . و قال الحسن اجعلنا نقتدى بالمتقين و يقتدى بنا المتقون و قال ابن عباس : اجعلنا ائمة هداية كما قال : « و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا » ، ولا تجعلنا ائمة ضلالة ، كما قال : « و جعلناهم ائمة يدعون الى النار » . قال القفال و جماعة من المفسرين : هذه الآية دليل على ان طلب الرئاسة فى الدين واجب . جابر بن عبد الله كفت :
پيش امير المؤمنين على (ع) حاضر بودم كه مردى آمد به نزدك وى و پرسيد كه

یا امیر المؤمنین : « وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً ، نزول این آیت در شأن کیست ؟ وایشان چه قومند که رب العالمین ایشانرا باخلاق پسندیده وخصال ستوده یاد کرد، وآنکه بخصائص قربت و لطایف کرامت مخصوص کرد و طرف و غرف درجنات النعمیم ایشانرا نامزد کرد ؟ جابر گفت آن ساعت علی روی وامن کرد و گفت : « یا جابر ! تدری من هولاء ؟ هیچ دانی که ایشان که اند و این آیت کجا فرود آمد ؟ گفتیم : یا امیر المؤمنین : نزلت بالمدينه ، بمدینه فرو آمد این آیت . گفت : « نه یا جابر که این آیت بمکه فرو آمد . یا جابر ! « الذین یمشون علی الارض هوناً ، بوبکر بوقحافه است او را حلیم قریش می گفتند در بدو کار که رب العزه او را بعز اسلام گرامی کرد ، او را دیدم در مسجد مکه از هوش برفته از بس که کفار بنی مخزوم و بنی امیه او را زده بودند ، و بنوتیم از بهر او خصومت کردند با بنی مخزوم ، او را بخانه بردند همچنان از هوش برفته . چون با هوش آمد مادر خود را دید بر بالین وی نشسته ، گفت : « یا امه این محمد (ص) ؟ ای مادر محمد کجاست و کار وی بچه رسید ؟ پدرش بوقحافه گفت : و ما سؤالك عنه و لقد اصابك من اجله ما لا یصیب احداً لاجل احد ؟ ای پسر چه جای آنست که تو از حال محمد پرسی و دل بوی چنین مشغول داری ؟ نه بینی که بر تو چه میرود از بهر وی ؟ ای پسر نمی بینی بنوتیم که بتعصب تو برخاسته و میگویند اگر تو از دین محمد باز گردی و بدین پدران خویش باز آئی ماثار تو از بنی مخزوم طلب کنیم و ایشانرا به پیچانیم و کم آریم تا تشقی تو پدید کنیم . ابوبکر سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سر برداشت و گفت : اللهم اهد بنی مخزوم لا یعلمون ، یا مرونی بالرجوع من الحق الی الباطل . رب العزه او را بستود در آن حلم و وقار و سخنان آزادوار و در حق وی گفت : « الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً . یا جابر ! « و الذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً ، سالم است مولی بوحذیفه

که همه شب در قیام بودی متعبد و متعبد؛ « و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ، الآیه ابوذر غفاری است که پیوسته با بکا و حزن بودی از بیم دوزخ و از آتش قطیعت تا رسول خدا او را گفت : « یا باذر ! هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تعالی اجارك من النار ، » ؛ « والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ، الآیه ابو عبیده جراح است ، انفق ماله علی نفسه و علی اقربائه ، فرضی الله فعله ؛ « والذین لا یدعون مع الله الهاً آخر ، الآیه علی بن ایطالب است که هرگز بت نپرستید و شرک نیاورد و هرگز زنا نکرد و قتل بناحق نکرد ، « والذین لا یشهدون الزور ، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل است : خطاب بن نفیل درعی بفروخت پس پشیمان شد سعید را گفت : تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود عمرو بن نفیل و خطاب را در آن حقی نه تا ترا رشوتی دهم سعید گفت : مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست . فرضی الله فعله ؛ « والذین اذا ذکروا آیات ربهم ، الآیه سعد بن ابی وقاص است ؛ « والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا ، الآیه عمر خطاب است . ایشانرا جمله باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق مصطفی (ص) است ، یاد کرد .

آنکه گفت : « اولئک » ، یعنی - اولئک الذین استجمعوا هذه الخصال ، « یجزون الغرفة بما صبروا » ، یعنی - یتأبون الدرجة الرفیعة فی الجنة . والغرفة - کل بناء مرتفع عال .

قال عطاء یرید غرف الدرّ و الزبرجد والیاقوت فی الجنة « بما صبروا » علی امر الله و طاعته و علی الفقر و الفاقه . و قیل بما صبروا علی اذی المشرکین . و قیل بصبرهم عن الشهوات . و عن الحسن قال : قال النبی (ص) : « انّ فی الجنة لغرفاً مبنیة فی الهواء لاعلاقة من فوقها ولا عماد لها من تحتها لآیاتئها اهلها الا شبه الطیر لاینالها الا اهل البلاء » . « و یلقون فیها » قرأ حمزه و الکسائی و ابوبکر یلقون بفتح الیاء و اسکان اللام و تحفیف القاف كما قال : « فسوف یلقون غیباً » ، و قرأ الآخرون یلقون

بضم الیاء و فتح اللام و تشدید القاف ، كما قال : « و لقیهم نضرة و سروراً » و قوله : « تحية » ، ای - ملكاً . و قيل بقاء دائماً . و قوله : « سلاماً » ، قال الكلبي : یحتی بعضهم بعضاً بالسلام و یرسل الرب الیهم بالسلام ، و قيل : التحية - البشارة لهم بالخلود فی الجنان ، و السلام - السلامة فیها من الآفات .

« خالدین فیها » ، ای - فی الجنة لا یموتون ولا ینخرجون منها « حسنت مستقراً و مقاماً » . هذه فی مقابلة قوله : « ساءت مستقراً و مقاماً » .

« قل ما یعبوء بکم ربی » ، ای - ما یبالی بکم و ما ینکرث و ما یصنع « لو لا دعاؤکم ، لله و لداً و شریکاً ، یدلک علی صحّة هذا التأویل قوله : « فقد کذّبتکم » ، میگوید چه کار دارد بشما و عذاب کردن شما خداوند من اگر نه آنید که شما خداوند خویش را می فرزند و انباز گوئید . هذا کفوله : « ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم » . قال ابن عباس : معناه - قل ما یعبوء بخلقکم ربی لو لا عبادتکم و طاعتکم اياه . یعنی - انه خلقکم لعبادته ، چه کار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت و یرا بودی ؟ او جل جلاله خلق را که آفرید عبادت و معرفت خود را آفرید . همانست که گفت : « و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون » . و قيل معناه - ای وزن یکون لکم عنده لو لا توحید کم اياه : چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدیک او اگر نه عبادت شما و توحید شما بودی ؟ وزنی و قدری که هست توحید راست و اهل توحید را ، آنکه خطاب با کفار مکه گردانید ، گفت : « فقد کذّبتکم ایها الکافرون » ، یعنی - ان الله دعا کم بالرسول الی توحیده و عبادته ، « فقد کذّبتکم » الرسول و لم تجیبوه . ای کافران مکه الله شما را به پیغام و رسول خویش با توحید خواند ، شما پیغامبر را ، روغزن گرفتید و پیغام او دروغ شمردید ، « فسوف یکون لزاماً » ، ای - عذاباً دائماً لزاماً و هلاکاً مفنیاً یلحق بعضکم ببعض . اکنون که تکذیب کردید گوش دارید عذابی دائم لازم که شما را نیست گرداند و بیخ برآرد . قال عبد الله بن مسعود :

هو يوم بدر قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازماً لهم . قال ابن مسعود : خمس قد مضيق : الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزاج ، قال : و الدخان هو ان صبّ على قريش جذب سبع كسبع يوسف حتى اكلوا القدو العظم و نبشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع . قال الزجاج : معناه فسوف يكون تكذيبكم لازماً يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم بدر وغيره مما يلزمهم من العذاب . و قيل هذا اللزاج هو الاختصاص المذكور فى سورة الحج فى قوله : « هذان خصمان اختصموا فى ربهم » . ذاك الاختصاص هو هذا الالتزام .

النوبة الثالثة

قوله : « تبارك الذى جعل فى السماء بروجاً ، الآيه ، پاکست و بزر گوار و با برکت خداوندی که آسمان بر بالای سر ما بقدرت معلق بداشت و مرانرا به بروج و ستارگان پیاداشت و بنگاشت . سمکی که در جرمش فطور نه و در دورش فتور نه و در گردش قصور نه ، سمکی عظیم بآن کثیفی بداشته بر هوای باین لطیفی ، سمکی محروس ، سقفی محفوظ در قبۀ قدرت محبوس ، يقول تعالى : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً ، سمکی نهاده طبق بر طبق ، آفریده و ساخته خداوند حق ، برده از همه مقدران م مهندسان سبق ، يقول تعالى : « خلق سبع سموات طباقاً ، آفریده بر این سقف شمسی و قمری ، بهر منزل ایشان را کنوری ، در هر خانه ایشانرا اثری ، بهر روزن ایشانرا نظری ، بر میان قمر از سیاهی شرری ، نیست او را از آن سیاهی ضرری ، راست بخالی ماند بر روی نیکو پسری ، و ازو بگوی : یا قمر من دورك و من نورك؟

و صورك و على البروج كورك؟ ای ماه ترا که ماه کرد و این رنگ که داد و این خط که کشید؟ طرازت که بست؟ زلفت که گشاد؟ شب چارده نور که تمام کرد؟ باؤل که فرود؟ باخر که کاست؟ این صنع که نمود و این قدرت که خواست؟ ای شمس در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر بر آری عالم را چراغی، چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی، نه افزایی نه در نقصانی، چون فرو شوی مبشر روزم دارانی، کرامت سلیمانی معجزه سید پیغامبرانی. ای زحل گران رو در فلك هفتمی هر روز نیم دقیقه روی، برجی بسی ماه گذاری، فلك بسی سال بری، « و علامات و بالنجم هم یهتدون ».

ای جوانمرد! نظاره کن اندر آن قبه‌ای که بالای وی بروشنائی اجرام آبگینه‌ها روشن کنند. روا ندارد عقل که از آن یکی بی‌صانعی اندر محل خویش آرام گیرد. پس این مواکب کواکب و این اختران ثواب اندر مراتب فلك کی روا بود بی‌صنع قادری و بی جبر قاهری؟

« تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً ». گفته‌اند مراد از این آسمان، آسمان قرآن است که جمله اهل ایمان در ظل بیان وی‌اند و اندر حمایت دولت وی. روزگار دین میگذرانند، هر سورتی چون برجی هر آیتی چون درجی، هر کلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثنائی، آنجا در عالم صور سبع مبانی است و اینجا در عالم سور سبع مثنائی. چنانکه در شب هر که چشم بر ستاره دارد راه زمین وی گم نشود، هر که اندر شب فتنه از بیم شك و شبهت چشم دل بر ستاره آیت قرآن دارد، راه دینش گم نشود. آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاک گم نشود و این آسمان سورت بچشم سرّ همی بین تا راه همم بحضرت پاك گم نشود. « و هو الذی جعل اللیل والنهار خلفه »، او آن خداوندست که فلك آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید: يك قسم از آن شب دیجور نهاد که اندر آن وقت،

روی زمین بسان قیر شود، و قسم دیگر روز با نور نهاده که روی زمین بسان کافور شود، و هوای عالم مانند شعله‌های نور شود. آن شب تاریک را بامه منور کرد، و این روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر کرد. شب تاریک مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است. از روی اشارت میگوید: «ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی آرام بوده‌اید نومید مباشید که روشنائی روز دولت بر اثر است.

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و احوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده. شرق و غرب دود دوزخ گرفته. رخسار ستارگان مانند رویهای مؤمنان در آن ظلمت قیامت می‌تابد، مجره‌اندرو هوا بر مثال نهر کوثر روان و شتابان. پس ظلمت شب نشان قیامت دان و ستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر کوثر و جمال ماه نشان رخسار محمد رسول الله، چنانکه در شب تاریک چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلک گلشن گردد. خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید.

قوله تعالى: « و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً »، - روی ابو برزة الاسلمی قال: قال رسول الله (ص): « رأيت قوماً من امتي ما خلقوا بعد و سيكونون فيما بعد اليوم، احبهم و يحبونني يتناصحون و يتبذلون و يمشون بنور الله في الناس رويداً في خفيّة و تقية، يسلمون من الناس و يسلم الناس منهم بصرهم و حلمهم، قلوبهم بذكر الله مطمئن و مساجدهم بصلاتهم يعمرن، يرحمون صغيرهم و يجلون كبيرهم و يتواسون بينهم يعود غنيهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم، يعودون مرضاهم و يتبعون جنازتهم »؛ فقال رجل من القوم في ذلك يرفقون بر فيقهم. فالتفت

الیه رسول الله (ص) فقال: «کلاً انه لا رفیق لهم، هم خدام انفسهم، هم اکرم علی الله
 من ان یوسع علیهم لهوان الدنیا عند ربهم؛ ثم تلی رسول الله (ص): «و عباد الرحمن
 الذین یمشون علی الارض هوناً». پاریسی خبر آنست که مصطفی علیه السلام گفت:
 قومی را دیدم از امت خویش، یعنی - در مکاشفات و منازلات خویش یا در خواب،
 قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بند خلقت نیامده بود، پرگار قدرت در
 دائره وجود ایشان هنوز بنگریده، امروز وقت ظهور ایشان نیست تا روز گاری دیگر
 و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در موافقت پیوندند، قومی که من ایشان را
 دوست دارم و ایشان مرادوست دارند یود احد هم لور آنی باهله و مال، جوانمردانی اند
 که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از
 یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش دارند،
 راهبرانند بحق که بنور الله میروند، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین را
 گذاره میکنند، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق میروند، دلهاشان بذر الله
 آرام گرفته مسجد هاشان بنماز و عبادت آبادان داشته با پیران بحرمت و اجلال زیند،
 با کودکان برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات، توانگرشان ننگ ندارد
 بعیادت درویش شود، ضعیفانرا بازجویند و بیمارانرا واپرسند و بتشییع جنازه ها بیرون
 شوند. مردی گفت: یا رسول الله ایشان که برین صفت و سیرت باشند مگر که بر بردگان
 و درم خریدگان خویش رفق کنند و آزرده دارند. رسول خدا گفت: کلاً نه چنانست
 که تو گفتی، که ایشان خود بردگان و درم خریدگان ندارند، و جز خویشتن کس
 را بر خدمت خویش ندارند، و نه پسندند، ایشان بر خدای عز و جل گرامی تر از
 آنند که ایشان را فرا دنیای دنی خسیس دهد. آنکه رسول (ص) این آیت بر خواند:
 «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً»، خواص بندگان و رهبران رحمان
 ایشان اند که خار اختیار در مجاری اقدار از قدم گاه خویش بر کنندند و سر نفس

نصیب طلب بصمصام تواضع بیفکندند . لاجرم بمقام عبودیت رسیدند . بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارده فرمانند . از نصیب پاک و از اختیار دور و از خواست خود بیزار . در این عالم صد هزار عبدالرحمن و عبدالرزاق و عبدالوهاب بینی که یکی عبدالله را نبینی ، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی ، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آلوده ، او که حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بنده نصیب است نه بنده او .

پیر بوعلی سیاه قدس الله روحه گفت : اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، تو بهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز خدمت او .

موسی عمران (ع) که مکلم حق بود و مکرم حضرت عزت بود چون بنزدیک خضر آمد دو بار بر وی اعتراض کرد : یکی از بهر آن غلام کشتن ، دیگر از بهر آن کشتی شکستن . چون نصیب در میان نبود خضر صبر همی کرد باز چون موسی بنصیب بجنبید و گفت : « لو شئت لا تخذت علیه اجرا » خضر گفت : « هذا فراق بینی و بینک » ، اکنون که بنصیب خود بازدید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست ، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست .

پیر طریقت گفت : خداوند صحبت نه مزدور است . و مزدور بحقیقت مغرور است . تا مرد مزدور است از صحبت دور است ، و تا مدعی است ممکورست ، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقه نورست . « و عباد الرحمن » بندگان رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است . بند فرمان بر ظاهر نشان خائفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مقرّبان است .

آورده اند که عیسی (ع) بسه کس بر گذشت ایشان را دید ضعیف و نحیف گشته :

ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشانرا پرسید که سبب این نحول و نحافت شما چیست؟ گفتند: الخوف من النار. روح الله گفت: حق علی الله ان یؤمن الخائف. چون از ایشان در گذشت سه کس دیگر را دید از ایشان نحیف تر و ضعیف تر رویهایشان چون آینه ها از نور. گفت: چه چیز شما را باین حال آورد و چنین ضعیف کرد؟ گفتند: حبّ الله عزوجل. روح الله گفت: انتم المقربون، حال شما دیگرست و عشق شما دیگر، شما مقربان و دوستانید، گزیدگان و نزدیکانید. در اخبار وارد است که: «یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للشاکرین و انا خاصة للمحبین». در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، چنانستی که الله گفتی ما ایشانرا چون در وجود آوردیم و دانستیم که از ایشان عشرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداء کرامت دادیم که: «یحبههم و یحبونه» تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت از ایشان مرفوع و مدفوع بود. آن روز که جمال صفوت آدم (ع) از عالم غیب سر بر آورد قدّی الفی، شکلی راست، نهادی مستقیم، ظاهر و باطن بهم پیوسته، اواصر عناصر او را بید قدرت بهم در بسته، دیده های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که اندر قعر بحر سینه وی چه صدف است و در آن صدف چه درّ است. بحکم اختصار نظر در ظاهر وی کردند، گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها؟»، تا نداء غیب در آمد که شما ظاهر و صورت بینید و ما نهایت کار دانیم، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم ما بر موجب باطن معرفت است؛ اگر ظاهر این خلیفه بزلتی کردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گامی نهند، باطن آراسته ایشان و زبان پیراسته ایشان بحکم اعتذار و استغفار عذر آن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی مخلص بدگر رحمن، آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شویم.

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع

و قال بعضهم فى صفة - عباد الرحمن : العبادة حليتهم والفقر كرامتهم وطاعة الله
 حلاوتهم و حب الله لذتهم والى الله حاجتهم والتقوى زادهم والهدى مر كبهم والقرآن
 حديثهم و الذكر زينتهم و القناعة مالهم و العبادة كسبهم و الشيطان عدوهم و الحق
 حارسهم (١) و النهار عبرتهم و الليل فكرتهم و الحيوة مرحلتهم و الموت منزلتهم
 و القبر حصنهم و الفردوس مسكنهم و النظر الى رب المالمين منيتهم، هو خواص عباده-
 الذين قال الله تعالى : « و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » .

قوله : « اولئك يجزون الغرفة بما صبروا » ، يعطى الكثير من عطائه و يعده
 قليلا و يقبل اليسير من طاعة العبد فيعده كثيراً عظيماً يعطيهم فى الجنة القصور و ما
 فيها من الحور، ثم يقول : « اولئك يجزون الغرفة بما صبروا » و يقبل اليسير من العبد
 فقال: «فجاء بعجل سمين». «ويلقون فيها تحيةً وسلاماً». و در آثار منقول است كه مؤمنان
 چون حق را جل جلاله بينند ابتدا حق بر ايشان سلام كند، دو دوست بعد از فرقت
 دراز چون بر هم رسند ابتدا آن يكى سلام كند كه شوقش زيادت بود و الحق جل
 جلاله يقول : الاطال شوق الابرار الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقاً .

الالف لا يصبر عن الفه	اكثر من طريفة العين
وقد صبرنا عنكم مدة	ما هكذا فعل محبين

۲۶ - سورة الشعرا = مکه

۱ - النوبة الاولى

فوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بنام خداوند فراخ بخشایش
مهربان .

« طسم (۱) » - « تلك آيات الكتاب المبين (۲) » ، این طسم آیت‌های نام‌روشن
پیداست .

« لعلك باخع نفسك » ، تو مگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت ،
« الا یكونوا مؤمنین (۳) » ، از [اندوه] آنکه [قریش] به نمی‌گروند .

« ان نشأ » ، اگر ما خواهیم ، « نزل علیهم » ، فرو فرستیم بر ایشان ، « من
السماء آية » ، از آسمان يك آیت ، « فظلت اعناقهم لها خاضعین (۴) » ، تا همه
[گروه‌های] ایشان آنرا نرم شوند و کردن نهاده .

« و ما یأتیهم من ذکر » ، نیاید بایشان هیچ سخنی و یادی ، « من الرحمن » ، از
خداوند رحمن نام ، « محدث » بنو فرستاده بایشان ، « الا كانوا عنه معرضین (۵) » ،
مگر از آن روی گردانیده می‌باشند .

« فقد کذبوا » ، اکنون که بدروغ فرا داشتند آنرا « فی آتیهم » آری بایشان
رسد و آید ، « انباء ما كانوا به یتهمون (۶) » ، خبرهای آن افسوس که می‌کردند .
« اولم یروا الی الارض » ، نمی‌نگرند در زمین ؟ « کم ابتنا فیها » ، که چند

رویانیدیدیم در آن ، « من کل زوج کریم (۷) » ، از هر نوعی آزاده ای، نیکو از هر گونه ای .

« ان فی ذلک » در آن [چه می شنوایم و می نماییم از صنعت و از پیغام] ،
« لآیه » نشانی است [بس نیکو و پندیده سخت پیدا] ، « وما کان اکثرهم مؤمنین (۸) »
و بیشتر ایشان ناگرویدگانند .

« وان ربک لهو العزیز الرحیم » و خداوند توبراستی که او تواناست و مهربان ،
[با همه می تاود (۱) اما می بخشاید] .

« واذ نادى ربک موسى » یاد کن آنکه که خواند خداوند تو موسی را ،
« ان ات القوم الظالمین (۱۰) » . که بآن گروه ستم کاران شو .

« قوم فرعون » گروه فرعون [و کسان او] . « الا یتقون (۱۱) » ، بترسند
و بنپرهیزند ؟

« قال : رب ، موسی گفت : خداوند من ، « اتنی اخاف ان یکذبون (۱۲) » .
می ترسم که دروغ زن گیرند مرا .

« ویضیق صدری » ، و آنکه دل من تنگ کرده ، « و لا ینطق لسانی »
و زبان من بنکشاید ، « فارسل الی هرون (۱۳) » . به هارون پیغام فرست تا با
من بیاید .

« ولهم علی ذنب » و ایشان را بمن دعوی است بگناهی ، « فإخاف ان
یقتلون (۱۴) » ، می ترسم که بکشند مرا .

« قال کلا » خداوند گفت جای ترس نیست شما را ، « فاذها بآیاتنا » روید
به پیغامهای ما ، « اتنا معکم مستمعون (۱۵) » ، ما با شما شنوایم (۲) .

(۱) نسخه ج ، با همه بر می آید .

(۲) نسخه الف : ما با شما نیوشا .

« فأتيا فرعون ، آييد بر فرعون ، « فقولا انا رسول رب العالمين (۱۶) »
گوئيد ما فرستاده خداوند جهانيانيم .

« ان ارسل معنا بنى اسرائيل (۱۷) » كه بنى اسرائيل را بگشاي و با ما
گسيل كن .

« قال الم نر بك فينا وليدا » فرعون گفت نه ما ترا پروردديم در ميان خویش
آن وقت كه تر از ازانند؟ « و لبثت فينا » و در ميان ما مى بودى؟ « من عمر ك سنين (۱۸) »
از روزگار خویش سالها؟

« و فعلت فعلتك التي فعلت » و كردى کرده خویش كه كردى ، « و انت من
الكافرين (۱۹) » . و اکنون تو بنعمت من و نيكو داشت من از نسايسانى .

« قال فعلتها اذآ وانا من الضالين (۲۰) » . گفت كردم من آنچه ميگويى و
[بودن من در ميان شما و كشتن آن كشته از آن بود كه مردى] بودم از نا آگاهان .
« ففررت منكم لما خفتكم » تا كرىختم از شما آنكه كه ترسيدم از شما ،
« فوهب لى ربي حكما » خداوند من مرا دانش بخشيد و پيغام ، « و جعلنى من -
المرسلين (۲۱) » و مرا از پيغامبران كرد [و فرستاد بتو] .

النوبة الثانية

اين سورة الشعر ادويست و بيست و هفت آيت است و هزار و دويست و نود
و هفت كلمه و پنج هزار و پانصد و بيست و دو حرف . جمله به مكه فرو آمد مگر
سه آيت در آخر سورة كه به مدينه فرو آمد ، و ذلك قوله : « و الشعراء يتبعهم
الغاوون » الى آخر السورة و در اين سورة ناسخ و منسوخ نيست مگر يك آيت :

« و الشعراء يتبعهم الغاؤون » که سیاق آن بر عموم است ، پس رب العالمین شعرای مؤمنان از آن مستثنی کرد: **حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبد الله بن رواحه**، گفت: « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله كثيراً » ، ذکر اینجا انشاد شعر است در طاعت حق ، پس این استثنا ناسخ آن آیت گشت . و در بیان فضیلت جمله **طواسین** مصطفی گفت بروایت ابن عباس : قال (ص) « اعطيت السورة التي تذكرك فيها البقرة من الذكر الاول ، و اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى (ع) ، و اعطيت فواتح القرآن و خواتيم السورة التي تذكرك فيها البقرة من تحت العرش ، و اعطيت المفصل نافلة » . و بروایت انس مصطفی (ص) گفت : « ان الله اعطاني السبع و اعطاني الطواسيم مكان الزبور و فصلني بالحواميم و المفصل ، ما قرأه نبي قبلي » . و بروایت ابی بن کعب رسول گفت : « من قرأ سورة الشعراء كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بنوح و كذب به و هو دوشعيب و صالح و ابراهيم و بعدد من كذب بعيسى و صدق بمحمد عليهم السلام » .

« طسم » حمزه و كسائي و عاصم ببعضی روایات - طا - بكسر خوانند بر اماله ، و اهل مدینه میان كسر و فتح ، و باقی قراء بفتح خوانند بر تفخیم و گفته اند این هر سه حرف کنایتند از جمله حروف تهجی و معنی آنست كه : هذه الحروف هي اصل آيات الكتاب المبين . این حروف بیست و نه اصل آيات كتاب خدا است ، كما تقول للغلام فيم اخذت في الكتاب ، فيقول : في الف با تا ، والمراد - الحروف كلها - و قيل : معناه - هذه تلك الايات التي وعدنا انزالها عليك في الكتب على السنة الرسل . ابن عباس گفت : طسم نامی است از نامهای حق جل جلاله و سو گند بدان یاد کرده ، ابوروق گفت : قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه . قتاده گفت : نام قرآن است . مجاهد گفت : نام سورة است . روایت کنند از علی مرتضی (ع) كه گفت آنكه كه طسم از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت : طا طور سینا است ،

و سین اسکندریه ، و میم مکه ؛ معنی آنست که رب العزة سو گند یاد کرد باین بقاع شریف ، چنانکه : « لاقسم بهذا البلد » . جعفر گفت : الطاء طوی ، والسين سدره المنتهی ، والمیم محمد المصطفی (ص) .

« تلك آیات الكتاب المبين » ، ای - هذه الآيات، آیات الكتاب المبين ، ابان هم لازم است و هم متعدی : اگر لازم است معناه - انه الكتاب الواضح الظاهر في نفسه باعجازه - انه كلام الله ووحیه ؛ و اگر متعدی است یعنی - بین ما فيه من امره و نهیه و حلاله و حرامه .

« لعلك باخع نفسك » ، - الباخع - المهلك القاتل - ای لعلك یا محمد قاتل نفسك حزناً ، « الا يكونوا مؤمنين » ، مصدقین بان القرآن من الله عز وجل ، یا محمد خویشتن را بخواهی کشت از اندوه که بر خود نهاده ای بان که ولید و بوجهل و امیه بنمی گروند برسالت تو و قرآن که کلام ماست دروغ می شمروند ، همانست که در سورة الكهف گفت : « فلعلك باخع نفسك على آثارهم » الآیه ..

آنکه گفت : « ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين » ، ای - لو شاء الله لا نزل ملائكة يذلون لها فينقادوا للحق لا يلوى احد منهم عنقه الى معصية الله عز وجل . این تسلیت مصطفی (ص) است بان اندوه که میکشید و بخاطر وی میگذشت که : ترك ايمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت ، یعنی - که این نه از تقصیر تو است در دعوت که از تو تقصیر نیست ، این از نا خواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشانرا آیتی که ایشان آنرا گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی . قال ابن جریح : لو شاء لا راهم امرأ من امره لا يعمل احد منهم بعده معصية .

آورده اند از ابن عباس که گفت : نزلت هذه الآية فينا و في بني امیه ، قال :

ستكون لنا عليهم الدولة فيذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هوان بعد عزة .

قوله : « خاضعين » ذكره بجمع السلامة ، لانّ الاصحاب فيها مضمّر ، اى - اصحاب الاعناق . وقيل : اعناقهم ، اى - رؤساؤهم و كبرائهم . و قيل : فرقمهم ، يقال : جاء القوم عنقاً ، اى - طوائف و عصباً . و قيل : انما قال خاضعين لرؤس الآى ليكون على نسق واحد . ظلّ در قرآن بر دو معنى است : يكى بمعنى مال ، چنانكه درين موضع گفت : « فظلت اعناقهم » ، اى - فمالت ، و در سورة الحجر گفت : « و لو فتحنا عليهم باباً من السماء فظلوا فيه يعرجون » ، اى - فما لوا فيه يعرجون ، وجه ديگر ظلّ بمعنى اقام چنانكه در سورة طه گفت : « وانظر الى الهك الذى ظلت عليه » ، اى - اقامت عليه عاكفاً . و در سورة الواقعة گفت : « فظلمت تفكهمون » ، اى - اقمتم تعجبون و در سورة النحل گفت : « ظل وجهه مسوداً » ، اى - اقام و در سورة الشعرا گفت : « نعبد اصناماً فنظل لها عاكفين » ، اى - نقيم لها عابدين .

« و ما يأتهم من ذكر من الرحمن محدث » ذكر اينجا قرآن است چنانكه جاي ديگر گفت : وهذا ذكر مبارك انزلنا ، يعنى - القرآن . و قال تعالى : « افنضرب عنكم الذكر صفحاً » يعنى - القرآن و قال فى سورة الانبياء : « ما يأتهم من ذكر من ربهم محدث » ، اى - هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض « الا كانوا عنه معرضين » ، اى - احدثوا اعراضاً ، لانهم كانوا فى علم الله معرضين .

« فقد كذبوا » . اينجا وقف است امام ، پس بر سبيل تهديد گفت ، و وعيد بر آن تكذيب : « فسيأتهم انباء ما كانوا به يستهزؤن » . يعنى - فسيأتهم خبر نتيجة فعالهم ، و ذلك عند الموت ، و قيل يوم بدر ، اين چنان است كه گفته اند : يا بن آدم عند الموت يأتيك الخبر ، بوقت مرگه بخبر آيى و بدانى كه كار بر چه جملت است . ثم وعظهم ليعتبروا فقال : « اولم يروا الى الارض » اذا كانت الرؤية لايراد بها الادراك بالحاسة بالبصر فى الحقيقة ، بل مراد بها التعجب من شىء عديته « بالى » ،

و المعنى - الا تتفكرون فى الاشياء الدالة على الله سبحانه و تعالى حتى انتهت بكم الرؤية الى الارض و انواع نباتها ، فتعلموا فيها من العجائب ! ثم بين النبات ، فقال : « من كل زوج كريم » ، اى - نوع محمود و صنف حسن من النبات مما يأكل الناس و الانعام . و قيل نوع يكرم على اهله . قال الشعبي : الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو كريم و من دخل النار فهو لئيم . در همه قرآن لفظ كريم برشش وجه آيد : اول نام خداوند است جل جلاله كقوله : « ما غرك بربك الكريم » ، و قال تعالى : « انّ ربي غنى كريم » . اى - يعفو و يصفح ؛ دوم كريم است بمعنى متكرم ، كقوله : « ذق انك انت العزيز الكريم » ، اى المتكرم ؛ سوم كريم بمعنى آن كه منزلت وى گران و بزرگ بود به نزدك الله ، چنانكه گفت در صفت جبرئيل : « انه لقول رسول كريم » و فى معناه « انّ اكرمكم عند الله اتقيكم » ، يعنى - فى المنزلة ؛ چهارم كريم است بمعنى مسلم ، كقوله : « و انّ عليكم لحافظين » - « كراماً كاتبين » . اى - مسلمين ، و كقوله : « بايدى سفرة ، كرام » ، اى - مسلمين ؛ پنجم بمعنى فضيلت كقوله : « هذا الذى كرّمت على » ، اى - فضلت على « كرّمتنا بنى آدم » ، اى - « فضلنا » - « فاكرمه و نعمه » ، اى - فضله . ششم كريم است بمعنى حسن كقوله : « من كل زوج كريم » ، اى - حسن .

« انّ فى ذلك لآية » ، اى - انّ فى انباته الازواج الكريمة من الارض البميتة لدلالة ظاهرة على ربوبيته و انه واحد لا شريك له « وما كان اكثرهم مؤمنين » اى - و مع كثرة الآيات لم يؤمن اكثرهم لكن ربك عزيز لا يضره ترك ايمان الاكثر ، و دخول « كان » على معنى : كان ذلك فى علم الله السابق .

« و انّ ربك لهو العزيز الرحيم » . اتصال الرحيم بالعزيز هاهنا ترحم بالمؤمنين الذين هم الاقل بعد الاكثر .

« و اذ نادى ربك موسى » ، اى - و اذ ذكر لقومك ايها الرسول قصة موسى اذ

کلمه ربك، ای محمد (ص) قوم خود را خبر کن و ایشانرا آگاهی ده از قصه موسی و سخن گفتن با وی لیلۃ النار آن شب که آتش دید و درخت و خداوند تو با وی گفت: « ائت القوم الظالمین » لانفسهم بالكفر والمعصية و لبني اسرائيل باستعبادهم و سومهم سوءالعذاب؛ قوم فرعون بدل من القوم الظالمین . « الا يتقون » الاتخصیص علی الفعل، ای- الا يخافون الله سبحانه فيؤمنوا به . ودرشواذ خوانده اند: « الاتتقون » بالتاء، والمعنى- قل لهم الا تتقون الا تعبدون الله وتوحدونه .

فرمان آمد که یا موسی ! تو رسول منی بفرعون و قوم وی که بر خود ستم کردند بکفر و معصیت و بر بنی اسرائیل ستم کردند باستعباد و انواع عذاب، پیغام ما برسان و ایشان را بر توحید خوان و بگویی: « الا تتقون » بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای؟

موسی گفت: « رب انی اخاف ان یکذبون و یضیق صدري و لا ینطلق لسانی ». سخن تا اینجا پیوسته است . موسی گفت: خداوند من ! می ترسم که مرا دروغ زن گیرند و دل من تنگ گردد، و زبان من بنگشاید، و روا باشد که در « یکذبون » سخن بریده شود « و یضیق صدري » مستأنف بود . و قرأ یعقوب « و یضیق صدري و لا ینطلق » بفتح القافین علی معنی: و ان یضیق و لا ینطلق، ای - یضیق صدري فی تکذیبهم ایای « و لا ینطلق لسانی » للعقدة التي فيه . « فارسل الی هرون »، ای - ارسلنی الیه لأمره منك بان یذهب معی الی فرعون و قيل ارسل جبرئیل الیه، ای - اوح الیه ان یكون معی عونالی . وقيل: الی- بمعنی مع، ای - ارسل معی هرون کقولہ: « من انصاری الی الله، ای - مع الله . موسی گفت: خداوند من می ترسم که اداء رسالت و بیان حجّت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آنکه دشمن مرا دروغ زن گیرد . هرون از من گویاتر و فصیح تر است او را با من بفرست

تا بفصاحت خویش مرا در اداء رسالت و ابانت حجت یاری دهد، همانست که جای دیگر گفت: « فارسله معی ردءاً یصدقنی » .

قوله: « ولهم علی ذنب، ای - عندی ذنب وقیل: لهم علی دعوی ذنب، « فاخاف ان یقتلون» هو قتل القبطی الذی و کزہ واسمه قایشون و کان خباز فرعون .

« قال، الله سبحانه « کلا، ای - لن یقتلوا، این سخن بر سبیل ردع و زجر گفت، ای - ارتدع عن الاقامة علی هذا الظن و توکل علی الله « فاذهباً بآياتنا » و هی العلامات الدالة علی صدقهما و هی: العصاء و الید البیضاء . « اننا معکم مستمعون » ما تقول لهم و یقال لك . و اتی به علی لفظ الجمع لانّهما کانا یسمعان و الله تعالی یسمع و قال اننا معکم و هما اثنان لانّ الاثنین جمع کقوله: « فان کان له اخوة » . و یحتمل ان یکون موسی و هرون و من ارسل الیه .

« فأتیا فرعون » ، قیل: ان اسم فرعون مغيث و کنیته ابومرة، و قیل: اسمه الولید بن مصعب و کنیته ابو العباس ، و عاش اربعمائة و ستین سنة . « فقولا اننا رسول رب العالمین » ولم یقل رسولا، لانّ الرسول هاهنا بمعنی الرسالة، ای - اننا ذو رسالة رب العالمین کقول کثیر .

لقد کذب الواشون ما بحت عندهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول ای - برسالته، و قیل الرسول یقع علی الواحد و الجمع المذکر و المؤنث، کالصدیق و العدو .

قال الله تعالی: « فانهم عدوّ لی » . وقیل تقدیره: « اننا » کل واحد منا « رسول رب العالمین » .

« ان ارسل » ، یعنی - بان ارسل معنا بنی اسرائیل الی فلسطين و لاتستعبدهم. الارسال هاهنا - التخلیه و الاطلاق - كما تقول ارسلت الکلاب للصيد، و المعنی - خلّ

بنی اسرائیل من انواع العذاب التي تعذبهم بها .

در آن وقت که این رسالت از حق جل جلاله بموسی (ع) پیوست، بنی اسرائیل ششصد و سی هزار کس بودند در مصر، بدست فرعون گرفتار شده، چهارصدسال، و ایشانرا ببردگی گرفته و انواع عذاب بایشان رسانیده . موسی بفرمان الله بمصر رفت و هارون را خبر کرد از پیغام الله، و هر دو بیکدیگر رفتند بدرگاه فرعون، يك سال تردد همی کردند و بار همی خواستند و فرعون بار می نداد . تا آخر روزی دربان فرعون گفت : مردی را همی بینم که پیوسته بدرگاه می آید و میگوید : من پیغامبر خدای جهانیاںم . فرعون گفت : در آ او را تا خود کیست و چه میگوید . موسی و هارون هر دو در شدند و رسالت حق بگزاردند . فرعون بشناخت موسی را ، که خود او را پرورده بود ، و در خانه وی برآمده بود .

گفت: «الم نربك فينا وليداً»، ای - صبیّاً «و لبثت فينا من عمرك سنين»، ای - ثلاثين سنة، والعمر - مصدر عمر - ای عاش . و قيل : اقام فيهم ثلاثين سنة و اقام بمدين عشر سنيناً و بعثه الله وهو ابن اربعين سنة و دعا فرعون الى الله ثلاثين سنة، و عاش بعد غرق فرعون خمسين سنة، فقبض و هو ابن مائة وعشرين سنة .

«وفعلت فعلتك التي فعلت»، یعنی بالفعللة قتل القبطی «و انت من الكافرين»، ای - کفرت نعمتی حين قتلته بغير اذنی نازلت حشمتی و قدحت فی سیاستی . فرعون موسی را عتاب کرد که تو حقّ تربیت و احسان ما بجای نیاوردی و شکر نعمت ما نگزاردی و حرمت و حشمت ما برداشتی و قبطی را کشتی بی دستوری من ، تا در سیاست و ملک من قدح آوردی و نیز امروز آمده ای و ربوبیت ما را می جحود آری . موسی گفت : «فعلتها اذاً»، یعنی - قتل القبطی - «و انا من الضالين»، فيه تقديم وتأخير، ای - فعلتها و انا اذاً من الضالين ای - الجاهلين، بانّ و كزی اياه يؤدّي الى القتل . يقال ضلّ فلان الطريق ای اخطأه .

« ففررت منكم لما خفتكم » الى مدين ، « فوهب لي ربي حكماً » ، اي - فهماً و علماً بالتوریه ، كقوله : « وآتيناہ الحکم صبيّاً » ، يعنى - الفهم والعلم ، و كقوله فى سورة الانعام : « اولئك الذين آتيناہم الكتاب والحكم » ، يعنى - العلم والفهم ، و كقوله فى سورة لقمان : « ولقد آتينا لقمان الحكمة » ، يعنى - العلم والفهم ، فالحکم والحكمة واحد و هو مقتضى العقل والحلم والرأى ، و هو علم ما يدعو الى الحق . و قيل : الحکم هاهنا - النبوة كقوله فى ص : « وآتيناہ الحكمة و فصل الخطاب » ، يعنى - النبوة مع الكتاب . و قال تعالى : « وآتاه الملك والحكمة » ، يعنى - النبوة ، و فى سورة النساء : « فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة » ، يعنى - النبوة ، و معنى الآية - اصطفانى ربي برسالته و كلامه ، و وهب لي حكمة و جعلنى من المرسلين .

النبوة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، اسم من قرئت به العيون ، و تحققت به الظنون ، له من العرش الى النون ، و « اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون » اسم لمن لم يزل ولا يزال ، موصوفاً بوصف الجلال و نعت الجمال ، سبحانه هو الله الكبير المتعال . نام خداوند ذوالجلال ، قادر بر كمال ، مفضل بانوال ، موصوف بوصف جلال ، ممنوعت بنعت جمال . خداوندی كه بى وجود او وجود نه ، بى فضل او شهود نه ، بى لطف او سجود نه ، بى خدمت او تن را نظام نه ، بى نعت او جان را قوام نه ، بى نظر او دل را زندگى نه ، بى توفيق او تن را بندگى نه . خداوندی كه تاريخ ازل و ابد كم از بدايت اقبال او ، و نعمت هر دو سراى كم از يك ذره شعاع آفتاب افضال او . انوار سعادت در بوستان بهشت يك قطره از دريای نوال او و آثار شقاوت در زندان جحيم يك شرر از آتش جلال او .

ای جوانمرد! اگر تو پنداری که هر کس را مسلم است که به بستاخى (۱) قدم در سر پرده عزت بسم الله نهد، پنداشتت خطاست. بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدیقان و اخلاص همه مخلصان و معرفت همه عارفان بر در گاه نقطه باء بسم الله بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده، که تا مگر اشراف دهند ایشانرا بر انوار اسرار این نام، و هر کز ندانند و دست رد بسینه ایشان باز نهند، که:

الذات و النعت و الاسماء و الکلم

جلت عن الفهم و الادراك لو علموا

طسم، الطاء - اشاره الى طهارة عزه و تقدس علوه، و السين - دلالة على سناء جبروته، و الميم - دلالة على مجد جلاله فى آزاله. طا - اشارت است بطهارت عزاو، و سين - اشارتست بسناء جبروت او، و ميم - اشارت است بمجد جلال او، خداوندی که روح دلها مهر او، آیین زمانها ذکر او، سور گوشها گفتار او، عید چشمها دیدار او، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانها عیان او، منزل جوانمردان کوی او، مقصود عارفان گفت و گوی او، نسیم وصل دمان از سوی او، همه ازو و همه باو، و خود همه او. « قل الله ثم ذرهم ».

قوله: « لعلك باخع نفسك »، - ای سید! این مستی بیگانگان که مقهور سطوت و سیاست مانند و مطرود در گاه عزت مانند تو دل خویش چرا بایشان مشغول داری و از ناگرویدن ایشان بر خود چرا رنج نهی؟ ایشانرا بحکم ما تسلیم کن و دل خویش و مهر و صحبت ما پرداز، هر آن دل که با مهر و صحبت ما آرام گرفت نیز غیرى را در آن دل جای نبود. از سهل علی مروزی پرسیدند که از کرامات که الله با بنده کند کدام مه است، گفت: آن که دل او از غیر خود خالی دارد. جنید را پرسیدند که دل کی خوش بود؟ گفت: آن وقت که او در دل بود.

شیخ الاسلام گفت: او نه بذات در دل بود بلکه در دل یاد او بود و در سر مهر

او بود و در جان نظاره او بود . اول مشاهده است دیدار دل ، پس آن قرب دل ، پس آن وجود دل ، پس آن معاینه دل ، پس آن استیلاء قرب بر دل ، پس آن استهلاك دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان .

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها

و تلک بحار لیس یطفو غریقها

« ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث ، ما یجدد لهم شرعاً و ما یرسل الیهم رسولا الا اعرضوا عن تأمل برهانه و قابلوه بالتکذیب و لو انهم امعنوا النظر فی آیاتهم لا تضح لهم صدقهم ، و لکن المقسوم لهم من الخذلان فی سابق الحکم ، یمنعهم من الايمان و التصدیق . اگر کافران نظر کرده‌ندی درین آیات ، و درایات قدرت و دلائل نبوت و لطائف حکمت که رب العزة در آسمان و زمین پیدا کرده و پیغامبران ابدان فرستاده ، صدق انبیا بر ایشان ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی ، لکن چه سود که حکم ازلی و نبایست الهی راه نظر بایشان فرو بست تا بیکبارگی اعراض کردند و پیغام رسانان را دروغ‌زن گرفتند و پیغام بدروغ داشتند ، از آن که سزای در گاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند .

پیر طریقت گفت : « در روی زمین نبایسته‌تر از اونیست که پندارد که بایسته است و ناپاک‌تر از اونیست که پندارد که شسته است . دو چیز می‌در باید : نیازی از تو و یاری از تو . نیازمند را ردّ نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست . عزیز اوست که بداغ اوست ، و بر راه اوست که با چراغ اوست .

« اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ، چند که مارویانیدیم درین زمین از انواع نبات و فنون ریاحین ، گل نسرین و بنفشه و یاسمین ، میوه‌های الوان با طعمهای مختلف شکوفه‌های رنگارنگ و بلکهای گوناگون آن همه نشان

قدرت اوست و آثار رحمت او و بیان حکمت او . آنکه گفت : « انّ فی ذلك لآية » ،
 ای - فی ذلك آیات لمن استبصرو نظر و فکر - همانست که جای دیگر گفت :
 « تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب » .

« واذ نادى ربك موسى (ع) » تا آخر ورد قصه موسى است و فرستادن بفرعون .
 موسى دانست که فرعون مردی است مغرور ، ناپاک ، سخت خصومت ، و می ترسید
 که با وی کاری از پیش نشود ، بهانه‌ای در پیش می‌آورد و در سخن می‌آویخت ، مانند
 کسی که از کاری استعفا جوید و استقالت خواهد ، همی گفت : « رب انی اخاف
 ان یکذبون و یضیق صدري و لا ینطلق لسانی » . خداوند من می‌ترسم که مراد روغزن
 گیرند ، آنکه دل من بتنگ آید و زبانم بسخن نرود . آنکه گفت : بار خدایا اکنون
 که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم هارون شریک من ساز درین
 رسالت تا اگر اندوهی باید کشید بیکدیگر می کشیم و اندوه و شادی خود بایکدیگر
 میگوئیم . بار خدایا و در حکم فرعون او را بر من خونی است و ترسم که مرا
 بکشند ، اینست که گفت : « فاخاف ان یقتلون » . برین نسق بهانه‌های آورد و ترس و بیم
 خویش اظهار میکرد تا رب العزة او را ایمن کرد ، و از معونت و نصرت خود او را خبر
 داد و دل ویرا بتائید و نصرت قوت داد . گفت : « کلاّ فاذهبنا آیاتنا انّا معکم مستمعون » ،
 ای - انی معکم بالنصرة والقوة و الکفاية و الرحمة ، والید تکون لکما و السلطان
 لکما دون غیر کما و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما یبصرون و ما
 تبصرون انتم .

۲- النوبة الاولى

فوله تعالى : « وتلك نعمة تمنها علي » و این انیز دستی است ترا بر من که سپاس نهی بآن بر من « ان عبدت بنی اسرائیل (۲۳) » که [پدر و مادر و] قوم مرا به بندگی گرفتی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو بر آمدم .

« قال فرعون و ما رب العالمین (۲۳) » فرعون گفت : خدای جهانیان خود چه چیزست [او خود کیست] ؟

« قال رب السموات و الارض و ما بینهما » [موسی] (ع) گفت : خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن ، « ان کنتم موقنین (۲۴) » . اگر این سخن را بی گمان خواهید بود .

« قال لمن حوله الا تستمعون (۲۵) » ، ایشانرا گفت که گرد او بودند : نمی نیوشید ؟

« قال ربکم و رب آبائکم الاولین (۲۶) » [موسی] گفت : خداوند شما و خداوند پدران پیشینیان شما .

« قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لهجنون (۲۷) » [فرعون] گفت : این رسول شما که بشما فرستادند برستی که دیوانه است .

« قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما » [موسی] گفت : خداوند دو نیمه جهان، جائی بر آمد روز و فرو شدن آن و آنچه میان آن ، « ان کنتم تعقلون (۲۸) » اگر می دریا بید .

« قال لئن اتخذت الهاغیری ، [فرعون] گفت : اگر خدایی گیری جز

زمن ، « لاجعلنك من المسجونین (۲۹) ، چنان کنم که از زندانیان باشی .

« قال او لو جتتك بشیء مبین (۳۰) ، [موسی] گفت : [چه گویی] و اگر

چیزی آرم بتو [نشانی استواری خود را] چیزی پیدا آشکارا .

« قال فات به ان كنت من الصادقین (۳۱) ، [فرعون] گفت : پس بیار آنرا

اگر از راست گویانی .

« فالتی عصاه ، عصای خویش را بیو کند « فاذا هی ثعبان مبین (۳۲) ، چون

بنگریست آن ماری بود بزرگ آشکارا .

« ونزع یدیه « و دست راست خویش [را از زیر بازوی چپ خویش] بیرون

کشید « فاذا هی یضاء للناظرین (۳۳) ، آن دست او را دید سپید روشن تاونده

نگرندگانرا .

« قال للملاء حوله ، [فرعون] گفت : مهینان ایشانرا که گرد بر گرد

او بودند : « ان هذا ساحر علیم (۳۴) ، آن مرد بر استی جادویی است استاد دانا .

« یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره ، میخواهد که بیرون کند شما را از

زمین شما بجادویی خویش « فما ذا تأمرون (۳۵) ، چه فرمائید شما درکار او .

« قالوا ارجه واخاه ، گفتند بایس کن او را و برادر او را [و سخن گفتن

با او بگذار] . « وابعث فی المدائن حاشرین (۳۶) ، ودر شارستان های خویش فراهم

آوردندگان فرست .

« یأتوك بكل سحر علیم (۳۷) ، تا بتو آرند هر جادویی دانا که هست .

« فجمع السحرة ، فراهم آوردند جادوان ، « لمیقات یوم معلوم (۳۸) ، هنگام

روزی را دانسته و نامزد کرده .

« و قیل للناس ، و مردمان را گفتند « هل انتم مجتمعون (۳۹) ، هستید شما آنرا که فراهم آئید؟

« نملنا تتبع السحرة » تا ما از آن سوی باشیم که جادوان از آن سویند ،
« ان كانوا هم الغالبين (۴۰) ، اگر ایشان به آیند.

« فلما جاء السحرة » چون جادوان آمدند « قالوا لفرعون ، فرعون را گفتند:
« ائن لنا اجر ان كنا نحن الغالبين (۴۱) ، ما را مزدی هست اگر ما به آییم؟

« قال نعم و انکم اذا لمن المقربين (۴۲) ، [فرعون] گفت : آری [هست]
و انکه شما برستی که از نزدیک کردگان باشید [از من] .

« قال لهم موسى ألقوا ما انتم ملقون (۴۳) ، موسی گفت : ایشانرا بیفکنید
آنچه بنخواهید افکند.

« فالتوا حبا لهم و عصيهم ، بیفکندند رسنها و چوبهای خویش ، « و قالوا
بعزة فرعون انا لنحن الغالبون (۴۴) ، و گفتند [بنورد جستن و اختر زدن و یاد
گرفتن و پستی داشتن] بخدائی فرعون که ما به آییم .

« فالتقى موسى عصاه » بیو کند موسی عصای خویش ، فاذا هی تلف ما
یافکون (۴۵) ، تا که می فروبرد تیز آنچه ایشان ساختند [از پر دیو] .

« فالتقى السحرة ساجدين (۴۶) ، جادوان را بیفکندند [الله را] بر روی
سجده بران .

« قالوا آمنا برب العالمين (۴۷) .

« رب موسى وهرون (۴۸) . گفتند بگرویدیم بخداوند جهانیان خداوند
موسی وهارون .

« قال آمنتم له قبل ان آذن لكم » [فرعون] گفت ایمان آوردید او را

پیش از آن که دستوری دادم شما را ۴، « انه لكبير كم الذي علمكم السحر ، جززان
نیست که مهتر و استادتر شما آمد و جادویی آموخت شما را، « فلسوف تعلمون .
[آری آگاه باشید] که زود باشد که بدانید . « لا قطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ،
دستها و پاهای شما را ببرم چپ و راست . « و لا صلبنکم اجمعین (۴۹) ، و شما را
بیاویزم همگان .

« قالوا لاضریر ، گفتند . گزند نیست ، باک نیست . « انا الی ربنا منقلبون (۵۰) ،
ما با خداوند خویش گشتیم .

« انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ، ما امیدواریم که بیامرزدمارا خداوند
ما گناهان ما . « ان کنا اول المؤمنین (۵۱) ، آنکه که ما اول گرویدگان باشیم
[بموسی] .

« و اوحینا الی موسی ، و پیغام کردیم بموسی ، « ان اسر بعبادی ، که بشب
ببر بندگان مرا [بسوی دریا .] « انکم متبعون (۵۲) ، تا ایشان از پس شما بیایند
[که بخواهند آمد] .

« فارسل فرعون فی المدائن حاشرین (۵۳) ، فرعون در شارستانها مردم
انگیزندگان فرستاد .

« ان هولاء لشر ذمة قلیلون (۵۴) ، گفت : اینان تنی چندند سخت اندک ،
« و انهم لنا لغائظون (۵۵) ، و ایشان ما را بدرد خشم آورده اند .

« و انا لجمع حاذرون (۵۶) ، و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته [و جنگ را
برخاسته] .

« فاخر جناهم من جنات و عیون ، و کنوز (۵۷) ، بیرون آوردیم ایشانرا
از بهشتها و گنجها و چشمه های روان « و مقام کریم (۵۸) ، « كذلك ، و جایگاههای
بناز چنان .

« و اورثناها بنی اسرائیل (۵۹) ، و فرا بنی اسرائیل دادیم از کشته بازمانده .

- « فاتبعوهم مشرقین (۶۰) » در پی ایشان نشستند تا بر آمد آفتاب .
- « فلما تراء الجمعان » چون هام دیدار شد هر دو گروه با یکدیگر ، « قال اصحاب موسی انا لمدركون (۶۱) » یاران موسی گفتند در ما رسیدند .
- « قال [موسی] كلا » گفت موسی نه نه چنین نرسند ، « ان معی ربی سیهدین (۶۲) » خداوند من با من مرا راه می نماید .
- « فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاك البحر » پیغام دادیم به موسی و فرمان که بعصای خویش دریا بزن ! « فانفلق » بشکافت دریا ، « فكان کل فرق کالطود العظیم (۶۳) » تا هر پاره ای ازو چون کوهی بگشت بزرگ .
- « وازلنا ثم الآخرین (۶۴) » و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را .
- « وانجینا موسی ومن معه اجمعین (۶۵) » و رها نمودیم موسی را و هر که با وی بود همگان .
- « ثم اغرقنا الآخرین (۶۶) » پس بآب بکشتیم دیگران را .
- « ان فی ذلك لآیة » در آن [کرد و درین گفت] عبرتی است [سخت بزرگ و پندی سخت نیکو و پیدا] ، « و ما کان اکثرهم مؤمنین (۶۷) » و بیشتر مردمان گرونده نیستند .
- « وان ربك لهو العزیز الرحیم (۶۸) » و خداوند تو توانای است مهربان [با همه می تاود اما می بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وتلك نعمة تمنّها علىّ ان عبّدت بنى اسرائيل » ، - اين آيت رادو تاويل گفته اند :

يكي آنست كه در نوبت اول رفت كه موسى (ع) بر وجه تهكم و انكار با فرعون گفت : و اية نعمة لك على في ان عبّدت بنى اسرائيل و قتلت اولادهم ظلماً و استعبدت ابوى حتى نشأت فيكم و لو لم تستعبدهم و لم تقتلهم كان لى من اهلى من يربينى و لم يلقونى فى اليم ، فاي نعمة لك على ؟ باين قول « وتلك نعمة » بر طريق استفهام است ، يعنى - او تلك نعمة ، فحذف الف الاستفهام ، كقوله : « فهم الخالدون » . يعنى - افهم الخالدون .

و قال الشاعر :

لم انس يوم الرّحيل و قفتها و طرفها فى دموعها غرق
و قولها و الرّكاب واقفة تتركنى هكذا و تنطلق

يعنى - اتركنى ؟ و قيل معناه - تمنّ علىّ بالتربية ، و قد استعبدت قومى

و من اهين قومه ذل . فتعبيدك بنى اسرائيل قد احبط احسانك الىّ .

تاويل ديگر آنست كه موسى نعمت شناخت از فرعون بر خود و منت پذيرفت و اقرار كرد ، گفت : لعمرى هي نعمة ان عبّدت بنى اسرائيل و ربيتنى و لم تستعبدنى كاستعبادهم ، لعمرى كه اين نعمتى است و ترا بر من مّنت است كه بنى اسرائيل را بردگان گرفتى و مرا برده نگرقتى . وجهى ديگر گفته اند كه اين نعمت است و ترا بر من مّنت است كه بنى اسرائيل را بردگان گرفتى تا من گريختم و باين روز دولت

و نبوت افتادم . فبهت فرعون و انقطع و اخذ فی کلام آخر .

« فقال : و ما رب العالمین؟ » ، ای - ما صفتہ الرب ، هو المالك المدبر ، و اذا اطلق يقتضى مالک الخلق اجمع ؛ و العالمون اسم لما سوى الله ، و قيل اسم يقع علی ذوی العلم من المخلوقین دون الجمادات . فرعون گفت : این خدای جهانیان که تو میگوئی من رسول اویم ، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است ؟

موسی گفت : « رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین » ، بان - السموات و الارض اجسام مصنوعة لا بدلها من رب ، و الذی ادعوکم الیه ذلک الرب . **موسی** در بیان جنسیت نشد ، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس ، بلکه در بیان ربوبیت و صفات الاهیت شد ، گفت : آن خداوند که من شما را بر توحید او میخوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین است ، و هر چه در آن . اگر یقین میدانید که آنرا ناچار کرد گاری می باید آن کرد گار اوست جل جلاله .

« قال فرعون لمن حوله » من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة : « الاتستمعون؟ » ، فرعون با اشراف قوم خود نگرست ، گفت : نمی نیوشید؟ تعجب نمی کنید از این محال که **موسی** میگوید ؟ و گفته اند که : « و ما رب العالمین » ، این « ما » بمعنی « من » است ، کقوله : « و السماء و ما بناها » ، ای - و من بناها ، معنی همچنانست که جای دیگر گفت : « فمن ربکما یا موسی » ، فرعون بر طریق استخفاف گفت : این خدای شما خود کیست تا نام او برند . جواب وی در سورة **الدخان** آمد بر قرائت **بوجعفر** : « من فرعون انه کان عالیا من المسرفین » ، فرعون خود کیست؟ ازین ناپاکی ، گزاف گویی ، گزاف کاری از جمله گزاف کاران . پس **موسی** در بیان حجّت بیفزود ، گفت : « ربکم و رب آبائکم الاولین » ، فرعون را گفت : تو که دعوی ربوبیت میکنی و اینان که ترا می پرستند همه آنید که گرفتار بلیتات و آفاتید ، و بر شما سمات حدوث است ، چنانکه بر پدران شما بود ،

و آنکه ایشان دعوی ربوبیت نکردند ، دانستند که آنکس که در معرض آفات و بلیات بود و بروی سمات حدوث بود ، او خدایی را نشاید ؛ تو از کجا دعوی ربوبیت میکنی و همچون ایشانی و از ایشانی ؟ نه که خداوند شما و خداوندان پدران شما یکی است جل جلاله و عظم شأنه ؟ . و قيل انّ فرعون کان يدعى الربوبية على اهل عصره و زمانه فلم يدع ذلك على من قبله ، فبين بهذه الآية انّ المستحق للربوبية من هو رب اهل كل عصر و زمان .

پس فرعون از جواب در ماند ، روی با قوم خود کرد ، گفت : « انّ رسولکم الذی ارسل اليکم لمجنون ، این رسول که بشما فرستادند دیوانه است سخنی میگوید بی حاصل ، از عقل دور .

موسی در بیان عظمت حق بیفزود ، گفت : « رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون ، اگر شما عقل دارید و می دریابید بدانید که این آفتاب که از مشرق بر می آید و بمغرب فرو شود آنرا صانعی باید و کردگاری ، آن صانع رب العالمین است ، که شما صفت وی از من می پرسید .

فرعون چون حجّت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید ، سخن با تهدید گردانید ، گفت : « لئن اتخذت الہا غیری لاجعلنک من المسجونین ، و کان سجنہ اشد من قتلہ ، لانه کان یعذب المسجونین (۱) بانواع التعذیب .

موسی چون تهدد فرعون دید او را برفق با انصاف و بیان حجّت خواند ، گفت : « او لو جنّتك بشیء مبین ، یعنی - او تفعل ذلك ، و ان اتيتك على ما اقول بحجة بيّنة ، و اگر من حجّتی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلها غلبه کند مرا هم مجبوس کنی ؟

فرعون گفت: « فأت به ان كنت من الصادقين » بآنک رسول رب العالمين الينا . و فی يد موسى عصاً من شجر الآس من الجنة . قال ابن عباس : كان آدم جاء بالعصا من الجنة فلما مات آدم قبضها جبرئيل و دفعها الى موسى بالليل حين توجه الى مدين .

قال موسى لفرعون : « ما هذه بيدي » قال فرعون : « هذه عصاً » ، « فألقها » موسى من يده « فاذا هي ثعبان مبين » ، یعنی - حية - ذكراً اصفرأ شعر العنق عظيماً ، ملاً الدار ، قائماً على ذنبه ، يتلمظ على فرعون و قومه يرعبهم . يقال الثعبان العظيم الطويل و هو اعظم الحيات . و قال في موضع آخر : « كانها جان » ، و الجان الصغير من الحيات و لا تناقض فيه ، لان خلقها خلق الثعبان العظيم و اهتزازها و حرکتها و خفتها كاهتزاز الجان . و قوله « مبين » ، اي - بين ظاهر انه ثعبان لا لبس فيه و يحتمل ان يكون مبيئاً صحة دعواه .

فرعون چون دید که عصا مار گشت و قصد آن دارد که فرعون را فروبرد ، موسی ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت ؛ همچنانکه بود . فرعون گفت : هل من آية غيرها بيرون ازین ديگر آيت داری ؟ موسی دست راست خویش بيرون کرد و فرا فرعون نمود . گفت : اين چيست ؟ گفت : دست . آنکه زیر بازوی چپ خویش کرد و باز بيرون آورد روشن و سپيد آنرا شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان (۱) .

فرعون با اشراف قوم خود نگرست . گفت : « انّ هذا لساحر عليم » . اينست جادوی استاد دانا . الساحر - المحتال بما يوهم الاعجاز - اينجا گفت : « قال للملاء حوله » ، یعنی فرعون با اشراف قوم گفت : « انّ هذا لساحر عليم » و در سورة الاعراف گفت : « قال الملاء من قوم فرعون » ، یعنی اشراف قوم فرعون گفتند : « انّ هذا

لساحر علیم ، وجه جمع آنست که نخست فرعون گفت : با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی ، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند .

« یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره » ، ای - یریدان یوقع العداوة والفرقة بینکم حتی یحارب بعضکم بعضاً ، و حتی یخرجکم من دیار کم و یتغلب علیکم . و قیل لم یرد اخراج القبط انما اراد اخراج بنی اسرائیل ، الاتراه یقول : « ان ارسل معنا بنی اسرائیل ، و تقدیره : یخرج خدمکم و مهتانکم من بنی اسرائیل من ارض مصر الی ارض الشام ، و اذا اخرجهم فکانما اخرجکم . « فما ذا تأمرون » ، هذا من المؤامرة لا من الامر ، ای - ما ذا تشیرون به علی . فرعون در کار موسی بامهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آنکس که دعوی ربوبیت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید ، که ربوبیت و مشاورت بهم راست نیایند .

ایشان جواب دادند که : « ارجه اخاه » ، ای - اخرهما و لا تقتلہما حتی تنظر ما امرهما : « و ابعث فی المدائن حاشرین » ، یعنی - فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملکتک ، فیجمعوا لك السحرة و العلماء منهم ، فیعارضوه بمثل سحره و یتضح للعامة کذبه . فرعون قصد آن داشت که موسی را بکشد ، اشراف قوم وی گفتند : او را مکش تا آنکه که مردمانرا معلوم گردد که او دروغزن است ، جادوانرا گرد کن تا همچون سحر وی سحر آرند و بر وی غلبه کنند و دروغ و سحر وی پیدا گردد و آنکه تو معذور باشی در قتل وی ؛ در آن زمان جادوان سخت فراخ بود که فرعون در ممالک خویش در هر شهری جادوان داشت ایشان را ساخته از بهر کارهای معظم که در پیش آید .

« فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم » ، و هو یوم الزینة . قال ابن عباس : وافق ذلك یوم السبت فی اول یوم من السنة ، و هذا یوم النیروز و قال ابن زید : اجتماعهم للمیقات بالاسکندریة و اختلاف الروایات فی عدد السحرة و بیان هذه القصة سبق فی

سورة طه و الاعراف . وقيل للناس، یعنی - للعامة والدهما والرعاع من اهل مملكته.
 «هل انتم مجتمعون لتنظروا»، الى ما يفعل الفريقان و لمن يكون الغلبة لموسى
 او للسحرة لعلنا نتبع السحرة، اى - اذا غلبناه و اطلع الناس على سحره و ظهرت
 فضيخته حينئذ نتبع السحرة، و تقتل موسى و فرعون و هكذا غالب ظننا . آنکه
 که سحره حاضر شدند و فریقتین بر هم رسیدند فرعون رعایاء خود همه جمع کرد
 و ظن وی چنان بود که موسی مغلوب خواهد گشت، یعنی - که تا مردم او را بینند
 و سحر و دروغ وی معلوم گردد و آنکه بر دیدار مردم، موسی و برادر را بکشد،
 چنانکه جادوان گفتند و حکم کردند.

«فلما جاء السحرة» فرعون للموعد «قالوا» له : «ائن لنا» العطاء عندك
 و الجزاء على اعمالنا بالخير ان كنا نحن الغالبين لموسى ؟
 «قال : نعم» ، ان غلبتم اعطيناكم الاجر الذى سألتموه و نريدكم ما لم تسألوه
 ان تكونوا من المختصين الذين يقربون من مجالسنا ، و كان ذلك عنده من
 اعظم المراتب .

«قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون» ، تريدون ان تلقوا ، ظاهر الكلام امر
 و معناه - التهاون فى الامر و ترك المبالاة بهم و بافعالهم - .
 «فألقوا حبالهم و عصيهم» . قيل كان مع كل واحد منهم حبل و عصاً ملطخة
 بالزبيق ، فجعلت ترتعش و تتحرك حتى خيل الى موسى من سحرهم انها تسعى .
 «و قالوا» مقسمين «بعزة فرعون» ، اى - بعظمة فرعون . هذا كقوله تعالى : «وما
 انت علينا بعزير» ، اى - بعظيم . «انا لنحن الغالبون» لموسى . ايشان عصاها و رسنها
 بران صفت بيو کنندند، بچشم موسى و ديگران چنان می نمود که آن همه مارانند
 و بموسى نهیب می بردند . موسى در خویشتن بترسید از آن سحر ايشان و انما
 خاف خوف طباع فنسى الوحي فذكره جبرئيل (ع) ، و هو على يمينه تلك الساعة ،

جبرئيل اورا گفت : يا موسى چه ترسى ؟ الق ما فى يمينك تلقف ما صنعوا . عصاى خويش بيفكن تا آن همه سازو كيد ايشان كه ساخته اند فرو برد .

« فالتقى موسى عصاه فاذاهى تلقف ما يأفكون ، التلقف - تناول الشيء بالفم بسرعة ، « ما يأفكون » اى - ما يوهمون به الانقلاب زوراً و بطلائناً .

« فالتقى السحرة ساجدين ، اى - فالتقى الذين كانوا سحرة قبل سجودهم ساجدين ، والسجود - الخضوع بالقاء الوجه على الارض - القاهم عرفان الحق .

« قالوا آمنا برب العالمين ، رب موسى و هرون ، ، « قال : آمنتم له قبل ان آذن لكم انه لكبير كم الذى علمكم السحر فلسوف تعلمون ، . مضى تفسيره - قوله « فلسوف تعلمون ، ، هذه اللام التى فى سوف لام التوكيد و القسم التى يدخل على الفعل ، مثل قوله : « ان ربك ليحكم ، و يدل على قسم مضمرة ، و انما دخلت على سوف لان سوف لقا لزمتم الفعل صار دخول اللام عليها كانه على الفعل ، و يقال : ان اللام مع - التوكيد تفيد الحال و سوف للاستقبال فكيف جمعت بينهما ؟ فالجواب : لتقريب هذه - المستقبل حتى كانه فى الحال ، و انما قال : « لا قطعن ، بلفظ التفعيل لكثرة الايدى و الارجل ، كما تقول : فتحت الباب و فتحت الابواب ، و قطع الخلاف ان يقطع اليد اليمنى و الرجل اليسرى ، و ذلك زمانة من جانبى البدن ، « و لا صلبنكم اجمعين » . قال المفسرون : علقهم عن جذوع النخل حتى ماتوا . قال هاهنا وفى طه : « و لا صلبنكم ، على معنى اجمع عليكم التقطيع و التصليب . و قال فى الاعراف : « ثم لا صلبنكم ، فوقت و اوقع المهلة ليكون هذا التصليب لعذابهم اشد .

« قالوا لاضير انا الى ربنا منقلبون ، ، لاضير مصدر ضاره يضيره ضيراً . اذا ضره ، اى - لا يضرنا ما صنعت بنا « انا الى ربنا ، راجعون يجازينا بصبرنا على عقوبتك ايانا و ثباتنا على التوحيد . وفى الآية دلالة على ان الانسان ان يظهر الحق وان خاف القتل .

« انا نطمع » ، ای - نرجو « ان یغفر لنا ربنا خطایانا » السالفة « ان کنا اول المؤمنین » ، ای - لاجل ان کنا اول المؤمنین من القبط قومک . و قيل اول المؤمنین فی هذه الحالة عند ظهور الآیة .

« و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی » ، - ابن جریح گفت حق تعالی جبرئیل را فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را جمع کن و ایشان را فرمای تا هر چهار خاندان با یک خانه شوند و آنکه بر در آن خانه نشانی کنند از خون جدایا که فریشتگان از آسمان خواهند آمد باهل مصر تا ابکار ایشانرا بکشند، و هر خانه ای که بر در وی این علامت خون باشد در آنجا نشوند، و حق جل جلاله این قتل بان فرمود تا دیگر روز قبطیان بدفن ایشان مشغول شوند و بنی اسرائیل که از مقام برخاسته اند در پیش افتند، و نیز فرمود: اخبزوا خبزاً فطیراً فانه اسرع لکم، نان که پزید از بهر زاد راه فطیر پزید تا زودتر بر آید و واپس نمانید؛ بنی اسرائیل بفرمان الله آن شب برفتند سوی بحر، و عدد ایشان ششصد هزار و هفتاد هزار بود، هرون بر مقدمه لشکر و موسی بر ساقه ایشان، بامداد روز یکشنبه قبطیان بدفن ابکار مشغول شدند، و فرعون آن روز فرمود تا خیل وحشم وی همه جمع آمدند و دیگر روز روز دوشنبه فرا پی بنی اسرائیل نشستند. هامان بر مقدمه لشکر با دو هزار بار هزار سوار و فرعون در کو کبه خویش با پنج هزار بار هزار سوار، اینست که رب العالمین گفت: « انکم متبعون » شما آنید که ایشان از پس شما بخواهند آمد:

« فارسل فرعون فی المدائن حاشرین » ، ای - بعث فرعون فی بلاد مملکتہ نقباء یحشرون العسا کر ویجمعون الجیوش لطلب موسی (ع) و من معه من بنی اسرائیل؛ فلما حضروا قال: ان هولاء، یعنی - بنی اسرائیل، لشرذمة، ای - طائفة قلیلون و هم ستمائة الف و سبعون الفا و جمع قلیل کما یجمع الواحد فیقال هولاء الواحدون.

« وانهم لنا لغائظون » ، اى - مغضبون بمخالفتهم ديننا وقتلهم ابكارنا وذهابهم باموالنا التى استعاروها و خروجهم من ارضنا (١) بغير اذن منا .

« وانا لجميع حاذرون » ، بالالف كوفى و شامى من بقى حذرون بغير الف ، و هما لغتان ، يقال رجل حاذر و حذر ، وقيل الحذر - المتيقظ المتحفظ الذى لا يترك الحزم ، و الحاذر - المستعد ذو اداة و قوة و سلاح ؛ والمعنى - نحن جميع اذا اتبعناهم و ثقنا بغلبتهم .

« فأخرجناهم » من مصر « من جنات » ، اى - ارض ذات بساتين و انهار جارية .

« وكنوز » ، يعنى - الاموال الظاهرة من الذهب و الفضة ، انما سمي كنزاً لانه لم يعط حق الله منه و كل مال لا يعطى حق الله منه فهو كنز ، و ان كان ظاهراً ، «ومقام كريم » ، يعنى - المساكن الحسان و المجالس الرفيعة من مجالس الملوك . « كذلك » ، يعنى - كذلك حالهم ، « واورثنا » ارضهم و ديارهم « بنى اسرائيل » - فانهم رجعوا بعد غرق العدو الى مصر و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم .

قوله : « فأتبعوهم مشرفين » ، راجع الى قوله : « انكم متبعون » ، يعنى - اتبعهم ولحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس ، يقال اتبعه و تبعه اذا خرج خلفه مقتصاً اثره و اتبعه اذا جعله قدوة « مشرفين » ، اى - داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها ، و اشراقها - اضآتها وقت الضحا - ، يقال : اشرق و اصبح و امسى و اظهر - اذا حصل فى الشروق و الصبح و المساء و الظهيرة .

قوله : « فلما تراء الجمعان » ، اى - لما صار احدهما مرأى من الآخر فوفقت الاعين على الاعين ، يعنى - بنى اسرائيل و القبط . « قال » بنو اسرائيل : « اننا

لمدرکون ، هذا فرعون و جنوده قد لحقونا من ورائنا و هذا البحر امامنا لا منفذ لنا فيه .

« قال ، موسی « کلا ، ، یعنی - ارتدعوا و اترجروا عن هذه المقالة فانهم لا یدرکوننا « انّ معی ربی ، ناصری و حافظی و منجینی من فرعون و قومه « سیهدینی ، الی طریق النجاة منهم . موسی این سخن از یهر آن گفت که از جبرئیل شنیده بود آنکه که از مصر بیرون آمد ، گفت : موعد ما بینی و بینک البحر ، وعده گاه ما شط بحر نیل است . دانست که رب العزه مخرج وی آنجا پدید کند . روی عن عبد الله بن سلام انّ موسی لما انتهى الی البحر قال : « یا من کان قبل کل شیء و المکون لکل شیء و الکائن بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا .

فاوحی الله الیه : « ان اضرب بعصاک البحر » . و عن عبد الله بن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « الا اعلمک الکلمات الّتی قالهن موسی حين انفلق البحر ؟ قلت بلی قال : « قل اللهم لك الحمد والیک المشتکی و بك المستغاث و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله » . قال ابن مسعود : فما ترکتهن منذ سمعتهن من النبی (ص) .

ابن جریح گفت : چون موسی بشط بحر رسید بادی عظیم برخاست و موج در دریا افتاد چندان که کوه کوه یوشع گفت : یا مکلم الله این امرت ؟ ای آنکس که حق جل جلاله با تو سخن گفته تا کجا خواهی رفت و کجات فرموده اند که باشی؟ گفت : تا اینجا . یوشع گفت : اینک دریا در پیش و دشمن از پس ، کار ما چون خواهد بود ؟ موسی گفت : آری بگشاید کار ما گشاینده کار ، و یوشع آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما دیگری در آب راند و آب فروشد . موسی آن ساعت درماند ، جبرئیل آمد و گفت : « اضرب بعصاک البحر » دریا بزن بعصای خویش . موسی عصا بزد و دریا شکفته شد . و دوازده راه در میان دریا پیدا شد ، هر راهی دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن ؛ اینست که رب العالمین گفت : « فانلق

فكان كل فرق ، ، ای - كل مفروق من الماء كالجبل العظيم . از راست و چپ آن راهها آب ایستاده بود همچون کوههای عظیم ، و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را میدیدند . موسی ایشانرا گفت : « ادخلوا البحر فی هذه الطرق » دروید در دریا باین راهها . ایشان گفتند راهها تر است ترسیم که پایهای ما بگل فروشود ، رب العالمین باد صبا فرو گشاد تا آن راهها خشک کردند ، فذلك قوله : « فاضرب لهم طريقاً فی البحر یبساً » . پس چون موسی و بنی اسرائیل همه از دریا بیرون آمدند موسی میخواست که دریا بحال خود باز شود از بیم آنکه فرعون و قبطیان بآن راهها در آیند و بایشان دررسند ، فرمان آمد که : یا موسی اترك البحر رهواً صفواً ساکنه فان فرعون و قومه چند مفرقون . گفته اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت : مرو که این راه پر خطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان رسیم . فرعون گفت : الاترون هذا الدلیل ما یقول؟ و انّ البحر انما یبس فرقاً منی « وانا ربکم الاعلی » . نمی بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت ، و این کلمه آن روز میگفت که : « انا ربکم الاعلی » ، دلیل همان سخن دیگر بار باز گفت و او را بترسانید . فرعون همت کرد که باز گردد . جبرئیل بر اسب مادیان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب فرعون سربکشید و قبطیان همچنان در شدند و میکائیل از پس ایشان همی راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد .

اینست که رب العالمین گفت : « و ازلفنا ثم الاخرین » ، معنی ازلفنا جمعنا . و منه « لیلۃ المزدلفه » ای الجمع . و قیل ازلفنا ، ای - قربناهم الی الهلاک و قدمناهم الی البحر .

« و انجینا موسی و من معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین » . آورده اند که آن

روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه بود دهم ماه محرم (۱) و موسی آن روز روزه داشت شکران نعمت را .

« انّ فی ذلك لآیة » ، ای - انّ فیما فعل الله بموسی و قومه و انجائه ایاهم من فرعون و قومه و فی انفراق البحر لهم و امساک اجزاء الماء فی الهواء و تغریقه فرعون و قومه « لآیة » بینة علی توحید الله و قدرته علی ما یشاء . « و ما کان اکثرهم مؤمنین » ، ای الناس مع هذا البرهان الظاهر و السلطان القاهر و الامر المعجز ما آمن اکثرهم . و قیل فی سابق علمی لم یکن اکثرهم مؤمنین . قال مقاتل : لم یؤمن من اهل مصر غیر آسیة امرأة فرعون و جزیل (۲) المؤمن و مریم بنت ناموشا التي دلت علی عظام یوسف .

« و انّ ربك لهو العزيز » لا یمتنع علیه من اراد الانتقام منه ، « الرحیم » لمن تاب الیه ان یعاقبه علی ما سلف قبل توبته . روى عن مقاتل بن سلیمان قال کان موسی (ع) فی مصر ثلاثین سنة فلما قتل النفس خرج الی مدين هارباً علی رجلیه فی الصیف بغير زاد ، فكان راعياً فی مدين عشر سنین ، ثم بعثه الله رسولا و هو ابن اربعین سنة ، ثم دعا قومه ثلاثین سنة ، ثم قطع البحر فعاش خمسين سنة ، فمات و هو ابن عشرين و مائة سنة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : و تلك نعمة تمنها علی الایة ... ، موسی (ع) چون بفرعون رسید و اورا بر توحید دعوت کرد و لختی آیات و معجزات برو ظاهر کرد فرعون سر وازد

(۱) نسخه ج : ماه محرم دهم روز .

(۲) نسخه ج : خزینل .

از توحید و آنکه بر موسی سپاس و منت نهاد که: ترا نه من پروردم و از کودکی بزرگی رسانیدم؟ موسی از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه بنی اسرائیل را بندگان گرفتی - و خود کرا رسد که بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای عالمیان کرد گار جهان و جهانیان. فرعون گفت: «وما رب العالمین» این خدای عالمیان چیست و کیست؟ فرعون این سؤال بی ادب وار کرد و موسی در تعظیم شد، گفت: «رب السموات و الارض و ما بینهما» ای فرعون اگر تو نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه بر خداوندی و یگانگی او؛ کائنات و محدثات همه آیات و رایات قدرت او.

و فی کلّ شیء له آیه تَدَلُّ عَلٰی اَنَّهُ وَّاحِدٌ

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای در شعاع آفتاب افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او؛ خداوندی که همه ثناها را سزاوارست، در ذات بی نظیر و در صفات بی یارست، در کامرانی با اختیار و در کارسازی بی اختیاریست، عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرنده ظلمات و برارنده انوار است، بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدارست

با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمائه در این آیات چهار جایگه خود را بخلاق اضافه کرد، گفت: «رب العالمین»، «رب السموات و الارض و ما بینهما»، «ربکم و رب آبائکم الاولین»، «رب المشرق و المغرب و ما بینهما»: و این اضافه، اعنی ذات الباری جل جلاله الی خلقه در قرآن بر دو وجه بود: یکی اضافه جزوی،

دیگر اضافه کَلِّی . اما اضافه جزوی تشریف مضاف الیه ، چنانکه **مصطفی (ص)** گفت : « واذکر ربك » ، « واعبد ربك » ، « واذقال ربك » ، « ولربك فاصبر ، وربك فکبر » ، « وربك یخلق » ، ازین نمط در قرآن بسیارست و همه تشریف و تکریم **مصطفی (ص)** است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است . اما **مصطفی (ص)** را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان ، همچنانکه همه بقعتها را پادشاهست و خداوند جل جلاله آنکه **مکه** و **کعبه** را بذکر مخصوص کرد ، گفت : « انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة » ، فلیعبدوا رب هذا البيت ، بزرگ گردانیدن آنرا بر دل خلق . اما اضافه کَلِّی آنست که درین آیات گفت ، و امثال این در قرآن فراوانست ، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است . و بزرگوار آن خداوند را که در هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید . بنگر که صنع خبی با **فرعون** دشمن چه کرد و لطف خفی **موسی کلیم** را چه ساخت . **موسی** از دشمن بشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و **فرعون** با خیل وحشم بر پی وی ایستاده . بنی اسرائیل گفتند : یا **موسی** البحر امامنا والعدو خلفنا ، فما الحيلة ؟ یا **موسی** از پیش دریا و از پس دشمن حیلت چیست و راه گریز کجا ؟ « انالمدركون » ما را دریافتند اینک بما رسیدند . **موسی** گفت : « کلا ، ان معی ربی سیهدین » ، نومید مباشید که لطف خفی ما را رهبرست و صنع خبی **فرعون** را بر گذرست .

فوله : « ان معی ربی سیهدین » **موسی (ع)** خود را درین حکم مفرد کرد ، گفت : « معی ربی » و نکفت : معنا ربنا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعد از هلاک **فرعون** و **قبطیان** گوساله پرست خواهند شد ، از این جهت خود را در این حکم مفرد کرد . باز **مصطفی (ص)** چون در غار بود ، با صدیق اکبر از احوال صدیق ، آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیت آورد ، گفت : « ان الله معنا » .

لطيفة : موسى (ع) «معی» فراپیش داشت که از خود بحق نگریست ، باز مصطفی (ص) «الله» فراپیش داشت گفت: «ان الله معنا» که از حق بخود نگریست . هذا كقوله تعالى. «الم تر الى ربك كيف مده الظل» ولم يقل: «الى الظل كيف مده الرب». آن حال مریدست و این حال مراد، آن راهروند گانست و این صفت ربود گان . گفته اند که فرعون چون بکنار دریا رسید، و دریا دید شکافته و راهها پیدا گشته، باقوم خویش گفت: «این دریا از بیم من شکافته گشت و دانار بکم الاعلی» آن روز گفت: جبرئیل خواست که او را عذاب کند پر خویش بگسترانید تا او را بزمین فروربرد فرمان آمد از جبار عالم که : «مه یا جبرئیل فانما یعجل بالعقوبة من یخاف الموت . و گفته اند موسی خود را گفت: «ان معی ربی سیهدین» و رب العزة امت احمد را گفت: «ان الله مع الذین اتقوا» . موسی آنچه خود را گفت الله برورد نکرد، او را راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت. چه گویی آنچه حق جل جلاله بخودی خود امت احمد را گفت، و وعده که داد اولیتر که وفا کند ، از غم گناه برهاند و برحمت و مغفرت خود رساند.

۳ - النوبة الاولى

فوله تعالى : «واتل عليهم نبا ابراهيم (۶۹)» . بر خوان بر ایشان خبر ابراهیم .
 «اذ قال لایه وقومه» آنگاه که گفت پدر خویش را «ما تعبدون (۷۰)» چیست که می پرستید ؟
 «قالوا نعبد اصناماً» گفتند بتان می پرستیم «فنظر لها عاكفين (۷۱)» همیشه بآن بازنشسته ایم .
 «قال هل یسمعونکم اذ تدعون (۷۲)» [ابراهیم] گفت هیچ بشما نیوشند چون خوانید .

« اوینفعونکم او یضرسون (۷۳) » ، یا بکار آیند شما را یا گزایند .
 « قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون (۷۴) » گفتند نه آنست که ما پدران
 خویش را چنان یافتیم که می کردند می تراشیدند و می پرستیدند .
 « قال [ابراهیم] گفت « افرأیتم ما کتتم تعبدون (۷۵) » بینید آنچه می پرستید .
 « انتم و آباؤکم الا قدمون (۷۶) » شما و پدران شما .
 « فانهم عدو لى الارب العالمین (۷۷) » ایشان دشمن منند و هر پرستنده‌ای
 مگر خداوند جهانیان .

« الذی خلقنی فهو یهدین (۷۸) » آن خداوند که او آفرید مرا و راه مینماید
 [و در صواب می راند مرا] .

« والذی هو یطعمنی ویسقین (۷۹) » و او که می خوراند و می آشاماند مرا .
 « و اذا مرضت فهو یشفین (۸۰) » و چون بیمار شوم آسان میرهاند مرا .
 « والذی یمیتنی ثم یحیی (۸۱) » و اوست که می میراند مرا و باز زنده کند مرا .
 « والذی اطعم ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین (۸۲) » و اوست که می بیوسم
 که بیمارزد مرا گناه من روز پاداش و شمار و داوری .
 « رب هب لی حکما » خداوند من مرا دانش و نامه‌ای بخش و دینی که درآموزم
 و بآن کاررانم « والحقنی بالصالحین (۸۳) » و مرا بنیکان در رسان .
 « واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین (۸۴) » و مرا نام نیکو و ستایش راست ده
 در پسینان .

« واجعلنی من ورثة جنة النعیم (۸۵) » و مرا از میراث بران بهشت باناز کن .
 « و اغفر لابی » و بیامرزد پدر مرا « انه کان من الضالین (۸۶) » که از گمشدگان
 و بی‌راهان بود .

« ولا تخزنی یوم یبعثون (۸۷) » و مرا شرم زده مکن آن روز که [دشمنان]

برانگیزانند .

« یوم لا ینفع مال ولا بنون (۸۸) ، آن روز که کار نیاید نه مال و نه پسران .
 « الامن اتی الله بقلب سلیم (۸۹) ، مگر که او بالله آید یا دلی رسته از شرک .
 « و ازلفت الجنة للمتقین (۹۰) ، آن روز که نزدیک آرند بهشت پرهیزکارانرا .
 « و برزت الجحیم للغاوین (۹۱) ، و آن روز که بیرون آرند آشکارا آتش
 بی‌راهان را و نافرمان برداران را .

« وقیل لهم ، وایشانرا گویند « این ما کنتم تعبدون (۹۲) ، « من دون الله ، کجا اند
 آنچه می‌پرستیدید فرود از الله « هل ینصرونکم ، شمارا امروز بکار آیند ، یاری دهنده
 « او ینتصرون (۹۳) ، یا خود با ما تازید .

« فکبکبوا فیها ، نگونسار در افکنند در آتش « هم والغاوون (۹۴) ، آن
 پرستیدگانرا و آن بی‌راهان که ایشانرا می‌پرستیدند .

« و جنود ابلیس اجمعون (۹۵) ، و سپاه ابلیس همگان .
 « قالوا وهم فیها یختصمون (۹۶) ، و گویند یکدیگر را در آتش بچنگوگری .
 « تالله ان کنالفی ضلال مبین (۹۷) ، بخدا که نبودیم ما مگر در گمراهی آشکارا .
 « اذنسویکم رب العالمین (۹۸) ، که شما را که بتانید می‌هم‌سان داشتیم با
 خداوند جهانیان .

« وما اضلنا الا المجرمون (۹۹) ، و بی‌راه نکرد ما را مگر بدان پدران
 و مهتران .

« فما لنا من شافعیین (۱۰۰) ، نه ما را از شفیعیان کسی .

« ولا صدیق حمیم (۱۰۱) ، و نه دوستی با ما گرم .

« فلو ان لنا کرمة ، چه بودی ما را اگر ما را بازگشت بودی بادنیا .

« فنکون من المؤمنین (۱۰۲) ، ما از گرویدگان بودیمی .

« ان في ذلك لآية » [دران کرد و] درین [گفت] عبرتی پیداست و پندی آشکارا .

« وما كان اكثرهم مؤمنين (۱۰۳) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« وان ربك له العزيز الرحيم (۱۰۴) » و خداوند تو تواناست مهربان [با همه می تاود اقامی بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «واتل عليهم» یعنی - اتل یا محمد علی اهل مکه ، خبر ابراهیم « از قال لابیہ وقومه ما تعبدون » و ای شیء تعبدون ؟

« قالوا نعبد » هذه الاصنام التي ترانا مقيمين على عبادتها وهي اثنان وسبعون صنماً من ذهب وفضة وحديد ونحاس وخشب وانما قال « فنظّل » لانهم كانوا يعبدونها بالنهار دون الليل .

« قال » لهم ابراهيم : « هل يسمعونكم » ای - هل يسمعون دعائكم وهل يجيبكم از تدعونها .

« او » هل « ينفعونكم » في شيء از عبدتموها او يضرّونكم بشيء از لم تعبدونها . « قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون » يعبدون الاصنام فاتبعناهم ، انما كنى عنهم بكنية العقلاء لانه كان في جملة المعبودين من يعقل كالملائكة و شياطين الانس والجن .

« قال » ابراهيم منكراً على آباءهم في عبادتها « افرايتم ما كنتم تعبدون » . « انتم و آباؤكم الا قدمون فانهم عدوّي » و انما منهم بریء ، يريد بالعدو الاصنام و عبادها لتصح العداوة ، فان العداوة لاتصح من الجماد . و قيل انهم عدوّي . يريد الاصنام ، والمعنى

انهم عدوّلى لو عبدتهم فى القيامة كما قال تعالى : « كلا سينكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدّاً ». قال الفرّاء : هذا من المقلوب والمعنى - انى عدوّلهم اعادتهم ولاعبدهم لان من عادينه عاداك ووحد عدوّاً لانّ فعولا صنعت للمبالغة والكثرة فقام مقام الجمع . وقيل معناه كلّ معبود لكم عدوّلى الاربّ العالمين يجوز ان يكون الاستثناء منقطعاً بمعنى لكن ، فيتّم الكلام عند قوله فانهم عدوّلى ثم قال لكن رب العالمين ليس بعدوّلى كقوله : « الا ان يكون تجارة عن تراض ، منكم فكلوا . قال الزجاج الاستثناء صحيح متصل لانهم وان انكروا العبادة المعروفة لم ينكروا انه خالقهم ورازقهم ولهذا قال تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فكانوا بهذا عابدين ، فصحّ الاستثناء . وقيل من كان جاحداً لله عابد له من حيث انّ اثر العبودية فيه ظاهر ، فالاستثناء صحيح . وقيل الابعنى دون كقوله : « لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى » .

ثم ذكر ابراهيم رب العالمين فقال « الذى خلقنى » فى الدنيا على فطرته « فهو يهدين » فى الآخرة الى جنته . وقيل « الذى خلقنى » ولم اك شيئاً « فهو يهدينى » الى الرشاد اذ عبدته ولم اشرك به شيئاً .

« والذى هو يطعمنى و يسقيني » يرزقنى ويربّسنى ، يطعمنى اى طعام شاء ويسقيني اى شراب شاء . ودخل « هو » فى هذه الكلمات للتخصيص كما يقول : زيد هو الضارب عمرواً اذا كان هناك من يدعى انّ غير زيد ضربه .

« و اذا مرضت فهو يشفينى » يبرؤنى من المرض اضاف ابراهيم المرض الى نفسه وان كان من الله سبحانه لانّ قومه كانوا يعدّونه عيباً ، فاستعمل حسن الادب كقول الخضر : « فاردت ان اعيبها » وقال : « فاراد ربك ان يبلغا اشدّهما » . وقيل يشبه هذا ان يكون شاكياً لله عزّوجلّ لو اضاف المرض اليه ، فلذلك اضاف الى نفسه . وقال جعفر الصادق (ع) اذا مرضت بالذنوب شفانى بالتوبة .

« والذى يميتنى » اذا شاء « ثم يحيينى » اذا اراد بعد الممات . ادخل « ثم »

لانّ بينهما تراخياً ، وانّما اراد بذلك الاحتجاج عليهم لانّ الالهية لاتصلح الالمن يقدر على هذه الاشياء .

« والذى اطمع ان يغفر لى خطيئتي يوم الدين » ، اى الذى ارجو ان يستر لى خطيئتي يوم الحساب ، والمجازاة . اين آيت دليليست كه بر انبيا صفائر زلات رود اگر چه از كبائر معصوم باشند . وزلت ابراهيم سه كلمه بود يكي آنست كه گفت : « انى سقيم » ديگر : « بل فعله كبيرهم » سوم : ساره را گفت : « هذه اختى » . قال مقاتل : ان ابراهيم كذب ثلاث كذبات واخطأ ثلاث خطيات وابتلى ثلاث واسقط سقطة . اما الكذب فحين قال : « هذه اختى » وحين قال : « انى سقيم » وحين قال : « بل فعله كبيرهم » واما الخطيات الثلاث فوله للزهرة : « هذا ربى » وللقمر : « هذا ربى » وللشمس : « هذا ربى » ؛ واما البليات فحين قذف فى النار والختان وذبح ابنه ؛ واسقط سقطة حين قال : « اغفر لى انه كان من الضالين » . و گفته اند « ان يغفر لى خطيئتي » كذاها ان امت ميخواهد كقوله تعالى : « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » . وقيل تعبد ابراهيم بان يدعو بهذا الدعاء كما تعبد بقوله : « ولا تخزنى يوم يبعثون » . ومعلوم قطعاً انه لا يخزى لكنّه دعاء الله بهذه الادعية اظهاراً للعبودية وليقتدى به غيره . قال اهل التوحيد ان ابراهيم حكم بهذه الاشياء حتى اذا انتهى الى المغفرة لم يحكم عليها فقال « والذى اطمع » ليعلم ان العبد ليس له ان يعصم لنفسه بالامان ويكون بين الخوف والرجاء . روى عن عائشة انها قالت : يا رسول الله انّ عبد الله بن جدعان كان يقرى الضيف ويصل الرحم ويفكّ العانى ، وهل ينفعه ذلك ؟ قال لا ، لانّه لم يقل يوماً قط : « اغفر لى خطيئتي يوم الدين » .

« رب هب لى حكماً » اى - نبوة ، وقيل فهماً وعلماً واصابة فى القول « والحقنى بالصالحين » اى - وفقنى للذى يؤدى الى الاجتماع مع الصالحين يعنى النبيين فى الثواب . قال الحسن : لامدح ابلغ من الصلاح ولاحالة اشرف عند الله من الصلاح . وقيل « هب »

لى حكما ، فى الدنيا « والحقنى بالصالحين » فى العقبى .

« واجعل لى لسان صدق فى الاخرين » اكثر المفسرين على انه الثناء الحسن الجيد ، وبسمى لساناً لانه به يكون يعنى - اجعل لى ثناء جميلا ودعاء حسناً على لسان الخلق الى يوم القيامة ، فاستجاب الله دعائه حتى يتولاه اهل الاديان كلها فيقرون برسالته ويؤمنون به .

وقيل اراد ان لا ينقطع النبوة من نسله . وقيل اراد ان يجعل من ولده من يقوم بالحق فى آخر الزمان ، فاستجاب الله دعائه وجعله شجرة الانبياء وبعث محمداً عليه السلام فى آخر الزمان من ذريته . « واجعلنى من ورثة جنة النعيم » ، اى - امتنى على الحالة التى استوجب بها منك ان تدخلنى جنة النعيم . وجاء لفظ الوراثة فى القرآن فى غير موضع لان المؤمنين يرثون منازل الكفار . وقيل لان الوراثة اقوى سبب يقع به الملك . وقيل لانها تقع من غير كسب .

قوله : « واغفر لى ابي انه كان من الضالين » . قال الحسين بن الفضل : يعنى - على شريعة الاسلام ، وكذلك قال فى قوم لوط : « هولاء بناتى هن اطهر لكم » ، على شريعة الاسلام يؤيده قوله . وما كان استغفار ابراهيم لآبيه الا عن موعدة وعدها آياه ، وقيل انما دعى له وفاء بعهده و وعده الذى وعده آياه من قوله : « ساستغفر لك ربى » . وجاز ان يدعو لآبيه فى حال حياته - وان كان كافرا - لانه لا يعلم انه يموت على كفره ولم يكن منهياً عنه ، فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه . روى سمرة بن جندب قال : قال رسوالله (ص) : « من توضأ فاسبغ الوضوء ثم خرج من بيته يريد المسجد فقال حين يخرج : « بسم الله الذى خلقنى فهو يهدين » الا هداه لصواب الاعمال ، « والذى هو يطعمنى ويسقيني » الا اطعمه الله من طعام الجنة وسقاه من شرا بها « واذا مرضت فهو يشفينى » الا شفاه الله ، « والذى يميتنى ثم يحيينى » الا احياه الله حيوة الشهداء واماته ميتة الشهداء ، « والذى اطمع ان يغفر لى خطيئتى يوم الدين » الاغفر الله خطاياها

ولو كانت اكثر من زبد البحر، «ربّ هب لي حكماً والحقني بالصالحين»، الا وهب الله له حكماً والحقه بصالح من مضى وصالح من بقى «واجعل لي لسان صدق في الاخرين»، الا كتب عند الله صديقاً، «واجعلني من ورثة جنة النعيم»، الاجعل الله له القصور والمنازل في الجنة، قال سمرة ولقد سمعته من رسول الله (ص) غير مرة ولا مرتين ولا ثلاثاً حتى عدّ عشرأً وكان الحسن يزيد فيه «واغفر لو الذي كما ربّاني صغيراً».

قوله تعالى: «ولا تخزني يوم يبعثون»، اي - لا تفضحني ولا تهتك ستري يوم القيامة وانما قال ذلك مع علمه بانه لا يخزيه حثاً لغيره على الاقتداء به وقيل لا تخزني، اي - لا تدخلني النار يدلّ عليه قوله ربّنا: «ربّنا انك من تدخل النار فقد اخزيته»، ثم فسّر يوم البعث ووصفه بانه «يوم لا ينفع فيه مال ولا بنون»، يعنى - لا ينفع ذمال ماله الذي كان له في الدنيا ولا ينفعه بنوه بمواساة شيء من طاعتهم ولا بحمل شيء من معاصيه.

«الا من اتى الله بقلب سليم»، اي - الا امرء اّ صار الى الله وله قلب سليم لا شرك فيه ولا كفر، والمعنى - بنفس سليم عن الكفر والمعاصي وانما اّضافه الى القلب لانّ الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته وتفسد بفساده. وفي الخبر: «انّ في جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها ساير الجسد واذا فسدت فسدت ساير الجسد»، الا وهي القلب. قال المبرد: الاستثناء هاهنا منقطع لانّ القلوب السليمة ليست من المال والبنين، وقيل هو متصل، والمعنى - الا من سلم قلبه - فانه ينفعه ماله الذي انفقه في طاعة الله وينفعه بنوه لانّهم يشفعون فيه. وقيل ينفعونه بسروره بهم. قال ابن عباس: سلامة القلب شهادة ان لا اله الا الله. وقال ابن المسيب: القلب السليم - هو الصحيح ضدّ المريض - وهو قلب المؤمن لانّ قلب الكافر والمنافق مريض. قال الله سبحانه تعالى: «في قلوبهم مرض» وقيل القلب السليم الخالي من البدعة والمطئن على السنة. وقيل سليم من آفة المال والبنين. وقيل السليم في اللغة - اللديغ فمعناه اللديغ من خوف الله سبحانه.

« وازلفت الجنة للمتقين ، اي ادنيت الجنة من الذين ينفون الشرك ويتقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها ويدخلوا آمنين .

« وبرزت الجحيم للغاوين ، اي اظهرت جهنم للكفار الضالين عن الهدى لينظروا اليها والى ما ما اعد الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة .

« وقيل لهم ، - يعنى - للكافرين - فى ذلك الوقت تقريباً وتبكيئاً : « اين ما كنتم تعبدون - من دون الله ، من الاصنام وترعمون انها تشفق لكم وتقربكم الى الله زلفى .

« هل ينصرونكم ، فتدفع عنكم » او ينتصرون لانفسهم فهى فى النار معكم . النصر - المعونة - على دفع الشرّ والسوء عن غيره والانتصار ان يدفع عن نفسه . وانما قال : « او ينتصرون ، بعد قوله : « هل ينصرونكم » . لان رتبة النصر بعد رتبة الانتصار ، لان من نصر غيره فلا شك فى انتصاره وقد ينتصر من لا يقدر على نصر غيره :

« فككبوا فيها هم والغاوين ، اي - قذفوا فيها وطرح بعضهم على بعض - منكوسين على رؤسهم واصله كبوا ثم ضعف كرر للمبالغة ومثله . قولهم كففت وكففت . وقوله : « هم ، يعنى - الاصنام - وذكروا حملا على اللفظ ويعنى بالغاوين الكفار . وقيل الشياطين والغاوى - العامل بما يوجب الخيبة من الخير .

« وجنوه ابليس اجمعون ، اي متبعوه من ولده وولد آدم .

« قالوا ، اي - العابدون غير الله والاتباع والمتبعون ، مفعول « قالوا تالله ، الى آخر القصة « وهم فيها يختصمون » حال عرضت بين الفاعل والمفعول ومعنى يختصمون : ان الاتباع يقولون للمتبعين غزرتمونا وكذبتمونا واهلكتمونا . ويقول المتبعون : بل ضللتكم باختياركم وكنتم عاقلين فهالانظرتكم لانفسكم فما ارينا لانفسنا ، يقال اختصم القوم وتخاصموا بمعنى واحد . ونظير الآية قوله : « ان ذلك لحق تخاصم

اهل النار . وقوله : « اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا » .

وقوله : « تالله ان كنا لفي ضلال مبين » ، هذا من كلام التابعين واكتدوا قولهم بالقسم، اى - تالله ما كنا الا في ذهاب عن الصواب بين اذسونا بينكم وبين رب العالمين فى العبادة والتسمية. يقال سويت الشيء بالشيء اى جعلته يساويه عملاً وحكماً وتسمية . « وما اضلنا الا المجرمون » . اى كبر اؤنا الذين دعونا الى الضلال وامرونابه . وقيل المجرمون - ابليس وجنده - وقيل ابن آدم القاتل لانه اول من سن القتل وانواع المعاصى .

« فمالنا من شافعين » شافع من الابعاد « ولاصديق حميم » من الافارب ، ينفعنا ويشفع لنا . روى فى بعض الاخبار : « انه يجىء يوم القيامة عبد يحاسب فيستوى حسناته وسيئاته ويحتاج الى حسنة واحدة ترضى عنه خصومه . فيقول الله : عبدى بقيت لك حسنة ان كانت ادخلتك الجنة انظر واطلب من الناس لعل واحداً يهب منك حسنة واحدة ، فياتى ويدخل فى الصفيين من ابيه وامه ثم من اصحابه . فيقول لكل واحد فى بابه فلا يجيبه احد ، وكل يقول له : انا اليوم فقير الى حسنة واحدة فيرجع الى مكانه . فيسأله الحق ، سبحانه ويقول : ماذا جئت به ؟ فيقول ، يا رب لم يعطنى احد حسنة من حسناته . فيقول الله : عبدى لم يكن لك صديق فى . فيذكر العبد ويقول : فلان كان صديقاً لى . فيدله الحق عليه فياتيه فيكلمه فى بابه ، فيقول : بلى ، لى عبادات كثيرة قبلها اليوم عنى فقد وهبتها منك ، فيسر هذا العبد ويجىء الى موضعه ويخبر بذلك ربه فيقول الله . قد قبلتها منه ولم انقص من حقه شيئاً وقد غفرت لك وله » . وهذا معنى قوله : « فمالنا من شافعين ولاصديق حميم » . والحميم - القريب من قولهم حتم الشيء اى - قرب . وقيل سمى الصديق حميماً لانه يحميه ويدفع عنه . كافر ان ابن سخن آنكه گویند كه فریشتگان را وپیغامبران و مؤمنان را بینند كه اهل توحید را شفاعت میکنند وایشان خود را شفیعى نبینند و نه هیچ فریادرس . ودر خبرست كه بهشتى

گوید: ربّ ما فعل صديقي فلان و صديقه في الجحيم. بار خدا یا کار آن دوست من بچه رسید چه حالست او را و چه کردند با وی؟ و آن دوست وی بدوزخ باشد - ربّ العزّة اکرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا الصديقه الى الجنة آن دوست ویرا از دوزخ بیرون آرید که او را بآن بهشتی بخشیدیم. کافران در دوزخ چون آن حال بینند و مؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم». وقال الحسن: ما اجتمع ملاء على ذكر الله عزّ وجلّ فيهم عبد من اهل الجنة الا شفّعه الله فيهم، وانّ اهل الايمان شفّعاء بعضهم لبعض وهم عند الله شافعون مشفعون. وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «انّ الناس يمرون يوم القيامة على الصراط والصراط دحض مزلة يتكفأ باهله والنار تاخذ منهم وانّ جهنّم لتنطف عليهم اي تمطر عليهم مثل الثلج اذا وقع لها زفير وشهيق فبيناهم كذلك اذ جاءهم نداء من الرحمن: عبادي من كنتم تعبدون في دار الدنيا؟ فيقولون ربّ انت تعلم انا اياك كنّا نعبد في جيبهم بصوت لم يسمع الخلايق مثله قطّ: عبادي حقّ على ان لا اكلكم اليوم الى احد غيري فقد غفرت لكم ورضيت عنكم، فتقوم الملائكة عند ذلك بالشفّاعة فنجوا من ذلك المكان. فيقول الذين تحتهم في النار: «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم».

قوله: «فلو انّ لنا كرتة» اي رجعة وعودة الى الدنيا لامنا بالله وصدقنا رسوله. وقال الله سبحانه: «ولورّدوا العادوا المانها عنه»، وانتصاب «فنكون» لانه جواب التّمنّي. اندر همه قرآن حميم بر دو وجه است: یکی بمعنی قریب چنانکه درین موضع گفت: «ولا صديق حميم» اي قریب، دیگر گفت: «ولا یسئل حميم حميماً» اي - قریب قریباً من الکفار، وقال تعالى «كانه ولی حميم» اي - قریب. وجه دیگر حميم آب گرم است کقوله تعالى: «فسقوا ماء حميماً»، اي حارّاً یصبّ من فوق رؤسهم الحميم. وقال تعالى: «ثمّ انّ لهم عليها لشویاً من حميم» - «یطوفون بينها وبين حميم آن» اي - ماء حارّ -

قوله : «انّ في ذلك لآية، اي - انّ في اخبارنا باختصاص اهل النار- وتبرؤ بعضهم عن البعض لعظة وعبرة للعقلاء ، «وما كان اكثرهم مؤمنين ، مع وضوح الحجّة وانتفاء الشبهة .

«وانّ ربّك لهو العزيز ، المقتدر على اعدائه بالانتقام منهم ، المنعم على اوليائه بالاحسان اليهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «واتل عليهم نبأ ابراهيم ، الآية ، عاتب اباه وقومه وطالبهم بالحجّة على ما عابهم به وقال : لم تعبدون ما لا يسمع ولا يبصر ولا ينفع ولا يضّر ولا يحسّ ولا يشعر . ابراهيم (ع) پدر خود را و قوم خود را دید که بت می پرستیدند ، ایشان را به پرستش بتان عتاب کرد و عیب بتان برایشان پیدا کرد و آنکه حجّت و بیّنات بر آن عبادت از ایشان درخواست کرد ، گفت : باری بدانید که معبود شنوا و بینا و دانا باید تا عابد را نفع و ضرر بکار آید (۱). بچه می پرستید شما این بتان را که نمی شنوند نمی بینند و نمی دانند و نه بهیچ وقت هیچکس را بکار آیند؟ سزای معبودی الله است که شنوا و بینا و دانا است و از همه کارها آگاه است . او را چه بانگ بلند چه سرّ دل ، چه روز روشن چه شب سیاه است . بت پرستان چون از ابراهیم این سخن شنیدند از جواب درماندند دست در تقلید پدران زدند گفتند : ما میدانیم که درین بتان نفع و ضرر نیست اما پدران خود را و اسلاف خود را دیدیم که پرستیدند ما نیز پرستیدیم و برپی ایشان رفتیم . ربّ العالمین بجواب ایشان گفت : «قل اولو جنتکم باهدی ممّا وجدتم علیه آباءکم ، یا محمد ایشان را بگوی باش ، و اگر من بشما آوردم راست تر از آن چیز

(۱) نسخه الف : نفع و ضرر کار آید .

که پدران خویش بر آن یافتید شما هم بر پی پدران خواهید رفت و آورده من نخواهید پذیرفت؟ ابراهیم چون حجت خود بریشان ثابت دید و عجز ایشان در جواب ظاهر گشت از ذکر ایشان و معبود ایشان اعراض کرد و مدح مولی آغاز کرد و در وصف او جل جلاله اطناب کرد، گفت: «فانهم عدو لی الارب العالمین، الذی خلقنی فهو یهدین». نشان محبت آنست که محبت چون در وصف محبوب آید دل از دیگران واپردازد (۱)، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر و ثناء و شکر اوسیر نشود و خاموشی نتواند، چنانکه خلیل (ع) چون در ذکر و مدح الله آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند و آنکه حاجتهای خود بر پی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته و الحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: «ان الله عزوجل یحب الملحین فی الدعاء». این مقام ارباب شریعت است، و موسی (ع) برین مقام بود آنکه که میگفت «رب اشرح لی صدری و یسر لی امری»، الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر و ثناء محبوب و احاجت خواست نه پزدازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سر بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحق باقی شده، اینست حال خلیل آنکه که میگفت: الذی خلقنی فهو یهدین، ای - یهدینی منی الیه - فانی محو فی وجودی لاهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بند خود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الهی یاد تو عیش است و مهر تو سور است، شناخت تو ملک است و یافت تو سرور، صحبت تو روح است و قرب تو نور، جوینده تو کشته با جانست و یافت تو رستخیز بی صور.

«والذی هو یطعمنی ویسقینی». خلیل از طعامهای لذیذ با راحت و شرابهای روشن مرقوق نفور گشت. گفتند چرا ازو نخواهی و نخوری جواب داد که: الاله الخلق و الامر. این صورت ما فرموده خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست. ما دامن بدامن ارادت ازان وابستیم و خود را در طویله تطول وی کشیدیم تا ما را بی قوت نگذارد. هنوز پرکار قدرت در دایره وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و ازان پرداخته. فرغ الله من الخلق و الخلق و الاجل و الرزق. یکی در بند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل. قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبت. یکی زنده بنفس، زندگی وی بقوت است و بباد، یکی زنده بحق، زندگی وی بمهر است و بیاد. ذوالنون مصری هر که که این آیت خواندی گفتی: «یطعمنی» طعام المعرفة «ویسقینی» شراب المحبة ثم انشأ يقول:

شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب سواه سراب.

قال ابو بکر الوراق: «یطعمنی» بلا طعام و «یسقینی» بلا شراب، مجازها یشبعنی و یروینی من غیر علاقة. یدل علیه حدیث السقا فی عهد رسول الله (ص) حین تبع النبی علیه السلام ثلاثة ايام یقرأ: «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» فرمی بقربته فاتاه آت فی منامه بقدم من شراب الجنة فسقاه. قال انس فعاش بعد ذلك نيفا و عشرين سنة لم یأکل ولم یشرب علی شهوة.

«و اذا مرضت فهو یشقینی» خلیل گفت: اگر روزی بیمار شوم شفاء درد خود هم ازو جویم که درد داد. ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانه زهر اوساخت. خلیل (ع) اضافت مرض با (ا) خود کرد، گفت: مرضت و نگفت امرضی. هر چند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد، و این نه مرضی معلوم بود در آن وقت بلکه نوعی بود از تمارض کما «یتمارض الاحباب

طمعاً في العيادة كما قال الشاعر شعر :

يودّ بان يمسي سقيماً لعلها اذا سمعت منه سليمان يرأسله

و قال بعضهم :

وان كان يمنعك الوشاة زيارتي فادخل الّى بعلة العوّاد

آن شفاء دل خليل که بوی اشارت میکند آنست که جبرئیل گاه گاه آمدی

بفرمان حقّ جلّ وعلی و گفتمی : يقول مولاك كيف كنت البارحة ؟ وزبان حال خليل
بجواب میگوید :

خرسند شدم بدانکه گویی یکبار ای خسته روزگار دوشت چون بود

و«الذی یمیتنی ثمّ یحیینی» اضاف الموت الیه و هو فوق المرض لان الموت لهم

غنیمة و نعمة لانهم يصلون الیه بارواحهم . و فی الخبر : « تحفة المؤمن الموت » . وقیل

معناه - یمیتنی باعراضه عنی وقت تعززه و یحیینی باقباله علیّ حين تفضله - وقیل

یمیتنی عنی و یحیینی به .

هر کوه باو باقی است بحقیقت فانی است هر که نه باو زنده او مرده جاودانی است

الّهی نه جز از شناخت توشادی است نه جز از یافت تو زندگانی ، زندگانی

بی تو مردگی است و زنده بتو هم زنده و هم زندگانی است .

پیر طریقت گفت : کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی بسر

نیاید مگر که همه درو مستغرق بود .

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانش تویی

در نسیه آن جهان کجا دل بندد آنکس که بنقد این جهانیش تویی

این حال کسی بود که او را دلی سلیم بود چنانکه الله گفت : « الا من اتی الله

بقلب سلیم » سلم من الضلالة ثمّ من البدعة ثمّ من الغفلة ثمّ من الغيبة ثمّ من الحجبة ثمّ

من المساكنة ثمّ من الملاحظة . هذه کلّها آفات والا کابر سلموا منها والاصغر امتحنوا

بها . و يقال القلب السليم الذى سلم من ارادة سلامة نفسه .

پیری را گفتند که قلب سلیم کدام است ؟ گفت : سلیم در لغت عرب لدیغ باشد ، مار گزیده و در خود بی قرار گشته ، و بی آرام بوده ، چنانک ذوالنون مصری کان یصبح لیلة الی الصباح فیقول : المستغاث ایها المسلمون المستغاث ، فلما اصبح قال له جیرانه ما اصابك البارحة ؟ قال کیف لا یستغیث من لایجد القرار ولا الفرار ؟ فریاد باو که نه ازو بسر می شود و نه با او کار فراسر شود . اگر بروم گویند این بیگانگی چیست و اگر بیایم گویند این دیوانه بما کیست ؟ این درویش را میان آب و آتش میباید زیست ، اگر مقام کند بسوزد و گریزد غرق شود . بر زبر سرش ابر آتش بیز ، زیر قدم دریا موج انگیز ، پیش روی تیغ خون ریز ، پس پشت تیر جان آویز ، نه روی پرهیز نه توان گریز .

امامی سیوف و خلفی سهام و فوقی شرار و تحتی بحار

فلالی الیک بوجه فرار و لالی منک بحال فرار

جریر بغدادی گوید: دلها سه قسم است : قلب منیب قلب شهید و قلب سلیم .

قلب منیب آنست که گفت : « من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب » ، هر بنده ای که او ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است ، و قلب شهید آنست که گفت : « ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید » . میگوید این پیغام که دادم و این در که گشادم یادگار اوست که دلی دارد زنده و گوشى گشاده و آن دل مرا حاضر گشته ، و قلب سلیم آنست که گفت : « الا من اتی الله بقلب سلیم » . طوبی اورا که دلی دارد سلیم از شك شسته و بامولی پیوسته و از دنیا و خلق آسوده و از غیر او رسته . و گفته اند : دل سلیم با سلامت بود هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود ، اما دل منیب معدن درد است ، نه هیچ چیز قبول کند و نه بهیچ خلعت قانع شود ؛ دل سلیم در مقام لطف دارند ولی منیب در قید

دل منیب در دزدگان ولایت طریقتند ، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند ، و هیچ خبر باز نداده‌اند . اگر بهر چه در کونین خلعت است این دل بیارایند هر لحظه که برآید برهنه‌تر بود ، و اگر کَلّ کونین مائده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند اورا از آن نزل چاشنی نیاید ، در امتلاء آن لقمه طالب فقر و فاقه گردد که : « اجوع يوماً و اشبع يوماً ، نوشش باد ، بویزید بسطامی که هر دو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصله دل پر درد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که : «هل من مزید ، قال ابو یزید : قطعت المفاوز حتى بلغت البوادی و قطعت البوادی حتى وصلت الى الملكوت و قطعت الملكوت حتى بلغت الى الملك فقلت : الجائزة . قال : قد وهبت لك جميع ما رأيت ، قلت : انك تعلم انى لم ار شيئاً من ذلك . قال : فما تريد ؟ قلت : ارید ان لا ارید . قال : قد اعطيناك .

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى : « كذبت قوم نوح المرسلين (۱۰۵) » دروغ زن شمرد قوم نوح فرستادگانرا [بایشان] . « اذ قال لهم اخوهم نوح ، آنکه که فرا ایشان گفت مرد ایشان نوح « الاتقون (۱۰۶) » . بنپرهیزید ؟

« انى لكم رسول امين (۱۰۷) » من شما را فرستاده‌ای استوارم .

« فاتقوا الله و اطيعون (۱۰۸) » پرهیزید از عذاب خدای و مرا فرمان برید .

« وما اسئلكم عليه من اجر » نمیخواهم از شما هیچ مزدی ، « ان اجرى الاغلى

رب العالمين (۱۰۹) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« فاتقوا الله و اطيعون (۱۱۰) » پرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید .

« قالوا انؤمن لك » گفتند: بگرویم بتو ایمان آریم ترا، « و اتبعك الارذلون (۱۱۱) »

پس روان تو که نبوده تر از مردمانند .

« قال و ما علمي بما كانوا يعملون (۱۱۲) » گفت: من چه دانم؟ [چه دانش مرا]

بآنچه ایشان میکنند؟ [که بآن پسندیده می آیند] .

« ان حسابهم » نیست شمار ایشان [و جزای شایستگی ایشان] ، « الالاعلی

ری لو تشعرون (۱۱۳) » مگر بر خداوند من اگر میدانید .

« و ما انا بطارد المؤمنین (۱۱۴) » و من راننده گرویدگان نیستم .

« ان انا الا نذیر مبین (۱۱۵) » نیستم من مگر ترساننده ای آشکارا .

« قالوا لئن لم تنته يا نوح » گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی ازین سخن ،

« لتكونن من المرجومین (۱۱۶) » ناچار از راندگان باشی و کشتگان بسنگ .

« قال رب » گفت خداوند من ، « ان قومی کذبون (۱۱۷) » . این قوم مرا

دروغزن گرفتند .

« فافتح بيني وبينهم فتحاً » بر گشای میان من و میان ایشان [کار] بر گشادنی

« و نجني و من معي من المؤمنین (۱۱۸) » و باز رهان مرا و ایشان که با منند از

گرویدگان .

« فانجیناه و من معي » برهانیدیم او را و هر که با او بود، « فی الفلك المشحون (۱۱۹) »

در آن کشتی گران بار کرده پر .

« ثم اغرقنا بعد الباقین (۱۲۰) » آنکه بآب بکشتیم پس همه با زماندگان را

از کشتی .

« ان فی ذلك لایة » [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا است

و پندی آشکار] است .

« و ما كان اكثر هم مؤمنین (۱۲۱) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« وان ربك لهو العزيز الرحيم (١٢٢) و خداوند تو است آن توانای مهربان
[با همه تاود اما می بخشاید] .

« کذبت عاد المرسلین (١٢٣) « دروغ زن گرفتند عاد فرستادگان ما را .
« از قال لهم اخوهم هود ، آنکه که ایشانرا گفت مرد ایشان هود « الا
تتقون (١٢٤) « بترسید از [عذاب] خدای ؟

« انی لکم رسول امین (١٢٥) « من شما را رسولی استوارم .
« فاتقوا الله واطیعون (١٢٦) « پرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید .
« وما اسئلكم علیه من اجر ، و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانی] هیچ
مزدی . « ان اجری الا علی رب العالمین (١٢٧) « نیست مزد من مگر بر خداوند
جهانیان .

« اتبنون بكل ریع « می سازید و بر می آرید بر هر بالایی ، « آیه کبوتر خانه ای؟ (١)
« تعبثون (١٢٨) « : بازی میکنید و کبوتر داری .

« و تتخذون مصانع ، و می کنید کارگاهها [و بازی گاهها از سنگ خاره]
« لعلمکم تخذون (١٢٩) « تا مگر جاوید مانید .

« و اذا بطشتم « و چون بر میکوبید ، « بطشتم جبارین (١٣٠) نا بخشاینده
بر میکوبید .

« فاتقوا الله واطیعون (١٣١) « پرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید .
« و اتقوا الذی امدکم بما تعلمون (١٣٢) « . بترسید از آن [خدای] که شما
را در هم پیوست ، اینچه میدانید . « امدکم بانعام و بنین (١٣٣) « شما را پیوسته در
ستوران و پسران .

« و جنات و عیون (١٣٤) « و رزان و چشمهها [ی روان] .

« اِنِّیْ اِخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ (۱۳۵) » که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ .

« قَالُوا سِوَاءَ عَلَیْنَا » گفتند یکسانست [در خواری و سستی] بر ما .

« اَوْعِظْتَ اَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ الْوَاعِظِیْنِ (۱۳۶) » که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی .

« اِنْ هَذَا اِلَّا خَلْقُ الْاَوَّلِیْنِ (۱۳۷) » نیست این [که تو آوردی] مگر دروغ

ساختن پیشینان .

« وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِیْنِ (۱۳۸) » و هرگز ما را عذاب نخواهند کرد .

« فَکَذَّبُوهُ فَاهْلَکْنَا هُمْ » دروغ زن گرفتند او را و هلاک کردیم ایشان را .

« اِنْ فِیْ ذٰلِکَ لَآیٰةٍ » [در آن کرد و] درین گفت نشانی و عبرتی پیداست و پندی

آشکارا ، « وَ مَا کَانَ اَکْثَرَهُمْ مَّؤْمِنِیْنِ (۱۳۹) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« وَاِنْ رَبِّکَ لَهِوَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ (۱۴۰) » و خداوند تو آن توانای مهربان

[با همه تاود اما می بخشاید] .

« کَذَّبْتَ ثَمُودَ الْمُرْسَلِیْنَ (۱۴۱) » دروغ زن گرفت ثمود پیغامبرانرا .

« اِذْ قَالَ لَهُمْ اِخْوَهُمْ صٰلِحٌ » آنکه که ایشانرا گفت مرد ایشان صالح :

« اَلَا تَتَّقُوْنَ (۱۴۲) » که از [عذاب] خدای بنپرهیزید ؟

« اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ (۱۴۳) » من شما را فرستاده استوارم . « فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ

اطیعون (۱۴۴) » پرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید . « وَ مَا اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ

مِنْ اَجْرٍ » و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی ، « اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا

عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۱۴۵) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« اَتْرَکُوْنَ » شما را می خواهند گذاشت « فِیْمَا هُنَا » در اینجا اندرست درین

جهان ، « اٰمِنِیْنِ (۱۴۶) » [جاوید] بی بیم .

« فِیْ جَنٰتٍ وَ عِیُوْنٍ (۱۴۷) وَ زُرُوْعٍ » در رزان و چشمه ها و کشتزارها ،

« و نخل طلوعها هضيم (۱۴۸) » و خرما بنان خوشه آن نرم و پخته .
 « و تحتون من الجبال » و می تراشید از کوهها و سنك خاره « یوتآ »
 خانه‌هایی « فارهین (۱۴۹) استادان و تیزکاران .
 « فاتقوا الله و اطیعون (۱۵۰) » پرهیزید از [عذاب] خدای و فرمان بریدمرا
 « ولا تطیعوا امر المرفین (۱۵۱) » و فرمان بردار مباشید (۱) گزاف کارانرا
 « الذین یفسدون فی الارض » ایشان که بزمین به تباه کاری میروند « ولا
 یصلحون (۱۵۲) » و کار و کرد خویش نیک نمی‌دارند .
 « قالوا انما انت من المسحرین (۱۵۳) » گفتند چه‌ای تو مگر یکی از خوردگان
 کرده (۲) و از آشامندگان .
 « ما انت الا بشر مثلنا » نیستی مگر مردمی همچون ما « فات بآية ان
 كنت من الصادقین (۱۵۴) » بیار نشانی اگر [از] راست گویانی .
 « قال هذه ناقة » [صالح] گفت اینك آن (۲) ماده شتر [آن نشانی که
 می خواستید] . « لها شرب » اورا آبشخور [روزی] و لكم شرب يوم معلوم (۱۵۵)
 و شما را آبشخور روزی [هر دو نوبت] دانسته .
 « و لاتمسوها بسوء » و هیچ بدمرسانید باو « فیاخذکم عذاب يوم عظیم (۱۵۶)
 که بگیرد شمارا عذابی روزی بزرگ .
 « فعقروها » پی زدند اورا و بکشتند « فاصبحوا نادمین (۱۵۷) » پس بامداد
 کردند پشیمانان .
 « فاخذهم العذاب » فرا گرفت ایشانرا عذاب [بانگی کشنده] ، « ان فی
 ذلك لآية » [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا] ست [و پندی
 اشکارا] « و ما کان اکثرهم مؤمنین (۱۵۸) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« و ان تریک لھو العزیز الرحیم (۱۵۹) » و خداوند تو توانا است مهربان [با همه می تاود اما می بخشاید] .

« کذبت قوم لوط المرسلین (۱۶۰) » دروغ زن گرفتند قوم لوط پیغامبرانرا .
 « اذ قال لهم اخوهم لوط ، آنکه که گفت ایشانرا (۱) مرد ایشان لوط
 « الا تقون (۱۶۱) » بنپرهیزید از [عذاب] خدای ؟ « انی لکم رسول امین (۱۶۲) » من
 شما را پیغامبری استوارم . فاتقوا الله و اطیعون (۱۶۳) پرهیزید از [عذاب] خدای و
 مرا فرمان برید .

« وما اسئلكم علیه من اجر » و نمی خواهم برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی
 « ان اجرى الا على رب العالمین (۱۶۴) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .
 « اتاتون الذکر ان من العالمین (۱۶۵) » گرد می آید بانران از مردمان
 « و تذرون » و میگذارید « ما خلق لکم ربکم من ازواجکم » آنچه آفرید خداوند
 شما از جفتان شما؟ « بل انتم قوم عادون (۱۶۶) » نیستید شما مگر قومی از اندازه در
 گذارند کان .

« قالوا لئن لم تنته یا لوط ، گفتند ای لوط اگر باز نشوی و باز نه ایستی (۲)
 ازین سخن « لتکونن من المخرجین (۱۶۷) » ناچاره که از بیرون کرد گان باشی (۳) ،
 « قال انی لعملم من القالین (۱۶۸) » لوط گفت : من کرد شما را از زشت دارانم ،
 « رب نجنی و اهلی مما یعملون (۱۶۹) » خداوند من باز رهان مرا و کسان مرا
 از آنچه ایشان میکنند .

« فنجیناه و اهله اجمعین (۱۷۰) » باز رهانیدیم او را و کسان او را همگان .
 « الاعجوز آفی الغابین (۱۷۱) » مگر پیرزنی از بازماندگان در شارستان [پس

۱ - نسخه الف : ایشانرا گفت

۲ - نسخه الف : اگر باز نشی و با نه ایستی

۳ - نسخه الف .

بیرون شدن لوط و کسان او از آن] .

« ثم دمرنا الاخرین (۱۷۳) » آنکه دمار بر آوردیم و نیست کردیم دیگرانرا .

« و امطرنا علیهم مطراً » بر ایشان ببارانیدیم بارانی ، « فساءمطر المنذرین (۱۷۳) »

چون بد بارانی ترسانید گان و تهدید نیوشند گانرا .

« ان فی ذلك لآیة » [در آن کرد و] و درین [گفت] نشانی [و عبرتی

پیدا] است [و پندی آشکارا] ، « وما كان اكثرهم مؤمنین (۱۷۴) » و بیشتر ایشان

گرویده نبودند .

« و ان ربك لهو العزيز الرحیم (۱۷۵) » خداوند تو تواناست مهربان [با همه

تاود اما می بخشاید] .

« کذب اصحاب الایة المرسلین (۱۷۶) » دروغ زن گرفت مردمان ایته

پیغامبران را « اذ قال لهم شعیب » آنکه که شعیب گفت ایشانرا « الا تنقون (۱۷۷) »

بنپرهیزید از عذاب خدای « انی لکم رسول امین (۱۷۸) » من شمارا رسولی استوارم « فاتقوا

الله و اطیعون (۱۷۹) » پرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا .

« وما اسئلكم علیه من اجر » و نمی خواهم برین [پیغام رسانیدن] از شما هیچ

مزدی ، « ان اجری الاعلی رب العالمین (۱۸۰) » نیست مزد من مگر بر خداوند

جهانیان .

« او فوا الکیل » تمام پیمایید [بر مردمان] « و لاتکونوا من المخسرین (۱۸۱) »

و از کاهند گان و زیان نمایند گان مباشید (۱) « و زنوا بالقسطاس المستقیم (۱۸۲) »

و بقیان راست سنجید .

« و لاتبخسوا الناس اشیا هم » و چیزهای مردمان مکاهید ، « و لاتعثوا فی

الارض مفسدین (۱۸۳) » و به تباه کاری در زمین مروید دلیروار .

« و اتقوا الذی خلقکم » و پیرمیزید از عذاب آن خدای که شمارا بیافرید،
 « و الجبلۃ الاولین (۱۸۴) » و گروهان پیشینیان [آفرید].
 « قالوا انما انت من المسحرین (۱۸۵) » گفتند تو نیستی مگر آفریده‌ای
 خوردن و آشامیدن را « ما انت الا بشر مثلنا » و نیستی مگر مردمی همچون ما
 « و ان نظنک لمن الکاذبین (۱۸۶) » و نمی‌پنداریم ترا مگر از دروغ‌زنان .
 « فاسقط علینا » فروافکن بر ما « کسفامن السماء » پاره‌ای از آسمان، چنانکه
 برستخیز خواهد بود، « ان کنت من الصادقین (۱۸۷) » اگر از راست‌گویانی .
 « قال ربی اعلم بما تعملون » گفت خداوند من به داند آنچه شما می‌کنید
 از [افسوس] .

« فکذبوه » دروغ‌زن گرفتند او را « فاخذهم عذاب یوم الظلة » فراگرفت
 ایشان را عذاب روز ظلة (۱) [میانه آن میغ که ایشان را بکشت از تف] .
 « ان فی ذلک لآیة » [در آن کرد] و دزین [گفت] نشانی [و عبرتی] بود [پیدا
 و پندی آشکارا] و ما کان اکثرهم موعمنین (۱۹۰) « و بیشتر آنانند که گرویده نبودند .
 « و ان ربک لهُوالعزیز الرحیم » و خداوند تواناست [آن توانای] مهربان [با
 همه می‌تاود اما می‌بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله : « کذبت قوم نوح المرسلین » ، - ای کذبت جماعة قوم نوح ، فانث
 للجماعة کقوله : « قالت الاعراب » ، و قال المبرد انث لان القوم و القبيلة واحد ،

۱ - اینجا بقیه این آیه : « انه کان عذاب یوم عظیم (۱۸۹) » از هر دو نسخه افتاده است .

فترك اللفظ و اعمل المعنى و عنى بالمرسلين نوحاً وحده ، نظيره : « يا ايها الرّسل » .
 حسن بصرى را پرسيدند : چونست اين كه ربّ العالمين ميگويد : « كذّبت
 قوم نوح المرسلين » ، « كذّبت عاد » ، كذّبت ثمود المرسلين » و رسول بايشان
 زيادت از يكي نبود ؟ گفت : پيغامبر كه بايشان آمد ، و نفى شرك و تصديق رسل
 چون اورا دروغ زن گرفتند چنانست كه همه را دروغ زن گرفته اند ، كه همه را باين
 معنى فرستادند . و قيل : كذبوا آدم و ادريس و نوحاً . و انما قال « اخوهم » لانه
 كان على لسانهم و من جنسهم لامن طريق الدين . حقّ تعالى هر پيغامبر كه بقومى
 فرستاد هم از عشيره و قبيله ايشان فرستاد و بر زبان و لغت ايشان ، از بهر آنكه چون
 بوى معرفت دارند و صدق و امانت وى شناسند آن بقبول نزديكتر باشد و سخن او به
 در كيرد . « الاتتقون » يعنى - افلا تتقون عقاب الله بعد وضوح الحجّة وانتفاء الشبهة ؟
 « انى رسول امين » انى رسول الله اليكم و قد يضاف الرّسول الى المرسل اليه
 و الى المرسل كقوله : « محمد رسول الله » و قوله : « انّ رسولكم الذى ارسل اليكم
 لمجنون » و قوله « امين » يعنى - على الوحي والرسالة لانكم عرفتمونى قبل هذا فيما
 بينكم بالصدق والامانة . معنى آنست كه مرا پيش از اين در ميان قوم خویش بصدق
 و امانت شناخته ايد چون با شما در كار شما راست گويم پس بدانيد كه بر وحي و
 رسالت حقّ هم راست گويم .

« فاتقوا الله و اطيعون » فيما آمركم به فانى لا اخونكم و لا اريد بكم سوء
 و ما اسألكم ، على ما ادعوكم اليه « اجراً » و ثواباً « ان اجرى الاعلى ربّ
 العالمين » ، و ذلك اريده .

« فاتقوا الله و اطيعون » كتر لانّ الاوّل متصل بقوله « امين » والثانى بقوله « ما اسألكم
 عليه من اجر » فهما سببان . و قيل كتر لانه فى الانذار ابلغ .

« قالوا انؤمن لك و اتبعك الارذلون » الاقلون مالا و جاهاً : الرّذيلة - هى الخصلة

الذميمة التي يمتنع عنه العقل والشرع - ؛ و ضده الخصلة الحميدة التي يدعو اليها العقل و الشرع . قرأ يعقوب و « اتباعتك الارذلون » اي - لانؤمن لك و من اتبعك الارذلون ؛ اي - و هذه حالك كما تقول : لانصحبك و اصحابك السفلة ، اي - و السفلة اصحابك ؛ و قرأ الباقر و اتبعك على الفعل الماضي ، اي - لانؤمن لك - و قد اتبعك الارذلون ؛ اي و هذه حالك كما تقول : لانصحبك و صحبتك السفلة . و الاتباع جمع تبع و التبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس ، و يجوز ان يكون جمع تابع كصاحب و اصحاب . ارذلون بقول مفسران پيشه و رانند : كفشگر و جولاه و حجام و امثال ايشان ؛ معنى آنست كه بتو چون ايمان آريم و پسر وان تو اهل صناعت و پيشه و رانند نه خواجگان و محتشمان ، و اين سخن از روى جهل و حماقت گفتمند از بهر آنكه صناعت و حرفت چون مباح باشد در باب ديانات پسندیده است و قدحی در مردم نیارد ؛ و گفته اند ارذلون سفله اند اهل خساست و مكاسب دنی .

نوح گفت : « و ما علمى بما كانوا يعملون » انمالي منهم ظاهر امرهم و على ان ادعوهم و ليس على من خساسة احوالهم و دنائة مكاسبهم شى و لم اكلف ذلك انما كلفت ان ادعوهم . معنى آنست كه از خساست احوال و دنائة مكاسب ايشان بمن چه باز مى گردد و مرا چه مى بايد دانست كه نه دانش آن مرا تكليف کرده اند ، مرا تكليف آن کرده اند كه ايشان را دعوت كنم بتوحيد و مردم كه بريكديگر تفاضل دارند بايمان و توحيد و طاعت دارند نه بانجه شما ميگوئيد . پس خواستند كه نوح را بر اتباع خود بيرون آرند و اغراء كنند ، گفتند : انهم يضمرون الكفر و يظهرون لك الايمان . ايشان منافقانند ، در دل بيرون از آن دارند كه بزبان ميگويند ، بزبان ايمان مى آرند و بدل كافر مى شوند (۱) .

نوح جواب داد كه : « ان حسابهم الا على ربى لو تشعرون » يعنى - الى

ظاهرهم والله يحاسبهم على ما فى قلوبهم- بر من ليست كه دل ايشان بازجويم و بدانم
بر من آنست كه ظاهر ايشان قبول كنم والله تعالى خود مطلع است بر دلهاى ايشان
و خود حساب باطن و اسرار ايشان كند. همانست كه مصطفى (ص) گفت در آن خبر
معروف: « فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا منى دماءهم و اموالهم الا بحقها و
حسابهم على الله عز و جل . وقال سفیان الثوري: لانحاسب الا حياء و نحكم على الاموات.
« و ما انا بطارد المؤمنين » يعنى - لا اطردهم بقولكم - انهم يضمرون الكفر
« ان انا الا نذير مبين » اى ما انا الا معلم بمواضع المخافة لتحذروها و لم
اكلف ما فى الضماير .

« قالوا لئن لم تنته يا نوح » عن هذه المقالة لتكونن من المرجومين . يعنى -
المشتومين و قيل من المقتولين بالحجارة .

« قال رب ان قومى كذّبون » تكذيباً لا يرجى معه ايمانهم و لا اجابتهم .
« فافتح بينى و بينهم فتحاً » اى - افض بينى و بينهم قضاء تنجينى به منهم و
« نجنى و من معى » من العذاب الذى تهلكهم به .
« فانجيناه و من معه » اى - خلّصناه مع المؤمنين « فى الفلك المشحون » المملو
من الانس و الجنّ و السباع و الطيور من كلّ صنف ذكر و انثى .

« ثم اغرقنا » بعد انجاء نوح و من معه « الباقين » من قومه . وفى الآية تنبيه
على ان نوحاً (ع) كان مبعوثاً الى من على وجه الارض. الا ترى انه قال فى قصة موسى
و فرعون : « ثم اغرقنا الاخرين » و قال ههنا : « ثم اغرقنا بعد الباقين » و كذلك
تبين فى دعائه حيث قال : « رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً » و قال سبحانه :
« و جعلنا ذريته هم الباقين » .

« ان فى ذلك » اى - فى الذى فعل بقوم نوح لعبرة لمن بعدهم من هذه الامة ،
فيحذرون مثل عقوبتهم و ما كان اكثر قومك مصدقين .

« و ان ربك لهو العزيز » فى انتقام من كفر به « الرحيم » بعباده المؤمنين . و قيل « و ما كان اكثرهم مؤمنين » يعنى قوم نوح يقول كان اكثرهم كافرين بالتوحيد و لو كان اكثرهم مؤمنين لم يعذبوا فى الدنيا .

« قوله : « كذبت عاد المرسلين » عاد اسم قبيلة ، و لهذا انت و هو فى الاصل اسم رجل هو ابو القبيلة .

« اذ قال لهم اخوهم ، يعنى - فى النسب لا فى الدين - « الا تتقون » عقاب الله على كذبكم به .

« انى لكم رسول امين » على وحي الله و رسالاته .

« فاتقوا الله » بطاعته والانتهاى الى ما يأمركم به و ينهاكم عنه « و اطيعون » فيما آمركم به من تقوى الله والحذر من سطوته .

« و ما اسألكم عليه من اجر » ، اى - اطلب منكم - على امرى اياكم بتقوى الله جزاء و ثوابا . فان جزائى و ثوابى على رب العالمين . لانه هو الذى ارسلنى فكان اجرى عليه . و قيل انما قال ذلك لان المستحق على تبليغ الرسالة ثواب دائم و لم يكن ذلك اليهم .

« اتبنون بكل ريع آية تعبثون » الرّيع - المرتفع من الارض و جمعه ارباع ، و الرّيع بالفتح فيه لغة و اصله فى اللغة الزيادة - و قيل هو الطريق المرتفع عن الارض سلك ام لم يسلك . و قيل هو الطريق الذى يكون بين الجبلين ، « آية » يعنى بناء متميزاً عن ساير الابنية و قيل آية اى علامة يجتمعون اليها للعبث بمن يمرّ فى الطريق و قيل هو برج الحمام ، « تعبثون » يعنى عابثين وهذا كقول القائل : خرج فلان من البلد يقول كذا يعنى قائلاً كذا . خلافت میان علما كه از بهر چه ايشانرا عابث خواند بدان بناها كه مى كردند؟ قومى گفتند اسراف ميكردند در آن فوق الحاجة قصرهاى عظيم و منظرهاى بلند، و هر چه اسراف باشد و فوق الحاجة همه عبت بود . قومى گفتند

غرض ایشان در آن تفاخر و تکاثر بود و تفاخر در ابنیه عبث باشد که آنرا محصولی نبود. قومی گفتند که قصد ایشان در آن بناها آن بود که تا از مکاره زمان و نوائب روز کار ایمن باشند و این عبث باشد، قومی گفتند که کبوترخانه بود که می کردند و کبوترداری و این خودبازی کودکان باشد؛ و قیل کانوا یبنون بناء من یطمع الخلود و ذلك عبث. مقاتل گفت ایشان سفر میکردند و بستارگان راه می بردند پس خواستند که راه بردن بر خود آسان کنند و بر راهها قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمی باشد ایشانرا و نشانی در راه بردن و آنکه بآن تفاخر میکردند که هذا منزل فلان و هذا منزل بنی فلان، اینست که رب العالمین گفت: «آیه تعبثون و تتخذون مصانع، ای - حصوناً و کلاً بناء مصنعة و قیل المصنعة البناء علی الماء ولعلکم تخلصون ای کان هذه الابنية تخلصکم فی الدنيا وانتصب آیه علی انه مفعول له، و مفعول «اتبنون» غیر مذکور لدلالة الکلام علیه، فدل «تبنون» علی البناء و دلت «آیه» علی عظم البناء. «و اذا بطشتم بطشتم جبارین» ای - اذا انتقمتم انتقمتم انتقام الجبارین بلا رافة و لا ابقاء. و قیل معناه «اذا بطشتم» بمن دونکم «بطشتم» متکبرین قتلاً بالسیف و ضرباً بالسوط و الجبار الذی یقتل و یضرب علی الغضب، و اصل الجبار ممتنع، مشتق من جبار النخل، هو الذی قد ارتفع عن ان تناله ید. و قیل الجبار هو الغالی بالقدرة و هو مدح لله عزوجل لانه حقیقه فيه و ذم لغيره لانه کذب.

«فاتقوا الله» بترك هذه الاشياء «و اطیعون» فیما ادعوکم الیه.

«واتقوا الذی امدکم» ای اعطاکم ما تعلمون. و الامداد - اتباع الثانی بما قبله شیاً بعد شیء علی انتظام - . ثم فسّر فقال: «امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون. انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» فی الدنيا و قیل فی الآخرة باصرارکم علی ما انتم علیه.

«قالوا سواء علینا او عظمت ام لم تكن من الواعظین» ای - لانقبل کلامک و دعوتک

و عظت ام سکت .

« ان هذا الا خلق الاولين ، بفتح خا و سکون لام قرائة ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب و علي ، معنى آنست که ما هذا الذى جئتنا به الا کذب الاولين الذين ادعوا النبوة و لم يكونوا انبياء ؛ و باين قول خلق بمعنی اختلاق است - و هو الكذب . همانست که جای دیگر گفت : «ان هذا الا اختلاق ، ، ان هذا الا اساطير الاولين ، ، و روا باشد که خلق بمعنی آفرینش بود و وجه اين قرائت آنست که خلقنا كما خلق من كان قبلنا نحى كما حيوا و نموت كما ماتوا و لانبعث ، كما قالوا : ان هي الا حيوتنا الدنيا نموت و نحيا ، ، و ما نحن بمبعوثين ، ، باقى قراء : ان هذا الا خلق الاولين ، بضمّتين خوانند : ضمّ خا و ضمّ لام و آن قرائة رادو وجه است : يکی آنست که نیست اين که تو آوردى مگر خوى و عادت پيشينان که ميگفتند که ما پيغمبرانيم و دروغ ميگفتند ، و وجه ديگر آنست که ما هذا الذى نحن فيه الا عادة الاولين من تشييد البناء و البطش على وجه التّكبر فلا نترك هذه العادة بقولك . « و ما نحن بمعذبين ، على ما نحن عليه من الاقوال و الافعال « فكذبوه و اهلكناهم ، ، « بريح صرصر عاتيه ، ان في ذلك لاية ، اى - فى اهلا كنا اياهم مع شدة قوتهم و شوكتهم باضعف الاشياء و هو الريح لدلالة على وحدانيتنا و صدق نبوته ، و ما كان اكثرهم مؤمنين ، « و ان ربك لهو العزيز الرحيم ، . كذبت ثمود المرسلين ، . مقاتل گفت : عاد و ثمود ابن عم يكديگر بودند ، عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح و ميان مهلك عاد و مهلك ثمود پانصد سال بود . قومی گفتند از اهل تاريخ که عاد و ثمود دو برادر بودند از فرزندان ارم بن سام بن نوح و سام بن نوح را پنج پسر بود ارم و ارفخشذ و عالم و اليفر و الاسود ، و ارم مهينه فرزندان بود و اورا هفت پسر بود : عاد و ثمود و صحار و طعم و جدیس و جاسم و و باز . مسکن عاد و فرزندان وی يمن بود و مسکن ثمود و فرزندان وی حجاز و شام بود و

مسكن طسم ، عمان و بحرین و مسكن جدیس زمین یمامه و مسكن صحار ما بین الطائف الى جبال طیبء و مسكن جاسم ما بین الحرم الى سفوان و مسكن وبار زمینی است که آنرا وبار گویند ، بناموی باز خوانند اینان همه زبان ولغت عربی داشتند ، وقد انقضوا عن آخرهم فلم یبق لهم نسل .

« اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون ، الى قوله : « الا علی رب العالمین . »
« أتترکون ، یعنی - اتظنون ان ربکم یترککم فی هذه الدنیا آمنین من الموت والحدثان ؟ تأکلون و تشربون و تتمتعون لاتخافون شیئاً ثم تموتون ولا تبعثون .

« فی جنات و عیون » . « و زروع و نخل » كانوا یسکنون الحجر و هی ذات نخل و زرع و میاه « طلعتها هضیم » اختلفوا فیها قال ابن عباس : هضیم ای - لطیف فی جسمه مادام فی کفرّاه و منه هضیم الكشح والحشا ، ای - ضامر لطیف و منه هضم الطعام اذا لطف و استحال الى مشاکلة البدن . قال المبرد : الطلع - مادام فی کفرّاه هضیم ، لانّ الهضیم اللاصق بعضه ببعض . فاذا خرج منها فلیس بهضیم ای - نضیج مدرك یانع . و قال مقاتل : هضیم، ای - متراکم حتی هضم بعضه بعضاً واصله الکسر ، و قیل هضیم رطب لین لیس فیها نواة .

و « تنحتون من الجبال بیوتاً » و می تراشید از کوههای سنگ خاره خانه ها . گفته اند که در وادی حجر دوهزار بار هزار سرای و هفتصد سرای تراشیدند از سنگ سخت در میان کوهها ، رب العالمین ایشانرا در آن کار باستانی و تیزکاری وصف کرد گفت « فارهین » تیز کارانند و استادان . فرهین ، چست کاران و زیبا کاران . فارهین ، بالف قرائت کوفی است و شامی و فرهین بی الف قرائت باقی و همالفتان ، مثل حاذر و حذر . و قیل : الفاره - الحاذق العالم ، والفره الاشر البطر . و قیل الفره - القوی .

« فاتقوا الله ، ای - احذروا عقابه » و اطیعون ، فی نصحی .

« ولا تطیعوا امر المسرفین ، علی انفسهم فی تمادیهم فی معصية الله و اجترائهم

على سخطه وهم الرّهط التسعه «الذين كانوا يفسدون في الارض ولا يصلحون» .
 « قالوا انما انت من المسحّرين » اي انت من المعلّين بالطعام و الشراب فلا
 تؤمن بك اخذ من السّحر و هو الرّثة و المعنى - انت بشر مثلنا ولست من الملائكة .
 و قيل انت من المسحّرين اي - ممن سحر مرّة بعد اخرى حتى اختلّ عقله واضطرب
 رأيه، و يقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبّوب . و قيل من المسحّرين اي - من
 المخدوعين يعنى تخدع من السّحر .

« ما انت الا بشر مثلنا » سوقة لافضل لك علينا « فأت باية ان كنت » صادقا
 فى قولك اننى مرسل ، فأتنا بدلالة و حجة على ذلك .

و در تفسير آورده اند که ایشان از صالح درخواستند که هر پیغامبر که آمد
 بقوم خویش با وی معجزتی بود که دلالت کرد بر صدق وی و ما از تو می خواهیم
 که ازین سنگ معروف - و اشارت بآن سنگ کردند - بیرون آری ماده شتری
 آبستن . صالح ایشانرا نزدیک آن سنگ جمع کرد و دعا کرد ، و رب العزة دعاء وی
 اجابت کرد . لیجعل تلك الناقة فتنة لهم . ایشان در آن سنگ نظر میکردند که همچون
 زن آبستن شکم باز کرد زه خاست و ناقة از آن بیرون آمد بر آن صفت که ایشان
 میخواستند ، حمراء دعجاء عشراء . از سه روی معجزه بود : یکی آنکه ناقة از سنگ
 بیرون آمد - و این معتاد نیست ، دیگر آن که بی فحل آبستن گشت ، سوم آنکه
 ناقة بر آن صفت که ایشان میخواستند بیرون آمد . يقال كان عاد الاول مرّ بتلك
 الصخرة يوماً راكباً فسمع من جوف الصخرة : جزیبی فانّ فی هلاك خلق من ولدك .
 پس آن ناقة را نیز درد زه خاست و بچه آورد .

صالح آنکه ایشانرا گفت : « هذه ناقة » لكم آية بانى رسول الله « لها شرب
 يوم و لكم شرب يوم » - ای ، نصیب يوم معلوم . فكان للناقة يوم و لهم يوم . فاذا كان يوم

شرب النّاقة من الماء كانوا في لبن ما شاءوا و ليس لهم ماء و اذا كان يومهم لم يكن للنّاقة ماء . قال ابن عباس : اذا كان يوم وردها اعطتهم من اللّبن ما شاءوا .

« و لاتمسوها بسوءٍ » اي - قال لهم صالح : لاتعقروها ولا تتعروها لها بمكروه و لاتمنعوها من الماء والرّعي فيحلّ بكم « عذاب يوم عظيم » في الدنيا . « فعقروها » يريد به المسرفين الذين سبق ذكرهم في قوله : « و لاتطيعوا امر المسرفين » . وقيل العافر قدارُ بن سالف و نسب الفعل الى جماعتهم لانهم رضوا بذك، وكان قدار رجل ازرق اشقر الى القصر ما هو . ثم رجع اليها هو وصاحب له بالسيف فقتلها . و يقال عقروها يوم الاربعاء .

فماتت « فاصبحوا نادمين » على عقروهم اياها بعد ظهور العذاب لانهم لو ندموا قبل ذلك لتنفعهم ذلك .

« فأخذهم العذاب » يوم السبت من صيحة جبرئيل . فماتوا اجمعين ، واصل العقر - ضرب الساق بالسيف و ما يجرى مجراه . و قيل العقر - الجرح .
« انّ في ذلك » اي - في اخراج النّاقة من الصخرة على تلك الصفة وفي اهلاكهم ، لعلهم يذنبون بعدهم من هذه الامة . « و ما كان اكثرهم مؤمنين » .

« و انّ ربك لهو العزيز الرحيم » . وقيل اتاهم صالح بالمعجزات فآمنوا به فلما مات ارتدوا فبعثه ثانياً اليهم فكذبوه فاتاهم بالنّاقة .

« كذّبت قوم لوط المرسلين » الى قوله « الا على رب العالمين » . « أتأتون الذّكران من العالمين ؟ » يعني - اتصيبون الذكور من الناس حراماً « و تذكرون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم » حلالاً ؟ بين الله انّه لا عنذر لهم فيه . « بل انتم قوم عادون » متجاوزون عن الحدّ في الظلم باختيار الحرام على الحلال . وقيل من العالمين اي - من الغرباء .

« و تذكرون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم » يعني و تذكرون فزوج ازواجكم

و كانوا يأتون ادبار النساء . ايضاً و في الخبر : « انّ من اتى امرأة في دبرها فهو بريء »
 متى انزل على محمد (ص) و لا ينظر الله اليه . و قال بعض الصحابة : قد كفر ، و قال
 بعضهم هل يفعله الا الكافر ؟

« قالوا لئن لم تنته يا لوط ، عن دعواك النبوة و الانكار علينا و عن تبحيح فعلنا
 لتكوننّ من المخرجين » من بلدنا .

« قال انى لعملكم ، اللواط « من القالين » المبغضين ، و القالى - التارك للشئ
 بغضاً له . « ربّ نجنى و اهلى ممّا يعملون » اى - من عذاب عملهم ، و قيل اخرجنى
 من بينهم حتى لا اراهم و لا ارى عملهم و نجنى من مقاساة مخالطتهم .
 « فنجيناها و اهله » يعنى بناته و من آمن معه .

« الا عجوزاً فى الغابرين » هى امرأة لوط غبرت فلم تخرج مع لوط . و قيل
 غبرت فلم تهلك مع قومها ثم اصحابها الحجر بعدما خرجت من القرية . و انما اهلكت
 لانها تدلّ المشركين على اضيافه .

« ثم دمرنا الاخرين » الدمار - الهلاك على وجه هائل عجيب . و اختلفوا فى
 سبب اهلاكهم : فقال بعضهم انّ الله تعالى خسف بهم الارض ، و قال بعضهم انّ جبرئيل
 رفعهم ببلادهم على قوادمه . و قيل على ريشة واحدة حملهم بامر الله الى السماء حتى
 سمع اهل السماء صوت الطير و نباح الكلاب . ثم نكسهم على رؤسهم كما قال :
 « فجعلنا عاليها سافلها » .

« و امطرنا عليهم مطراً » يعنى على الغائبين منهم فى البلاد . مطراً ، يريد به
 مطر الحجارة كما بين فى قوله : « و امطرنا عليهم حجارة » . قال وهب « و امطرنا
 عليهم مطراً » اى - كبريتاً و ناراً « فساء مطر المنذرين » اى - بش مطر الكافرين
 الذين كذبوا نبيهم .

« انّ فى ذلك لاية » اى - فى اهلاكننا اياهم لدلالة لمن بعدهم من جرهم عن

فبيح فعلهم « و ما كان اكثرهم مؤمنين ، ولو كانوا مؤمنين لم يعذبوا في الدنيا .
 « وان ربك له العزيز ، في نعمته من اعدائه « الرحيم ، بالمؤمنين من عباده .
 « كذب اصحاب الايكة المرسلين ، الايكة - غيضة ، تنبت ناعم الشجر كالسدر
 والاراك . وقال الزجاج : الايكة - الشجر الملتف يقال ايكة و ايك كما يقال اجمة
 و اجم . وكان اصحاب الايكة اصحاب شجر ملتفة ، و شجرهم الدوم و هو المقل ، و قرأ
 حرمي و شامي « ايكة » بفتح اللام و هو اسم علم لتلك المدينة و البقعة .

« از قال لهم شعيب ، اينجا اخوهم نكفت از بهر آنكه شعيب نه از نسب
 اصحاب ايكة بود بلكه از نسب مدين بود و لهذا قال تعالى : « و الى مدين اخباهم
 شعيباً . مدين پسر ابراهيم خليل بود . ابراهيم بعد از ساره زنى بخواست از كنعانيان ،
 و مدين ازوى بود و مدين جد شعيب بود ، هو شعيب بن نويب بن مدين بن ابراهيم (ع) .
 روايت كردند از ابن عباس كه گفت : اصحاب ايكة و اصحاب مدين هر دو يكي اند ،
 اما جمهور مفسران بر آنند كه اصحاب ايكة ديگرند و اصحاب مدين ديگر ؛ و حق
 جل جلاله شعيب را بهر دو قوم فرستاد به پيغامبرى . قال ابن زيد : بعث الله عز وجل
 شعيبا الى قومه اهل مدين والى البادية وهم اصحاب الايكة .

« از قال لهم شعيب الا تتقون ، الى قوله : « رب العالمين ، انما كانت دعوة
 هؤلاء و الانبياء كلهم فيما حكى الله عنهم عن صيغة واحدة للاخبار ، بان الحق الذى
 يدعون اليه واحد وانهم متفقون على الامر بالتقوى والطاعة و الاخلاص فى العبادة و
 الامتناع من اخذ الاجر على الدعوة و تبليغ الرسالة .

قوله : « اوفوا الكيل ، ، اى - اتموه و لا تكونوا من المخسرين ، حقوق الناس ،
 تقول خسر حقه و اخسره .

« وزنوا بالقسطاس المستقيم ، القسطاس - اقوم الموازين ، و هو الشاهين ، وقيل
 القبان ، وقيل المعيار ، و قيل الميزان . و قيل هورومى ، و قيل هو عربى و اصله من

القسط . قال المبرد : اراد بالقسطاس العدل و الوفاء ، مكيلاً كان او موزوناً ، صغيراً او كبيراً .

« ولا تبخسوا الناس اشياءهم ، حقوقهم ، واذ كرباعم الالفاظ يخاطب به القافة والوزان والنحاس والمحصى والصيرفي ، « ولا تعثوا في الارض مفسدين ، العثى - اسراع الفساد ، اى - لاتفسدوا في معاملتكم بينكم و بين الناس فتكونوا في الارض مفسدين بذلك ، و قيل اراد لاتغثروا على ما حولكم نهياً و قتلاً .

« واتقوا الذى خلقكم والجبلة الاولين » . اى - اتقوا عقاب ربكم الذى خلقكم و خلق الجبلة الاولين ، وفي الجبلة للعرب لغتان : كسر الجيم والباء و تشديد اللام ، و كذلك ضم الجيم والباء و تشديد اللام ، فاذا نزلت الهاء من آخرها كان الضم في الباء و الجيم كما قال تعالى : « ولقد اضل منكم جبلا كثيراً » . و ربما سكنوا الباء من الجبل ، و قيل الجبلة - الخلق المتجسد الغليظ - مأخوذ من الجبل . ومعنى ذكر الجبلة اذارهم ما اوقع الله بهم من العقوبات ، اى - خلقكم و خلق الاولين و قد رأيتم وقايعة بهم - روى عن ابن عباس انه قال : الجبلة عشرة الاف .

« قالوا انما انت من المسخرين » . « و ما انت الا بشر مثلنا و ان نظنك لمن الكاذبين » . اى - ما نظنك الا كاذباً .

« فاسقط علينا كسفاً » بفتح سين قرأت حفص است ، و الكسف - القطع . يقال كسفة و كسف ، نظيره قوله : « او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً » . و يقال كسفت له كسفة من المال اى - قطعة . باقى قرأ كسفاً بسكون سين خوانند ، و الكسف - الجانب اى - اسقط علينا جانباً من السماء . اين سخن بر سبيل استهزاء گفتند و تكذيب ، همچنانكه جاى ديگر كفت : « فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم » . شعيب ايشانرا جواب داد كه : « ربى اعلم بما تعملون » ، اى - ربى اعلم بعملكم و ما تستحقون من العذاب و بوقت الاستحقاق : فينزل بكم العذاب على ما يوجبه الحكمة . « فكذبوه » ، اى - كذبوا شعيباً بعد وضح الحجة وانتفاء الشبهة ، « فاخذهم

عذاب يوم الظلّة ، اصابهم في بيوتهم غم وحرّ فخرجوا الى الصحراء يتنفسون فلجأوا الى حضيض جبل يستظلّون بسحابة عرضت به . فلما دخلوا تحتها انضجتهم ، و قيل سلّط الله عليهم الحرّ سبعة ايام و لياليها حتى غلت انهارهم ثم رفع لهم جبل من بعيد تحته ماء بارد فاستظلّوا به فسقط عليهم . قال قتادة : بعث الله شعبياً الى امتين : اصحاب الايكة و اهل مدين ، و اما اصحاب الايكة فاهلكوا بالظلّة ، و اما اهل مدين فاخذتهم الصيحة صاح بهم جبرئيل فهلكوا . و عن ابن عباس قال : من حدّثك ما عذاب يوم الضلّة فكذبته ، لعلّه اراد لم ينج منهم احد فيخبر به . « انه كان عذاب يوم عظيم » ، انما عظم الله ذلك اليوم لعظم العذاب فيه .

« انّ في ذلك لآية و ما كان اكثرهم مؤمنين و ان ربك لهُ العزيز الرحيم » .

النوبة الثالثة

قوله : « كذّبت قوم نوح المرسلين » ، - « اذ قال لقومه الا تتقون » . مضمون اين آيت بيان كيفيت دعوت است و بيان صفت داعي . هر آنكس كه دعوت كند و ديگرى را بر الله خواند راه وى آنست كه نخست او را بتقوى فرمايد چنانكه رب العزة گفت حكایت از پيغامبران كه گفتند كه : « الا تتقون » . آنكه سخن كه گوید بغایت تلطّف گوید تا سخن در ايشان كيرد و بقبول نزديكتر بود . نه بينى كه رب العزة موسى و هرون را كه بر فرعون فرستاد ايشانرا بتلطّف فرمود ، گفت : « فقولا له قولا لينا لعله يتذكّر او يخشى » . و مصطفى (ص) هم چنين فرمود كه : « قل انما اعظكم بواحدة ... » الآية ، و پيغامبران درين قصه ها كه با امت خویش بلطف گفتند كه « الا تتقون » نگفتند : اتقوا الله و اتقوا عقابه ، كه در آن نوعى خشونت است و

دل‌های قومی از آن نفرت گیرد. این چنان است که گوید فراد دیگری که: افعَل کذا! فرمانی است جزم از رفق و لطف خالی، چون گوید: الا تفعل کذا همان فرمانست اما بلطف و رفق آمیخته و در دل شنونده آویخته (۱). «الا تتقون» فرمانست بتقوی، و تقوی اصل همه هنرهاست و مایه همه طاعتها، خداوندان یقین را میعاد معاد را جز از تقوی زاد نیست، «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی» و عورت پوش قیامت را جز لباس تقوی لباسی نیست، «و لباس التقوی ذلک خیر». لباسها انواع است، آن لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است، کار لباس تقوی دارد که حق تعالی در کسی پوشد: یکی را بلباس اسلام پوشند، که افتان بود و که خیزان، آخر بعاقبت رسته شود، یکی را لباس ایمان دهند (۲) هم افتد و هم خیزد، اما کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود، یکی را لباس تقوی پوشند شاد زیدوشاد میرد و شاد خیزد، یکی را لباس مهر پوشند بی‌قرار زید مشتاق میرد و مست خیزد. و بدان که وجوه تقوی در قرآن بسیار است و مرجع آن با پنج معنی است: اول تقوی است بتوحید از شرک، چنانکه الله گفت با موسی کلیم: «فسأکتبها للذین یتقون»، فسأوحیها یعنی - الرّحمة فی الآخرة للذین یتقون الشرک؛ دیگری تقوی است باخلاص از نفاق چنانکه گفت: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله»، ای شما که ایمان آوردید پرهیزید از آن که بر آزار من خیزید، یا اخلاص در کردار خویش بنفاق و شک بیامیزید، از آزار من گریزید، قدر خویش بدانید و از راه غرور برخیزید تا باتش طبیعت بنسوزید «و کونوا مع الصّادقین»، با راستان و راستگویان باشید، سدیگر تقوی است بصدق از ریا چنانکه رب العزّة گفت در قصه هایل: «انما یتقبل الله من المتّقین». آری کار از شایستگیان شایسته است و از شستگیان شسته. چه پسندیده آید از مجتهدی که او را نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به بند نبایست

(۱) نسخه ج: و او یخته. (۲) نسخه ج: یکی را بلباس ایمان بیارایند.

بنندند؟! نه مشک بوی خریده و نه غسل حلاوت بسته . حنظل و خرما در يك تربت و بيك آب رسته ، پس کار در عنایت بسته ، نه در طاعت بسته ، آن کند که خود خواهد و آنچه خواست نه فزاید و نه کاهد ، ارادت ارادت اوست و مشیت مشیت او : « يفعل الله ما يشاء و يحکم ما يريد » ؛ چهارم تقوی است بسنت از بدعت ، چنانکه رب العزة گفت : « امتحن الله قلوبهم للتقوی » خالص کرد و پاک الله دلهاى سنّیان پرهیزگارى را ، دلهاى از بدعت زدوده و بسنت آراسته ، بخشیت دباغت داده ، بشرم زنده کرده ، باخلاص روشن کرده از بهر صحبت خویش را ؛ پنجم تقوی است باجتناّب از معاصی چنانکه در قصه يوسف گفت : « انه من يتق و يصبر » . این تقوی اشارت است بروز خلوت راعیل و این صبر اشارت است بر روزر چاه افکندن يوسف ، هر که از معاصی پرهیزد و بر محنت صبر کند ، « فان الله لا يضيع اجر المحسنين » الله ضایع نکند مزد نیکوکاران .

قوله : « انى لكم رسول امين » در قصه پیغامبران گفت که ایشان صفت امانت و استواری خویش بر امت اظهار کردند هر یکی از ایشان گفت با قوم خویش : « انى لكم رسول امين » ، زیرا که شرط داعی آنستکه در میان قوم خویش با امانت و دیانت معروف باشد تا دلها بوی گراید و آن راستی و استواری وی ایشانرا بر قبول پیغام دارد . نه بینی مصطفی (ص) پیش از مبعث وی اورا محمد الامین میخواندند ؟ از آن که اورا با امانت و دیانت شناخته بودند و بر راستی و استواری معروف گشته امانتها بنزدیک وی می نهادند و در همه کارها اعتماد بر کرد و گفت وی داشتند . بلی بعد از مبعث قومی که زخم خورده عدل ازل بودند ازو برگشتند نه از آنکه در راستی و استواری وی بشک افتادند که رب العزة میگوید : « يعرفونه كما يعرفون ابناهم » . لکن من اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق . هر که در وهده « نایست » افتاد طاعت او همه هبا بود و دل وی همه هوا بود . يقول الله تعالى : « و افئدتهم هواء »

« و ما اسألكم عليه من اجر ان اجري الا على الله » ، - خبر عن كَلِّ واحدمن الانبياء : انه قال : « لا اسألكم عليه من اجر » ، ليعلم الكافّة انّ من عمل لله فلا ينبغي ان يطلب الاجر من غير الله ، هر که در راه خدا روزی قدمی بردارد مبادا که اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد . بموسی وحی آمد که : یا موسی حاجت خود بمن بردار و هر چه خواهی از من خواه حتی ملح عجینک و علف شاتک . این خود درجهٔ مزدور است که عمل کنند و گوش پاداش دارند ، باز عارفانرا حال دیگرست و کار دیگر . ایشان عمل که کنند نه از بهر پاداش کنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند .

پیر طریقت گفت : شمار علی کَلِّ حال با مزدوران است با عارف چه شمارست ؟ عارف خود مهمان است . مزد مزدور و نزل مهمان در خور ، میزوانست . مایهٔ مزدور حیرت و مایهٔ عارف عیانست . جان عارف در سر مهر او تاوانست جان او همه چشم و سر او همه زبان است ، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست ؛ مزدور را نور امید در دل تاود و عارف را نور عیان در جان ، مزدور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان . نفس عارف را قیمت پیدا نیست ، دانی چرا ؟ ، که آن نفس از حضرت جدا نیست . قالب چون صدف است و نفس چون جوهر ، مبدأ ان از حضرت است و مرجع آن با حضرت ، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی بودی ، و اگر نفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی . آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آن که آن آتشی است که دوستی آنرا می‌افروزد .

فقی فواد المحبّ نار هوی احرّ نار الجحیم ابردها .

عارف کی بود ؟ او ، که از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز اورا مشغول دارد ، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همهٔ جهان در شغلند و ایشان با یکی ، و فردا همهٔ خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی .

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست وز هشت بهشتمان وصال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصود است مقصود دل رهی خیال تو بسست

۳ - النوبة الاولى

قوله : « و آتاه لتنزیل رب العالمین (۱۹۲) » این نامه فرو فرستاده خداوند
جهانیانست .

« نزل به » فرود آورد آنرا « الروح الامین (۱۹۳) » آن روح استوار [جبرئیل] .
« علی قلبك » بر دل تو « لتكون من المنذرين (۱۹۴) » آنرا تا تو از آگاه
کنندگان باشی (۱) و از ترسانندگان .

« بلسان عربی مبین (۱۹۵) » بزبان تازی [روشن گشاده] پیدا .

« و آتاه لفی زبر الاولین (۱۹۶) » و این [احکام قران و معانی] در کتابهای
پیشینیان است [از پیغامبران] .

« اولم یکن لهم آیه » [قریش را] این نشان روشن نبود « ان یعلمه علماء
بنی اسرائیل (۱۹۷) » که دانایان بنی اسرائیل می شناسند [محمد را بجز توریة که از
پیغامبر است] .

« و لو نزلناه علی بعض الاعجمین (۱۹۸) » و اگر ما این [قرآن] بر کسی
فرستادیمی نه تازی زبان ،

« فقرأه علیهم » و آنکس آنرا بر قریش خواندی [بزبان عجم] ، « ما کانوا
به مؤمنین (۱۹۹) » بنگر و دیدندی بآن ، « كذلك سلکناه » چنان نهادیم و کردیم این

- [پیغام خویش] « فی قلوب المجرمین (۲۰۰) » در دلهای کافران .
- « لا یؤمنون به » بنپذیرند و بنگروند بآن . « حتی یروا العذاب الالیم (۲۰۱) » تا آنکه که بینند عذاب درد نمائی .
- « فیا تیهیم بغتة وهم لایشعرون (۲۰۲) » که بایشان آید ناگه و ایشان نادان و نا آگاه .
- « فبقولوا هل نحن منظرون (۲۰۳) » و گویند [آنکه که عذاب بینند] ما را هیچ درنگ دهند ؟
- « افبعذابنا یستعجلون (۲۰۴) » بعذاب ما می شتابند ؟
- « افرایت ان متعناهم سنین (۲۰۵) » چه بینی اگر ما ایشانرا بر خوردار کنیم [در جهان] سالها .
- « ثم جاءهم ما كانوا یوعدون (۲۰۶) » پس بایشان آید آنچه ایشان را وعده می دهند .
- « ما اغنی عنهم » چه بکار آید ایشانرا و چه سود دارد ایشانرا ؟ « ما كانوا یمتعون (۲۰۷) » آن بر خورداری که می دادند ایشانرا .
- « و ما اهلکنا من قریة » و هلاک نکردیم ما هیچ شهر را [هرگز بعذاب]
- « الا لها منذرون (۲۰۸) » مگر آنرا آگاه کنندگان و بیم نمایان بود [از پیش] .
- « ذکرى » بیاد کردن و در یاد دادن « و ما كنا ظالمین (۲۰۹) » و ما هرگز ستمکار نبودیم « و ما تنزلت به الشیاطین (۲۱۰) » و هرگز دیوان این فرو نیاوردند .
- « و ما ینفی لهم » و خود نسزد ایشانرا « و ما یستطیعون (۲۱۱) » و خود نتوانند .
- « انهم عن السمع لمعزولون (۲۱۲) » که ایشان را از نیوشیدن و سخن شنیدن [بدر آسمان] دور کرده اند .
- « فلا تدع مع الله الها آخر » بالله خدایی دیگر مخوان « فتكون من المعذبین (۲۱۳) » که از عذاب کردگان باشی .

« و انذر عشیرتک الاقریین (۲۱۴) ، و بیم‌نمای و آگاه کن خاندان نزدیک‌تران خویش را .

« و اخفض جناحک ، و پر خویش فرو دار [بفروتنی و مهربانی] لمن اتبعک من المؤمنین (۲۱۵) ، ایشانرا که بر پی تو روند از مؤمنان .

« فان عصوک ، اگر سر کشند از تو « فقل انی بریء مما تعملون (۲۱۶) کوی می‌بیزارم از آن که شما می‌کنید .

« و توکل علی‌العزیز الرحیم (۲۱۷) ، و پشت باز کن و کار خود بسپار و پشتی دار بآن توانای مهربان .

« الذی یراک حین تقوم (۲۱۸) ، او که می‌بیند ترا که بر نماز خیزی [و نماز کنی] بتنها .

« و تقلبک فی الساجدین (۲۱۹) ، و می‌بیند گشتن ترا در رکوع و سجود [و نشست و قیام در نماز بجماعت با نمازگران] .

« انه هو السميع العليم (۲۲۰) ، که الله شنواست دانا .

« هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین (۲۲۱) ، شما را خبر کنم که دیوان بوحی خویش بر که فرود آیند ؟

« تنزل علی کل افک اثیم (۲۲۲) ، فرود آیند بر هر کز سخنی دروغ زنی بزه‌مندی .

« یلقون السمع ، که گوش فرا [دیو] دارند « و اکثرهم کاذبون (۲۲۳) ، و بیشتر ایشان دروغ‌زنانند .

« و الشعراء یبعهم الغاوون (۲۲۴) ، و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی‌راهان و [ناپاکان] .

« الم تر انهم فی کل وادی یهیمون (۲۲۵) ، نمی‌بینی که ایشان در هر

زود کدهای و هامونی بکم راهی [و چنانکه آید] میروند .

« و اَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) » و آنچه نکنند میگویند [از نیک و بد]:

« اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » مگر ایشان که بگرویدند و کارهای

نیک کردند [و اسلام و رسول خدا ستودند] « وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا » و بر خداوند

خویش ستایش فراوان کردند ، « وَ اتَّصَرُّوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا » و [از مشرکان]

بزیان کین کشیدند [و هجاهاى ایشان جواب دهند] پس آنکه برایشان ستم کردند ،

« وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا » و آری بدانند ایشان که [بزبان خویش] ستمها کردند

« اَيُّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷) » که با کدام گشتگان کردند [و بکدام روز افتند و چه

پاداش بینند] .

النوبة الثانية

قوله : « و اِنَّهٗ لَتَنْزِيْلٌ رَّبِّ الْعَالَمِيْنَ » ، - الهاء - راجعة الى الكتاب المذكور

فى اوّل السّورة ، و التّنزِيل - اسم للقران . و قيل تنزِيل - مصدر - اقيم مقام المفعول

كما يقال ! هذا الدينار ضرب الامير اى - مضروبه : ثمّ بيّن كيف نزل ، اى - انزله مرّة

بعد اخرى شيئاً فشيئاً مع جبرئيل و هو الرّوح الامين « على قلبك » يا محمد . ستمى

جبرئيل روحاً لانّ جسمه روح لطيف روحانىّ و كذا الملائكة روحانيّون خلقوا من

الرّيح ، و قيل خلقوا من الرّوح و هو الهواء . و قيل ستمى روحاً لانّ حيوة الاديان و بقاؤها

به و بما ينزل به كما بالرّوح حيوة الابدان و بقاؤها ، و قيل لانّ الحيوة اغلب عليه كانه

روح كلّه . و قيل الرّوح اسم علم له لا صفة و سماء اميناً لانّ الله تعالى ائتمنه على ما

يؤدّيه عنه الى عباده و لم يخن قطّ فيما امر الله به، يدلّ عليه قوله : «مطاع ثم امين» .
 «على قلبك» يعنى - عليك ، و خصّ القلب بالذكر لانه محلّ الوعى والتشبيت .
 قرائت حجازيان و ابو عمرو و «نزل به» بتخفيف است «والروح الامين» برفع، ومعنى آنست
 كه : فرو آورد آنرا جبرئيل بر دل تو و نزل به بتشديد و الروح الامين بنصب قرائت
 باقى است ، ومعنى آنست كه : فرو فرستاد الله جبرئيل را بفرمان بر دل تو. همانست
 كه جاى ديگر گفت : « انّ علينا جمعه و قرآنه » يعنى لك علينا ان نجمعه فى قلبك ،
 « لتكون من المنذرين ، اى - لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين . تخوفهم به عذاب النار
 ان لم يوحدونى و هذا من الجنس الذى - يذكّر فيه احد طرفى الشئ ، و يحذف الطرف
 الاخر لدلالة المذكور على المحذوف و ذلك انه انزله ليكون من المبشرين و المنذرين .
 « بلسان عربى مبين » اى - بلغة العرب و كلامهم البتين ، قيل يعنى لغة قريش
 و جرهم و فيه تشرىف لغة العرب على غيرها لانه سبحانه سماء مبيناً و لذلك اختار
 هذه اللغة لاهل الجنة و اختار لغة المعجم لاهل النار .

« و انه لفي زبر الاولين » اى - ذكر انزال الله تعالى القران على محمد و ارساله
 الى كافة الخلق ، « فى زبر الاولين » اى - فى كتاب الله المنزلة على الاولين و صحائفهم
 كالتوراة و الانجيل و صحف ابراهيم و زبور داود . و قال الزجاج : اى - ذكر
 محمد و نعته كما يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة و الانجيل . نمى گوید عین
 قرآن در کتب پیشینیان است، که این خاصیت محمد مرسل است و معجزه وی، و اگر
 در کتب پیشینان عین قرآن بودی این تخصیص باطل گشتی . پس معنی آنست که
 ربّ العزة در کتب پیشینان خبر داد که : انه سيبعث فى آخر الزمان نبياً نعتة كذا و
 و صفته كذا، و سينزل عليه كتاباً صفته كذا و هو القرآن . نظيره : « انّ هذا لفي
 الصحف الاولى ، صحف ابراهيم و موسى » يعنى مذکور فى الصحف الاولى . انّ الناس
 فى الغالب يؤثرون الدنيا على الآخرة و « انّ الآخرة خير و ابقى » .

«اولم یکن لهم آیه» عامه قراء - بیرون از ابن عامر - یکن بیاخوانند آیه منصوب،
والمعنی - اولم یکن علم علماء بنی اسرائیل بوجود نعت محمد، و ذکر القرآن فی
التوریه علامه للعرب فی صدق محمد و نبوته . باین قرائت «ان یعلمه» در موضع رفع
است لانه اسم «یکن»، و «آیه» نصب لانه خبر «یکن»، و ابن عامر تنها «تکن»،
بتاء تأنیث خوانده و «آیه» مرفوع، و باین قرائت «آیه» اسم «تکن» است و «ان یعلمه»،
بجای خبر در موضع نصب، و التقدير - اولم تکن لهم آیه بان یعلم علماء بنی اسرائیل
انّ النبی حقّ، و علماء بنی اسرائیل، عبد الله بن سلام و اصحابه الذین آمنوا بمحمد (ص).
روی عن ابن عباس انه قال: بعث اهل مكة الى اليهود و هم بالمدينة و سألوهم عن
محمد فقال: انّ هذا لزمانه و انا نجد فی التوریه نعته و صفته، فكان ذلك آیه لهم
على صدقه .

«و لو نزلناه على بعض الاعجمین» الاعجم - الذی فی لسانه عجمة و ان کان عربیاً،
و الدواب کلّها عجم لانها لا تتکلم، و صلوة النهار عجماء لانها لا یجهر فیها، تقول
رجل اعجم و اعجمی كما یقال: فلان احمر و احمری منسوب الی نفسه، یشدد الاعجمی
و ینخف فیقول رجل اعجم و اعجمی و قوله: «و لو جعلناه قراناً اعجمیاً» ای - غیر
عربی، و اما العجمی فهو الذی لیس من العرب و ان کان فصیحاً بالعربیة، فالعجمی
منسوب الی جنسه و الاعجمی منسوب الی نفسه . و «لو نزلناه على بعض الاعجمین»،
«فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین» اهل تفسیر این آیت را چهار معنی گفته اند:
یکی آنست که لو نزلناه القرآن بلغه العجم علی رجل اعجمی فقرأه علی العرب لم یؤمنوا
به و اعتلوا بانهم لا یفهمون منه و لا یفقهون. میگوید اگر ما این قرآن فرودستادیمی
بر مردی اعجمی بر لغت عجم تا بر عرب خواندی، ایشان بنگر ویدندی و گفتندی
ما لغت عجم از مرد اعجمی در نمی یابیم (۱) و نمیدانیم، همانست که جای دیگر گفت:

«ولو جعلناه قرآناً عجمياً لقالوا لولا فصلت آياته»؛ وجه دوم «ولو نزلنا القرآن» كما هو الآن على رجل اعجمي فقراه على العرب لم يؤمنوا استنكافاً من اتباع من لم يكن منهم. اگر این قرآن بلغة عرب چنان که هست ما بر مردی اعجمی فرو فرستادیمی تا عرب خواندی هم بنگر ویدندی و گفتندی مارا ننگ بود، که اتباع کسی کنیم که نه عرب بود و نه از جنس ما، ازینجاست که رب العالمین منت بر ایشان نهاد که رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستادیم، وذلك فی قوله: «لقد جاءكم رسول من انفسکم»؛ وجه سوم آنست که لو نزلناه على بعض الاعجمین یعنی على البهائم و انطقناها، فقرأت عليهم ما آمنوا به، اگر ما این قرآن فرو فرستادیمی بر بهائم و ما آنرا گویا کردیمی تا بزبان فصیح بریشان خواندی، و این خود اعجوبه دیگر بودی، ایشان هم بنگر ویددی. همانست که رب العالمین گفت: «ولو انزلنا اليهم الملائكة» الآیة. ابن مسعود بر ناقه ای بود که او را از تفسیر این آیت پرسیدند، اشارت بناقه کرد و گفت: هذه من الاعجمین، و باین قول اعجمین که بجمع سلامت گفت از بهر آن گفت که وصفه بالقراءة و هی فعل العقلاء؛ وجه چهارم آنست که: لو انزلنا القرآن «على بعض الاعجمین» من البهائم فقراه عليهم محمد (ص) لم يؤمن البهائم، كذلك هؤلاء لانهم «كالانعام بل هم اضل سبيلاً».

«كذلك سلکناه» كذلك اشارتست بکفر و شرك، «سلکناه» اینها ضمیر با تکذیب میشود و ترك ایمان، ای - كما ادخلنا الکفر فی قلوبهم كذلك ادخلنا التکذیب فیها. این آیات از روی معنی متصل است، میگوید: اگر این قرآن بعضی اعجمین بریشان خواندیمی ایشان ایمان نیاوردندی از بهر آنکه ما تکذیب و ترك ایمان در دل ایشان چنان نهادیم که کفر و شرك نهادیم.

آنکه براستیناف گفت: «لا يؤمنون به حتی يروا العذاب الیم» فی الدنيا كما رأت الامم المتقدمة. وقيل فی القيامة - وقيل معناه - سلکنا الکفر «فی قلوب المجرمین

« لا يؤمنون به » یعنی - کی لا یؤمنوا به، و لئلا یؤمنوا به، و روا باشد که «سلکناه» این - ها - با قرآن شود و معنی آنست که - ادخلنا القرآن فی قلوب المجرمین فعرفوا معانیه و عرفوا عجزهم عن اتیان مثله فلم یؤمنوا به «حتی یروا العذاب الالیم». فیلجئهم ذلك العذاب الی الایمان ، اما وقت البأس او قبله .

« فیأتیهم بغتة » ای - یأتیهم عذاب یوم القیامة فجأةً وهم لا یعلمون بقیامها . «فیقولواهل نحن منظرون». یعنی - اذا رأواالعذاب یقولون: هل نحن موخرون الی وقت آخر فنراجع عقولنا و نوؤمن ، ایشان چون عذاب بینند که نا گاه بایشان آید گویند هیچ روی آن هست که مارا درنگ دهند روز کاری دیگر تا ایمان آریم؟ رب العالمین گفت : « ابعذابنا یستعجلون » یعنی کیف یستعجلون بعذاب لو أتاهم طلبوا الانظار و لم یظروا . چرا استعجال میکنند بعذابی که چون آید بایشان آن عذاب درنگ خواهند، وایشانرا درنگ ندهد ، و تهدید را بلفظ استفهام گفت . مقاتل گفت چون این آیت فرود آمد : « فیأتیهم بغتةً » مشرکان قریش گفتند: الی متى توعدنا بالعذاب ، تا کی ما را بعذاب ترسانی و تا کی ما را بقیامت بیم نمایی ؟ آخر کی خواهد بود این عذاب و این قیامت ؟ همانست که جای دیگر گفت : « ائتنا بما تعدنا » ، « ائتنا بعذاب الیم » ، «ایان یوم الدین؟» ، «متی هذا الوعد؟» ، رب العزه بجواب ایشان گفت : « ابعذابنا یستعجلون » .

« افرأیت ان متمنناهم سنین » یعنی سنی عمر الدنیا .

« ثم جاءهم ما كانوا یوعدون » یعنی العذاب .

« ما اغنی عنهم » لم یدفع عنهم « ما كانوا یمتعون » ای - تمتعهم . یقول لامعنی لاستعجالهم العذاب . فانه اذا جاءهم العذاب ولو بعد العمر الكثير لم یغن عنهم تمتعهم بالدنیا قبل ذلك ، لان العذاب یأتیهم و لو بعد حین .

« وما اهلکنا من قرية الا لها منذرون » ، « ذکرى » معنی این آیت بردووجه است : یکی آنست که ما هلاک نکردیم اهل هیچ شهر ازین شهرها که قصه ایشان درین سورت با تو گفتم مگر که پیش از عذاب بایشان رسولان فرستادیم ، بیم نمایان و ترسانندگان ، بیاد کردن بریشان و در یاد دادن ایشان ، باین معنی « ذکرى » بموضع نصب است بر مصدر، یعنی : الا لها مذکرون ذکرى، لان الا نذار تذکیر؛ کانه قال: یدکرون ذکرى، ای - تذکیراً ، معنی دیگر هلاک نکردیم هیچ اهل شهری را مگر که پیشتر بایشان رسول فرستادیم تا ایشانرا آگاه کردند و از عذاب ما بترسانیدند. آنکه گفت : « ذکرى » آن که با ایشان کردیم پندی است شما را تا یاد کنید و یاد دارید ، و باین معنی « ذکرى » در موضع رفع است خبر ابتداء محذوف، یعنی - انذارنا ذکرى . و قيل ما قصصناه ذکرى ، و جمع « منذرین » لان المراد بهم النبى و اتباعه المظاهرون له .

« وما کنّا ظالمین » فنعدّ بهم من غیر اعلام و لارسل ولا ذکر ، و نظیر هذه الاية قوله : و ما کنّا معدّبین حتى نبعث رسولا .

« وما تنزلت به الشیاطین » مقاتل گفت : مشرکان قریش گفتند محمد کاهن است و با وی رتبی است از جنّ که این قرآن، که دعوی میکند که کلام خداست، آن رتبی است بزبان وی می افکند، همچنان که بزبان کاهن افکند. و این از آنجا گفتند که در جاهلیت پیش از مبعث رسول (ص) با هر کاهنی رتبی بود از جنّ که استراق سمع کردی بدر آسمان و خبرهای دروغ و راست بزبان کاهن افکندی ، مشرکان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد، گفت : « ما تنزلت به الشیاطین » ، « بل نزل به الروح الامین » هرگز شیاطین این قرآن فرو نیاوردند و نسردهایشانرا آن و خود نتوانند و طلب آن نکنند که ایشانرا میسر نشود و قدرت و استطاعت نبود .

آنکه گفت: « انهم عن السمع لمعزولون » ای - انهم بعد مبعث الرسول (ص) عن استراق السمع و عن الاستماع الى كلام الملائكة لمعزولون و بالشهب مرجومون. و قيل: « انهم عن السمع لمعزولون » يريد به الكفار، ای - لا يستمعون القرآن سماع من ينتفع به .

« فلا تدع مع الله اكها آخر فتكون من المعذبين ». الخطاب للرسول والمراد به سيره وهكذا قوله: « و لا تجعل مع الله الها آخر » و قوله: « لئن اشركت ليحبطن عملك » و انما يضرب المثل بالخيار . و هكذا قوله: « فان كنت في شك مما انزلنا اليك » ... الآية .

قوله: « و انذر عشيرتک الاقربین » ، - آن روز که این آیت فرو آمد رسول خدا بر او صفا بود و باواز بلند گفت ، « یا صباحاه » قریش چون آواز رسول شنیدند همه جمع آمدند و آنکس که خود نتوانست آمد بجای خود دیگری فرستاد. آنکه رسول خدا گفت - بتعمیم و هم بتخصیص :- « یا بنی عبدالمطلب یا بنی هاشم یا

❖ و فی الخبر الماثور عن البراء بن عازب انه قال : « لما نزلت هذه الآية جمع رسول الله (ص) بنی عبدالمطلب و هم یومئذ اربعون رجلا ، الرجل منهم یأکل المسنة و یشرب العس ، فامر علیا (ع) برجل شاة فادمها ثم قال : ادنوا بسم الله فدنا القوم عشرة عشرة فاكلوا حتی صدروا ، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة ثم قال لهم : « اشربوا بسم الله » ، فشربوها حتى رووا ، فبدرهم ابو لهب فقال هذا ما سحرکم به الرجل ، فسکت (ص) یومئذ و لم يتکلم ، ثم دعاهم من الغد علی مثل ذلك من الطعام و الشراب ثم اندرهم رسول الله (ص) ، فقال : « یا بنی عبدالمطلب ! انی انا النذیر الیکم من الله عزوجل و البشیر ، فاسلموا و اطیعونی تهتدوا ». ثم قال : « من یؤاخینی و یؤازرنی و یشیرونی و یشیرونی و یشیرونی و یشیرونی فی اهلی و یقضی دینی » فسکت القوم . فاعادها ثلاثا کل ذلك یسکت القوم و یقول علی (ع) : « انا ». فقال فی المرة الثالثة : « انت ». فقام القوم و هم یقولون لانی طالب : اطع ابنک فقد أمر علیک . اورده الثعلبی فی تفسیره .

(از تفسیر مجمع البیان چاپ صیدا ج ۴ ص ۲۶۰)

بنی عبدمناف یا بنی فهر یا معشر قریش یا عباس بن عبدالمطلب یا فاطمة بنت محمد
یا صفیة عمة رسول الله یا عایشة بنت ابی بکر یا حفصة بنت عمر یا ام سلمة «همچنین
یکان یکان را می خواند و میگفت: «داشتروا انفسکم من النار، اشتروا انفسکم من الله»
خویشتن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا فی فکاک رقابکم فاننی لا اغنی عنکم من الله
شیئاً، ان عصیتم لا اغنی عنکم يوم القيامة من الله شیئاً، لی عملی ولکم عملکم» اگر عسیان
آرید و فرمان نبرید روز قیامت شما را بکار نیایم هیچ چیز، کرد من مر است و کرد شما
را «الا لا یأتین الناس يوم القيامة تحملون الآخرة و انتم تحملون الدنيا» مبادا که روز قیامت
مردمانی می آیند آخرت برداشته و کار دین راست کرده و شما می آئید دنیا برداشته و
کار دنیا راست کرده. چون شب در آمد رسول خدا همچنان ندا میکرد تا ندا بسمعها
زودتر رسد. قریش بامداد چون برخاستند گفتند: لقد بات محمد یهوت اللیل ای
یهنذی. و در خبر است که عایشة صدیقه بگریست، گفت: یا رسول الله و روز قیامت
روزی است که تو ما را به کار نیایی؟ گفت بلی یا عایشة فی ثلثة مواطن، بسه جایگه
شما را بکار نیایم: یقول الله تعالی: «و نضع الموازین القسط» لیوم القيامة فعند ذلك لا اغنی
عنکم من الله شیئاً و لا املك من الله شیئاً و عند النور من شاء الله اتم له نوره و من شاء
اکبه فی الظلمات فلا املك لکم من الله شیئاً و لا اغنی عنکم من الله شیئاً و عند الصراط
من شاء الله سلّمه و من شاء اجازه و من شاء اکبه فی النار و ممّا صنع رسول الله (ص)
حین نزلت الآیة ان صنع طعاماً و جمع علیه عشیرته خاصة وهم یؤمنذ اربعون رجلاً.
چون این آیت فرود آمد رسول خدا طعامی بساخت و بنی عبدالمطلب آن روز چهل
مرد بودند هر یکی از ایشان چون طعام خوردندی یک گوسپند بخوردیدی - و طعام
رسول آن روز سخت اندک بود - صحفه ای دیدند در آن پاره ای گوشت و لختی مرقه.
رسول خدا گفت: «ادنوا بسم الله و کلوا» بنام خدا فراز آئید و خورید، ایشان فراز
آمدند ده ده کس، و می خوردند تا همه سیر گشتند، بعاقبت در صحفه نگریستند و
اندکی از آن کاسته. ابولهب در میان ایشان بود گفت: هذا ما سحر کم به الرجل

و در بعضی اخبارست که رسول خدا گفت : لو اخبرتکم انّ خيلاً يسفح هذا الجبل يريد ان يغير عليكم أكنتم مصدّقى؟ قالوا نعم ما جرّبنا عليك كذباً، قال فأنى نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال **ابولهب** : تبالك سائر اليوم ما دعوتنا الا لهذا .
 فانزل تعالى : « تبّت يدا ابي لهب » . و روى انهم قالوا : ما لنا عندك ان نحن اتبعناك؟ فقال : لكم ما للمسلمين و عليكم ما على المسلمين و انما تتفاضلون بالدين و انى قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و لا اعلم شاباً من العرب جاء قومه بافضل ما جئتكم به ، ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله و كتابه ، فنفروا و تفرّقوا ،
 اگر کسی گوید **مصطفی** را (ص) که فرستادند بعالمیان فرستادند چنانکه الله گفت :
 « و ما ارسلناك الا كافة للناس بشيراً و نذيراً » تخصیص عشیرت و خاصه خویش در این آیت سبب چیست؟ جواب آنست انما خصهم بالذكر تنبیها علی غیرهم و ذلك انه اذا كان مأموراً بانذار الاقربین من عشیرته فلان يكون مأموراً بانذار غیرهم اولی .
 و قيل لانهم اسرع اجتماعاً . وقال بعضهم . انما قال ذلك كى لا یركنوا اليه و الى شفاعته فيتركوا الطاعة و یرتكبوا المعصية اتكالا على الشفاعة و قيل انما خصهم بالذكر لانهم اقرب اليه فالاولی فى الانذار البداية بهم ، كما ان الاولی فى البرّ و الصلة و غیرهما البداية بهم ، وهو نظیر قوله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار » و كانوا مأمورين بقتال جميع الكفار و لكنهم لما كانوا اقرب اليهم امروا بالبداية بهم فى القتال كذلك هاهنا .

« و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين » هذا مفسر فى سورة بنى اسرائيل و مكرّر فى سورة الحجر ، اى - ان لهم جانبك و تواضع لهم ولا تتكبر عليهم ، و هو نظیر قوله : « و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك » و جناح العسكر -
 جانباه .

« فان عصوك » يعنى - ان عصاك الكفار و قيل ان عصاك الاقربون من عشيرتك

فقل انى برىء مما تعملون من عبادة الاصنام . وقيل برىء من اعمالكم لا اؤاخذ بها
ولا احاسب عليها و قيل لا املك لكم فيها شفاعة عند الله ولا دفعا لعقوبة لو جازاكم بها.
وقيل هى منسوخة بآية السيف .

«وتوكل على العزيز الرحيم» قرأ مدنى و شامى : «فتوكل» بالفاء ، وكذا هو فى
مصاحفهم ، اى - قوض امرى الى «العزيز» فى الانتقام من الاعداء ، «الرحيم» بالاولياء ليكفيك
كيد اعدائك الذين عصوك فيما امرتهم به وقيل : قوض امرى الى الذى يمنع جاره و
ينصر وليه .

«الذى يراك حين تقوم» الى الصلاة مفردا .

«و تقلبك فى الساجدين» مع المصلين جماعة و قيل تقلب نظرك فى الساجدين .
كان رسول الله (ص) يرى من خلفه فى الصلوة مثل ما يرى امامه . قال
رسول الله (ص) اتقوا الركوع والسجود فوالله انى اراكم من بعد ظهري اذ ار كعتم و
سجدتم . وقيل «و تقلبك فى الساجدين» يعنى - تقلبك نطفة فى اصلاب الساجدين
نوح و ابرهيم و اسمعيل قال ابن عباس ما زال رسول الله (ص) يتقلب فى اصلاب الانبياء
حتى ولدته امه و انشد بعضهم فى مدح النبى (ص) .

من قبلها طبت فى الظلال و فى	مستودع حيث يخصف الورق
ثم هبطت البلاد لا بشر	انت و لا مضغة و لا علق
بل نطفة تر كب السفين و قد	الجم نسرأ و اهله الغرق
تنقل من صاحب الى رحم	اذا مضى عالم بذا طبق
حتى احتوى بيتك المهيمن من	خندق علياء تحتها النطق
و انت لقا ولدت اشرفت	- الارض وضائت بنورك الافق
فنحن فى ذلك الضياء و فى	- النور و سبل الرشاد تحترق

و قال الحسن «و تقلبك» يعنى - ذهابك و مجيئك و تردك فى اصحابك المؤمنين

و المعنى ، فى الجملة - انه تعالى يرى دقيق اعمالك و جليلها .

« انه هو السميع ، لقرائتك ، « العليم » ، بعملك .

« هل انبئكم على من تنزل الشياطين ، هذا معطوف على قوله : « و ما تنزلت به

الشياطين » ، مشركان گفتند آنچه محمد ميگويد شياطين فرو مى آرند از استراق

سمع و فرا زبان وى مى افکنند . رب العالمين گفت يا محمد گوى : « هل انبئكم ،

شمارا خبر دهم که شياطين بر که توانند که فرود آيند؟

« تنزل على كل افاك ائيم » فرود آيند بر هر كاهنى اختر كوئى دروغزنى

كتر سخنى چون مسيلمه و طليحه .

« يلقون السمع » يعنى يستمعون من الملائكة مسترفين ، فيلقون الى الكهنة « و

اكثرهم كاذبون » ، لانهم يخلطون به كذباً كثيراً ، وهذا كان قبل ان حجبوا عن -

السماء فانهم الآن محجوبون « والحمد لله رب العالمين » و انما قال اكثرهم استثنى

بذكر الكثرة منهم سطيحاً و شقاً و سواد بن قارب الذين كانوا يلهجون بذكر رسول

الله (ص) و تصديقه و يشهدون له بالنبوة و يدعون الناس اليه . و روى محمد بن كعب

القرظى قال : بينما عمر بن الخطاب جالس فى مسجد المدينة و معه ناس اذ مر به

رجل فى ناحية المسجد ، فقال له رجل من القوم : يا امير المؤمنين اتعرف هذا الماراً؟

قال : لافمن هو ؟ قال : هذا رجل من اهل اليمن له فيهم شرف و موضع يقال له سواد بن

قارب و هو الذى اتاه رثته بظهور رسول الله (ص) قال عمر على به . فدعى الرجل فقال له

عمر : انت سواد بن قارب ؟ قال : نعم يا امير المؤمنين . قال : انت الذى اتاك رثتك بظهور

رسول الله (ص) ؟ قال : نعم . قال : فانت على ما كنت عليه من كهانتك . قال : فغضب الرجل

غضباً شديداً و قال : يا امير المؤمنين ما استقبلنى احد بهذا منذ اسلمت . فقال عمر يا

سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما كنت عليه من كهانتك ، اخبرنى باتيانك

رثتك بظهور رسول الله (ص) قال : نعم يا امير المؤمنين ، بينما انا ذات ليلة بين النائم و

اليقظان اذ اتانى رثى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم واعقل ان كنت
تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله والى عبادته، ثم انشأ الجنى
يقول :

عجبت للجنّ و تجسّاسها و شدّها العيس باجلاسها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما خيرو الجنّ كانجاسها
فارحل الى الصفوة من هاشم و اسم بعينيك الى رأسها

قال: فلم ارفع بقوله راساً و قلت دعنى انم فانى امسيت ناعساً . فلما كان فى
الليلة الثانية اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت
تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى
يقول :

عجبت للجنّ و اخبارها و شدّها العيس باكوارها
تهوى الى مكة تبغى الهدى مامؤمنوا الجنّ ككفارها
فارحل الى الصفوة من هاشم بين رواسيها و احجارها

قال: فلم ارفع بقوله راساً فلما كانت اللية الثالثة اتانى فضربنى برجله و قال: قم
يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل، انه قد بعث رسول من لوى بن غالب
يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول :

عجبت للجنّ و تلابها و شدّها العيس باقتابها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما صادفوا الجنّ ككذابها
فارحل الى الصفوة من هاشم ليس قداماها كاذنابها

قال: فوقع فى نفسى حبّ الاسلام و رغبت فيه فلما اصبحت شددت على راحلتى
رحلها و انطلقت موجّهاً الى مكة . فلما كنت ببعض الطريق اخبرت انّ النبى (ص) قد
هاجر الى المدينة ، فقدمت المدينة فسألت عن النبى (ص) فقيل هو فى المسجد، فانتبهت

الى المسجد فعقلت ناقتى و دخلت المسجد فاذا رسول الله (ص) والناس حوله، فقلت،
اسمع مقالتي يا رسول الله فقال: ادن فلم يزل يدنينى حتى صرت بين يديه فقال هات .
فقلت :

اتانى بجنى بعد هدأ و رفدة	و لم يك فيما قد بلوت بكاذب
ثلاث ليال قوله كل ليلة :	اتاك رسول من لوى بن غالب
فشمرت من ذيلى الازار و سَطَطت	بى الذعلب الوجناء بين السباب
فاشهد انّ الله لاشيء غيره	وانك مامون على كل غائب
وانك ادنى المرسلين وسيلة	الى الله يا بن الاكرمين الاطائب
فمرنا بما يأتيك ياخير من مشى	و ان كان فيما جاء شيب الذوائب
و كن لى شفيعاً يوم لا ذو شفاعه	سواك بمغن عن سواد بن قارب

قال: ففرح رسول الله (ص) و اصحابه بمقالتي فرحاً شديداً حتى رؤى الفرح فى
وجوههم . قال: فوثب اليه عمر فالزمه و قال : لقد كنت احب ان اسمع هذا الحديث منك
فاخبرنى عن رثتك هل يأتيك اليوم، فقال: امامذ قرأت كتاب الله فلا و نعم العوض كتاب
الله من الجن . قوله :

« والشعراء يتبعهم الغاؤون »، اى - ليس القرآن بشعر ولا محمد (ص) بشاعر كما زعموا،
لان « الشعراء يتبعهم الغاؤون »، يعنى الشياطين والسفهاء والذين اتبعوا محمداً را كعون
ساجدون « رحماء بينهم » و اراد بالشعراء - الهجاة الذين يهجون رسول الله و اصحابه
و يعيبون الاسلام من المشركين مثل عبد الله بن الزبيرى ، ثم تاب و اسلم، و مثل
عبد الله بن اخطل جاء يوم فتح مكة فتعلق باستار الكعبة يستأمن. فامر رسول الله (ص)
فضرب عنقه ، و مثل ابي مسافع الاشعري و امية ابن ابي الصلت و غير هم كانوا يصنعون
القصائد على الاسلام والمسلمين و يقومون بانشارها و يحتوشهم السفهاء يستمعونه و
و يضحكون وهم الغناؤون . روى عن النبى (ص) انه قال : « من احدث هجاء فى الاسلام

فاقطعوا لسانه ، و عن ابن عباس قال : لقا فتح النبي (ص) معنى مكة رن ابلis رنة فاجتمعت اليه ذريته، فقال ائيسوا ان يرتد محمد على الشرك بعد يومكم هذا ولكن افشوا فيها - يعنى مكة - الشعرو النوح .

« الم تر انهم فى كل واد ، من اودية الكلام « يهيمون » و عن طريق الحق والرشد جائرون . هذا كقول القائل : انا فى واد و انت فى واد .

« و انهم يقولون ما لا يفعلون ، و صفتهم بالكذب فى القول و الخلف فى الوعد ، و الهائم - الذاهب على وجهه - ، و قيل هو المخالف للقصد . قال ابن عباس : « يهيمون » اى - فى كل لغو يخوضون ، يمدحون قوماً بباطل ، يشتمون قوماً بباطل . و فى الخبر : « لان يمتلى جوف احدكم قيحاً خير له من ان يمتلى شعراً » .

ثم استثنى شعراء المؤمنين فقال : « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » يعنى - مدحوا رسول الله (ص) كحسان بن ثابت و عبد الله بن رواحة و كعب بن زهير و كعب بن مالك ، « و ذكروا الله كثيراً » فى شعرهم و كلامهم ، « و انتصروا من بعد ما ظلموا » اى - ردوا على المشركين ما كانوا يهجون به المؤمنين . قال الحسن : انتصروا من بعد ما ظلموا بما يجوز الانتصار به فى الشريعة و هو نظير قوله : « لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم » .

روى ان كعب بن مالك اتى النبي (ص) فقال : يا رسول الله ! ماترى فى الشعر ، قد انزل الله فيه ما انزل . فقال : ان المؤمن يجاهد بسيفه و لسانه ، و الذى نفسى بيده لكان ماتر مومنينهم به نضح النبل ، و قال (ص) اهجوا قريشاً فانه اشد عليها من رشق النبل ، و روى ابو هريره ان عمر بن الخطاب مر بحسان - و هو ينشد الشعر فى المسجد - فلحظ اليه فقال : قد كنت انشد فيه و فيه خير منك ، ثم التفت الى ابي هريرة فقال : انشدك الله اسمعت رسول الله يقول لى اجب عنى اللهم ايدبر روح القدس ، قال اللهم نعم و عن البراء بن عازب قال : قال رسول الله (ص) لحسان : « اهج المشركين فان جبرئيل معك » .

و قالت عايشة سمعت رسول الله (ص) يقول: **لحسان انّ روح القدس لا يزال يؤتيك ما نافحت عن الله و رسوله .** وقالت عايشة: **الشعر كلام فممنه حسن ومنه قبيح فخذ الحسن و دع القبيح .**

قوله: « و سيعلم الذين ظلموا » یعنی- الذين هجوا رسول الله . وقيل هو عام وهو الاظهر ، « اي منقلب ينقلبون » اي - الى اي ندامة يـرجعون و الى اي عاقبة يصيرون، اي- مصيرهم الى النار و هي شرّ مصير . وقوله، «اي منقلب» نصب على المصدر، اي - ينقلبون انقلاباً اي انقلاب ولم يعمل فيه « سيعلم » ، لان « ايا » لا يعمل فيه ما قبله .

النوبة الثالثة

قوله: « و انه لتنزيل رب العالمين » ، - اين آيت هر چند بر عقب قصص انبياست اما بقصص تعلق ندارد که بمفتتح سورت تعلق دارد آنجا که گفت: «وما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضين » ، فذلك الذكر الذي اعرض الكافرون عنه تنزيل رب العالمين. يا محمد اين قرآن که کافران از پذیرفتن آن روی گردانیدند گفتند که اساطیر الاولین ، نه چنانست که ایشان گفتند ، بجلال عزّت ما و بعظمت و کبرياء ما که این قرآن کلام ما است ، صفت و علم ما است فرستاده از نزدیک ما .

مفسران گفتند در ضمن این آیت قسم است ، رب العالمین بعزت و جلال خود سوگند یاد می کند که این قرآن از نزدیک من است و کلام من است . یا محمد من دانم که آن کافر ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحد بی سوگند باور دارد . سوگند می یاد کنم تأکید و تأیید و تمهید را و تعریف و تشریف را ، تا دوست

می شنود و می نازد، دشمن می شنود و بدل می گذارد. یا سید غم مخور و خویشان را مرنجان بآن که این سادات عرب و کفار قریش از تو اعراض میکنند و بکتاب ما ایمان می نیارند که ما هزاران هزار دوست داریم در پرده غیبت. جانهای ایشان بعشق تو می پروریم، کس باشد که پس پانصد سال در وجود آید. عشق تو راحت جان او بود دوستی تو اصل ایمان او بود.

« و انه لتنزیل رب العالمین » تنزیل بناء مبالغت است و تکثیر: یعنی قرآن که از آسمان فرود آمد نه بیک بار فرود آمد، بدفعات و کرات فرود آمد در مدت بیست و سه سال: نجم نجم؛ سورت سورت، آیت آیت. چنانکه لایق حال بود و بوی حاجت بود. یا محمد رحمتی بود از خداوند جلّ جلاله بر تو و امت تو که این قرآن نه چنان فرستاد که توریه فرستاد بینی اسرائیل، که بیک بار بیک دفعه فرود فرستاد، لاجرم حوصله بنی اسرائیل ضعیف بود بر نتافت و احتمال نکرد. حوصله ضعیف بار گران چون برتابد؟ طفل شیر خواره لقمه رسیده از کجا احتمال کند. چون حوصله ایشان بر نتافت قدر آن بندانستند و حقیقت آن بنشناختند و رایگان از دست بدادند که بیک من جو بفروختند. رب العالمین حکایت از ایشان باز کرد که: « یاخذون عرض هذا الادنی، لیشتروا به ثمناً قليلاً »: چون نوبت باین امت رسید ایشانرا کتابی داد حجم آن کوتاه فضل آن عظیم، شرف آن بزرگ، فرود فرستاد بمدتی و روزگاری دراز، سورت سورت آیت آیت، « لیكون، اثبت فی فؤاد رسول الله (ص) و امته واقر فی قلوبهم و احکم فی صدورهم. قال الله تعالی « لنثبت به فؤادك، و آنکه تعظیم قرآن و تشریف این امت را نه همه قرآن بیک نسق فرود فرستاد، بلکه احکام آن بعضی عام و بعضی خاص، بعضی بنظمی ظاهر فرستاد و بعضی بنصی قاطع، بعضی مجمل بعضی مفسر، بعضی مطلق بعضی مقید، بعضی محکم بعضی متشابه. اگر همه متشابه بودی کس را در عالم بر علم تنزیل و قوف، نبود و همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبودی

اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی و همه ظاهر بودی عام و خاص در دانائی متساوی بودی و راه تقسیم تفضیل بر خلق بسته شدی ، و خاص را با عام برابر کردن مقتضی رحمت نیست و عام را با خاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بر وفق حسن سعی وی راه ویرا بطلب میسر کنند .

« نزل به الروح الامین ، یعنی جبرئیل (علی قلبك) یعنی قلب المصطفی ، لانه كان في المشاهدة والوحي اذا نزل به نزل بقلبه اولا لشدّة تعطشه الى الوحي ولاستغرافه به ، ثم انصرف من قلبه الى فهمه وسمعه وهذا تنزل من العلو الى السفل وهو رتبة الخواص ، فاما العوام فانهم يسمعون اولا فينزل الوحي على سمعهم اولا ثم على فهمهم ثم على قلبهم وهذا ترقى من السفل الى العلو ، وهو شأن المريدين و اهل السلوك . فشتان ما هما ؟ « نزل به الروح الامين على قلبك » ، جبرئیل ، پيك حضرت ، برید رحمت پیغام رسان حق جل جلاله چون پیغام گزاردی که که بصورت ملك بودی ، و که که بصورت بشر ، اگر وحی و پیغام بیان احکام شرع بودی و ذکر حلال و حرام بصورت بشر آمدی ، آیت آوردی که : « هو الذي انزل عليك الكتاب » - « او لم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب » ، و ذکر قلب در میان نبودی ، باز چون وحی پاک حدیث محبت و عشق بودی ، اسرار و رموز عارفان بودی ، ذکر دل دلارام بودی ، جبرئیل بصورت ملك آمدی روحانی و لطیف تا بدل رسول (ص) پیوستی و اطلاع اغیار در آن نبودی . حق تعالی چنین گفت : « نزل به الروح الامين على قلبك » ، ثم اذا انقطع ذاك كان يقول فينقسم عنى وقد وعيته . بدان که دل را حالهاست و مقامها : اول مکاشفه است ، پس آن مشاهدهت ، پس آن معاینت ، پس آن استیلاى قرب بر دل ، پس آن استهلاک در قرب . تا در مکاشفه است و مشاهدهت جبرئیل در میان گنجد ، اما چون بمعاینت رسد و استیلاى قرب ، جبرئیل و غیر او در ننگجد . ازینجا گفت مصطفی (ص) : « دلی مع الله وقت

لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل .

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خوش بریز

خون بهای جبرئیل از گنج رحمت بازده

« و انذر عشیرتک الاقربین » یا محمد چون بر سر کوی وعید و تهدید باشی و خلق را انداز کنی نخست خویشان و نزدیکان خود را بیم‌نمای و ایشان را گوی: اگر در دین شما را با ما موافقت نبود قرابت و نسب من شما را سود ندارد. کار ایمان و معرفت دارد نه قرابت و لحمت. پسر فوح چون با پدر در دین موافق نبود نبوت وی بکار نیامد. پدر ابراهیم چون با ابراهیم در دین موافق نبود ابوت وی بکار نیامد. خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن و از کردند آیت آمد که: « فان عصوک فقل انسی بری، مما تعملون ». یا محمد! اگر ایشان بر تو عصیان آرند و از پذیرفتن حق سر می‌کشند تو نیز دل در ایشان میند و بگو: بیزارم از گفت و کرد شما. یا محمد نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین تو پذیرد. آن پروانه کوتاه دیده‌ای که گرد آن شمع شب افروز خویشتن سوز می‌گردد؟ از وصال نور او غرور سرور در سر کرده، می‌پندارد که در کاری است؛ از خطر خویش آنکه آگاه شود که ذره‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد. آن بیگانگان و از حق بازماندگان آنکه در کار خویش بینند که این خبر بریشان عیان گردد که: « فیأتیهم بغتة و هم لایشعرون فیقولوا هل نحن منظرون ». این خطاب با مصطفی در حق اشقیاء و بیگانگان است، اما خطاب با وی در حق اولیا و دوستان اینست که: « و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین »، ای محمد پر رحمت و رأفت بگستران و این درویشان که بر پی تو راست رفتند و جان و دل خویش بمهر و دوستی تو به پروردند

ایشانرا واپناه (۱) خویش گیر . «ولا تعد عیناک عنهم» و چشم از ایشان بمگردان، که من که خداوندم در دل ایشان می نگرم . ان مرضت فعدهم و ان حرّمواک فاعطهم و ان ظلمواک فتجاوز عنهم و ان قصروا فم، حقّی فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفر لهم .

«و تو کُلّ علی العزیز الرّحیم» . انقطع الینا و اعتمنا بنا و توسّل بنا الینا؛ یا محمد! ای درّ یتیم! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال وجود تو رنگی گیرد، همرا از بهر تو آفریدم و ترا از بهر خود آفریدم، پشت بما باز کن و یکبارگی خویشتن را بما سپار! ای محمد آدم هنوز میان نواخت و سیاست بود که ما رقم لطف بر دل تو کشیدیم و ز دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم. میان خویش و میان تو پرده برداشتیم، و خویشتن را با جان تو نمودیم .

«الذی یراک حین تقوم» ما دیده‌ور دوستان خویشیم بر دوام ایشان؛ یک طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند زنده نمانند .

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده؛ تن که نه بخدمت او زنده بطّال است، دل که نه بنظر او زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرگ گرفتار است .

سروری من الدّهر لقیّا کم و دار سلامی مغنا کم

وانتم مدی املی ما اعیش و ما طاب عیشی لولا کم

دل کیست که گوهری فشاند بی تو؟

یا تن که بود که ملک راند بی تو؟

واللهُ كه خرد راه نداند بى تو

جان زهره ندارد كه بماند بى تو

«الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین ، اقتطعه بهذه الآیه عن شهود الخلق، فإنّ من علم أنّه بمشهد من الحق داعی دقائق حالاته و خفایا احواله مع الحقّ و یهون علیه معانات میثاق العبادات باخباره برؤیته فلا مشقة لمن علم أنّه بمرأى من مولاه . وفى الخبر: «اعبدالله كأنک تراه ، فان لم تکن تراه فانه یرأیک».

۲۷- سورة النمل - مكية

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين (۱) »، این طس آیت‌های قرآن
است و آیت‌های نامه روشن و هویدای آشکارا .

« هدی و بشرى للمؤمنين (۲) »، راه‌نونی و بشارت گرویدگانرا .

« الذين يقيمون الصلوة »، ایشان که پیای‌میدارند نماز، « و یؤتون الزکوة »
و میدهند زکوة، « و هم بالآخرة هم یوقنون (۳) »، و ایشان برستخیز بی‌گمان
می‌گردند .

« ان الذين لا یؤمنون بالآخرة »، ایشان که بنخواهند گروید برستخیز،
« زینا لهم اعمالهم »، بر آراستیم برایشان کرده‌های [بد]ایشان، « فهم یعمهون (۴) »، تا
بی سامان می‌زینند .

« اولئك الذين لهم سوء العذاب »، ایشان آنانند که ایشانراست عذاب بد،
« و هم فی الآخرة هم الاخرون (۵) »، و ایشان در آخرت زیان کارانند .

« و انك لتلقى القرآن »، و تورا قرآن در دل و در زبان میدهند « من لدن
حکیم علیم (۶) »، از نزدیک راست دانشی راست کار دانا .

« اذ قال موسى لاهله »، موسی گفت زن خویش را: « انی آنست نارا »، من

از دور آتشی دیدم: «سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ»، شما را از نزدیک آن [آتش] خبری آرم،
 «او آتیکم بشهاب قبس»، یا شمارا آتشی افروخته آرم، «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)»، تا
 مگر گرم شوید (۱).

«فلما جاءها»، چون [موسی] آمد بآن [آتش]، «نودی»، آواز دادند او را
 «ان بورك من في النار ومن حولها»، که برکت کسی که در آتش است و ایشان
 که گرد بر کرد آن، «و سبحان الله رب العالمين (۸)»، و پاکی الله را خداوند
 جهانیان.

«ياموسى انه انا الله العزيز الحكيم (۹)»، یا موسی آنچه هست آن منم توانای
 دانا.

«و الق عصاك»، عصای خویش بیفکن (۲) «فلما رآها تهتز»، چون عصارا
 دید که می جنبید و می لرزید (۳) «كأنها جان»، راست گویی که آن ماری است
 «وتلى مدبراً»، [موسی] بر کشت، پشت بر گردانید [گریزان]، «ولم يعقب»، باز نیامد
 و باز پس ننکرست، «ياموسى لاتخف»، [گفتند] یا موسی مترس!
 «اتنى لا يخاف لذي المرسلون (۱۰)»، که من آنم که فرستادگان من بنزدیک
 من نباید ترسند.

«الا من ظلم»، مگر [ازیشان] کسی گناهی کند، «ثم بدل حسنا بعد سوء»،
 آنکه جزا (۴) کند کرد خویش بنیکوئی پس زشتی «فانى غفور رحيم (۱۱)»، من
 آمرزگارم بخشاینده.

«و ادخل يدك في جيبك»، دست خویش در جیب خویش کن «تخرج يضاء
 من غير سوء»، تا بیرون آید سپید بی پیسی «فی تع آیات»، [شو] با نه نشان،
 «الی فرعون و قومه»، فرعون و قوم او، «انهم كانوا قوماً فاسقين (۱۲)»، که

(۱) نسخه الف: شید (۲) نسخه الف: بیو کن (۳) نسخه الف: خویبد (۴) نسخه الف: بدل

ایشان قومی اند از طاعت بیرون .

« فلما جاءتهم ، چون بایشان آمد ، آیاتنا مبصرة ، نشانها [و پیغامهای]
 ما روشن پیدا ، « قالوا هذا سحر مبين (۱۳) » ، گفتند اینست جادوئی آشکارا .
 « وجحدوا بها ، آنرا منکر شدند : « واستيقنتها انفسهم » و درست می شناخت
 دلهای ایشان آنرا که راست است « ظلما و علوا » ، بستم کاری و بپرتری [و شوخی] ،
 « فانظر كيف كان عاقبة المفسدين (۱۴) » ، درنگر سر انجام بدکاران چون بود .

النوبة الثانية

این سورة النمل جمله بمکه فرو آمد از آسمان و در آن ناسخ و منسوخ نه ،
 مگر يك آیت : « فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه ومن ضلّ فقل انما انا من المنذرين »
 منسوخ است بآیت سيف و این سورت چهار هزار و هفتصدونود و نه حرف است و هزار و صد
 و چهل و نه کلمت و نود و سه آیت . و در فضیلت سوره ای کعب روایت کند از مصطفی (ص)
 قال : « من قرأ طس سلیمان کأنّ له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بسليمان
 و کذب به و هود و شعيب و صالح و ابراهيم و يخرج من قبره و هو ينادي لا اله الا
 الله » . « طس » بقول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله ؛ سو کند بنام
 خود یاد کرده که این سورت آیات قرآن است ؛ و بقول قتاده نامی است از نامهای
 قرآن ؛ قومی گفتند - طا - اشارتست بنام لطيف، سين - اشارتست بنام سمیع ؛ و درین
 حروف اوائل سور سخن فراوان رفت از پیش . « تلك » ، ای - هذه الحروف آیات
 القرآن ، وهي آیات کتاب مبين . قال في هذه السورة : « آیات القرآن و کتاب مبين » ،
 وقال في سورة الحجر : « آیات الكتاب و قرآن مبين » ، لان القرآن و الكتاب اسمان

عَلَمَانَ لِلْمُنزَلِ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) وَوَصْفَانِ لَهُ ، لِأَنَّهُ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ ، فَحَيْثُ جَاءَ بِلَفْظِ التَّعْرِيفِ فَهُوَ الْعِلْمُ ، وَحَيْثُ جَاءَ بِلَفْظِ النِّكَرِهُ فَهُوَ الْوَصْفُ ؛ جَمَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَيْنَ صِفَتَيْ الْقُرْآنِ فَبَيَّنَّ أَنَّهُ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ ، وَفَائِدَتُهُ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ بَيَّنَّ أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مُؤَلَّفٌ مِنْ هَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي هِيَ أَصْلُ كَلَامِهِمْ وَأَصْلُ كِتَابِهِمْ ، فَلَمَّا عَجَزُوا عَنِ الْإِتْيَانِ بِسُورَةٍ مِثْلِهِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ مُعْجَزٌ مِنْ عِنْدِهِ .

« هَدَىٰ وَبَشَّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ » ، أَي - الْقُرْآنُ هَدَىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَشَّرَ بِالْجَنَّةِ ، يَعْنِي - أَنَّهَا آيَاتٌ هَادِيَةٌ وَمُبَشِّرَةٌ ؛ وَقِيلَ هَدَىٰ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ وَبَشَّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً . وَقِيلَ هَدَىٰ لِلْمُذْنِبِينَ وَبَشَّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَخَصَّهُم بِالذِّكْرِ لِانْتِفَاعِهِمْ بِهِ ، وَمَحَلُّ « هَدَىٰ وَبَشَّرَ » رَفَعَ عَلَىٰ أَنَّهُ خَبِرَ لِابْتِدَاءِ: أَي - هُوَ هَدَىٰ ، وَيَجُوزُ النَّصْبُ عَلَى الْحَالِ ، كَقَوْلِهِ: « وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا » .

ثُمَّ وَصَفَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ : « الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ » ، أَي - الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي مَوَاقِيتِهَا وَشَرَائِطِهَا ، « يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ » الْمَفْرُوضَةَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ . وَقِيلَ يَرِيدُ بِهِ صَدَقَةَ الْفِطْرِ . وَقِيلَ يَرِيدُ تَطْهِيرَ أَبْدَانِهِمْ ، « وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يَوْقِنُونَ » يَعْلَمُونَهَا عِلْمًا بِالِاسْتِدْلَالِ . وَالْمَعْنَى - يَعْمَلُونَ مَا يَعْمَلُونَ ، عَالِمِينَ بِمَا لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ . وَقِيلَ مَعْنَاهُ - وَإِذَا عَمِلُوا جَزَاءَهُمْ كَانُوا أَنْشَطَ لَهُ وَاحْرَصَ عَلَيْهِ .

« إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ » ، أَي - لَا يَصَدِّقُونَ بِالْبَعْثِ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ ، « زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ » ، أَي - جَعَلْنَا جَزَاءَهُمْ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ ، إِنَّا زِينْنَا لَهُمُ الْأَعْمَالَ الْقَبِيحَةَ حَتَّىٰ رَأَوْهَا حَسَنَةً وَتَزَيَّنُّوا بِهَا ، وَإِنَّهُ تَعَالَىٰ وَكَتَلَهُمْ إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ « فَهُمْ يَعْمَهُونَ » ، أَي - يَتَرَدَّدُونَ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَشُرَكَاهُمْ بِالْأَنْوَارِ مِنَ اللَّهِ وَبِالْهُدَىٰ كَهْدَىٰ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَهَذِهِ الْآيَةُ حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ عَلَى الْمَعْتَزِلَةِ وَالْقَدْرِيَّةِ إِذْ قَدْ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ يَزِينُ أَعْمَالَ الْكُفَّارِ نَقًّا بِالتَّوْبَةِ ، فِيهِ دَلِيلٌ أَنَّ مَا أَخْبَرَ مِنْ تَزْيِينِ الشَّيْطَانِ فَهُوَ تَبَعٌ لِتَزْيِينِهِ كَمَا أَنَّ مَشِيَّةَ عِبَادِهِ فِي الْمَعْصِيَةِ تَابِعَةٌ لِمَشِيَّتِهِ فِيهِ ، إِذْ مَحَالٌّ أَنْ يَكُونَ مَشِيَّةً

الخالق تبعاً لمشيئة المخلوق ، او تزيينه تبعاً لتزيين الشيطان ، ولهذا اخبر جل جلاله ان الشيطان مقيض كذلك غير سابق اليه بقوله : « وقيضنا لهم قرناء فزينوا لهم » ؛ فعلمنا ان كل مشيئة منسوبة في القرآن الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له ، اذ مستحيل ان يكون جل جلاله تبعاً لهم او مزيناً او مضلاً او شائياً بقوتهم ، و كيف يكون ذلك وهو يملكهم ولا يملكونه ؟ خلقهم كيف اراد - بجميع صفاتهم و آلاتهم ، وهو في جميع صنعه فيهم وفي غيرهم ، عدل عقل الخليفة عدله ام لم يعقلوه .

« اولئك الذين لهم سوء العذاب » اي - لهم في الدنيا سوء العذاب بقتلهم في يوم بدر وغيره من المواضع بالسيف « وهم في الآخرة هم الاخسرون » لاشترائهم الضلالة بالهدى فخرسوا والجنة ونعيمها وحرماو النجاة من النار وذلك خسران في خسران ولذلك قال : « الاخسرون » ، وقيل هو بمعنى الخاسرين فيكون افضل هاهنا للمبالغة للشركة . « وانك لتلقى القرآن » ، اي - تعطى القرآن كقوله : « وما يلقيها الا الصابرون » . « من لدن حكيم » ، اي - من عند رب العزة على لسان جبرئيل بامر حكيم . حكم ان القرآن من عنده نزل ، « عليهم » بخلقه الى ماذا يصيرون . وقيل « لتلقى » اي - لتلقن ، يقال لقيته كذا فتلقاه ، اي - لقيته فتلقن .

« اذ قال موسى لاهله » ، يعني - اذ ذكر اذ قال موسى لاهله ، اهل الانسان - من يختص به ، والمراد بالاهل هاهنا امرأته ابنة شعيب ، قال لها في سفره اذ خرج من مدين يوم الشام وقد ضل الطريق وأصلت زنده : « انسى آنت ناراً » اي - ابصرتها من بعيد ، فامكثوا مكانكم ، وكان الوقت شتاءً ، ووجد اهله البرد ، فطلب موسى لهم صلاءً « سأتيكم منها بخبر » عن الطريق اين هو ، « او آتيكم بشهاب قيس » نون كوفي و يعقوب و اضاف من بقى ، فمن نون جعل « القيس » صفة لـ « شهاب » او بدلا ، ومن اضاف جعل « الشهاب » الشعلة و « القيس » النار ، اي - بشعلة نار ، القيس بالسكون المصدر ، وبالفتح - الاسم ، والشهاب - نور كالعمود من النار وغيرها ، ومنه الكواكب تمتد في السماء شهباً ، والمعنى - او آتيكم بشعلة نار ساطع - اقتبسها من معظم النار

ان لم اجد عندها من يدلنى على الطريق « لعلكم تصطلون » ، الاصطلاء الاستدفاء
بالصلاة وهى النار الموقده . ويقال فلان يصطلى بنار فلان اى - يعيش فى ظلّه
ويتغرر به . قال مقاتل : النار هو النور وهو نور ربّ العزة رآه ليلة الجمعة عن يمين
الجبل بالارض المقدّسة.

« فلما جاءها » اى جاء موسى النار التى ابصرها ، « نودى » جاءه النداء ، وهو
الكلام المسموع ، اى - نودى موسى « بان بورك » اى - قدس . قال ابن عباس
و ابن جبير والحسن : يعنى قدس من فى النار وهو الله سبحانه عنى به نفسه . وقيل بورك
اى - جعل فيه البركة والخير ، بمعنى تبارك ، وهذا كلام يجرى مجرى الدعاء وحقيقته
يرجع الى الخير ، وفيه اربع لغات : باركك الله ، وبارك فيك ، وبارك عليك وبارك
لك . وقيل : معناه بورك من فى النار نوره . وقيل « من » صلة والتقدير : بوركك النار
« ومن حولها » وهو قرأه ابى بن كعب والمعنى - بورك فى النار وفيمن حولها ، فسعى
النار مباركة كما سعى البقعة مباركة . وقيل : معنى من فى النار انه نادى موسى
منها واسمعه كلامه من جهتها . وفى النار قولان : احدهما ، انها كانت ناراً مضيئة
محرقة كسائر النيران . قال سعيد بن جبير : وهى احدى حجب الله سبحانه يدلّ عليه
قول النبى (ص) : « حجاب النار لو كشفها لحرقت سبحات وجهه كل شىء ادر كه بصره » .
ثم قرأ ابو عبيدة احد رواة : وهذا الخبر « ان بورك من فى النار ومن حولها » ،
« وسبحان الله رب العالمين » ؛ والقول الثانى انها كانت نوراً مضيئاً من غير احراق ،
لانه كانت متضمة فى شجرة خضراء . وجاء فى التفسير انها كلما ازدادت تضماً
ازدادت الشجرة خضرة ، وكانت سمرة . قال المفسرون : كانت النار نوره عزّ وجلّ ، وانما
ذكر بلفظ النار لان موسى حسبه ناراً والعرب تضع احدهما موضع الآخر « ومن
حولها » يعنى الملائكة « وسبحان الله رب العالمين » هذا ايضاً من جملة ما نودى ، وانه
سبحانه نزه نفسه عما لا يليق به . وقيل انه كلام موسى لقاها لدهاء الامر العظيم .

« يا موسى انه انا الله ، اى - الذى ناداك « انا الله العزيز الحكيم » .
« والى عصاك » ، هذا من جملة النداء ، فألقاها « فلما رأها تهتز » اى - تتحرك
باضطراب « كأنها جان » . قيل شبهها بالجن لخفته ، وقال فى موضع آخر : « فاذا هى
ثعبان مبین » وهى الحية العظيمة ، يعنى - انها فى سرعة الجان وخفته ، وفى صورة
الثعبان وقوته . وقيل انها فى اول امرها جان على قدر العصا ثم لايزال تنتفخ وتربوا
حتى تصير كالثعبان العظيم « ولى مدبراً » ، اى ولى موسى مدبراً ، ادبر عنها ،
وجعلها تلى ظهره ؛ « ولم يعقب » لم يرجع ولم يلتفت ، تقول : عقب الرجل اذا رجع
يقابل بعد ان ولى . وقيل عقب رجع على عقبه ، « يا موسى لاتخف انى لا يخاف لى
المرسلون » معناه - لا يخاف المرسلون فى موضع الذى يوحى فيه اليهم والا فالمرسلون
اخوف من الله من غيرهم .

« الا من ظلم » فى هذا الاستثناء قولان : احدهما انه متصل وظلمهم ذنبهم قبل
النبوة ، وقيل هو الصغيرة سميت ظلماً ، والتقدير : لا يخاف لى المرسلون الا رسول
ظلم بارتكاب صغيرة ، فانه يخافنى الا ان يتوب بعد ذلك فاغفر له ، قال : الحسن قال
الله تعالى لموسى انما اخفك لقتلك القبطى ، والقول الثانى انه استثناء منقطع ومعناه -
لكن من ظلم فانه يخافنى الا ان يتوب ويعمل صالحاً فانى اغفر له وارحمه .

« وادخل يدك فى جيبك » انما امر بادخال اليد فى الجيب لان بردعته لم يكن
لها كتم ، وقيل : « فى جيبك » اى - فى قميصك لانه يجاب ، اى يقطع « تخرج بيضاء » لها
شعاع كشعاع الشمس « من غير سوء » اى برص وآفة ، « فى تسع آيات » كما يقال
اعطانى عشرة من الابل فيها فحلان ، اى - منها فحلان . قال الزجاج : تاويله - اظهر
هاتين الآيتين من تسع آيات وهن العصا واليد البيضاء والجذب ونقص الثمرات والطوفان
والجراد والقمل والضفادع والدم . وقيل فيه اضمار ، والمعنى - اذهب الى فرعون فى
تسع آيات ، اى - مع تسع آيات « انهم كانوا قوماً فاسقين » .

« فلما جاءتهم آياتنا » اى - جاءهم موسى باليد والعصا « مبصرة » ، اى - مستنيرة مبصرة بها كما تقول ابصر النهار اى ابصر فيه، ومثله قوله : « وجعلنا آية النهار مبصرة » ، اى - نيرة يبصر فيها، نصب على الحال . وقيل : مبصرة تجعلهم بصراء وقيل : جاعلة لهم بصائر ، « قالوا هذا سحر مبين » .

« وجحدوا بها » لا يكون الجحود الامن علم من الجاحد. وقيل لا يكون الجحود الا بعد الاقرار بما عرف واصل الجحد قلة الخير ، وفى الباء قولان : احدهما ، زيادة كقول الشاعر : نضرب بالسيف ونرجوا بالفرج .

والثانى باء السبب ، اى - ازالوا الخير عنهم بسبب ردهم آيات الله وتكذيبهم حاملها .

« واستيقنتها انفسهم » عرفتها وتحققت انها من عند الله، تيقنت واستيقنت بمعنى واحد « ظلماً » لانفسهم « وعلواً » ، اى - ترفعاً وتكبراً وانفةً من اتباع موسى ، وفى الآية تقديم وتأخير ، تقديره : وجحدوا بها ظلماً وعلواً واستيقنتها انفسهم انها من عند الله ، الواو فى قوله : « واستيقنتها » واو الحال و« ظلماً وعلواً » مفعول له والعامل فيها : « جحدوا » . - « فانظر كيف كان عاقبة المفسدين » اى - انظر كيف كان خاتمة امرهم الاغراق فى الدنيا والنار فى الاخرى، هذا تأويل قوله : « تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض ولا فساداً » ... الآية ،

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز شهد بجلاله افعاله ، نطق بجماله افضاله ،

دلّ علی اثباته آیاته ، اخبر عن صفاته مفعولاته اسم جلیل عرفه العقلاء بدلالة افعاله .
 و عرفه الاصفیاء باستحقاقه لجلاله وجماله ، فبلطف جماله عرفوا جوده و بكشف جلاله
 عرفوا وجوده . نام خداوندی که دلائل توحید آیات او معالم تفرید رایات او ، شواهد
 شریعت اشارات او ، معاهد حقیقت بشارات او ، قدیم نامخلوق ذات و صفات او ،
 خداوندی که مصنوعات از قدرت او نشان است ، مخلوقات از حکمت او بیانست ،
 موجودات بر وجود او برهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست ، هر چه در فهم
 و وهم تو آید که وی آنست نه آنست ، بل که خالق آنست .

جمالک لایقاس الی جمال و قدرک جلّ عن درک المثال .

«طس» الطاء اشاره الی طهارة قدسه ، والسین اشاره الی سناء عزّه ، یقول تعالی :
 بطهارة قدسی و سناء عزّی لا یتبّ امل من امل لطفی . جلال احدیت و جمال صمدیت
 سو کند یاد میکند بطهارت قدس خود و بسناء عزّ خود که هر که بمن امید رحمت دارد
 نومیدش نکنم ، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردّش نکنم ، هر چه بنده را امیدست
 فضل من برتر از آن است ، هر چه از بنده تقصیر است بی نیازی من برابر آنست .

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنا بر بی نیازی است و تقصیر رهی بنا بر ضعف
 و بیچارگی است ، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگانرا دوست دارد . در خبرست که
 موسی (ع) گفت : « یاربّ من احبّاءک من خلقک حتی احبّهم لاجلک ؟ » خداوند اازین
 خلق که آفریده ای دوست تو کیست تا از بهر تو او را دوست دارم ؟ جواب آمد که : « یا موسی
 کلّ فقیر و فقیر و کلّ ضعیف مسکین ، ازین هر درویشی شکسته ضعیفی کوفته زیر بار
 حکم مافر سوده ، معاشر المسلمین درویشان شکسته را عزیز دارند ، که ایشان برداشته
 لطفند و بر کشیدگان فضل ، ربّ العالمین ایشانرا بر بطة : « یحبّهم و یحبّونه » بسته ،
 بقید : « والزمهم کلمة التقوی » استوار کرده در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت
 افروخته . در خبرست که روز قیامت که جنّ و انس را در آن صعید قیامت بهم آرند

وخلق اولين و آخرين را بر بساط هيبت و سياست بدارند منادئى از جانب عرش مجيد آواز دهد: كجايند آن كسانى كه درويشان را در دنيا بچشم شفقت نگرستند و بعين كرامت ملاحظه نمودند و بجاي ايشان را احسان كردند؟ در رويد در دارالقرار و معدن الابرار ايمن و شاد، از ترس و اندوه آزاد. يكبار ديگر همان منادى ندا كند: كجايند آن كسانى كه بيماران درويشان را پرسيدند و ايشان را حرمت داشتند و بتعهد و تفقد احوال ايشان را مطالعت كردند؟ ايشان را آريد و بر منبرهاى نور نشانيد! تا بالله سخن ميگويند و بمناجات و محادثات حضرت ربوبيت مى نازند و باقى خلق در غمرات حساب و حسرات عتاب مى باشند. قال النبي (ص): «ان الله عز وجل عبداً استجبهم (۱) لنفسه لقضاء حوائج الناس ثم آلى على نفسه الا يعذبهم، فاذا كان يوم القيمة جلسوا على منابر من نور يحدثون الله تعالى والناس فى الحساب».

«هدى و بشرى للمؤمنين» اين كتاب قرآن، منشور نبوت، حجت رسالت، معجز دعوت، نامه آسمانى، كلام ربانى، راه نمونى مؤمنانست، و بشارت دوستان بنعيم جاودان است، دليل و حجت اهل ايمانست، امان اهل تقوى و مستند اهل فتوى است.

«الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة»... الآية، يديمون الموصلات و يستقيمون فى آداب المناجاة و يؤدون من اموالهم و احوالهم و سكناتهم و حر كاتهم الزكوة بما يقومون فى حقوق المسلمين احسن مقام، و يتوبون عن ضعفائهم احسن متاب.

«از قال موسى لاهله انى آنست ناراً،... الآية»، آن شب كه موسى در آن بيابان در تحير افتاد، از مدين برفته و روى بمصر نهاده و بقصد آن كه تا مادر خویش و دو خواهر - يكى زن قارون و ديگر زن يوشع نون - از آنجا بيارد، و بيم فرعون در دل وى بود همى ناگاه در آن بيابان راه گم كرد، شبى بود تاريك و راهى باريك،

شبی دیجور و موسی سخت رنجور؛ در آن بیابان متحیر مانده میان باد و باران و سرمای بی کران و برق درخشان و رعد غران و عیال وی از درد زه نالان، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد، از سر تیزی و تندگی سنگ و آتش زنه هر دو بزمین زد رب العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد. گفتند: یا موسی! صفرا مکن و خشم مگیر که ما در امر پادشاهیم، باطن ما پراز آتش است اما فرمان نیست که يك ذره بیرون دهیم، آن شب فرمان رسید همه آتشیهای عالم را که: در معدن خود همی باشید هیچ بیرون میائید که امشب شبی است که ما دوستی را با آتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بروی خواهیم نهاد اینست که رب العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً. فیا عجبا آتشی که رب العزّة در صخره صفا تعبیه کرد موسی کلیم نتوانست که با احتیال آنرا ظاهر کند، نوری که رب العزّة جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد ابلیس لعین بوسوسه خویش آنرا کی ظاهر تواند کرد.

فوله: « انسی آنست ناراً »، رب العالمین در قرآن شش آتش یاد کرد: یکی آتش منفعت، فوله: « افرأیتم النار الّتی تورون ؟ »؛ دگر آتش معونت، فوله: « قال انفخوا حتی اذا جعله ناراً »؛ سدیگر آتش مذلت، فوله: « خلقتنی من نارٍ و خلقته من طبن »؛ چهارم آتش عقوبت: « النار وعدھا الله الذین کفروا »؛ پنجم آتش کرامت: « قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً »؛ ششم آتش معرفت و هدایت، فوله: « انسی آنست ناراً »، عامه خلق از آتش منفعت معیشت یافتند، کفوله تعالی: « نحن جعلناها تذکرةً و متاعاً للمقویین »، ذوالقرنین از آتش معونت نظام ولایت یافت: « قال هذا رحمة من ربی »، ابلیس از آتش مذلت لعنت یافت: « وانّ علیک لعنتی »، کافر از آتش عقوبت مزید عذاب یافت: « کلّما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب »، ابراهیم از آتش کرامت و سلامت یافت: « قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم »

موسی از آتش معرفت و هدایت قربت یافت : « وقرّبناه نجیاً » موسی را باوّل ندا بود «نودی» و باخر نجوی بود « وقرّبناه نجیاً ». باز مصطفی عربی (ص) باوّل چه بود ؟ : « اسری بعبده » - باوسط چه بود ؟ « عند سدرۃ المنتهی » - و باخر چه بود ؟ « ونافتدلی ، فکان قاب قوسین او ادنی » .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و لقد آتینا داود و سلیمان علماً » دادیم داود و سلیمانرا علم پیغامبری و دانش دین « و قالوا » و میگفتند ایشان « الحمد لله » سزاوارای ستایش پاک نیکو خدایرا « الذی فضلنا آن خدای که فضل داد مارا و افزونی « علی کثیر من عباده المؤمنین (۱۵) » بر افزونی از بندگان گرویده خویش .
و ورث سلیمان داود ، میراث برد سلیمان از داود پیغامبری و پادشاهی « و قال ، و گفت سلیمان « یا ایها الناس علمنا منطق الطیر » ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند [که ایشان چه میگویند] « و او تینامن کل شیء » و مارا هر چیز که در واید بدادند « ان هذا لهو الفضل المبین (۱۶) » این افزونی نیکویی است از الله بر من آشکارا .

« و حشر لسلیمان جنوده » بینگیختند و با هم آوردند سلیمانرا سپاهها و لشکرهایی « من الجن و الانس و الطیر » از پریان و مردان و مرغان « فهم یوزعون (۱۷) » و ایشانرا همه از نافرمانبرداری می باز داشتند .

« حتی اذا اتوا علی واد النمل » تا هنگام بر گذشت بر رود کده مورچه « قالت نملة » گفت سالار آن لشکر مورچه : « یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم » ای

مورچگان در روید در جایگه‌های خویش « لایحظمنکم سلیمان و جنوده » شمار افرو
 نشکنند سلیمان و سپاه او « وهم لایشعرون (۱۸) » و ایشان بی آگاه که ندانند.
 « فتبسم ضاحکا من قولها » بخندید سلیمان که سخن آن مورچه اوراشگفت
 آمد و نیکو « و قال رب » و گفت خداوند من « اوزعنی ان اشکر نعمتك التي
 انعمت علی » ما را بازدار از ناسپاسی تا آزادی آن نیکوکاری تو کنم که با من
 کردی « و علی والدی » و بایدر و مادر من « و ان اعمل صالحاً ترضیه » و تا کردار
 نیکو کنم که پسندی آنرا « و ادخلنی برحمتك » و در آر مرا برحمت خویش
 « فی عبادك الصالحین (۱۹) » و در بندگان شایستگان خویش .

النوبة الثانية

قوله: « ولقد آتينا داود و سليمان علماً » ای اعطینا داود و سلیمان علماً
 بالدين و احكام الشريعة . وقيل فهماً بالقضاء و بكلام الطير و الدواب ؛ وقيل هو:
 « بسم الله الرحمن الرحيم » ، « وقالوا الحمد لله الذي فضلنا ، في معرفة الدين « علی كثير
 من عباده المؤمنين » ، ای - مؤمنی زمانهم و من لم یؤت مثل ذلك من الانبياء . داود (ع)
 از بنی اسرائیل بود از فرزندان یهودا بن یعقوب ، و روزگاری بعد از روزگار
 موسی بود بصد و هفتاد و نه سال ، و ملك وی بعد از ملك طالوت بود ، و بنی اسرائیل
 همه متبع وی شدند و ملك بر وی مستقیم گشت ؛ اینست که رب العالمین گفت :
 « و شدنا ملکه » ؛ هر شب سی و سه هزار مرد از بزرگان بنی اسرائیل او را حارس
 بودند و با ملك وی علم بود و نبوت چنانکه گفت جل جلاله : « آتینا داود و

سلیمان علماً،؛ و حکم کہ راندی و عمل کہ کردی از احکام توراہ کردی کہ کتاب وی - زبور - همه موعظت بود، در آن احکام امر و نہی نبود. و اورا نوزده پسر بود و از میان همه وراثت نبوت و ملک سلیمانرا بود، چنانکہ رب العالمین گفت: «وورث سلیمان داود». مقاتل گفت: تعد داود بیشتر بود و ملک و حکم سلیمان قوی تر بود. قومی گفتند این وراثت بر نبوت نیفتد کہ: النبوة لا تورث؛ و بر مال نیفتد کہ مصطفی (ص) گفته: «انا معاشر الانبياء لانورث، ماتر کناء صدقة». پس معنی این وراثت آنست کہ سلیمان بجای داود نشست در ملک راندن و خلق را بر اللہ دعوت کردن. و قیل استخلفه فی حیاته علی بنی اسرائیل و كانت ولاية الوراثة.

«و قال يا أيها الناس علمنا منطق الطير»، ای - فهمنا ما يقوله الطير. قومی گفتند: این حقیقت نطق نیست کہ نطق بی حروف نباشد و در آواز مرغ حروف نیست؛ قومی گفتند روا باشد کہ حق تعالی مرغ را حقیقت نطق دهد تا با سلیمان سخن گوید و آن سلیمانرا معجزتی باشد همچنانکہ در قصہ دهد است و گفته اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست کہ بعضی را از مرغان این نطق هست و آن طوطی است و ببغا. مقاتل گفت: سلیمان (ع) در جمع بنی اسرائیل نشسته بود، مرغی بوی بر گذشت و بانگ همی کرد چنانکہ مرغان بانگ کنند، سلیمان گفت با هم نشینان خویش: هیچ دانید کہ این مرغ چه میگوید؟ گفتند یا نبی اللہ تو به دانی؛ گفت این مرغ بمن بر گذشت و گفت: السلام عليك ايها الملك المسلط على بنی اسرائیل، اعطاك الله سبحانه الكرامة و اظهرك على عدوك، انسى منطلق الی فراخی ثم امر بك الثانية، و انه سيرجع الينا الثانية، فانظروا الی رجوعه. قال: فنظر القوم طويلا اذ مر بهم، فقال: السلام عليك ايها الملك ان شئت ايدن لي كيما اکتسب على فراخی حتى أشبعها ثم آتيك فتفعل بي ما شئت. سلیمان با ندیمان و هام نشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریافتید سخن گفتن من باوی و دستوری دادن من اورا با آنچه می در خواست؟

گفتند : یا نبی^ص الله ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وی میکردهی .
 فذلك قوله عزوجل : «علمنا منطلق الطير» و قال فرقد السبخی : مرّ سليمان على بلبلٍ
 فوق شجرةٍ يحرك رأسه و يمیل ذنبه . فقال لأصحابه : اتدرون ما يقول هذا البلبل ؟
 قالوا : الله و رسوله اعلم . قال : يقول اكلت نصف تمره فعلى الدنيا العفاء . وصاح
 ورشان ، فقال اتدرون ما يقول ؟ قالوا : لا ، قال : فانه يقول : «لدوا للموت و ابنوا للخراب» ،
 فصاحت فاخترت عند سليمان ، فقال : اتدرون ما يقول ؟ قالوا : لا ، قال : فانه يقول : ليت ذا الخلق
 لم يخلقوا . وصاح طاووس ، فقال يقول : كما تدين تدان . وصاح هدهد فقال يقول : من لا
 يرحم لأ يرحم . و صاح صرد ، فقال يقول : استغفر و الله يا مذنبون ، فمن ثم نهى رسول الله
 عن قتله . و صاح طوطى ، فقال يقول : كلّ حى ميت و كلّ جديد بال . و صاح خطاف
 فقال يقول : قدّموا خيراً تجدوه . و هدرت حمامة ، فقال يقول : سبحان ربى الاعلى
 ملء سماءه و ارضه . و صاح قمرى ، فقال يقول : سبحان ربى الاعلى . قال : سليمان و الغراب
 يدعوا على العشار ؛ و الحدأة يقول : «كلّ شيء هالك الا وجهه» ؛ و القطا يقول : من سكت
 سلم ؛ و الضفدع يقول : سبحان ربى القدوس المذكور بكلّ مكان ، و الدراج يقول :
 «الرحمن على العرش استوى» . عن الحسن قال : قال رسول الله (ص) «الديك اذا صاح
 يقول اذكروا الله يا غافلون . و عن الحسن بن على (ع) قال : «اذا صاح النسر قال
 ابن آدم عش ما شئت ، آخره الموت» ، و اذا صاح القنبر ، قال : الهى العن مبعضى
 آل محمد (ص) ؛ و اذا صاح الخطاف قرأ الحمد لله رب العالمين ويمدّ «الضالين» كما
 يمدّها القارى .

قوله : « و اوتينا من كلّ شيء اى - اعطينا من كلّ شيء الملك و النبوة و الكتاب
 و الرياح و التسخير الجنّ و الشياطين و منطق الطير و الدواب و محاريب و تماثيل و جفان
 كالجوابى و عين القطر و عين الصفر و انواع الخير . و قيل معناه و اوتينا من كلّ شيء
 يحتاج اليه الملوك . و قيل : من كلّ شيء يؤتى الانبياء « انّ هذا» اى - الذى اعطينا
 « لهو الفضل المبين » البين .

«وحشر سليمان جنوده»، ای - جمع فی مسیره جنوده ، الجند لا یجمع و انما قال جنوده لاختلاف اجناس عسا کره ، « من الجنّ والانس والطّیر فهم یوزعون»؛ الوزع - الدّفع والكفّ ، والوازع - الّذی یزع الناس و یکفّهم ولما استقضى الحسن البصریّ **بأبصره** قال : لا بدّ للقاضی من وزعة. و یقال : للامراء وزعة. وفی الخبر «لا بدّ للناس من وزعة ، و معنی یوزعون - یکفّون عن الخروج عن الطّاعة و یحبسون علیها و هو قوله : « و من یرغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر » . قال مقاتل : کان سلیمان استعمل علی کلّ صنفٍ منهم جنّیاً یردّ اولهم علی آخرهم لئلا یتقدّموا فی المسیر كما یصنع الملوك ، وکان سلیمان یسیر فیهم لیكون اهیّب له . روایت کنند از محمد بن کعب القرظیّ گفت: لشکر گاه سلیمان صد فرسنگ بود : بیست و پنج فرسنگ آدمیان داشتند ، بیست و پنج فرسنگ جنّیان ، و بیست فرسنگ وحوش بیابان ، و بیست و پنج فرسنگ مرغان ؛ و اورا هزار کوشک بود از آبکینه بر چوب ساخته و اورا هزار زن بود در آن کوشکها نشانده : سید از آن آزاد زن بودند ، و هفتصد کنیزکان سریت . و باد عاصف و باد رخا بفرمان وی بود چون خواستی که بر خیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکر گاه وی جمله برداشتی و بهوا بردی ، آنکه باد رخا را فرمودی تا نرم نرم آنرا میراندی ، گفتا مسیر وی میان آسمان و زمین بود ، حق جلّ جلاله وحی فرستاد که انسی قد زدت فی ملکک انه لایتکلم احد من الخلائق بشیء الاّ جاءت الريح فاخبرتك به . تا اینجا روایت محمد کعب القرظی است .

مقاتل گفت : شیاطین از بهر سلیمان بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم کرده ، زر در ابریشم ساخته و ابریشم در زر بافته ، طول آن بساط یک فرسنگ و عرض آن یک فرسنگ و در میان بساط منبری زرین نهاده ، سلیمان بر آن منبر نشستی و گرد بر گرد وی سه هزار کرسی نهاده ، زرین و سیمین : انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند ، و علما بر

کرسیهای سیمین، و گرد بر کرد ایشان عامه مردم، و از پس مردم جنّ و شیاطین، و بالای ایشان مرغان در هوا پر و پر داده تا آفتاب بر ایشان نتابد و حرارت آفتاب بایشان نرسد؛ و باد صبا مسخر وی کرده تا آن بساط و آن حشم برداشتید و از بامداد تا شبانگاه مسافت يك ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت مقاتل است. و هب منبه روایت کند از کعب احبار که سلیمان (ع) چون بر نشستید با خیل و حشم، جنّ و انس و طیور و وحوش، بعضها فوق بعضی علی قدر درجاتهم، زبر یکدیگر هر یکی بر قدر درجه خویش بودی، و او را مطبخها بود ساخته در آن تنوره‌های آهنین بود و دیگهای بزرگ، چنانکه هر تایی دیگ ده تا شتر در آن می‌شد؛ و پیش لشکر گاه میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان و ستوران در آن حال زین کرده و استران آراسته؛ همچنان در میان آسمان و زمین باد ایشان را همی برد و سفر ایشان از اصطخر تا یمن. و گفته‌اند بمدينه رسول (ص) بر گذشت سلیمان گفت: هذه دار هجرة نبي في آخر الزمان طوبى لمن آمن به و طوبى لمن اتبعه و طوبى لمن اقتدى به و همچنان بزمین مکه بر گذشت؛ خانه کعبه در الله زارید، گفت: يا رب هذا نبي من انبيائك و قوم من اوليائك مروا على فلم يهبطوا في و لم يصلوا عندي ولم يذكروك بحضرتي و الاصنام تعبد حولي من دونك، فاوحى الله اليه ان لا تبك فانتى سوف املأك و جوهراً سجداً و انزل فيك قرآناً جديداً و ابعث منك نبياً في آخر الزمان احب انبيائي السى و اجعل فيك عمارة من خلقى يعبدوننى و افرض على عبادى فريضة يدفون اليك دفيق النسور الى اوكارها و يحنون اليك حين الناقه الى ولدها و الحمامة الى بيضها و اطهرك من الاوثان و عبدة الشياطين. پس سلیمان (ع) از آنجا برفت تا بوادی نمل رسید سلیمان باد را فرمود تا او را بزمین آورد و بر ستوران نشستند و همی رفتند تا بوادی نمل رسیدند. اینست که رب العالمین گفت: حتى اذا اتوا على وادى النمل، جمهور مفسران بر آنند که این وادى نمل اندر زمین شام است و گفته‌اند وادى سدیر است. وادى است از وادیه‌های طائف، و معنی وادى النمل ای - يكثر فيه النمل كما يقال: بلاد الثلج، و قيل كان النمل

به امثال الذئاب . قال الشعبي : كانت التي فهم سليمان كلامها ذات جناحين ، فكانت من الطير ، فلذلك علم منطقتها ، وقال مقاتل : سمع كلامها من ثلاثة اميال حملت الريح اليه . وقال الضحاك اسم هذه النملة طاخية ، وقيل حزمي .

« قالت نملة » وكانت رئيساً لها فقالت لاصحابها: «يا أيها النمل ادخلوا مساكنكم»، اي منازلكم « لا يحطمنكم سليمان وجنوده » ، في الظاهر نهى لسليمان عن الحطم ، وفي الحقيقة نهى له عن البروز والوقوف ، فصار كقول القائل : لا رينك هاهنا ، اي - لا تحضر هذا الموضع . الحطم - الكسر ، وسمى حجر الكعبة حطيماً لانه كسر عنها ؛ وحطام الدنيا قطعة منها ، والحطم كسر البرزون الشعير ، والحطمة عند العرب الاكولة ، وسميت جهنم حطمة لما تلتهمه من الخلائق . قوله: «وهم لا يشعرون» انهم يحطمونكم ، وفيه تبرية لسليمان وجنوده من الجور وان يطؤا ذرة على الارض ؛ والقول الثاني انه استيناف ، اي - فهم سليمان والقوم لا يشعرون .

« فتبسم ضاحكا من قولها » ، اي - متعجباً من حذرها واهتمامها الى مصالحها ، وقيل ضحك فرحاً بظهور عدله في الخلق حتى عرفته النملة فاخبرت انهم لا يطؤونها عن علم . قال المازني : انما قال ضاحكا ليعلم انه تبسم ضحك لا تبسم غضب ؛ وفي الخبر: « ضحك الانبياء التبسم » وهو الكسر . فان قيل: بم عرفت النملة سليمان ؟ قلنا كانت مأمورة بطاعته ، فلا بد من ان تعرف من امرت بطاعته ، ولها من الفهم فوق هذا ، فانها تشق ما تجمع من الحبوب بنصفين و تكسر الجلجلان بربع قطع حتى لاتنبت .

گفته اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است : اول ندا ، دیگر تنبيه ، سوم تسميه ، چهارم امر ، پنجم نص ، ششم تحذير ، هفتم تخصيص ، هشتم تعميم ، نهم اشارت ، دهم عذر . اما ندا آنست که گفت : « يا » ، تنبيه: «ايها» ، تسميت: « النمل » ، امر: « ادخلوا » ، نص: « مساكنكم » ، و تحذير: « لا يحطمنكم » ، تخصيص:

« سلیمان » ، تعمیم: « و جنوده » ، اشارت: « وهم » ، عذر: « لایشعرون » .

و گفته‌اند سلیمان اول که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثت ایشان که همچون گاومیش بودند به بزرگی پس سلیمان انگشتی خویش بآن مهتر ایشان نمود ، بتواضع و خشوع پیش آمد و خویشان را بیفکند ، آنکه سلیمان او را گفت که : مورچگان بسیارند وی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند : صنفی در کوهها و وادیها مسکن دارند ، و صنفی در دهها ، و صنفی در شهرها . سلیمان گفت لختی از ایشان بر من عرضه کن . گفت زمانی توقف کن درین موضع تا من ایشانرا خبر دهم و بیرون خوانم . پس ندا کرد و ایشانرا بیرون خواند جوق جوق (۱) کردوس کردوس بیرون می آمدند و میگذشتند ، هفتاد روز بر آن صفت میگذشتند ، سلیمان گفت : هل انقطعت عسا کرهم؟ فقال له ملك النمل: لو وقفت الی یوم القيامة ما انقطعت . ثم وقف سلیمان بمن معه من الجنود لیدخل النمل مساکنهم ، ثم حمد ربّه حين علمه منطق الطیر و سمع کلام النملة .

« فقال ربّ اوزعنی » ، ای - الهمنی . وقیل اوزعنی ، ای حرّصنی ، وفلان موزع ای - مولع ، من الوزوع وهو الولوع . وقیل الايزاع من الوزع وهو الكفّ ای اعزنی بشكرک و کفنی عن کفرک ، فان من کفک عن شیء فقد اعزاک بالكفّ عنه ، و النعمة التي استوجب سلیمان شکرها هی نعمة العدل التي حمل النملة علی الشهادة له بها فی قولها: «وهم لایشعرون» لانّ فی قولها شهادة انه لا یطأ الذرّ مع بسطة ملکه ، و قیل : النعمة النبوة و الملك الذي لا ینبغی لاحد من بعده « وعلی والدی » یعنی انعمت علی والدی - وهو داود بن ایشا - بالنبوة و تسبیح الجبال و الطّیر معه و صنعة اللبوس و الاناة الحديد و غیرها وعلی والدتی وهی بتشایع بنت الیاین كانت امرأة اوریان التي امتحن بها داود و هی امرأة سلمة زاکیة طاهرة ، وهی التي قالت له : یا بنی لا تکثرنّ النوم

(۱) در دو نسخه دیگر : جوك جوك .

بالليل فانه يدع الرجل فقيراً يوم القيامة «وان اعمل صالحاً» اي - والهمنى ان اعمل صالحاً ، «ترضيه» اي - ثبتنى على الشكر « و ادخلنى برحمتك فى عبادك الصالحين» اي - فى الجنة مع الانبياء ولا يدخل الجنة احد الا برحمتك . نهى رسول الله (ص) عن قتل اربعة من الدواب : الهدهد والصرور والنحلة و النملة .

النوبة الثالثة

قوله : « ولقد آتينا داود وسليمان علماً » الآية ... رب العالمين جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته درين آيت منّت نهاد بر داود وسليمان ده : ايشان را علم دين دادم ، و دين اسمى است مجمل مشتمل بر اسلام و ايمان و سنت و جماعة و اداعات و عبادت و ترك كفر و معصيت ؛ اينست دين فريشتگان كه خداي را جل جلاله بآن همى پرستند و طاعت همى آرند ؛ و دين انبيا و رسل از آدم تا محمد صلوات الله عليهم اجمعين اينست . و پيغامبران و رسولان امت خود را باين دعوت كردند چنانكه رب العالمين گفت : « شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً » الآية . و اين دين سخت ظاهر است و مكشوف بر اهل سعادت و سخت پوشيده بر اهل شقاوت ، و حق جل جلاله بصر ديو شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دين نشناسند ، لقول النبي (ص) « كيف انتم اذا كنتم من دينكم فى مثل القمر ليلة البدر لا يبصره منكم الا البصير » . و روى انه قال (ص) : « جئتكم بها بيضاء نقية ليلها كنهانها و من يعش منكم فسيرى اختلافاً كثيراً عليكم بسنتى و سنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدى عضو عليها بالنواجد » و مجموع اين دين بنا بر دو چيز است : بر استماع و بر اتباع ، استماع آنست

که وحی و تنزیل از مصطفی بجان و دل قبول کند و بر متابعت وی راست رود، و ذلك قوله تعالى: « ما اتيكم الرسول فخذوه ».

« و لقد آتينا داود و سليمان علماً »، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است، و علم فهم علم حقیقت است. جنید را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده. حال عارف همین است: صفت بشده و حقیقت بمانده. عامه خلق بر مقامیند که ایشانرا صفت پیدا شده و حقیقت از ایشان روی بیوشیده، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته و حقیقت بمانده، نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته در شعر

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار

کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اول علم حقیقت است و برتر از آن عین حقیقت و وراء آن حق حقیقت: علم حقیقت معرفت است، عین حقیقت وجود است، حق حقیقت فناست. علم الحقیقة ما انت له عند الحق، عین الحقیقة ما انت به من الحق، حق الحقیقة اضمحلالك فی الحق. معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است. جنید گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی آیند که یافت می جویند. ای مسکین ترا یافت او چون بود که در شناخت عاجزی. وهم از جنید پرسیدند که یافت او چون بود؟ جواب نداد، و از مقام برخاست، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان، او که دارد خود داند.

پیر طریقت گفت: از یافت الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافت الله آید. حلاج گفت او که بنور ایمان الله را جوید همچنانست که بنور ستاره خورشید را جوید. او جل جلاله بقدر خود قائم است و در عزّ خود قیوم، بعزّ خود بعید بلطف خود قریب، عزّ کبر یاؤه و عظم شأنه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیته.

« وحشر سلیمان جنوده ، الآیة ... وهب منبه گفت سلیمان (ع) با مملکت خویش بر مرکب باد همی رفت، مردی حرّاث بکشاورزی مشغول بر نگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی و بزرگواری تعجب همی کرد و میگفت: لقد اوتی آل داود ملکا عظیماً . باد آن سخن بگوش سلیمان رسانید ، سلیمان فرود آمد و با آن مرد گفت: من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها الله عزوجل خیرٌ مما اوتی آل داود : يك تسبیح که الله تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملك و مملکت که آل داود را داده اند . آن مرد گفت : اذهب الله همك كما اذهبت همی . و بر عکس این حکایت کنند که : سلیمان صلوات الله علیه وقتی فرو نگرست مردی را دید به بیل کار میکرد و هیچ در مملکت سلیمان نگاه نمی کرد و دیدار چشم خود با نظاره ایشان نمی داد . سلیمان گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو بر گذشتیم که نه بنظاره ما مشغول گشت و در مملکت ما تعجب کرد مگر این مرد یا سخت زیرک است و دانا و عارف یا سخت نادان و جاهل . پس با در افرمود تا مملکت بداشت و بیستاد ، سلیمان فرو آمد و قصد آن مرد کرد، گفت: ای جوان مرد عالمیانرا شکوه ما در دل است و از سیاست ما ترسند و آنکه که مملکت ما بینند تعجب کنند. تو هیچ بما ننگری و تعجب نمی کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی . آن مرد گفت: یانبی الله حاشا و کلا که در کار مملکت تو در دل کسی استخفافی گذر کند، لکن ای سلیمان من در نظاره جلال حق و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته ام که پروای نظاره دیگران ندارم. یا سلیمان عمر من این يك نفس است که می گذرد اگر بنظاره خلق ضایع کنم آنکه عمر من بر من تاوان بود . سلیمان گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری . گفت بلی حاجت دارم و دیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن و بر من رحمت کن و هول مرگ بر من آسان کن . سلیمان گفت این نه کار منست و نه کار آفریدگان . گفت پس تو

همچون من عاجزی و از عاجز حاجت خواستن چه روی بود . سلیمان بدانست که مرد بیدار است و هشیار، گفت : اکنون مرا پندی ده گفت : یا سلیمان در ولایت وقتی منگر، در عاقبت نگر، چه راحت باشد در نعمتی که سطوت عزرائیل و هول مرگ سرانجام آن باشد . یا سلیمان چشم نگاهدار تائبینی ، که هر چه چشم نه بیند دل نخواهد . باطل مشنو که باطل نور دل ببرد .

« حتی اذا اتوا علی وادی النمل » سلیمان (ع) چون بوادی نمل رسید و باد سخن مورچه از مسافت سه میل بگوش وی رسانید که : « یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم » سلیمان را خوش آمد سخن آن ملک موران و حسن سیاست وی بر رعیت خویش و شفقت بردن بر ایشان . آنکه گفت : بیارید این ملک موران را ، بیاورند . او را دید بر لباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران . سلیمان گفت : آن سخن از کجا گفتی ؟ که : لایحطمنکم سلیمان و جنوده ، حطم ما بشما کجا رسیدی ؟ شما در صحرا و ما در هوا و نیز دانسته‌ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرو نگذارم و بر ضعفا و غیر ایشان ظلم نکنم و لشکریانرا نگذارم که شمارا بکوبند . آن ملک موران جواب داد که : من خود عدل تو دانسته‌ام و شناخته و عذر تو انگیخته که گفتم : « و هم لایشعرون » . اما آنچه میگوی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا بدانکه من بدان سخن حطم دل میخواستم . ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا خواهند و از سر وقت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه و منزل اغنیا نبیند و یقرب من هذا قوله تعالی : « ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا لنتقنهم فیه » ، و كذلك قول النبی (ص) : « ایاکم و الضیعة فترغبوا فی الدنیا » . آنکه سلیمان گفت : ترا لشکر چندست ؟ گفتا من ملک ایشانم و چهل هزار سرهنک دارم و زبردست هر سرهنگی چهل هزار عریف هر عریفی را هزار مور . گفت : چرا بیرون

نیاری ایشانرا و بر روی زمین نروید؟ گفت یا سلیمان ما را مملکت روی زمین میدادند اما نخواستیم و زیر زمین اختیار کردیم تا بجز الله کسی حال ما نداند. آنکه گفت: یا سلیمان از عطاها که الله ترا داده یکی بگوی. گفت باد مر کب ما ساخته، «غدوھا شهر و رواحھا شهر». گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی که هر چه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون بادست: در آید و نپایند و برود. این آن مثل است که گفته اند: قد ینبھ الکبیر علی لسان الصغیر.

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «و تفقد الطیر» [سلیمان] مرغ [هدهد] را باز جست و [نیافت]
 «فقال ما لی لا اری الهدهد» گفت چیست مرا که هدهد را نمی بینم «ام کان
 من الغائبین (۴۰)» یا از نادیدگان شد.

«لا عذبه عذاباً شديداً» حقاً که او را عذاب کنم عذابی سخت «اولا ذبحنه»
 یا کلوی او ببرم «اولیائینی سلطان مبین (۴۱)» یا عذری آرد بمن آشکارا و حجتی
 روشن.

«فمكث غیر بعید» غایب ماند و درنگ کرد نه دیر «فقال احطت بما لم
 تحط به» [هدهد] گفت چیزی بدانستم و دیدم و بآن رسیدم که تو بآن نرسیدی
 «و جئتک من سبا» و آوردم بتو از سبا «بنباء یقین (۴۲)» خبری بی گمان.

«انی وجدت امرأة تملکهم» من زنی یافتم آنجا که ایشانرا پادشاهی
 میکرد «و اوتیت من کل شیء» و او را هر چیزی که در پادشاهی در باید داده بودند

« و لها عرش عظیم (۲۳) ، و او را تختی است بزرگوار .

« وجدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله ، اورا و قوم اورا آفتاب پرستان یافتم که سجود میکردند آفتاب را فرود از الله «وزین لهم الشيطان اعمالهم ، و بر آراست شیطان بر ایشان کرده های بدایشان «فصدهم عن السبیل ، تا بر گردانید ایشانرا از راه «فهم لایهتدون (۲۴) ، تا ایشان راه نمی برند فراراستی .

« الا يسجدوا لله ، چرا سجود نه الله را کنند «الذی ینخرج الخباء ، آن خدایی که نهان می بیرون آرد «فی السموات والارض ، در آسمانها و زمینها «و یعلم ما یخفون وما یعلنون (۲۵) ، و میداند آنچه می پوشند و آشکارا میکنند .
« الله لا اله الا هو ، اوست که نیست خدا جز او « رب العرش العظیم (۲۶) ، خداوند آن عرش بزرگوار .

« قال سننظر ، سلیمان ، گفت آری بنگریم «اصدقت ام کنت من الکاذبین (۲۷) تا راست گفتی یا از دروغ زفانی .

« اذهب بکتابی هذا ، ببر این نامه «فالقہ الیهم ، و با ایشان او کن «ثم تول عنهم ، و آنکه باز کرده از ایشان [و بیکسو باز شو] « فانظر ماذا یرجعون (۲۸) ، و نگر تا بچه پاسخ دهند .

« قالت یا ایها الملا ، [بلقیس] گفت [خاصه خویش را] که ای مهبینان « انی الی الی کتاب کریم (۲۹) ، بمن او کردند نامه ای نیکو .

« انه من سلیمان ، آن از سلیمان است « و انه بسم الرحمن الرحیم (۳۰) ، و نوشته اینست که بسم الله الرحمن الرحیم .

« الا تعلوا علی ، بر من گردن مکشید و از اندازه بر مگذرید « و اتونی مسلمین (۳۱) ، و بمن آید گردن نهادگان .

« قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ، بَلْقِيسَ كَفَتِ أَيُّ مَهِينَانَ قَوْمٍ : « ائْتُونِي فِي أَمْرِي ،
 پاسخ دهید مرا درین کار من [که افتاد] « ما کنت قاطعة امرآ ، من هرگز کاری
 را نینداختم و نبریدم و بسر نبردم « حتی تشهدون (۳۲) ، تا آنکه که شما پیش من
 آئید .

« قالوا نحن اولوا قوة ، گفتند ما خداوندان قوت و انبوهی ایم « و اولوا
 بأس شدید ، و خداوندان زور سخت و سلاح « و الامر اليك ، و کار و فرمان بتوست
 « فانظري ماذا تأمرين (۳۳) ، بنگر تا چه فرمایی .

« قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها ، گفت پادشاهان که در شهری
 روند بگرفتن و بزور تباه کنند آنرا « و جعلوا اعزة اهلهما اذلة ، و عزیزان آنرا
 خوار کنند « و كذلك يفعلون (۳۴) ، و همچنان کنند [که او گفت] .

« و اني مرسله اليهم بهدية ، و من بايشان هديه ای فرستم « فناظرة بم يرجع
 المرسلون (۳۵) ، نگرم تا فرستادگان چه پاسخ آرند .

« فلما جاء سليمان ، چون رسول سليمان آمد « قال ائمتونني بمال ،
 سليمان گفت مرا هديه فرا سخن می پیوندید و مزد از دنیا می فرستید؟ « فما آتاني
 الله خیر مما آتیکم ، آنچه الله مرا داد به از آن که شما را داد « بل انتم بهدیتکم
 فقرحون (۳۶) ، نه که شما آئید که به چنانکه مرا فرستادید شادی برید .

« ارجع اليهم ، بازگرد بایشان « فلنأتينهم بجنود ، حقا و حقا که بایشان
 سپاهی آریم « لا قبل لهم بها ، که بآن بر نیایند و طاقت آن ندارند « و لنخرجنهم
 منها اذلة ، و ایشانرا بیرون آریم از آن زمین خوار « و هم صاغرون (۳۷) ، و ایشانرا
 کم آورده و بی آب .

النوبة الثانية

قوله « و تفقد الطير »، التفقد - تطلب المفقود، وانما قيل له التفقد لان طالب الشيء يدرك بعضه و يفقد بعضه ، لذلك قال ابو الدرداء : من يتفقد يفقد و من لم يعد الصبر لعظائم الامور يعجز. وانما تفقد سليمان الهدد لانه مهندس الماء: يرى الماء من تحت الارض كما ترى من وراء الزجاج ، فانه كان يضع منقاره فى الارض فيخبرهم بعد الماء وقربه ، ثم يأمر الجن بحفر ذلك الموضع ، فيظهر الماء ؛ فاحتاج فى ذلك اليوم الى الماء فتعرف عن حاله و تفقده . وقيل سبب تفقده انه كان اذا سار بجنوده جاءت الطير فتقف فى الهواء مصطقة موصولة الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده، فوقعت الشمس عليه، فنظر فوجد موضع الهدد خالياً ، فتعرف من حاله وقال : « مالى لا ارى الهدد » ؟ قرأ ابن كثير والكسائي « مالى » بفتح الياء - لا ارى الهدد، حاضر « ام كان من الغائبين » ؟ وقيل معناه : ازاغ بصرى عنه ام كان من الغائبين ؟ وقيل « أم » هاهنا بمعنى الالف و تقديره : ا كان من الغائبين . وقيل معناه - بل كان من الغائبين. « لاعد بنه عذاباً شديداً » و كان عذابه ان ينتف ريشه فيدعه ممعطا . ثم يلقيه فى بيت النمل فيلدغه. و قيل ينتف ريشه فيدعه فى الشمس . قال مقاتل بن حيان معناه - لاطلينه بالقطران ولا شمسه . وقيل : لا و دعه القفص، وقيل : لاجمع بينه و بين ضده . وقيل : لا منعنه من خدمتى . « او لاذبحنه - اولياً تبنى » . قرأ ابن كثير بنونين الاولى مثقلة مفتوحة و الثانية مخففة مكسورة . فالنون الاولى دخلت بمعنى التوكيد كما دخلت فى قوله : « لاعد بنه لاذبحنه »، لانه معطوف عليها ، و النون الثانية هى التى تلزم ياء الاضافة فى الفعل . و قرأ الباقون ليا تبنى بنون واحدة، واصله نونان كالاول فحذفت الثانية استثقالا لتوالى

ثلاث نونات لفظاً كما حذف من انى والاصل اننى، «بسلطان مبين» يعنى - الا ان ياتينى بحجة واضحة يكون له فيها عذر، فان قيل ما معنى قوله : «لاعدّ بنه» والمكلف هو الذى يستحق العذاب ، فالجواب عنه من وجهين : احدهما انه كان مأموراً بطاعة سليمان فاستحق العذاب على غيبته دون اذنه ، والثانى ان معنى الاية لاؤدبته و غير المكلف يؤدّب كالذواب و الصبيان .

« فمكث » - بفتح الكاف - قراءة عاصم و الباقر بن بضم الكاف و هما لغتان يعنى فمكث الهدهد بعد تفقد سليمان اياه «غير بعيد» اى - زماناً غير طويل حتى رجع و قيل مكث سليمان بعد تفقد و توعده غير طويل حتى عاد الهدهد ، وقيل عاد الهدهد فمكث ، اى وقف مكاناً «غير بعيد» من سليمان . « فقال احطت بمالم تحط به »

اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهای مختلف گفته اند درین قصه هدهد، و قول علماء تفسیر که سیر انبیا شناخته اند و دانسته آنست که سليمان (ع) چون از بنای «بيت المقدس» فارغ گشت از شام بیرون آمد بقصد مکه و زیارت کعبه ، و باوی انس و جن و شیاطین و وحوش و طیور و بر مرکب باد ، تا رسیدند زمین حرم و مدتی آنجا مقام کردند چند آنکه الله خواسته بود، هر روز قربان کردی پنج هزار شتر و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسپند، و آنکه اشراف قوم خود را گفت که ازین زمین پیغامبری عربی بیرون آید که بر خدای عزوجل هیچ پیغامبر گرامی تر از وی نیست سید انبیا است و خاتم رسولان و نام وی در کتب پیشینان ، هر که باوی کارد مخدول و مقهور گردد و هیبت و سیاست وی بر سر یک ماهه راه بدشمن رسد، و نشست وی در مدینه باشد و دین وی دین حنیفی باشد ، طوبی او را که وی را دریابد و بوی ایمان آرد و اتباع سیرت و سنت وی کند. آنکه گفت از روزگار ما تا بروز کار وی قریب هزار سال بود . سليمان (ع) بعد از آن مدتی انجا مقام کرد و مناسك بگزارد و از انجا قصد زمین یمن کرد ، بامداد از مکه برفت وقت زوال بصنعا یمن رسیده بود راه يك ماهه زمینی و هوایی خوش دید

آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند . طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب هدهد بود . منقار بر زمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست بر سر زمین و کجا دورتر . آنکه دیوانرا فرمودی تا آنجا که هدهد نشان دهد چاه فرو برند و آب بر آرند . سعید بن جبیر حکایت کند که ابن عباس این قصه میگفت و نافع ازرق قدری حاضر بود ، گفت : یا ابن عباس هدهد که بمنقار آب در زیر زمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آنکه که دام کردن وی افتد؟ ابن عباس گفت: ويحك، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر . و عن انس قال قال رسول الله (ص) : « انها كم عن قتل الهدهد فانه كان دليل سليمان على قرب الماء و بعده واحب ان يعبد الله في الارض حيث يقول : « و جئتك من سباء بنبا ۱۰ يقين . »

« انی و جدت امرأة تملكهم » الایة . . . آن ساعت که سلیمان در زمین صنعاء نزول کردهدهد بر پرید سوی هوا تا در عرصه دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن . مرغزار و درختان و سبزی فراوان دید . در آن نواحی پرید . هدهدی را دید دران زمین یمن - نام وی عنفیر - و هدهد سلیمان نام وی یعفرور ، آن عنفیر مرین یعفرور را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است ، پادشاه جزّ و انس و شیاطین و طیور و وحوش . عنفیر گفت: ملك سلیمان عظیم است لکن نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن بفرمان اوست . دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مقاتل . خواهی تا طرفی از ملك وی ببینی؟ یعفرور گفت : ترسم که باز گشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد . عنفیر گفت : اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آنکه چون باز گردی و سلیمان را از آن خبر کنی ، او را خوش آید و بر تو حرج نکند . یعفرور بر پرید و بلقیس را وحشم ویرا بدید و احوال وی را نیک بدانست ، آنکه باز گشت و نماز دیگر با سلیمان رسید و سلیمان

آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین در آمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جنّ و انس و شیاطین راه بآب نمی بردند.

سلیمان بر هدهد خشم گرفت گفت: «لَاعَذَّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا اَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ»، عقاب بر پرید تا هدهد را طلب کند، روی سوی یمن نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: بِحَقِّ اللَّهِ الَّذِي قَوَّاهُ وَاقْدَرَهُ عَلَيَّ الْاَلَّ رَحْمَتِي؛ فَوَلَّى عَنْهُ الْعَقَابُ وَقَالَ: وَيْلَكَ اِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ حَلَفَ اَنْ يَمُدَّ بِكَ اَوْ يَذْبَحَكَ. عقاب گفت: ای وایل ترا، پیغامبر خدا. سلیمان - سو کند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت سلیمان هیچ استثناء کرد در سخن؟ عقاب گفت: بلی استثناء کرد، گفت: «اولیائینی بسططان مبین»، هدهد گفت: پس چون استثناء کرد با کی نیست. آمدند تا بنزدیک سلیمان، و هدهد ترسان و لرزان. سلیمان گفت: مَا الَّذِي بَطَّأَكَ عَنِّي؟

فَقَالَ الْهَدَّادُ: «اِحْطَيْتُ بِمَالِمٍ تَحْطُ بِهِ، هَذَا، وَ قَوْلُ السَّامِرِيِّ: بَصُرْتُ بِمَالِمٍ تَبْصُرُوا بِهِ - بِمَعْنَى وَاحِدٍ اَي - عَلِمْتُ مِنْ حَالِ سَبَا مَا لِمَ تَعْلَمُهُ، وَ الْاِحْاطَةُ - الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ - مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِ، « وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَا بِنَبَأٍ يَقِينٍ » اَي - خَبْرٌ مُحَقَّقٌ لِاشْكٍ فِيهِ، قَالَ ذَلِكَ اِعْتِذَارًا اِلَيْهِ مِمَّا اِحْتَلَّ بِمَكَانِهِ. قَرَأْتُ ابْنَ كَثِيرٍ وَ اَبُو عَمْرٍو سَبَا مَهْمُوزٌ اسْتِ مَفْتُوحٌ وَ هَمِچْنِيْن « لَقَدْ كَانَ لِسَبَا » قَبْلَ بِسْكَوْنِ الْفِ خَوَانِدَه، بَاقِي « مِنْ سَبَا » بِجَرِّ وَ تَنْوِينِ خَوَانِدَه، مِنْ نَوْنِ فَلَانَه اسْمِ رَجُلٍ وَ مِنْ لَمْ يَنْتَوْنِ فَلَانَه اسْمِ قَبِيْلَةٍ كَقَرِيْشٍ، زَجَاجٌ كَقَت: سَبَا نَامُ اَنْ شَارِسْتَانِ اسْتِ كِه هَا رَبُّ كَوِيْنِدِ دَرِ نَوَاحِي يَمَنِ وَ بَلْقِيْسِ اَنْجَا مَسْكَنِ دَاشْتِ، وَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ صَنْعَا مَسِيْرَةَ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ. وَقِيلَ ثَلَاثَةُ فَرَسَخٍ، وَ قَالَ الْخَلِيْلُ: سَبَا اسْمٌ يَجْمَعُ عَامَةً قِبَائِلَ الْيَمَنِ. وَقِيلَ اسْمٌ اَمْتَهُمْ، وَ قَوْلٌ دَرَسْتِ اَنْسْتِ كِه اَز رَسُوْلِ خُدَا پَر سِيْدِنْدِ كِه سَبَا نَامُ مَرْدِ اسْتِ يَا نَامُ زَمِيْنِ؟ رَسُوْلِ جَوَابِ دَادِ كِه نَامُ مَرْدِي اسْتِ كِه دِه پَسَرِ دَاشْتِ چَهَارِ اَز اِيْشَانِ دَرِ شَامِ مَسْكَنِ دَاشْتِنْدِ: لَحْمٌ وَ جِذَامٌ وَ عَامِلَةٌ وَ غَسَانٌ، وَ شَشُ دَرِ يَمَنِ: كَنْدَه وَ اَشْعَرُوْنِ وَ اَزْدُ وَ مَذْحِجٌ

وانمار . قالوا يا رسول الله و ما الانمار ؟ فقال والد خثعم و بجيلة ، و قيل هو سبا بن يشجب بن يعرب بن قحطان ، فوجه سبا بغير تنوين انه اسم غير منصرف لاجتماع التعريف والتأنيث فيها ، لانها اسم مدينة او ارض او قبيلة او امرأة و وجه التنوين انه اسم منصرف لانه اسم رجل اوحى او بلد فهو مذكر ، فلم يجتمع فيه سببان من اسباب منع الصرف ، فصرف لذلك ؛ و اما وجه الهمز انه مأخوذ من سبأت الخمر ، اذا اشتريتها ، او من سبأته النار اذا احرقته . و من لم يهمز فلانه مأخوذ من سبى يسبى لانه اول من سبى السبى .

د انى وجدت امرأة تملكهم ، يعنى تملك الولاية و التصرف عليهم و لم يرد به ملك الرقبة وهى بلقيس بنت شراحيل بن ظهمورث و قيل بنت ظهمورث و قيل بنت شرحيل بن مالك بن الريان و قيل بلقيس بنت الهدهاد و امها فارعة الجنيتة و قيل امها ريحانة بنت السكن وهى جنيتة ، و قيل كان ابو بلقيس يلقب بالهدهاد و كان ملكاً عظيماً الشأن قد ولده اربعون ملكاً . و كان يملك ارض اليمن كلها . و كان يقول لملوك الاطراف ليس احد منكم كفواً لى و ابى ان يتزوج فيهم فزوجوه امرأة من الجن فولدت له بلقيس ولم يكن له ولد غيرها . و به قال النبى (ص) : « كان احد ابوى بلقيس جنيتاً » . روى ان مروان الحمار امر بتخريب تدمر (١) ، فوجدوا فيها بيتاً فيه امرأة قائمة ميتة - امسكوها بالصبر - احسن من الشمس ، قامتها سبعة اذرع و عنقها ذراع عندها لوح ، فيه : انا بلقيس صاحبة سليمان بن داود ، خرب الله ملك من يخرب بيتى . « و اوتيت من كل شىء » ، احتاجت اليه فى ملكها من الالة و العدة . و قيل : اعطيت من كل نعمة حظاً و افرأ كما اعطيت ، « و لها عرش عظيم » ، سرير عظيم ثلاثون (٢) ذراعاً فى ثمانين ذراعاً ، وطوله فى الهواء ثمانون ذراعاً مقدّمه من ذهب مفصص بالياقوت الاحمر و الزبرجد الاخضر و مؤخره من فضة مكّلل بالوان الجواهر له اربع قوائم : قائمة من ياقوت احمر ، و قائمة من ياقوت اخضر ، و قائمة من زمرد ، و قائمة من درّ

و صفائح السرير من ذهب و عليه سبعة ابيات على كل بيت باب مغلق ، و كان عليه من الفرش ما يليق به .

قوله: « و جدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله » قال الحسن كانوا مجوساً « و زين لهم الشيطان اعمالهم » التي كانوا يعملونها « فصدّهم » الشيطان عن طريق الجنة ، و قيل عن سبيل التوحيد و الحق الذي يجب ان يسلكوه ، « فهم لا يهتدون » الى طريق الحق .

« الا يسجدوا (١) لله » ، كسائي و رويس و ابو جعفر : « الا يسجدوا (٢) » ، بتخفيف خوانند معنی بر الا يا هو لاء اسجدوا ، و باشد كه وقف كنند و گویند : الا يا ، آنكه ابتدا كنند و گویند : « اسجدوا لله » و باين قرائت « الا » كلمة تنبيه است و « يا » حرف ندا است و منادی محذوف است و « اسجدوا » امری مستأنف است از جهت حق سبحانه و تعالی ، ميگويد : « الا » بشنويد و بدانيد و آگاه باشيد « يا » يعنى : اى قوم « اسجدوا لله » شما سجدوا لله را كنيد بر شكر نعمت او تا چون ايشان نباشيد كه افتاب سجد ميكنند و شيطان كردار ايشان بر ايشان آراسته . و باقى قراءه : « الا يسجدوا » بتشديد خوانند و معنى آنست كه هلاً يسجدوا لله ، و روا باشد كه تعلق بايت پيش دارد يعنى « فصدّهم عن السبيل لئلا يسجدوا لله الذى يخرج الخبأ » اى المخبوء « فى السموات » من الثلج و البرد و المطر « و الارض » من الزروع و الاشجار فيكون « فى » بمعنى من ، و قيل يخرج الخبأ و الخبأ - كل ما غاب - اى - يعلم غيب السموات و الارض « و يعلم ما يخفون و ما يعلنون » بالسنتهم . و قرأ الكسائي و حفص « ما تخفون و ما تعلنون » بقاء المخاطبة .

« الله لا اله الا هو رب العرش العظيم » تم الكلام هاهنا و هو موضع سجود التلاوة و سمي العرش عظيماً لانه اعظم شيء خلقه الله .

« قال سننظر » اى - قال سليمان سنترّف « اصدقت » فيما اخبرت فتكون معذوراً فى غيبتك ، « ام كنت من الكاذبين » فيما اخبرت ، فيحلّ بك ما توعدتك .

ثم ذكر ما يتعرف به صدق الهدهد، فقال: « اذهب بكتابي هذا، فألقه اليهم، قرأ ابو عمرو و عاصم و حمزة بجزم الهاء والباقون باشباعها اي - اطرحه اليهم لانه لا يتهيأ له ايصاله بيده « ثم تول عنهم » نزع عن ذلك الموضوع فكن قريباً منهم بحيث تسمع ما يجيبون . و قيل معنى « فانظر » اي - فانظر . « ماذا يرجعون » اي - ماذا يردون و يجيبون . و قيل فيه تقديم و تاخير ، اي - « فألقه اليهم » « فانظر ماذا يرجعون » « ثم تول عنهم » ، راجعاً الى « فاخذ الكتاب بمنقاره » ، و قيل علقه بخيط و جعل الخيط في عنقه فجاءه حتى وقف على راسها - وحولها جنودها - فرفرف ساعة - والناس ينظرون اليه حتى رفعت رأسها . فألقى الكتاب في حجرها ، و قيل : انها نامت على سريرها و اغلقت الابواب دونها و وضعت المفاتيح تحت و سادتها . فطار الهدهد من الكوة وألقى الكتاب على وجهها و نبهها بمنقاره ، و قيل طأ طأ راسه حتى سقط الكتاب من عنقه وألقاه على وجهها ، و قيل كانت في البيت كوة تقع الشمس فيها كل يوم ، فاذا نظرت اليها سجدت فجاء الهدهد فسد تلك الكوة و سترها بجناحه ، فلما رأت ذلك قامت اليه فألقى الكتاب اليها . فاخذت الكتاب و كانت قارئة عربية من قوم تبع .

و « قالت يا ايها الملاء، الملاء - عظماء القوم - جمعه املاء مثل نباء و انباء، كانوا اهل مشورته و هم ثلاثمائة رجل و اثنى عشر رجلاً تحت كل رجل منهم عشرة آلاف رجل « انى القى الى كتاب كريم » اي مختوم لقوله (ع) : « كرم الكتاب ختمه » ؛ ولا يختم الا كتب الملوك ، و قيل كريم مضمونه ، و قيل شريف بشرف صاحبه ، و قيل كريم حيث اتى به طير ، حقيق بان يؤمل من جهته خير .

« انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم » قال ابن جريج لم يزد سليمان على ما قص الله في كتابه انه و انه ، و كفته اند : « انه من سليمان » سخن بليغ است باملاء خویش و مضمون نامه سليمان اينست : « بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا على و اتونى مسلمين » ، و نامه هاى پيغامبران همه چنين بودى : موجز و مختصر

بی تطویل . سلیمان نامه بمهر کرد بخاتم خویش ، و بدهد داد . هدهد نامه به بلقیس رسانید ؛ بلقیس چون مهر سلیمان دید لرزه بروی افتاد و بتواضع پیش آمد . و کان ملک سلیمان فی خاتمه . بدانست بلقیس که ملک سلیمان عظیم تر از ملک وی است چون رسول وی مرغ است . آنکه عظماء قوم خویش که اهل مشورت وی بودند همه را جمع کرد ، و هم ثلاثاً و اثنا عشر رجلاً بوا ایشان گفت : « انّی القی الی کتاب کریم . انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علیّ » ، « ان ، اینجا حکایت است و در نامه این بود که « لاتعلوا علیّ » ای - لا تترفوا علیّ و ان کنتم ملوکاً ، این علوّ همانست که در قرآن جایها گفته : « انّ فرعون علافی الارض » ، « انه کان عالیاً من المسرفین » ، « ام کنت من العالین ظلماً و علوّاً » ، این همه بیک معنی است . قوله : « واثتونی مسلمین » ای - مومنین داخلین فی الاسلام ، و قیل لاتعلوا علیّ ای : لا تتکبروا . میگوید کبر از گردن بیفکنید و مؤمن شوید ، کافر چون کفر از گردن بیفکند آنکه اسلام را شایسته گردد ، و هیچ کافر کفر نیارد مگر بکبر . و ذلك قوله تعالی : « انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یتکبرون » .

پس بلقیس مران سرهنگان خویش را گفت ، « یا ایها الملاء » وهم الذین یملئون العیون مهابة و القلوب جلاله ، و قیل هم الملیثون بما یراد منهم « افتونی فی امری » ای اشیر و اعلیّ فی الامر الذی نزل به ، و الفتوی - الحکم - بما هو صواب ، گفته اند بلقیس نخست ایشانرا گفت چه مردی است سلیمان ؟ شما شناسید او را ؟ گفتند : شناسیم ، ملکی بزرگ است بشام . اندر و دین بنی اسرائیل دارد و تورات خواند و دعوی پیغامبری کند و باد و مردم و دیو و پری و مرغان همه او را فرمان بردارند . بلقیس گفت : اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هرگز بی شما کاری نکزارم و بسر نبرم .

ایشان گفتند . « نحن اولوا قوّة » ای - نحن اصحاب الحروب والعدد والعدّة » و

اولوا باس شدید « ای - نجدة و شجاعة « والامر اليك » والرأى رأيك « فانظري ماذا تأمرين » ان امرتنا بالحرب و القتال قاتلنا وان امرتنا بالصّح صالحنا .
 چون ایشان چنین گفتند و خویشان را عرض دادند قتال و حرب را بلقیس گفت بدانائی وزیر کی خویش: « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها ، خرّبوها و استولوا على ساكنيها و اجلوا اهلها عنها » و جعلوا اعزة اهلها اذلة « اهانوا اشرافها و اخذوا اموالهم و حطّوا اقدارهم ليستقيم امرهم . پادشاهان چون بقصد ولایت ستن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنند و عزیزان آنجا خوار کنند . رب العالمين تصديق کرد گفت: « و كذلك يفعلون » ای - كذلك يا محمد يفعلون ، فيكون الضمير للملوك .
 الله گفت: يا محمد ملوك چون در شهری روند همچنين کنند که بلقیس گفت ، و روا باشد که : كذلك يفعلون تمامی سخن بلقیس نهند و « يفعلون » ضمير سليمان و حشم وی باشد . معنی آنست که ملوك چون در شهری روند تباهی کنند ، و عزیزان آنرا خوار کنند و سليمان و لشکر وی چون در نواحی آیند چنین کنند . و قيل معناه - و كذلك يفعل جندی ان قصدت .

سليمان آنکه گفت : « و انى مرسله اليهم بهديّة فناطرة بهم يرجع المرسلون » .
 الناظر هاهنا - المنتظر - كقوله : « انظرونا نقتبس من نوركم » قال الشاعر :

وان يك صدر هذا اليوم ولى^١ فان غداً لناظره قريب

بلقیس گفت من او را هدیه ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید ، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا است و حقست و از ما بهیچ چیز فرو نیاید و بهیچ چیز رضا ندهد مگر با تباع دین وی . اکنون خلافت میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود ؟ قال الحسن : كان ذلك مالا ولا بصرلى به ، وقال ابن عباس : كانت الهدية لبنة من ذهب . و هب منه گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده اند : آن هدیه که بلقیس بسليمان فرستاد پانصد خشت زرین بود و پانصد خشت سیمین و يك پاره تاج زرین مكلل بدر و ياقوت و لختی فراوان مشك و عود و عنبر و پانصد

غلام جامه کنیزکان پوشیده و دست اورنجن در دست و گوشوار در گوش و طوقزر در کردن و پانصد کنیزك جامه غلامان پوشیده قبا و کلاه و منطقه بر میان و حقه‌ای که در آن در یتیم بود ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن معوج ، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را برایشان امیر کرد نام وی منذر بن عمرو و او را وصیت کرد که چون درپیش سلیمان شوی می‌نگر اگر بنظر غضب بتونگر بدانکه او ملکست و اگر نه پیغامبر و نگر تا ازو در هیبت نباشی ، که من ازو عزیزترم ؛ و اگر بنظر لطف بتو نگرده، خوش خوی و خرم روی. بدانکه پیغامبر است. سخن او نیک بشتو و جواب او چنانکه لایق باشد می ده ؛ و همچنین کنیزکان را وصیت کرد که شما باوی سخن مردانه گوئید و خویشان را بدو مرد نمائید و غلامانرا برعکس این گفت، یعنی که شما سخن نرم گوئید و خویشان رازن بدو نمائید و منذر را گفت : از سلیمان در خواه تا تمیز کند میان غلامان و کنیزکان: اگر پیغامبر است و پیش ازان که سر حقه بگشاید بگوید که در حقه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آنرا و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج . این وصیت تمام کرد و رسول فراراه کرد و هدعد بشتاب آمد پیش سلیمان و او را از این احوال خبر کرد ، سلیمان شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند و ز آنجا که سلیمان بود تا مسافت نه فرسنگ میدانی ساختند خشتهای زرین و سیمین در آنجا او کردند و گرد آن میدان دیوار بر آورده و بر سر دیوار شرف زرین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنقش پلنگ نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست و چپ میدان بر سر آن خشتهای زرین و سیمین بسته و اولاد جن خلقی بی‌عدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده سلیمان در مجلس خویش بر سر بر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست وی و چهار هزار از چپ وی نهاده ، آدمیان گرد بر گرد سر بر وی صفها بر کشیده و از پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان . رسول بلقیس چون بآن میدان رسید و ملک و عظمت سلیمان

دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هرگز مانند آن ندیده بودند پس آنچه خود داشتند از هدایا بچشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند، و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلا باس علیکم، بگنرید و مترسید که شما را باک نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوک از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدند بحضرت سلیمان (ع) سلیمان بنظر لطف بروی تازه گشاده خندان بایشان نگریست و گفت: ماورائکم چه دارید و چه آوردید و بچه آمدید؟ هنذر که رئیس قوم بود جواب داد که چه آوردیم و بچه آمدیم و نامه بلقیس که داشت بوی داد. سلیمان گفت: این الحقه؟ حقه بیاوردند و جبرئیل (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و سلیمان را گفت که در حقه چیست، گفت در این حقه دانه درّی یتیم است ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن کثر و ناراست. رسول بلقیس گفت صدقت، راست گفتی. اکنون این درّ یتیم را سوراخ کن و آن مهره جزع را رشته در کش. سلیمان جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیک ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و از ایشان پرسید. شیاطین گفتند: ترسل الی الارضه فجاءت الارضه و اخذت شعرة فی فیها فدخلت فیها حتی خرجت من الجانب الاخر. فقال سلیمان: ما حاجتك؟ فقالت تصیر رزقی فی الشجرة. قال: لك ذلك. ثم قال: من بهذه الخرزة یسلکها الخیط؟ فقالت دودة بیضاء: انا لها یا رسول الله: فاخذت الدودة الخیط فی فیها و دخلت الثقبه حتی خرجت من الجانب الاخر. فقال سلیمان: ما حاجتك؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواکه. قال: لك ذلك. ثم میتر بین الجوارى والغلمان بان امرهم ان یغسلوا وجوههم و ایدیهم فكانت الجارية تاخذ الماء من الآئیه باحدى یدیها ثم تجعله علی الید الاخری ثم تضرب به علی الوجه، والغلام كما يأخذ من الآئیه یضرب به وجهه؛ و كانت الجارية تصب الماء صباً، و كان الغلام یحدر الماء علی یده حدرأ، فمیتر بینهم بذلك

ثم ردّ سليمان الهدية وقال: « اتمدوننى بمال » ، قرأ حمزة و يعقوب بنون واحدة مشددة مع الياء و قرأ الباقر بنونين مخففتين و حذف الياء قرء ابن عامر و عاصم و الكسائي و الباقر بنونين بآياته . « فلما جاء » الرسول سليمان ، فقيل معناه : جاء سليمان ما عهدت اليه و ارسلت . و قيل كان الرسول امرأة . قال سليمان « اتمدوننى بمال » اتريدوننى فى مال انكر عليهم ارسالهم بالمال اليه و هو يدعوهم الى الله و الى الاسلام ، يعنى - لست بمن يرغب فى المال و لامتن يغترّ به فما آتانى الله من الدين و النبوة و الحكمة خير مما آتاكم من الدنيا ؛ آتانى بفتح الياء قراءة نافع و ابو عمرو و حفص . « بل انتم بهديتكم » هذه « تفرحون » اعظاما منكم لها ، فدلت الآية على انه لا ينبغي لعالم ولا لعاقل ان يفرح بعرض الدنيا .

ثم قال للرسول : « ارجع » ايها الرسول « اليهم » يعنى - الى بلقيس وقومها بما صحبتك من الهدية : و قيل محتمل ان المخاطب هاهنا الهدد ، اى - « ارجع اليهم » قائلا لهم : « فلنا تينهم بجنود لا قبل لهم بها » اى لاطاقة لهم ولا يمكنهم دفعا عنهم و عن قريتهم و انما قال ذلك لكثرتهم و شدة شوكتهم و كونهم جند الله عزوجل ، و لنخرجتهم منها ، اى من ارضها و ملكها « اذلة » جمع ذليل كالا جلة جمع الجليل « و هم صاغرون » مهانون ذليلون ، ان « لم ياتونى مسلمين » .

النوبة الثالثة

قوله : « و تفقد الطير فقال ما لى لارى الهدد » - دلت هذه الآية على تيقظ سليمان فى مملكته و حسن قيامه و تكفله بامور امته و رعيته حيث لم يخف عليه

غیبة طیر هو اصغر الطیور من حضوره ساعة واحدة . تنبیهی عظیم است این آیت مرملوک جهانرا بتیمار داشت رعیت و شفقت بردن بر ایشان و باز جستن ضعیفان و رشایت مصالح ایشان :

عمر خطاب همه شبها بسان عس طواف کردی در کوبهای مدینه اگر خلی دیدی تدارك کردی وضعیفانرا نیک باز جستی و مراعات کردی . طلحة بن عبیدالله گوید در شب تاریک عمر را دیدم که از مدینه بیرون میشد دیگر روز برخاستم بآن جانب رفتم او را از شب دیده بودم و بآن خرابه ای که عمر را دیده بودم در شدم پیرزنی را دیدم زمنه نابینا، چون پاره ای گوشت افتاده . گفتم : یا عجز امیر المؤمنین دوش بتمهّد تو می آمد یا جائی دیگر می شد ؟ گفت کدام امیر المؤمنین ؟ گفتم : عمر خطاب . آن پیرزن بگریست و بانگ بر آورد و گفت : من این خجالت کجا برم که دو بیست روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب دهد و جامه من بشوید و تا روز اینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیری مرا تباہ نکند ، گاه قرآن خواند و گاه گریدمن می پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است ، خود ندانستم که امیر المؤمنین است . طلحة چون این بشنید دست بر روی خود میزد و با خود میگفت یا طلحة تتبع کار عمر میکنی و گرد اسرار عمر میگردی . شرمت باد .

« لا عذبته عذاباً شديداً او لا ذبحته » فیه دلیل علی انّ العقوبة علی قدر الجرم و لا عبرة بصغر الجثة و عظمها .

آورده اند که چون هدهد باز آمد و عنبر خویش بگفت که : « احطت بمالم تحط به » ، سلیمان گفت : « سننظر اصدقات ام کنت من الکاذبین » . آری بنگریم تا این عنبر که می آری راست است یا دروغ ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم . جبرئیل امین آمد آن ساعت از در گاه عزّت که : یا سلیمان مر ان مرغک ضعيف راتهدید می کنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست میگوئی یا دروغ ؟ یا سلیمان از مرغی ضعیف

بعذری ضعیف چرا بسنده نکنی و بدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی؟ چرا از ما نیاموزی معاملات با بندگان؟ آن کافر بینی که در دریا نشیند در کشتی و باد کثربر آید و آن کشتی در تلاطم امواج افتد؟ کافران از غرق بترسند بترا بیندازند و بزبان عذر دروغ آرد؛ چون از دریا بیرون آید و از غرق خلاص یابد دیگر باره بتپرستد و بکفر خویش باز گردد. من بدروغ وی ننگرم و آن عذر دروغ وی بپذیرم و از غرق نجات دهم. یا عجب از کافر دروغ زن، عذر دروغ می‌پذیرم و بدروغ و خیانت او ننگرم، چگوئی مرد مسلمان که عذر آرد بگناه خویش از سر صدق و ایمان خویش چونکه عذرش نپذیرم. «لَاعَذَّبْنَهُ عَذَاباً شَدِيداً» گفته‌اند که همدرد چون باز آمد ترسان و لرزان فرا پیش سلیمان شد، پروبال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع سلیمان سر وی بخود کشید گفت: این کنت لَاعَذَّبْنَكَ «عذاباً شدیداً». همدرد گفت یا نبی الله از کَر و قَوْفَكَ بین یدی الله عزوجل، یاد کن آن ساعت که در عرصات قیامت در آن انجمن کبری ترا بحضرت الله برند و از تو سؤال کنند. آن سخن بر سلیمان تأثیر کرد و سخن بالطف گردانید گفته‌اند که با همدرد گفت: چگوئی که پروبال بکنم و ترا بافتاب گرم افکنم. همدرد گفت دانم که نکنی که این کار صیادانست نه پیغامبران. سلیمان گفت: گلوت ببرم. گفت دانم که نکنی، که این کار قصابان است نه پیغامبران. گفت ترا با ناجنس در قفس کنم. گفت. این هم نکنی که این کار ناجوانمردانست و پیغامبران ناجوانمرد نباشند. سلیمان گفت: اکنون تو بگویی که با تو چکنم؟ گفت: عفو کنی و در گذاری و دانم که کنی، که عفو کار پیغامبران و کریمان است و این موافق آن خبر است که: فردای قیامت رب العزّة با قومی عاصیان موحدان گوید: چه عذاب کنم شما را بآن جفاها و معصیتها که کردید در دنیا؟ ایشان گویند: بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن هست. اما در طریق جوانمردان و سالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت از بنده باز گیرد

تا در خدمت الم و مشقت بوی رسد. هر آنکس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقت نیابد.

آن عزیز در پیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که او را در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی بلائه. در محبت صادق نیست آنکس که در بالای وی صابر نیست. درویش صادق سر بر آورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبه من لم یتلذذ ببلائه. در محبت صادق نیست آنکس کس با بلاء او خوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التوکی لشانه فیو کل الی حوله و نفسه. و من ذلك ان یمتحن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینه و بین مقصوده و مطلوبه. و من ذلك توهم الحدیثان و حسابانه من الخلق. و من ذلك الحاجة الی الاخسة من الناس. و من ذلك ذلّ السؤال مع الغفلة عن شهود التقدير. و من ذلك ضعف الیقین و قلة الصبر.

« انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم ، هدهد چون باز آمد و حدیث بلقیس با سلیمان گفت و آن مملکت آراسته و هر چه ملوک را در باید ساخته و پرده اخته از خیل و حشم و عدت و عدد و سیاست و هیبت و حشمت و مال و نعیم و عرش عظیم ، سلیمان ان همه بشنید و هیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نبست باز چون حدیث دین کرد که : «وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله»، سلیمان از جا بر خاست و متغیر گشت و از بهر دین اسلام و تعصب ملت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دویت بیارید تا نامه نویسم و او را بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که : « انّه من سلیمان و انّه : بسم الله الرحمن الرحیم ، بلقیس چون آن نامه بخواند گفت : کتاب کریم لانه مصدر « بسم الله الرحمن الرحیم ، بزرگوار نامه و کریم نامه ای که ابتداء آن « بسم الله الرحمن الرحیم » است ، دل را انس و جان را پیغامست ، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام است دل را فتح و جان را فتوح است ، اول شاهد بر مشاهده روح است ، معرفت را راه و حقیقت را درگاه است ، خائف را امان و راجی

را ضمان است ، طالب را شرف و عارف را خلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو

چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از قرآن است .

قال الله تعالى: «انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم» این کلمات هم نظم آیتی است و هم بعضی از آیتی است و هم بعضی از او آیتی: اما بعضی از آیتی اینست که در قصه سلیمان گفت: «انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم»، و كذلك قوله: «بسم الله مجریها و مرسیها»؛ و بعضی از او آیتی است و ذلك قوله في سورة الفاتحة: «الرحمن الرحيم». و بر سر سورتها نظم آیتی است: «بسم الله الرحمن الرحيم». و این آیت بخلاف دیگر آیاتست از آنکه آیات قرآن هر آیتی یکبار وحی آمده است و این آیت صد و چهارده بار وحی آمده ، هر حرفی از این آیت ظرفی است شراب رحیق را ، و هر کلمه صدفی است در تحقیق را ، هر نقطه ای از او کو کبیست آسمان هدایت را و نجم رجمیست مر اصحاب غواپت را ، «يضلّ به كثيراً و يهدى به كثيراً» .

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « قال يا ايها الملاء ، سليمان گفت : ای مهینان سپاه » ایتکم یاتینی بعرشها ، کیست از شما که تخت آن زن بمن آرد ؟ « قبل ان یاتونی مسلمین (۴۸) » ، پیش از آن که ایشان مسلمانی را بمن آیند .

« قال عفريت من الجن ، [شوخی] گفت ستنبه ای از پریان: «انا آتیک به ، من آن

تخت را بتو آرم، « قبل ان تقوم من مقامك » پیش از آنکه ازین نشست برخیزی،
 « و اتي عليه لقوى امين (۳۹) » و من آورد را با نیرویم و سپردن را استوار .

« قال الذی عنده علم من الكتاب » آن مرد گفت که بنزدیک او دانشی بود
 از [دانش] کتاب [خدای عزوجل]: « انا آتیک به » من بتو آرم آن [تخت] « قبل
 ان یرتد الیک طرفک » پیش از آنکه نگرستن چشم تو از جای باتو آید و پردازد
 از دیدن آن . « فلما راه مستقر آعنده » چون آن [تخت] را دید آرمیده نزدیک او
 « قال هذا من فضل ربی » گفت : این از افزونی نعمت الله است بر من [که هر کس
 را نیست] . « لیلونی » می بیازماید مرا [باین اکنون] « اشکر ام اکفر » که
 آزادی کنم یا نسیپاسی آرم « و من شکر فانما یشکر لنفسه » و هر که آزادی کند خود
 را کند « و من کفر » و هر که نسیپاسی کند « فان ربی غنی کریم (۴۰) » خداوند من بی
 نیازست و نیکوکار [کم انگار و فرو گذار] .

« قال نکر والها عرشها » [سلیمان] گفت : تخت [بلقیس] را [چنانکه هست]
 جُدد کنید [از آن گونه که او شناخته است] « نظر اتهدی » تا نگریم که بجای
 آرد [عرش خویش را] « ام تکون من الذین لایهتدون (۴۱) » یا از ایشان بود که
 بجای نیارند .

« فلما جاءت » چون آمد بلقیس ، « قیل » گفتند او را : « اهکذا عرشک »
 چنین است آن تخت تو ؟ « قالت » [بجواب] گفت « کاته هو » چنانست گویی که
 آنست « و او تینا العلم من قبلها » و ما را دانش دادند [بدین و پیغامبری] پیش از آن
 [که او را دین دادند] « و کنا مسلمین (۴۲) » و ما مسلمان بودیم [تا بودیم] .

« و صدها ما کانت تعبد من دون الله » و آفتاب او را از مسلمانی باز داشت
 « انها کانت من قوم کافرین (۴۳) » ، که او از قوم کافران بود [گور کان] .

« قیل لها ادخلی الصرح » گفتند [بلقیس را] در طارم آی « فلما رآته »
 چون دید طارم را [از آبگینه] « حسبته لجة » پنداشت که آب ژرف است، [ندانست

که آب در زیر ابکینه است [کشف عن ساقیها ، دامن از ساق بر کشید که پای در آب نهد] قال ، گفت [سلیمان] : « انه صرح ممرّد من قواریر ، آن طارمی است از ابکینه پاک ساخته و نسو داده » قالت ربّ ، [بلقیس] گفت خداوند من « انی ظلمت نفسی ، من ستم کردم بر خویشتم [بآفتاب پرستی] « و اسلمت مع سلیمان ، و کردن نهادم و مسلمان شدم [وزن بدادم] با سلیمان « لله رب العالمین (۴۴) ، خداوند جهانیانرا .

« و لقد ارسلنا الی ثمود ، و فرستادیم بشمود « اخاهم صالحاً » مردایشان را صالح « ان اعبدوا الله ، که الله را پرستید یگانه « فاذا هم فریقان ، دو گروه شدند [ثمود در کار صالح] ، « یختصمون (۴۵) ، با یکدیگر شور و جنک در گرفتند . « قال یاقوم ، [صالح] گفت ای قوم : « لم تستعجلون بالسیئه قبل الحسنه ، چرا بعدات می شتابید پیش از نیکی [وتوبت] ، « لو لا تستغفرون الله ، چرا آمرزش می نخواهید از الله « لعلمکم ترحمون (۴۶) ، تا مگر بر شما بیخشاید .

« قالوا اطیر نایک و بمن معک ، گفتند : [شوم آمدی بر ما] فال بد گرفتیم بتو و باینان که با تواند . « قال طائرکم عندالله ، [صالح] گفت آنچه شما ارزانی آید بخش آن بنزدیک الله است [و سزای شما از نزدیک اوست و پاداش کردار شما باوست] « بل انتم قوم تفتنون (۴۷) ، نیست مگر آنکه شما قومی اید که می بیازمایند شما را . « و کان فی المدینه تسعة رهط ، و در شارستان [ثمود] نه تن بودند « یفسدون فی الارض ، که در زمین می تباه کاری کردند « و لا یصلحون (۴۸) ، و نیک کاری نمی کردند .

« قالوا تقاسموا بالله ، گفتند یکدیگر را سو گند خورید بخدا « لنبیئنه و اهله ، که ناچاره شبیخون کنیم بر صالح و کسان وی « ثم لنقولن لولیه ، انکه چون و داوری داری او را گوئیم : « ما شهدنا مهلك اهله ، کشتن [صالح] و کسان او را ما نبودیم « و انا لصادقون (۴۹) ، و ما می راست گوئیم .

« و مکروا مکراً ، ایشان دستانی ساختند نهان « و مکرونا مکراً ، و ما

دستانی ساختیم نهان «وهم لا يشعرون» (۵۰) ، و ایشان آگاه نبودند .
 « فانظر كيف كان عاقبة مكرهم » در نگر سرانجام داستان ایشان چون بود .
 « اتنا دمرناهم » و مادمار از ایشان بر آوردیم [که آن داستان ساختند] « وقومهم
 اجمعين » (۵۱) ، و قوم ایشانرا همگان [ببانگ بکشتیم] .
 « فتلك بيوتهم خاوية » آنکه خان ومان ایشان تهی گذاشته « بما ظلموا »
 بآن ستمکاری که کردند « ان في ذلك لاية » در ان نشانی است و [عبرتی]
 « لقوم يعلمون » (۵۲) ، ایشانرا که بدانند .
 « و انجينا الذين آمنوا » رهانیدیم ایشانرا که بگرویدند « و كانوا
 يتقون » (۵۳) ، و از ناپسند می پرهیزیدند .
 « و لوطا از قال لقومه » و [یاد کن] لوط را آنکه که قوم خویش را گفت :
 « اتاتون الفاحشة » می کار زشت کنید « وانتم تبصرون » (۵۴) و شما خردمندانید و میدانید
 « انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء » با مردان می گزاید بکامرانی
 فرود از زنان « بل انتم قوم تجهلون » (۵۵) ، نیست جز آن که قومی نادانید .

الجزء العشرون

« فما كان جواب قومه الا ان قالوا » نبود پاسخ قوم او مگر که می گفتند .
 « اخرجوا آل لوط من قريتكم » بیرون کنید قوم لوط را از شهر خویش « انهم
 اناس يتطهرون » (۵۶) ، [و با فسوس گفتند] ایشان مردمانی اند که می پاکیزگی برزند .
 « فانجیناه واهله » و رهانیدیم او را و کسان او را « الا امرأته » مگر زن
 او را « قدرناها » که چنان خواستیم ، [و باز انداختیم] « من الغابرين » (۵۷) ، که
 آن زن از بازماندگان بود [از شارستان تا در عذاب ماند] .
 « و امطرنا عليهم مطراً » و بریشان بارانی باریدیم « فساءمطر المنذرین » (۵۸)
 چون بد بارانی بود [آن باران] آگاه کردگان و پند نپذیرندگان .

النوبة الثانية

قوله : « قال يا ايها الملائ اتيكم يا تيني بعرشها » ؟ مقاتل گفت چون رسول بلقيس

از نزدیک سلیمان باز گشت و آن عجایب و بدایع که در مملکت سلیمان دیده بود باز گفت و حکایت کرد، بلقیس گفت: هذا امر من السماء، این کاری آسمانی است، ساخته و خواسته ربّانی است و ما را کاویدن باوی روی نیست و در مخالفت و منابذت وی هیچ کس را طاقت نیست و آن ملک وی نه ملک سر سرپرست که آن جز نبوت و تأیید الهی نیست. کس فرستاد به سلیمان که: اینک من آمدم با سران و سروران قوم خویش تا در کار تو بنگرم و دین تو بدانم که چیست و مرا بچه می خوانی؟ آنکه عرش خویش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان بر آن موکل کرد و در مملکت خویش نائبی بگماشت که کار ملک میراند و آن سرپر ملک نگه میدارد تا کس در آن طمع نکند و آنکه عزم رحیل کرد بادوازه هزارسرهنگ از مهران قوم خویش باهر سرهنگی عددی فراوان از خیل و حشم. و سلیمان که آنجا بود دانست که بلقیس می آید و بقصد اسلام و ایمان می آید. که جبرئیل از پیش آمده بود و او را خبر داده. و لهذا قال سلیمان: «قبل ان یأتونی مسلمین»، ای - مؤمنین موحدین. و گفته اند میان بلقیس و سلیمان ده روز راه بود، و گفته اند دو ماهه راه بود. روزی سلیمان بیرون رفته بود از آنجا که بود غباری عظیم دید بمسافت یک فرسنگ. و سلیمان مردی مهیب بود، کس بابتداء سخن باوی نیارستی گفت تا نخست وی ابتدا کردی. چون آن غبار دید از دور گفت: ماهذا؟ آن چه غبارست؟ گفتند، بلقیس است که می آید. گفت: و قد نزلت منا بهذا المكان، و بلقیس چنین بما نزدیک رسید. آنکه سلیمان روی با لشکر خویش کرد گفت: «یا ایها الملاء ایکم یأتینی بعرشها»، کیست از شما که عرش بلقیس آن ساعت بمن آرد، و این سخن دو معنی را گفت: یکی آن که کبره سلیمان آن یستحلّ حریمها بعد اسلامها، روا نداشت که بعد از آمدن بلقیس و اسلام وی دست در حریم وی برد. که بعد از اسلام آن ویرا حلال نبود؛ دیگر معنی: احبّ ان یریها معجزة تدلّها بها علی صحة نبوة سلیمان، خواست که آن حال

سليمانرا معجزتی بود ودلیلی بر صدق نبوت وی تا بلقیس بدانند که آوردن آن سریر از چنان جای استوار محکم بیک لحظه جز قدرت آلهی و معجزت نبوی نیست .

« قال عفريت من الجن » تقول : عفريت و عفريّة و عفر و عفر و عفاريت ، و العرب تتبع كل واحدة منها بتابعة تقول : عفريت ، عفريت ، عفريّة نفريّة ، عفر نفر ، عفاريت نفاريت .

والعفريت عند العرب - المارد ، الداهيه - ، يقال : هو صخر سيد الجن ، و كان قبل ذلك متمرداً على سليمان ، و اصطرخ فارس تنسب اليه . آن عفريت گفت : سيد الجن که آن تخت بتو آرم پيش از آن که از مجلس حکم و قضا بر خيزی - وعادت سليمان چنان بود که تابه نيمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستيد ، و گفته اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس و عظ و تذکير بنشستيد تا آفتاب بالا گزفتی « و انى عليه لقوى امين » ای - قوی علی حمله امين علی جواهره ، و قيل امين فيما اقول . سليمان گفت : زودتر از اين خواهم .

« فقال الذى عنده علم من الكتاب » ، اقول مفسران مختلف است که « الذى عنده علم من الكتاب » که بود ؟ قومی گفتند جبرئيل بود (ع) ، قومی گفتند فرشته ديگر بود ، رب العزة او را قرين سليمان کرده بود پیوسته باوی بودی و او راقوت دادی ، قومی گفتند خضر بود (ع) ، قومی گفتند مردی بود از حمير نام او ضبه و مستجاب الدعوة بود و قيل اسمه مليخا ، و قيل اسمه اسطوس ، و قيل هو سليمان (ع) و ذلك ان رجلاً عالماً من بنى اسرائيل ، آتاه الله علماً و فقهاً ، قال « انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك » ، فقال سليمان : هات . فقال : انت النبي بن النبي وليس احدكم اوجه عند الله منك و لا اقدر على حاجته فان دعوت الله و طلبت اليه كان عندك . قال صدقت ، ففعل ذلك ، فجيء بالعرش فى الوقت . و قول معتمد و بيشرين مفسران آنست که آصف بود وزير سليمان و دبیر وی . و هو آصف بن برخيا بن شمعون رجل صالح مجاب الدعاء ، قال ابن عباس ان آصف قال لسليمان حين صلى و دعا الله عزوجل : مدّ عينيك حتى ينتهي طرفك . قال فمدّ سليمان عينيه فنظر نحو

اليمن و دعا آصف ، فبعث الله سبحانه الملائكة فحملوا السريير من تحت الارض يخذون الارض خدّاً حتى انخرقت الارض بالسريير بين يدي سليمان (ع) .

اما آنچه گفت : « عنده علم من الكتاب » اين علم كتاب اسم الله الاعظم است : يا حى يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ، و بقول بعضى : يا الهنا واله الخلق اجمعين الهاً واحداً لا اله الا انت ، ايتنى بعرشها . و قيل قال آصف بالعبرية : آهيا شراها ، و هو الاسم الاعظم ، و قال الحسن اسم الله الاعظم : يا الله يا رحمان .

« قبل ان يرد اليك طرفك » ارتداد الطرف ان يرجع الى الناظر من رؤية شىء كان ينظر اليه .

« فلما رآه » يجوز ان يكون هذا الرأى سليمان ويجوز ان يكون آصف « فلما رآه مستقراً عنده » راسخاً فى الارض ثابتاً فيها كأنه فيه بيت او بنى رتقاً و هو محمول اليه من ما رُب الى الشام فى مقدار ارتداد الطرف . « قال هذا من فضل ربى » اعطانى بفضله و انما اعطانى ليتمتحنى فيستخرج منى ما اودعه فى من معلومه أشكر نعمه على حين اعطانى ما اردت ام اكفر ذلك فلا اشكره عليه ، و من شكر الله على نعمه ، فانما يشكر لنفسه لانّ نفع ذلك يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرة كفره عليه لا على ربّه والله سبحانه متعال على المضارّ والمنافع غنى عن عباده و افعالهم . و قيل معنى الاية : هذا من فضل ربى علىّ اذ صيرّ فى امتى من يجرى على يده مثل هذا الامر ، ففضل ذلك لى و هو انعام علىّ . و قيل انّ سليمان تداخله شىء اذ صار غيره من امته اعلم منه و اقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه : « هذا من فضل ربى » اى - ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عباده فقد جعل هذا الفضل لهذا الذى اوتى علماً من الكتاب ليبلونىء اشكر أم اكفر .

قوله : « قال نكروا لها عرشها » ، التنكير - التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها ، و المعنى - اظهر و ه لها لتنكر موضعه عندى فنظرا تهتدى بان تعلم انّ هذا لا يقدر عليه الا الله فتؤمن ام لاتتنبه لذلك . و قال وهب و محمد بن كعب و غيرهما

من اهل الكتاب : خافت الجن ان يتزوجها سليمان فتفشى اليه اسرار الجن فلا ينفكون من تسخير سليمان و ذريته من بعده فارادوا ان يزهدوه فيها فاساؤا الثناء عليها . و قالوا ان في عقلها خبلا و ان رجلها كحافر الحمار فاراد سليمان ان يختبر عقلها فقال : « نكروا لها عرشها » اي غيروا لها عرشها بتغيير صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدمه مؤخره . و قيل نزع ما كان عليه من فصوصه وجواهره . و قيل زيد فيه و نقص «نظر اتهدي» الى معرفة عرشها فنعرف بذلك عقلها « ام تكون من الذين لا يهتدون » اليه .

« فلما جاءت ، بلقيس » قيل ، لها « اهكذا عرشك قالت كأنه هو » شبهته به فلم تُقرّ بذلك و لم تنكر ، فعلم سليمان كمال عقلها ، قال الحسين بن فضل : شبهوا عليها بقولهم : « اهكذا عرشك » فشبهت عليهم بقولها : « كأنه هو » ، فاجابتهم على حسب سؤلهم ، ولو قالوا لها هذا عرشك لقاتل نعم .

قوله : « و اوتينا العلم من قبلها » ... قال المفسرون : هذا من قول سليمان يقول اعطينا علم التوحيد والنبوة من قبل توحيدها « و كنا مسلمين » ، قبل اسلامها كأنه يباريها بقدوم دينه و اسلامه اذ بارتها بملكها ، و قيل هذا من قول بلقيس لما رأت عرشها عنه سليمان قالت : عرفت هذه و اوتينا العلم بصحة نبوتك بالآيات المتقدمة من امر الهدد والرسول من قبل هذه المعجزة التي رأيتها من احضار العرش « و كنا مسلمين » منقادين ، مطيعين لامرك من قبل ان جنناك .

« و صدّها ما كانت تعبد من دون الله » يجوز ان يكون ما في موضع الرفع فيكون فاعل « و صدّها » اي .. صدّها عبادة الشمس من عبادة الله ، وفيه دلالة ان اشتغال المرء بالشئ يصدّه عن فعل ضده . وكانت المرأة تعبد الشمس فكانت عبادتها اياها تصدّ عن عبادة الله و يجوز ان يكون ما في موضع النصب ، و المعنى - صدّها سليمان عن عبادة

الشمس فلما سقط الجار نصب .

«فیل لها ادخلی الصرح» الصرح - القصر ومنه قوله : « یا هامان بن لی صرحاً ، ای - قصرأ ، وقیل الصرح - عرصة الدار - و کل بناء عالٍ من صخرٍ اوزجاج فهو صرح ، و « اللجة » الضحاح من الماء ، و « الممرد » المملس وسمی الامرء لانه املس الخدین ، و شجرة مرداء لیس علیها ورق ، وارض مرداء لیس فیها نبات . مفسران گفتند چون بلقیس عزم رفتن کرد به نزدیک سلیمان جن با یکدیگر گفتند که الله تعالی جن و انس و طیور و وحوش و باد مسخر سلیمان کرده و این بلقیس ملکه سباست اگر سلیمان او را بزنی کند و از وی غلامی زاید ما هرگز از تسخیر و عبودیت نرھیم . تدبیر آنست که بلقیس را بچشم سلیمان زشت کنیم تا او را بزنی نکند . آمدند و سلیمان را گفتند : رجلها رجل حمار و انها شعراء الساقین لان امها كانت من الجن فلعلها نزلت الی امها . چون ایشان چنان گفتند سلیمان خواست که حقیقت آن بداند و قدم و ساق وی ببیند . شیاطین را فرمود تا کوشکی ساختند از آبگینه ، گوئی آن کوشک آب بود از روشنائی و سپیدی . و آنکه بفرمود تا آب زیر آن کوشک برانندند و ماهی و دواب بحری در آن آب کرد و سریر خود بالای آن بنهاد ، چنانکه رهگذر بلقیس بر سر آن آبگینه بود تا بنزدیک سلیمان شود . آن ساعت که بلقیس بر طرف آن قصر و آن عرصه رسید آفتاب و ران (۱) تافته بود و آب صافی می نمود و ماهیان را می دید . او را گفتند : « ادخلی الصرح » در آی درین قصر . بلقیس پنداشت که آن همه آبست و او را در آن آب میخواند ، با خود گفت : « ما وجد ابن داود عذاباً یقتلنی به الا الغرق » پس داود بجز غرق عذابی دیگر نمی دانست که مرا بکشد ، دامن از ساق بر کشید تا پای در آب نهد . سلیمان قدم و ساق وی بدید ، فاذا هما احسن ساق فی الدنيا و قدماها کقدم الانسان . سلیمان آنکه چشم از وی بگردانید و با آواز بلند گفت : « انه صرح ممرد من قواریر ، ولیس ببجر .

اهل تفسیر را درین قصه سه قول است : قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان او را بزنی کند ورنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود ؛ قومی گفتند سخن همان بود که جن گفتند و بر ساق وی موی فراوان بود اما شیاطین تدبیر ازاله آن کردند بنوره ، و از آن روز باز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد ؛ قول سوم آنست که : لم یکن لها حافر غیر ان مؤخرتی قدمیها کانتا کمؤخر الحافر .

پس سلیمان او را بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت : « ربّ انّی ظلمت نفسی ، بالکفر » و اسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین . و انما قالت « مع سلیمان ، لانها دخلت فی الاسلام و لم تعرف الشرایع بعد فقلّدتها و قالت دینی دینه .

خلافت میان علما که سلیمان او را بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی : قومی گفتند او را بزنی بملك همدان داد نام وی تبع و ایشانرا بزمین یمن فرستاد و ملك یمن بایشان تسلیم کرد و زوبعه امیر جنّ با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای عظیم و قصرهای عالی ساخت صرّواح و مرواح و هنده و هنیده و فلتوم ، این نام قلعه هاست در زمین یمن که شیاطین آنرا بنا کرده اند از بهر تبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست ، همه خراب شده و نیست گشته ؛ قومی گفتند سلیمان بلقیس را بزنی کرد و او را دوست داشت عظیم ، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر از دنیا برفت . و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستاد و ملك یمن بر وی مقرر کرد ، و هر ماهی بزیرت وی شدی و سه روز به نزدیک وی بودی .

و سلیمان جن را فرمود تا از بهر بلقیس در زمین یمن قصرهای عالی ساختند (۱) و استوار قلعه های سلحین و مینون و نمدان ، امروز آن بناها و قصرها همه خرابند جز رسم و طلل آن برجای نیست اینست که ربّ العالمین میگوید در سوره هود : « و حصید ،

(۱) نسخه ج : ساختی .

و گفته‌اند ملك سليمان چهل سال بود و عمر وی پنجاه و پنج سال و بلقیس بعد از سليمان بيك ماه از دنیا برفت - ولما كسروا جدار تدمر و جدوها قائمة ، عليها اثنتان و سبعون حلة قد امسكها الصبر والمصطكى. ذكروا من جمالها شيئاً عظيماً اذا حركت تحركت ، مكتوب عندها : انا بلقيس صاحبة سليمان بن داود خرب الله ملك من يخرب بيتي . وكان ذلك فى ملك مروان الحمار . و اختلفوا فى اسمها فقيل بلقيس و قيل تدمر بنت اذينة كما اختلفوا فى صاحبة يوسف فقيل راعيل و قيل زليخا .

« ولقد ارسلنا الى ثمود اخاهم صالحاً ، سماء اخاهم لكونه فى النسب منهم يعرفون منشأه ومولده » ان اعبدوا الله ، اى بان اعبدوا الله وحده « فاذا هم فريقان ، اى لئلا اتاهم وجدهم على هذه الحالة وهى انهم افرقوا فرقتين : كافرة ومومنة ، « يختصمون ، اى - يتقاتلون - گفته‌اند اختصام فريقين آنست كه رب العالمين گفت در سورة الاعراف كه درمیان مستكبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالى : « قال الملاء الذين استكبروا « من قومهم للذين استضعفوا » ... الاية . و گفته‌اند خصومت ایشان درین بود : كافران سخن مؤمنان مستبعد میداشتند در اثبات نبوت و رسالت صالح ، میگفتند : اللهم ان كان ما يقولونه حقاً فانزل علينا العذاب ، و ذلك فى قوله تعالى : « فأتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين » . صالح جواب ایشان داد ، گفت يا قوم : « لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة ؟ » سيئة اينجا عقوبت است و حسنة توبت و معنى « قبل » اينجا نه تقدم زمان است بل كه تقدم رتبت و اختيارست ، همچنانست كه كسى گويد : صحة البدن قبل كثرة المال . ميگويد اى قوم چرا عقوبت و عذاب پيش از توبت باستعجال مى خواهيد ؟ آن عقوبت و عذاب كه من شمارا بآن مى ترسانم و شما در عقل روا ميداريد كه تواند بود . چرا بآن مى شتابيد و بر سلامت عاجل و سعادت آجل اختيار ميكنيد چرا نه از الله آمرزش خواهيد و توبت و رحمت تا مگر بر شما ببخشاید .

« قالوا اطيرنا بك و بمن معك ، یعنی - تطيرنا بك، و المعنى - تشأنا بك و بقومك و بمجيتك ، همانست كه قوم موسى با موسى گفتند و اهل انطاكيه با رسولان خویش گفتند . و سبب آن بود كه چون بر پیغامبر خویش عاصی شدند و پیغامبر را دروغ زن گرفتند رب العالمین باران رحمت از ایشان باز گرفت و قحط و نیاز بر ایشان گماشت تا بسختی رسیدند ، و كذا سننه سبحانه في اخذهم بالبأساء والضراء لعلهم يرجعون . همچنین قوم صالح را قحط و نیاز و مجاعت رسید ، گفتند : دعوتك مشئومة علينا ، این دعوت تو شوم آمد كه باران و نعمت از ما و ایستاد ، و هذا كان اعتقاد العرب في بعض الوحوش والطيور انها اذا صاحت من جانب دون جانب دلت على حدوث آفات و بلايا ، و نهی رسول الله (ص) عنها فقال اقرّ والطيور على مكنتها لانها اوهام لاحقيقة معها ، و المكنت بيض الصبّ واحدتها مكنة و هي كلمة مستعارة ، و لقد انشدوا :

الفال والزجر والرؤيا تعاليل و للمنجم احكام اباطيل

چون قوم صالح گفتند : « اطيرنا بك و بمن معك » صالح جواب داد ، گفت : « طائر كم عند الله بل انتم قوم تفتنون » ، آنچه شما می پندارید كه از من است از نقصان زروع و ثمار آن نه از منست ، كه آن از تقدیر خداست و بامر خداست . شمارا بان آزمایش میکند كه تا (۱) خود هیچ بیدار شوید و پند پذیرید و ندو نمی پذیرید و نمی دانید . و قيل « طائر كم عند الله » ، ای جزاء تطير كم عند الله محفوظ عليكم حتى يجازيكم به . و قيل معناه العذاب الموعود لكم عند الله اعظم و اشدّ مما لحقكم من نقصان الزروع والثمار . « بل انتم قوم تفتنون » ای - تصرفون عن الطريقة المستقيمة . و الفتنة - صرف الشيء عن الشيء . و قيل « تفتنون » ای - تضلون فتجهلون انّ الخير والشر من عند الله .

و « كان في المدينة تسعة رهط » من ابناء اشرافهم في مدينة ثمود و هي : الحجر ، « يفسدون في الارض ولا يصلحون » ای - لا يكون منهم الا الفساد في جميع امورهم ، و اسماؤهم : قدار بن سالف و مصدع بن دهر و اسلم و زهمي و زهميم و دعي و

دُعِيم و قَبَال و صَدَاف .

این جماعت با یکدیگر گفتند : « تقاسموا بالله » ، امر است ای - اهل فوا بالله .
 « لَتَنْبِيتُهُ » بالتاء و ضمّ التاء الثانية . این قرائت حمزه و کسائی است . و همچنین
 لتقولنّ بتاء و ضمّ لام ، معنی آنست که سو کند خورید با یکدیگر که شبیخون کنید
 بر صالح و کسان او و آنکه ولی دم او را گوئید : « ما شهدنا مهلك اهله » بفتح میم و
 لام قرائت عاصم است ، وهو المصدر ای ما شهدنا هلاك اهله و لم يتعرض لاهله فكيف
 كنا نتعرض له . حفص « مهلك » بفتح میم و کسر لام خواند . وهو موضع الهلاك ؛ ای -
 ما حضرنا موضع هلا كه فضلا عن ان توليناه ، باقی بضمّ میم و فتح لام خوانند و هو
 الموضع والمصدر جميعاً ، « وانا لصادقون » فی قولنا : « ما شهدنا مهلك اهله » .

« و مکروا مکراً ، حین قصدوا تبییت صالح والفتک به « و مکرونا مکراً ، حین
 اذینا مکروهم الی هلاکهم » وهم لا يشعرون ، بر جوع وبال مکروهم علیهم .

« فانظر کیف کان عاقبة مکروهم » ای - فانظر یا محمد بعین قلبک وعقلک الی
 عاقبة مکر ثمود بنبیتهم صالح کیف كانت و الی ماذا صارت ، و اعلم اننی فاعل مثل
 ذلك بكفار قومك فی الوقت الموقت لهم فلیسوا خیراً منهم . ثم فسر ذلك فقال : « انا
 دمرناهم » ، بفتح الف قرائت کوفی و یعقوب است و باقی بکسر الف خوانند ، فمن
 فتح جعل الجملة خبر « کان » ، و من کسر وقف علی « عاقبة مکروهم » ، ثم استأنف وقال :
 « انا دمرناهم » ، ای - انا اهلكنا الرهط « وقومهم اجمعين » . الدمار والتدمير -
 استیصال الشیء بالهلاك - ، قال ابن عباس : ارسل الله الملائكة لیلاً فامتلات بهم دار
 صالح فاتى التسعة الدار شاهرين سیوفهم فرمتهم الملائكة بالحجارة من حيث یرون
 الحجارة ولا یرون الملائكة فقتلتهم . قال مقاتل : نزلوا فی سفح جبل ینتظر بعضهم
 بعضاً لیأتوا دار صالح ، فانحطت علیهم صخرة فهشمتهم .

« قتلک بیوتهم » اشاره الی الحجر « خاویة » ای - خربة خالية عن الاهل و

السكان . خاويةً نصب على الحال « بما ظلموا » اى - بظلمهم و شر كههم . « ان فى ذلك ، اى - فى اهلا كنا اياهم » لآية « اى - دلالةً « لقوم يعلمون » فيتعظون .
« و انجينا الذين آمنوا ، صالح » و كانوا يتقون ، او امر الله ان يتركوها و كانوا اربعة آلاف خرج بهم صالح الى حضرموت ، و ستى حضرموت لان صالحاً لما دخلها مات .

« و لوطاً » اى اذكر لوطاً « اذ قال لقومه ، على وجه الانكار عليهم » اتأتون الفاحشة « يعنى اتيان الذكران » و انتم تبصرون « يعنى و حالكم ان لكم بصراً و علماً بقبح ما تفعلون . و انما قال ذلك لان فعل القبيح وان كان قبيحاً من جميع الناس فهو ممن يعلم قبحه اقبح . و قيل البصر هاهنا العقل . و قيل معناه يرى بعضكم بعضاً و كانوا لا يستترون عتوا منهم و تمرداً .

« ائذكُم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء » هذا تفسير للفاحشة التى انكر عليهم اتيانها مبصرين و اعاد لفظ الاستفهام زيادة فى الانكار . و قيل هو توبيخ بعد توبيخ كقول القائل : الم أنهمك ، الم اعظك « بل انتم قوم تجهلون » اى - جهلة بعظيم حق الله عليكم . ان قيل كيف وصفهم بالبصيرة ثم قال بعقبه : « بل انتم قوم تجهلون » ، فالجواب ان « بل » نفى لفعل توجبه البصيرة اى لكم بصيرة و تعملون عمل الجهال . و قيل « بل انتم قوم تجهلون » العذاب الموعود على هذه الفاحشة و تجهلون ، عاقبة امركم .
« فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قريتك انهم اناس يتطهرون » يتحرجون و يتنزهون عما نعمل . يقولون ذلك على سبيل الاستهزاء .

« فانجيناه و اهله الا امرأته قدرناها من الغابرين » ، اى - لما تعاطوا ما تعاطوه خلصنا لوطاً و من آمن معه من قومه من تلك المدن بان امرناهم بالخروج منها ، « الا امرأته » الكافرة فاننا تركناها مع المقيمين . و الغابر - الباقي ، يقال : غبر غبوراً اذا بقى . و قرأ ابوبكر « قدرناها » مخففة و التخويف و التشديد فى المعنى واحد ،

ای - بتقدیر منّا جعلناها من الباقرین .

« و امطرنا علیهم مطراً ، من سجّیل « فساء مطر المنذرین » ای - بئس سطر من

انذرو اقلّم یخافوا .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قال يا ايها الملاّ ايكّم يأتيني بعرشها قبل ان يأتونى مسلمين » بدانکه این آیات دلائل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا ، که اگر نه از روی کرامت بودی و از خه ایص قدرت الله کجا بعقل صورت بنده یا در وسع بشر باشد. عرشى بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری بیک طرفه العین حاضر کردن، مگر که ولیّ دعا کند و رب العالمین اجابت دعاء ویرا بقدرت خویش آنرا حاضر کند ، بر آن وجد که میان عرش و منزل سلیمان زمین در نوردد و مسافت کوتاه کند ، و این جز در قدرت الله نیست و جز دلیل کرامات اولیاء نیست .

در آثار بیارند که مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بالله نالید که: بقیت لایمشی علیّ نبیّ الی یوم القیامة. بوفات مصطفای عربی زمین بالله نالید که نیز پیغامبری بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد و در گذشت . الله گفت - عزّ جلاله - من ازین امت محمد مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای پیغامبران باشد . و ایشان نیستند مگر اصحاب کرامات ، و بدان که این کرامات اولیا ملتحق است بمعجزات انبیا ، از لولم یکن النبىّ صادقاً فی نبوته لم تکن الکرامة تظهر علی من یدقه و یکون من جملة امته .

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که بر پیغامبر واجب است که بقطع دعوی نبوت کند و خلق را دعوت کند و اظهار معجزت کند. و بر ولی واجب است که کرامات بیوشد و قطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او می رود مکر است چنانکه از سری سقطی حکایت کنند که گفت: لو ان واحداً دخل بستاناً فيه اشجار كثيرة وعلى كل شجرة طير يقول له بلسان فصيح: السلام عليك يا ولي الله فلولم يخف انه مكر لكان ممكوراً. اما اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد. لکن نه همه وقت این کرامت باختیار ولی باشد. فقد يحصل باختیاره و دعائه وقد لا يحصل وقد يكون بغير اختیاره فی بعض الاوقات؛ بخلاف معجزه که باختیار نبی باشد و درخواست او. و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبر است، و روا باشد که ولی نداند که ولیست. و پیغامبر را معجزت ناچارست و واجب، که وی مبعوث است بخلق و خلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست؛ بخلاف ولی که بر خلق واجب نیست که بدانند که او ولیست و نه نیز بر ولی واجبست که بدانند که ولیست.

اما شرط ولی آنست که بسته کرامت نشود، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت. بوعلی جوزجانی گفته: کن طالب الاستقامة لاطالب الكرامة فان نفسك متحرکة فی طلب الكرامة و ربك يطالبك بالاستقامة، و این استقامت که از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق وی باشد و بر اداء حقوق و لوازم بی کسل مواظب باشد و از معاصی پرهیزد و مخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و بر عموم احوال و اوقات شفقت از خلق باز نگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی نکند و بار همه بکشد و بار خود بر هیچکس ننهد. و مما روی من الاخبار فی اثبات کرامات الاولیاء ما روی ابوهریره عن النبی (ص) قال بینا رجل يسوق بقرة قد حمل عليها التففت البقرة وقالت: انى لم اخلق لهذا انما خلقت للحرث، فقال الناس: سبحان

الله فقال النبي (ص) آمنت بهذا و ابو بكر وعمر .

و من ذلك حديث عمر بن الخطاب حيث قال في حال خطبته : يا سارية الجبل الجبل ، وهو حديث معروف مشهور . و روى ان رسول الله (ص) بعث العلاء الحضرمي في غزاة فجال بينهم و بين الموضع قطعة من البحر فدعا الله باسمه الاعظم ومشوا على الماء . و روى ان عباد بن بشر و اسيد بن حضير خرجا من عند رسول الله (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما كالسراج . و روى انه كان بين سلمان و ابي الدرداء قصعة فسبخت حتى سمعا التسبيح . و روى عن النبي (ص) انه قال : «كم من اشعث اغبر ذى طمرين لا يؤو له لو اقسم على الله لا بتره و لم يفرق بين شئ و شئ فيما يقسم به على الله» . و قال سهل بن عبد الله : من زهد في الدنيا اربعين يوماً صادقاً من قلبه مخلصاً في ذلك يظهر له من الكرامات و من لم يظهر له فلانه عدم الصدق في زهده ، فقليل له كيف تظهر له الكرامة فقال يأخذ ما يشاء كما يشاء من حيث يشاء . و حكى عن ابي حاتم السجستاني يقول سمعت ابا نصر السراج يقول : دخلنا تستر فرأينا في قصر سهل بن عبد الله بيتاً كان الناس يستمنونه : بيت السبع ؟ فسألنا الناس عن ذلك فقالوا : كان السباع تجى الى سهل فكان يدخلهم هذا البيت و يضيفهم و يطعمهم اللحم ، ثم يخلّيهم . قال ابو نصر و رأيت اهل تستر كلهم متفقين على ذلك لا ينكرونه و هم الجمع الكثير . و قيل كان سهل بن عبد الله اصابته زمانة في آخر عمره ، فكان اذا حضر وقت الصلوة انتشر يداه و رجلاه ، فاذا فرغ من الفرض عاد الى حال الزمانة و كان لسهل بن عبد الله مرید ، فقال له يوماً : ربّما اتوضاء للصلوة فيسيل الماء بين يدي كقضبان ذهب وفضة . فقال سهل اما علمت ان الصبيان اذا بكوا يعطون خشخاشة ليشتغلوا بها ؟

پیری بود در طوس نام وی بو بکر بن عبد الله از طوس بیرون آمد تا غسلی کند، جامه ور کشید (۱) بر کنار سردابه نهاد و بآب فرو شد ، بی ادبی پیامد و جامه

شیخ ببرد . شیخ در میان آب بماند ، گفت : بار خدا یا اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول میکنم دست ازوبستان تا جامه من باز آرد هم در ساءت آن مرد می آمد و جامه شیخ می آورد و دست او خشك گشته جامه بر کنار سردابه نهاده شیخ گفت بار خدایا اکنون که جامه باز رسانید دست او باز رسان . دست وی نیکو شد . و بسیار افتد که کرامت پس از مرگ ظاهر شود چنانکه چون جنازه جنید بر گرفتند مرغی سپید بیامد ، بر گوشه جنازه نشست . قومی از اهل او که نزدیک جنازه بودند آستین می فشاندند ، تا مگر بر خیزد . مرغ بر نخاست . همچنان می بود ، و خلق در تعجب بمانده . فتح شخرف از قدیمان مشایخ خراسان بود . عبدالله بن احمد بن حنبل گفت : از خاک خراسان کس بر نخاست چو فتح شخرف . سیزده سال در بغداد بود و از بغداد قوت نخورد از انطاکیه سویق می آوردند و آن می خورد بوقت نزع با خود تر نمی میکرد باو نیوشیدند می گفت : الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدمی علیک . چون او را می شستند بر ساق وی دیدند نوشته ، چنانک از پوست بر خاسته : الفتح لله .

سألتك بل اوصيك ان مت فاكْتبِي
علی لوح قبری: كان هذا متيما
لعل شجياً عارفاً سنن الهوى
يمرّ علی قبر الغریب فسلماً

هزار سال بامید تو توانم بود

هر آنکهی کت بینم هنوز باشد زود

هنوز از تو چه دیدم از آنچه خواهم دید

ز شیر صورت او دیدم وز آتش دود

اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم

من این زیان نفروشم بصد هزاران سود

اما جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی

آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبوده، و از غرور خالی نباشد.
 درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرّین فرا دید آمد پر آب سرد.
 درویش گفت: بغزت و جلال تو که نخورم اعرابئی باید که مرا سیلی زندوشربتی آب
 دهد ورنه بکراماتم آب نباید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش
 این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر و غرور خالی نباشد.
 شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می درست شود، که حقیقت
 خود کرامتست. از کرامات مکرّم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات
 بنگرد او را بآن باز گذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. بو عمر و
 زجاجی گفت: اگر بشریت من ذره‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « قل الحمد لله، کوی ستایش بسز الله را و سلام علی عباده الذین
 اصطفى » و درود او بر رهبران او که بگزیدایشان را « أالله خیر اما تشر کون (۵۹)
 الله به است خدائی را یا آنچه شما می انباز ان خوانید با او ؟
 « امن خلق السموات و الارض » این انبازان که میگوئید به است یا او که
 آسمان و زمین آفرید، « وانزل لكم من السماء ماء » و فرو فرستاد شما را از
 آسمان آبی « فانتبأ به » تا بر رویانیدیم بآن آب « حدائق ذات بهجة » بستانهای
 دیوار بست نیکو منظر [با زینت] « ما کان لكم ان تبتوا شجرها » نبود شما را
 توان آن که درختان آن رویانیدید، « أالله مع الله » [در کرد گاری] با الله خدائی

دیگر بود که در انبازی او را دیگرست ، « بل هم قوم يعدلون (۶۰) » نیست جززان که ایشان قومی اند که او را بدروغ می‌عدیل و هامتا گویند .

« امن جعل الارض قراراً ، انباز به یا آنکس که زمین را جای آرام جهانیان کرد » و جعل خلالها انهاراً ، و میان درختان آن جویها روان کرد « و جعل لها رواسی ، و آنرا لنگرها کرد از کوهها ، « و جعل بین البحرين حاجزاً ، و میان دو دریا از نگه داشت خویش حاجزی کرد بازدارنده از آمیختن « أله مع الله ، خدائی دیگرست با الله در کرد گاری ؟ « بل اکثر هم لا يعلمون (۶۱) » ، [انباز در خدائی نیست] ، که بیشتر ایشان نمیدانند .

« امن یجیب المضطر » ، انباز به یا آنکس که پاسخ میکند بیچاره مانده را ، « اذا دعاه ، آنکه که خواند او را ، « و یكشف سوءه ، و بد و رنج و ناخوشی می باز برد ، « و یجعلکم خلفاء الارض ، و شما را پس یکدیگر درین زمین می‌نشانند [گروهی از پس گروهی] « أله مع الله ، خدائی دیگرست با الله ؟ « قلیلاما تذکرون (۶۲) » چون آنک [پند پذیرید و] دریابید .

« امن یتهدیکم ، انباز به یا آنکس که شما را می‌راه نماید ، « فی ظلمات البر و البحر ، در تاریکیهای دشت و دریا ، « و من یرسل الیاح بشرأیین یدی رحمته و آنکس که گشاید بادها در هوای جنوب پیش باران ، فا بخشایش خوش ، « أله مع الله ، خدائی دیگر است با الله ؟ « تعالی الله عما یشرکون (۶۳) » ، چون بر تو پا کست الله از انباز که میگویند .

« امن یدؤوا الخلق ثم یعیده ، انباز به یا آنکس که این جهان می‌آفریند و باز آن جهان ، و من یرزقکم من السماء و الارض و آنکس که شمارامی روزی دهد از آب آسمان و خاک زمین . « أله مع الله ، خدائی دیگر است با الله در کرد گاری ؟ « قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین (۶۴) » ، گوی بیارید حجت خویش [بر خدای

انباز که میگوید] اگر می راست گوئید .

« قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله » گوی نداندهر که در آسمان و زمین کس است نامده و پوشیده مگر الله .
 « وما يشعرون ايان يعثون (۶۵) » و ندانند که کدام هنگام ایشانرا بر انگیزانند .

« بل ادرك علمهم في الاخرة » یا دانش ایشان در رستخیز رسید ؟ « بل هم في شك منها » بل که ایشان در گمانند از آن ، « بل هم منها عمون (۶۶) » بل که ایشان نا بینانند از آن .

« قال الذين كفروا » نا گرویدگان گفتند : « انذا كنا ترابا و اباؤنا » باش که ما خاک گردیم و پدران ما ، « اننا لمخرجون (۶۷) » ما بیرون آوردنی ایم از زمین ؟

« لقد وعدنا هذا » وعده دادند ما را این ، « نحن و اباؤنا من قبل » هم ما و پدران ما پیش فا ، « ان هذا الا اساطير الاولين (۶۸) » نیست این سخن مگر افسانه های پیشینیان .

« قل سيروا في الارض » گوی بروید در زمین « فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين (۶۹) » و بنگرید که چون بود سر انجام بدان .

« ولا تحزن عليهم » بریشان اندوه مبر « ولا تكن في ضيق مما يمكرون (۷۰) » و تنگ مباش در دستان گری ایشان .

« ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين (۷۱) » و میگویند که هنگام این وعده کی است اگر می راست گویند .

« قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون (۷۲) » گوی مگر آنچه شما بآن می شتابید لختی در قفای شما رسید .

« و ان ربك لذو فضل على الناس » و خداوند تو خداوندی با نیکوکاری و فضل است بر مردمان . « ولكن اكثر هم لاشكرون (۷۳) » لکن بیشتر مردمان به آزادی نه‌اند .

« و ان ربك ليعلم ما تكمن صدورهم » و خداوند تو میداند هر چه در دل‌های ایشان نهفت میدارد « و ما يعلنون (۷۴) » و هر چیز که ایشان آشکارا میدارند .
 « و ما من غائبة في السماء و الارض » و نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین ، « الا في كتاب مبين (۷۵) » مگر آن در لوح نبشته پیدا و روشن . « ان هذا القرآن يقص على بني اسرائيل » این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل « اكثر الذي هم فيه يختلفون (۷۶) » بیشتر آن که ایشان در آن دو گروهند ، [که صواب چیست و کدامست] .

« و انه لهدى و رحمة للمؤمنين (۷۷) » و این راه نمونی و بخشایشی است است گروندگان را . « ان ربك يقضى بينهم بحكمه » خداوند تو داوری برد میان ایشان [فردا بدآوری بریدن خویش] « و هو العزيز العليم (۷۸) » و اوست آن توانای تونده دانا .

« فتوكل على الله » پستی‌دار و کار سپار بخداوند [خویش] « انك على الحق المبين (۷۹) » که تو بر راستی روشنی .

النوبة الثانية

قوله : « قل الحمد لله » . ای - قل یا ایها الرسول « الحمد لله » ای - الشکرو

الثناء كله لله ، لانه هو الذي يستحقه على الحقيقة على آلائه و نعمائه . وقيل قل يا محمد الحمد لله على هلاك كفار الامم الخالية . وقيل قل الحمد لله الذي علمك هذا الامر الذي ذكر ، « و سلام على عباده الذين اصطفى » و هم الانبياء عليهم السلام ، دليله قوله : « و سلام على المرسلين » و قيل هم اصحاب محمد (ص) اصطفاهم الله لنبيته ، و قيل هم امة محمد (ص) ، و هي امة الاتباع الذين اصطفاهم الله لمعرفة و طاعته و هي الفرقة الناجية من الثلاث و السبعين ، قال الله تعالى : « و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون » . ثم قال الزاماً للحجة : « أ الله خير » اي قل يا محمد لكفار قومك الزاماً للحجة عليهم : « أ الله خير » أما يشر كون ، اي عبادة الله خير ام عبادتكم الاصنام . رسول خدا هر گه كه اين آيت خواندى گفتى : « بل الله خير و ابقى واجل و اكرم » ، فرائت اهل بصره و عاصم يشر كون بياء است و باقى قرآءتاء مخاطبه خوانند ، و استفهام بر طريق انكار و توبيخ است . فان قيل لفظ « الخير » يستعمل فى شيئين فيهما خير و لاحدهما مزية و لا خير فى الاصنام اصلاً - فلنا مطلق لفظ « الخير » لا يقتضى هذا ، و الدليل عليه قوله : « اصحاب الجنة يومئذ خير مستقراً و احسن مقيلاً » و لم يقتض ذلك ان يكون لاهل النار مقييل حسن و لكن المراد به زيادة التشديد . و قيل انما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة و الكفار ، ان فى الاصنام خيراً ؛ فكان ذلك على زعمهم .

اهل معنى را در لفظ « ام » كه مكرّرست درين آيات دو طريقست : يكى آنكه سخن در « اما يشر كون » تمام شد ، و منقطع گشت ، آنكه براستيناف گفت ، بر معنى استفهام : « أم من خلق » ، « من جعل » ، « من يجيب » ، « من يهديكم » ، « من يرسل » تستفهم فيها كلها ؛ ديگر طريق آنست كه « أم » در همه آيات معطوف است بر « اما يشر كون » بر تاويل آن كه : ما تشر كون خير أم من خلق ما تشر كون خير أم من جعل ، ما تشر كون خير أم من يجيب ، الى آخره .

« أمّن خلق السموات و الارض ، لمصالح عباده و معاشهم » وانزل لكم ، اى - لاجلكم « من السماء ماءً » اى - مطراً « فانبتنا به حدائق » بساتين محوطاً عليها ذات بهجة » اى - ذات زينة و حسن . فكلّ موضع ذى اشجار مثمرة محاط عليه فهو حديقة . و كلّ ما يسرّ منظره فهو بهجة « ما كان لكم ان تنبتوا شجرها » اى ما كان لكم استطاعة الانبات « أأله مع الله » يعنى أ مع الله الآله يشار كه فى خلق هذه الاشياء فيشتر كوا بينه و بين الله فى العبادة « بل هم قوم يعدلون » عن الطريق . و قيل يعدلون عن النظر فى الادلة المؤدية الى العلم بانّ الله هو الذى تفرّد بخلق هذه الاشياء . وهو الذى يستحق العبادة .

« أم من جعل الارض قراراً » يعنى - آلهتكم خير ام من جعل الارض ذات مستقر و ثبات يستقرّ عليها الاجسام . و القرار - مصدر قرّ يقرّ - اذا ثبت ، اى - مهّد لكم الارض و مكّنتكم من السكون اليها و التصرف على ظهرها و المشى فى اماكنها « و جعل خلالها انهاراً » يعنى خلال اشجارها و نباتها ، و الخلال و الخلل - منفرج ما بين الشيتين - و المعنى - و فجر من نواحي الارض انهاراً و اجرى فيها الماء الى مواضع حاجاتكم ، « و جعل لها رواسى » اى - جبلاً ثقلاً ، ثوابت الاصول ، لئلا تزول بمن عليها . و الرّواسى - جمع الجمع - يقال جبل راس و جبال راسية ثم تجمع الرّاسيه على الرّواسى . « و جعل بين البحرين ، العذب و الاجاج و قيل بحر فارس و بحر الروم . و قيل العذب : جيحان و سبجان و دجلة و الفرات و النيل ؛ و الاجاج سائر البحار جعل الله تعالى بينهما « حاجزاً » اى - مانعاً ، بلطيف قدرته على وجه لا يشاهد و لا يعاين ، يمنع اختلاط احدهما بالآخر « أأله مع الله » يفعل ما يشاء من هذه الافاعيل بل اكثرهم لا يعلمون ، لانهم لا يستدلّون فيعلموا .

« ام من يجيب المضطرّ اذا دعاه » اى - قل لهؤلاء المشركين : أهذه الاوثان

التي تعبدونها الذين لا يسمعون دعاءكم ولا يقدرّون على اجابتكم خير لكم أم الله الذي
 « يجيب المضطر اذا دعاه ، المضطر - المفتعل من الضرورة - وهو المدفوع الى ضيق
 من الامر و قيل اصله من الاضرار ، وهو القرب والتصاق الشيء بالشيء ومعنى الآية -
 انّ هذا المضطر ان كان غريقاً في الماء انقذه ، و ان كان غريقاً في الذنوب غفر له ، وان
 كان مريضاً شفاه ، و ان كان مبتلى عافاه ، و ان كان محبوساً اطلقه ، و ان كان مديوناً
 قضى دينه ، و ان كان مكروباً فرّج كربه ، « ويكشف السوء » اي الضرّ و الشدائد -
 « و يجعلكم خلفاء الارض » يأتي بقوم بعد قوم و قرن بعد قرن ، فكلّ قرن خلف لمن
 قبلهم . « أأله مع الله » اي - هل يثبتون له شريكا يعينه « قليلا ما تذكّرون » بالياء
 قرائت ابي عمرو و اي - لا يتذكّرون الا تذكّراً قليلا ، فيكون قليلاً منصوب على انه
 صفة مصدر محذوف . وقرأ الباقر بالتاء على معنى : قل لهم يا محمد « قليلاً ما تذكّرون » ،

و الكوفيون غير ابي بكر يخففون الذال .

« اتمن يهديكم » اي - قل لهم يا محمد أهذه الاوثان خير لكم أم الله الذي
 يرشدكم الى طريق البحر والبرّ في ظلمات الليل بما خلق لكم من القمر والنجوم و
 الرّياح ، « ومن يرسل الرياح » قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي : « يرسل الرياح » . و
 قوله : « بشراً » فيه اربع قراآتٍ ذكرناها في سورة الاعراف « بين يدي رحمته »
 الرحمة هاهنا - المطر - « أأله مع الله تعالى الله عما يشركون » جلّ وعظم من ان يكون
 له شريك او يكون معه اله .

« اتمن يبدؤ الخلق ثم يعيده » يقال بدأ الخلق و ابدأ هم اذا وجدهم اول مرة ، و
 اعادهم اوجدهم بعد اماتتهم ، « ومن يرزقكم من السماء والارض » من السماء بالمطر
 و من الارض بالنبات . « قل هاتوا برهانكم » يعنى - قل لهم « ان كنتم تعلمون انّ
 مع الله الها يفعل شيئاً من ذلك او يقدر عليه فاطهروا افعاله و دلّوا على قدرته » ان كنتم ،
 تصدقون في مقاتلكم . بل هو صنع الله الذي اتقن كلّ شيء . ذكر في هولاء الآيات

الخمس و قال يبدأ و يهدى بلفظ المضارع بعد قوله : « آمن جعل الارض » ، لانّ بعض افعاله تقدّم و حصل مفروغاً منه و بعضها يفعله حالاً بعد حال كالم متصل الدائم .
 « قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب » ، غيب اینجا علم رستهخیز است .
 قومی آمدند . و از رسول خدا پرسیدند که این رستهخیز که تو ما را بآن می وعده دهی کی خواهد بود ؟ جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این غیب است و لا يعلم الغیب الا الله . و قيل الغيب ما يحدث ويكون في غد قالت عائشة : من زعم انه يعلم ما في غد فقد اعظم على الله الفرية والله عزوجل يقول : « قل لا يعلم من في السموات و الارض الا الله » .

منجمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آنکه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و بگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت و لختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت : این چندست منجم هر چند حساب میکرد جواب همه خطا می آمد . منجم گفت ایها الامیر اظنك لاتعرف عدد ما في يدك . چنان ظن می برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی دانم عدد آن ، و چه فرق است میان این و آن . منجم گفت اول بار تو بر شمردی و از حد غیب بدر آمد و اکنون تو نمیدانی و غیب است و لا يعلم الغیب الا الله .

« و ما يشعرون ايان يبعثون » ای - لا يعلمون متى ينشرون ، ايان حقیقتها : ای اوان - فاختصر ثم ادغم .

« بل اذارك علمهم في الآخرة » ، اذرك بر وزن افعل قرائت همگی است و بصری و « بل » هاهنا فی موضع « ام » ، تأویلها - ام اذرك علمهم في الآخرة فيعلمون وقت قیامها .
 معنی آنست که دانش ایشان در رستهخیز رسید تا بدانند که وقت آن کی خواهد بود ؟
 و این استفهام بمعنی نفی است یعنی که نرسیدوندانند وقت آن . باقی قراء اذارك خوانند

و ادراك و تدارك بمعنى يكسانست ، و تأويلها - ادرك علم المتقدمين بعلم المتأخرين و استوى علمهم فى قيام الساعة انه لا يعلم وقت قيامها الا الله ، ميكويد : دانشهای ایشان در کبی رستخیز همه درهم رسید بدانستند همه که نتوانند دانست « بل هم فى شك منها ، فى الدنيا ، اى - لم يحصلوا بالخوض الا على الشك فيها كقوله : « ان نظنّ الا ظنّا و ما نحن بمستيقنين » ، - « بل هم منها عمون » اى - من علمها جاهلون ، واحده عم ، اخبر الله تعالى عن تردّد هم فى امر الساعة و ان فصارهم و غايتهم العمى فى ذلك . « و قال الذين كفروا ، يعنى مشرکى مكة : « انذا کنا تراباً ، أنبعث اذا کنا تراباً » و آباؤنا ، اى - و تبعث آباؤنا بعد کونهم رفاتاً و رميماً « اننا لمخرجون ، من قبورنا احياء ، هذا لا يكون . قرأ نافع « اذا کنا ، مکسورة الالف ، « اننا ، بالاستفهام ، و قرأ ابن عامر و الکسائي « انذا ، بهمزتين ، « اننا ، بنونين ، الباقون بالاستفهام فيها جميعاً .

« لقد وعدنا هذا » ، اى - هذا الذى يقوله محمد من البعث والقيامة و كذلك وعد آباؤنا من قبلنا فى الازمنة المتقدّمة ثم لم يبعثوا ، « ان هذا الا اساطير الاولين » ، الاساطير - الاحاديث التى ليست لها حقيقة .

« قل سيروا فى الارض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين » اى عاقبة امر الكافرين المكذّبين بالرسول المنكرين للبعث . تجدوا ديارهم خاوية و ابدانهم بائدة فاحذروا و لا تكذبوا - فيحلّ بكم مثل ما حلّ بهم . و قيل معنى الآية - اقرأوا القرآن فانّ احوالهم مذكورة فيه يفنكم عن التطواف فى الارض و البلاد .

« و لاتخزن عليهم » اى - على تكذيبهم فلست بمواخذ به و ذلك انّ النبى (ص) كان يخاف انّ اصرارهم على الكفر لتفريط من جهته ، فأمنه الله منه . و قيل معناه - لاتخزن على ايدائهم اياك ، فسننصرک عليهم « و لا تكن فى ضيق ممّا يمكرون » فأنى اكفيكهم والله يعصمك من الناس . قرأ ابن كثير « فى ضيق » بكسر الضاد - نزلت فى

المستهزئين الذين اقتصموا شباب مكة وقد مضت قصتهم .

« و يقولون متى هذا الوعد » اى - متى يكون هذا الذى تعدنا من العذاب و

البعث ان كنت تصدق فيما تقول .

« قل عسى ان يكون ردف لكم ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد ،

اى - عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم و قرب منكم قرب الريدف

من مردفه من القتل و الاسر و السبى و السنين و الجذب و البعض مدخر ليوم البعث و

النشور . و قيل الموت بعض من القيامة و جزء منها . و فى الخبر : « من مات فقد قامت

قيامته » . و قيل فى قوله : « ردف » ضمير يعود الى الوعد و تقديره : ردفكم الوعد ،

فعلى هذا يحسن الوقف على « ردف » . ثم يقول : « لكم بعض الذى تستعجلون » .

« و ان ربك لذو فضل على الناس » بترك المعاجلة بالعذاب على المعاصى « و

لكن اكثر » الناس « لا يشكرون » له فيستعجلون .

« و ان ربك ليعلم ما تكن صدورهم » ، - اى ما تضره و تستره « وما يعلنون » ،

يظهرون من القول فليس تأخير العذاب عنهم لخباء حالهم و لكن له وقت مقدر .

« و ما من غائبة فى السماء و الارض » اى - ما من غائبة مما اخفاء عن خلقه و

غيبه عنهم من عذاب السماء و الارض و القيامة « الا فى كتاب مبين » فى اللوح المحفوظ

و فى القضاء المحتوم . و قيل ما من فعلة او لفظة خافية اخفاها اهل السموات و الارض

الا و هو بيتن فى اللوح المحفوظ . و قيل ما من فعلة او كلمة الا هى عند الله معلومة ليجازى

بها عاملها . و قيل ما من حبة خردل غائبة كقوله : « انبها ان تك مثقال حبة من

خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض يات بها الله » .

« ان هذا القران يقص على بنى اسرائيل » ، اى - يبين لاهل الكتابين ما

يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم . و قيل

المراد به ذكر عيسى و امه و عزيز و ذكر محمد عليهم السلام فانهم اختلفوا فيهم ،

و الله يتین امرهم و دینهم فی القرآن بیانا شافیا . و قیل یقص علیهم لو قبلوا و اخذوا به .
 « و انه لهدی و رحمة » ای - و ان القرآن لهدی من الضلالة و رحمة من العذاب
 لمن آمن به و عمل بما امر فیہ . و انما خصهم به لاختصاصهم بالاهتداء و الانتفاع به ،
 و هو نظیر قوله : « و لا یزید الظالمین الا خسارا » .

« ان ربك یقضی بینهم » - بین بنی اسرائیل فی الدنیا « بحکمه » فیما حرفوه من
 الكتاب و بدلوه . و قیل یحکم القیامة فیجازی المحق بحقه و المبطل بباطله . و قیل
 یقضی بالقتال و قد امر به . « و هو العزیز » فلا ینال ، « العلیم » بما امر و نهی .

« فتوكل على الله انك على الحق المبين » هو - متعلق بقوله : « ان ربك
 یقضی بینهم بحکمه » ای - حکمه فی الکفار و هو امره ایاک بقتالهم . و اذا قضی
 سبحانه بذلك و امرک به « فتوكل على الله » فی محاربتهم و لاتحذر کثرتهم و شوکتهم
 « فانك على الحق المبين » ای - فی رضی الله و اتباع امره فثق بالظفر من الله و الغلبة
 على الاعداء .

النوبة الثالثة

قوله: « قل الحمد لله » بدان که مقامات راه دین بر دو قسم است : قسمی از آن
 مقدمات گویند که آن دز نفس خویش مقصود نیست ، چون توبه و صبر و خوف و
 زهد و فقر و محاسبه ، این همه وسائلند بکاری دیگر که وراء آنست ؛ و قسم دیگر
 مقاصد و نهایت گویند که در نفس خویش مقصودند چون محبت و شوق و رضا و توحید
 و توکل این همه بنفس خویش مقصودند نه برای آن می باید تا وسیلت کاری دیگر

باشد . و حمد خداوند جل جلاله و شکر و ثناء وی ازین قسم است که بنفس خویش مقصودند . و هر آنچه بنفس خویش مقصود بود در قیامت و در بهشت بماند و هرگز منقطع نگردد . و حمد ازین بابست که ربّ العزة در صفت بهشتیان میگوید : « و آخر دعویهم ان الحمد لله ربّ العالمین » ، « الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن » ، « الحمد لله الذی صدقنا وعده » و شکر و آفرین قرین ذکر خویش کرده در قرآن مجید که میگوید جلّ جلاله : « فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولاتکفرون » و فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری که ایوان کبریا بر کشند و بساط عظمت بگسترانند منادی ندا کند که : ليقم الحمادون . هیچکس بر نخیزد آن ساعت مگر کسی که پیوسته در همه احوال و اوقات حمد و ثناء الله گفته و سپاس داری وی کرده و حق نعمت وی بشکر گزارده و بنده در مقام شکر و حمد آنکه درست آید که در وی سه چیز موجود بود : یکی علم ، دیگر حال ، سوم عمل . اول علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد . علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله . و حال شادی دلست بآن نعمت ، و الیه الاشارة بقوله عزّوجلّ : « فبذلك فليفرحوا » ، و عمل بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداوند است و رضاء وی در آنست . و الیه الاشارة بقوله : « اعملوا آل داود شکراً » .

قوله : « و سلام علی عباده الذین اصطفى » ، یک قول آنست که این عباد صحابه رسولند (ص) ، مهتران حضرت رسالت و اختران آسمان ملت . و آراستگان بصفه صفوت ، مثل ایشان اندر آن حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان ، چنانکه ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنین آن مهتر عالم و سید ولد آدم در آسمان دولت دین بر مثال خورشید بود آن عزیزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته و رأفت و رحمت نبوتست ایشانرا بتهدیب و تأدیب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که : « اصحابی کالنجوم

بآیهم اقتدیتم اهتدیتم . آن مهتر عالم در صدر نشسته و یاران بر مراتب احوال خویش حاضر شده : یکی وزیر ، یکی مشیر ، یکی صاحب تدبیر ، یکی ظهیر ، یکی اصل صدق ، یکی مایه عدل ، یکی قرین حیا ، یکی کان سخا ، یکی سالار صدیقان ، یکی امیر عادلان ، یکی مهتر منفقان ، یکی شاه جوانمردان ؛ یکی چون شنوائی ، یکی چون بینائی ، یکی چون بویائی ، یکی چون گویائی ، چنانکه جمال غالب بشر باین چهار صفت است . کمال حالت ایمان باین چهار صفت است : صدق و عدل و حیا و سخا و این صفت جوانمردان است که رب العالمین گفت : « و سلام علی عباده الذین اصطفی » و یقال اصطفاهم فی آزاله ثم هداهم فی آباده . گزیدگان بندگان ایشانند که در ازل اصطفائیّت یافتند و در ابد بهدایت رسیدند از آن راه بردند که شان (۱) راه نمودند ، از آن راست رفتند که شان بر گزیدند ، از آن طاعت آوردند که شان پسندیدند . ایشانرا از حق جلّ جلاله سه سلامست : روز میثاق سلام بجان شنیدند : « و سلام علی عباده الذین اصطفی » ، امروز بر لسان سفیر بواسطه نبوت شنیدند : « و اذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم » ، فردا که روز بازار بود و هنگام بار بی سفیر و بی واسطه بشنوند که : « سلام قولاً من رب رحیم »

« امن خلق السموات و الارض » آلیه ، از روی فهم بر لسان معرفت ، روندگان را در این آیات اشارتست : گفتند زمین و تربت اشارتست بنفس آدمی که ویرا از آن آفریدند ، و آسمان بر فعت اشارتست بعقل شریف رفیع که از آن رفیع تر و شریفتر هیچ خصلت نیست و آب که سبب حیوة است و بوی نشو حیوانات و نباتات مثل علم مکتسب است چنانکه آب زندگی هر چیز و هر کس را مدد میدهد علم زندگی دلرا مدد میدهد ، و حدائق ذات بهجة ، اشارتست باعمال پسندیده و طاعات آراسته چنانکه بواسطه آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان از آب روان آراسته شود و زینت و بهجت از آن گیرد همچنین اعمال و طاعات بندگان بمقتضی علم و وساطت

عقل حاصل می آید تا آراسته دین میشود و بسعادت ابد می رسد .

لطیفه دیگر شنوازین عجب تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بار گیر حضرت دین را. مصطفی (ص) گفت: «اجعلوا الدنیا مطیة تبلغکم الی الآخرة، واجعلوا الآخرة دار مقرکم و محط رحالکم» ، و آسمان اشارت به بهشت است . و از طریق مجاورت عبارت از آن است که مصطفی (ص) گفته: انّ الجنة فی السماء . و آب اشارتست بوحی و علم که بواسطه نبوت به بندگان میرسد . يدلّ علیه ما ، قيل فی قوله تعالی : « والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ، انّ فی ذلك لآیة لقوم یسمعون » انه عنی بالماء القرآن بدلالة انه علّقه بالسماع و لیس الماء ممّا یسمع و كذلك قوله: « انزل من السماء ماء فسالات اودیة بقدرها » عنی بالماء القرآن ، كذلك روى عن ابن عباس . « امن جعل الارض قراراً » نفوس العابدین قرار طاعتهم ، و قلوب العارفین قرار معرفتہم ، و ارواح الواجدین قرار محبتہم ، و اسرار الموحّدین قرار مشاهدتہم ، و فی اسرارہم انهار الوصلة و عیون القربة ، بها یسکن ظمأ اشتیاقہم ، و هیجان احتراقہم . « و جعل لها رواسی » من الابدال و الاولیاء و الاوتاد ، بهم یدیم امساک الارض و ببرکاتہم یدفع البلا ، عن الخلق ، و یقال الرواسی هم الذین یتهدون المسترشدین الی رب العالمین . « امن جعل الارض قراراً » آن کیست که زمین اسلام در زیر قدم توحید موحدان آورد ؟ « و جعل خلالها انهاراً » آن کیست که چشمه های حکمت در دل عارفان پدید آورد ؟ « و جعل لها رواسی » آن کیست که حصارهای معرفت در سردوستان بنا او کند ؟ « و جعل بین البحرین حاجزاً » آن کیست که میان دریای خوف و رجا سحاب استقامت اقامت کرد ؟ « أله مع الله » هیچ خدائی دانید بجز من که این کرد ؟ ، هیچ معبود شناسید بجز من که این ساخت ؟ و قیل « و جعل بین البحرین حاجزاً » ، یعنی بین القلب و النفس لئلا یغلب احدهما صاحبه ، در نهاد آدمی هم کعبه دل است هم مصطبه نفس ، دو جوهر متضادند در خلقت بهم پیوسته ، و در طریقت از هم گسسته ، هر دو در هم

گشاده ، و میان هریکی از قدرت حاجزی نهاده . هر گه که آن نفس اماره در سرا پرده دل شبیخون برد آن دل محنت زده بتظلم بدر گاه عزت می شود و از جنات قدم خلعت نظر بدو می آید . اینست سرّ آن خبر که : « انّ لله تعالی فی کلّ یوم و لیلة ثلثمائة و ستین نظرة فی قلوب العباد » .

نظیر این آیت در سورة الفرقان است : « وهوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج » ، بر لسان اهل معرفت این دو دریا صفت دل مؤمن است و آن دو آب صفت آنچه دروست ، از دو معنی متضاد : خوف ورجا ، شك و یقین ، ضلالت و هدایت ، حرص و قناعت ، و غفلت و یقظت . ربّ العزة میان هر دو ضد حاجزی و مانعی پیدا کرده : میان خوف و رجا از حسن الظن حاجزی است تا تلخی ترس خوشی امید تباه نکند . میان شك و یقین از معرفت حاجزی است تا ملوحت شك عذوبت یقین تباه نکند . میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مرارت ضلالت حلاوت هدایت تباه نکند . میان حرص و قناعت از تقوی حاجزی است تا کدورت حرص صفاوت قناعت تباه نکند . میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت نور یقظت تباه نکند . « أله مع الله » بجز الله خدائی دیگر دانید که چنین صنع سازد و این قدرت دارد ؟

« امن یجیب المضطرّ اذا دعاه ، گفته اند: مضطرّ آن کودک است که در شکم مادر بیمار است و مادر از بیماری وی بی خبر . آن کودک در آن ظلمت رحم از آن بیماری بنالد و جز از الله هیچ کس حال وی نداند . ربّ العزة آن نالیدن و زاریدن وی بنیوشد و برأفت و رحمت خود در دل مادر افکند تا آن طعام که شفاء کودک در آن بود بآرزوی بخواهد و بخورد . کودک از آن بیماری شفا یابد .

و قیل انّ داود الیمانی دخل علی مریض من اصحابه فقال له المریض : یا شیخ ادع الله لی . فقال الشیخ للمریض : ادع لنفسک فانک المضطرّ . وقد قال الله عزّوجلّ :

« اَمَّنْ یَجِیْبُ الْمَضْطَّرَّ اِذَا دَعَا » دست گیر درمندگان است و فریاد رس نومیدان و زاد مضطّران و یادگار بیدلان، پاسخ کند گوشهای بندگان را بجزا، و امیدهای عاجزان بویا، و دعاهای ضعیفان بعطا. در ازل همه احسان او، در حال همه انعام او، و در ابد بر همه افضال او.

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفریند و آن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگونگی از کرم وی سزد که خلقی نو آفریده عبادت نا کرده و رنج نابرده بناز و نعیم بهشت رساند و این بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل در فضل و کرم او بسته، چه گوئی ایشانرا از فضل خود محروم کند؟ یا از درگاه خویش براند؟ حقا که نکند، و فضل و رحمت خود از ایشان دریغ ندارد.

یحیی معاذ عجب سخنی گفته در مناجات خویش، گفت: الهی مرا اعتماد بر گناه است نه بر طاعت؛ زیرا که در طاعت اخلاص می باید و آن مرا نیست و در معصیت فضل می باید و آن ترا هست.

بو بکر واسطی گفت: الهی کمال پاکی و عین قدس قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی شدند و الا در هشتده (۱) هزار عالم کدام نقطه حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان يك نفس بر کشیدی اگر نه از بهر کمال فردانیت و ذات جلال بی نقصان تو بودی چرا بایستی که مقربان حضرت و مرسلان بارگاه عزت نیز در خجالت زلات صغایر آیند این بانست تا عالمیان بدانند که بکمال صفات جز ربوبیت او منعوت نیست و پیاکی و بی عیبی جز جلال بر کمال او موصوف نیست.

۴ - النوبة الاولى

فوله تعالى: « انك لا تسمع الموتى » تو نتوانی که کسرا نرا شنوانی
 « ولا تسمع الصم الدعاء » و کران آواز خواندن نشنوند « اذا ولوا مدبرین (۸۰)
 [خاصه] آنکه که پشت بر گردانند و بر گردند .

« و ماتت بهادی العمی عن ضلالتهم » و تو آن نیستی که باراه آری نا
 بینایانرا از گمراهی ایشان « ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا » نشنوانی مگر آن
 کس که بگروود بسخنان ما « فهم مسلمون (۸۱) » وایشانند که مسلمانانند .

« و اذا وقع القول علیهم » و چون گفت خدای و سخن او واجب گشته
 بریشان افتد [که مهلت بس و آزرم نیست] ، « اخرجنا لهم دابة من الارض »
 بیرون آریم ایشانرا جنبندهای از زمین « تکلمهم » فراروی مردم میگوید « ان
 الناس كانوا بآیاتنا لا یوقنون (۸۲) » که مردمان بآیات و سخنان ما و بوعد و
 وعید ما بنمی گروند و بی گمان نمی باشند .

« و یوم نحش » و آنروز که فراهم آریم « من کل امة فوجاً » از هر امتی
 جوکی (۱) « ممن یكذب بآیاتنا » ازیشان که بدروغ میداشتند سخنان ما « فهم
 یوزعون (۸۳) » ایشانرا فراهم میرانند و می باز دارند .

« حتی اذا جاوا » تا آنکه که آیند [بالله] « قال اکذبتم بآیاتی » گوید

سخنان من دروغ شمردید؟ « **وَلَمْ تَحِيطُوا بِهَا عِلْمًا** ، و آنرا در نیافتید » اما **ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴)** ، تا آن خود چه بود که می کردید .

« **و وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ** ، ایشانرا بیفتاد آن گفت که وعید گفته بود ایشانرا و واجب گشته رسیدن عذاب بر ایشان **بِمَا ظَلَمُوا** ، بآن ستم که کردند [برخویشتن] **فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵)** ، ایشان [آن روز] خاموش مانند هیچ سخن نگویند [از نومیدی و خواری] .

« **أَلَمْ يَرَوْا** ، نمی بینند **ذَاتَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ** ، که ما شب تاریک کردیم تا آرام گیرند در آن **و النَّهَارَ مَبْصُرًا** ، و روز روشن کردیم تا می بینند در آن **ذَانِ فِي ذَلِكَ لَا يَأْتِ** ، در آن نشانی سخت پیداست [کردگار را بر توانائی و دانائی و یگانگی] **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶)** ، گروهی را که بگروند .

« **و يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ** ، آن روز که در دمند در صور **فَفَزِعَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ** ، بترسد اهل [هفت] آسمان و [هفت] زمین **ذَاتَنَا مِنْ شَاءِ اللَّهِ** ، مگر آنکه خدا خواهد **و كُلِّ آتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷)** ، و همه آمدنند باو ناچار و ناکام .

« **و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً** ، و کوهها بینی پنداری که برجای است [ایستاده با سنگ] **و هِيَ تَمْرَمِرُ السَّحَابِ** ، و آن می رود چنانکه ابر رود [از بیم سست گشته و تباه و بی سنگ] **صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقِنَ كُلَّ شَيْءٍ** ، این صنع خدای است آن [توانا] که هر چه کرد محکم کرد و استوار **ذَاتَهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)** ، او آگاه است و دانا بهر چه میکنید .

« **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ** ، هر که نیکی آرد [فردا] **فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا** ، او راست به از آن **و هُمُ مِنْ فِرْعَوْنَ يَوْمَئِذٍ مُنْقَرُونَ (۸۹)** ، ایشان از بیم آن روز رستگارانند و بی بیم .

«ومن جاء بالسینه» و هر که بدی آرد «فکبت وجوههم فی النار» نگون اندازند رویهای ایشان در آتش «هل تجزون الا ما کنتم تعملون» (۹۰) و ایشانرا گویند شمارا پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید.

«انما امرت» [بگوی یا محمد] مرا فرمودند «ان اعبد رب هذه البلده» که خدای این شهر را پرستم «الذی حرّمها» آن خدای که این را آزرم بزرگ نهاد «وله کلّ شیء و همه چیز او راست» و امرت ان اکون من المسلمین» (۹۱) و مرا فرمودند تا از کردن نهاد گان باشم.

«وان اتلو القرآن» و قرآن خوانم «فمن اهتدی فانما یهدی لنفسه» هر که با راه آید خویشتن را با راه آید «ومن ضلّ» و هر که بگمراهی رود «فقل انما انا من المنذرین» (۹۲) گوی من از آگاه کنندگانم.

«و قل الحمد لله» گوی حمد و ثناء نیکو الله را «سیریکم آیاته» که بشما می نماید نشانهای خویش «فتعرفونها» تا بشناسید آنرا «و ما ربک بغافل عما تعملون» (۹۳) و خداوند تو نا آگاه نیست از آنچه میکنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «انک لاتسمع الموتی ولا تسمع الصمّ الدعاء»، این آیت در شأن کفار قریش فرو آمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هرگز ایمان نیارند و در کفر میرند. رب العالمین مصطفی را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند و پند

تو ایشانرا سود ندارد که ما بر دل‌های ایشان مهر نهاده‌ایم تا ایمان در آن نشود و کفر از آن بیرون نیاید. همانست که جای دیگر گفت: « و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون » و ایشانرا مرد گان نام کرد، که ایشانرا نه در آنچه می‌شنوند نفعیست و نه بآن عمل میکنند، راست چون مرد گانند که حس و عقل ندارند. میگوید یا محمد چنانکه نتوانی تو که مرد گانرا شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشانرا هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. ابن کثیر « ولاتسمع » بتاء مفتوحه خواند « الصم » مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند « اذا ولّوا مدبرین » خاصه آنکه که پشت بر گردانند بر خواننده و میروند، نه بگوش شنوند و نه بر مز و اشارت بدانند.

« و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم » قرأ حمزة تهتدی العمی عن ضلالتهم، و المعنى - هم كالعمی و ما فی وسعك ادخال الهدی فی قلب من عمی عن الحق فلم ينظر الیه بعین قلبه. « ان تسمع الا من یؤمن باياتنا فهم مسلمون »، ای ما تسمع الا من اتبع الحق طالباً له بالنظر فی آیاتنا و یسلك طریق القبول وهو من سبق من الله العلم بانّه یوفقه و یومن. میگوید تو نتوانی که گمراهان را باراه آری و نتوانی که کرانرا بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر و استدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد و بسعادت ابد رسد.

روى انّ النبی (ص) قام علی منبره فقبض کفه الیمنی فقال: « کتاب کتبه الله فیہ اهل الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل علیهم لایزاد فیہ و لاینقص منه »، ثم قبض کفه الیسری فقال: « کتاب کتبه الله فیہ اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل علیهم لایزاد فیہ و لاینقص منه فلیعملن اهل السعادة بعمل اهل الشقاء حتی یقال

كانتهم منهم بل هم هم ، ثم يستنقذهم الله قبل الموت ولو بفواق ناقة ، و ليعملن اهل الشقاء بعمل اهل السعادة حتى يقال كانهم منهم بل هم هم ، ثم ليخرجنهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة . السعيد من سعد بقضاء الله و الشقى من شقى بقضاء الله و الاعمال بالخواتيم . و قال (ص) : « انّ العبد ليعمل عمل اهل النار و انه من اهل الجنة و يعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و انما الاعمال بالخواتيم » . و قالت عايشة دعى رسول الله (ص) الى جنازة صبي من الانصار فقلت طوبى لهذا عصفور من عصفير الجنة لم يعمل سوا قال او غير ذلك يا عايشة ، انّ الله خلق الجنة و خلق النار فخلق لهذه اهلاً و لهذه اهلاً خلقهم لها وهم فى اصلاب آبائهم .

بر وفق اين اخبار آورده اند که رسول خدا حکايت کرد که در بنى اسرائيل زاهدی بود دويست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که وقتی ابليس را به بيند تا با وی گوید الحمد لله که درين دويست سال ترا بر من راه نبود و نتوانستی مرا از راه حق بگردانیدن آخر روزی ابليس از محراب خويشتن را با و نمود ، اورا بشناخت ، گفت : اکنون بچه آمدی يا ابليس ؟ گفت دويست سالست تا میکوشم که ترا از راه ببرم و بکام و مراد خويش در آرم و از دستم بر نخاست و مراد من بر نیامد ، و اکنون تو درخواستی تا مرا بينی دیدار من ترا بچه کار آید ؟ که از عمر تو دويست سال ديگر مانده است . اين سخن بگفت و ناپديد گشت زاهد در وساوس افتاد گفت از عمر من دويست سال مانده و من خويشتن را چنين در زندان کرده ام ؟ از لذات و شهوات باز مانده و دويست سال ديگر هم برين صفت دشخوار بوده تدبير من آنست که صدسال در دنيا خوش زندگانی کنم لذات و شهوات آن بکار دارم آنکه توبت کنم و صدسال ديگر بعبادت بسر آرم که الله تعالى غفور و رحيم است . آن روز از صومعه بيرون آمد سوی خرابات شد و بشراب و لذات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد ، چون شب در آمد عمرش باخر رسیده بود ملك الموت در آمد و بر سر آن

فسق و فجور جان وی برداشت . آن طاعات و عبادات دو بیست ساله بباد بر داد حکم ازلی درو رسیده و شقاوت دامن او گرفته . نعوذ بالله من درك الشقاء و سوء القضاء .
 « و اذا وقع القول عليهم ، هذا القول هو حکم العذاب و وقوع السخط و انقطاع المهلة ، كقوله : « وقع القول عليهم بما ظلموا » ، و ذلك حين لا يقبل الله سبحانه من كافر ايمانه ولم يبق الا من يموت كافرا في علم الله سبحانه و هذا عند اقتراب الساعة و منقطع الامال و هو خروج الدابة ، فاذا خرجت الحفظة و رفعت الاقلام و شهدت الاجساد على الاعمال و تبين الشقى من السعيد و تشاهدت اللسان بالكفر و الايمان صراحاً . قال ابو سعيد الخدری : اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر وجب الغضب « و وقع القول عليهم » .

خلافست میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید .
 حذیفه گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعاً لا یدرکها ظالم و لا یفوتها هارب ، تسم المومن بین عینیه ، و یکتب بین عینیه مؤمن ، و تسم الکافر بین عینیه و یکتب بین عینیه کافر ، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان . و قال ابن عباس لها زغب و ریش و اربع قوائم . و قال ابن الزبیر رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذنها اذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامة و صدرها صدر اسد و لونها لون نمر و خاصرتها خاصرة هر و ذنبها ذنب كبش و قوائمها قوائم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعاً ، تخرج و معها عصا موسی و خاتم سلیمان . فتنکت فی مسجد المؤمن بعصا موسی نکته بیضا ، فیبیض وجهه ، و تنکت فی وجه الکافر بخاتم سلیمان نکته سوداء فیسود وجهه ، و ذلك قوله تعالى : « يوم تبيض وجوه و تسود وجوه » . و هذا حين یغلق باب التوبة لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل . و قال و هب و جهها وجه رجل و سایر خلقها خلق الطیر ، و قیل هی علی صورة فرس .

اما بیرون آمدن دابة الارض بدانکه علامتی است از علامتهای مهین قیامت

وخواست رستخیز. و از رسول خدا (ص) پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد - حرمة على الله ؛ یعنی - المسجد الحرام . قال و عيسى يطوف بالبیت ومعه المسلمون این خبر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید انگه دابة الارض . ابن عباس گفت وادیست در زمین تهامة از آنجا بیرون آید . عبد الله بن عمر و در زمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید . و گفته اند از احیاء مکه بیرون آید . ابن مسعود گفت از میان صفا و مروه . و قال ابن عمر تخرج الدابة من صدع فی الصفا کجری الفرس ثلاثة ايام وما خرج ثلثها . این خبر موافق آمد با قول حسن بصری که گفت موسی (ع) از حق در خواست تا دابة الارض بوی نماید . گفتا سه روز و سه شب بیرون می آمد از زمین و با آسمان بر می شد . موسی چون آن منظر عظیم قطیع دید طاقت نداشت ، گفت : رب ردها فردها ، خداوندا بجای خود باز بر او را و بجای خود باز شد . مقاتل گفت : لا یرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب . و قول درست آنست که او راسه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید : اول از زمین یمن بر آید . چنانکه اهل بادیه از وی خبر دارند و ذکر وی بایشان رسد اما بمکه و دیگر شهرها نرسد ، و در آن خرجه اول صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمهانیابید و پیدا نکرده پس ناپدید شود روز گاری دراز چندان که الله خواهد ، پس دوم بار از زمین تهامة بر آید و خبر وی به مکه رسد و بدیگر شهرها ، باز پنهان شود روز گاری ، آنگه سوم بار از میان مکه بر آید . و گفته اند که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم بیرون آید بران صفت و آن عظمت که گفتیم و بر روی زمین همی رود و هر کجانیس وی رسد همه نبات و درختان خشک میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگر درخت سپند که آن خشک نشود از بهر آن که بر گه هفتاد پیغامبر با وی است و عصای موسی و خاتم سلیمان با وی بود ، هر مسلمانی را که بیند سر عصا بر پیشانی او نهد يك نقطه نور پدید آید ، آنگه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری بیند

انگشتری سلیمان بر پیشانی او نهد، يك نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آنکه سر تا پای وی همه ظلمت و تاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: با عربی بزبان عرب و با عجمی بزبان عجم، اینست که رب العالمین گفت: «تکلمهم». «سدى» گفت: «تکلمهم»، ببطلان الادیان سوی دین الاسلام و گفته اند سخن گفتن وی آنست که کافر و مسلمان از هم جدا کند، روی فر ا قومی کند گوید: ایها الکفار مصیر کم الی النار و روی فر ا قومی دیگر کند، گوید: ایها المؤمنون مصیر کم الی الجنة. و قيل «تکلمهم انّ الناس كانوا بآياتنا لا یوقنون»، فر ا روی مردم میگوید، که این مردمان یعنی اهل مکه به بیرون آمدن من گرویده بودند و ذلك لانّ خروجها من آیات الله قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس «تکلمهم» او «تکلمهم»؟ فقال کُلّ ذلك یفعل تکلم المؤمن و تکلم الکافر ای تسمهم انّ الناس بفتح الف قرائت کوفی و یعقوب است یعنی تکلمهم بانّ الناس و بکسر الف قرائت باقی، و تقدیره - «تکلمهم» فتقول «انّ الناس كانوا بآياتنا لا یوقنون».

«و یوم نحشر من کُلّ امة فوجاً»، ای - من کل اهل عصر جماعة کثیرة «ممن یکذب بآياتنا فهم یوزعون»، ای - یجس اولهم علی آخرهم لیجتمعوا ثم یساقون الی النار و من فی قوله ممن یکذب للتبیین لا للتبعیض، ای الفوج من المکذبین لانه لا یحشر بعض المکذبین دون بعض، و انما خصّ المکذبین بالحشر دون المؤمنین لانه یرید وصف حالهم خاصّة دون المؤمنین. و قال المبرد: لا یقال للمؤمنین حشروا لانّ الحشر لا یستعمل الا فی الجمع علی وجه الازلال.

«حتى اذا جاؤا»، یعنی - اذا حضروا المحشر. قال الله تعالی لهم: «ا کذبتم بآياتی و لم تحیطوا بها»، علماء. فی هذا تقدیم و تأخیر: یعنی لم تحیطوا بآياتی علماء فکذبتم بها. کفوله: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه»، و اذ لم یهتدوا به فسیقولون

هذا افك قديم ، قوله : « أما إذا كنتم تعملون ، هذا توهين لقولهم و فعلهم ، يقال ذلك على ابلغ اذكان . وقيل هذا توبيخ و تبكيت اى - ما إذا كنتم تعملون حين لم تبحشوا عنها ولم تتفكروا فيها » و وقع القول عليهم ، اى و جب عليهم الوعيد ، و حل بهم العذاب و السخط من الله يوم يحشرون بما ظلموا بسبب كفرهم و تكذيبهم بآيات الله « فهم لا ينطقون » بحجج يدفعون بها عن انفسهم و قيل فهم لا ينطقون بعذر و لاشفاعة ، كما قال : « هذا يوم لا ينطقون » . و قيل « وقع القول عليهم » اى - لزمتمهم حجة الله « فهم لا ينطقون » فلم يجدوا جواباً . و قيل « لا ينطقون » لان افواههم مختومة . و قيل وقوع القول عليهم وقوع السخط ، و حكم العذاب عليهم فى الدنيا ؛ و ذلك ما روى عن عبد الله بن مسعود قال : اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع وينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن من قبل ان يرفع قالوا يا باعبد الرحمن هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كنا نتكلم بكلام . و نقول قولاً فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية ، و ذلك حين يقع القول عليهم .

ثم ذكر الدليل على قدرته و الاهيته سبحانه فقال : « الم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه » من حركات النصب فيستريح بذلك ابدانهم عدة للغد و النهار مبصراً لينتشر و فيه فى الارض و يتوصلوا بذلك الى قضاء حوائجهم و طلب معاشهم . قوله : « و النهار مبصراً » اى - ذا ابصار ، كقوله : « عيشة راضية » اى - ذات رضى . و قيل مبصراً اى يبصر فيه كما يقال : ليل نائم اى - ينام فيه . « ان فى ذلك » اى - فيما بيننا من الآيات فى الليل و النهار لدلالات صادقة تورث الايمان بالله و توجب الاعتراف بتوحيده على كل عاقل متدين .

« و يوم ينفخ فى الصور » ، اى - اذكر يوم ينفخ اسرافيل فى الصور و هو شبه قرن . قال مجاهد : الصور كهيئة البوق ، و قيل هو جمع صورة كصوفة و صوف يعنى تنفخ الارواح فى الاجساد و الاول اصوب و هو المعتقد ، و الدليل عليه قول النبى (ص) : « كيف انعم و صاحب القرن قد التقمه و حنى جبهته ينظر متى يومر فينفخ » .

ابوهریره روایت کند از مصطفی (ص)، گفت: رب العالمین آسمانها و زمین بیافرید آنکه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و اسرافیل داد اسرافیل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا کی فرمایند او را که در دم. بوهریره گفت: یا رسول الله آن صور چیست گفت مانند سروی عظیم والذی بعثنی بالحق انّ عظم دارة فيه كعرض السماء و الارض فینفخ فيه ثلاث نفخات: الاولى نفخة الفرع، والثانية نفخة الصعق، والثالثة نفخة القيام لرب العالمین.

يقال بین كلّ نفختین اربعون يوماً من ایام الدنیا وقيل اربعون سنة فاذا تمّت الاربعون نفخ نفخة الصعق وهو الموت و در خبر است که بوهریره گفت: یا رسول الله « ففرع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله، این استثنا مر که راست؟ گفت: اولئك الشهداء و هم « احياء عند ربهم یرزقون » وقاهم الله فرع ذلك اليوم و آمنهم و هو عذاب یبعثه الله علی شرار خلقه و هو الذی یقول الله عزّوجل: « انّ زلزلة الساعة شیء عظیم » الی قوله: « ولكن عذاب الله شدید ».

وقيل « ففرع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله، یعنی اهل الجنة من الحور والغلمان والخدم بعد از نفخة فرع چهل سال گذشته فرمان آید: اسرافیل که انفخ نفخة الصعق فیصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله. و در خبر بوهریره است فاذا اجتمعوا جاء ملك الموت الی الجبار فیقول قد مات اهل السماء والارض الا من شئت فیقول الله سبحانه - و هو اعلم - من بقی؟ فیقول ای رب بقیت انت الحی الذی لاتموت و بقیت حملة العرش و بقی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و بقیت انا. فیقول جلّ و عزّ فیموت جبرئیل و میکائیل فینطق الله العرش فیقول ای رب یموت جبرئیل و میکائیل، فیقول: اسکت انتی کتبت الموت علی کل من تحت عرشی، فیموتان. ثمّ یأتی ملك الموت الی الجبار فیقول ای رب قد مات جبرئیل و میکائیل فیقول - و هو اعلم - : فمن بقی؟ فیقول: بقیت انت الحی الذی لاتموت، و بقیت حملة

عرشك و بقيت فيقول ليمنت حملة عرشى فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من اسرافيل ثم يقول ليمنت اسرافيل فيموت ثم يأتي ملك الموت ، فيقول يا رب قد مات حملة عرشك فيقول - وهو اعلم - فمن بقى ها فيقول بقيت انت الحى الذى لاتموت ، و بقيت انا . فيقول انت خلق من خلقى خلقتك لما رأيت . ، فمت ، فيموت ، فاذا لم يبق احد الا الله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد، وكان آخراً كما كان اولاً طوى السموات كطوى السجل للمكتاب ثم قال انا الجبار لمن الملك اليوم ؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جل ثناؤه و تقدست اسماءه : لله الواحد القهار يوم تبدل الارض غير الارض والسموات فيبسطها بسطاً ثم يمدّها مدّة الاديم **العكاظي** لا ترى فيها عوجاً ولا امناً ثم يزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذا هم فى هذه الارض المبدلة فى مثل ما كانوا فيها من الاول : من كان فى بطنها كان فى بطنها ، ومن كان على ظهرها كان على ظهرها . ثم ينزل الله عزّوجلّ عليهم ما من تحت العرش كمنى الرجال ثم يامر الله عزّوجلّ السحاب ان يمطر اربعين يوماً حتى يكون فوقهم اثنا عشر ذراعاً و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطرائث او كنبات البقل حتى اذا تكاملت اجسادهم كما كانت ، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّوجلّ ليحيى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فيحيون الله اسرافيل فياخذ الصور فيضعه على فيه ثم يدعو الله الارواح فيعطى بها تتوهج ارواح المؤمنون نوراً والاخرى ظلمة فيقبضها جميعاً ثم يلقبها فى الصور ثم يامر الله عزّوجلّ اسرافيل ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كانتها النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فيقول الله عزّوجلّ ليرجعن كل روح الى جسده ، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشى فى الاجساد او كما يمشى السم فى اللديغ . ثم تنشق الارض عنهم سراغاً فانا اول من تنشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تنسلون عراة حفاة عُرلاً مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر .

قوله : « و كَلَّ اتوه » قرأ حمزة و حفص « آتوه » مقصوراً على الفعل ، بمعنى جاؤه عطفاً على قوله : « ففرع » و اتوه ، و قرأ الباقون : « آتوه » بالمد و ضم التاء على مثال فاعلوه كقوله : « و كلهم آتية يوم القيمة فرداً » اى - يأتون الله سبحانه داخرين صاغرين .

و ترى الجبال يا محمد تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مكانها ، « وهى تمرّ مرّ السحاب » حتى تقع على الارض فتستوى بها .

« صنع الله الذى اتقن كلّ شىء » ، اى - صنع الله - ذلك صنعه فهو نصب على المصدر . و قيل معناه - هذا من صنع الله الذى خلق الاشياء على وجه الاتقان والاحكام انّه خبير بما يفعلون عالم بافعال عباده قادر على مجازاتهم عليها بما يستحقون . قرأ مكى و بصرى و حماد : بما يفعلون بالياء لقوله آتوه انما هو خير عنهم .

قوله : « من جاء بالحسنة » يعنى من جاء بالتوحيد يوم القيامة وهو شهادة ان لا اله الا الله ، « فله خير منها » اى - ثواب اجود منها . ان قيل فاذا كانت الحسنة : « لا اله الا الله » وهى التوحيد فما معنى : « فله خير منها » و هل شىء خير من لا اله الا الله فالجواب عنه من وجهين : احدهما انّه على التقديم والتأخير ، والمعنى - فله منها و من اجلها خير ، والجواب الثانى انّ قوله : « خير منها » يعنى - به الثواب لانّ الطاعة فعل العبد والثواب فعل الله فعمل الله اشرف من فعل العبد وخير منه ، و قيل « من جاء بالحسنة » يعنى بالاخلاص فى التوحيد « فله خير منها » اى - خير له منها الجنة .

« و من جاء بالسّيئة » يعنى بالشرك « فكبت وجوههم فى النار » و فى ذلك ما روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) : « يجىء الاخلاص والشرك يوم القيامة فيجثوان بين يدى الربّ تبارك وتعالى فيقول الربّ للاخلاص انطلق انت و اهلك الى الجنة و يقول للشرك انطلق انت و اهلك الى النار » ثم تلا هذه الاية من جاء بالحسنة فله خير منها الى قوله « فكبت وجوههم فى النار » .

وعن ابي عبدالله الجدلي قال : دخلت على علي بن ابي طالب (ع) فقال :
« يا ابا عبدالله الا انبئك بالحسنة التي من جاء بها ادخله الله الجنة والسيئة التي من جاء
بها كبته الله في النار ولم يقبل معها عملاً ؟ قلت بلى . قال : الحسنه حبتنا والسيئة
بغضنا . و قيل : « فله خير منها » يعنى رضوان الله كقوله تعالى : « و رضوان من الله
اكبر » ، وقيل « فله خير منها » يعنى الاضعاف ، وهذا تأويل حسن لان للاضعاف خصائص ؛
منها ان العبد يسأل عن عمله ولا يسأل عن الاضعاف ؛ ومنها ان للشيطان سبيلا الى
عمله و ليس له سبيل الى الاضعاف ولانه لامطمع للمخصوم فى الاضعاف ؛ ولان دار الحسن
فى الدنيا و دار الاضعاف الجنة ؛ ولان الحسنه على استحقاق العبد و التضعيف كما يليق
بكرم الرب .

قوله : « وهم من فزع » بالتنوين ، « يومئذ » بفتح الميم قراءة اهل الكوفة
و قرأ سائر القراء « من فزع يومئذ » بالاضافه و هذا اعتم لانه آمن من جميع الفزع .
قال ابن عباس : اذا طبقت النار على اهلها فزعوا فزعاً لم يفزعوا مثلها وهو فزع الاكبر
و اهل الجنة آمنون من ذلك . « ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار » ، يعنى -
من جاء يوم القيامة مشركاً بالله فان الله سبحانه يأمر خزنة جهنم ان يطرحوه على وجهه
فى النار . و يقال لهم هل تجزون الا ما كنتم تعملون يقال كبته على وجهه ناكب ،
نظيره : قشعت الريح السحاب فاقشع ، وهذا من الفعل الغريب بعكس ساير الافعال ،
و منه قول النسي (ص) : « و هل يكب الناس على مناخرهم فى النار الا حصائد السنتهم » ،
و مثله : قلعتة فاقلع .

« انما امرت » ، يعنى - قل للعرب يا محمد انما امرنى الله ان اعبد رب
هذه البلدة يعنى - مكة التى تفتخر بها العرب و يسمون بسببها سكان حرم الله « الذى
حرمها » اى جعلها حراماً آمناً يأمن فيها السباع و الوحوش فلا يعدو الكلب
فىها على الغزال و لا ينفر منها الغزال و يكف الناس عن اهلها و عن من

لاذبيها (١). وقيل « حرّمها » اي - عظم حرمتها من ان يسفك بها دم او يظلم بها احد او يصطاد صيدها او يختلي خلاها فاعبدوه انتم ففيه عزّكم و شرفكم ، وقيل « حرّمها » على الجابرة حتى لا يتملكها جبار و يدعيها لنفسه . « و له كلّ شيء » اي - و لربّ هذه البلدة كلّ شيء مع هذه البلدة فانه مالك الدنيا والاخرة و ربّ العالمين كلهم و انما خصّ هذه البلدة باضافتها اليه تشريفاً لها كما قال : « ناقة الله » و « بيت الله » و رجب شهر الله . « و امرت ان اكون من المسلمين » اي - و امرني ربي بان اكون مسلماً على دين ابراهيم منقاداً لامره مستسلماً له متوكلاً عليه .

« و ان اتلو القرآن » يعني - و امرني ربي ان اقرأ عليكم القرآن و اعرفكم حلاله و حرامه و ما لكم و عليكم فيه . « فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه » ، اي - من سلك طريق الرشاد و آمن بالقرآن فلنفسه عمل لانه لا ينال نعيم الآخرة ولا يأمن العذاب في الدارين من ترك قصد السبيل بتكذيبه آيائى و كفره بالقرآن فانما انا منذر انذر سخط الله و عذابه و نعمته . و هذا كان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و « قل الحمد لله » يعني قل يا محمد للقائلين لك من مشركى قومك متى هذا الوعد الحمد لله « على توفيقه ايانا للحق الذى انتم عنه عمون » سيرىكم ، ربكم آيات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقيقة نصحى لكم و صدق ما دعوتكم اليه و قيل سيرىكم اشراط الساعة فتعرفون بها حقيقة بوقوعها و قيامها و قيل سيرىكم آياته الدالة على ربوبيته و وحدانيته « فتعرفونها » فى انفسكم و فى الافاق كقوله « سريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم » قوله : « وما... تعملون » و ما ربك بغافل عما تعملون بالتاء مدنى و شامى و حفص و يعقوب و الوجه انه على اضرار القول و التقدير قل لهم ، و ما ربك بغافل عما تعملون ، امر عليه السلام بمخاطبة الكفار بنك على سبيل التهديد و قرا الباكون يعملون باليائى و الوجه انه على و عيد المشركين اي و ما ربك بغافل عما يعمل الكفار و عما يستوجبونه عليها من العقاب ولكنه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لا يستأخرون عنه ساعة ولا يستقدمون وهذه تسلية للنبي (ص) فيقول لا يحزنك تكذبيهم اياك فانسى من وراء اهلاكم فاهلكهم الله ، بدر و ضربت الملائكة وجوههم و ادبارهم و عجلهم الله الى النار .

النوبة الثالثة

قوله : « انك لاتسمع الموتى » زند گانی بحقیقت سه چیز است و هر دل که از آن سه چیز خالی بود مردار است و در شمار موتی است : زند گانی بیم با علم ، و زند گانی امید با علم ، سوم زند گانی دوستی با علم . زند گانی بیم دامن مرد پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست ، زند گانی امید مر کب مرد تیز دارد و زاد تمام و راه نزدیک ، زند گانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سر وی آزاد و دل شاد . بیم بی علم بیم خارجیان است ، امید بی علم امید مرجیانست . دوستی بی علم دوستی اباحتیان است . هر کرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزند گنی پاك رسید و از مرد گنی باز رست . رب العالمین میگوید : « فلنحییته حیوة طيبة » زندشان دارم بزند گانی پاك از خود بیزار و از همه عالم آزاد .

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند . چون حجاب برخاست از همه خلق پرداخته بودند . دامن حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف (۱) قلبی خالیاً فتمکنا

« و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض » آن روز که آن دابه از

زمین بر آید دوست از دشمن پیدا شود و آشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر

جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بر پیشانی وی نهند: آنت فضیحت و رسوائی و مصیبت جدائی که درخت نومیدی ببر آید و اشخاص بیزاری بدر آید از هدم عدل کرد نبایست بر آید. از سر نومیدی و درد و اماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چو من بسیاری
یکی رالطف جمال الہی در رسد بعنایت ازلی و فضل ربّانی نقطه نور بر پیشانی او
پدید آید سر تا پای وی همه نور گردد. آن دل پاک و پیرا هر کب صفا گردانند، لگام
تقوی بر سر وی کنند که: التقی ملجم، از عمل صالح زینی بر نهند رکاب و قادر آویزند
تنگ مجاهدت بر کشند او را بسطان شریعت سپارند و از خزانه رسالت خلعتی او را
پوشانند که: « ولباس التقوی ذلک خیر »، پس عمامه از استغناء ازل بر فرق همت او
نهند، نعلین صبر در پایش کنند طیلسان محبت بردوش افکنند، صفات او را به پیرایه
علم بیاریند و در شاه راه شرع روان کنند و هر چه اقبال و افضال بود بحکم استقبال
پیش وی فرستند که: « من تقرّب منی شبراً تقرّبت منه ذراعاً » الحدیث.

« و یوم ینفخ فی الصور ففرع من فی السموات و من فی الارض » الایة، فردا که
صبح قیامت بدمد و سرا پرده عزّت به صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند
و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و از فرع آن روز صد
هزار و بیست و نود هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت بزبان در آیند و زبان تذلل بکشایند
که « لاعلم لنا »، سه فرع بود آن روز اول فرع از نفعه اسرافیلی که میگوید:
« ففرع من فی السموات و من فی الارض »، دیگر فرع از زلزله ساعت که میگوید:
« ان زلزلة الساعة شیء عظیم »، سدیگر فرع اکبر که میگوید: « ولو تری اذ فرعوا
فلافوت »، از فرع آن روز زبانهای فصیح گنگ گرد و عذرهای باطل و ان نداء سیاست در
آن عرصه کبری دهند که: « هذا یوم لاینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون » بسی پرده‌ها
دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپید رویان سیه روی شوند بسی کلاه دولت

که در خاک مذلت افکنند بسی خلقان پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندند از سیاست آن روز آدم پیش آید گوید: بار خدایا آدم را برهان و با فرزندانش تو دانی که چکنی نوح نوحه میکند که بار خدایا فرع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی؟ ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی روح الامین همه بخود درمانده و زبان عجز و بیچارگی بگشاده که: بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فرع نیست. همی در آن میانه سالار و سید قیامت مایه فطرت و نقطه دولت مصطفای عربی هاشمی (ع) گوید بار خدایا مشتی ضعیفان و گنه کارانند اقامت من، بریشان رحمت کن و با محمد هر چه خواهی میکن. از جناب جبروت و درگاه عزت ذوالجلال خطاب آید که یا محمد هر آنکس که بخدائی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا بر فترک دولت تو بستیم. یا سید با تو و با امت تو بکرم خود کار می کنم نه بکردار ایشان. هر که بوحدانیت ما و نبوت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمت شهادت گفته او را از فرع اکبر ایمن کردیم و گناهان وی بمغفرت خود بپوشیدیم و بفضل خود او را طوبی و زلفی و حسنی دادیم اینست که رب العالمین گفت:

« فله خیر منها و هم من فرع یومئذ آمنون »

قوله: « انما امرت ان اعبد رب هذه البلده » الایة، خنك آن بندگانی که دین حنیفی ایشانرا در پذیرفت و در طاعت و عبادت دست در متابعت محمد مرسل زدند و حق را گردن نهادند بر مقتضی این فرمان که: « و امرت ان اکون من المسلمین » ایشانند که مقبول در گاه بی نیازی شدند و علم سعادت و رایت اقبال بر در گاه سینه های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیدند تا صولت غوغای لشکر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دلهای ایشان نگشت و لواء عزّ ایشان تا ابد در عین ظهور می کشند، که: « ان عبادی لیس لک علیهم سلطان »، آری

از آن راه بردند، کشان راه نمودند، و این شمع عنایت و رعایت در راه ایشان بر افروختند که: «سیریکم آیاته فتعرفونها»، و این راه بسه منزل توان برید: اول نمایش، پس روش، پس کشش. نمایش اینست که: سیریکم آیاته فتعرفونها، روش آنست که گفت: «و خلقناکم اطواراً، لتر کبیر طبقاً عن طبق»، کشش آنست که گفت: «دنا فتدلی»، نمایش در حق خلیل گفت: «نری ابراهیم ملکوت السموات والارض»، روش از موسی باز گفت: «ان معی ربی سیهدین». کشش در حق مصطفای عربی (ص) گفت: «اسری بعبده». ای مسکین تو راه گم کرده در خود بمانده راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جائی نرسیدی. روش تو چنانست که آن پیر عزیز گفت: برنا بودم که گفت خوش باد شبت در عشق شدم پیر و شبم روز نشد ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه بر تو روشن شود و هام راهت پدید آید.

نشیده آن کلمه پیر طریقت که گفت: ای رفته از خود نا نرسیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو او است عزیز او است که بداغ او است. بر براه او است که با چراغ او است. اینست که رب العالمین گفت: «فهو علی نور من ربه».

۲۸- سورة القصص - مكية

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: بسم الله الرحمن الرحيم بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 « طسم (۱) ، « تلك آيات الكتاب المبين (۲) ، این [حروف] آیتهای نامه
 روشن پیداست .

« تلتوا عليك ، میخوانیم بر تو» من نبأ موسى و فرعون ، از خبر و کار موسی
 و فرعون « بالحق » بر راستی [چنانکه بود] « لقوم يؤمنون (۳) ، گروهی را که
 بگردند .

« ان فرعون عا لافى الارض ، فرعون از اندازه خویش بر شد در زمین
 [مصر] « وجعل اهلها شيعاً ، و مردمان [مصر] را گروه گروه کرد « يستضعف طائفة
 منهم ، زبون گرفت گروهی از ایشان [و بیچاره به بیگار] « يدبج ابناءهم ، گلوی
 پسران ایشان می برید . « و يستحیی نساءهم ، و دختران ایشان را زنده می گذاشت
 « انه كان من المفسدين (۴) ، که او از بدکاران و تباہ کاران بود .

« و نريد ان نمن » و میخواستیم ما که سپاس نهم « على الذين استضعفوا فى
 الارض » ، برای ایشان که بیچاره گرفته بودند در زمین [مصر] « و نجعلهم ائمة ، و ایشانرا

[پادشاهان و پیغامبران] و پیشوایان کنیم « و نجعلهم الوارثین (۵) » و کنیم ایشانرا میراث بران [پادشاهی مصر از فرعون] .

« و نمکن لهم فی الارض » و ایشان آرمیده و ایمن در آن زمین جای دهیم
 « و نری فرعون و هامان و جنودهما » و بنمائیم فرعون و هامان و سپاه ایشانرا
 « منهم » از بنی اسرائیل و مؤمنان « ما کانوا یحذرون (۶) » آنچه از آن می پرهیزند و
 می ترسند .

« و اوحینا الی ام موسی » و بمادر موسی رسانیدیم « ان ارضیه » که شیر
 می ده موسی را « فاذا خفت علیه » چون برو ترسی « فالفیه فی الیم » اورا در دریا
 افکن « و لا تخافی ولا تحزنی » و مترس و اندوه مبر « اتا رادوه الیک » که ما
 با تو دهیم اورا « و جاعلوه من المرسلین (۷) » و اورا یکی کنیم از پیغامبران .
 « فالتقطه آل فرعون » از سر آب بسر گرفت کسان فرعون موسی را
 « لیکون لهم عدوا و حزنا » تا موسی ایشانرا دشمن بود و اندوهی بزرگ دان فرعون
 و هامان جنودهما « فرعون و هامان و سپاه ایشان » کانوا خاطئین (۸) « بی راهان
 بودند .

و « قالت امرأة فرعون » زن فرعون گفت « قره عین لی و لك » [این کودک]
 روشنائی چشم است مرا و ترا « لا تقتلوه » مکشید اورا « عی ان ینفعنا » تا مگر بکار آید
 ما را « او نخذہ و لدا » یا بفرزندی گیریم اورا « و هم لایشعرون (۹) » و ایشان
 نمی دانستند [که موسی آنست که می ترسند] .

« و اصبح فواد ام موسی فارغاً » و دل مادر موسی بهمهئی (۱) با اندوه موسی
 پرداخت « ان کادت لتبدی به » تا آنکه که کامستید که در گریستن و زاریدن موسی
 را نام برید و باز خوانید « لولا ان ربطنا علی قلبها » اگر نه آن بودی که ما دل

او محکم کردیم [بشکیبائی و فرو گز قسیم] « لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) » ، تابگرد او [که آن وعده که ما اورا دادیم راست است و موسی از پیغامبران] .

و « قَالَتْ لِاخْتِهِ ، مادر موسی گفت خواهر او را « قُصِيهِ » . برپی موسی ایست [جویان] « فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ » ، ان خواهر موسی را از دور بدید « وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) » ، و ایشان نمی دانستند [که او خواهر موسی است] .

و « حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ » ، و ما بر موسی حرام کرده بودیم [و برو ببسته و از و باز داشته] دایکان را [همه] « مِنْ قَبْلِ » پیش از آن [که با مادر خویش رسید] « فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ ، خواهر او گفت شمارا نشانی دهم « عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ » ، بر خاندانی که او را در پذیرند « وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) » ، و ایشان اورا نیک خواه .

« فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ » پس اورا دادیم با مادر او « كَتَبْنَا عَلَيْهِ أَهْلِيهَا » ، تا چشم او روشن شود « وَلَا تَحْزَنْ » ، و اندوهگن نبود « وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ » و تا بداند که وعده و گفت خدای راست است [و بی گمان شود که موسی پیغامبر است] « وَ لَكِنَّا كَثُرَ هَمْ لِيَاعْلَمُونَ (۱۳) » ، و لکن بیشتر ایشان آنند که نمیدانند .

« وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ » چون موسی بتمامی جوانی رسید « وَ اسْتَوَى » ، و در برنائی راست شد « آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا » اورا حکمت دادیم و علم « وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) » ، و با چنو نیکوکار چنین کنیم و پاداش چنین دهیم .

و « دَخَلَ الْمَدِينَةَ » در شارستان شد موسی « عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا » ، هنگامی که اهل آن غافل بودند [نا اندیشمند] « فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ » ، دو مرد یافت در شارستان با هم بر آویخته « هَذَا مِنْ شِيعْتِهِ » ، این یکی از کسان موسی [از بنی اسرائیل] « وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ » ، و این دیگر از دشمنان او [از قبط] « فَاسْتَفَاهَا » ، فریاد خواست بموسی « الَّذِي مِنْ شِيعْتِهِ » ، این اسرائیلی که از کسان

موسی بود « علی الذی من عدوه » از آن [قبطی] که از دشمنان او بود فو کزه موسی « مشت زد موسی او را » ففضی علیه « و بکشت او را » قال هذا من عمل الشیطان « [موسی] گفت این از کرد دیو بود « انه عدو مصل مبین (۱۵) » که اودشمنی است از راه برنده‌ای آشکارا .

« قال رب » [موسی] گفت خداوند من « ائی ظلمت نفسی » من ستم کردم بر خود « فاغفر لی » بیامرز مرا « فغفر له » بیامرزد الله او را « انه هو الغفور الرحیم (۱۶) » که او آمرزگارست و بخشاینده .

« قال رب » موسی گفت خداوند من « بما انعمت علی » باین نیکوئی که با من کردی و باین نعمت که بر من نهادی « فلن اکون ظهیرا للمجرمین (۱۷) » من هرگز پشتیوان و یار بدان نه ام .

« فاصبح فی المدینه خائفاً یتربق » موسی دیگر روز بامداد در شاوستان ترسان میرفت نیوشان تاچه شنود از قصه کشته و کشته او و « فاذا الذی استنصره بالامس » آن مرد را دید که یاری خواسته بود دی از او « یتصرخه » که باز فریاد رسیدن میخواست از موسی « قال له موسی » گفت موسی آن [اسرائیلی] را « انک لغوی » مبین (۱۸) « توجنگین مردی ای آشکارا .

« فلما ان اراد » چون [موسی] آهنگ کرد و خواست « ان یبطش بالذی هو عدو لهما » که این دیگر [قبطی] را بزند که دشمن موسی و اسرائیلی بود « قال یا موسی » [اسرائیلی ترسید که مرا خواهدزد] گفت: یا موسی « اترید ان تقتلنی » میخواهی که مرا بکشی « کما قتلت نفساً بالامس » چنانکه آن مرد را بکشتی دی « ان ترید الا ان تکون جباراً فی الارض » می نخواهی مگر آنکه جباری باشی در زمین [خودکامی نابخشاینده ای خونریز] « وما ترید ان تکون من المصلحین (۱۹) » و نمی خواهی که مردی نیک کار باشی .

« وجاء رجل من اقصى المدينة ، مردی آمد از دور تر جائی از شارستان ،
 « یسعی ، بشتاب می آمد » قال یا موسی ، گفت ای موسی « ان الملا، یا تمرون
 بك لیقتلوك ، مهتران شهر با هم می سازند و می سكالند كه ترا بكشند « فاخرج انی
 لك من الناصحين (۴۰) ، بیرون شو كه من ترا از نيك خواهانم .
 « فخرج منها خائفاً یتربق ، از شارستان بیرون آمد ترسان و نیوشان » قال رب ،
 گفت خداوند من « نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱) ، رهائی ده مرا از گروه
 ستمكاران .

النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة القصص مكی است مگر يك آیت كه بجحفه فرو آمد
 پیش از هجرت و هی قوله : « انّ الذی فرض علیك القرآن لراذك الی معادٍ ، مقاتل
 گفت مكی است مگر چهار آیت : «الذین آتینا هم الكتاب من قبله هم به یؤمنون»
 الی قوله : « ... لا ینتفی الجاهلین » ، این چهار آیت بمدينة فرو (۱) آمد و درین سوره
 ناسخ و منسوخ نیست مگر بعضی از آیتی : « لنا اعمالنا و لكم اعمالكم » این قدر از
 آیت منسوخ است بایت سیف ، و این سوره هشتاد و هشت آیت است و هزار و چهارصد
 و چهل و يك كلمت و پنجهزار و هشتصد حرف ، و قیل هذه السورة من السور التي نزلت
 متوالية و هی ست سور، فی النصف الاوّل : یونس و هود و یوسف نزلت متوالية ، و
 فی النصف الثانی الشعر او النمل و القصص نزلت متوالية . و لیس فی القران غیر هذا

ألا الحواميم فانها ايضاً نرات متواليه . و عن ابي بن كهب قال : قال رسول الله (ص)
 « من قرأ طسم و القصص كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق موسى و
 كذب به ولم يبق ملك في السموات والارض الا يشهد له يوم القيامة انه كان صادقاً ان
 كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون » .

« طسم » « تلك آيات الكتاب المبين » مضى تفسيره « نتلوا عليك من نبأ موسى
 و فرعون بالحق » التلاوة - الاثنيان بالثاني بعد الاول في القراءة ، والنبأ - الخبر عما هو
 عظيم الشأن ، والمراد بالحق قول الله عزوجل ، لان قوله الحق . و المعنى نقرأ عليك
 اى يقرأ جبرئيل عليك بامرنا ما هو الحق « لقوم يؤمنون » يصدقون بهذا الكتاب
 فيقبلونه ويعتقدونه .

« ان فرعون علا في الارض » تجبر واستكبر و طغى و بغى . وقيل عظم امره
 بكثرة من اطاعه « وجعل اهلها شيعاً » صير اهل مصر فرقاً يكرم طائفة و يذل اخرى
 « و يستحيى طائفة و يذبح اخرى » وكان القبط احدى الشيعة ، و هم شيعة الكرامة
 « و استضعف طائفة منهم » و هم بنو اسرائيل « يذبح ابناءهم و يستحيى نساءهم » اى يستبقي
 اناثهم للخدمة . و قيل يقتل سنةً و يستحيى سنةً فولد هارون في سنة الاستحياء و
 موسى في سنة الذبح - « انه كان من المفسدين » في الارض بالكفر و القتل و استعباد
 الاحرار . و كان سبب الذبح ان خازن فرعون قال له يولد بارضك مولود ذكر يهلك
 ملكك . فما سمع فرعون بمولود ذكر الا ذبحه . و قيل ان فرعون رأى في منامه ان
 ناراً اقبلت من بيت المقدس حتى اشتملت على بيوت مصر ، فاحرقت القبط و تركت
 بنى اسرائيل فدعا السحرة و القافة فسألهم عن تعبير رؤياه . فقالوا له يخرج من البلد
 الذى جاء بنو اسرائيل منه يعنون بيت المقدس رجل يكون على يده ذهاب ملكك و
 و هلاك مصر . فامر بذب اولاد بنى اسرائيل ذكرانهم و استحياء اناثهم حال الولادة .
 « و نريد » اى - و كنا نريد ان نموت ، اى - نتفضل « على » من استضعفهم

فرعون وهم بنو اسرائيل « و نجعلهم ائمة » اى - انبياء، وكان بين موسى وعيسى
الف نبى من بنى اسرائيل . و قيل قادة فى الخير يُقتدى بهم؛ وقيل نجعلهم ولاةً و
مُلوكةً « و نجعلهم الوارثين » لفرعون و قومه فى ديارهم و اموالهم كقوله تعالى :
كذلك و اورثناها قومًا آخرين .

« و نمكن لهم فى الارض » التمكين- تكميل ما يحتاج فى الفعل فيه ، والمعنى-
نجعلهم مقتدرين فى مصر و الشام وما ملكته بنو اسرائيل من البلاد « و نرى فرعون
وهامان و جنودهما . قرأ حمزة و الكسائى « ويرى » بالياء المفتوحه ، فرعون و
هامان و جنودهما بالرفع اى و يعاين فرعون و حزيه «منهم» يعنى - من بنى اسرائيل
« ما كانوا يحذرون » ، من زوال ملكهم و استيلاء بنى اسرائيل على بلادهم ولذلك ذبح
فرعون ابناءهم . قال الزجاج عجباً من حُمو فرعون فى قتله بنى اسرائيل ، ان كان
الكاهن صادقاً فما ينفعه القتل ، وان كان كاذباً فما معنى القتل .

« و اوحينا الى امّ موسى » اسمها يوخاند من ولد لاوى بن يعقوب . والوحى
هيئنا وحى الهام لاوحى نبوة و رسالة ، كقوله : « و اوحى ربك الى النحل » والمعنى-
قذفنا فى قلبها و اعلمناها . و قيل كان رؤيا فى المنام . و قيل اتاها ملك كما اتى مريم
من غير وحى نبوة حيث قال : و اذ قالت الملائكة يا مريم « . قوله : « ان ارضعيه » يعنى-
ارضعيه ما لم تخافى عليه الطلب ، فاذا خفت عليه « فالقيه فى اليم » اى - فى البحر .
فيل لقا ولدته جعلته فى بستان كانت تأتية مرّة بالنهار و مرّة بالليل فترضعه فيكفيه
ذلك . فارضعته ثمانية اشهر - و قيل اربعة اشهر و قيل ثلاثة اشهر - « و لاتخافى » يعنى-
لاتخافى عليه الضيعة و الهلاك و الفرق « و لاتحزنى » لفرقه « انا راآوه » اليك ، بوجه
لطيف « و جاعلوه من المرسلين » اى - يبلغ مبلغ النبوة و يكون من المرسلين .
تضمنت هذه الاية امرين و نهيين و خبرين و بشارتين . ابن عباس گفت: بنى اسرائيل
در مصر بسيار شدند و فراوان بهم آمدند و بروز کار دراز و تنعم بسيار سر بمعاصى و

طغیان در نهادند و بر مردم افزونی جستند و امر معروف ونهی منکر بگذاشتند. این چنان است که ربّ العزّة گفت جائی دیگر: «متّعتهم و آباءهم حتی نسوا الذّکر»، چون ناهمواری و نابکاری ایشان بغایت رسید ربّ العالمین قبطیان را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را مُستضعف گرفتند و آزادان را به بندگی فرمودند؛ تا آنکه که ربّ العالمین موسی را فرستاد به پیغامبری و ایشان بدست وی رهائی یافتند. و گفته اند از آن روز باز که فرعون آن خواب دید و منجمان و معبران تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل پدید آید که هلاک ملک تو بدست وی باشد و فرعون فرا کشتن اطفال و اولاد ایشان گرفت تا آن روز که ربّ العالمین ازین بلا عظیم ایشانرا خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته اند که درین مدّت نود هزار طفل را بکشت. زججاج گفت عجب آید مرا از نادانی و حُمق فرعون که اگر منجمان و کاهنان راست گفتند، قتل اطفال چه سود داشت و اگر دروغ گفتند قتل چه معنی داشت، و قصّه ولادت موسی بشرح و بسط در سوره طه از پیش رفت.

قوله «فالتقطه ال فرعون لیكون لهم عدواً و حزناً» هذه لام الصیرورة ولیست بلام الارادة كما تقول لم تصعد هذا السطح لتسقط، و كقول القائل: لدو اللموت و ابنوا للخراب. و الالتقاط - اصابة الشیء من غیر طلب و منه اللقطة، و آل الرّجل شیعته و اصحابه. قرأ حمزة و الكسائي حزناً بضمّ الحاء. و هما لغتان كالبخل و البَخَل و السُّقْم و السَّقْم. و قيل بالضم اسم و بالفتح مصدر. «انّ فرعون و هامان و جنودهما كانوا خاطئين»، الخاطی - من یأتی بالخطاء، وهو یعلم انه خطاء. فاما اذا لم یعلم، فانه مخطی. يقال: اخطأ الرّجل فی كلامه و امره اذا زلّ و هفا، و خطی الرّجل اذا ضلّ فی دینه و فعله و منه قوله: «لا یأكله الا الخاطئون».

و قالت امرأة فرعون، لزوجها از حصل موسی فی ایدیهم «قرّة عین لی و لك»، ای - هو قرّة عین لی و لك، الوقف ها هنا صحیح. ثمّ نهته عن قتله فقالت: لا تقتلوه،

خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر . و قيل تقديره قـل للشرط ، « لاتقتلوه عسى ان ينفعنا ، فى بعض امورنا و خدمتنا « اونتخذنه ولدأ ، نتبناه لانه ليس لنا ولد . و كانت امرأة فرعون مؤمنة فصار موسى لها فرة عين و لفرعون عدواً و حزناً « وهم لا يشعرون » ان موسى هو الذى كانوا يحذرون . وقيل ان فرعون هم بقتله فقالت امرأته آسية بنت مزاحم انه ليس من اولادبنى اسرائيل فقيل لها : و ما يدريك فقالت ان نساء بنى اسرائيل يشفقن على اولادهن ويكتمنهم مخافة ان يقتلهم ، فكيف يظن بالوالدة انها تلقى الولد بيدها فى البحر .

« واصبح فؤادام موسى فارغاً ، اى - صار و حصل قلبام موسى فارغاً من كل شىء الا من ذكر موسى والتأسف على فراقه . وقال الاخفش فارغاً لـحزن فيه ثقة بوعد الله « انا رادوه اليك » و قرى فى الشواذ قرعاً وهو اظهر . قال الحسن لما سمعت بان التابوت صار الى دار فرعون نالها من الفزع والجزع ما انساها وحى الله و وعده ان يرده عليها و « كادت » تقول وا ابناء . وقيل لما حملت لارضاعه وحضائته « كادت تقول » هو ابني من شدة وجدها . و قيل لما سمعت ان فرعون اتخذه ولداً والناس يقولون ابن فرعون كرهت و « كادت » تقول هو ابني « لتبدى به » ، فى الباء قولان احدهما زيادة و التقدير تبدييه و الثانى ان المفعول مقدر اى - تبدى القول به بسبب موسى « لو لا ان ربطنا » الربط على القلب هو الهام الصبر و تشديد القلب و تقويته « ربطنا على قلبها » يعنى شدنا على قلبها بالصبر بتذكير ماسبق من الوعد « لتكون من المؤمنين » يعنى المصدقين بما صدق من الوعد . وقيل لتكون من الصابرين ، وانما كنى بالايمان من الصبر لاختصاصه به . يدل عليه قوله (ص) : « الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد » .

« وقالت » امة « لاخته » و اسمها مريم « قصيه » اى اتبعى اثره و منه القصص لانه اتباع اثر ما يقص ، تقول قص اثره قصاً و قصصاً و اقتصه اقتصاصاً . « فبصرت به عن جنب » اى - عن بعد تبصره و كانت تمشى على الساحل محاذية للتابوت حتى رأت آل

فرعون قد التقطوه تقول ابصرت كذا و بصرت به عن جنب ، ای مکان جنب . صفة موصوف محذوف . وقيل من جنب ای - عن ناحية لانها كانت تمشی علی الشط «وهم لايشعرون» انها تقص اثره و انها اخته . فرجعت الاخت الی امها بخبر موسی .

« و حرّما علیه المراضع من قبل » ، المراضع جمع المرضعة والمعنى منعناه من ارضاع المرضعات ، و ذلك بان لايقبل ارضاعهن . و يجوز ان يكون جمع مريض ای موضع الرضاع وهو الثدي، كانه قال حرّما علیه ثدى النساء ای احد ثنایه كراهتها و الثفار عنها « من قبل » یعنی فی القضاء السابق لانا اجرینا فی القضاء بان نرده الی امه . وقيل « من قبل » یعنی - من قبل مجيء امه . خواهر موسی با زنان قوابل در خانه فرعون شد تا حال موسی باز داند و دید که زنان مرضعات را می آوردند و پستان خود بر موسی عرضه میکردند و موسی در گریستن می افزود و از همه روی میگرددانید و نمی پذیرفت و همه از بهر وی اندوهگن و غمگین . خواهر موسی چون ایشانرا چنان دید گفت :

« هل ادلكم علی اهل بیت يكفلونه لكم » ای - یربّونه و یقومون بارضاعه و سایر وجوه تربیته . « لكم » ای - من اجلکم و سببکم، يقال كفل به كفالة فهو كفيل اذا تقبل به و ضمنه و كفله فهو كافل اذا عاله «وهم له ناصحون» یربّون النصح فی امره ، والنصح - ضدّ الغش . چون این سخن از خواهر اوشنیدند او را در کار وی متهم داشتند . هاما ن گفت خذوها فانها تعرف امه، گیرید او را که وی از قصه این کودک خبر دارد و مادر ویرا شناسد . بالهام ربّانی فر ازبان وی آمد که، انما ذكرت النصح لفرعون لا لغيره فتر کوها، پس خواهر موسی باز گشت بفرمان فرعون تا دایه آرد و مادر موسی را از حال موسی خبر کرد و او را بخانه فرعون آورد . موسی چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد اینست که ربّ العالمین گفت : « فرددناه الی امه کی تقر عینها و لاتخزن و لتعلم انّ وعدالله ، الذی وعدها فی قوله انا راّوه الیک » حق و لکن اکثرهم ، ای اکثر الکفار

«لا يعلمون»، «انّ وعد الله حق»، لایقع فیہ خلف . و قیل «لا يعلمون»، ما یراد بهم . در تفسیر آورده اند که فرعون مادر موسی را گفت چونست که این کودک ترا پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه دیگر را نپذیرفت گفت لانی امرأة طیّبة الریح طیّبة اللبن لاوتی بصبیّ آلا ارتضع منی . فسکت فرعون .

پس مادر موسی آسیه را گفت - زن فرعون - که اگر خواهی و پسندی من این کودک بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت درو بجای آرم، ورنه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودک، آسیه رضا بداد و موسی را بر گرفت و وا خانه آمد. ولم یکن بین القائها ایاة فی البحر و بین ردّه الیها الا مقدار ما یصبر الولاد فیہ عن الوالدة پس موسی با مادر بود تا شیر میخورد و بعد از فطام او را با فرعون برد و در حجر فرعون و آسیه بر آمد تا مترعرع شد و فرا رفتن آمد . روزی پیش فرعون بازی میکرد و قضیبی در دست داشت . در میان بازی قضیب بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و همت قتل وی کرد . آسیه گفت : صبئی صغیر لا یعقل شیئاً . آنکه او را آزمون کردند بجوهر و آتش و تمامی قصه در سورت طه گفته آمد .

«ولما بلغ أشده» الأشدّ - جمع شدّة کنعمة و انعم ، و بلوغ الأشدّ - حصول قوّة الشّبّاب و قوّة تمام العقل و التّمييز ، و جاء فی التّفصیر انه ما بین الثلاثین الی الاربعین ، «واستوی» یعنی بلغ الاربعین كما قال فی موضع آخر : «بلغ أشده وبلغ اربعین سنة» فال احسن : بلغ أشده ای - بلغ مبلغاً قامت علیه حجة الله و استوی علیه قیام الحجّة «آتیناه حکماً» ای - نبوّة «و علماً» ای تفهّمماً و ذهنّاً قبل النبوّة . وقیل الحکمة اجتماع العلم والعمل : و العالم، الحکیم من استعمل علمه . قال الله عزّوجلّ لعلماء الیهود «ولبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون» فعدّهم فی الجهال اذ لم يعملوا بعلمهم «و كذلك نجزی المحسنین» ای - كما فعلنا بموسی و امه نفعل

بالمؤمنین .

« و دخل المدينة ، ای داخل موسی مصر - وقیل قریة علی فرسخین من مصر
 يقال لها جابین و قيل اسمها عين الشمس ، وقيل خرج موسی من قصر فرعون و
 دخل مدينة مصر متنكراً راجلاً لثلاً يُعرف و ما كان غرضه الا الاستخفاء ومخالفة
 فرعون لتما كبر . ابن اسحق گفت موسی چون بزرگ شد، چنان که حق از باطل
 بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از فرعون و قوم وی نفور بودی و جمعی
 بنی اسرائیل بوی گرد آمده که اورا قوت میدادند و سخن وی می شنیدند در مخالفت
 دین فرعون ، و موسی پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با فرعونیان ، و ایشان
 موسی را بیم دادند از بطش فرعون . و موسی از ایشان بترسید و خویشان را هر
 وقت از ایشان پنهان میداشت و بگوشه ای باز می شد تا روزی بوقت هاجره و قیلوله که اهل
 شهر غافل بودند از قصر فرعون بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دو مرد را دید
 یکی اسرائیلی و یکی قبطی که بهم بر آویخته بودند . ابن زید گفت موسی آن
 روز که بکودکی قضیب بر سر فرعون زد فرعون بفرمود تا او را از شارستان خویش
 بیرون کردند و بعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید . پس
 بعد ما بلغ اشدّه « دخل المدينة علی حین غفلة من اهلها » عن موسی . مردم آن شارستان
 از کار و خبر موسی غافل بودند موسی بعید العهد بود بایشان ، آن وقت در مدینه شد
 و آن دو مرد را دید که « یقتلان » احدهما اسرائیلی و هو الذی من شیعة و الآخر
 قبطی و هو الذی من عدوه ، وقیل الذی من شیعة هو السامری والذی من عدوه طبّاح
 فرعون اسمه قاتیون (۱) ، فاراد ان یحمل الحطب علی ظهر الاسرائیلی و قيل كانا
 یقتلان فی الدین . ابن عباس گفت موسی چون بحدّ مردی رسید بنی اسرائیل در
 حمایت خود میداشت و هیچ کس را از آل فرعون و قبطیان نگذاشتی که بر ایشان
 ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن روز که اسرائیلی و قبطی بهم بر آویختند . موسی

خشم گرفت و قبطی را گفت : خَلَّ سبيله ، دست ازو بدار و مر نجان او را . قبطی گفت : می برم اورا تا هیزم بمطبخ پدرت برد - موسی را آن روز پسر فرعون می خواندند - قبطی سخن موسی نشنید و هم چنان در وی آویخته . « فو كزه موسی ففضی علیه ، موسی مردی قوی بود و بطش وی سخت بود قبطی را مشتی بزد و او را بکشت يقال و كزته و لكزته و نكزته لغة ، وهو ان يضربه بجمع كفه . وقال ابو عبيد و الفراء : الو كز - الدفَع باطراف الاصابع ومعنى « قضى عليه » قتله و فرغ من امره و كلَّ شىء فرغت منه فقد قضيت عليه . وقال المبرد القاضية - الموت ، وقضى الرجل مات ، وقضى عليه صادف اجله . وقيل معناه قضى الله عليه الموت پس موسی پشیمان گشت که از حق تعالی دستوری قتل نیافته بود و هنوز وحی بوی نیامده بود . گفت « هذا من عمل الشيطان ، یعنی - من اغوائه كانه اضاف هيجان غضبه الذى اذاه الى ذلك الى الشيطان وان كان من فعل الله الذى يقدر على الاحياء والاماتة « انه عدو مضل مبين ، اى - موسوس له بالضلالة مزين له اياها .

ثم استغفر فقال : « رب انى ظلمت نفسى ، بقتله قبل ورود الاذن فيه » فاعفر لى فغفراه انه هو الغفور الرحيم .

فان قيل كان ذلك منه كبيرة او صغيرة ، قلنا لابل كانت صغيرة لانه لم يقصد قتله ولم يعلم ان تلك الو كزة تؤدى الى القتل فان قيل لم استغفر و قال : « ظلمت نفسى ، قلنا لانه ارتكب صغيرة ويجب الاستغفار والتوبة عن الصغيرة لانه اذا لم يتب صار مصراً عليه والاصرار عليه بصيره كبيرة لقوله : « لا صغيرة مع الاصرار ولا كبيرة مع الاستغفار . » قال رب بما انعمت على من اعطاء العلم و النبوة و قيل بما انعمت على اى - بسبب انعامك على بمغفرة ذنبى « فلن اكون ظهيراً للمجرمين » اى - لا اكون معيناً للكافرين يعنى لا اختلط بفرعون وآله كما كنت الى الان . والظهير المعين يقال ظاهرته اى قويت ظهره بكونى معه والمجرم الكافر والجرم فعل يوجب قطيعة فاعله واصله القطع

و قيل هو خبر بمعنى الدعاء اى - فلا تجعلنى ظهيراً للمجرمين . وفيها دلالة على انّ احداً لا يتأخر عن المعصية الا بعون الله، وفيها دلالة على عظم الثواب على ترك معاونة العصاة، فانّ موسى جعله فى مقابلة ما اعطاه الله من العلم والنبوة والمغفرة . وقيل: قوله « فلن اكون ظهيراً للمجرمين » يدل على انّ الذى من شيعة كان كافراً وقوله بالذى هو عدو لهما يدل على انه كان مسلماً والله اعلم بذلك . وقيل معناه لا اكون بالمغفرة و الرحمة معيناً للمجرمين فاقول لهم رحمك الله او غفر الله لك و هذا قول غريب ذكره القفال . قال عطية العوفى : كان ابن عمر يدعو بها فى ركوعه وهذا الدعاء حسن اذا وقع بين الناس اختلاف و فرقة فى دين او ملك او غيرهما وانما قال موسى هذا عند اقتتال الرجلين . ودعا به ابن عمر عند اقتتال على عليه السلام ومعاويه .

« فاصبح فى المدينة خائفاً » يعنى - اصبحت موسى من غد ذلك اليوم الذى قتل فيه القبطى فى مدينة مصر خائفاً من آل فرعون ان يأخذوه و يقتلوه يترقب اى ينتظر ما يبلىه فى امر القتل وهل عرف قاتله . وقيل خائفاً من الله يترقب المغفرة « فاذا الذى استنصره بالامس يستصرخه « اذا » للمفاجاة اى - فاجاء المستغيث الامس يسأله ان يصرخه ، والاستصراخ الاستغاثة مشتق من الصراخ ، والمعنى يسأله النصره على قبطى آخر يقاتله قال له موسى يعنى للاسرائيلى « انك لغوى مبین » - اى غوى فى تدبيرك غير رشيد فى امرك تقاتل مع عجزك وقلة انصارك .

« فلما ان اراد ان يبطش » اى - اراد موسى ان يأخذ القبطى بيده دفعاً عن الاسرائيلى توهم الاسرائيلى ان موسى قصده وكان قد سبق منه اليه « انك لغوى مبین » « قال يا موسى اتريد ان تقتلنى كما قتلت نفساً بالامس » يعنى القبطى المقتول « ان تريد » اى ما تريد « الا ان تكون جباراً فى الارض » قتالاً يقتل الناس على الغضب « وما تريد ان تكون من المصلحين » فى كظم الغيظ وترك القتل و كان حديث القتل فشا فى المدينة و خفى القاتل ، ففطن القبطى بذلك فذهب الى فرعون فاخبره انّ

قاتله موسى . و قال الحسن هو من قول القبطي لانه كان اشهر ان اسراييليا قتل قبطيا والجمهور على القول الاول .

« و جاء رجل من اقصى المدينة » ای من اعلی المدينة « یسعی » علی رجليه سریعاً و ذلك ان فرعون و اصحابه تو امروا فی امر موسى و قصدوا طلبه و كان الذباحون اخذوا الطرق من غیر خوف منهم ان يفوتهم . و كان هذا الرجل و هو خزئیل مؤمن آل فرعون و هو النجار و قيل هو الحبيب النجار و قيل هو ابن عم فرعون ، اسمه : شمعون « یسعی » ای - یمشی مسرعاً و يعدو فی طریق قریب حتی سبق الذباحین فجاء موسى و قال له ان الملاء یاتمرون بك لیقتلوك ای یهتمون بقتلك ویتشاورون فیک . قال الزجاج : ای - یأمر بعضهم بعضاً بقتلك ، نظیره : « و أتمروا بینكم بمعروف » « فاخرج من المدينة انى لك من الناصحين » ای - ناصح لك من الناصحين لانه لا یتقدم الصلة علی الموصول .

« فخرج » ای - خرج موسى من المدينة « خائفاً » علی نفسه من آل فرعون لازاد معه « یترقب » هل یلحقه طلب فیوخذ . و قيل یترقب ای یلتفت و كان یقول « رب نجنى من القوم الظالمین » فاجاب الله دعائه و نجاه .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او كه نه در صنع او خلل نه در تقدير او حیل بنام او كه نه در فعل او زلل نه در وصف او مثل مقدری لم یزل ، بنام او كه پادشاهست

بی سپاه کامرانست بی اشتباه غافر جرم وساتر گناه، حضرت او عاصیان را پناه، در گاه او
مفلسان را پایگاه، قدره لایدرک الخاطر اقصی منتهاه حبه صیرنی مرآة من یهوی هواه،
فرآه من یرانی و یرانی من یراه .

بشنو سّری از اسرار بسم الله بسم در اصل باسم بوده ، الف راست بود و شکل
وی مستقیم و بادر نهاده خود منحرف و منعطف ، الف در لوح اوّل بود و با ثانی ، چون در
آیت تسمیت آمد . « با » اوّل گشت « و الف » ثانی فرا تو مینماید که کار الهی نه بر
وفق مراد تو بود تو یکی را اوّل داری و من آخر گردانم . تو یکی را آخر داری و من
اوّل گردانم . اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی را بعدل ردّ کنم تا
بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجار عقل شما . الف که اوّل است ثانی گردانم
و با که ثانی است فراپیش دارم و صدر کتاب و خطاب خود بدو سپارم و کسوت و رفعت
الفی درو پوشانم ، تا جهانیان دانند که منم که یکی را بر کشم و یکی را فرو کشم .
« تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء » .

نکته دیگر شنو ازین عجبتر : در شکل باء بسم الله اشارتتست و اندر آن
اشارت بشارتتست . نقش « با » حقیر و صغیر بود چون با نام حق پیوسته شد علوّ
گرفت و خلعت دنوّ یافت . از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام
ما پیوسته شد قدر و جمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست
از قطیعت ما رست ، و هر که دل در غیر ما بست در نهاد خود بشکست .

« طسم » طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او ، سین اشارتست بسرّ او با
دوستان در شهود جلال و جمال او ، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان در آلاء و نعماء
او . مجلس معطر گردد ، هر جا که رود گفت و گوی او . جانها منور شود در سماع
نام و نشان او . در هژده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد
لطف او ، در کونین و عالمین کس را زندگی مسلم نبود . مگر بحمایت و رعایت او .

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان و دوستان حق بسه چیز است : زندگی بد کرد
 و زندگی بمعرفت و زندگی بوجود. زندگی ذکر را ثمره انس است، زندگی معرفت را ثمره
 سکون است زندگی وجود را ثمره فناست و این فنا بحقیقت بقا است تا از خود فانی نگردی
 با و باقی نشوی **بوسعید خراز** گفت: در عرفات بودم روز عرفه و حاج را دیدم که
 که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند : بر هر زبانی ذکر می و در هر دلی شوری
 و در هر جانی عشقی ، در هر گوشه ای سوزی و نیازی ، و با هر کسی دردی و گدازی.
 مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم و چیزی خواهم ، با خود گفتم چه دعا کنم و چه
 خواهم هر چه می باید ناخواسته خود داده نا گفته خود ساخته و پرداخته . آخر قصد
 کردم تا از راه حقیقت برا و (۱) باز شوم و دعا کنم. **بسرّ من الهام داد** که پس وجود
 ما از ما می چیزی خواهی .

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کای عجب

هر که زلف یار دارد چنک چون در مازند؟

بوسعید از آن قدم بر گشت و این بیت همی گفت :

وفاؤك لازم مكنون قلبی وحبك غایتی والشوق زادی

« نتلوا علیك من نبأ **موسی** » الایة ، **موسی** عاشقی تیز رو بود و راز داری

مقرب ، يقول الله تعالی « وقرّبناه نجیاً » رقم خصوصیت برو کشیده و داغ دوستی برو

نهاده که : و القیت علیك محبة منی ، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی دوست دارد

قصه وی شنیدن و حدیث وی روح روح خود دانستن . از اینحا است که رب العزّة در قرآن

ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تا عارفان سوخته را و دوستان دل شده

را سلوت و سکون افزاید و از دلها اندوه و غم زداید و لهذا قیل : سماع قصة الحبيب من

الحبيب یوجب سلوة القلب : و ذهاب الكرب و بهجة السرّ و ثلج الفؤاد . این چنان

است که گویند :

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصه عشق تو سراید صنما
و گفته‌اند تکرار قصه موسی و ذکر فراوان در قرآن دلیل است بر تفخیم و
تعظیم کار او و بزرگ داشت قدر او، اکنون برشمر در قرآن ذکر و نواخت او تا
بدانی منزلت و مرتبت او: میقات موسی: «جاء موسی لمیقاتنا»؛ وعده موسی:
«وواعدنا موسی»؛ طور موسی: «انس من جانب الطور»؛ درخت موسی: «فی
البقعة المبارکة من الشجرة». آتش موسی: «انسی آنت ناراً»؛ مناجات موسی:
«و قربناه نجیاً»؛ شوق موسی: «وعجلت الیک رب لترضی»؛ غربت موسی: و لقا
توجه تلقاء مدین: «قربت موسی: نادنیاه من جانب الطور الایمن»؛ محبت موسی
«والقیت علیک محبة منی»؛ اصطناع موسی: «واصطنعتک لنفسی» مادر موسی:
«واوحینا الی ام موسی»؛ خواهر موسی: «قالت لاخته قصته»؛ برادر موسی:
«واخی هرون» دایه موسی: «هل اذ لکم علی اهل بیت یکفلونه لکم»؛ بلا موسی
«فاذاخفت علیه فالقیه فی الیم»؛ دریای موسی: «ان اضرب بعصاک البحر» عصای موسی
«قال هی عصای»؛ طفولیت موسی: «فرددناه الی امه»؛ پرورش موسی: «الم نربک
فینا ولیدا»؛ قوت و مردی موسی: «بلغ اشده و استوی»؛ دامادی موسی: «ان
انکحک احدی ابنتی»؛ مزدوری موسی: «یا ایت استاجرہ» نبوت و حکمت موسی:
«و آتیناه حکماً و علماً». این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند خصوصیت و زلفت و
قربت موسی با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت محمد عربی تا بقدم تبعیت
بیش نرسید. و ذلك قوله (ص): «لو کان موسی حیاً لما وسعه الا اتباعی».

مصطفای عربی از صدر دولت و منزل کرامت آن کرامت که: «كنت نبياً و
آدم بین الماء والطين» عبارت از آنست قصد صف النعال کرد تا میگفت: «انما انا
بشر مثلکم» و موسی کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که
میگفت: «ارنی انظر الیک»، لاجرم موسی را جواب این آمد که: «لن ترانی» و

و مصطفای را (ص) این گفتند: «الم ترالی ربك»، «لولاك ما خلقت الافلاك»، عادت میان مردم چنان رفته که چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صف النعال بنشیند، اورا گویند این نه جای تو است خیز بیلاتر نشین. چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که: «انما انا بشر مثلکم»، اورا گفتند یا سید این نه جای تو است، بساط بشریت نه بار گاه قدم چون توئی بود، والیه الاشارة بقوله: «ماکان محمدا با احد من رجالکم»، سید گفت آری ما آمده ایم تا صف النعال را بصدر دولت رسانیم تا چنان که از روی شریعت خاک بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امت را واپس ماندگان آخر الزمان در موقف حشر و نشر ایشانرا بصدر دولت رسانیم. والیه الاشارة بقوله (ص) «نحن الاخرون السابقون».

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «و لما توجه تلقاء مدين» چون روی داد موسی به سوی راه مدين «قال» [با خود] گفت: «عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل (۲۲)»، مگر که خداوند من راه من باز نماید [ومرا چاره دهد و کار سازد و حیلت نماید] بمیان راه راست.

«ولما وردمها مدين» چون بآب مدين رسید «وجد عليه امة من الناس»

گروهی مردمان یافت بر آن « یسقون » که [گوسفندان خویش را] آب می‌دادند « و وجد من دونهم امرأتین » و جز (۱) از آن مردان دو زن یافت « تذودان » که [گوسفندان خویش را] از آب باز می‌راندند « قال ما خطبکما » [موسی ایشانرا] گفت این چه کار است که شما در آنید؟ « قالتا لانسفی » گفتند « ما گوسفندان خویش را آب ندهیم » حتی یصدر الرعا « تا آنکه که شبانان بر گردند، گله‌های خویش بر گردانند » و ابونا شیخ کبیر (۲۳) « و پدر ما پیر یست بزاذ بزرگ .

« فسقی لهما » [موسی گوسفندان] ایشانرا آب داد، « ثم تولی الی الظل » آنکه باز گشت و با سایه شد « فقال رب » گفت خداوند من : « اتی لهما انزلت الی من خیر فقیر (۲۴) » من خیری را که فرو فریستی بر من از خوردنی نیازمندم .

« فجاءته احدیهما » آمد به موسی یکی از آن دو خواهر « تمشی علی استجیاء » می رفت بشرم « قالت ان ابی یدعوك » گفت پدر من میخواند ترا « لیجزیک اجر ما سقیت لنا » تا پاداش دهد مزد این آب که [گوسفندان] ما را دادی « فلما جاءه » چون موسی آمد باو « و قص علیه القصص » و قصه خود او را باز گفت : « قال لا تخف » [موسی را] گفت مترس « نجوت من القوم الظالمین (۲۵) » از آن گروه ستم‌کاران رستی .

« قالت احدیهما » از آن دو دختر یکی گفت پدر را « یا ابت استاجرہ » ای پدر من مزدور گیر او را « ان خیر من استاجرت » که بهتر کسی کنه مزدور گیری اینست « القوی الامین (۲۶) » مردی با نیروی و راست و استوار .

« قال انی ارید ان انکحک » گفت من میخوام که بزنی بتو دهم « احدی ابنتی هاتین » ازین دو دو دختر خویش یکی « علی ان تاجر نی » بر آنچه مزد

مزدوری خویش بکاوین او مرا دهی « ثمانی حجج » [و آن مزدوری] هشت سالست
 « فان اتممت عشرآ » اگر [آن هشت سال] ده سال تمام کنی « فمن عندك » آن
 از نزدك تو است « وما ارید ان اشق علیك » و [اگر تو رنجہ شوی از آن دو سال]
 نخواهم که رنج آن بر تو نهم « ستجدنی ان شاء الله من الصالحین (۲۷) » آری اگر
 خدای خواهد مرا از خوسران نيك یابی .

« قال ذلك یینی وینك » موسی گفت این میان من و میان تو است « ایما
 الاجلین قضیت » تا از دو کی کدام کی بگزارم « فلاحدو ان علی » افزونی جستن
 نیست بر من « و الله علی مانقول وکیل (۲۸) » والله بر آنچه ما گفتیم [گواه است].
 و این کار را که باو می‌سپاریم [کار ساز .

« فلما قضی موسی الاجل » چون موسی مدت مزدوری خویش تمام کرد « و سار
 باهله » و کسهای خویش برد « آنس من جانب الطور نارآ » از سوی [کوه] طور
 آتشی دید « قال لاهله » اهل خویش را گفت « امکنوا » درنگ کنید « انی آنست
 نارآ » من آتشی دیدم . « لعلی آتیکم منها بخبر » تا مگر من شما را خبری آرم
 « اوجدوة من النار » یا پاره آتش « لعلکم تصطلون (۲۹) » تا مگر شما گرم شوید .
 « فلما اتیها » چون آمد موسی بآن آتش « نودی » آواز دادند او را « من شاطیء
 الواد الایمن » از کران رود باراز سوی راست « فی البقعة المباركة » در آن جایگاه
 با برکت [و آفرین کرده بر آن] « من الشجرة » از آن درخت [سدره] « ان یا موسی »
 [خواندند] که یا موسی « انی انا الله رب العالمین (۳۰) » من الله ام خداوند جهانیان .
 « و ان الق عصاك » و [آواز دادند او را] که بیو کن عصای خویش « فلما
 رآها تهتز » چون عصا را دید که می‌جنبید و می‌جست « کاتنها جان » راست گوئی
 که آن ماریست « ولی مدبرا » . بر کشت پشت بر گردانیده « و لم یعقب » و هیچ
 نپائید پس آن که دید « یا موسی اقبل ولا تخف » [گفتند] یا موسی پیش آی بیا

ومترس (۱) « اَنْك من الّا منین (۴۱) ، که تو از وی در امانی (۲)

« اسلك يدك في جيبك ، دست خویش در جیب خویش کن » تخرج بیضاء
من غیر سوء ، تا بیرون آید سپید بی پیسی « و اضمم اليك جناحك من الرهب ،
و با خویشتن آر بازوی خویشتن از بیم [هر گاه که ترسی] « فذانك برهانان
من ربك ، این [دست و عصا] هر دو دو برهاند [و دو حجّت] از خداوند تو « الی
فرعون و ملائنه ، بفرعون و کسان او « انهم كانوا قوماً فاسقین (۴۲) ، که ایشان قومی
بودند از فرمان برداری بیرون .

« قال ربّ ، موسی گفت خداوند من « انی قتلت منهم نفساً ، من ازیشان

کسی کشته‌ام « فاخاف ان یقتلون (۴۳) و می ترسم که مرا باز کشند .

« واخی هرون هو افصح منی لساناً ، و برادر من هارون او گشاده سخن تر
است از من بزبان « فارسله هعی ، بفرست او را با من « ردءاً یصدقنی ، تا یاری بود،
که مرا گواهی میدهد « انی اخاف ان یكذبون (۴۴) « که من می ترسم که ایشان مرا
دروغ زن گیرند .

« قال سنشد عضدك باخیک ، گفت [آری] سخت کنیم بازوی تو [و بیفزائیم نیروی
تو] « برادر توو « نجعل لكما سلطانا ، و حجّتی دهیم شما را و سلطانی ، « فلا یصلون
الیكما ، تا هیچ [بدی] بشما نرسد « بآیاتنا انما و من اتبعكما الغالبون (۴۵) ،
شما هر دو و هر که بر پی شما رود بنشانها و معجزتها [که دادیم شما را] هر جا که
باشید غالب باشید ، بیش ببرنده و کم آورنده و باز مالنده .

« فلما جاءهم موسی بآیاتنا بینات ، چون بایشان آمد موسی بییغاهای ما و
نشانهای روشن پیدا « قالوا ما هذا الا سحر مفتری ، گفتند نیست این مگر جادوئی
ساخته « وما سمعنا بهذا فی آباءنا الاولین (۴۶) ، و نشنیده ایم ما این سخن در روز کار

(۱) چنین است در همه نسخه‌ها . (۲) نسخه الف : که تو از وی از بی بیانی

پدران پیشین ما .

« و قال موسى ربي اعلم ، [موسی] گفت خداوند من دانا تر دانا است ،
 « بمن جاء بالهدى من عنده ، بآن کس که پیغام راست آرد از نزدیک او بر راه
 راست » و من تكون له عاقبة الدار ، و بآنکس که سرانجام این سرای [بنیکوئی]
 او راست ، « انه لا يفلح الظالمون (۳۷) » ستمکاران هرگز پیروز نیایند و توان ایشان
 بنماند .

« و قال فرعون يا ايها الملا ، فرعون گفت ای بزرگان کسان من
 « ما علمت لكم من اله غيري ، من شمارا جز خویشتن هیچ خدایی ندانم . « فاوقد
 لي يا هامان على الطين ، آتش افروز مرا ای هامان بر گل [تاخست پخته شوز]
 « فاجعل لي صرحاً ، و مرا کوشکی سازبنای آن عالی ، طارمی بلند » لعلي اطلع الي
 اله موسى ، تا بر روم - مگر مرا دیدار افتد بخدای موسی « و اني لاظنه من
 الكاذبين (۳۸) » و من این موسی را از دروغ زنان می پندارم [در آنچه میگوید که
 در آسمان خدائست] .

« واستكبر هو و جنوده في الارض بغير الحق » و گردن کشید ، او و سپاه
 او در زمین و نیامد او را آن « و ظنوا انهم الينا لا يرجعون (۳۹) » و می پنداشتند
 که ایشان با ما نیایند و نیارند .

« فاخذناه و جنوده » فرا گرفتیم او را و سپاه او را « فبنذنا هم في اليم »
 و کشتیم ایشان را در دریا « فانظر كيف كان عاقبة الظالمين (۴۰) » نگر که سرانجام
 آن ستمکاران چون بود .

« و جعلنا هم ائمة » و ایشانرا درین جهان پیشوایان [و مهتران بد] کردیم
 « يدعون الى النار » خلق را با آتش میخواندند ، « و يوم القيمة لا ينصرون (۴۱) »
 و روز رستاخیز کس ایشانرا یاری ندهد ، و فریاد نرسد ، « و اتبعناهم في هذه

الدنيا لعنة « و بر پی ایشان پیوستیم در این جهان نفرین » **« و يوم القيمة هم من المقبوحين (۴۲) »** و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباهی داد گانند .
« ولقد آتينا موسى الكتاب » موسی را نامه دادیم **« من بعدما اهلكنا القرون الاولى »** پس آن که قرنهای پیشین هلاک کردیم **« بصائر للناس »** حکمها و پیغامهای روشن مردمان را **« و هدى و رحمة اعلمهم يتذكرون (۴۳) »** و راه نمونی و بخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و لقا توّجه تلقاء مدين » ای - قصد نحو مدين خارجاً عن سلطان فرعون ، و تلقاء تفعال من لقيت و هو مصدر اتسع فيه ، فاستعمل ظرفاً و « سواء السبيل » قصد السبيل المستوي الى مدين . مقاتل گفت موسی چون از مصر بیامد ترسان و حیران از بیم فرعون هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی برد تا جبرئیل آمد و عصا بوی داد آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و او را گفت که سوی مدين شو بنزدك شعيب . موسی از آن که راه نمیدانست گفت : « عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل » ، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق از او خواست تا ربّ العزة فریشته فرستاد و راه بوی نمود . و گفته اند کسان فرعون در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود بمدين : دو در طرف ویکی در میان ایشان گفتند با یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسنده و گریزنده در شاهراه میان نرود .

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و موسی در شاهراه هشت شبانروز بماند بی زاد و بی طعام، پای برهنه و شکم گرسنه، و در آن هشت روز نمی خورد مگر برک درختان، تا رسید بمدین. و کان مدین ارضاً یسکنها شعیب. کان اتخذها مدیان بن آزر لنفسه مسکناً قبل ذلک، فنسبت الیه. و بین مدین و مصر مسیره ثمانیه ایام.

« و لقا ورد ماء مدین ، الورد اتيان الماء ، وضده الصدور و هو الرجوع عنه .
و ماء مدین آبار (۱) کان یشرّب منها اهلها ویسقون انعامهم و مواشیهم . « وجد
علیه ، ای - علی وجه الماء و حوله جماعة کثیرة من الناس یسقون مواشیهم . « وجد
من دونهم امرأتین ، ای - من ورائهم و من اسفلهم امرأتین « تذودان ، ای - تدفعان
انعامهما حتی لا تختلط بغيرها ، اشار الی تنحیها عن الجماعة للورع و الصیانة و کراهیة
الاختلاط بالرجال . و قيل لضعفهما .

موسی بفرست بدانست که ایشان از ضعف و عجز گوسفندان خود را آب نمی دهند . گفت: ما شأنکما و ما بالکما لاتسقیان مواشیکما مع القوم؟ قالتا لانمکن من السقی حتی یرجع الرّعاء من الماء ، یصدر بفتح یا و ضمّ دال قرائت ابن عامر و ابو عمرو است ، جعلوا الفعل للرّعاء ، یعنی - حتی ینصرف الرّعاء عن السقی . فیخملوا الموضع فنسقی من فضل مائهم . باقی یصدر بضمّ یا و کسر دال خوانند ، ای حتی یصرف الرّعاء مواشیهم عن الماء . والرّعاء جمع الرّاعی كما تقول صاحب و صحاب و صائم و صیام و تاجر و تجار .

و گفته اند موسی چون ایشانرا دید که بی محرم بیرون آمده بودند بچرا گاه انکار کرد بر ایشان و گفت : « ما خطبکما » این چه کار شما است و چه حال شما ایشان عذر خود را و عذر پدر را گفتند : « لانسقی حتی یصدر الرّعاء و ابونا شیخ کبیر ، پدر ما مردی پیر ضعیف است ، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد ، و ما

بضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آنکه ما گوسفندان خود را آب دهیم. و ابوهام شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم الخلیل. و قال وهب هو یثرون بن اخی شعیب، وکان شعیب قد مات قبل ذلك، بعد ما کف بصره. و قیل قبره بین المقام و الزمزم.

موسی چون ایشانرا بران صفت دید بر ایشان ببخشود و شفقت کرد. (۱) گوسفندان ایشان فرایش گرفت و بسرچاه برد و بر سر چاه سنگی عظیم بود که ده مرد با قوت آن سنک نمی توانستند برداشت. موسی بتنها آن سنک برداشت و بیفکند و دلو بخواست او را دلوی دادند که ده مرد و بروایتی چهل مرد - آن دلو از چاه بر می کشند. موسی تنها آن دلو از چاه بر کشید، و گوسفندان ایشانرا آب داد. روایت کرده اند از عمر که گفت: لم یستق الا ذنوباً واحداً حتی رویت الغنم. ازینجا گفته اند که هر پیغامبری را بچهل مرد نیروی بود. و پیغامبر مارا (ص) بچهل پیغامبر نیروی بود.

« فسقی لهما » ای - سقی موسی مواشیهما لاجلها. « ثم تولی الی الظل » ای - اعرض و جعل ظهره یلی ماکان یلیه وجهه. والظل - ما لم یقع علیه شعاع الشمس - و قیل الی ظل شجرة وکانت هناك سمرة و قیل الی ظل جدار لاسقف له: « فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر ». قال ابن عباس ما سألہ الا کسرة من خبز، و لم یکن مع موسی شق تمره انما قال ذلك و خضرة البقل تر ایا فی بطنه من الهزال « فجائته احدیهما تمشی علی استحیاء ». مفسران گفتند آن دختران زودتر بخانه باز گشتند آن روز. و پدر گفت چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند وجدنا رجلاً صالحاً رحیماً فسقی لنا اغنامنا، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد. پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت:

«ربّ انى لما انزلت الیّ من خیر فقیر» شعیب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام. آنکه دختر کهن را فرستاد تا او را بخواند نام وی **صفورا** - هی الّتی تزوّجها موسی. اینست که ربّ العالمین گفت: «فجاءته احدیہما تمشی علی استحياء» ای جاءته ماشیة مستحیّیة مستتره بکم درعها. قال الحسن فوالله ما كانت ولاجة و لا خراجة و لكنّها كانت من الخفّرات الّلاتی لا یحسن المشی بین یدی الرّجال، و الکلام معهم. و روى عن بعض القراء الوقف علی «تمشی» ثمّ ابتدا، فقال: «علی استحياء» قالت: «انّ ابی یدعوك» و ذلك لانّ الحیاء فی الکلام اکثر منه فی المشی واحسن. «قالت انّ ابی یدعوك لیجزیک اجر ما سقیت لنا» فقام معها فتقدّمته فهبت الرّیح و الزّفت ثوبها بجسدها، فکره، موسی ان یرى ذلك منها، فقال لها امشی ورائی و دلّینی علی الطّریق ان اخطأت، فانّا بنی یعقوب لانظر الی اعجاز النّساء. موسی آمد بسرّای شعیب و شعیب طعام در پیش نهاده، گفت ای جوان این طعام بکار بر که از بهر تو ساخته‌ام. موسی ظنّ برد که آن طعام عوض آب دادن گله است. گفت اعوذ بالله ما نه از آن خاندانیم که دین خود بدنیا بفروشیم. شعیب گفت نه آنست که تو پنداشتی و الله، لیکن عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمانرا گرامی کنیم. پس موسی آن طعام بخورد و قصّه خویش با شعیب بگفت که چه سبب را از زمین مصر بیرون آمد. شعیب گفت مترس که تو از فرعون و قوم وی رستی که فرعون را بر مدین دست نیست.

«قالت احدیہما» - و هی الصّغری و اسمها **صفورا** «یاأبت استاجرہ» لرعی الغنم «انّ خیر من استاجرت القویّ الامین» و قد جرّبنا قوّته برفعه الحجر و نزحه الدلو و جرّبت امانته حیث منعنی من المشی قدّامه، و قیل «القویّ» فی بدنه «الامین» فی عفافه. «قال» شعیب لموسی «انّی اریدان انکحک احدی ابنتی» هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج، ای - تأجرنی نفسک مدّة ثمانی حجج، و الاجرها هنا هو الصّداق و قیل

معناه تكون اجیر آلی ، يقال اجرت الغلام فهو ما جورو آجرته فهو موجرو آجرته فهو مؤاجر ، علی وزن فاعلته و کله بمعنی واحد . وقيل معناه ان تشيبي من تزويجى اياك رعى ماشيتى ثمانى حجج من قولهم آجرك الله اى اثابك والحجة السنة والحجج جمعها ، «فان اتممت عشراً» اى اتممت العقد عشرا «فمن عندك» تفضلامنك «وما اريد ان اشق عليك» اى لا اكلفك ما يصعب عليك فى هذه المدة وقيل ما اريد ان اشق عليك بان آخذك باتمام عشر سنين و تجدنى ان شاء الله من اهل الصلاح فى معاملتك و مخالطتك ، والوفاء بعهدك . وقيل هذا شرط للاب و ليس بصداق . وقيل هو صداق و الاول اظهر لقوله تأجرنى . و لم يقل تأجرها

«قال ذلك بينى وبينك» اى قال موسى ذلك الشرط بينى و بينك و علينا الوفاء به . ثم قال : «ايما الاجلين قضيت» «ما» زائدة مؤكدة ، و المعنى اى الاجلين و «اى» فى معنى الجزاء منصوبة بقضيت و جواب الجزاء . «فلا عدوان على» يعنى اى الاجلين قضيت فلا ظلم على بل اكون منصفافى ايها قضيت و الاجلان ثمانية و عشرة ثم قال كلاهما : «والله على ما نقول و كيل» اى شاهد على عقد بعضنا لبعض . روى عن ابن عباس عن النبى (ص) : قال سألت جبرئيل (ع) : اى الاجلين قضى موسى ؟ قال اتمها و اكملها - يعنى العشرة . و عن ابى سعيد الخدرى ان رجلاً سأله : اى الاجلين قضى موسى ؟ قال لا ادرى حتى اسأل رسول الله (ص) فسأل الخدرى رسول الله (ص) فقال لا ادرى حتى اسأل جبرئيل فسأل النبى (ص) فقال لا ادرى حتى اسأل ميكائيل فسأل جبرئيل فقال لا ادرى حتى اسأل الرفيع فسأل الرفيع فقال لا ادرى حتى اسأل اسرافيل فقال لا ادرى حتى اسأل ذالعرزة . قال فنادى اسرافيل بصوته الاشد يا ذا العزة اى الاجلين قضى موسى ؟ فقال اتم الاجلين و اطيبهما عشر سنين . و روى عنه (ص) قال تزوج صفراهما و قضى اوفاهما .

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهین که نام وی

صفورا است بزنی بوی داد شعیب او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغامبران گذشته از یکدیگر بمیراث می بردند تا بروزگار شعیب به شعیب رسید، آن عصا بموسی داد.

سدی گفت پیش از آن که موسی بشعیب رسید فرشته‌ای آمد، بصورت مردی و آن عصا بشعیب داد گفت این عصا بنزدیک تو ودیعت است. تا خداوند این عصا بسر وی آید. شعیب آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن روز که موسی را بگله می فرستاد دختر خود را فرمود که رو عسائی بیرون آر و بموسی دم دختر رفت و آن عصا بیرون آورد شعیب چشم پوشیده بود آن عصا بدست می باسید (۱) و گفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد. نگه کردند همان عصا بود دوم باز باز پس برد و سیوم بار همان بود. پس شعیب بموسی داد. موسی بیرون شد و شعیب پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است نباید که خداوند آن فرا رسد و نیابد. موسی را باز خواند و عصا را باز خواست. موسی گفت این عصای منست. شعیب درو پیچید تا باز ستاند موسی بخصومت آورد آخر قرار دادند که اول کسی که مارا بیند این حکم بوی تفویض کنیم. رب العالمین فرشته‌ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت: عصا بر زمین نهید آنکس که بر تواند داشت آن اوست. شعیب خواست که بر دارد دستش بدان نرسید و نتوانست موسی دست فرا کرد و آسان آسان برداشت. شعیب بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود توئی. پس موسی گوسفندان بچرا برد. شعیب او را وصیت کرد که دو راه پیش است: یکی سوی راست می شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی و رچه مرغزار آنجا نیکوترست و بهتر، زیرا که تنینی عظیم است، آنجا از دهائی بزرگ نباید که ترا و گوسفندان را هلاک کند.

(۱) باسید از باسیدن، لمر کردن.

موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دوراه رسید گوسفندان سوی راست بر گرفتند و موسی هر چند کوشید که باز گرداند نتوانست و طاقت نداشت. گوسفندان در آن مرغزار شدند و نیکو چرا کردند که گیاه بسیار بود و علف نهمار. و تنین پیدانه. موسی رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخفت. آن ساعت که موسی در خواب بود تنین آهنگ ایشان کرد عصا از جای خود برخاست و با تنین در حرب شد تنین را همی زد تا او را بکشت و آمد با جنب موسی و بیفتاد خون آلود. موسی از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنین کشته شاد گشت و خدای را عزوجل سپاس داری کرده دانست که در آن عصا تعبیه هاست و قدرتها. پیش شعیب آمد و قصه تنین با وی گفت. شعیب شاد گشت و گفت این موسی را ناچار دولتی در راه است و درین عصا تعبیه ای، و عن قریب پیدا شود. پس شعیب خواست که با موسی اکرام کند از بهر دامادی وی او را صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هر چه زاینند، و بچه ها نه بر شبه مادران باشند که بر رنگی دیگر آیند، بتو دهم موسی را در خواب وحی نمودند که اضرب بعصاك الماء الذی فی مستقی الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. موسی عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود بر آن رنگ که گفته بود. فعلم شعیب انّ ذلك رزق ساقه الله الی موسی و امرأته فوفی له بشرطه و سلم الیه الاغنام.

« فلما قضی موسی الاجل، ای اتمه و فرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتم است چنان که در سورة الانعام گفت: « لیقضی اجل مسمی » ای - لیتم اجل مسمی و در سورة طه: « و لاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه » ای - من قبل ان یتم الیک جبرئیل الوحی و در سورة الاحزاب « فمنهم من قضی نحبه، ای اتم اجله .

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر کاوین دختر ده سال تمام کرد. انگه دو سال دیگر بنزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودک آمد و بعد از بیست

سال که بنزدیک وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با مصر شود، بزیارت مادر و برادر و خواهر. چون از شعیب دستوری یافت اهل و عیال و گوسفندان فراپیش کرد و رفت. اینست که رب العالمین گفت: «وسار باهله» و روز گارزمستان بود موسی با اهل و عیال بر راه ایستاد و اهل وی بار داشت و زادن نزدیک بود موسی راه نمیدانست همی سردر نهاد در بیابان تا بجانب طور سینا افتاد از راه مصر بگشته شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل ویرا درد زه خاسته و موسی در میان متحیر مانده طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر بجانب طور نگه کرد و آتش دید اینست که رب العالمین گفت «انس من جانب الطور ناراً» از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل و قوم خویش گفت: «امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر» شما ساعتی درنگ کنید و آرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم خبر راه مصر از او پرسم تا ما را بر راه مصر دارد «اوجذوة من النار» یا پاره ای آتش آرم تا شما گرم شوید «اوجذوة» عاصم بفتح جیم خواند و حمزه بضم جیم و باقی قراءه بکسر جیم و معنی همه یکسانست و نظیره الربوة و الربوة. قال المبرد الجذوة القطعة العظيمة من الحطب المشرق وبعضه مالم يشتعل فاذا اشتعل فهي شهاب وقبس. والاصطلاء التدفؤ بالصلاء وهو النار یکسر الصاد ویفتح، فالفتح بالقصر و اذا کسرت مدّت و اصل الكلمة اللزوم.

«فلما اتیها نودی من شاطیء الواد الایمن»، الشاطیء الشط و هوشفیر الوادی، والایمن اذا رددته الی الشاطیء فهو من الیمین یعنی عن یمین موسی و اذا رددته الی الوادی فهو من الیمین «فی البقعة المبارکة» البقعة - القطعة من المکان - و برکتها ان الله عزوجل کلم فیها موسی و بعثه منها نبیاً من الشجرة یعنی من تلقاء الشجرة من ناحيتها، والشجرة الزیتون و قیل العوسج، و قیل السدره، و قیل العناب، و كانت بقیت الی عهد

هذه الأمة « ان يا موسى » يعنى نودى بان يا موسى « اننى انا الله » الذى ناديتك و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلائق اجمعين . وهذا اول كلامه لموسى .

« وان الق عصاك » يعنى - نودى بان الق عصاك فلما راى العصا تهتزّ اى تتحرك حركة شديدة، والجآن صغار الحيات لكنّه اسرع حركة من الثعبان و اوحى اهترازاً . و كان حية موسى ثعباناً عظيماً فى حركة الجآن فاقبلت نحو موسى فولّى موسى هاربا خوفاً منها ولم يعقب اى لم يرجع ولم يلتفت . قال الخليل عقب - اى - رجع على عقبه وهو مؤخر القدم فقال الله لموسى ارجع الى مكانك واثبت « انك من الامنين » . من ان ينالك ضرر او مكروه وقيل معناه انك من المرسلين لقوله : « لا يخاف لدى المرسلون » .

« اسلك يدك فى جيبك » اى - ادخل يدك فى جيبك من جانب الصدر ومنه قوله : « ما سلككم فى سقر » - « تخرج بيضاء » مشرقه مضيئة كالشئ الابيض لها شعاع كشعاع الشمس . وقد جعل الله فى يده من النور مثل ما فى الشمس والقمر « من غير سوء » اى - من غير عيب او برص . « و اضمم اليك جناحك من الرهب » بفتح الراء والهاء حجازى و بصرى و وافقهم حفص على فتح الراء وحدها - الباقون بضم الراء و اسكان الهاء و كلّها لغات بمعنى الخوف و الفرق . قال الزجاج :- الجناح - هاهنا العضد و فى الكلام تقديم و تأخير تأويله : و اضمم اليك جناحك اى عضدك فادخل يدك فى جيبك كلّما رهبت جباراً فى عمرك ، وقيل لما التقى عصاه خاف فبسط جناحه يعنى يده كالمتمقى بها وهو موجود فى عادات الناس . فقيل له ضمّ ما بسطته من يدك خوفاً على نفسك واليد اذا بسطت صارت كالجناح المبسوطة ، ويدا الانسان جناحاه ، و جناح الطير يداه . وقيل الرهب - الكم - بلغة حمير ، اى - اضمم اليك يدك و اخرجه من الكم ، لانه تناول العصا و يده فى كتمه . وقيل معناه اذا هالك امر يدك وما ترى من شعاعها فادخلها فى جيبك تعد الى حالتها الاولى .

قال ابن عباس ما من احد يدخله رعب بعد موسى ثم يدخل يده فيضعها على صدره الا ذهب عنه الرعب ، « فذاتك » قرأ ابن كثير و ابو عمرو بتشديد النون وهو

تثنية ذلك و قرأ الباقر بالتخفيف و هو تثنية ذاك، والنون المشدده بدل اللام في ذلك و معنى الاية: فذاتك اللذان اريتكما من اليد والعصا حجتان من ربك تدلان الخلق على صحة نبوتك فامض بهما الى فرعون والاشراف من جنوده و ادعهم الى توحيد الله و طاعته « انهم كانوا قوماً فاسقين ، كافرين .

« قال رب انى قتلت منهم نفساً » يعنى القبطى « فاخاف ان يقتلون » به قوداً ، اراد ان يعرف مال امره مع فرعون .

« واخى هرون هو افصح منى لساناً » اى - اطلق لساناً بالبيان وذلك للحبسة التى كانت فى لسانه التى تمنعه عن اعطاء البيان حقه « فارسله معى رداءً » قرأ نافع « رداً » ترك همزه طلباً للمخفة، والردء - المعين - يقال ردأته على امر كذا اى اعنته « يصدقنى » قرآنة العامة بالجزم على جواب الامر و رفعه عاصم و حمزة على ان يكون موضعه نصباً على الحال، اى - ارسله معى رداءً مصدقاً لى شاهداً لى على حقيقة امرى . « انى اخاف ان يكذبون » اى اخشى ان يردوا كلامى ولا يقبلوا منى دعوتى .

« قال سنشد عضدك باخيك » هذا جواب قوله : « اشد به ازرى » و العضد - القوة، يقال : عضده وعاضده اذا اعانه وقواه و تقول فلان عضدى وىدى ومنه قول رسول (ص) « وهم يد على من سواهم » ، « و نجعل لكما سلطاناً » السلطان - الحجة سميت به لانه يستنير به الحق من الباطل، وسمى الزيت سليطاً لشدة ضوء سراجة. وقيل السلطان هاهنا رعب فى قلب فرعون يمنعه عن الهم بقتلها او اذاهما « فلا يصلون اليكما » اين جواب آنست كه گفتند : « اننا نخاف ان يفرط علينا او ان يطفى » سخن اينجا تمام گشت آنكه ابتدا كند گوید : « بآياتنا انما و من اتبعكما الغالبون » اينجا تقديم وتأخير است . يعنى انما و من اتبعكما بآياتنا الغالبون و روا باشد كه بآياتنا متصل بود به نجعل على تقدير: « و نجعل لكما بآياتنا سلطاناً فلا يصلون اليكما » . اى و نجعل لكما حجة دالة على النبوة بآياتنا اى - بالعصا واليد و سائر الايات. ثم قال مبتدأ « انما و

من اتبعكما الغالبون». موسی آن شب که از دور آتش دید عیال را گفت: «امکثوا انی آنست ناراً» ایشانرا بگذاشت و روی بر سوی آتش نهاد. وادی مقدّس بود نام آن طوی و برابر آن کوه زیبر بود آن کوه که طور سینا گویند. و قومی گویند زیبر دیگر بود و طور سینا دیگر، زیبر آن کوه بود که آنرا تجلی افتاد و پاره پاره گشت و طور سینا آن کوه بود که موسی بر آن با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد موسی چون بنزدیک آن درخت رسید نور دید بر درخت اما بچشم موسی آتش مینمود موسی بشکوهید از آن درخت دل تنگ گشت و متحیر ماند پشت بساق درخت باز نهاد، ندا شنید که یا موسی یا موسی. موسی گفت: من الذی یکلمنی؟ کیست که با من سخن میگوید و مرا میخواند ندا آمد که: «انّی انا الله ربّ العالمین» همانست که آنجا گفت: «انّی انا ربّک فاخلع نعلیک» گفته اند که ربّ العزه او را از بهر ادب فرمود که نعلین بیرون کن که نه روا باشد پیش مهتران رفتن با نعلین ازینجاست که پیش پادشاهان با نعلین نروند. همان شب بود که ربّ العالمین گفت: «وما تلك بیمینک یا موسی» الله تعالی دانست که موسی همی داند که آن عصا است لکن از بهر آن پرسید تا موسی بزبان خویش بگوید که این عصای منست و از آن چه چیز آید تا اگر موسی از آن عصا چیزی دیگر بیند داند که آن قدرت خداوند است جلّ جلاله. پس دیگر باره ندا آمد که «القصص» عصا بیفکن، موسی عصا بیفکند. مار گشت موسی بترسید و راه گرینز گرفت. ربّ العالمین گفت: «یا موسی اقبل و لاتخف انک من الامنین» همانست که آنجا گفت: «خذها و لاتخف سنعیدها سیرتها الاولى» پس دیگر باره ندا آمد که «اسلك يدک فی جیبک تخرج بیضاء» یا موسی دست بجیب پیراهن اندر کن و بر سینه خویش نه تا سپید و روشن بیرون آید. موسی دست بجیب پیراهن اندر کرد بیرون آورد هم چون آفتاب نور ازو همی تافت. موسی رایقین شد آنکه که آن نبوت است و پیغامبری که او را درست

همی شود . پس ربّ العالمین اورا پیغام داد گفت سوی فرعون شو و پیغام مابا و گزار چنان که گفت : « اذهب الی فرعون انه طغی » و این عضا وید بیضا هر دو ترا حجت است بر درستی نبوت و پیغام رسانیدن ما، اینست که ربّ العالمین گفت : « فذانک برهانان من ربّک الی فرعون و ملائنه » . موسی چون بدانست که او پیغامبر است و بر فرعون می باید شد حاجت خواست، گفت : « ربّ اشرح لی صدری و یسرّ لی امری . » ربّ العالمین حاجت وی چنان که خواست تا آخر آیت همه روا کرد و موسی پاره ای تند بود و نیز آن تندی و تیزی از وی برداشت و اورا گرامی کرد و برسالت سوی فرعون فرستاد . موسی حاجتی دیگر خواست گفت : « ربّ انّی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون واخی هارون هو افصح منّی لساناً فارسله معی رده ا یصدّقنی . » ربّ العالمین حاجت وی روا کرد و هارون را پیغامبری داد و با او یار کرد چنان که گفت : « سنشدّ عضدک باخیک و نجعل لکما سلطاناً فلا یصلون الیکما » . چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را باز گردانید .

خلافت میان علما که موسی آن گه پیش عیال باز شد یا هم از آنجا بمصر رفت سوی فرعون ؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی مصر شد و اهل و عیال را در آن بیابان بگذاشت . سی روز در آن بیابان میان مدین و مصر بماندند، تنها دختر شعیب بود و دو فرزند موسی و آن گوسفندان . آخر بعد از سی روز شبانی بایشان بگذشت و دختر شعیب را دید و اورا شناخت دلتنک و اندوهگن نشسته و میگردید . آن شبان ایشان را در پیش کرد و با مدین برد پیش شعیب . و قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیک اهل و عیال باز رفت، عیال وی اورا گفت آتش آوردی ؟ موسی گفت من بطلب آتش شدم نور آوردم و پیغامبری و کرامت خداوند جلّ جلاله . آن گه برخاستند و روی بمصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود موسی فرزندان و عیال و گوسفندان بدر مصر جائی فرو آورد و خود تنها در مصر رفت بر

مثال شبانی تا بخانه مادر . و انکه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا . موسی بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند . موسی آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج (۱) دهید بغربت اندر . مادرش گفت مر هارون را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت اندر پسر مارا سپنج دهد . موسی را بخانه اندر آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را می نشناختند . چون موسی فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست . پس موسی گفت مر هارون را که خدای عزوجل ما را پیغامبری داد و هر دورا فرموده که پیش فرعون رویم و او را بالله جل جلاله دعوت کنیم . هارون گفت سمعاً و طاعة لله عزوجل . مادر گفت می ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جبّاری طاغی است . ایشان گفتند الله تعالی ما را فرموده و او خود ما را نگه دارد و ایمن گرداند . پس موسی و هارون دیگر روز بترقتند بدر سرای فرعون . گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند که تا یک سال بار نیافتند و تمامی این قصه جایها پراکنده گفته ایم و شرح آن داده والله اعلم .

« فلما جاءهم موسی بآیاتنا » یعنی الید والعصا وسایر الایات التسع « بیّنات » ای - واضحات دالّة علی صحّة امرهما بتوحید الله و خلع الکفر والدّخول فی طاعته و کان جوابه و جواب قومه ان « قالوا ما هذا الا سحر مقتری » افتریته من تلقاء نفسک « وما سمعنا بهذا » ای - انّا لم نسمع بمثل ما تدعوننا الیه من التّوحید والرّسالة والنّبوة فی مذاهب آبائنا الاولین الذین درجوا قبلنا . و قیل معناه ما بلغنا عن احد من آبائنا انّهم اجابوا الرّسل . و قیل انّما قالوا هذا القول لطول الفتره و نسیان العهد . و قیل انّما قالوا ذلک جحوداً كما قال الله تعالی : « و جحدوا بها و اسیقنتها انفسهم ظلماً و علواً » .

« وقال موسى « قرأ مكي بغير واو و كذلك هو في مصاحفهم ، اي - قال موسى جواباً لهم عن قولهم: « ما سمعنا بهذا في آباءنا الاولين ، اي - ربّي اعلم بالانبياء قبلنا . و قيل معناه « ربّي اعلم » بي انّ الذي جئت به من عنده وبامرّه ، اي - هو اعلم بذلك منكم حيث نسبتموني الى الكذب والسحر ، « و من تكون له عاقبة الدار » . قرأ حمزة و الكسائي « و من يكون » بالياء ، اي - و هو اعلم بمن تصير له الجنة داراً و مستقراً في عاقبة امره ، « انه لا يفلح الظالمون » اي لا ينجو من عقابه في الآخرة و لا يفوز بثوابه فيها الكافرون ، ظالمون لانفسهم باهلا كهيا في الكفر والتكذيب .

« و قال فرعون » عند ذلك لاشراف جنوده و قومه من القبط لست اعلم لكم رباً سواي و لالهاً غيري فلا تغتروا بموسى و سحره و لا تقبلوا دينه . و « يا هامان او قد لي على الطين » ناراً تجعله مطبوخاً . قيل انّ فرعون هو الذي امر اولاً باتخاذ الآجر « فاجعل لي صرحاً » اي - قصراً عالياً في الهواء « لعلّي اطلع الى آله موسى و انّي لاطنّه » اي - لا حسب موسى « من الكاذبين » بما يقول انّ في السماء آلهاً . قيل اراد بذلك ايها ضعفة قومه انّ الذي يدعو اليه موسى موصول اليه مقدور عليه قال الحسن كذب عدوّ الله في قوله في موسى اظنّه كاذباً لانه كان يعلم انه رسول الله قال الله سبحانه و تعالى : « و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلماً و علواً » . و قيل انّ بين قوله : « انا ربكم الاعلى » و بين قوله : « ما علمت لكم من آله غيري » اربعون سنة .

اصحاب سير گفتند چون فرعون وزير خود را فرمود هامان که از بهر من این قصر بساز هامان جمع کرد استادان و کارگران بسیار، گویند که پنجاه هزار استاد کلیگر بودند بیرون از کارگران و آجربران و آلات و سازان از چوب و آهن همه بساختند و بنائی عظیم بر آوردند باجر و گچ، و ارتفاع آن چندان بدادند که در همه دنیا مانند آن هرگز کس ندید و نشیند و مرد قوی طاقت نداشت که بر سر آن

باستادی از بیم آن که باد اورا ببرد از درازی که بود بر هوا . رب العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست که ایشانرا در آن بفتنه افکند چون از آن فارغ گشتند فرعون بر سر آن شد و تیر اندازی را فرمود . تا بر هوا تیر انداخت آن تیر باز آمد خون آلود . فرعون گفت: قد قتل آلهموسی . پس رب العالمین جبرئیل را فرمود تا پری بزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره ای بلشکر فرعون افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره ای بدریا افتاد و پاره ای سوی مغرب افتاد .

« و استکبر هو و جنوده فی الارض » ای - تعظم فی ارض مصر و ما یلیها بدعوی الالهیة و الامتناع من اتباع الرسل و الایمان بهم بغیر الحق، یعنی بغیر حق اوجب ذلك بالباطل . و قيل الباء للحال ای غیر محققین، « و ظنوا انهم الینا لایرجعون » للبعث و النشور، قرأ نافع و حمزة و الکسائی و یعقوب « لایرجعون » بفتح الیاء .

« فاخذناه و جنوده فنبذناهم » القینا هم فی البحر . قيل بحر قلزم ، و قيل هو بحر من وراء مصر يقال له اساف و قيل النيل . « فانظر » یا محمد بعین قلبک و تدبره بعقلک تعلم ان من کفر بالله و کذب رسله فمصیره الی الهلاک و النار، و حذر قومک فانک منصور علیهم .

« و جعلناهم ائمة » ای جعلنا فرعون و قومه ائمة فی الشر و الضلال یقتدی بهم فیهما فیکون علیهم وزرهم و وزر من اتبعهم « یدعون الی النار » ای یدعون من یجیبهم الی الکفر بالله فیوردونه النار كما قال یقدم قومه یوم القيامة فاوردهم النار . و معنی « جعلنا » ای حکمنا بکفرهم كما يقال جعل القاضی فلاناً مجروحاً، ای - حکم بجرحه . و قيل معناه اعلمنا کم انهم « ائمة یدعون الی النار و یوم القيامة لاینصرون » لا احد ینصرهم علی الله فیرد عذابه عنهم .

« و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة » ای لعنناهم فی الدنیا بقوله : « الالعه الله علی

الظالمين ، و بما امر المؤمنين بان يلعنوهم . قال الحسن يريد باللّعة العذاب الذى عذبوا به فى الدنيا وهو الغرق و ذلك انهم لما اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النار غدواً وعشيا « و يوم القيامة هم من المقبوحين » . مع اللّعة اى - ممن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقة العيون كقوله : « وهم فيها كالخون » .

« و لقد آتينا موسى الكتاب » اوتى موسى التورات من بعد غرق فرعون حين تفرغوا الى الوحي والاتباع و الاستعمال « من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » لان فرعون عمر اربعة قرون و قيل من بعد ما اهلكنا فى الدنيا بالعذاب القرون الاولى قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و قوم لوط و قوم شعيب وغيرهم كانوا قبل موسى . ثم قال « بصائر للناس » اى فى هلاك الامم الخالية بصيرة لبنى اسرائيل و غيرهم . و قيل جعلنا التورية « و ما فيها بصائر للناس يستبصرون » بها امور دينهم . والبصائر - الدلائل - « وهدى » يعنى التورية هدى من الضلالة لمن عمل به « ورحمة » لمن آمن به من العذاب . و قيل رحمة اى - نعمة من اعلى من آمن بها وعمل بما فيها « لعلمهم يتذكرون » لكى - يتعظوا و يعتبروا .

و عن ابي سعيد الخدرى عن النبى (ص) قال : « ما اهلك الله عزوجلّ قوماً و لا قرناً و لا امةً و لا اهل قرية بعذاب من السماء منذ انزل الله عزوجلّ التورية غير القرية التى مسخوا فردها » الم تر ان الله عزوجلّ قال : « و لقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » . و قيل ان التورية اول كتاب نزلت فيه الفرائض و الاحكام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس : « و لما توجه تلقاء مدين » الاية ... ، در سبق سبق كه بوستان

معرفت را باشجار محبت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند ، حَقَّت الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ . هر کرا خواستند که ببوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چو گان محنت ساختند تا طعم حیرت و محنت بچشید پس ببوی محبت رسید اینست حال موسی کلیم (ع) : چون خواستند که او را لباس نبوت پوشند و بحضرت رسالت و مکالمت برند نخست او را در خم چو گان بلیت نهادند تا در آن بلاها و فتنه ها پخته گشت . چنانکه ربّ العزّة گفت : « وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا » ای - طَبَخْنَاكَ بِالْبَلَاءِ طَبَخًا حَتَّى صَرْتَ صَافِيًا نَقِيًّا - از مصر بدر آمد ترسان و لرزان و از بیم دشمن حیران بر است و چپ می نگرست چنانکه ترسیده از بیم نکرد ، وَ ذَلِكْ قَوْلُهُ : « فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ » آخر در الله زارید و از سوز جگر بنالید گفت : « رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و او را از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیت در حجر فرعون ، که لطمه بر روی وی می زدی ، در حفظ و حمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد . آنکه روی نهاد در بیابان بر فتوح نه بقصد مدین . اَمَّا رَبُّ الْعِزَّةِ او را بمدین افکند . سرّی را که در آن تعبیه بود شعیب (ع) پیغامبر خدای بود و مسکن بمدین داشت مردی بود متعبد و خوف بر وی غالب ، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینائی وی در سر گریستن شد . ربّ العزّة بمعجزه او را بینائی باز داد باز همی گریست تا دیگر باره نا بینا شد و ربّ العزّة بینائی با وی داد . دوم بار ، سیوم بار هم چنان می گریست تا بینائی برفت . وحی آمد بوی که : لم تبکی یا شعیب ، این همه گریستن چیست ؟ اگر از دوزخ همی ترسی ترا ایمن کردم و اگر بهشت طمع داری ترا مباح کردم . شعیب گفت لا یا ربّ و لکن شوقاً الیک ، نه از بیم دوزخ میگریم نه از بهر طمع بهشت ، لکن در آرزوی

ذوالجلال می‌سوزم . فاوحی الله تعالی الیه لاجل ذلک اخدمتک نبی و کلیمی عشر حجج . این معنی را پیغام بروهام راز خویش موسی فرا خدمت تو داشتم و ده سال مزدور تو کردم .

« و لما توجه تلقاه مدین ، موسی بشخص سوی مدین رفت بخدمت شعیب افتاد و بدل سوی حق رفت بنبوت و رسالت افتاد . « عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل » از روی اشارت بزبان کشف سواء السبیل مواظبت نفس است بر خدمت، و آرام دل بر استقامت . و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبرد بسر کوی توحید نرسد . خلیل (ع) در بدو کار که اورا بدر گاه آوردند بکوی ستاره فرستادند تا می گفت : « هذا ربی » پس از کوی ستاره بر آمد بکوی ماه فروشد، از کوی ماه بر آمد بکوی آفتاب فرو شد، هر کوی را رخنه‌ای دید : در کوی ستاره آفت تحول، دید در کوی ماه عیب انتقال دید، در کوی آفتاب رخنه زوال دید . دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه سر کوی توحید . همه راهها بروی بسته شد بقدم تفکر بر سر کوی تحیر بایستاد حیران و عطشان و دوست جویان، تا هر که اورا می‌دید گفت این اسیر خاک سر کوی دوستی است .

خاک سر کوی دوست بر گ سمن گشت

هر که بران خاک بر گذشت چومن گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز بر آورد که : « انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض » الیه ، مرد مردانه نه آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریک بر راه باریک بی دلیلی بسر کوی دوست شود .

« ولما ورد ماء مدین ورد بظاهره ماء مدین و ورد بقلبه موارد الانس ، و موارد الانس ساحات التوحید ، فاذا ورد العبد ساحات التوحید کوشف بانوار المشاهده فتغیب

عن الاحساس بالنفس ، فعند ذلك الولاية لله والانفس ولاحس ولا قلب ولا انس استهلاك
 في الصمدية وفناء بالكلية بنده چون بساحات توحید رسید در نور مشاهدت غرق گردد
 از خود غائب شود بحق حاضر گردد ، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته
 و دیدن در دیده . علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات
 و عبارات فانی . باران که بدریا رسید برسید و ستاره در روز ناپدید ، در خود برسید
 آنکه بمولی رسید .

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی خویشتنی،
 همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی ، همه را تشنگی از
 نایافت آب است و ما را از سیرابی . الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در
 ننگجد . درین دوستی همه توئی من در ننگجم گر این کار سر از منست مرا بدین کار
 نه کار ، و سر از تو است همه توئی من فضولی را بدعوی چه کار ؟

« فلما قضی موسی الاجل » چون اجل موسی بسر آمد و از عنقا شوقش خبر
 آمد او را آرزوی وطن خاست و از شعیب دستوری رفتن خواست ، اهل خویش را برداشت
 و چند سر گوسفند که شعیب او را داده بود و بجانب مصر روی نهاد ، چنانکه رب
 العزّه گفت: «وسار باهله» نماز پیشین فرا راه بود همی (۱) رفت تا شب در آمد موسی
 را پیک اندهان بدر آمد در آن شب دیجور و موسی رنجور ؛ فرمان آمد که ای راه
 پنهان گرد ، و ای ابررینان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل موسی نالان
 گرد ؛ موسی شبی دید فطران رنگ ، ندید در آسمان شباهنگ . ابر می بارید رعد
 می نالید برق می درخشید . گوسفند از ترس می رمید آتش زنه برداشت و هر چند که
 کوشید آتش ندید ، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید . اینست که رب
 العالمین گفت : « آنس من جانب الطور ناراً » موسی بر سر درخت آتش صورت دید

و در سویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی بس قاهر، سوختنی بس بی محابا.

آتش بدل اندر زدی و نطف بجان آنکه کوئی که راز ما دار نهران
 موسی سوخته عشق غارتیده فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که
 در باغ و صلت بود بیخش در زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود بر گش زلفت
 و قربت بود. شکوفه اش نسیم روح و بهجت بود میوه اش: «انی انا الله» بود. موسی
 زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت
 وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا موسی «انی انا الله». آن
 ساعت شاخ عنایت بر هدایت داد. بحر ولایت در کفایت افکند.

سقیاً لمعهدك الذی لولم یکن ما کان قلبی للصبابة معهدا
 موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت
 بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار
 آنکه ندا آمد که یا موسی در دست چه داری؟ گفت عصا من. یا موسی چه
 کنی تو بدین عصا؟ گفت: «اتو کأء علیها» چون مانده شوم تکیه بر آن کنم. «یا
 موسی الق عصاک» از دست بیفکن تا چه بینی؟ موسی عصا بیفکند ثعبان گشت و
 بموسی نهیب برد موسی بترسید و برمید. فرمان آمد که یا موسی ندانستی که
 هر که تکیه بر غیر ما کند از همه ترس و غم بیند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چه کنی تکیه بر آن گوشه دار افزینا
 پس ندا آمد که یا موسی «اقبل و لا تخف» جایی دیگر گفت: «خذها و لا
 تخف» عصا بر گیر و مترس و ایمن باش یا موسی عصا میدار و مهر عصا در دل مدار
 و آنرا پناه خود مگیر از روی اشارت بدنیا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در

دل مدار و آنرا پناه خود مساز . « حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة » یا موسی تو عما از بر شعیب با مردی برداشتی آنرا به ثعبان یافتی . اکنون که با من ما برداشتی نگر که از وجه معجزها بینی . و يقال شتان بین نبینا (ص) و بین موسی (ع) موسی رجع من سماع الخطاب و اتی بثعبان سلطه علی عدوه ، و نبینا (ص) اسری به الی السماء « ف اوحی » الله « الیه ما اوحی » و رجع و اتی لامته بالصلوة التي هی المناجاة ، فقيل له : « سلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته » . فقال « سلام علينا و على عباد الله الصالحين » . و فی القصة انّ موسی غشى عليه ليلة النار فارسل الله اليه الملائكة حتى روحوه بمراوح الانس . و قالوا له يا موسی تعبت فاسترح يا موسی بعد ما جئت فلا تبرح « جئت على قدر يا موسی » و كان هذا في ابتداء الامر ، و المبتدى مرفوق به ، و فی المرّة الاخری « خرّ موسی صعقاً » و كان يفيق و الملائكة تقول له يا بن النساء الحيض مثلك من يسأل الروية كان في الاوّل لطف و فی النهاية عنف .

فلما دارت الصهادعا بالنطع و السيف كذا من يشرب الرّاح مع التّنين بالصيف .

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و ما كنت بجانب الغربي » و تونبودی [یا محمد] بطور سوی

فرو شدن آفتاب « اذ قضينا الی موسی الامر » که ما فرمان خویش بموسی

میکنز اردیم ، « و ما كنت من الشاهدين (۴۴) » تو نبودی از حاضران [آن روز] ؛

« و لکننا انشانا قرونًا » لکن ما بر آن بودیم که گروهانی آفرینیم [میان موسی و میان تو] « فتطاول علیهم العمر » [تا بیا فرینیم ایشانرا] دراز شد بر ایشان [میان تو و میان موسی] زندگانیها ، « وما کنت ثاویاً فی اهل مدین » و نبودم در میان مدین [و در شهر ایشان] بنشست « تتلوا علیهم آیاتنا » که بر ایشان خواندی تو سخنان ما « و لکننا کنا مرسلین (۴۵) » لکن ما [موسی را] فرستادیم [تا از طور با مدین آمد و سخنان ما بر ایشان خواند]

« و ما کنت بجانب الطور » و تو نبودم بان یکسوی طور « از نادینا » آنکه که آواز دادیم ما « و لکن رحمة من ربک » لکن از رحمت خداوند تو بود [که ترا ایدر (۱) پیغام داد] « لننذر قومًا » تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را « ما آتاهم من نذیر من قبلک » که بایشان پیش از تو هیچ آگاه کننده ای نیامد « لعلمهم یتذکرون (۴۶) » تا مگر پند پذیرند ،

« و لولا ان تصیبه مصیبة » و گرنه آن بودی که اگر به ایشان رسیدی عذابی (۲) « بما قدمت ایدیهم » با آنچه پیش خویش فرستاده بودند از کرد بد « فبقولوا ربنا » گفتندی خداوند ما « لو لا ارسلت الینا رسولًا » چرا نفرستادی بما فرستاده ای « فنتبع آیاتک » تا ما بر پی پیغامهای تو رفتیمی ، « و نکون من المؤمنین (۴۷) » و از گروهی بودیم [اگر نه این معنی بودی ما ایشانرا عذاب کردیمی پیش از آمدن تو]

« فلما جاءهم الحق من عندنا » چون بایشان آمد فرستاده راست گوی با پیغام راست از نزدیک ما « قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی » گفتند چرا [محمد را] نامه ای نه چنان دادند که موسی را دادند [بیک بار] « اوتی یكفروا بما اوتی موسی من قبل » آن قوم که موسی تورات بیک بار بایشان آورد کافر شدند

بآن؟ «قالوا ساحران تظاهروا»، گفتند دو جادوی‌اند هم‌پشت شده «وقالوا انا بكل کافرون (۴۸)»، [قریش] گفتند ما هم بتورات موسی کافریم هم بقرآن محمد (ص) «قل، [پیغامبر من] گوی «فاتوا بكتاب من عند الله»، شما نامه‌ای بیارید از نزدیک الله «هواهدی منهما»، راست‌تر و راه‌نماینده‌تر از قرآن و تورات «اتبعه»، تا من بر پی آن ایستم «ان کتم صادقین (۴۹)»، اگر می‌راست گوئید [که نامه‌ای تواند بود راست‌تر از تورات و قرآن].

«فان يستجيبوا لك»، اگر ترا جوابی ندهند و نامه‌ای نیارند «فا علم انما يتبعون اهوآء هم»، بدانکه ایشان بر پی خوش آمد خویش می‌روند و فراز آمده خویش «و من اضل ممن اتبع هواه»، و آن کیست کم راه‌تر از آن کس که می‌پی برد ببایسته خویش «بغير هدی من الله»، بی‌نشانی و بی‌راه نمونی و پیغامی از خدای «ان الله لایهدی القوم الظالمین (۵۰)»، الله راه‌نماینده قوم ستمکاران نیست. «و لقد وصلنا لهم القول»، سخن در سخن پیوستیم ایشانرا [گاه و عد و و گاه و عید گاه مثل گاه‌قصه] «لعلهم يتذكرون (۵۱)»، تا مگر عبرت گیرند و پند پذیرند.

«الذین آتیناهم الكتاب من قبله»، ایشان که ایشانرا تورات دادیم پیش از قرآن «هم به یؤمنون (۵۲)»، ایشان باین قرآن می‌گروند. «واذایتلی - علیهم»، آنکه که بر ایشان خوانند قرآن «قالوا آمنا به»، گویند ما بگرویدیم باین «انه الحق من ربنا»، این راست است از خدایند ما «انا کنا من قبله مسلمین (۵۳)»، که ما پیش از قرآن مسلمانان بودیم [بپذیرفتن تورات و استوار داشتن موسی].

«اولئك یؤتون اجرهم مرتین»، ایشانرا مزد دهند فردا دو باره «بما صبروا»، بآن‌شکیبائی که کردند «و یدرؤون بالحسنة السيئة»، و سفه‌سفیهان ببردباری

از خود باز می‌برند می‌باز دهند « و مما رزقناهم ينفقون (۵۴) » و از آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند [بر درویشان]

« و اذا سمعوا اللغوا عرضوا عنه » و چون سخن نَباکار و ناپسندیده شنوند [ببردباری و شکیبائی] از آن روی گردانند و ناسنیده انگارند « و قالوا لنا اعمالنا و لكم اعمالكم » و گویند کرد ما [و دین ما] ما را و کرد شما [و دین شما] شما را نه شما بکرد ما گرفتارید نه ما بکرد شما « سلام عليكم لانتفى الجاهلین (۵۵) » بیزاری از شما نه نادانان را جويا ایم نه پاسخ ایشانرا .

« انك لا تهدي من احببت » تو راه ننمائی آنکس را که دوست داری « و لكن الله يهدي من يشاء » لکن الله راه می‌نماید آنرا که میخواهد « و هو اعلم بالمهتدين (۵۶) » و او راست‌تر دانائی است بایشان که راست راهاناند و راه راست را که شایند .

« و قالوا ان تتبع الهدى معك » و گفتند اگر ما [بپذیریم این پیغام که آوردی و] برین راه نمونی تو پی بریم و در دین تو آئیم با تو « نتخطف من ارضنا » ما را ازین زمین بر بایند « اولم نمکن لهم » نه ایشانرا جای ساختیم « حرما آمناً » حرمی با آزر و بی بیم « یجبی - الیه ثمرات کل شیء » با آن میکشند برها و میوه‌های هر چیز « رزقا من لدنا » روزی از نزدیک ما « و لكن اکثرهم لا یعلمون (۵۷) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« و کم اهلکنا من قرية » و بس که هلاک کردیم و تباه و نیست از مردمان شهر « بطرت معیشتها » که ایشانرا بطر گرفت در زندگانی (۱) خویش « فتلك مساکنهم » آنک نشست گاههای ایشان [در زمین] لم تسکن من بعد هم الا قليلا » نه نشستند در آن پس ایشان مگر اندکی « و کنا نحن الوارثین (۵۸) » از ایشان باز ماند

جهان ومیراث بما شد .

« وما كان ربك مهلك القرى » خداوند تو هلاك کننده مردمان شهرها نیست
 « حتى يعث في امها رسولا » تا آنکه که بفرستد در مادر شهرها پیغامبری
 « يتلو عليهم آياتنا » که برایشان میخواند سخنان ما « و ما كنا مهلكي القرى »
 و ما هلاك کننده مردمان شهرها نیستیم « الا و اهلها ظالمون (۵۹) » مگر که اهل
 آن ستمکاران باشند [و ایشانرا گناه بود] .

« وما اوتيتهم من شيء » و هر چه شما رادادند از چیز [این جهانی] « فمتاع
 الحيوه الدنيا و زينتها » آن چیز است برسیدنی در زندگانی این جهان و آرایش در
 این جهان « و ما عند الله خير و ابقى » و آنچه نزدیک خداست بهتر است و پاینده تر
 « افلا تعقلون (۶۰) » سخن در نمی یابید ؟

« ا فمن وعدناه وعداً حسناً » کسی که او را ما وعده نیکو دادیم [بآن راه
 نیکو که او در آنست و فعل نیکو که با آنست] « فهو لاقیه » و روزی آن وعده را
 خواهد دید « كمن متعناه متاع الحيوه الدنيا » او چنان کس است که ویرا چیزی
 گذرنده و نا پاینده دادیم ازین جهان ؟ « ثم هو يوم القيامة من المحضرين (۶۱) »
 پس آنکه روز رستاخیز او از حاضر کردگان است در آتش .

« و يوم يناديهم » و آن روز که الله خواند ایشانرا « فيقول اين شر كائي
 الذين كنتم تزعمون (۶۲) » و گوید این انبازان من که بدروغ می گفتید کجا اند ؟
 « قال الذين حق عليهم القول » ایشان گویند که وعید الله بر ایشان واجب
 شد « ربنا » خداوند ما « هو لاء الذين اغوينا » این آن مردمان اند که ما ایشانرا
 بی راه کردیم « اغوينا هم كما غوينا » ایشانرا بآن بی راه کردیم که خود بی راه بودیم
 « تبرانا اليك » از پرستگاری ایشان به بیزاری می با تو کردیم « ما كانوا ايانا
 يعبدون (۶۳) » ایشان مارا هرگز نپرستیدند .

« وقيل ادعوا شركاءكم ، وایشانرا گویند این انباز گرفتگان خویش خوانید [تا شما را امروز فریاد رسند] « فدعوهم ، خوانند ایشانرا « فلم يستجيبوا لهم ، و پاسخ ننگند ایشانرا « ورا و العذاب لو انهم كانوا يهتدون (۶۴) ، و چون عذاب بینند دوست داشتندی که راه یافتگان بودندی .

« و يوم يناديهم ، و آن روز که الله خواند ایشانرا « فيقول ماذا اجبتم المرسلين (۶۵) ، و گوید پاسخ چه کردید فرستادگان مرا .
 « فعميت عليهم الانباء يومئذ ، پوشیده ماند و فراموش برایشان خبرهای [این جهانی] آن روز « فهم لا يتساءلون (۶۶) ، و یکدیگر را نپرسند [از بهر آن که مسؤل نداند هم چنان که سائل نداند] .

« فاما من تاب و آمن ، اما آنکس که به اقرار با پذیرفتگاری آمد و بگروید « و عمل صالحاً ، و کردار نیک کرد « فعسى ان يكون من المفلحين (۶۷) ، واجب است و لابد که از نیک آمدگان بود او [جاوید] .

« و ربك يخلق ما يشاء ، و خداوند تو می آفریند آنچه خواهد « و يختار ، و می گزیند [از آنچه می آفریند آنچه خواهد] « ما كان لهم الخيرة ، ایشانرا گزین نیست [که چیزی کنند یا پسندند] « سبحان الله ، پاکی الله را « و تعالی عما يشركون (۶۸) ، و چون برتر است از آن انبازی که با او میجویند [دشمنان از دعوی در اختیار] .

« و ربك يعلم ما تكن صدورهم ، و خداوند تو میداند آنچه دلهای ایشان پوشیده میدارد « وما يعلنون (۶۹) ، و آنچه آشکارا میکنند .

« و هو الله لا اله الا هو ، و او خداوند است نیست خدائی جز (۱) زو « وله الحمد في الاولى والاخرة ، و او راست سزاواری و هونامی بخدائی درین جهان و در آن جهان

«وله الحكم» واوراست کاربرد گزاردن ونهادنهادن وکار راندن «والیه ترجعون (۷۰)»
و همه را می با او خواهنه برد .

«قل» [پیغامبر من] گوی «ارایتم» چه بینید «ان جعل الله علیکم اللیل سرداً»
اگر الله شب تاریک بر شما پاینده کند همیشه «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز «من
الّٰه غیر الله» کیست آن خدای جنز الله «یا تیکم بضیاء» که در روشنائی روز آرد
بشما «افلا تسمعون (۷۱)» بنه می شنوید ؟

«قل ارایتم» گوی چه بینید «ان جعل الله علیکم النهار سرداً» اگر
الله روز بر شما پاینده کند همیشه «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز «من الّٰه غیر الله»
کیست خدائی جنز الله «یا تیکم بلیل» که شب تاریک آرد بشما «تسکنون فیهِ» تا
درو آرام گیرند (۱) «افلا تبصرون (۷۲)» بنه می بینند (۲) .

«ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار» از مهربانی اوست که شما را شب
تاریک آفرید و روز روشن «لتسکنوا فیهِ» تا آرام گیرید در شب «و لتبتغوا من فضله»
و تا روزی و فضل او جوئید بروز «و لعلکم تشکرون (۷۳)» تا مگر برین دو نعمت شکر کنید .
«ویوم ینادیهم فیقول» و آن روز که خواند ایشانرا و گوید «این شرکائی
الذین کنتم تزعمون (۷۴)» کجاست این انبازان من که بدروغ میگفتید :

«و نزعنا من کل امة شهیداً» و از هر امتی گواهی بیرون آورده ایم
«فقلنا هاتوا برهانکم» و گوئیم بیارید برهان و حجّت خویش ، بیارید حجّت که
دارید این انبازان را «فعلموا ان الحق لله» بدانند که حقّ خدائی خدای راست تنها
یگانه «و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون (۷۵)» و کم کرده از ایشان آنچه بدروغ می
انبازان خوانند .

النوبة الثانية

قوله تعالى « و ما كنت بجانب الغربي » يعنى بجانب الوادى الغربى، و كان مقام موسى بالطور، اذ الله عزوجل يكلمه بجانب الغربى حيث تغرب الشمس و القمر و النجوم، موسى (ع) در وادى مقدس بر كوه بود كه الله تعالى با وى سخن گفت بجانب غرب ايستاده يعنى كه آن كوه از آن وادى بجانب مغرب بود. آنجا كه فروشد آفتاب و ماه و ستارگان بود و آن كوه را غربى الجبل ميگفتند. و روا باشد كه غربى صفت وادى باشد يعنى كه آن وادى سوى مغرب بود. « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى - كلمنا موسى و فرغنا اليه مما اردنا تعريفه و ايصاه: مقاتل گفت: « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى اذ عهدنا الى موسى الرسالة ليلة الجمعة الى فرعون و قومه. باين قول جانب غربى قدم گاه موسى است ليلة النار، آن شب كه آتشديد و رسالت و نبوت يافت. و قيل: « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى - قضينا هلاك فرعون فى الماء؛ باين قول جانب غربى دريا است يعنى - ما كنت بجانب الغربى من البحر. و گفته اند قضا اينجا بمعنى وصايت است چنانكه در سورة بنى اسرائيل گفت: « و قضى ربك » اى - وصى ربك « الا تعبدوا الا اياه » - ، « و ما كنت من الشاهدين » اى - من الحاضرين، فى ذلك المكان و من الشاهدين لتلك الحالة، فاخبرناك به ليكون ذلك معجزة لك.

« و لكننا انشأنا قروناً » اى - بعد موسى « فتناول عليهم العمر » و فترت النبوة و كاد يلحق تلك الاخبار و هن و لحق كثيراً منها التحريف، و تمام الكلام مضمّر؛

تقدیره: فارسلناک مجدداً لتلك الاخبار و ممیزاً للحقّ ممّا اختلف فیہ رحمة منّا لقومک. و قيل معناه «وما كنت من الشّاهدين» فی ذلك الزّمان و كان بينک و بين موسى قرون تطاولت اعمارهم و انت تخبر الان عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة و عيان بايحاءنا اليک معجزة لك. و قيل ما كنت هناك يا محمد حين ناظرنا موسى فی امرک و کلمناه فی معنک حتى قال اجعلني من امته لثنانا عليك. «... و ما كنت ثاوياً فی اهل مدين» ای - مقيماً فيهم «تتلوا عليهم آياتنا و لكننا كنا مرسلين» ارسلناک فی آخر الزّمان الى الخلق اجمعين . يا محمد تو در اهل مدين مقيم نبودی تا آیات ما بر ایشان خواندی لیکن ترا باخر الزّمان بخلق فرستادیم تا عالمیان همه امت تو باشند . قال مقاتل معناه لم تشهد اهل مدين فتقراء علی اهل مکه امرهم «ولكننا كنا مرسلين» ای - ارسلناک الى اهل مکه لتخبرهم بأمر مدين فيكون ذلك معجزة لك. يا محمد تو اهل مدين را برأى العين ندیدی تا قصه ایشان از عیان خبر دهی اهل مکه را، لکن ترا برسالت باهل مکه فرستادیم تا از وحی ما قصه ایشان گوئی و ترا آن معجزه باشد .

« و ما كنت بجانب الطّور » ای - بناحية من الجبل الذی «كلم الله» علیه «موسی تکليماً» . «از نادینا» موسی «خذ الكتاب بقوة» و قيل از نادینا موسی ثانياً حين اختار قومه سبعين رجلاً لميقاتنا. و قيل از نادینا موسی بقولنا «وسعت رحمتي كل شيء» الى قوله: «المفلحون». و قيل «از نادیناه» یعنی امّة احمد و ذلك حين سأله موسی ان يسمعه اصواتهم اشتاق موسی اليهم وودّ ان يقف على كثرتهم فاجابوه عزّوجلّ ملبسین . قال وهب قال موسی يا ربّ ارني محمداً قال انك لن تصل الي ذلك و ان شئت ناديت امته فاسمعك اصواتهم. قال بلى يا ربّ . فقال الله تعالى : يا امّة احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعوني و اعطيتكم قبل ان تسألوني. و روى عن النّبي (ص) فی قول الله عزّوجلّ : «وما كنت بجانب الطّور از نادینا» قال كتب الله عزّوجلّ كتاباً قبل ان

يخلق الخلق بالفى عام فى ورقة آس . ثم وضعها على العرش ثم نادى يا امة محمد ان رحمتى سبقت غضبى اعطيتكم قبل ان تسألونى وغفرت لكم قبل ان تستغفرونى من لقينى منكم يشهد ان لاله الا الله و ان محمداً عبدى و رسولى ادخلته الجنة و لكن رحمة من ربك ، اى لكن ارسالنا آياتى فى هذه الامة كان رحمة من ربك لتنذر قوماً لم يأتهم رسول من قبلك لكى يتذكروا فيهدتوا بهذا القران الى طريق رشدهم « و لو لا ان تصيبهم مصيبة » اين كنايت از كفره قريش است و مصيبت آنجا عذاب و نعمت است و جواب اين سخن محذوف است چنان كه در نوبت اول گفتيم معنای « و لو لا ان تصيبهم مصيبة بما قدمت ايديهم فيقولوا ربنا لو لا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين » لارسلنا عليهم العذاب قبل ان تأتيمهم . وقيل معنای « و لو لا انه اذا اصابته مصيبة فى الاخرة فيقولون ربنا هلا » ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين » ما ارسلناك اليهم رسولا و لكننا بعثناك اليهم مبالغة فى الزام الحجّة و قطع المعذرة « لئلا يكون للناس على الله حجة » بعد الرسل .

« فلما جاءهم الحق من عندنا ، حق اينجا قرآن است چنانكه در سورة الزخرف گفت : « حتى جاءهم الحق و رسول مبين » ، « و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر » و در سوره ق گفت : « بل كذبوا بالحق لما جاءهم » و در سورة الانعام گفت : « فقد كذبوا بالحق لما جاءهم » اى - بالقران لما جاءهم ، وقيل الحق هاهنا محمد من عندنا اى - بامرنا و وحيننا . « قالوا لو لا اوتى مثل ما اوتى موسى » چون شبهتى نمى دیدند در قرآن همين توانستند گفت كه هلا انزل عليه القران جمله كما انزلت التوراة على موسى جمله . وقيل « لو لا اوتى ما اوتى موسى اى هلا انزل عليه الايات الظاهرة كاليد والعصا مثل ما اعطى موسى » چرا آيات و معجزات ظاهر بمحمد ندادند چنان كه موسى را عصا و يد بيضا دادند . اين مقالت يهود است و روا باشد كه مقالت قريش بود بتعليم يهود رب العالمين گفت بجواب ایشان : قل يا محمد لقريش « اولم يكفروا »

یعنی - اليهود الذین علّموکم هذه الحجّة « بما اوتی موسی من قبل قالوا ساحران تظاهرا ، یعنی موسی و هارون بر قرائت اهل کوفه قالوا سحر ان تظاهرا ارادوا التورایة و القرآن . و قيل «سحر ان تظاهرا» یعنی - العصا والید البیضاء .

قوم موسی گفتند یا موسی که دو جادوئی است یکی جادوئی تورات و دیگر جادوئی قرآن با یکدیگر راست شده و بقولی عصا و ید بیضا دو جادوی اندبهم راست شده . کلبی گفت : مشرکان قریش جماعتی را فرستادند بمدینه و از علماء یهود خبر و نعت مصطفی (ص) پرسیدند . ایشان نعت و صفت وی چنان که در تورات بود گفتند و بیان کردند . جماعت با مکه آمدند و آنچه از علماء یهود شنیده بودند با قریش گفتند . قریش جواب دادند که محمد و موسی ساحران تظاهرا ، ای - تعاونا محمد و موسی دو جادو اند هام پشت شده اند سحران تظاهرا قرآن و تورات دو جادوئی است با یکدیگر راست شده . «وقالوا» یعنی - کفار قریش « انابکل کافرون ، ای - بکل الانبیاء و بکتبهم کافرون .

« قل فأتوا بکتاب ، ای - قل یا محمد لهؤلاء الکفار ، الذین یقولون هذا القول « فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی ، من التورات و القرآن لطریق الحق « ان کنتم صادقین ، فی زعمکم انّ هذین الکتابین سحران .

« فان لم یستجیبوا لک ، و لایستجیبون هذا کفوله : « فان لم تفعلوا ولن تفعلوا ، و العرب تضع هذا الکلام موضع الایاس ادلیس فی هذا الکلام سبیل الی انّهم یستطیعون ان یستجیبوا بحال « فاعلم انّما یتبعون اهواءهم و من اضلّ ممّن اتبع هویه بغير هدی من الله ، ای - بغير حجة و بینه و برهان « انّ الله لایهدی القوم الظالمین ، در قرآن بسیار بیاید مثل این که : « انّ الله لایهدی القوم الظالمین » و همه مفسرانست آنجا که گفت : « انّ الله لایهدی من یضلّ » . الله راه ننماید کسی را که هم الله اورا بی راه کند . و قيل معناه انّ الله لایهدی الذین سبقت لهم من الله الشقوة فی علمه السابق .

« ولقد وصلنا لهم القول » . قيل القول هاهنا هو القرآن ، والمعنى - انزلناه شيئاً شيئاً ليكونوا اوعى له ، كقوله : « وقرآناً فرقناه » الايه وقيل القول تكرر الوعظ ومتابعة الاحتجاج اى - تابعنا لهم المواعظ و الزواجر و بيننا لهم ما اهلكنا من القرون قرناً بعد قرن ، فاخبرناهم اننا اهلكنا قوم نوح بكذا وقوم هود بكذا وقوم صالح بكذا « لعلمهم يتذكرون » فيخافوا ان ينزل بهم ما نزل بمن قبلهم . وقيل وصلنا لهم الحجّة بالحجة والبشرى بالندارة والترغيب بالترهيب لكي يتفكروها ويعتبروا . وقيل « وصلنا لهم » خبر الدنيا بخبر الاخرة حتى كأنهم عاينوا الاخرة في الدنيا ، وصلنا - مبالغة الوصل ، وحقيقة الوصل - رفع الحائل بين الشئيين .

« الذين آتيناهم الكتاب » هذه الايات الاربع عوارض فى قصة قريش الى قوله « لانبتغى الجاهلين » ثم يرجع الكلام اليه « الذين آتيناهم الكتاب » يعنى عبد الله بن سلام واصحابه من مسلمة اهل الكتاب . وقيل هم اهل الانجيل قدموا على رسول الله (ص) ثلاثة و ثلاثون من الحبشة وسبعة من الشام . « من قبله » اى - من قبل القرآن لتقدم ذكره . وقيل من قبل محمد « هم به » اى - بمحمد و القرآن يؤمنون يصدقون . « و اذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا » اى نشهد انه الحق الذى اخبرنا به ربنا فى كتبه . « انا كنا من قبله » اى من قبل مجى محمد ونزول القرآن « مسلمين » داخلين فى دين الاسلام .

قومى اهل كتاب بودند که در دين اسلام آمدند و بوجهل ايشانرا سرزنش کرد و ايشان بجواب بوجهل گفتند اين قرآن حق است و راست از خداوند ما ، وما پيش از قرآن خود مسلمان بوديم که موسى را تصديق کرديم و تورات پذيرفتيم و صفت و نعت محمد که در تورات خوانده بوديم بر راست داشتيم و بوى ايمان آورديم . « اولئك يؤتون اجرهم مرتين » يعنى هولاء القوم هم الذين يؤتيهم الله ثوابهم فى الاخرة مرتين : مرة بايمانهم بالكتاب الذى انزل قبل محمد (ص) ، و مرة بالايمان

بمحمد و القرآن ؛ و هذا فی حدیث صحیح رواه ابو موسی عن رسول الله ثلاثه یوتون اجرهم مرتین : رجل كانت له جاریة فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثم تزوجها فله اجره مرتین ؛ و عبد ادی حق الله و حق موالیه ، و رجل آمن بالكتاب الاول ثم آمن بالقرآن فله اجره مرتین « بما صبروا ، یعنی صبروا علی تسفہ الیهود علیهم حین اسلموا » و یدرؤن بالحسنة السیئة ، ای یدفعون ما یلحقهم من الازیة بالحلم و الاحتمال و عن انس قال قال النبی (ص) ثلاث من لم یکن فیہ فلا یعتد بعمله : حلم یرد به جهل جاهل ؛ و ورع یحجزه عن معاصی الله ؛ و حسن خلق یعیش به فی الناس .
« قوله و مما رزقناهم ینفقون ، ای - یتصدقون علی الفقراء »

« و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه » هذا اللغو قول الیهود لعبد الله بن سلام حین اسلم هو شرنا و ابن شرنا بعدما كانوا یقولون هو خیرنا و ابن خیرنا . لغوا ینجا باطل است و سخن بیهوده چنانکه در سورة المؤمنون گفت : « و الذین هم عن اللغو ، ای - عن الباطل « معرضون ، و در حم السجده گفت حکایة عن قول الکفار « لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیہ ، ای تکلموا فیہ بالباطل و الاشعار . و در قرآن لغوا است بمعنی سو گند بدروغ که سو گند خواره پندارد که در آن راست گوی است و او را در آن کفارت و اثم نه . و ذلك قوله : « لایوآخذکم الله باللغو فی ایمانکم ، و آنجا که در صفت اهل بهشت گفت : « یتنازعون فیہا کأسا لا لغو فیہا ، « لایسمعون فیہا لغواً و لا کذاباً ، « لایسمعون فیہا لغواً و لا تأثیماً ، یعنی - لایسمعون فی الجنة لغواً ای الحلف عند شرب الخمر کفعل اهل الدنیا اذا شربوا الخمر . « وقالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم ، هذا کما قال الرسول : « فقل لی عملی و لکم عملکم ، « لکم دینکم ولی دین ، « - « سلام علیکم » هذا السلام ها هنا لیس بتحتیة انما هو برآة و مفارقة کقوله عزوجل : « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ، و کقوله : « فاصفح عنهم و قل سلام ، « این سلام انبازی باز کردن است نه ورود دادن . ازینجا است که دبیر سخن تمام کند بنویسد : « و السلام ، « . « قیل معناه

بيننا و بينكم المتاركة وقوله « لانبغى الجاهلين ، يعنى لانبغى جواب الجاهلين و جهلهم .

« انك لاتهدى من احببت » اى - انك لا تقدر على هداية من تحب هدايته لكن الله يقدر على هداية « من يشاء وهو اعلم بالمهتدين » اى - بمن قضى له ان يهتدى . اجمع المفسرون على انها نزلت فى ابي طالب وفى الصحيحين ان سبب نزول الاية ان اباطالب لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده اباجهل و عبد الله بن ابي امية ، فقال رسول الله يا عم قل لاله الا الله كلمة احاج لك بها عند الله . قال ابوجهل و عبد الله بن ابي امية : اترغب عن ملة بن عبد المطلب ؟ فلم يزل رسول الله يعرضها و يعاودانه بتلك المقالة حتى قال ابوطالب آخر ما كلمهم به انا على ملة عبد المطلب و ابي ان يقول لا لله الا الله . فقال رسول الله (ص) : لاستغفر لك ما لم اُنعنك فانزل الله « ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ، الا بة وانزل فى ابي طالب انك لاتهدى من احببت و روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) لعنه قل لاله الا الله اشهد لك بها يوم القيامة قال : لو لا ان تعيرنى نساء قريش يقلن حمله على ذلك الجزع لاقردت بها عينك . فانزل الله : انك لاتهدى من احببت ، يعنى اباطالب . ولكن الله يهدى من يشاء ، يعنى العباس .

و روى ان اباطالب قال لقريش صدقوا ابن اخى و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النبى (ص) تامرهم بالنصيحة لانفسهم و تتركها لنفسك ؟ هذا لقوله : وهم ينهون عنه و يناون عنه يعنى اباطالب ينهى الناس عن اذاه و يتباعد عنه . فقال ابوطالب للنبي فما تريد ؟ فقال : اريد ان تشهد شهادة الحق اشفع لك عند الله . فقال : انى لاعلم انك صادق و لكنى اموت على ملة اشياخى و عبد المطلب و هاشم و عبد مناف و قصى .

و عن الزهرى عن محمد بن جبير عن ابيه قال لم يسمع احد الوحي يلقى على

رسول الله الآب ابوبکر الصديق فانه اتى النبي فوجده يوحى اليه ، فسمع : « انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمهتدين »
 « و قالوا ان نتبع الهدى معك » الهدى هاهنا هو التوحيد كقوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى » يعنى - بالتوحيد . و قيل هو القرآن كقوله فى النجم : « ولقد جاءهم من ربهم الهدى » اى - القرآن و كقوله فى بنى اسرائيل : « و ما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى » يعنى - القرآن فيه بيان كل شىء « الآ ان قالوا ابعث الله بشراً رسولا » . « و قالوا ان نتبع الهدى معك » نزلت فى الحارث بن عثمان بن نوفل بن عبدمناف . اين حارث پيش مصطفی آمد و گفت ما میدانیم که تو ؛ پیغامبر راست گوئی و آنچه میگوئی و آورده راست است و درست و اگر ما اتباع تو کنیم و بر پی قرآن و توحید رویم چنانکه تو رفتی عرب ما را ازین زمین مکه بر بایند بقهر و قتل و غارت که انکه ما مخالف ایشان باشیم در دین و با ما محابا نکنند و بر جای بنگذارند ، رب العالمین آن حجّت ایشان بر ایشان شکست و بجواب ایشان گفت : « اولم نمکن لهم حرماً آمناً » نه ما ایشانرا جائی ساختیم و ممکن کردیم در حرمی با آزر می بیم که امن آن حرم در همه طباع سرشته مرغ با مردم آشنا و از ایشان ایمن و آهو از سک ایمن و هر ترسنده که در حرم شد ایمن گشت عرب چون این میدانند از کجا روا دارند قتل و قتال و غارت در حرم . و آن خداوند که شما را در حال کفر و شرک ایمن نشانند درین بقعت در حال ایمان و توحید اولی تر که ایمن نشانند و دشمن از شما باز دارد . انکه صفت حرم کرد و کثرت نعمت در وی : « یجیب الیه » قرأ نافع و یعقوب تحیی الیه بالتاء لاجل الثمرات ، اى - تجلب الیه من الاماکن ثمرات الارضین رزقاً من لدنا لاترى شرقی الفواکه و غربیها مجتمعة الا بمکه لدعاء ابراهیم (ع) حیث قال : « و ارزقهم من الثمرات و لكن اکثرهم لا یعلمون » لا یتد برون ان الذى فعل ذلك بهم وهم کافرون قادر علی ان یفعل بهم وهم مؤمنون و قيل ان « اکثرهم

لا يعلمون ، انّ ذلك من انعام الله عليهم فهم يا كلون رزقه و يعدون غيره .
 « ثم خوفهم فقال : «وكم اهلكنا من قرية ، يعنى من اهل قرية «بطرت معيشتها»
 يعنى - بطر اهلها فى معيشتهم فحذف « فى » فانتصب على نزع الخافض . وقيل هو نصب على
 التمييز والبطر والاشرو احد و هو سوء احتمال النعمة و مقابلتها بضد ما يجب مقابلتها
 به . « فتلكت مساكنهم » خراب ترونها فى مجيئكم و ذهابكم « لم تسكن من بعدهم »
 اى - من بعد هلاك اهلها « الا قليلا » لم تخرب وقيل الا قليلا منها سكنت و قيل
 سكنها الهام و البوم ، وقيل لم يسكنها الا المسافرون ينزلونها ساعة ثم يرتحلون
 « و كنا نحن الوارثين » لم يبق لها مالك الا الله وهذا وعيد للمخاطبين .

« وما كان ربك » يا محمد « مهلك القرى » اى - البلدان التى حوالى مكة
 فى عصر ك و زمانك « حتى يبعث فى امها » يعنى مكة وهى ام القرى لان الارض
 دحيت من تحتها يبعث الرسول ابلائاً للعذرو الزاماً للحجة : يريد به محمداً (ص)
 « يتلوا عليهم » آيات الله و يبين لهم دعوته « و ما كنا مهلكى القرى » اى وما عذب
 الله اهل بلدة من البلاد الا وهم به كافرون ، ولتوحيد جاحدون و لحجته معاندون و
 « الظالمون » هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر و الشرك و قيل هم الذين يظلم بعضهم
 بعضاً .

« وما اوتيتم من شئ فمتاع الحياة الدنيا » زائلة مضمحلة ، سقاها متاعاً لانها تفى
 ولا تبقى كمتاع البيت . و ما عند الله من الثواب افضل و ادم . « افلا تعقلون » افلا تفهمون
 فتمتروا بين المضمحلّ الذاهب و بين الباقي الدائم . و قرأ ابو عمرو : افلا يعقلون
 بالياء ، و وجه ظاهر .

« افمن وعدناه وعداً حسناً » يعنى عليا و حمزة و الوعد الحسن الجنة و نعيمها
 فهو لاقية اى : مدر كه و مصيبه لا محاله اذ خلف لو وعدنا . كمن متعناه متاع الحياة الدنيا الذى
 هو مشوب بالتنفيض والتكدير زائل عن قريب وهو ابو جهل . وقيل فى النبى (ص) و

ابی جهل ، وقیل نزلت فی عمار والولید بن المغیره ، «ثم هو يوم القيمة من المحضرين ،
فی النار نظيره : « و لولا نعمة ربی لكنت من المحضرين ،
« و يوم يناديهم فيقول اين شر كائي الذين كنتم تزعمون ، يروى فى الحديث مطيئة
الكذب زعموا وهو قوله عز وجل « بزعمهم ، اى - بكذبهم والعامل فى « يوم يناديهم » .
« قال الذين حق عليهم القول ، ، اى - اذا احشروا واحضروا للعقاب يقال لهم :
« اين شر كائي الذين كنتم تزعمون ، و سؤا لهم عن ذلك ضرب من ضروب العذاب
لانه لاجواب لهم الا ما فيه فضيحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم . « قال الذين حق عليهم
القول ، وهم كفرة الجن والشياطين « الذين حقت عليهم ، كلمة العذاب الداخلين
تحت قوله تعالى لا بليس : « لاملان جهنم منكم اجمعين ، ، « ربنا هولاء كفار بنى آدم
الذين اضللناهم باسئد عائنا اياهم الى الكفر بوسوستنا لهم و تزييننا لهم بالقول والشبه
« اغويناهم كما غوينا ، اى - اضللناهم عن الطريق فضلوا باتباعهم ايانا مقلدين بغير
حجة كما ضللنا نحن باتبا عنا اسلافنا مقلدين بغير حجة « تبرأنا اليك ، منهم « ما
كانوا ايانا يعبدون ، يطيعوى بامرنا و اكره من جهتنا بل كانوا يتبعون احوالهم
و قيل ما كانوا ايانا يعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالى . « وما كان لى عليكم
من سلطان ، « الا ان دعوتكم فاستجبتم لى ، وقيل « الذين حق عليهم القول ، هم الدعاة
الى الشرك و يكون الشركاء غيرهم فيقولون خوفا على انفسهم و اشفا قامن ان
يزاد فى عذابهم بسبب اغوائهم اياهم ربنا انما اغويناهم لانا امرنا هم بعبادتنا .
حاصل معنى آنست كه فردا چون رب العزة گوید با مشر كان برسبيل تفریح
و توبيخ : « اين شر كائي الذين كنتم تزعمون ، فى الدنيا انهم شر كائي فى الالهية
و كنتم تعبدونها و تدعون انها تنفعكم فاينهم ؟ كجا اند آنان كه شما دعوى كرديد
كه انبازان من اند و شما را از ايشان نفع است ؟ چون اين خطاب با عابدان رود
معبودان باطل كه شياطين اند گویند ، كه خداوند اما و سوسه و شبهتى در دل ايشان

افکندید و بسبب آن که خود بی راه و کافر بودیم و کفر و شرک بر ایشان آراستیم
 بی حجتی و برهانی ایشان بهواء نفس خویش بر پی ما برفتند و گمراهی گزیدند
 بتقلید بی حجت . نه ما ایشانرا بعبادت خود فرمودیم و نه با کراه بر آن داشتیم .
 بیزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را بهوآء نفس خود پرستیدند نه بامر ما .
 باین معنی « ما » مصدری است نه ماء نفی . یعنی - « تبرأنا اليك » « ممّا كانوا ايانا
 يعبدون » فحذف « من » ، و اگر ماء نفی گوئیم « تبرأنا اليك » وقف تمام است ، آنکه
 گوی « ما كانوا ايانا يعبدون » بسلطان مینا و بامرنا لکننا دعونا هم فاستجابوا لنا .
 قول دیگر آنست که « الذين حق عليهم القول » داعیان ضلالت اند نه معبودان ،
 چون این خطاب آید که : « این شرکائی » ایشان از بیم آن که در عذاب بیفزایند
 بسبب اغوآء ایشان گویند : ربنا انما اغويناهم لا انا امرناهم بعبادتنا .

آنکه کفار بنی آدم را گویند : « ادعوا شرکاءکم » خوانید این انباز گرفتگان خویش
 را . اضاف اليهم لا دعائهم انها شرکاء الله . ای - ادعوهم ليخلصوكم . خوانید ایشانرا
 تا شما را فریاد رسند و از عذاب برهانند ، « فدعوهم فلم يستجيبوا لهم » . همانست که
 جائی دیگر گفت : « وجعلنا بينهم موبقاً » و قال فی موضع آخر : « و من اضلّ ممن
 يدعوا من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة... » الآية . « و رأوا العذاب لو انهم
 كانوا يهتدون » اینجامضمربست : یعنی - « رأوا العذاب » فودعوا لو انهم كانوا يهتدون .
 و قيل معناه لو انهم مهتدون فی الدنيا ما رأوا العذاب فی الآخرة .

« و يوم يناديهم » ای - اذکر يوم ينادی الله الکفار نداء تقریر و توبیخ ،
 « فيقول ماذا اجبتم المرسلين » الذين ارسلتهم اليكم حين دعواكم الى توحيدى و عبادتى .
 « فعميت عليهم الانباء » ای - خفيت عليهم الاخبار والتبست عليهم الحجج « فهم
 لا يتساءلون » لا يسأل بعضهم بعضاً عن العذر والحجة رجاء ان يكون عنده عنراً و حجة
 لان الله ادحض حججهم . و قيل لا يسأل بعضهم بعضاً ان يحمل عنه شيئاً من ذنوبه .

وقیل لایتساءلون بالانساب والقرابات لشغل کُلِّ واحد منهم بنفسه .

« فاما من تاب ، ای شهد و اقرّ و آمن ، ای - قبل و صدق و عمل صالحاً ، یعنی - عمل الدین کُلّه ، « فعسی ان یکون من المفلحین » ، « عسی » من الله واجب ، وانما قال « فعسی » یعنی ان - دام علی التوبة والعمل الصالح .

« و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة » ای - له الامر و المشیة فیخلق ما یشاء و یحکم ما یرید .

این آیت را دو تاویل گفته اند : یکی آنست که «ویختار» وقف کنی یعنی - یخلق ما یشاء و یختار مما یخلق ما یشاء ، خداوند تو می آفریند آنچه خواهد ، و از آنچه آفریند آنچه خواهد گزیند . آنکه گفت : « ما کان لهم الخیرة » « ما » نفی است . یعنی - که ایشانرا گزین نیست که چیزی گزینند یا چیزی پسندند ، همانست که جائی دیگر گفت : « و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم » . و انشدوا فی معناه :

العبد ذو ضجر والرّب ذو قدر
والدهر ذو دول والرّزق مقسوم
والخیر اجمع فیما اختار خالقنا
وفی اختیار سواه اللّؤم والشوم

وجه دیگر « ما » بمعنی الذی است و لهم الخیرة وقف است ؛ ای - یخلق ما یشاء و یختار الذی کان لهم فی الخیرة . یعنی - یختار ما هو الاصلح لهم . این آیت جواب قول ولید مغیره است که گفت : « لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتمین عظیم » ، یعنی نفسه و ابا مسعود الثقفی . چرانه قرآن که می فرستادند و نبوت که می دادند بیکی ازین دو مرد دادندی که عظیم دو شهراند . رب العالمین گفت : یا محمد خداوند تو است که اختیار کند ؛ و او را رسد که گزینند نبوت را آنکس که خواهد نه ایشانرا . همانست که گفت : « الله اعلم حیث یجعل رسالاته » « الله یمطی من الملائكة رسلا و من الناس » و گفته اند جواب اشراف قریش است که میگفتند :

انما يصحب محمداً الفقر آء واراذل الناس ولولا ذلك لا مآنا . قومى درويشان و كدايان و نا كسان مردم بصحبت محمد افتاده اند و اگر نه ايشان بودندى ما ايمان آورديمى . رب العالمين كفت : « و ربك يخلق ما يشاء و يختار ، لصحبة رسوله و نصرة دينه من يشاء وهم الصحابه رضوان الله عليهم اجمعين . وفى ذلك ما روى عن جابر بن عبد الله عن النبى (ص) قال : « ان الله عزوجل اختار اصحابى على جمع العالمين سوى النبيين والمرسلين و اختارلى من اصحابى اربعة : ابا بكر و عمر و عثمان و علياً رضى الله عنهم . فجعلهم خير اصحابى وفى كل اصحابى خيرو و اختار امتى على سائر الامم ، و اختارلى من امتى اربعة قرون بعد اصحابى : القرن الاول و الثانى و الثالث تترى و الرابع فرداً . » و عن عمرو بن دينار عن وهب عن اخيه فى قوله : « و ربك يخلق ما يشاء و يختار ، قال اختار من الغنم الثمان و من الطير الحمام . »

الخيرة اسم بمعنى المختار ، تقول محمد خيرة الله من خلقه وهو فى الاصل مصدر كالطيرة . والخيرة - المصدر - من اختار كالرّيبة من ارتاب . « سبحان الله » تنزيهاً له عن ان يكون لاحد عليه اختيار ، « و تعالى عما يشركون » اى - تعظم عن ان يكون له شريك . و قيل معنى الايه يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها « ما كان لهم الخيرة » فيختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء .

« و ربك يعلم ما تكن صدورهم و ما يعلنون » يقال اكننت الشيء اذا اخفيته فى نفسك ؛ فاذا صنته قلت كننته . و المعنى - و ربك يعلم ما تضر صدورهم و يستتر و ما يعلنون ، اى - يبدون بالسنتهم و جوارحهم . بين الله تعالى ان اختياره من يختار منهم للايمان على علم منه بسرائر امورهم و بواديها و انه تعالى يختار للخير اهله فيوقمهم و يولى الشر اهله و يخليهم و اياه .

« و هو الله لا اله الا هو » يعنى - و ربك هو الاله على التحقيق الذى يستحق الالهية ليس فى السموات و الارض اله غيره ، هو المحمود على الحقيقة فى الدنيا و الآخرة

لأنه هو المنعم فيهما « فله الحمد » فيهما . و قيل « له الحمد في الاولى والآخرة »
يحمده الانبياء والمرسلون، والمؤمنون في الدنيا والآخرة « وله الحكم » النافذ في
الدنيا والآخرة لامعقب لحكمه وله الخلق والامر، لايسئل عما يفعل ومصير الخلق كلهم
في عواقب امورهم الى حكمه في الآخرة. وقيل حكمه في الدنيا انه لايجوز لاحد ان
يتجاوز حدّاً من حدوده و حكمه في الآخرة ان احداً لايملك فيها حكماً .

« قل ارأيتم » يا معشر الكفار « ان جعل الله عليكم الليل سرمداً ، ابدأ دائماً
« الى يوم القيامة » هل تعلمون في السموات و الارض احداً غيره يقدر على كشف الليل
عنكم و اتيانكم بضياء اى نهار مضي يتصرفون فيه في معاشكم وتصلون الى منافعكم
و كسبكم . « افلا تسمعون » هذه الحجّة . فتدبروا بموجبها اذ كانت بمنزلة الناطقة.
و قيل « افلا تسمعون » اى - افلا تقبلون ، كقوله : « سمع الله لمن حمده » اى - قبل
الله حمد من حمده .

« قل ارأيتم ان جعل الله عليكم » هذا « النهار » المضي بضيائه « ابدأ الى يوم
القيامة » هل تعلمون في السموات والارض احداً غير الله يقدر على ايراد ليل مظلم عليكم
لكي تسكنوا فيه عن حرّاتكم و تريحوا فيه انفسكم عما نالها من النصب و التعب
« افلا تبصرون » الليل والنهار وما فيهما من اسباب البقاء و المعاش . وقيل « افلا تبصرون »
اختلاف الليل والنهار فتعلموا بذلك ان العباد لا تصلح الا لمن انعم عليكم بذلك دون
غيره .

« و من رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه و لتبتغوا من فضله »
تقديره - جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار لتبتغوا من فضله ، « و لعلكم تشكرون »
لكي تشكروا الله على نعمه .

« و يوم يناديهم فيقول اين شركائى الذين كنتم تزعمون » كرّر النداء ؛ « اين

شركائى ، لانّ النداء الاوّل التّقرير بالافرار على النفس بالغى الذى كانوا عليه و
دعوا اليه والثانى التّعجيز عن اقامة البرهان لما طولبوا به بحضرة الاشهاد مع انه
تفريع بالاشراك بعد تفريع .

« و نزعنا من كلّ امة شهيداً ، يعنى - اخرجنا و احضرنا «من كلّ امة» يعنى -
رسولهم الذى ارسل اليهم . نظيره : « فكيف اذ جئنا من كلّ امة بشهيد ، » «ويوم نبعث
من كلّ امة شهيداً ، ، يشهد عليها بما اجابت به فيما دعيت اليه من التوحيد و انه
قد بلغهم رسالة ربّه . و قيل يشهد عليهم بجميع اعمالهم . وقال بعضهم عنى بالشهيد -
العدول من كلّ امة - و ذلك انه سبحانه لم يخلّ عصراً من الاعصار عن عدول يرجع
اليهم فى امر الدين ويكونون حجة الله على الناس يدعونهم الى الدين فيشهدون على
الناس يوم القيامة بما عملوا من العصيان . وقد روى عن النبى (ص) انه قال : « انّ الله
نظر الى اهل الارض عربهم و عجمهم برّهم و فاجرهم ، فمقتهم جميعاً غير طائفة من
اهل الكتاب » :

ثم اختلفوا فى كيفيّة الشهادة فقال بعضهم يشهدون على اهل عصرهم و زمانهم
كما قال الله تعالى مخبراً عن عيسى (ع) : « و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم » . وقيل
يشهدون عليهم و على من بعدهم ، كما جاء فى الحديث : « انّ اعمال الامّة تعرض على
النبى (ص) ليلة الاثنين و الخميس » .

« فقلنا هاتوا برهانكم ، اى - قلنا للمشهود عليهم « هاتوا برهانكم ، و حجّتكم
على صحّة ما كنتم تدينون به ليكون لكم تخلص عما شهدوا عليكم ، « فعلموا انّ
الحق لله ، يعنى فبهتوا و تحيروا و علموا يقيناً انّ الحجّة البالغة لله عليهم و انه لا حجة
لاحد منهم على الله . وقيل فعلموا انّ الحق ما اتاه الرّسل به « و ضلّ عنهم » اى - ذهب
عنهم « ما كانوا » يرجونه من معبوديهم ذهاباً لا يظهر له اثر .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « و ما كنت بجانب الغربي ... » الآية ، ای سید عالم ، ای مهتر ذریت آدم ، ای در زمین مقدّم و در آسمان محترم ، ای ناظم قلابه نبوت ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤید ارکان هدایت ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه طور سینا که ما باموسی سخن گفتیم و حدیث تو کردیم و کمال عزّت و جاه و شرف تو و امت تو و او نمودیم ، گفتیم یا موسی اگر میخواهی که بنزدیک ما رفعت و قربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده و نام و ذکر او بسیار گوی که وی بر گزیده ما است نواخته لطف و بر کشیده عطف ما است ، عارف بتعریف ما و نازنده بوصول ما . نرگس روضه جود است و سرو باغ وجود . حقه درّ حکمت است و نور حدقه عالم قدرت ، مایه حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم و عالمیان . یا موسی لولاه ما خلقت الافلاك . اگر نه جمال و کمال و پیرا بودی نه عالم بودی نه آدم .

... ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین گوی خراب

یا محمد چه زیان داشت ترا که در آن مشهد طور حاضر نبودی من حاضر بودم

و ترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خود را .

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته : الهی از کجا باز یابم من آن روز که تو مرا

بودی و من نبودم ، تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم ، اگر بدو گیتی آن روز

من یابم پر سودم ، و ر بود خود را در یابم به نبود خود خشنودم .

قوله: « و ما كنت بجانب الطور اذ نادينا » . یا محمد تو نبودی بر جانب طور

که ما امت ترا بر خواندیم از اصلاب پدران و سبب آن بود که موسی گفت بار خدایا من در تورات میخوانم صفت و سیرت امتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده، ایشان امت کدام پیغامبرانند؟ یکی از علماء طریقت صفت و سیرت این امت گفته که در میان ایشان جوانمردانی اند که دنیا و آخرت در بادیه وقت ایشان دومیل است. بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل است و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل است. بروز در منزل راز اند بشب در محمل ناز، بروز در صنایع نظر اند بشب در مشاهده صنع (۱). بروز با خلق در خلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند. مفلسان اند از روی نعمت، لکن توانگران اند از روی صحبت. دنیا که آفرید بآن آفرید تا ایشان اورا دانند. عقبی که آفرید بآن آفرید تا ایشان اورا بینند. او جلّ جلاله بهشت که آراید بدوستان خود آراید و دوستان را بدل آراید و دل را بنور جلال خود آراید. آن ماه رویان فردوس از هزاران سال باز در آن بازار گرم در انتظار اند (۲) تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان باعلی علیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فهم فی روضة یحبرون».

...رجعنا الی القصة. موسی (ع) صفت این امت در تورات بسیار می دید، گفت:

بار خدایا اینان امت کدام پیغامبرانند؟ گفت امت احمد. موسی گفت: بار خدایا میخواهم که ایشانرا ببینم. فرمان آمد که: یا موسی لیس الیوم وقت ظهورهم، امروز روز زمان ایشان نیست و خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم. فنادی یا امّة احمد، ربّ العالمین بجلال عزّ خود و بکمال لطف خود امت احمد را بر خواند و ایشان از اصلاب پدران همه جواب دادند تا موسی سخن ایشان بشنید. آنکه روانداشت که ایشانرا بی تحفه ای باز گرداند، گفت: اعطیتکم قبل ای تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

(۱) بروز در نظر صنایع اند بشب در مشاهده صنع (ج) (۲) منتظر اند (ج)

و بر وفق اين قصه و بيان اين معنى خبر مصطفى است (ص) : روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) : « ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناداه الجبار : يا موسى ، فالتفت يمينا و شمالا ولم ير احداً . ثم نودى الثانية : يا موسى فالتفت يمينا و شمالا فلم ير احداً و ارتعدت فرائضه ثم نودى الثالثة : يا موسى بن عمران انى انا الله لا اله الا انا ، فقال لبيك فخر الله ساجداً . فقال : ارفع رأسك يا موسى بن عمران . فرفع راسه ، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرشى يوم لا ظل الا ظلى يا موسى فكن لليتيم كلاب الرحيم و كن للارملة كالزوج العطوف ، يا موسى ارحم ترحم ، يا موسى كما تدن تدان ، يا موسى انه من لقينى و هو جاحد بمحمد ادخلته النار ولو كان ابراهيم خليلي و موسى كلمي . فقال : الهى و من محمد؟ قال : يا موسى و عزتى و جلالى ما خلقت خلقاً اكرم على منه ، كتبت اسمه مع اسمى فى العرش ، قبل ان اخلق السموات و الارض و الشمس و القمر بالفى الف سنة . و عزتى و جلالى ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و امته . قال موسى و من امة محمد؟ قال امته الحمادون يحمدون صعوداً و هبوطاً و على كل حال يشدون اوساطهم ، و يطهرون ابدانهم ، صائمون بالنهار رهبان بالليل ، اقبل منهم اليسير و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله . قال : الهى اجعلنى نبي تلك الامة . قال نبيها منها . قال : اجعلنى من امة ذلك النبي قال استقدمت و استأخروا يا موسى ، ولكن سأجمع بينك و بينه فى دار الجلال .

عن وهب بن منبه قال : لما قرب الله موسى نجياً قال رب انى اجد فى التوراة امة هى خير امة تخرج للناس يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر فاجعلهم من امتى . قال : يا موسى تلك امة احمد قال يا رب انى اجد فى التوراة امة اناجيلهم فى صدورهم يؤمنون بالكتاب الاول و الكتاب الاخر ، فاجعلهم من امتى . قال : يا موسى تلك امة احمد قال : يا رب انى اجد فى التوراة امة يأكلون صدقاتهم و يقبل ذلك

منهم و يستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امتى . قال : تلك امة احمد .

« انك لاتهدى من احببت ، يا محمد ، الهداية من خصائص الربوبية فلا تصلح لمن و صفه البشرية . توفيق سعادت و تحقيق هدايت از خصائص ربوبيت است ، بشریت را بدان راه نه و جز جلال احدیت بدین صفت سزانه . يا محمد ترا شرف نبوت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورد ، خاتم پیغامبران و سید مرسلانی و شفیع مذنبانی و شمع زمین و آسمانی . عنان مر کبت از آسمانها بر گذشته و ساحت عرش مجید جای اخص تو ساخته ، اما هدايت بندگان و راه نمودن ایشان بايمان نه کار تو است و نه در دست تو . « انك لاتهدى من احببت » ما آنرا که خواهیم در مفازة تحيّر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسله قهر همی کشیم . ما در ازل آزال و سبق سبق تاج سعادت بر سراهل دولت نهادیم و این مو کب فرو کوفتیم که : هولاء فی الجنة و لا ابالی ؛ و رقم شقاوت بر ناصیه گروهی کشیدیم و این مقررعه بر زدیم که : هولاء فی النار ولا ابالی .

ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی دردنا کتر نیست . آنچه گفت (ص) : « ليترب محمد لم يخلق محمدا » ناله بیم این سخن بود و آنچه صدیق اکبر گفت : ليتنى كنت شجرة تعضد ، آواز درد این حدیث بود .

نیکو سخنی که آن پیر طریقت گفت : کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل ، کار آن دارد که ناشایسته آمد در ازل . آن مهتر مهجوران که او را ابلیس گویند چندین سال در کار گاه عمل بود . اهل ملکوت همه طبل دولت او میزدند و ندانستند که در کار گاه ازل او را جامه دیگر گون بافته اند (۱) ایشان در کار گاه عمل او مقراضی و دیبا همی دیدند و از کار گاه ازل او را خود کلیم سیاه آمد : « و کان من الکافرین » .

(۱) در هر دو نسخه : یافته اند ، تصحیح قیاسی است .

این قصه نه زان روی چوماه آمده است کین رنگ کلیم ماسیاه آمده است

ای محمد اگر سعادت هدایت با اختیار تو بودی تا از ابوطالب بسر نیامدی
بیلال و صهیب و سلمان نرسیدی، لکن ارادت ارادت ما است و اختیار اختیار ما : « و
ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة » فما للمختار و الاختيار و ماللمملوك
و الملك ، و ما للعبد و التصرفى دست الملوک .

قال الله: « ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون » . روى ابن-
عمر قال قال رسول الله (ص) : « ان الله خلق السموات سبعا فاختار العليا منها فسكنها
و اسكن سائر سماواته من شاء من خلقه، ثم خلق الخلق فاختار من الخلق بنى آدم ،
و اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مضر و اختار من مضر قريشا و اختار
من قريش بنى هاشم و اختارنى من بنى هاشم ، فانا من خيار الى خيار فمن احب
العرب فيجبني احبهم ، و من ابغضهم فيبغضنى ابغضهم .

بدان که آدمی را اختیار نیست اختیار کسی تواند که او را ملک بود و آدمی
بنده است و بنده را ملک نیست؛ آن ملک که او را شرع اثبات کرد آن ملک مجازی
است عاریتی ، عن قریب ازو زائل گردد؛ و ملک حقیقی آنست که آنرا زوال نیست
و آن ملک الله است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است و در ذات
و نعت متعال است . عالم بیافرید ، و آنچه خواست از آن بر گزید . فرشتگان را بیافرید
از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل بر گزید، آدم و آدمیان را بیافرید
از ایشان پیغامبران را بر گزید. از پیغامبران خلیل و کلیم و عیسی و محمد را بر گزید.
صحابه رسول را بیافرید، از ایشان بو بکر تیمی و عمر عدوی و عثمان اموی و علی
هاشمی (علیه السلام) بر گزید. بسیط زمین بیافرید از آن مکه بر گزید ، موضع
ولادت رسول (ص) . مدینه بر گزید، هجرت گاه رسول، بیت المقدس بر گزید موضع مسرای
رسول . روزها بیافرید و از آن روز آدینه بر گزید، و هو یوم اجابة الدعوة . روز عرفه بر گزید،

و هو يوم المباحات. روز عید بر گزید، و هو يوم الجائزه. روز عاشورا بر گزید، و هو يوم الخلعة. شبها بیافرید و از آن شب برات بر گزید که حق جل جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان راهمه شب بندگان کرامت خواند و نوازد. شب قدر بر گزید که فریشتگان آسمان بعدد سنک ریز بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان. شب عید بر گزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناه کاران را آمرزد. کوهها بیافرید و از آن طور بر گزید که موسی در آن بمناجات حق رسید. جودی بر گزید که نوح در آن نجات یافت، حرا بر گزید که مصطفای عربی بر آن بعثت یافت. نفس آدمی بیافرید و از آن دل بر گزید و زبان، دل محل نور معرفت و زبان موضع کلمه شهادت. کتابها از آسمان فرو فرستاد و از آن چهار بر گزید: تورات و انجیل و زبور و قرآن. و از کلمتها چهار بر گزید: «سبحان الله»، و «الحمد لله»، و «لا اله الا الله»، و «الله أكبر»، قال رسول الله (ص): «افضل الكلام اربع: «سبحان الله»، و «الحمد لله»، و «لا اله الا الله»، و «الله أكبر»، لا یضرك با یهن بدأت.

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى: «ان قارون كان من قوم موسى»، قارون از قوم موسی بود [از نژاد ایشان] «فبغى عليهم»، و در کیش افزونی جست بر ایشان «و آتينا من الكنوز»، و دادیم او را از کنجها «ما ان مفاتحه»، چندان که کلیدهای آن «لتنوء بالعصبة اولی القوة»، می بیكسوی بیرون برد از کران باری گروهی مردمان

با نیروی را « اذ قال له قومه ، او را گفت کرویدگان قوم او » لا تفرح ، [باینچه داری ازین جهان] شادمباش ، « ان الله لا يحب الفرحین (۷۶) ، که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد .

« وابتغ فيما آتاك الله ، و بجوی درین که الله ترا داد [ازین جهان] الدار الاخرة ، سرای آن جهانی « و لاتنس نصيبك من الدنيا ، و بهره خود [آن جهانی] ازین جهان بمگذار « و احسن كما احسن الله اليك ، و نیکوئی کن چنان که الله با تو نیکوئی کرد ، « و لاتبع الفساد في الارض ، و در زمین تباه کاری مجوی ، « ان الله لا يحب المفسدين (۷۷) ، که الله مفسدان و تباه کاران دوست ندارد .

« قال انما او تيته ، [قارون پاسخ داد و] گفت آنچه مرا ازین جهان دادند « على علم عندي ، بر خورد دانش من دادند . « اولم يعلم ، نمیداند « ان الله قد اهلك من قبله ، که الله هلاک کرد پیش ازو « من القرون ، از گروهان گذشته « من هو اشد منه قوة ، ایشان که ازو سخت تر و بنیروتر بودند « و اکثر جمعاً ، و این جهان بیش فراهم آوردند « و لا يستل عن ذنوبهم المجرمون (۸۷) ، و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران .

« فخرج على قومه في زينته ، بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش خویش ، « قال الذين يريدون الحياة الدنيا ، ایشان گفتند ، که این جهان را خواهان بودند ، « ياليت لنا مثل ما اوتى قارون ، کاشک ما را هم چنان بودی که قارون را دادند ، « انه لذو حظ عظيم (۷۹) ، که او با بهره بزرگ است (۱) ازین جهان .

« وقال الذين اوتوا العلم ، و ایشان گفتند ، که ایشانرا در دین دانش داده بودند « و يلکم ، ای ویل بر شما « ثواب الله خير ، ثواب [آن جهانی از] خدای [رهی را] به « لمن آمن و عمل صالحاً ، آن [رهی] را که بگروید و کار نیک کرد

(۱) که با بهره می بزرگ بودند (ج)

[درین جهان] « و لا یُلَقِّیْهَا اِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) » ، و [در دل و در زبان] ندهند این [خصلت] را [و شکافتن از افزونی جهان را] مگر شکیبایان .

« فَنخسفنا به و بداره الارض » ، بزمین فرو بردیم او را و جهان او را با او ، « فما كان له من فئة » ، نبود او را گروهی [که با ایشان پناهدی] ، « ینصرونه من دون الله » ، تا او را یاری دادندی فرود از الله ، « وما كان من المنتصرین (۸۱) » ، و او خود با ما بر نیامد [و نتاوست که کین ستدی] .

« واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس » ، آنگاه آن مردمان که توان و کاروبار و حال او می آرزو کردند خود را « یقولون » ، [چنان شدند] که میگفتند « و یکان الله » ، ای ما بجای بخشایش و رحمت بدانکه الله « یسط الرزق لمن یشاء من عباده » ، روزی می گستراند او را که خود خواهد از رهبران خویش ، « و یقدر » ، و بر اندازه می فرو گیرد برو که خواهد ، « لولا ان من الله علینا » ، اگر نه آن بودی که الله سپاس نهاد بر ما « لنخسف بنا » ، ما را بزمین فرو بردی [بآن آرزو که مرا و را میخواستیم] « و یکانه لایفلح الکافرون (۸۲) » ، ای ما بجای رحمت بدانکه سرانجام نیک نیاید ناگرویدگان .

« تلك الدار الاخرة » ، آنکسرای پسین [بهشت] « نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض » ، کنیم آنرا و دهیم ایشانرا که در زمین برتری نجویند ، « و لافسادا » ، و نه تباه کاری ؛ « و العاقبة للمتقین (۸۳) » ، و سرانجام نیکو پرهیز کارانرا .

« من جاء بالحسنة » ، هر که خصلت نیکو آرد « فله خیر منها » ، او راست به از آن « و من جاء بالسيئة » ، و هر که خصلت بد آرد « فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما كانوا یعملون (۸۴) » ، پاداش ندهند بد کارانرا مگر آنچه میکردند .

« ان الذی فرض علیک القرآن » ، آنکس که قرآن فرستاد بر تو با زانداخته

نجمهای آن برهنگامها و سببها، « لِرَاذِكِ الیٰ مَعَادِ » باز برنده تو است با مکه . « قُلْ رَبِّیْ اَعْلَمُ » گوی خداوند من داناتر داناتی است، « مِنْ جَاءَ بِالْهُدٰی » بآنکس که آید و راست راهی آرد « وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ (۸۵) » و آنکس که در گمراهی آشکارا است .

« وَ مَا كُنْتَ تَرْجُو اَ » و تو نمی بیوسیدی هرگز « اِنَّ یُلْقٰی الِیْكَ الْکِتَابَ » که نامه اندازند و فرستند بتو « اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ » [نبود او کندن این نامه بتو] مگر مهربانی از خداوند تو « فَلَا تَكُوْنُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ (۸۶) » نگر هرگز هام پشتیوان و یار کافران نباشی .

« وَ لَا یُصَدِّکَ عَنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ » و بر نگردانند ایشان ترا از پیغامهای الله « بَعْدَ اِذْ اُنزِلَتْ » پس آن که فرو فرستاده آمد بتو « وَ اَدْعٰی الِی رَبِّكَ » و باخدای خویش خوان « وَ لَا تَكُوْنُ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ (۸۷) » و از انباز گیرند کان مباش .

« وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهًا اٰخَرَ » و خدائی دیگر مخوان با الله « لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ » نیست هیچ خدائی مگر او « کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ » هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی « لَهٗ الْحُکْمُ » او را است کار راندن « وَ اِلَیْهِ تَرْجَعُوْنَ (۸۸) » و شمارا همه با او خواهند برد .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « اِنَّ قَارُونَ » کان من قوم موسی ؛ خلاف است میان علما که قارون از موسی چه بود بنسب ، قومی گفتند عمّ موسی بود ، قومی گفتند ابن اخت

موسی بود، و قول درست آنست که ابن عم موسی بود، و بیشترین مفسران برین قول اند: قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، و موسی بن عمران بن قاهث. و گفته اند داماد موسی بود بخواهر، و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را منور میخواندند از آن که خوش آواز بود بخواندن تورات، لکن منافق گشت چنان که سامری منافق گشت، و در همه بنی اسرائیل هیچ کس چنان نبود در دانش تورات و خواندن تورات. و گفته اند از جمله هفتاد مرد بود که ربّ العزّة میگوید: «و اختار موسی قومه سبعین رجلاً»، و از ایشان بود که دریا باز برید بوقت غرق فرعون؛ «فبنی علیهم»، البنی - طلب العلو بغیر الحق، بر موسی و بنی اسرائیل افزونی و برتری جست و کبر آورد بر ایشان، بسبب خواسته فراوان که او را جمع شده بود. و گفته اند بنی وی آن بود که روز کاری عامل فرعون بود بر بنی اسرائیل در مصر، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی میخواست. شهر بن حوشب گفت: بنی وی آن بود که از کبر و خیلا جامه تن دراز داشت چنان که يك شبر پیاپی میکشید، و فی ذلك ما روی عن رسول الله (ص) قال لا ينظر الله يوم القيامة الى من جرّ ثوبه خيلاء. و قيل بغيه استخفافه بالفقراء و از دراؤه بسائرهم و منع حقوق فی ماله. و قيل بغيه حسده على موسى بالنبوة و على هارون بالحبورة. و قال: موسى لك النبوة و لا: هارون الحبورة و لست فی شی من ذلك، و قيل: بغيه انّ ما آتاه الله من المال اضافة الى نفسه و علمه و حيلته لا الى فضل ربّه «فقال انما اوتيته على علم عندي». محتمل است که این خصایطهای بد همه در وی جمع بود که میان این قولها هیچ منافات نیست. «و آتیناه من الكنوز، الكنز - جمع المال بعضه فوق بعض، ای - اعطیناه من كنوز الاموال یعنی خبایا الاموال و دقائنها. «ما ان مفاتحه»، در مفاتح دو قول گفته اند: يك قول آنست که جمع مفتاح است بکسر میم، و هو الذی یفتح به الباب، قول دیگر

آنت كه مفاتيح جمع مفتاح است بفتح ميم وهو الخزانة. يعنى - خزانته ؛ « لتنوء بالعصبة » كقوله تعالى : « وعنده مفاتيح الغيب » ، اى - خزائنه. و يروى خزائن السماء - المطر ، و خزائن الارض - النبات ، و اين قول ظاهر تر است . « لتنوء بالعصبة اولى القوة » اى تثقلهم وتميل بهم اذا حملوها ثقلها ، والباء للتعدى ، يقال نأء بحمله ينوء ونوء اذا نهض به مع ثقاه عليه حتى مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق على ثقل نهوضها ، و العصبة - جماعة امرهم واحد يتعصب بعضهم لبعض ، و اختلفوا فى عدد العصبة : قال مجاهد ما بين العشرة الى خمسة عشر . و قال ابن عباس ما بين الثلاثة الى العشرة ، و قال قتاده ما بين العشرة الى الاربعين . و روى عن ابن عباس ايضاً قال كان يحمل مفاتيحه اربعون رجلاً اقوى ما يكون من الرجال. و قال جرير عن منصور عن خيثمة قال : وجدت فى الانجيل ان مفاتيح خزائن قارون وفرستين بغلاماً ما يزيد منها ، مفتاح على اصبع ، لكل مفتاح كنز . و يقال كان قارون اينما ذهب يحمل معه مفاتيح كنوزه . و كانت من حديد فلما ثقلت عليه جعلها من خشب فثقلت فجعلها من جلود البقر على طول الاصابع . « اذ قال له قومه ، يعنى - مؤمنى بنى اسرائيل ، و قيل قال له موسى وحده : « لا تفرح » اى لا تأشرو ولا تفرح ولا تبطر ، و قيل معناه لا تبخل ولا تبغ « ان الله لا يحب الفرحين » الاشرين البطرين الذين لا يشكرون الله على ما اعطاهم و كل ما جاء فى القرآن من لفظ الفرح مطلقاً من غير تقييد فهو ذم كقوله : « انه لفرح فخور » فاذا قيد فانه يجرى على المؤمنين و هو محمود كقوله : « فرحين بما آتاهم الله من فضله » .

« و ابتغ فيما آتاك الله » لم يقل بما آتاك لانه لم يرد بمالك وانما اراد و ابتغ فى كمال تمكذك وفى حال قدرتك بالمال والبدن ، الدار الاخرة يعنى - الجنة ونعيمها بان تواسى بها الفقراء وتصل بها الرحم و تصرفها الى ابواب الخير ، « ولا تنس نصيبك من الدنيا » اى اطلب بدنياك آخرتك بالصدقة وصلة الرحم ، فان ذلك حظ المؤمن

منها و ینجوبها من عذاب الآخرة ، و قال علی (ع) : معناه - لا تنس صحتک و قوتک و شبابک و غناک ان تطلب بها الآخرة. و فی ذلك ما روى عن رسول الله (ص) قال لرجل وهو يعظه - : « اغتتم خمساً قبل خمس : شبابک قبل هرمک ، و صحتک قبل سقمک ، و غناک قبل فقرک ، و فراغک قبل شغلک ، و حیاتک قبل موتک » . و قيل لا تترك حظک من لذات الدنیا المحللة فانّ ذلك ليس بمحظور عليك. و قيل « لا تنس نصيبک من الدنیا » يريد به الكفن و احسن بطاعة الله كما احسن الله اليک بنعمته ، و قيل احسن الى الناس كما احسن الله اليک ، « ولا تبغ » ای - لا تطلب الفساد فی الارض ، کّل من عصی الله فقد طلب الفساد فی الارض . « انّ الله لا يحبّ المفسدين » ای - اعمال المفسدين فلا يشيهم عليها .

قارون چون این نصیحت از مؤمنان بنی اسرائیل شنید بجواب ایشان گفت « انما اوتيته » ای - انما اوتيت هذا المال على علم عندي ، ای - على فضل و خير علمه الله عندي : فرآنی اهلا لذلك فضلنی بهذا المال عليكم كما فضلنی بغيره ، گفت این مال که بمن داد الله از آن داد که دانست که من اهل آنم و سزای آنم و بفضل و علم و خير بیشی دارم بن شما . و افزونی چنان فرانمود قارون که آن نه از فضل خدا است که آن از فضل و سزای من است . و گفته اند علی علم عندي ، یعنی عندي علم الكيمياء . سعيد مسيب گفت : موسى (ع) علم کيمياء دانست ثلثی از آن علم به يوشع بن نون آموخت ، و ثلثی بکالب بن يوفنا و ثلثی بقارون و قارون بر مخادعت ، آن دو بهره از ایشان بدزدی بياموخت تا همه حاصل کرد ، و گفته اند موسى علم کيمياء بخواهر خود آموخت و آن خواهر زن قارون بود و بقارون آموخت ، سبب فراوانی مال وی آن بود . و گفته اند علی علم عندي ، علم متصرفان است در تجارات و زراعات و انواع مکاسب . ربّ العالمين بجواب وی گفت : « اولم يعلم ، قارون انّ الله قد اهلك من قبله من القرون ، الکافرة » من هوا شدّ منه قوة و اکثر جمعاً ، للمال ای کثرة ماله و عبیده لا يدفع عنه عذاب الله و اهلا که کمالم يدفع عنّ تقدمه . مال

و نعمت فراوان و رهیگان و چاکران که بدان می نازد او را بکار نیاید وقت عذاب و هنگام هلاک ، هم چنان که پیشینیان را بکار نیامد که ازو بقوت و بطش عظیم تر بودند و بمال و نعمت بیشتر . « ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون » ، هذا اشارة الى صحة العدل یقول لا یسئل غدا مجرم ، عن جرم مجرم فان العاقل یعلم بهذا انه لا یسئل تقی عن ذنب مجرم . وقیل معناه یدخلون النار بغير حساب فیعذبون ولا یسئل عن ذنوبهم ، وقیل الملائكة لا تسئل عنهم لانهم یعرفون کلاً بسیماهم . قال الحسن : « لا یسئلون » ، سؤال استعلام « و انما یسئلون » ، سؤال تقریر و توبیح .

« فخرج علی قومه فی زینته » ، یقال خرج آخر یوم من عمره هو وقومه متزینین فی ثیاب حمر و صفر . قیل فی سبعین الفاً علیهم المعصرات علی خیل حمر ، علیها سروج من ذهب و قیل ثلاثمائة غلام عن یمینه و ثلاثمائة جاریة عن یساره علی بغال بیض بسروج من ذهب علی قطف ار جوان . « قال الذین یریدون الحیوة الدنیا ، ای - الذین همتمهم الدنیا من بنی اسرائیل و قیل من قوم قارون لما نظروا الیه والی مراکبه : یالیت لنا مثل ما اوتی قارون تمنوا ان الله قد اعطاهم مثل ما اعطاه من نعیم الدنیا . و قیل معنی یالیت یا متحنای تعال فهذا اوانک « انه لذو حظ عظیم » ، ای - ذو جد من الدنیا عظیم . فائدة این آیت آنست که رب العالمین خبر میدهد مارا که مؤمن نباید که تمنی کند آنچه طغیان دران است از کثرت مال ، و ذلك فی قوله : « ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی » ، بل که از خدای عزوجل کفاف خواهد در دنیا و بلغة عیش چنان که در خبر است : اللهم اجعل رزق آل محمد کفافاً . و قال (ص) « اللهم من احببنی فارزقه العفاف و الکفاف و من ابغضنی فارزقه مالاً و ولداً . و قال (ص) : « طوبی لمن هدی الی الاسلام و کان عیسه کفافاً و قنع به » .

« و قال الذین اوتوا العلم ، یعنی : الاحبار من بنی اسرائیل ، اوتوا العلم بحقارة الدنيا و سرعة فنائها و بما وعد الله فی الآخرة » ، قال الذین تمنوا مثل ما اوتی قارون

« و یلکم ، ای- هلکتان آثار تم الدنیا علی الاخرة. « ثواب الله خیر ، ای- ما عند الله من الثواب و الجزاء خیر للمومنین . « ولا یلقیها الا الصابرون ، فیه قولان : احدهما لا تلقی هذه الکلمة وهی قوله : « و یلکم ثواب الله خیر ، ای- لا یوفق لها الا الصابرون ، عن نعیم الدنیا ؛ و القول الثانی لا تلقی المثوبة الا الصابرون ، علی اداء الفرائض و اجتناب المحارم .

« فحسبنا به و بداره الارض ، اما قصه قارون و بنی و تمرّد وی و بعاقبت خسفوی چنان که اصحاب سیر و ارباب قصص گفته اند: قارون مردی بود از علماء بنی اسرائیل، و بعد از موسی و هرون از وی فاضل تر و عالم تر هیچ کس نبود. بطلمت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود. پیوسته تورات خواندی و خدایرا جلّ جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردی. گفته اند که چهل سال بر کوه متعبّد و متورّع بسان و صفت زاهدان و در عبادت و زهد بر همه بنی اسرائیل غلبه کرد، و ابلیس شیاطین را می فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند و شیاطین بر او دست نمی یافتند. ابلیس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبّد بر ابروی بنشست و خدایرا عبادت همی کرد تا عبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود، و قارون بتواضع و خدمت وی درآمد و با وی بستاخ گشت و هر چه می گفت باشارت وی میرفت و رضاء وی میجست. ابلیس روزی گفت ما از جمع و جماعت و عیادت بیماران و زیارت نیک مردان و تشییع جنازه های مؤمنان بازمانده ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلت های نیکو بردست گیریم مگر صواب تر باشد. قارون را بدین سخن از کوه بزیر آورد و در بیعه شدند. تعبّد گاه ایشان- مردم چون از حال ایشان خبر بداشتند رفقه ها ازهر جانب روی بایشان نهاد و با ایشان نیکوئی می کردند و طعام های بردند تا روزی ابلیس گفت اگر ما بهفته ای یک روز بکسب مشغول باشیم و این بار و ثقل خود از مردم فرو نهیم مگر بهتر باشد. قارون همان صواب دید و روز آدینه بکسب شدند و باقی هفته عبادت همی کردند. روزی چند

بر آمد، ابلیس گفت يك روز كسب كنيم ويك روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهيم و مردم را از ما منفعت بود. همان کردند و بكسب مشغول شدند تا دوستی كسب و دوستی مال در سر قارون شد. ابلیس آنكه از وی جدائی گرفت، گفت: من كار خود كردم و او را در دام دنيا آوردم. و حبّ الدنيار اس كلّ خطيئة - پس دنيا روی بوی نهاد و طغیان بالا گرفت چنان كه ربّ العزّة گفت: « انّ الانسان ليطغى ان رآه استغنى. » و اول طغیان وعصیان وی آن بود كه ربّ العزّة وحی فرستاد بموسی كه بنی اسرائیل را كوی تا بهر گوشه‌ای از چهار گوشه رداء خود رشته ای سبز در آویزند هام رنگ آسمان. موسی گفت: بار خدایا در این چه حكمتست؟ گفت: یا موسی بنی اسرائیل از ما و ذكر ما غافلاند و در آن غفلت از ما بی خبر شده‌اند، ميخواهم كه این رشته ها ایشانرا نشانی باشد كه چون در آن نگرند ما را یاد كنند و بر آسمان نگرند و دانند كه كلام ما از سوی آسمان بایشان می فرو آید. موسی گفت: بار خدایا و اگر بفرمائی تا خود رداها يكسر همه سبز كنند، كه بنی اسرائیل این رشته‌ها محقر میدانند. ربّ العزّة گفت: یا موسی، فرمان، محقر و مصغر نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر و صغیر ندارند. هر كه در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان كبیر هم مطیع نباشد. پس موسی بنی اسرائیل را فرمود كه انّ الله عزّوجلّ امركم ان تعلقوا فی اريدتكم خيوطاً خضراً كلون السماء لكی تذكروا ربكم اذ ارايتموها. ففعلت بنو اسرائيل ما امرهم به موسی و استكبر قارون فلم يطعه. بنی اسرائیل همان کردند كه موسی به فرمان الله ایشان را فرمود و قارون سروازد و فرمان نبرد و گفت انما يفعل هذا الارباب بعبيدهم لكی يتميزوا من غيرهم. این بود بدایت عصیان و بغی وی. پس چون موسی دریا باز برید و فرعون و قبطیان غرق گشتند و بنی اسرائیل ایمن نشستند و با خواندن تورات و حكم تورات پرداختند موسی (ع) ریاست مذبج به هارون داد و ریاست مذبج آن

بود که بنی اسرائیل قربان که میکردند بر طریق تعبد پیش هارون می بردند و هارون بر مذبح می نهاد تا آتش از آسمان فرو آمدی و بر گرفتگی . قارون حسد بره گفت یا موسی لك الرسالة و لهارون الحبورة ولست في شيء . ترا رسالت است و هارون را ریاست و مرا خود هیچ چیز نبود . موسی گفت حبورة که هارون را مسلم است الله و برا داد فضل خدا است . آنرا دهد که خود خواهد . قارون گفت: والله لا اصدقك في ذلك حتى تريني بيانه . من ترا تصدیق نکنم تا نشانی و بیانی بمن ننمائی . موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و عصاهای ایشان همه بخواست و همه در يك حزمه بست و آنجا که عبادت میکرد بنهاد بامداد عصای هارون را دیدند در میان عصاهای گشته ، و چنان که درخت برگ آرد برگ آورده . و کانت من شجر اللوزة موسی گفت مر قارون را که اکنون می بینی که از تشریف و تخصیص الله است مر هارون را . قارون گفت والله ما هذا باعجب مما تصنع من السحر . از آن سحرها که تو کنی این عجب نیست . قارون آن روز از موسی برگشت و یکبارگی اعراض کرد روز بروز در عصیان و تجبر و تمرد می افزود بزینت دنیا مشغول و مغرور گشته و از بهر خویش قصری عالی ساخته و درهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفایح زروران بسته و جمعی از بنی اسرائیل با خود آموخته بامداد و شبانگاه بر او می رفتند و او را بهره میگفت صدق می زدند و یاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشانرا می نواخت . پس فرمان آمد از الله بموسی که از بنی اسرائیل زکوة مال طلب کن و زکوة بر ایشان چنان که درین امت است فرض گردانید قارون بیامد و گفت هر نوعی از انواع مال و هر جنسی از اجناس مال که مرا است از هزار یکی میدهم ، از هزار دینار يك دینار ، از هزار درم يك درم ، از هزار گوسفند يك گوسفند ، و علی هذا هر چه زکوة بر آن واجب است . موسی با وی در آن مصالحت کرد و تفریر داد .

قارون چون وا (۱) خانه آمد و حساب بر گرفت بسیار بر می آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که بنی اسرائیل را بر موسی بیرون آرد و موسی را بچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز زکوة ندهند. با آن قوم خویش گفت، که با وی دست یکی داشتند، این موسی هر چه توانست از قهر و غلبه بر بنی اسرائیل همه (۲) کرد و اکنون میخواهد که مال از شما بستاند، و شما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیدنا و کبیرنا فمر بما شئت. مهتر ما و سرور ما توئی هر چه ترا رأی بود ما ترا بدان مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تا او را هدیهئی و جعلی پذیرم تا موسی را قذف کند و فجور با نام وی کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و او را تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و زیادت ازین پذیرفتاری کرد و او را گفت فردا که موسی و بنی اسرائیل جمع شوند تو دست در موسی زن و در آن جمع بگویی که با من فجور کرد پس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشانرا امر و نهی گوئی، و شرایع دین را بیان کنی. موسی پیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مائة و من زنی وله امرأة رجمناه، هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که فریت بروی درست شود او را هشتاد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و نکاح حلال ندیده او را صد تازیانه زنیم، و هر که زنا کند و زن حلال ندیده او را سنکسار کنیم. قارون گفت: یا موسی و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ موسی گفت: و اگر من باشم حکم همین است. قارون گفت بنی اسرائیل چنین میگویند که تو با فلان زن فجور کردهئی گفت: بخوانید آن زن را تا خود چه میگوید. آن زن پیامد موسی گفت: ای زن آنچه ایشان میگویند من با تو کردم؟

زن را این سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت . موسی گفت: بالذی
 فلق البحر لبنی اسرائیل و انزل التوریه علی موسی الا صدقت . بآن خدای که
 بنی اسرائیل را دریا شکافت و تورات بموسی فر فرستاد که راست گوئی . توفیق
 الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگر هرگز
 نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای را نرنجانم و دروغ
 بر وی نبندم . گفت یا موسی قارون مرا هدیهئی و جعلی داد تا این دروغ بر تو بندم
 و صدق و راستی به از دروغ و ناراستی . موسی بسجود در افتاد بگریست و در الله زارید
 گفت: اللهم ان كنت رسولك فانغضب لي . بار خدایا اگر من رسول توام آخر از بهر
 من خشمی بگیر جوابی بازده حکمی بر گزار . از الله جلّ جلاله وحی آمد که یا
 موسی مر الارض بما شئت ، فانها مطیعة ، زمین در فرمان تو کردم ، آنچه خواهی
 مرو را فرمای . موسی روی بابنی اسرائیل کرد گفت بدانید که الله تعالی مرا
 بقارون فرستاد چنان که بفرعون فرستاد هر که با ما است و بردین ما است تا از وی
 جدائی گیرد آن جمع که با وی بودند همه از وی بر گشتند ، مگر دو مرد که با وی
 ماندند . موسی گفت: یا ارض خذیهم ، ای زمین ایشانرا بگیر تا بزانو در زمین
 فرو شدند . دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم ، تا بکمر گاه بزمین فرو شدند . سوم بار
 گفت: یا ارض خذیهم تا بگردن فرو شدند قارون چون قهر حق بدید بفریاد آمد و
 در موسی می زارید و بحق قرابت و رحم سو گند بر وی می نهاد تا هفتاد بار فریاد
 بخواند و زاری کرد و موسی با وی التفات نکرد . و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم ،
 بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند . اینست که رب العالمین گفت: « فخرسفا بهو
 بداره الارض » .

در آثار آورده اند که رب العزة گفت: یا موسی ما افظک و اغلظ قلبک

استغاث بک سبعین مرة فلم تغثه ، اما وعزتی و جلالی لو استغاث بی مرة لاغثته .
یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تو داری . هفتاد بار از تو فریاد خواست و
فریادش نرسیدی ، بعزت و جلال من که اگر یک بار از من فریاد خواستی من او را
فریاد رسیدمی .

و فی بعض الآثار لا اجعل الارض بعدك طوعاً لاحد . قال قتاده خسف به فهو
یتخلخل فی الارض کل یوم فامة رجل لا یبلغ قعرها الی یوم القيمة . و قال بعضهم
لما خسف به قال بنو اسرائیل اراد موسی ان یتخلص ما له لنفسه . فخسف الله بداره
و امواله و کنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ایام . اگر کسی گوید چون است که
رب العزه خواسته فرعون شایسته آن کرد که بمیراث به بنی اسرائیل داد تا از
آن منفعت گرفتند و خواسته قارون شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت
گرفت و آنرا بزمین فرو برد ، جواب آنست که قارون دعوی کرده بود که آن مال
که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نه از فضل الله بدو رسید .
کما قال : « انما اوتيته علی علم عندی » ازین جهت آنرا بزمین فرو برد و شایسته
منافع ایشان نکرد .

« فماکان له من فئة » ای - جماعة « ینصرونه من دون الله » یمنعونه من الله
و یدفعون عنه عذابه . « و ماکان من المنتصرین » الممتنعین ممّا نزل به من الخسف .

« واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس » العرب تعبر عن الصیرورة باضحی و امسی
و اصبح ، تقول اصبح فلان عالماً ای - صار عالماً ، و لیس هناك من الصبح شیء ، و امسی
فلان حزیناً ای صار حزیناً . و معنی الایة صار الذین تمنوا منزلة قارون من المال
و الزینة یتندّمون علی ذاك التمنی و لم یرد بالامس یوما بعینه انما یراد به منذ زمان

قریب ، « یقولون و یکانّ الله » در این کلمت خلاف بسیار است میان علما : قومی گفتند « وی » جدا است و « کانّ » جدا ، « وی » کلمه ترحم است و « کانّ » کلمه تعجب . چنان است که کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید : وی لم فعلت ذلك وی این چیست که تو کردی . هم چنین ایشان که آن آرزوی کردند پشیمان شدند ، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند : وی آن چه آرزوی بود که ما کردیم ؛ قومی گفتند « ویک » جدا است و « انّ الله » جدا « ویک » بمعنی ویک است « و انّ الله » منصوب است با ضمیر : اعلم ، ای - اعلم « انّ الله یبسط الرزق لمن یشاء » ؛ قومی گفتند : « ویکانّ » جمله یک کلمه است بمعنی الم تر ، الم تعلم چنانکه گوئی : اما تری الی صنع الله و احسانه . همانست که پارسیان در اثناء سخن گویند ، چون از الله بر خود نعمتی شناسند : نمی بینی که خدای با من چه کرد ؟ و روی انّ اعرابیه قالت لزوجها . این ابنک ؟ فقال : ویکانه وراء البيت ، یعنی اما ترینه وراء البيت ؛ قومی گفتند کلمه تنبیه است بمنزله « الا » چنانک بعضی شعرا گفته اند :

ویکانّ من یکن له نشب یحب و من یفتقر یعیش ضرّاً

والسعی الامن یکن له نشب .

« ثم قال : « یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر » علی ما یوجبه الحکمة . و قیل کانّ الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده « و یقدر » تعجب . ای - کانه یبسط الرزق لکرامته علیه ، او یضیق لهوانه علیه . از روی تعجب میگوید : پنداری آنرا که روزی میگذرانند فراخ بروی از آنست که بنزدیک الله گرامی ترست از دیگران یا هر که می فرو گیرد خوارتر است از دیگران . یعنی که نیست . ای لایبسط الرزق علی من یبسط لکرامته عنده ولا یقدر علی من یقدر لهوانه علیه . « لو لا ان منّ الله علینا » فلم یعطنا ما تمنیناه « لخصف بنا » کاخسف بقارون . قرأ حفص بفتح الخاء والسين و

قرأ العامة بضم الخاء وكسر السين . « و يكافئه لايفلح الكافرون ، لاينجون من عذابه في الاخرة .

« تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولافساداً ، اى - نجعل الدار الاخرة ، للذين لا يريدون ، تجبراً و استطالة على الناس وتهاوناً بهم . وقال الحسن معناه الذين لم يطلبوا الشرف و العز عند ذى سلطانهم . و عن على (ع) انها نزلت في اهل التواضع من الولاة و اهل القدرة و لافساداً . قال بعضهم الفساده هنا هو الدعاء الى عبادة غير الله و قيل هو اخذ اموال الناس بغير حق و قيل هو العمل بالمعاصى . « و العاقبة للمتقين ، اى العاقبة المحمودة لمن اتقى عقاب الله باداء اوامره و اجتناب معاصيه .

كفته اندرب العالمين در اول سورة كفت : « ان فرعون علا في الارض ، اضافت علو و برترى جستن بر مردم با فرعون كرد و اضافت فساد باقارون كرد آنجا كه كفت : « ولا تبغ الفساد في الارض » انكه در آخر سورة كفت : « تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً » سراى آخرت و نعيم جنت ايشانرا است كه علو فرعونى نجويند و نه فساد قارونى

« من جاء بالحسنة فله خير منها » يعنى - من اتى الله يوم القيامة بالايمان و الاعمال الصالحة فانه يلقى من الله خيراً ، اى ثواباً و جزاءً على ذلك و هو خير كثير . والمراد بالحسنة : - كلمة الاخلاص - « لا اله الا الله » و السّيئة - الشرك - و قيل من اتى الله يوم القيامة بالاعمال الصالحة فله خير من المثوبة التى يستحقها عليها . و ذلك انه يجازيه بالواحدة عشرأ فيكون الواحد ثواباً مستحقاً و التسعة تفضلاً و جوداً ، و التسعة خير من الواحدة من ذلك الجنس و من اتى الله يوم القيامة بالكفر و الشرك فان الله لا يعاقبه على ذلك الا بقدر استحقاقه من العقاب ، و يريد الله فى ثواب الاحسان و لا يزيد فى عقاب الاساءة ، لانّ الزيادة فى الاحسان و الثواب كرم و جود و الزيادة فى الاساءة و العقاب ظلم و جور .

« انّ الذي فرض عليك القرآن » يعنى - انزله عليك و اوجب عليك العمل به . و قيل معناه - بينه على لسانك كقوله تعالى : « آتانا ما وعدتنا على رسلك » اى على السنة رسلك . و قيل الفرض التقدير ومعناه نجمة عليك، اى - انزله نجماً نجماً ومنه قوله عزّوجلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » لانه عزّوجلّ فرض فيها ، اى - قدر فيها جلد الزانى و الزانية مائة و حد القاذف ثمانين و بهذا سمي انصاء الورثة فرائض . قوله : « لرادك الى معاد » يعنى - الى مكة وهو قول ابن عباس و مجاهد . و معاد الرجل بلده لانه يتصرف فى البلاد ثم يعود الى بلده .

مقاتل كفت سبب نزول اين آية آن بود كه رسول خدا (ص) چون از غار بيرون آمد بقصد هجرت مدينه از بييم دشمن بشاه راه نرفت بلكه از راه برگشت و همى رفت تا بجهنم رسيد آنجا ايمن گشت و براه باز آمد . و ججه ميان مكة و مدينه است ، رسول خدا (ص) چون آنجا رسيد و شامراه ديد كه سوي مكة مى شد اشتياق مكة برو تازه شد ، جبرئيل آمد و كفت : يا رسول الله اشتاق الى بلدك و مولدك ؟ قال نعم ، قال فان الله عزّوجلّ يقول : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » . يعنى - الى مكة ، رسول دانست كه وعده فتح مكة است كه ميدهد و اين آيه بجهنم فرو آمد . نه مكى است نه مدنى . فانجز الله وعده و فتح له مكة و صار احدى معجزاته حيث خرج مخبره على وفق خبره ، و قيل المعاد من العادة اى - الى حيث اعتدته و ليس من العود . و قيل معاد اسم مكة ، و قيل المعاد الجنة و كان فيها ليلة المعراج ، و قيل كان فيها مع آدم فى صلبه ، و قيل الى معاد يعنى - الى القيامة و هى معاد كل خلق ، و قيل الى الموت وهو ايضاً معاد الخلق .

... « قل ربى اعلم من جاء بالهدى » هذا جواب لكفار مكة لما قالوا للنبي (ص)

انك فى ضلال فقال الله عزّوجلّ : « قل لهم ربى اعلم من جاء بالهدى » يعنى نفسه . و من

هو في ضلال مبين يعنى - المشر كين اى - هو اعلم بالفريقين. « وما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب ، القاينجا ارسال است چنانكه بلقيس گفت : « انى القى الى كتاب كريم ، و عجم گویند خبر بمن افکن ، و معنى الاية : ما كان القاؤنا اياه اليك ، « الا رحمة من ربك » . قال الفراء : هذا من الاستثناء المنقطع ، معناه : لكن ربك رحمتك فاعطاك القرآن ، « فلا تكونن ظهيراً للكافرين » . قيل هذا امر بالهجرة و المعنى لا تكن بين ظهريهم . قال مقاتل . نزلت هذه الاية حين دعى الى دين آباءه فذكره الله نعمه ونهاه عن مظاهرهم على ما هم عليه . فقال « لا تكونن ظهيراً للكافرين » اى - معيناً لهم على دينهم .

گفته اند اين آيت بايت پيش متصل است يعنى - « ان الذى فرض عليك القرآن ، فانزله عليك ولم تكن ترجو نزوله ، « لرادك الى معاد ، ظاهراً قاهراً فلا تكن للكفار لما ترى من تغلبهم وضعفك عنهم . « ولا يصدنك عن آيات الله بعداذا نزلت اليك ، اى لا يحملنك قولهم لولا اوتى مثل ما اوتى موسى على ان تترك تبليغ الرسالة و آيات الله اليهم . وقيل « ولا يصدنك عن آيات الله » يعنى - عن العمل بآيات الله « بعد اذا انزلت اليك وادع الى ربك » الى معرفته و توحيده « و لا تكونن من المشر كين » . قال ابن عباس هذا الخطاب فى الظاهر للنبي (ص) والمراد به اهل دينه . اى - لا تظاهروا الكفار ولا توافقوهم . و كذلك قوله : « ولا تدع مع الله الهاً آخر » الخطاب للنبي و المراد به غيره « لا اله الا هو » لا يستحق الالهية احدسواه ، « كل شىء هالك الا وجهه » يعنى - كل شىء فان الا ربك بوجهه . و العرب تقيم الصفة مقام الذات كثيراً يريدون بقولهم فى القسم بوجه الله اى بالله . و قال امية : تبارك سمع ربكم فصلوا ، اى تبارك ربكم ، و فى بعض الاشعار : و باركت يدالله فى ذلك الاديم الممزق . اى - بارك الله . و قال ابو العالية : كل شىء فان الآما اريد به وجهه من الاعمال . و فى

الآثر : يجاء بالدنيا يوم القيامة فيقال ميزوا ما كان لله منها قال فيماز ما كان لله منها
ثم يؤمر بسائرهما ، فيلقى في النار. و قال الضحاك : « كل شيء هالك الا الله والعرش
و الجنة والنار ، « له الحكم » اي - القضاء النافذ و التدبير الماضي في خلقه في الدنيا
و الآخرة . و قيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه ، « و اليه ترجعون » تردون
في الآخرة . و قيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه . « و اليه ترجعون » تردون
في الآخرة فيجزئكم باعما لكم . و قيل اليه مصير الخلق في عواقب امورهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى . « انّ قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم » حبّ الدنيا حمل
قارون على جمعها و جمعها حمله على البغى عليهم و صار كثرة ماله سبب هلاكه . و
في الخبر ، « حبّ الدنيا رأس كل خطيئة » . دوستی دنیا همه سر گناهانست و
مایه هر فتنه ، بیخ هر فساد، هر که از خدا باز ماند بمهر و دوستی دنیا باز ماند .
دنیا پلی گذشتنی است و بساطی در نوشتنی ، مرتع لاف گاه مدعیان و مجمع بارگاه
بی خطران . سرمایه بی دولتان ، و مصطبه بدبختان . معشوقه ناکسان و قبله خسیسان
دوستی بی وفا و دایه بی بی مهر . جمالی با نقاب دارد ، و رفتاری ناصواب دارد و چون
تو دوست در زیر خاک صد هزاران دارد، بر طارم طواری نشسته و از شبکه شک می
برون نکرد ، با تو میگوید :

من چون تو هزار عاشق از غم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم
مصطفی (ص) گفت ، « ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف
 ماله فی یده عاریة والضیف منطلق و العاریة مردودة . وفی روایة اخری ان مثلکم فی
 الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة - میگوید مثل شمادین دنیای غدار مثل
 مهمانیست که بمهمان خانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودن هم چون آن
 مرد کاروانی که بمنزل فرو آید لابد از آنجا رخت بردارد ، و تمنا کند که آنجا بایستد
 سخت نادان و بی سامان بود که آنکه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید .
 جهد آن کنای جوانمرد که این پل بلوی سلامت باز گذاری و آنرا دارالقرار
 خود نسازی و دل درونه بندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد . صد شیر گرسنه در کله
 کوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند: « ان الشیطان لکم عدو » فاتخذوه عدواً
 و صد شیطان آن نکند که نفس اماره با تو کند: « اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک » . یکی
 تامل کن در کار **قارون** بدبخت نفس و شیطان هر دو دست درهم دادند تا او را از دین
 بر آوردند ، از آن که آبش از سر چشمه خود تاریک بود یک چند او را با عمل عاریتی
 دادند لؤلؤ شاهوار همی نمود چون حکم ازلی و سابقه اصلی در رسید خود شبه قیر
 رنگ بود زبان حالش همی گوید :

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چومن بسیاری
 اکنون که نماند با توام بازاری در دیده پنداشت زدم مسماری

« فخسفنا به و بداره الارض » بدعای موسی او را بزمین فرو برد و قارون سو کند
 بر موسی می نهاد بحق قرابت و موسی بوی التفات نکرد و میگفت : یا ارض خذیه ،
 تا آنکه که عتاب آمد از حق جل جلاله که یا موسی نادک بحق القرابة وانت تقول یا
 ارض خذیه ، یا موسی اگر مرا خواندی من او را اجابت کردمی .

در قصه آورده اند که هر روز يك قامت خویش بزمین فرو می شد تا آن روز که یونس در شکم ماهی در قعر بحر برورسید و قارون از حال موسی پرسید چنان که خویشان را پرسند ، فاوحی الله تعالی : لا تزرد فی خسفه بحرمة انّه سأل عن ابن عمه و وصل به رحمه .

« تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً ، فرداد سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقربان حضرت جبروت قومی باشند که درین دنیا برتری و مهتری نجویند، خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و بچشم پسند هرگز در خود ننگردند ، چنانکه آن جوانمرد طریقت گفت که از موقف عرفات باز گشته بود او را گفتند کیف رأیت اهل الموقف ؟ چون دیدی اهل موقف را ؟ جواب داد که رأیت قوماً لولا انی كنت فیهم لرجوت ان یغفر الله لهم - قومی را دیدم که اگر نه من در میان ایشان بودمی امید بودی که همه آمرزیده باز گردند .

ای جوانمرد بچشم پسند بخود منگر و در راه « من » مشو که هرگز کسی بر منی سود نکرد . آنچه بر ابلیس آمد از روی منی آمد که گفت : « انا خیر » یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده ، گفت : مگو که من تا نشوی چو من . این خود راه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت . اما در راه شریعت منی بیو کردن روا نیست ، زیرا که در شریعت حوالت با تو است و از آن بسر نشود .

شیخ بو عبدالله خفیف گفت منی بیو کردن در شریعت زندقه است ، و منی اثبات کردن در حقیقت شرك است چون در مقام شریعت باشی همی گوی که من ، چون در راه حقیقت باشی میگوی که : او ، خود همه او شریعت افعال است و حقیقت احوال ، قوام افعال بتو و نظام احوال با او .

« انّ الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » فی الظاهر الی مکه و کان

يقول كثيراً الوطن الوطن فحقق الله سؤاله ، و اما في السرو الاشارة فالمعنى ان الذي ينصبك باوصاف التفرقة بالتبليغ و بسط الشريعة لرادك الى الجمع بالتحقيق بالفناء عن الخلق .

مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باین آیت او را از مضیق تفرقت باصحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود ، تا میگفت : « لا یسعی فی وقتی غیر ربی » .

پیر طریقت گفت : آنکس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد . و آنرا که نسب او درست باشد بعقوبت نسب بریده نگردد . در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانست ، عبارت از حقیقت جمع بهتان است ، مستهلک را در بحر بلا چه بیانست ، از مستغرق در عین فنا چه نشانست ، این حدیث رستاخیز دل و غارت جانست ، باصولت وصال دل و دیده را چه توانست ، آنکس کو بر نسیم وصال خود حیرانست ، دیرست تا جان او به مهر ازل گروگان است ، بی دل باد که از پی دل بفغانست . بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست .

« كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون » ، هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمه فنا . نابوده دی و نیست فردا ، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی ، پاینده ، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند (۱) میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و باز گشت همه کار و همه خلق با وی جاودان .

پیر طریقت گفت : الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی : کار بحکمت می اندازی و

(۱) يك نسخه : خداوند

بلطف میسازی ، نه بیدارست و نه بازی ، آلهی نه بچرائی کار تو بنده را علم، و نه بر تو کس را حکم . سزاهای تو ساختی، و نواهای تو خواستی . نه از کس بتو، نه از تو بکس ، همه از تو بتو همه توئی بس ، «الاکل شیء ما خلا الله باطل» . خدا و بس علایق منقطع ، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی .

۲۹ - سورة العنكبوت - مکیّة

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 «آلم (۱)» منم خداوند الله نام داناتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام .
 «احسب الناس ان يتركوا» پنداشتند مردمان که ایشانرا بگذارند ، «ان
 يقولوا آمنا» تامیگویند که بگوئیم ، «وهم لا يفتنون (۲)» و ایشانرا بنه آزمایند .
 «ولقد فتنا الذين من قبلهم» بیازمودیم ایشانرا که پیش ازینان بودند ، «فليعلمن
 الله الذين صدقوا» ناچاره الله آزماید تابیند ایشان که راست میگویند ، «وليعلمن
 الكاذبين (۳)» و ببیند ایشانرا که دروغ میگویند .
 «ام حسب الذين يعملون السيئات» می پندارند اینان که بدیها میکنند ،
 «ان يسبقونا» که ازما پیشند (۱) و برما بگذرند ، «وما را در خود کم آرند» ،
 «سآء ما يحكمون (۴)» بد حکمی که میکنند [ونهاد که فرو می نهند] .
 «من كان يرجو لقاء الله» هر که می ترسد از رستخیز و رسیدن او بر الله
 و پاداش دادن او ، «فان اجل الله لات» تا بداند که هنگام داوری داشتن و پاداش

دادن او آمدنی است [و بودنی] . « و هو السميع العليم (۵) » ، و اوست شنوا و دانا .

« و من جاهد » ، و هر که باز کوشد [با دشمن یا با هواقتن] « فانما يجاهد لنفسه » ، خویشتن را با کوشد « ان الله لغني عن العالمين (۶) » ، که الله بی نیازست از همه جهانیان ، [نه طاعت ایشان او را افزاید نه عصیان او را گزاید] .

« و الذین آمنوا و عملوا الصالحات » ، ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند ، « لنكفرن عنهم سيئاتهم » ، بستریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان ، « و لنجزینهم » ، و پاداش دهیم ایشانرا ، « احسن الذی كانوا يعملون (۷) » ، بر نیکوتر کاری که میکردند .

« و وصینا الانسان » ، اندرز کردیم مردم را ، « بوالدیه حسناً » ، به پدر و مادر که با ایشان نیکوئی کن ، « و ان جاهدك لتشرك بی » ، و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من ، « ما لیس لك به علم » ، چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است ، « فلا تطعهما » ، ایشانرا فرمان مبر ، « الی مرجعکم » ، [شما را با پدر و مادر بنه خواهند گذاشت که با من باید آمد] باز گشت شما با من است ، « فانبتکم بما کتتم تعملون (۸) » ، تا بخرم کنم شما را به پاداش آنچه میکردید .

« و الذین آمنوا و عملوا الصالحات » ، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند ، « لنذخنهم فی الصالحین (۹) » ، نامهای ایشان در نیکان کنیم و ایشانرا در عداد شایستگان کنیم .

« و من الناس من یقول آمنا بالله » ، و از مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای ، « فاذا اوزی فی الله » ، و هر که کهرنج نمایند او را از بهر خدای « جعل فتنه الناس کذاب الله » ، آن رنج نمودن و عذاب کردن مردمان چون عذاب الله اند [و از ایمان باز پس

آید] «و لئن جاء نصر من ربك، و اگر یاری رسد و نصرتی آید از خداوند تو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی» «لیقولن انا كنا معكم» کویندما با شما بودیم. «و لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین (۱۰)» الله دانا تر دانائی است بآنچه در دل جهانیانست.

«و لیعلمن الله الذین آمنوا» و ناچاره بر خواهد رسید الله و تابیند که آن کیست که بگروید «و لیعلمن المنافقین (۱۱)» و بیند که آن که اند که دورویان اند. «و قال الذین کفروا للذین آمنوا» کافران گفتند فرا گرویدگان، «اتبعوا سبیلنا» بر راه و بر کیش ما روید «و لنحمل خطایاکم» و ما گناهان شما همه برداریم «و ما هم بحاملین من خطایاهم من شیء» و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز برندارند، «انهم لکاذبون (۱۲)» ایشان دروغ میگویند.

«و لیحملن اثقالهم» ناچاره که بارهای گناهان خویش بر میدارند «و اثقالاً مع اثقالهم» و بارهای بیراه کردگان خویش «و لیستلن یوم القیمة» و ایشانرا پیرسند روز رستاخیز «عما كانوا یفترون (۱۳)» از دروغها که میگفتند.

«و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه» فرستادیم نوح را بقوم او «فلبث فیهم» درنگ کرد در میان ایشان، «الف سنة الا خمسين عاماً» هزار سال کم پنجاه سال «فاخذهم الطوفان» فرا گرفت ایشانرا طوفان «و هم ظالمون (۱۴)» و ستمکاران ایشان بودند.

«فانجیناه و اصحاب السفینة» برهانیدیدم او را و ایشان که در کشتی بودند «و جعلناها آیه للعالمین (۱۵)» و نشان گذاشتیم آنرا تا جهان بود جهانیانرا. «و ابرهیم اذ قال لقومه» و فرستادیم ابراهیم را آنکه که گفت قوم خویش را «اعبدوا الله و اتقوه» الله را پرستید و پرهیزید از عذاب او «ذلکم خیر لکم» آن به شما را «ان کنتم تعلمون (۱۶)» اگر میدانید.

«انما تعبدون من دون الله اوثاناً» این چه می پرستید فرود از الله بتان

است ، « و تخلقون افکاً » و کاریست که شما درمیگیرید و شما می سازید و می تراشید بدروغ ، « ان الذین تعبدون من دون الله ، اینان که می پرستید فرود از الله ، لا یملکون لکم رزقاً » شما را روزی ندادند و بر آن توانا نه اند ، « فابتغوا عند الله الرزق » بنزدیک الله روزی جوئید « و اعبدوه » و او را پرستید « و اشکروا له » و او را آزادی کنید « الیه ترجعون (۱۷) » با او خواهند برد شما را .

« و ان تکذبوا » و اگر دروغ زن گیرید ، « فقد کذب امم من قبلکم » دروغ زن گرفت گروهانی پیش از شما ، « و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (۱۸) » و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا

النوبة الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره جمله مکی است و از علی (ع) روایت کرده اند که میان مکه و مدینه فرو آمد ؛ و گفته اند همه مکی است مگر دو آیت : « و وصینا الانسان بوالدیه » و قوله : « و من الناس من یقول آمنا بالله » . یحیی بن سلام گفت همه مکی است مگر ده آیت از اول سوره . و درین سوره دو آیت منسوخ است : یکی « و لا تجاد لوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن » این در شأن اهل کتاب فرو آمد پس منسوخ گشت باین آیت که در سوره التوبة است : « فاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » الی قوله « و هم صاغرون » و آیت دیگر : « و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربّه قل انما الایات عند الله » ، تا اینجا محکم است ، و منسوخ این قدر است که : « و انما انا نذیر مبین » بآیت سیف منسوخ گشت . اما عدد آیات و کلمات و حروف این سوره گفته اند هفتاد و نه آیت است و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه ، و چهار هزار و صد و نود و

پنج حرف و در فضیلت سوره ابی کعب گوید: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة العنكبوت كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل المؤمنين و المنافقين» .

«الم» سبق الكلام فيه و وقوع الاستفهام بعده يدل على استقلالها و انقطاعها

عما بعدها في هذه السورة و غيرها من السور .

«احسب الناس ان يتركوا» هذا الكلام في صورة الاستفهام لكنه تفریع و توبيخ،

و الناس هاهنا اصحاب رسول الله الذين جزعوا من اذى المشركين، و المعنى - احسبوا

و ظنوا ان يهملوا و يقتصر منهم على ان يقولوا آمنا، ای - صدقنا بما اخبرتنا و لا

يمتحنون بما يظهر حقيقة ايمانهم من انواع الاختبار و الابتلاء، لا يصابون بشدائد

الدنيا و اذى المشركين، و انما فتنوا ليظهر المخلص من المنافق و الصادق من الكاذب.

و قيل معناه - اظن المؤمنون ان يهملوا فلا يؤمروا و لا ينهوا و لا يختبروا بشدائد

الشرايع كالصلوة و الصوم و الحج و الجهاد . و قيل «لا يفتنون» ای - لا يعاملون

معاملة المختبر و ذلك ان الله تعالى انما يجازى عباده على ما يظهر منهم لا على ما

يعلم منهم، فانهم انما يستحقون الجزاء على كسبهم و علم الله ليس من كسبهم . و

فائدة اخبار الله تعالى بهذا ان يوطن المكلف نفسه على ذلك المحن، فاذا نزل به

الامر كان ذلك ايسر عليه .

در سبب نزول این هردو آیت خلافت میان علماء تفسیر: شعبی گفت: قومی

بودند در مکه بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند بمدینه تا اصحاب رسول

با ایشان نوشتند که اقرار مجرد باسلام شما را بکار نیاید، و نپذیرند تا آنکه که

هجرت کنید و بر رسول خدا پیوندید. ایشان برخاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان

مکه بر پی ایشان رفتند تا بر هم رسیدند و جنگ کردند. قومی از ایشان کشته شدند

و قومی برستند. این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد، و آن آیت که در سورة النحل

است: «ثم ان ربك للذین هاجروا من بعدما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربك

من بعدها لغفور رحيم. مقاتل گفت در شأن مهجع بن عبدالله فرو آمد، مولى عمر -
 خطاب اول قتیلی از مسلمانان روز بدر او بود، رماه عامر بن الحضرمی بسهم
 فقتله. رسول خدا گفت آن روز: «سید الشهداء مهجع و هو اول من يدعى الى باب
 الجنة من هذه الامة» مادر و پدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید
 رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشانرا خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد
 در دنیا بلا و مشقت در ذات الله جل جلاله و در کار دین. مجاهد گفت در شأن
 عمار یاسر فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس
 رب العالمین تعزیت و تسلیت ایشانرا آیت فرستاد:

«و لقد فتنا الذين من قبلهم» باز نمود و بیان کرد که امتحان ایشان نه چیزی
 بدیع است، که خود با ایشان میروند، بلکه پیشینیان را همین بود از انبیا و مؤمنان،
 فمنهم من نشر بالمنشار ومنهم من قتل. وابتلى بنو اسرائيل؛ فرعون فکان یسومهم
 سوء العذاب. «فلیعلمنّ الله الذين صدقوا» فی ایمانهم «و لیعلمنّ الكاذبین» والله تعالی
 عالم بهم قبل الاختبار. مقاتل گفت: علم اینجا بمعنی رؤیت است و نظیر این در قرآن
 فراوانست و قال بعضهم معناه لیجازین الصادقین علی صدقهم و الكاذبین علی کذبهم
 وقيل لیميز الله الصادقین من الكاذبین كقوله: «لیميز الله الخبیث من الطیب». و قيل
 نزات الآیة فی جماعة من المؤمنین و عدوا ان یجاهدوا مع النبی (ص)، فمنهم من
 انجز وعده و منهم من اخلف.

«ام حسب الذين يعملون السيئات» یعنی الشرك «ان یسبقونا» یعنی یعجزونا
 و یفوتونا فلا نقدر علی الانتقام منهم «ساء ما یحكمون» بس ما حکموا حین ظنوا
 ذلك، و موضع «ما» نصب، ای - ساء حکما حکمهم كما تقول نعم رجلا زید.
 و یجوز ان یکون رفعا علی معنی ساء الحكم حکمهم.

«من كان یرجو لقاء الله» یعنی - من کان یرجو الله فی یوم لقائه و یطمع فی ثوابه
 «فان اجل الله» الذی اجله لبعث خلقه للجزاء من الثواب و العقاب «لات» قریباً و

قيل معنى «يرجو» يخاف ، اى - من كان يخاف الموت والمصير الى الله و الى موضع المحاسبة و المجازاة فليتقدم فى اصلاح اعماله بالتوبة ، فان اجل الله و هو اجل الموت الذى كتبه على جميع عباده سيأتيه . وتلخيص الكلام انّ من يخشى الله اويأمله فليستعد له و ليعمل لذلك اليوم كما قال تعالى : « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً » . « و هو السميع » لقول من قال آمنت « عليهم » بصدقه فيه و كذبه . و اكثر ماترى فى القرآن من ذكر لقاء الله و كذلك فى الحديث ، يراد به الساعة كقوله (ص) : « لقاءك حق » و كقوله : « لقي الله و ما عليه خطيئة » ، و كقوله : « ما منكم من احد الا و هو يلقي الله ليس بينه و بينه ترجمان » ، هذا و امثاله .

« و من جاهد فانما يجاهد لنفسه » اى - من جاهد نفسه بالصبر على طاعة الله و جاهد الكفار بالسيف و جاهد الشيطان بدفع و ساوسه فانما يجاهد لنفسه ، له ثوابه و منفعته . « ان الله لغنى عن العالمين » لم يأمرهم بالطاعة لحاجة منه اليها ، ثم بين انّ النفع فيها يرجع الى المطيع .

فقال تعالى : « والذين آمنوا و عملوا الصالحات لنكفرنّ عنهم سيئاتهم » ، يعنى - من آمن بالله و رسله و اطاع الله فيما امره به فان الله مع غناه عنه و عن اعماله يكافيه على اعماله بتكفير السيئات . و التكفير - اذهاب السيئة و ابطالها بالحسنة - ثم يتفضل عليه بالثواب فذلك قوله : « و لنجزينهم احسن الذى كانوا يعملون » ، يعنى - باحسن اعمالهم و هو طاعة الله و اداء الفرائض . و قيل معناه : و لنعطينهم اكثر ما عملوا و احسن ، اى - بالواحد عشرا و بالواحد سبعين ، كما قال تعالى : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » و انما قال « احسن » لانّ المباحات من الحسنات و لا يثاب عليها .

« و وصينا الانسان بوالديه حسناً » اى - برّأبهما و عطفاعليهما ، و المعنى - اوصيناه فيما انزلناه من الكتب على رسلنا ان يفعل بوالديه ما يحسن . و قيل وصينا الزمنا و نصب « حسناً » على المصدر ، تقديره بان يحسن حسناً .

«وانجاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم» ای - ما ليس لك به حجة ، لان الحجّة طريق العلم، «فلا تطعهما». و جاء في الحديث: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق». ثم اوعد بالمصير اليه فقال: «اليّ مرجعكم فانبتّكم بما كنتم تعملون» اخبركم بصالح اعمالكم و سيئها فجازيكم عليها. اين آيت در شأن سعد بن ابی وقاص فرو آمد و مادر وی: حمّنة بنت ابی سفيان بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف؛ چون سعد مسلمان شد مادر وی سو کند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب با سایه نشود تا آنکه که سعد از دین محمد باز کرده. پس سه روز بافتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا سعد گفت: یا امّاه اگر ترا هفتاد جانست، یکان یکان بینم که بیرون همی آید از کرسنگی و تشنگی، من از دین محمد باز نکردم. سعد این قصه با رسول خدا بگفت. جبرئیل آمد و این آیت آورد. رسول خدا گفت الله تعالی چنین میفرماید که نفع دنیا از ایشان باز مگیرید اما بشرك ایشانرا فرمان مبرید. اینست که ربّ العالمین گفت: «فلا تطعهما اليّ مرجعکم»، معنی آنست که در شرك مادر و پدر را فرمان مبرید که شما را با ایشان بنخواهند گذاشت، شما را باز من باید گشت. عن يهز بن حكيم عن ابيه عن جده، قال قلت: يا رسول الله من ابرّ؟ قال: امّك قلت: ثم من؟ قال: ثم امّك. قلت: ثم من؟ قال: ثم امك. قلت: ثم من؟ قال: ثم اباك ثم الاقرب فالاقرب. و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «الجنة تحت اقدام الامهات».

«و الذين آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم في الصالحين» ای - فی زمرتهم و جملتهم، و قيل فی مدخل الصالحين، وهو الجنة. و گفته اند «فی» اینجا بمعنی مع امّت و صالحین انبیاء اند. و قد مدح الله عزّوجلّ طائفة من الرسل فی القرآن بالصالح، و هو من غاية ما يمدح به العباد. و نظیر الآية قوله: «و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين» الآية.

« و من الناس من يقول آمنا بالله فاذا اودى في الله » ای - اذا اصيب بمكروه في سبب اظهار دين الله « جعل فتنة الناس » كعذاب الله ، ای - ترك الايمان خوفاً من عذاب الناس كما ينبغي ان يترك الكفر خوفاً من عذاب الله ، فعدل عذاب الدنيا ، الذي هو ساعة ، بعذاب الله الذي هو باق و لا ينقطع . قال الزجاج : جزع من عذاب الناس و لم يصبر عليه فاطاع الناس كما يطيع الله من يخاف عذابه . معنى آنست که از مردمان قومی اند که بزبان میگویند : « آمنا بالله » ، اظهار ایمان بزبان می کنند اما ایمان در دل ایشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم چنان ترسند که از عذاب الله باید ترسید . چون بلائی و رنجی از مردم بایشان رسد بسبب اظهار ایمان ، ایشان از ایمان باز پس آیند و با کفر شوند و ندانند که عذاب الله نه چون عذاب مردمان است : عذاب مردمان يك ساعت بود و آخر بسر آید و عذاب الله جاوید بود که بسر نیاید . و انگه این منافقان چون وامؤمنان رسند و مؤمنان را فتحی و دولتی و غنیمتی بود گویند : « انا كنا معكم ، علی عدوكم و كنا مسلمين و انما اكرهنا علی ما قلنا فاعطونا نصيباً من الغنيمة . گویند نصبت غنيمت بما دهيد که ما هم چون شما گروید کانیم و اگر بخلاف ایمان چیزی گفته ایم با کراه گفته ایم . رب العالمين ایشانرا دروغ زن کرد ، گفت : « اوليس الله با علم بما في صدور العالمين » من الايمان و النفاق .

« و ليعلمنّ الله الذين آمنوا ، صدقوا فثبتوا علی الاسلام عند البلاء ، و ليعلمنّ المنافقين بترك الاسلام عند البلاء . و قال ابن عباس نزلت في المومنين الذي اخرجهم المشركون معهم الى بدر فارتدوا و هم الذين نزلت فيهم : الذين تتوفيتهم الملكة ظالمة انفسهم » و قيل نزلت في عياش بن ابي ربيعة المخزومي حين اسلم فخاف علی نفسه و خرج فرده اخواه لامه ابو جهل و الحارث ابنا هشام و لم يزلوا يعذبانه حتى رجع الى الكفر فلما نزل قوله : « جعل فتنة الناس كعذاب الله » ها جرمع رهط

كانوا يعذبون فاسلم و حسن اسلامه و هم الذين كان رسول الله (ص) يدعو لهم اذا فنت ويقول : « اللهم نَجِّ المستضعفين بمكة » فانجاهم الله . و قال بعض العلماء نسخت هذه الآية قوله عز وجل : « من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره » الآية .

« و قال الذين كفروا ، من قريش « للذين آمنوا » منهم « اتبعوا سبيلنا » اى - كونوا على مثل ما نحن عليه من التكذيب بالبعث بعد الممات و جحود الثواب و العقاب على الاعمال فانكم ان اتبعتم سبيلنا فى ذلك فبعثتم و جوزيتم على الاعمال نتحمل آثام « خطاياكم » عنكم حينئذ قوله : « و لنحمل خطاياكم » لفظه امر و معناه جزاء ، والمعنى ان اتبعتم سبيلنا حملنا خطاياكم . و قيل هو جزم بالامر كأنهم امروا انفسهم بذلك فاكذبهم الله عز وجل ، فقال و ما هم بحاملين من خطاياهم « من شيء انهم لكاذبون » فيما قالوا من حمل خطاياهم .

گفته اند اين سخن ابو سفيان گفت و امية بن خلف با عمر بن الخطاب گفتند اورا كه اگر در دين ابا و اجداد خود بودن و بر آن پائيدن تبعه اى خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود گيريم تا تو از ان برى شوى . رب العالمين ايشان را بر ان سخن دروغ زن كرد ، گفت : ايشان دروغ ميگويند و از گناهان و تبعات هيچكس هيچ چيز بر ندارند .

آنكه گفت : « وليحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » يعنى ليحملن اثقال انفسهم و اثقال من اضلّوهم و لا ينقصون من اثقال المحمولين عنهم شيئاً و ذلك انهم يعاقبون على كفرهم و يزدون عذاباً لدعاء فيرهم الى الكفر لان الدعاء الى الكفر كفر ؛ لان احداً لا يعذب لذنب غيره . فتأويل الآيتين : ان الكافر لا يحمل اثقال المرید حملاً يخفف ظهورهم منها و يبرىء رقابهم و لكن يحمل الكافر مثل اثقال من اضله و لا ينقص من اثقاله و هو قوله عز وجل : « ليحملوا اوزارهم » كاملة يوم القيمة و من اوزار الذين يضلّونهم بغير علم . و روى الحسن البصرى مرسل عن رسول الله (ص) قال :

ایما داع دعا الی هدی فاتبع علیه و عمل به فله اجور الذین اتبعوه و لاینقص ذلك من اجورهم شیئاً و ایما داع دعا الی ضلالة فاتبع علیها و عمل بها فعليه مثل اوزار الذین اتبعوه لاینقص ذلك من اوزارهم شیئاً ثم قرأ الحسن : « و لیحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » . و قال (ص) : « من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لا ینقص ذلك من اجورهم ، و من سنّ سنة سیئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها لا ینقص ذلك من اوزارهم شیئاً » . « و لیستلن يوم القيمة عما كانوا یفترون » من دعائهم الی الکفر ای یسألون سؤال توبیح و تقریح لم فعلوه و بائی حجة ارتکبوه ، کما قال تعالی « و قفوه انهم مسئولون » .

« و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسين عاماً » از ابن عباس روایت کرده اند که نوح (ع) چون نبوت و بعثت بوی پیوست چهل ساله بود و هزار سال کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردم بسیار شدند جمله عمر وی هزار سال و پنجاه سال بود . و یروی عن ابن عباس ایضاً موقوفاً و مرفوعاً انّ نوحاً ارسل الی قومه و هو ابن مائین و خمسين سنة و عاش بعد الطوفان مائین و خمسين سنة . باین قول عمر وی هزار و چهار صد و پنجاه سال بود و بقول عکرمه هزار و هفتصد سال عمر وی بود ، و این آیت تحقیق آنست که ربّ العزّة گفت و لقد فتنا الذین من قبلهم یعنی و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثنا ایاک ، فافام فی قومه هذه المدة المديدة یدعوهم الی دین الله . فلم یقبل منه ذلك الا القلیل الذین ذکرهم الله فی قوله : « وما آمن معه الا قلیل » . فاخذهم الطوفان وهم ظالمون ، الطوفان کل شرّ عام یطیف بالناس من مطر دائم او موت جارف او طاعون او جدری او حصبة او مجاعة ، و هو فی هذه الایة الغرق ، و قیل سماه طوفاناً لانّ الماء فی ذلك الیوم طاف فی جمیع الارض .

« فانجیناه و اصحاب السفینة » من الغرق « وجعلناها » یعنی - السفینة « آية

للعالمين ، سفينة نوح كانت اول سفينة فى الدنيا فابقيت السفن آية و عبرة للخلق و علامة من سفينة نوح . و هو قوله عزوجل : « و لقد تر كناها آية » و قيل معناه جعلنا نجاة من فى السفينة من الغرق دلالة يستدل بها على صدق نوح و قيل جعلنا العقوبة آية اى عظة للعالمين يعظون بها .

« و ابراهيم » يعنى و اذكر ابراهيم « اذ قال لقومه ، اعبدوا الله » و حده ، و حده و لاتعبدوا غيره « و اتقوه » اى اتقوا عذابه فى مخالفة امرى « ذلكم خير لكم اى - ما امرتكم به خير لكم » ان كنتم تعلمون « الخير و المشر .

« انما تعبدون من دون الله اوثانا » « ما » فى قوله : « انما » كافة ، و ليست بمعنى « الذى » ، و الوثن - ما كان من الحجارة و مالا صورة له ، و الصنم - ما كان له صورة - « و تخلقون افكاً » الافك - اسوء الكذب ، و الخلق يكون باللسان من قول الكذب او الصنعة باليد . يقال خلق و اختلق اى - افترى . خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست . « و تخلقون افكاً » هر دو معنى احتمال كند : بر دروغ زبان معنى انست كه شما بر الله دروغ ميگوئيد كه ميگوئيد اوثان شر كاء خدا اند ، و بر معنى فعل دست قول مجاهد است كه : تصنعون اصناماً بايد يكى فتسمونها آلهة و ذلك افك . و برين قول معنى انست كه « انما تعبدون من دون الله اوثانا » و انتم تصنعونها و تنحتونها . خبر ميدهدرب العزة از ابراهيم خليل كه قوم خود را گفت شما فرود از الله بتانى را مى پرستيد كه خود ساخته ايد و تراشيده ايد همان است كه جائي ديگر گفت : « اتعبدون ما تنحتون » .

ثم قال : « ان الذين تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقاً » اى - لا يقدرين على ان يرزقوكم . يقال ملكت الشىء اذا قدرت عليه . و منه قول موسى : « لا املك الا نفسى و اخى » اى - لا اقدر الا على نفسى و اخى و منه قول بنى اسرائيل : « ما اخلفنا موعده بملكنا » ، اى - بقدرتنا « فابتغوا عند الله الرزق » اى - سلوا الله حوائجكم

« و اعبدوه » و حدوده « و اشكروا له » على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون في عواقب اموركم .

« و ان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم » هذا تسلية للرسول (ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود . فقال ، « و ان تكذبوا ، يا معشرا لمشركين رسولنا محمداً فيما دعاكم اليه فقد كذبت جماعات من قبلكم رسلها فيما دعيتهم اليه من الحق فسيهلككم في استحقاق العذاب سبيلهم . » و ما على الرسول الاّ البلاغ المبين ، ، اي ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك ولا ذنب لانه ليس عليك الا تبليغ ما اوحى اليك بلاغاً مفهوماً بيّناً ثم ان لم يؤمنوا فانّ غائلة كفرهم عائدة اليهم ، لا اليك . « و البلاغ المبين » الذي يبين لمن سمعه ما يراد به .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بسم الله الملك المتعالى عن الحدود و الغايات ؛ المقدس عن الدرك و النهايات ، المنزه عن تجارف العبارات ، الباطن عن حصر الاحاطات ، الظاهر في البيّنات و الآيات . اول باران از ابر عنايات اين نام است اول نفس از صبح كرامت اين نامست ، اول جوهر از صدف معرفت اين نامست ، اول نشان از وجود حقيقت اين نامست . اول شاهد بر مشاهده روح اين نامست ، دل را فتح و جانرا فتوح اين . نامست معرفت را راه است حقيقت را درگاه است . انبساط

را در است ، صحبت را سر است . فرا وصال اشارتست ، از کمال حال عبارتست خائف
را امان است ، راجی را ضمان است . طالب را شرفست ، عارف را صلف است ، محب
را تلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو
«الْم، الالف من الله و اللام من جبرئیل (ع) و المیم من محمد (ص) . الف
اشارتست فرا الله ، لام اشارتست فرا جبرئیل میم اشارتست فرا محمد (ص) . رب
العزة سو کند یاد میکند با کلهیت خویش و بامانت جبرئیل و بصدق نبوت محمد که
وحی کننده منم و آرنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جل جلاله میل روانه
از جبرئیل خیانت روانه از مصطفی محمد تهمت روانه . نا گرویدن از کجا و از
پذیرفتن حق روی گردانیدن چرا او فایده قسم ، بعد از آن که مردم دو گروه اند :
مومنان اند که پی قسم استوار دارند، و کافرانند که با قسم استوار ندارند . آنست
که قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد ، و عادت عرب آنست که سو کند یاد کنند
و تحقیق راستی آنچه از خود خبر دهند .

« احسب الناس ان یترکوا ، بمجرد الدعوی فی الایمان دون المطالبة بالبلوی
هذا لایکون ، و قيمة کل امری ببلواه ، فمن زاد قدر معناه زاد قدر بلواه . قال النبی
(ص) ، « ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل . فالامثل . و قال (ص) : ان الله
عزوجل اذا اراد بقوم خیراً ابتلاهم . » مثال ربانی از حضرت ربوبیت آنست که بلاء
از در که ما خلعت دوستانست، هر که در مقام دوستی بر اغیار مرتبتی جوید در بوستان
نزهد دوستان گل بلا بیشتر بوید . خواهی که بدانی درنگر بحال سید ولد آدم ،
مقتدای اهل شریعت و مقدم و سالار اهل حقیقت . چون آن مهتر قدم درین کوی
نهاد يك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند ؛ اگر یکساعت مربع نشست خطاب
آمد که بنده بی بنده وارنشین ؛ و اگر يك بار انگشتی در انگشت بگردانید

تازیانه عتاب فرو گذاشت که : « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً » ؟ و اگر يك بار قدم به بستاخى بر زمین نهاد فرمان آمد که : « ولا تمش فى الارض مرحاً » و اگر روزی گفت عائشه را دوست دارم دید آنچه دید . از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید باطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بلا بنالد ؟ هر چه در خزائن غیب زهر بود در یک قدح کردند و بردست وی نهادند و پرده از سر وی برداشتند . گفتند یا محمد این زهرها بر مشاهده جمال ما نوش کن : « و اصبر لحکم ربك فانك باعیننا » .

ولو بيد الحبيب سقيت سماً لكان السم من يده يطيب

دشنام توای دوست مرا مدح و ثناست جور تو مرا عدل و جفای تو وفاست

« و لقد فتننا الذين من قبلهم » تعزیت و تسلیت صحابه رسول است بآن رنجها

و بلیتها که بایشان میرسید ، در درویشی و بی کامی ، و در غزاها و حربها . قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می بنالیدند و گاه گاه شکوی نمودند رب العزّه گفت : یا محمد ایشانرا خبر ده که پیغامبران گذشته و نیک مردان سلف چه بار بلا کشیدند و چون بر بلاها و محنتها صبر کردند . اندیشه کن در کار آدم صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاک حسرت درین میدان بلیت بنشانند . صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد . مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند . از بس که بگریست بجای اشک از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشک گشت . تا بجائی رسید تضرع و زاری وی که نداء جبّاری بدو پیوست (۱) که : یا آدم ما هذه البلیة التي قدا حاطت بك ؟ ما هذا الکابة التي بوجهك وجهاً صنعته بیدی و صورتی بنقش احدیتی و جعلته قدماً سوياً اجریت

فيه روحاً كجری الماء فی العود . الطف و ارقّ من الهواء و اندی می الماء اروح من الروح و افیح من العطر . چنان دردی و اندوهی بیاید تا چنین نواختی و اکر امی پیش آید . چه باید نالیدن از دردی که درمانش اینست . بجان باید خریدن بلائی که سر انجامش چنین است . فرمان آمد که : یا آدم این همه بار حسرت و تضرّع چرا بر خود نهاده ای ؟ این چه بلیت است که گرد تو بر آمده و دران بمانده ای ، این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته ای چهره ای که من در پرده عصمت « خلق الله آدم علی صورته » کشیده ام ، شخصی که تاج : « خلقت بیدی » بر سرش نهاده ام ، طینتی که بتخصیص : « خمر طینة آدم بیده » مشرف گردانیده ام ، قدی که حله « و نفخت فيه من روحي » در برش پوشانیده ام ، چه پنداری که آنرا بقهر خود از بر خویش برانم یا باتش قطیعت بسوزانم ؟ یا آدم ! اتهمنی و لست متهما . یا آدم در مهربانی منت تهمتی بود ؟ یا در دوستی منت شبهتی بود (۱) ؟ می ندانی که تو بدیع قدرت منی ، صنیع فطرت منی ، نسبیج ارادت منی ، هیکل تدبیر منی ، دوست بر گزیده و بر کشیده منی ؟ لا تتهمنی یا آدم فو عزّتی لا اعتذرّن الیک ولا جلسنک مجالس الملوك جلوساً لا یزول ولا یحول .

قوله : « من کان یرجوا لقاء الله فانّ اجل الله لات » من رجی العمر فی رجاء لقائنا فسوف نبیح له النظر الینا وسوف یتخلص من الغیبة و الفرقة و هو السميع لانین المشتاقین العلیم بحنین المحبّین الوالهیین ، دیده (۲) دوست بهاء جان است ، گربصد هزار جان یابی ارزانست ، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست ، طمع دیدار دوست صفت مردان است .

عظمت همّة عین طمعت فی ان تراکا او ما یکفی لعین ان تری من قدر آکا باش تا فردا که بنده بر مائده خلد بنشیند شراب وصل نوش کند طوبی و زلفی و حسنی

بیند، بسماع و شراب و دیدار رسد. همانست که ربّ العزّة گفت: «وچوه یومئذ ناظره الی ربّها ناظره»، رویهای مؤمنان و مخلصان رویهای صدیقان و شهیدان چون ماه در فشان، چون آفتاب رخشان، چون بنفشه بوستانی چون یاسمین ریحانی (۱) چون شقایق نعمانی، چون برق لامع، چون خورشید طالع، چون خلد جامع. این رویها بکه نگرند؟ «الی ربّها ناظره» بخداوند خویش، بافریدگار خویش - پیروردگار خویش. صفت آن روز چیست؟ - روز قرب و وصال، روز برّ و افضال، روز عطا و نوال روز نظر ذوالجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بهر این منزل حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار سه دیده است: دیده سر بیند و آن لذت را است؛ دیده دل بیند و آن معرفت را است؛ دیده جان بیند و آن مشاهدت را است. دیده سراز نور فضل پر کند، دیده دل از نور قرب پر کند؛ دیده جان از نور وجود پر کند؛ بنده باین سه دیده در حق مینگرد. اینست که در خبر آید: «تسلا» الابصار من النظر فی وجهه و یحدثهم کما یحدث الرجل جلیسه، فردا در دیدار هم چنان تفاوت است که امروز در شناخت. هر کس او را بقدر شناخت خود بیند و بر بهره خویش دیدار بود که ذهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد.

پیر طریقت گفت: الهی ترا آنکس بیند که ترا در ازل دید، و وی ترا دید که دو گیتی او را نا بدید، و ترا او دید که نادیده پسندید.

عبدالعزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید که ربّ العزّه گفت: اقدر تکم علی رؤیتی و اسمعتکم کلامی و اشمتمکم رائحتی. شمارا توانا کردم تا دیدار من بر تاوستید و اشنوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاه شدید و با من بماندید.

۲- النوبة الاولى

فوله تعالى: «اولم يروا كيف يبدىء الله الخلق» ، نمى بينند كه الله چون در مى كيرد كار و چون مى آفريند آفريده و از نيست هست مى كند «ثم يعيده» ، آنكه [بروز رستاخيز] باز ايشان را از خاک بيرون آورده «ان ذلك على الله يسير» (۱۹) ، و آن بر خداى آسانست.

«قل سيروا فى الارض» ، كوى برويد در زمين «فانظروا كيف بدأ الخلق» ، و بنگريد كه چون آفريد جهان و جهانيان را «ثم الله ينشىء النشاء الاخرة» ، پس الله باز فردا بافرينش پسين خلق را زنده كند «ان الله على كل شىء قدير» (۲۰) ، كه الله بر همه چيز توانا است.

«يعذب من يشاء» ، عذاب كند او را كه خواهد «و يرحم من يشاء» ، ببخشاشد او را كه خواهد «واليه تقلابون» (۲۱) ، و با او گرداند شما را.

«و ما اتم بمعجزين فى الارض ولا فى السماء» ، و شما پيش نشويد از او، نه در زمين و نه در آسمان، «و ما لكم من دون الله» ، و نيست شما را فرود از الله (۱) «من ولى ولا نصير» (۲۲) ، نه خداوندى نه كار سازى نه يارى دهى.

«و الذين كفروا بايات الله» ، و ايشان كه كافر شدند بسنخنان خداى «و لقائه» ، و نشانههاى ديدن او و ديدن پاداش او «و اولئك يثبوا من رحمتى» ، ايشان اند كه نواميد ماندند از بخشايش من «و اولئك لهم عذاب اليم» (۲۳) ، و ايشان اند كه

ایشانرا است عذابی درد نمای .

« فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ ، نَبُودَ بِاسْمِ قَوْمِ وَیِ اَوْرَا « اِلَا اِنْ قَالُوا ، مَكْرَ اَنْجِه كَفْتَنْد: « اَقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ ، بِكَشِيْدِ اَوْ رَايَا بِاَتْشِ سُوْزِيْدِ اَوْ رَا « فَاَنْجَاهُ اَللّٰهُ مِنْ النَّارِ ، تَابِرْهَانِيْدِ اَللّٰهُ اَوْ رَا اَزْ اَتْشِ اَيْشَانِ « اَنْ فِىْ ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ (۲۴) ، دَرِيْنِ نِشَانِهَائِيْ اِسْتِ اَشْكَارَا كِرُوْهِيْ رَا كِه بَكِرُوْنْد .

« وَ قَال ، كَفْتِ [اِبْرَاهِيْمَ] : « اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ اَوْثَانًا ، اَنْجِه كِرْفَتِيْدِ اَزْ بَتَانِ فِرُوْدِ اَزْ اَللّٰهُ بِخَدَائِيْ « مَوْدَةَ بَيْنَكُمْ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ، مَهْرِيْسْتِ مِيَانِ شِمَا دَرِيْنِ جِهَانِ « ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ ، پَسْ اَنْكِه رُوْزِ رِسْتَاخِيْزِ شِمَا بَايْشَانِ كَاْفِرْشُوِيْدِ وَايْشَانِ بِشِمَا « وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ، وَ شِمَا بَرَايْشَانِ نَفْرِيْنِيْدِ وَايْشَانِ بَرِشِمَا « وَ مَاوِيْكُمْ النَّارُ ، وَ پَسْ اَنْكِه جَايْگَاهِ شِمَا اَتْشِ اِسْتِ « وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِيْنَ (۲۵) ، وَ شِمَا رَا فِرِيَادِ رَسِيْ نِه وَ يَارِيْ دِهِيْ .

« فَاَمِنْ لَه لُوْطٌ ، اِيْمَانِ اَوْرُوْدِ بَاوَلُوْطِ « وَ قَالِ اِنِّيْ مِهَاجِرٌ اِلَى رَبِّيْ « [لُوْطِ] كَفْتِ مِنْ اَزْ هَرِ مَعْبُوْدِيْ فِرُوْدِ اَزْ اَللّٰهُ بِاَللّٰهُ بَرِيْدِمِ وَ اَزْ هَرِ كِيْشِيْ جِزْزِ تَوْحِيْدِ بَا اَللّٰهُ بَرِيْدِمِ « اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۶) ، كِه اَللّٰهُ اَوْسْتِ كِه تَوَا نَاسْتِ دَا نَايِ فِرَاخِ تَوَا نِ رَا سْتِ دَانِ .

« وَ وَهَبْنَا لَه اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ ، وَ اَوْ رَا اِسْحٰقَ بَخْشِيْدِيْمِ وَ يَعْقُوْبَ « وَ جَعَلْنَا فِيْ ذُرِّيَّتِه النُّبُوَّةَ وَ الْكُتٰبَ ، وَ دَرِ نَزَادِ اَوْ پِيْغَامْبِرِيْ نِهَادِيْمِ وَ حَكْمِ وَ دِيْنِ « وَ اَتَيْنَاهُ اَجْرَه فِى الدُّنْيَا ، وَ مَزْدَاوِ بَاوِ دَا دِيْمِ دَرِيْنِ جِهَانِ « وَ اِنَّه فِى الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۲۷) ، وَ دَرِ اَنْ جِهَانِ اَزْ نِيْكَانِ وَ شَايْسْتِگَا نِ اِسْتِ .

« وَ لُوْطًا ، وَ فِرْسْتَا دِيْمِ لُوْطِ رَا « اِذْ قَالِ لِقَوْمِهِ ، اَنْكِه كِه قَوْمِ خُوِيْشِ رَا كَفْتِ : « اَنْتُمْ لَنَا تُوْنِ الْفَاحِشَةُ ، شِمَا اَنْ كَارْزِشْتِ مِيْكَنِيْدِ « مَا سَبَقْتُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ (۲۸) ، هِيْجِ كِسِ بَرِ شِمَا پِيْشِيْ نَكِرُوْدِ بَا اَنْ اَزْ جِهَانِيَانِ .

«انکم لتأتون الرجال، شما با مردان میگردانید» و تقطعون السبیل، و راه نسل و فرزند می برید» و تأتون فی نادیکم المنکر، و در انجمن ناپسندها و ناشایست‌ها میکنید. «فما کان جواب قومه، نبود پاسخ قوم او او را» الا ان قالوا، مگر آنچه گفتند «اثننا بعذاب الله، عذاب خدای بما آر» ان کنت من الصادقین (۳۹) اگر می راست گوئی که پیغامبری.

«قال رب انصرنی، گفت خداوند من یاری ده» مراد علی القوم المفسدین (۴۰)، برین قوم تباه کاران.

«و لما جاء ترسلنا ابرهیم، چون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم» بالبشری، بشارت دادن او را [باسحق و یعقوب] «قالوا» گفتند [ابراهیم را] «انا مهلكوا اهل هذه القرية، ما هلك خواهیم کرد مردمان این شهر را» ان اهلها كانوا ظالمین (۴۱)، که مردمان آن بر خویشتن ستمکاران اند و گناه ایشان را.

«قال ان فیها لوطاً»، [ابراهیم] گفت لوط در آن [شارستان] است «قالوا»، [فریشتگان] گفتند «نحن اعلم بمن فیها»، ما از تو به دانیم که در آن [شارستان] کیست «لننجینه و اهله»، برهانیم او را و کسان او را «الا امرأته»، مگر زن او را «کانت من الغابرین» (۴۲)، آن زن از ایشان بود که می باز بایست ماند [از لوط و فرزندان او] باهلاک شدگان.

«و لما ان جاءت رسلنا لوطاً، و چون فرستادگان ما بلوط آمد» «سیء بهم و ضاق بهم ذرعاً»، رنج شد او و اندوهگین از قوم خویش [که اکنون فرستادگان را رنج نمایند] «و قالوا لا تخف ولا تحزن»، [فریشتگان] گفتند [لوط را] «مترس و اندوهگین مباش» «انا منجوك و اهلك الا امرأتك»، ما رهانده توئیم و کسان تو مگر زن تو «کانت من الغابرین» (۴۳)، آن زن از ایشان بود که از نجات باز

ماندند و در میان تباه شدگان بماند.

« انا منزلون علی اهل هذه القرية ، ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر رجاء من السماء ، عذابی از آسمان ، بما كانوا یفسقون (۴۴) ، بآن تباه کاری و بدی که میکردند .

« و لقد تركنا ، و آنکه باز گذاشتیم ، منها ، از آن] عقوبت که ایشانرا کردیم [« آية یبنة ، نشانی روشن ، لقوم یعقلون (۴۵) ، گروهانی را که خرد دارند و عبرت دریابند .

« و الی مدین اخاهم شعیباً ، و فرستادیم باهل مدین مرد ایشان شعیب ، فقال یا قوم اعبدوا الله ، گفت ای قوم الله را پرستید ، و ارجو الیوم الاخر ، و از روز پسین بترسید ، و لا تعثوا فی الارض مفسدین (۴۶) ، و بگزارف و تباهی در زمین مروید بدکاران .

« فکذبوه ، دروغ زن گرفتند شعیب را ، فاخذتهم الرجفة ، زلزله ایشان را فرا گرفت ، فاصبحوا فی دارهم جائمین (۴۷) ، تا هم در خان ومان خویش فراهم افتادند مرده .

« و عاداً و ثموداً ، یاد کن عاد و ثمود را ، و قد تبین لکم من مساکنهم ، و شما را پیدا مانده است از خان و مان و نشستگاههای ایشان چیزی ، و زین لهم الشیطان اعمالهم ، و دیو بر آراست ایشان را کارهای ایشان ، فصدتهم عن السبیل ، و ایشانرا بر گردانید از راه راست ، و كانوا مستبصرین (۴۸) ، گروهی بودند چستکار و باریک بین وزیرك دست .

« و قارون و فرعون و هامان ، و یاد کن قارون را و فرعون را و هامان را ، و لقد جاءهم موسی بالبینات ، بایشان آمد موسی بپیغامها و نشانهای روشن ، فاستکبروا فی الارض ، گردن کشیدند در زمین ، و ما كانوا سابقین (۴۹) ،

پیش نشدند از ما و با ما بر نیامدند و با ما نتاوستند .

«فَكَلَّا اخذنا بذنبه» همرا [که گرفتیم] بگناه ایشان گرفتیم «فمنهم من ارسلنا عليه حاصباً» از ایشان بود که برایشان باران سنگ فرو هشتیم «و منهم من اخذته الصيحة» و از ایشان بود که بانگ بگرفت ایشانرا تا زهره چکید «و منهم من خسفنا به الارض» و از ایشان بود که بزمین فرو بردیم «و منهم من اغرقنا» و از ایشان بود که بآب بکشتیم «وما كان الله ليظلمهم» و الله بیداد گر نبود تا بر ایشان بیداد کند «و لكن كانوا انفسهم يظلمون» (۴۰) ، لیکن ایشان بر خود بیداد کردند .

« مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء» مثل و سان ایشان که فرود از الله خدایان گرفتند « كمثل العنكبوت اتخذت بيتا » چون مثل و سان عنكبوت است که خانه گرفت « و ان او هن البيوت لبیت العنكبوت » و سست تر همه خانه ها خانه عنكبوت است که نه کرما باز دارد نه سرما « لو كانوا يعلمون » (۴۱) ، اگر دانندی [جنز (۱) الله را خدائی نخواندندی .]

« ان الله يعلم » الله میداند « ما يدعون من دونه من شيء » آنچه فرود از او خدای میخوانند « وهو العزيز الحكيم » (۴۲) ، و او توانا است [که با هر کس تاود] دانا است [که داند که عقوبت چرا باز پس میدارد] .

« و تلك الامثال نضر بها للناس » و این مثل ، و سانها می زنیم مردمانرا « و ما يعقلها الا العالمون » (۴۳) ، و در نیابد آنرا مگر دانایان .

« خلق الله السموات و الارض بالحق » الله بیافرید آسمانها و زمینها را « كن » و سخن روان « ان في ذلك لا آية للمؤمنين » (۴۴) ، در آفرینش آن نشانی روشن است گرویدگان را .

« اتل ما اوحى اليك من الكتاب » میخوان آنچه پیغام دادند بتو ازین نامه

«واقم الصلوة» وپای دار نماز بهنگام «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر»
 که نماز باز زند از زشتی و ناپسند «و لذكر الله اكبر» و یاد الله بزرگست و مه است
 از یاد رهی اورا «و الله يعلم ما تصنعون (۴۵)» و الله میداند آنچه میکنند.

الجزء الحادى والعشرون

«ولا تجادلوا اهل الكتاب» وپیکار مکنید، با اهل کتاب گزیت (۲)
 پذیرفته اند «الا بالتى هي احسن» مگر بوفایا کردن ایشانرا «الا الذين ظلموا منهم»
 لکن با اهل شرك میگوید و جنگ می پیوندید «و قولوا» و گوئید [اهل کتاب
 را که چیزی خوانند یا چیزی گوئید از کتاب خویش] «آما بالذین انزل الینا
 و انزل الیکم» بگرویدیم بآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما
 «و الهنا و الهکم واحد» و خداوند ما و خداوند شما یکیست «و نحن له
 مسلمون (۴۶)» و ما او را گردن نهاد گانیم.

«و كذلك انزلنا الیک الكتاب» و همچنان [بر موسی تورات فرستادیم] بر تو
 قرآن فرو فرستادیم «فالذین اتیناهم الكتاب یؤمنون به» ایشان که ایشانرا
 تورات دادیم باین قرآن گرویده اند «و من هولاء من یؤمن به» و از اینان [که
 عرب اند] هم کس است که گرویده است بآن «و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون (۴۷)»
 و باز ننشینند از پذیرفتن سخن ما مگر نا گرویدگان.

النوبة لثانية

قوله تعالى - : «اولم یروا» حمزه و کسائی «اولم تروا» بتاء مخاطبه خوانند
 و معنی آنست که : قل یا ایها الکفار اولم تروا کیف یبدی الله الخلق . یبدأ بفتح یا

(۱) جزیت (ج)

خوانده‌اند ، و هماغتان: يقال بدأ الله الخلق و ابداه .

این آیت را دو تأویل گفته‌اند یکی آنست که نمی بینند این کافران که بعث را منکراند که الله تعالی چون کارها در میگیرد و می آفریند و آنکه همان باز می آرد ، چون تابستان و زمستان و شب و روز فکما انّ اعادة فصول السنّة سایغ فی قدرته غیر مستنکر ، فکذاک بعث الخلق ؛ معنی دیگر اولم یروا کیف خلقهم ، ابتداء نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم یعیده فی الاخرة عند البعث . از نخست خلق نبود ، بیافرید و از نیست پدید آورد ، آنکه بر روز رستاخیز باز ایشانرا از خاک بیرون آرد . آن خداوند که در اول خلق نبود و بیافرید و بروی متعذّر نبود قادر است که روز رستاخیز باز آفریند ، و بروی متعذّر نباشد « انّ ذلك على الله یسیر » ای - انّ ذلك الاعادة على الله سهل هین لا نصب فيه .

« قل ، یا محمد « سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق ، علی کثرتهم و اختلاف احوالهم لتعرفوا عجائب فطرة الله بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منکم امرهم بالسیر فی الارض لیلقوا من هو اعلم منهم واحد نظراً فیخبرهم بالدقائق من العجائب ، و قيل امرهم بالسیر فی الارض لينظروا الى آثار من كان قبلهم و الى ما صار امرهم من الغناء فيعتبروا و یعلموا ان الله خلق الاشياء كما خلقهم و هو یمیتهم كما اماتهم ثم ینشئهم جميعاً فی الاخرة ، فذلك قوله : « ثم الله ینشی النشأة الاخرة » ، قرأ ابن کثیر و ابو عمرو و النشأة بفتح الشین ممدودة - حیث و فعت - و قرأ الاخرون بسکون الشین مقصورة ، نظیره الرّافة و الرّافة ، « ان الله علی کلّ شیء » من الابداء و الاعادة و النشأة « قدیر » .

« یعذب من یشاء و یرحم من یشاء » ، فیه تقدیم و تأخیر : یعنی - الیه تقلبون فیعذب من یشاء و یرحم من یشاء ، علق العذاب بالمشیة دون الخطیئة لیعلم انه یعذب بحق ملکه و الخطیئة علامة لا لاجلها یعذب و لاهی علته . عذاب در مشیّت بست نه

در خطیئة تا معلوم شود که او جلّ جلاله عذاب که میکند بحق ملک میکند و خطیئة علامت آنست نه علت آن .

« و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء » قال ، الفرآء معناه - و لا من فی السماء بمعجز . هذا کقول حسان بن ثابت :

فمن يهجو رسول الله منكم
و يمدحه و ينصره سواء .

یعنی و من یمدحه و ینصره فاضر من . و الی هذا التأویل ذهب عبد الرحمن بن زید ،

قال : معناه - لا یعجزه اهل الارض فی الارض ولا اهل السماء فی السماء ان عصوه . و

قیل معناه لا تعجزوننا بان تهربوا الی الارض ام الی السماء ، « و ما لکم من دون الله

من ولیّ ولا نصیر » الولیّ الذی یدفع المکروه عن الانسان ، و النصیر - الذی یأمر

بدفعه عنه . یقول : « و ما لکم » ایها الناس « من دون الله من ولیّ » یلی امرکم « و لا

نصیر » ینصرکم ، ای - ینصرکم من الله ان اراد بکم سوءاً .

« و الذین کفروا بآیات الله و لقائه » الآیة ، کلمات من کتاب الله ، و الجمع

آیات و الادلّة علی الله من خلقه آیات و اذا لم تضاف الی الکتاب تناولت الادلّة

دون آیات القرآن ، و الکفر بآیات الله الا ینتدل بها علیه و تنسب الی غیر الله و

یجحد موضع النعمة فیها ، و الکفر بآیات الله جحود الورد علیه ، و قیام الساعة و

انکار الحساب و الجنة و النار . « اولئک یسوا من رحمتی » یوم القیامة و ذکر

بلفظ الماضي لانّ اکثر الفاظ القیامة جاءت بلفظ الماضي لانه بمنزلة ما وقع اذلاشکب

فی وقوعه . هذه الایات من قوله « و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم » الی قوله

« فما کان جواب قومه » معترضة فیما بین القصة تذکیراً و تحذیراً لاهل مکة ان

یحل بهم ما حل بمن قبلهم .

ثم عاد الی قصة ابرهیم (ع) فقال « فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه »

یعنی - فما اجابوا عن قوله (۱) : « اعبدوا الله و اتقوه » الا ان قال بعضهم لبعض

(۱) در نسخ دیگر فما اجابوا ابرهیم عن قوله

« اقتلوه او حرّ قوه ، ففعلوا ، فانجاه الله من النار ، ولم یسلطها علیه بل جعلها برداً و سلاماً . قال کعب ما احرق من الآ و ثاقه ، « انّ فی ذلك ، ای - فیما فعلوا به و فعلنا « لآیات ، علامات لهم علی انّ العاقبة للمؤمنین .

« و قال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بینکم فی الحیوة الدنیا ، یعنی - انکم تعبدون هذه الاوثان لالحجة قامت بذلك ، بل لتتواذوا بها و تتحابوا علی عبادتها و تتواصلوا كما يتحاب المؤمنون علی عبادة الله . ابراهیم قوم خود را گفت - که بت پرستان بودند - شما این بتان را که می پرستید نه از آن می پرستید که شما را حاجتی است و بینتی بر پرستش آن لکن میخواهید تا شمارا در عبادت آن بتان اجتماعی باشد و دوستی با یکدیگر ، تا یکدیگر را اتباع میکنند و بران اتباع دوست یکدیگر میشوند هم چنان که مؤمنان در عبادت الله با یکدیگر مهر دارند و دوستی آنکه گفت : « فی الحیوة الدنیا ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ، این مهر و این دوستی شما در دنیا است و روز قیامت منقطع گردد و از آن دوستی هیچ نفع بشما باز نیاید بلکه باعداوت گردد ، و نه چون دوستی مومنان بود که در قیامت بماند و نفع آن پدید آید . همانست که جای دیگر گفت : « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوّ الا المتقین ،

... «مودّة بینکم» درین حروف سه قراءت است ابن کثیر و کسائی و یعقوب مودّة برفع خوانند بی تنوین . « بینکم ، حفص بر معنی اضافت ، یعنی - هی مودّة بینکم کقوله : «لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ ، ای هذا بلاغ . حمزه و حفص « مودّة» بنصب خوانند بی تنوین « بینکم » بر اضافت ، یعنی اتخذتم مودّة بینکم . باقی «مودّة» منصوب خوانند بتنوین « بینکم ، منصوب علی الظرف .

«ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ، تتبرأ الاوثان من عابديها و یشتتم عابدوا الاوثان الاوثان لکونها سبباً لهم الی العذاب . وقیل تتبرأ القادة من

الاتباع ویلمن الاتباع القادة، « و مأویکم النار و ما لکم من ناصرین » ای - مصیر کم
 جميعاً الى النار، ولا یجد احد منکم ناصرأ ینصره ولا مانعاً یمنعه من عذاب الله.
 «فأمن له لوط» آمن له و آمن به فی المعنی متقارب. ابراهیم (ع) بعد از آن که نجات
 یافت از آتش نمرود، لوط بوی ایمان آورد، از جمله قوم وی. ولوط گفت: «انی
 مهاجر الی ربی» ای - مهاجر من خلفی من قومی مقرباً الی ربی. و بیشتر
 مفسران بر آنند که: «انی مهاجر» سخن ابراهیم است، هجرت کرد ابراهیم
 و با وی لوط بود و ساره زن وی. گفته اند لوط ابن عم وی بود، و قیل هو ابن اخیه
 و ساره دختر عم وی بود، و قیل هی ابنة ملك حران. هاجر ابرهیم من کوئی
 سواد الکوفة الی الشام. و قیل هاجر من حران الی فلسطين. قال مقاتل هاجر
 ابرهیم و هو ابن خمس وسبعین سنة، و هو اول من هاجر فی الله، «انه هو العزيز»
 لا یغلب من هاجر الیه، «الحکیم» فیما امر به من الهجرة.

«ووهبنا له اسحق» و لداً، «و یعقوب» و ادولدولم یذکر اسمعیل هاهنا لشهرته
 و عظم شأنه، «و جعلنا فی ذریته النبوة» ای - فی ذریة ابرهیم فانه شجرة الانبیاء.
 و قیل ان الله لم یبعث نبیاً بعد ابرهیم الا من نسله، «و الکتاب» لم یرد بالکتاب
 کتاباً و احداً انما هو للجنس لانه مصدر و المراد به التوریه و الانجیل و الزبور
 و الفرقان «و آتیناه اجره فی الدنیا» یعنی - الثناء الحسن و لسان الصدق و التولی
 من اهل الملك علی اختلافهم. و قیل الولد الصالح، و قیل بقا ضیافته عند قبره و لیس
 ذلك لغيره من الانبیاء، و قیل هو انه أرى مكانه فی الجنة، «و انه فی الاخرة لمن
 الصالحین» ای فی زمرة الصالحین، مثل آدم و نوح قاله ابن عباس.

«ولوطاً» منصوب بالارسال، ای - و ارسلنا لوطاً. و قیل و اذکر لوطاً، «اذقال
 لقومه انکم لتأتون الفاحشة» قرأ ابو عمرو و حمزة و الکسانی و ابوبکر «انکم»
 بالاستفهام، و قرأ الباقون بلا استفهام و اتفقوا علی استفهام الثانية «لتأتون الفاحشة»

وهي اتيان الرجال ، « ما سبقكم بهامن احد من العالمين » .

«ائتكم لتأتون الرجال و تقطعون السبيل» يعني - تقطعون سبيل النسل بايثار الرجال على النساء و قيل تقطعون السبيل بالقتل و اخذ الاموال. و قيل تقطعون السبيل باللواط بالغرباء حتى انقطع الناس عن طريقهم « و تأتون في نادىكم المنكر» النادى - مجمع القوم - للسمر و الانس ، و جسه اذنية و الندى ايضاً و جمعه ندى و ندى .

امتهانی بنت ابی طالب گفت از رسول خدا پرسیدم که این منکر چه بود که الله تعالی میگوید « و تأتون في نادىكم المنكر » گفت افسوس میگردند بر مردمان و بسر انگشت سبابه و ناخن انگشت ستر سنگ بمردم می انداختند . و فی الحدیث عن النبى (ص) قال ایاکم و الخذف فانه لا يبلى عدواً و لا يقتل صيداً و لكن يفقا العين و يكسر السن . و قيل كانوا يتضارطون في مجالسهم ، در انجمن مردم باد رها میگردند . عبد الله سلام گفت : كان يبزق بعضهم بعضاً خيو بريكد يكر میانداختند و قيل كانوا يجامعون في المحافل فعل الحمير . و عن مكحول قال : من اخلاق قوم لوط لعب الحمام و الصفير و الجلاهق و الخذف و مضغ العلك و تطريف الاصابع بالحناء .

... « فما كان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصادقين»

ان العذاب نازل بنا .

ف عند ذلك « قال » لوط « رب انصرني على القوم المفسدين » بتحقيق قولى فى

العذاب .

« و لقا جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى » اى - جاؤه بيشارة اسحق و من وراء

اسحق ، يعقوب . گفته اند معنى اين آيت آنست که رب العالمين دعاء لوط اجابت

کرد که گفته بود : « رب انصرني على القوم المفسدين » و فریشتگان فرستاد تا قوم

اورا عذاب کنند، و ایشانرا فرمود که نخست بابراهیم بر گذرید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعاء لوط اجابت کرد و ما رافرستاد تا عذاب فروکشائیم بر ایشان و لوط را و هر که بوی ایمان آورد برهائیم. اینست که رب العالمین گفت: «انّا مهلكوا اهل هذه القرية انّ اهلها كانوا ظالمين» مصرّین علی کفرهم.

ابراهیم گفت «انّ فیها لوطاً» از آن که در کار لوط اندوهگین بود با ایشان جدال در گرفت، گفت: ارايتم ان كان فيها عشرة ابيات من المسلمين تهلكونهم، فقالت الملائكة: ليس فيها غير بيت من المسلمين، فذلك قوله: «نحن اعلم بمن فيها» ای - نحن نعلم من فيها من المؤمنين و الكافرين. قال عبدالرحمن بن سمرة: انّ قوم لوط كانوا اربع مائة الف «لننجينّه»، قرأ حمزة و الكسائي و يعقوب «لننجينّه» بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد «و اهلہ الا امرأته كانت من الغابرين» ای - الباقرين في العذاب.

«ولما ان جاءت رسلنا» من الملائكة «لوطاً» وحسب انهم من الانس «سى بهم» ای - بالقوم «و ضاق بهم» ای - بالملائكة. يقال سى فلان بكذا اذا رأى برؤيته ما يسوءه و يقال ضقت بهذا الامر «زرعاً» و عجز عنه زرعى و ذراعى اذا اشتد عليك و عجزت عنه. و قيل «سى بهم» ای - ساءه مجى الرسل لمّا طلبوا منه الضيافة لما يعلم من خبث قومه، و ذلك انّه لم يعرف الملائكة انّ مارأى شبّاناً، مُرداً حساناً بثياب حسان و ریح طيبة «و ضاق بهم زرعاً» ای - ضاق عليه الامر بسببهم «و قالوا» ای - قالت الرّسل للوط «لا تخف» علينا من قومك «ولا تحزن» بسببنا «انّا منجوك و اهلك الا امرأتك» قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابوبكر و يعقوب منجوك بالتخفيف و قرأ الآخرون بالتشديد.

«انا منزلون» قرأ ابن عامر بالتشديد و الآخرون بالتخفيف «على اهل هذه القرية» یعنی سدوم و كانت مشتملة على سبع مائة الف رجل «رجزاً من السماء» ای - عذاباً من السماء «بما كانوا يفسقون» یعنی - بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة

الله ورسوله . فانتسف جبرئيل المدينة وما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها
و تبعت الحجاره من كان غائباً .

« ولقد تركنا منها آية بينة » ، - من - هاهنا للتبيين لا للتبعيض ، فليس يعنى
انه بقى بعضهم آية ، و انما المعنى تركنا القرية بما فعلنا بها « آية » و عظة لمن تفكر
و عقل . ثم اختلفوا فى الاية البينة المتروكة ، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار التى
امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به . فمن ذهب الى الشام و اتى على قرية
لوط رأى من تلك الحجاره . و قيل انها بقية الانهار التى كانت بارضهم و صار
ماؤها اسود منتناً يتأذى الناس برائحته من مسافة بعيدة . و قيل ترك بعض ديارهم منكوسة
عبرة و عظة للناس .

« و الى مدين » اى - و ارسلنا الى مدين « اخاهم شعيباً » و كان مرسلنا الى
بنى مدين بن ابراهيم . قال قتادة ارسل شعيب الى امتين : الى اهل مدين و الى
اصحاب الايكة « فقال يا قوم اعبدوا الله وارجوا اليوم الاخر » ، اى - خافوا اليوم الاخر
و احذروه . و قيل هو من الرجاء اى - اقرّوا به و صدّ قوه و تيقنوه ، لانّ الراجى للشىء
عالم به غير منكر ولانه لم يوجد الرجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الا اذا قارنه الجحد
« ولا تعثوا فى الارض مفسدين » يعنى - لا تسعوا فى الارض بالفساد .

« فكذبوه » اى - كذبوا شعيباً « فاخذتهم الرجفة » ، اى - الزلزلة الشديدة حتى
تهدمت عليهم دورهم و ماتوا بذلك ، « فاصبحوا فى دارهم جائمين » ميتين ، باركين
على ركبهم ، مستقبلين بوجوههم الارض . و قيل الرجفة - زعزعة الارض تحت القدم -
و منه الارجاف وهو من الاخبار ما يضرب الناس لاجله من غير تحقق به .

« و عاداً و ثموداً » اى - و اهلكنا عاداً و ثموداً « و قد تبين لكم » يا اهل مكة
« من مساكنهم » منازلهم بالحجر و اليمن ، « من هاهنا للتبعيض و الضمير راجع
الى ثمود بها بقية دورهم و بساتينهم و نخيلهم ، « و زين لهم الشيطان اعمالهم » من

الکفر و المعاصی « فصدّهم عن السبیل » الذی وجب علیهم سلوکه و هو الايمان بالله ورسله « و كانوا مستبصرين » ذوی بصائر یمکنهم تميز الحق من الباطل . و قيل « و كانوا مستبصرين » یعنی - ثمود و استبصارهم حدقهم فی جوب الصخر بالوادى بیوتاً ، و قال فی موضع آخر : « فارهين » .

« و قارون و فرعون و هامان و لقد جاءهم موسى بالآيات ، ای - بالواضحات من الآيات « فاستكبروا » فتكبروا و تعظّموا علیها بترك الايمان و التصديق « و ما كانوا سابقين » فائتين . بل ادر کهم العذاب . يقال لمن خات طالبه سبق والله تعالى طالب کلّ مکلف بجزاء عمله ان خيراً فخيراً و ان شراً فشرّاً .

« فکلاً » اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ، و هم قوم لوط . و الحاصب الحجر : ای - ارسلنا علی قوم لوط حجارة من سجيل منضود . و قيل الحاصب - الریح العاصفة التي فيها الحصاء و هي حصی صغار سلطها الله علی عاد فاهلكهم « و منهم من اخذته الصيحة » و هم ثمود صاح جبرئیل (ع) بهم صيحة فزهقت ارواحهم و كذلك قوم شعيب ، « و منهم من خسفنا به الارض » یعنی قارون و قومه ، « و منهم من اغرقنا » یعنی فرعون و اصحابه و قوم نوح ، « و ما كان الله لیظلمهم » ای لیضع عقوبته فی غیر موضعها ، « و لكن كانوا انفسهم یظلمون » بالكفر و التکذیب .

« مثل الذين اتّخذوا » ای - صفة الذين اتّخذوا ، و المثل و النظير واحد ، و المثل قول سائر و يشبهه فيه حال الثاني بالاول يقول تعالى . « مثل الذين اتّخذوا من دون الله اولیاء » یعنی - الاصنام یرجون نصرها و نفعها عند حاجتهم اليها « کمثل العنكبوت اتّخذت بيتاً » لنفسها فيما (۱) یکنها فلم یغن عنها بناؤها شيئاً عند حاجتها اليه ؛ فکما انّ بیت العنكبوت لا یدفع عنها برداً و لا حرّاً ، كذلك هذه الاوثان لا تملك لعابديها نفعاً و لا ضرّاً و لا خيراً و لا شرّاً ، « و انّ اوهن البيوت » ای - اضعف البيوت « لبیت العنكبوت لو كانوا یعلمون » ای - لو كانوا یرجعون الی علم لعلموا انّ

وثناً من حجارة لا يغنى عنهم من الله شيئاً ولم يتخذوا من دون الله ولياً . قال يزيد بن ميسرة العنكبوت شيطان مسخه الله عز وجل وقال علي بن ابيطالب (ع) «طهر وايبوتكم من نسج العنكبوت فانّ تركه في البيوت يورث الفقر» .

« انّ الله يعلم ما يدعون من دونه من شيء » قرأ اهل البصرة و عاصم « يدعون » بالياء اى - يعلم ما يدعوا هؤلاء الكفار الذين اهلكناهم من الامم من دونه من شيء وثن او صنم او ملك او جن ، وقرأ الآخرون بالتاء خطاباً بالمشركى قريش ، اى - يعلم ما تدعون انتم من دونه من شيء ، والمعنى - انّ الله يعلم ايها القوم حال ما تدعون من دونه من شيء انه لا ينفعكم ولا ينصركم ان اراد الله بكم سوء . و في هذا الكلام ضرب من الوعيد كقول القائل لمن يتهدده انى عالم بما تصنع وانه غير خاف على « و هو العزيز » فى انتقامه من اعدائه « الحكيم » فى تدبير خلقه .

« وتلك الامثال نضربها للناس » المثل - كلام يتضمن تشبيه الآخر بالاول ، يريد امثال القرآن التى شبه بها احوال كفار هذه الامة باحوال كفار الامم المتقدمة « نضربها » اى - نبينها للناس يستبدلوا بها و ليتفكروا فى معانيها « و ما يعقلها » اى ما يعقل الامثال « الآء » العلماء الذين يعقلون عن الله . عن جابر بن عبد الله انّ النبى (ص) تلا هذه الآية ثم قال : « العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه » .

« خلق الله السموات و الارض بالحق » بقوله الحق ، و قيل للحق الذى اراد اقامته فى خلقه . و قيل لم يخلقها باطلا لغير شيء بل لامرٍ ما « انّ فى ذلك » اى - فى خلقها « لاية » لدلالة « للمؤمنين » على قدرته و توحيده و خصّ المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها .

« اتل ما اوحى اليك من الكتاب » اى - اقرأ القرآن و اتبعه . و قيل اقرأ على اهل مكة ما انزل الله من القرآن و عظمهم بما فيه من المواعظ و كلّفهم ما فيه من الفرائض « و اقم الصلوة انّ الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر » الفحشاء - ما قبح من الاعمال - ، و المنكر - ما لا يعرف فى الشرع - قال ابن مسعود و ابن عباس :

في الصلوة منتهر مزدجر عن معاصي الله فمن لم تأمره صلوته بالمعروف و لم تنه عن المنكر لم يزد بصلوته من الله الاً بعداً . وقال الحسن و قتادة من لم تنه صلوته عن الفحشاء و المنكر فصلاته و بال عليه . و عن انس قال : كان فتى من الانصار يصلى الصلوات الخمس مع رسول الله ص ، ثم لا يدع شيئاً من الفواحش الاً ركبها . فوصف لرسول الله ص (حاله فقال ان صلواته تنهاه يوماً فلم يلبث ان تاب و حسن حاله . و قال ابن عون معنى الآية : ان الصلوة تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر مادام فيها . و قيل اراد انه يقرباً القرآن في الصلوة فالقرآن ينهاه عن الفحشاء و المنكر . و في الخبر في بعض الروايات قيل يا رسول الله ان فلاناً يصلى بالنهار و يسرق بالليل . فقال ان صلواته لتردعه . و قال النبي ص : « لا صلوة لمن لم يطع الصلوة ، و اطاعة الصلوة ان ينتهى عن الفحشاء و المنكر » . و لذكر الله اكبر « له معنيان ، احدهما ، ان ذكر الله كبير ، كقوله عزّ و جلّ : « وهو اهن عليه » اي - هوهين عليه : و نظائره في القرآن كثيرة ، و المعنى الثانى ان ذكر الله للعبد اكبر من ذكر العبد اياه . و يروى هذا الكلام عن رسول الله ص (ص) قال : « ذكر الله اياكم اكبر من ذكركم اياه » . قالت الحكماء لان ذكر الله للعبد على الاستغناء و ذكر العبد اياه على حد الاقتار و لان ذكر العبد لجرّ منفعة اولدفع مضرة ، و ذكر الله سبحانه اياه للفضل و الكرم . و قيل لان ذكره لك بلا علة و ذكر كمشوب بالعلل ، و قيل لان ذكر العبد مخلوق و ذكره جلّ جلاله غير مخلوق . و قال الحسن : معناه ، و لذكر الله نفسه اكبر من ذكر العبد له فيكون هذا تنبيهاً على ان ذكره بما اختاره لنفسه اولى . و قيل و لذكر الله في الصلوة اكبر من خارج الصلوة . و قيل و لذكر الله اكبر من ساير اركان الصلوة . و يحتمل ان تأويل ذكر الله - الصلوة - كانه قال : و الصلوة اكبر من سائر العبادات . و قال ابن عطاء « و لذكر الله اكبر » من ان تبقى معه المعصية . و في بعض الاخبار : الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله عزّ و جلّ او عالماً او متعلماً . قالت الحكماء : و انما كان الذكر افضل الاشياء لان ثواب

الذکر الذکر . قال الله تعالى : « فاذكروني اذ ذكركم » و يشهد لذلك قول النبي (ص) يقول الله عزوجل : « انا عند ظن عبدي و انامعه حين يذکرني ، فان ذکرني في نفسه ذکرته في نفسي ، وان ذکرني في ملاء ذکرته في ملاء خير منهم » . و قيل « و لذكر الله اكبر » ای ذکر الله افضل الطاعات بدلیل ما روی ابو الدرداء ، قال : قال رسول الله (ص) « الا انبئکم بخیر اعمالکم و ازکاهما عندمليکمکم و ارفعها في درجاتکم و خیر من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم و يضربوا اعناقکم قالوا : ماذا يا رسول الله ؟ قال : ذکر الله عزوجل و عن ابي سعيد الخدري عن رسول الله (ص) انه سئل ای العباد افضل درجة عند الله عزوجل يوم القيامة ؟ فقال : الذاکرون الله کثيراً . قالوا : يا رسول الله و من الغازی في سبيل الله ؟ فقال : لو ضرب بسيفه الکفار و المشرکين حتى یکسر او یختضب دمًا لکان الذاکرون الله کثيراً افضل منه درجة » و روی ان اعرابياً قال يا رسول الله ای الاعمال افضل ؟ قال : « ان تفارق الدنيا و لسانک رطب من ذکر الله » . و روی انه قال (ص) « سيروا سبق المفردون » . قالوا و ما المفردون يا رسول الله ؟ قال : « الذاکرون الله کثيراً و الذاکرات » قوله : « والله يعلم ما تصنعون » لا يخفى عليه شيء .

« ولا تجادلوا اهل الكتاب » مفسران درین آیت سه قول گفته اند : قتاده گفت این آیت منسوخ است و ناسخها قوله « قاتلوا الذین لا يؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » الآیه ، قول دوم قول ابن زید است گفت : آیت محکم است منسوخ نیست و مراد مؤمنان اهل کتاب اند : عبد الله سلام و اصحاب وی . رب العالمین رسول را می فرماید که با ایشان بر وفق و لطف سخن گوی نه بجداال تا اسلام بدل ایشان شیرین شود و قرآن که نیکوترین سخنان است بر ایشان خوان آنکه کفار یهود که هم اهل کتاب اند مستثنی کرد ، گفت : « الا الذین ظلموا منهم » بالاقامة علی الکفر فانهم یجادلون مگر ایشان که بر کفر بایستند و مسلمان نشوند که با ایشان بجداال و خصومت و خشونت

سخن بايد گفت چنان كه رب العزه گفت : « جاهد الكفار والمنافقين واغلق عليهم ، وقال فى موضع آخر : « وليجدوا فيكم غلظة » . قول سوم مجاهد گفت : آيت محكم است و مراد اهل ذمت اند ، و المجادلة هى المجادلة بالسيف « بالتى هى حسن » ، هى الوفاء بالذمة . ميگويد باهل ذمت كه جزيت پذيرفته اند محاربت مكنيد و با ايشان بوفاء ذمت باز آئيد . « الا الذين ظلموا منهم » مگر كسى كه از جزيت دادن باز ايستد از ايشان . و قيل مجاز الاية « الا الذين ظلموكم » لان جميعهم ظالم بالكفر . قال بعضهم نزلت هذه الاية فى وفد نجران « و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم ، يعنى اذا اخبركم واحد منهم ممن قبل الجزية بشىء مما فى كتبهم فلا تجادلوهم عليه و لا تصدقوهم و لا تكذبوهم « و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم » . « و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون » . قال رسول الله (ص) ما حدثكم اهل الكتاب عن شىء فلاتصدقوهم و لاتكذبوهم و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم و قال (ص) لاتسألوا اهل الكتاب عن شىء فانهم ان يهدوكم و قدضلوا . و قال عبد الله بن عباس تسألون اهل الكتاب عن كتبهم و عندكم القرآن احدث الكتب عهداً بالرحمن محضاً لم يشب . و عن ابى هريره قال : اهل الكتاب يقرؤن التوريه بالعبرانية و يفسرونها بالعربيه لاهل الاسلام ، فقال رسول الله (ص) : لاتصدقوا اهل الكتاب و لاتكذبوهم « و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون » .

« و كذلك انزلنا » اى - كما انزلنا اليهم الكتب انزلنا « اليك الكتاب » يعنى - القرآن « فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به » يعنى عبد الله بن سلام و اصحابه يؤمنون بمحمد و بالقرآن و « من هؤلاء » يعنى - اهل مكة « من يؤمن به » وهم مؤمنوا اهل مكة من العرب ، « و ما يجحد بآياتنا الا الكافرون » و ذلك ان اليهود عرفوا ان محمداً نبيّ و القرآن حق ، فجحدوا : و الجحود اكثر ما يقال فى انكار اللسان و القلب عارف .

النوبة الثالثة

فوله : « اولم يروا كيف يبدىء الله الخلق ثم يعيده » ابداء و اعادت خلق از روی ظاهر نشأة اولی و نشأة اخرى است و از روی باطن اشارت است فرا تغير اوقات و تکرر احوال ارباب القلوب ، گهی در قبض باشند و گهی در بسط ، گهی در هيبت گهی در انس ، ساعتی غيبت بر ایشان غالب ، ساعتی حضور ، ساعتی سکر ، ساعتی صحو ، ساعتی بقا ، ساعتی فنا ، بنده آن ساعت که در قبض باشد و در هيبت حدوی در اظهار بندگی تا طمع مغفرت بود و خوف عقوبت ، چنانک رب العزّه گفت : « يدعوننا رغبا ورهبا » .

باز چون قدم در عالم بسط نهد و شواهد انس بیند از حول و قوت خویش محرر شود ، از ارادت و قصد خویش مجرد گردد ، بفتوح تجریدزندگانی کند ، « تریدون وجهه » مقصد و قبله همت وی گردد .

نفس وی درین حال چنان باشد که شبلی گفت از سرمستی و بیخودی که : در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا بر راه من عقبه کرد تادر گلزار او بماندم . گاهی که در بسط بود چنین میگفت و گاهی که در قبض بود میگفت : ذلی عطّل ذلّ الیهود . باز دیگر باره او را با بسط و انس دادند تا میگفت : « این السموات والارضون حتی احملها علی شعرة جفن عینی » . اینست معنی « تکرار احوال » که ابداء و اعادت بوی اشارت است و مصداق این از عزّت قرآن است که گفت جلّ جلاله « لتر کبنّ طبقاً عن طبق » ، ای - حالاً بعد حال و از سیرت و روش مصطفی (ص) آنست که روزی میگفت : « اناسید ولد آدم » باز در حال قبض میگفت : « ما ادری ما یفعل

بی و لایکم لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً، باز در حالت انس میگفت: «لست کا حدکم اظّل عند ربی یطعمنی و یسقینی» .

پیر طریقت این معنی بر رمزی عجیب بیرون داده و گفته: «الهی بر هزاران عقبه بگذرانیدی و یکی ماند، دل من خجل ماند از بس که ترا خواند، الهی بهزاران آب بشستی تا آشنا کردی با دوستی و یک شستنی ماند، آن که مرا از من بشوی تا از پس خود بر خیزم و تومانی، الهی هر گز بینما روزی بی محنت خویش؟ تا چشم باز کنم و خود را نبینم در پیش» .

«یعدّب من یشاء و یرحم من یشاء» آنرا که خواهد باوی عدل کند و از بر خویش براندو آنرا که خواهد باوی فضل کند و بلطف خویش بخواند. همه در مشیت ازل بسته و بی علت آن حکم بر وی رانده، نه آنکس که باوی فضل کرد بعلت طاعت کرد و نه او که باوی عدل کرد از بهر معصیت کرد، کاری است در ازل ساخته و حکمی رفته چنان که الله خواسته .

پیر طریقت گفت: آه از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رانی گفته، چه سود اگر شادزیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: «یعدّب من یشاء» بالخذلان «و یرحم من یشاء» بتوفیق الاحسان. «یعدّب من یشاء» بالكفران «و یرحم من یشاء» بالایمان. «یعدّب من یشاء» بتفرقة القلب «و یرحم من یشاء» بجمع الهمم، «یعدّب من یشاء» بالقائه فی ظلمة التدبیر «و یرحم من یشاء» باشهاد جریان التقدير، «یعدّب من یشاء» بحبّ الدنيا و بمنعها عنه «و یرحم من یشاء» بزهد فیها و بسطها علیه «یعدّب من یشاء» باعراضه عنه «و یرحم من یشاء» باقباله علیه .

«و ما انتم بمعجزین فی الارض و لافسی السماء» بل تقلّب الجملة فی القبضة و یجری علیهم احکام التقدير، جحدوا ام وحدوا، اقبلوا ام اعرضوا .

« والذین کفروا بایات اللہ ولقائه اولئک یسوا من رحمتی » کافران را در دنیا این عقوبت تمام است که از رحمت اللہ نومیداند و مؤمنان را میگوید هر چند گزاف کاران بودید و گناه کردید از رحمت اللہ نومید م باشید : « لا تقنطوا من رحمة اللہ » بدان که تأثیر رحمت اللہ در حق بندگان بیش از تأثیر غضب است و در قرآن ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است . و در خبر است که : « سبقت رحمتی غضبی » این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله و روان باشد که گوئی یکی پیش است و یکی پس یابیکی بیش است و یکی کم زیرا که اگر یکی بیش گوئی دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی پیش گوئی دیگر را حدوث لازم آید . پس مراد ازین تأثیر رحمت است یعنی پیشی کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من ، تأثیر غضب اوست نومیدی کافران از رحمت او تا میگوید جل جلاله : « اولئک یسوا من رحمتی » و تأثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او ، و دل نهادن بر رحمت او تا میگوید : « اولئک یرجون رحمت اللہ » .

آن کافر که از رحمت اللہ نومید است و بت او را در پیش است مثل وی راست مثل عنکبوت است که خانه میسازد خانه بی سست بی حاصل ، نه آنرا بنیادی که بر جای بدارد ، نه دیواری که بوی پناه گیرد ، نه سقفی که بپوشد ، نه در سرما بکار آید نه در گرما ، و انگه چنان سست و ضعیف بود که باندک بادی زیر و زبر گردد و خراب شود . اینست مثل بت پرست ، می پندارد که در کاریست یا در پناهی « وهم یحسبون انهم یحسنون صنعاً - و یحسبون انهم علی شیء » و من امل السراب شراباً لم یلبث الا قليلاً حتی یعلم انه کان تخییلاً .

قوله « ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر » یعنی من شأن المومن ان ینتهی عن الفحشاء والمنکر ، كما قال : « و علی اللہ فتو کلوا ان کنتم مؤمنین » یعنی - ینبغی للمؤمن ان یتوکل علی اللہ ، ثم لورأیت واحداً منهم لایتوکل لایخرج به عن الايمان ،

كذلك من لم ينته عن الفحشاء و المنكر ليس يخرج صلوته عن كونها صلوة . و قيل
معناه الصلوة الحقيقية ما تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر . فان كانت و الا فصورة
الصلوة لا حقيقتها . و قيل الفحشاء - الدنيا - و المنكر - النفس - و قيل الفحشاء -
المعاصي - و المنكر - الحظوظ - . و قيل الفحشاء - رؤية الاعمال - ، و المنكر -
طلب العوض عليها - ثم قال : « و لذكر الله اكبر » يعنى اكبر من ان يبقى معه
للفحشاء و المنكر سلطان ، بل لحرمة ذكره زلات الذاكر مغفورة و عيوبه مستورة .
نظيره قوله تعالى « و الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوبهم
و من يغفر الذنوب الا الله » .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب » تويش از اين [قرآن]
هيچ نامه ای نخواندی « و لا تخطه يمينك » و بدست خویش هر گز ننوشتی « اذا لارتاب
المبطلون (۴۸) » اگر چنان بودی که تو نویسنده بودی [یا پیش از قرآن نامه ای
خوانده بودی] آنکه در گمان افتادندی (۱) کژراهان و کژروان .
« بل هو آيات بينات » [ساخته تو نیست] بل که این نامه سخنانی است روشن
پیدا بی گمان ، « في صدور الذين اوتوا العلم » در دلهای ایشان که ایشانرا دانش
داده اند ، « و ما يجحد باياتنا الا الظالمون (۴۹) » و باز نه نشینند از پذیرفتن سخنان
ما مکر ستمکاران .

« و قالوا لولا انزل عليه آيات من ربّه » گفتند چرا برواز (۱) خداوند او

(۱) افتیدید (الف)

نشانهای فرو نیاید « قل انما الآيات عند الله » گوی (۱) نشانها بنزدك الله است ،
 « و انما انا نذير مبين (۵۰) » و من رسانندهٔ بیم نمایم آشکارا .

« اولم يكفهم » بسنده نیست ایشانرا ، « انا انزلنا عليك الكتاب » که ما
 فرو فرستادیم بر تو این نامه ، « يتلى عليهم » تا میخوانند بر ایشان ، « ان في ذلك
 لرحمة » درین نامه برستی که بخشایشی است [ازما] « و ذكرى لقوم يؤمنون (۵۱) »
 و یاد کاری گرویدگانرا .

« قل كفى بالله » بگو الله بسنده است ، « بينى و بينكم شهيدا » میان من و
 میان شما [که اهل کتاب اید] گواه راست ، « يعلم ما فى السموات و الارض »
 [و] میداند او که در آسمان و زمین [چه می بود] ، « و الذين آمنوا بالباطل »
 این مشرکان اند که بگرویدند بچیز ناچیز ، « و كفروا بالله » و بخدای کافر شدند
 « اولئك هم الخاسرون (۵۲) » ایشان آنند که زیان کاران اند .

« و يستعجلونك بالعذاب » می شتابانند ترا بعذاب آوردن [به ایشان] ،
 « و لولا اجل مسمى » و اگر نه هنگامی نامزد کرده اید [زندگانیهای ایشانرا]
 « لجاءهم العذاب » عذاب آمدی بایشان ، « و لياتينهم بغتة » و حقا که آخر بایشان
 آید [عذاب] ناگاه ، « و هم لا يشعرون (۵۳) » و ایشان نمیدانند [که عذاب آید بایشان
 و ایشان نا آگاه] .

« يستعجلونك بالعذاب » می شتابانند ترا بعذاب آوردن « و ان جهنم لمحيطة
 بالكافرين (۵۴) » و دوزخ [رسیدنی است] بکافران فرو گیرد ایشان
 [روزی] .

« يوم يغشيهم العذاب » آن روز که در آید عذاب بر ایشان ، « من فوقهم
 و من تحت ارجلهم » و فرو گیرد ایشانرا از زبر ایشان و از زیر پایهای ایشان ،
 « و يقول ذوقوا ما كنتم تعملون (۵۵) » و گویند چشید [پاداش] آنچه میکردید .

« یا عبادى الذین آمنوا ، ای رهیگان (۱) من که گروید کانید ، » ان ارضی واسعة فاتیای فاعبدون (۵۶) ، زمین من فراخ است مرا پرستید .
 « کل نفس ذائقة الموت ، هر تنی چشندۀ مرگ است ، ثم الینا ترجعون (۵۷) ،
 آنکه با ما خواهند آورد شما را همگان .

« والذین آمنوا و عملوا الصالحات ، و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند ، « ثبوتنهم من الجنة ، براستی که ایشانرا جایگاه و درنگ گاه سازیم از بهشت ، « غر فآ تجری من تحتها الانهار ، غرفه های زیر درختان آن جویها روان ، « خالدین فیها ، و ایشان جاویدان در آن ، « نعم اجر العاملین (۵۸) ، نیک مزدی کارگران را .

« الذین صبروا ، آن کارگران که شکیبائی می کنند ، « و علی ربهم یتوکلون (۵۹) ، و بر خداوند خود [در مهمها] توکل میکنند و کار باو (۲) می سپارند .

« و کاین من دابة لاتحمل رزقها ، ای بسا جانورا که روزی خود بر نمیدارد
 « الله یرزقها و ایاکم ، الله روزی دهد ایشان را و شما را [که آدمیان اید] ،
 « و هو السميع العليم (۶۰) ، و اوست آن شنوای دانا .

« و لئن سألنهم ، و اگر پرسى مشرکان را ، « من خلق السموات و الارض ،
 که که آفرید آسمانها و زمینها را « و سخر الشمس و القمر ، و که نرم کرد آفتاب
 و ماه را ، « ليقولن الله ، همه گویند که الله « فانی یوفکون (۶۱) ، پس ایشانرا از راه
 راست چون می بر گردانند .

« الله یسط الرزق لمن یشاء من عباده ، الله می گستراند فراخ روزی او را
 که خواهد از بندگان خویش « و یقدر له ، و تنگ میدارد برایشان او را که خواهد
 « ان الله بكل شیء عليم (۶۲) ، الله به [جواب] همه چیز دانا است .

« و لئن سألتهم ، و اگر پرسى از ایشان [که مشرکان اند] ، « من نزل من السماء ماء ، کیست که فرو فرستاد از آسمان آبى ، « فاحيا به الارض من بعد موتها ، تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگ آن ، « ليقولن الله ، براستی که گویند که الله ، « قل الحمد لله ، گوی ستایش بسزا الله را « بل اکثرهم لا يعقلون (۶۳) ، بلکه بیشتر ایشان در نمی یابند .

« وما هذه الحیوة الدنیا ، نیست زندگانی این جهانی ، « الا لهو و لعب ، مگر ناکاری و بازی ، « وان الدار الاخرة لهی الحیوان ، و سرای پسین آن جهانی براستی که آن پاینده است و با زندگانی ، « لو كانوا يعلمون (۶۴) ، اگر ایشان دانندی ایشانرا به بودید (۱) .

« فاذا ركبوا فى الفلك ، چون در کشتی نشینند ، « دعوا الله ، هم الله را خوانند ، « مخلصین له الدین ، خواندنی از دل براستی و کسی دیگر را نخوانند « فلما نجاهم الى البر ، چون ایشان رارها نید با خشک و دشت ، « اذا هم يشركون (۶۵) ایشان بالله انباز خواندن در گیرند .

« لیکفروا بما آتیناهم ، تا کفر فزایند بآنچه ایشان را دادیم [و رها نیدیم] « و لیتمتعوا ، و تاروز گاری گذارند درین جهان « فسوف يعلمون (۶۶) ، آری آگاه شوند .

« اولم یروا انا جعلنا حرماً آمناً ، نمی بینند که ایشان را شهری را دادیم با آزم بی بیم « و يتخطف الناس من حولهم ، و مردمان میربایند کرد بر کرد ایشان « افبا لباطل یؤمنون ، بنا راست و ناچیز می گروند؟ « و بنعمة الله یكفرون (۶۷) ، و بنعمت خدای کافر می شوند؟

« ومن اظلم ممن افترى على الله کذباً ، آن کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدای انباز سازد بدروغ؟ ، « او کذب بالحق لما جاءه ، یا دروغ زن گیرد

چیزی راست که آمد باو، « ایس فی جهنم مثنوی للکافرین (٦٨) » در دوزخ جایگاهی بسنده نیست کافران را؟

« والذین جاهدوا فینا، وایشان که میکوشند از بهر ما [ودرجستن پسند ما] « لنهدینهم سبلنا، برآستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش [و برسانیم ایشانرا به پسند خویش] « و ان الله لمع المحسنین (٦٩) » و برآستی که الله با نیکو کاران است .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « وما كنت تتلوا، یا محمد « من قبله، »، ای - من قبل القرآن « من کتاب، کتاباً، من الکتب « ولا تخطه بيمينك، »، ای - ولا تخط کتاباً بیدک، لانک اُمّی لا تکتب ولا تقرأ، و کذا صفة النبی (ص) فی التوریه و ذلك فضله (١) . و ذکر الیمین فی الایة تعبیر للكلام، فان الخط بالشمال من ابعده النوادر . هذا من زیادات الكلام کقوله عزوجل: « ذلك قولهم بافواهم اذا لارتاب المبطلون، یعنی - لو كنت تقرء الکتب او تکتب قبل الوحي لشك المبطلون المشركون - من اهل مكة - و قالوا انه یقرأه من کتب الاولین و ینسخه منها . و قال مقاتل المبطلون - هم اليهود - والمعنی: اذا لشك اليهود فیک و اتهموك و قالوا: ان الذی نجدنعتہ فی التوریه اُمّی لا یقرأ و لا یکتب، و لیس هذا علی ذلك النعت . روى عن الشعبي قال: مامات النبی (ص) حتی کتب وقری . « ولا تخطه، بالفتح علی النهی و هو شاذو الصحیح انه لم یکن یکتب :

« بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم، » مفسران رادین آیت سه قول است :

حسن گفت: بل القرآن «آیات بینات فی صدور» المؤمنین؛ جواب ایشان است که گفتند، «ان هذا الا فک افتريه» این قرآن دروغی است که محمد بر ساخته. رب العالمین گفت ساخته محمد نیست که سخنان خدای است روشن و پیدا بی گمان یاد گرفته و یاد داشته در دلهای مؤمنان، و این تخصیص این امت است که امتهای پیشینه را نبوده پیشینیان کتابهای خدا نظراً میخواندند و طاقت یاد گرفتن و حفظ آن نداشتند مگر پیغامبران، و از اینجا است که موسی (ع) در حضرت مناجات گفت: یا رب انی اجد فی التوریه امة انا جیلهم فی صدورهم یقرؤنه ظاهراً. و فی بعض الآثار. «ما حسدتکم الیهور و النصری علی شیء کحفظ القرآن». قال ابو امامة: ان الله لا یعذب بالنار قلباً و عی القرآن. و قال النبی (ص) «القلب الذی لیس فیہ شیء من القرآن کالبیت الخرب» و قال (ص): «تعاهدوا هذا القرآن فانه اشد تفضیاً من صدور الرجال من النعم من عقلمها». قال بعض اهل السنة: القرآن فی الصدر غیر ممزوج به فمن زعم انه فی الصدر ممزوج به فقد اخطا و ذاک لانه باين عن الصدر غیر ممزوج به بل هو منسوب الیه لقوله تعالی: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم».

قول دوم آنست که این نامه یاد گرفته تو یا محمد از شگفتیهای آشکارا است که تو نویسنده و خواننده نه ای و صفت تو امی است و آنکه خبر میدهی از قصه‌های پیشینان و آئین رقتگان و نیک و بد جهان و جهانیان این دلیلهایی است روشن بر صحت نبوت تو و نشانهای آشکارا که الله در دلهای اهل علم نهاده از امت تو. گفته‌اند که این اهل علم صحابه رسول اند که قرآن حفظ داشتند و احکام آنرا معتقد بودند و بجان و دل پذیرفتند و آنرا بی هیچ گمان کلام و سخن الله دانستند.

قول سوم آنست که بل هو یعنی محمد (ص) ذو «آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» من اهل الكتاب لانهم یجدونه بنعته و صفته فی کتبهم یعنی نعته (ص) مذکور فی الکتب الماضیه عرفها اهل الكتاب. روی انّ المسیح عیسی بن مریم (ع) قال

للحواريين انا اذهب و سياتيكم الفارقليط يعنى محمداً (ص) روح الحق الذى لا يتكلم من قبل نفسه ولا يقول من تلقاء نفسه شيئاً و لكنّه ما يسمع به يكلمكم و يسوسكم بالحق و - يخبركم بالحوادث و الغيوب و هو يشهدلى كما شهدت له، فاننى جئتكم بالامثال و هو يأتىكم بالتأويل و يفسر لكم كل شىء . قوله « يخبركم بالحوادث » يعنى ما يحدث فى الازمنة ، مثل خروج الدجال و ظهور الدابة و طلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا ، و يعنى « بالغيوب » امر القيامة من الحساب و الجنة و النار مما لم يذكر فى التوراة و الانجيل و الزبور ، و ذكره نبينا (ص) .

« وما يجحد بآياتنا الا الظالمون » ، اى - ما ينكر هذا الكتاب و لاهذه الحجج الا الظالمون انفسهم . تقول جحده و جحد به و كفره و كفر به ، و الجحود فى الاية الاولى متعلق بالوحدانية و فى الاية الثانية متعلق بالنبوة .

« و قالوا لولا انزل عليه آية من ربه » قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابوبكر آية من ربه على التوحيد و قرأ الآخرون آيات من ربه لقوله عزوجل : « قل انما الآيات عند الله » ، و المعنى - قال كفار مكة هلا انزل عليه آية من ربه كما انزل على الانبياء من قبل كنانة صالح و مائدة عيسى و العصا و اليد البيضاء و فلق البحر لموسى . و قال بعضهم اراد به الآيات المذكور فى قوله عزوجل : « لن تؤمن لكحتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً » الى آخر الآيات . « قل » يا محمد « انما الآيات عند الله » ، اى - فى حكم الله وهو القادر على ارسالها اذا شاء ارسالها و لست املك منها شيئاً و كان فى حكمته ان الكتاب الذى انزله كاف لكم « انما انا نذير مبين » ، اى - انما انا رسول ارسلنى اليه اليكم لا خوفكم على كفركم و ابين لكم ما ارسلنى من امر دينه و الحكمة فى ترك اجابة الانبياء (ع) الى الآيات المقترحة انه يودى الى مالا يتناهى ، و ذلك انه سبحانه لو اجاب قوماً الى آية مقترحة طلب منه قوم

آخرون آية اخرى ، و اذا اجابهم الى ذلك طلب كل واحد منهم آية مقترحة ثم آية بعد آية فيؤدى الى ما لايتناهى ، و لان هولاء طلبوا آيات تضطرهم الى الايمان فلـ و اجابهم اليها لما استحقوا الثواب على ذلك .

« اولم يكفهم اننا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ، اين آيت جواب ايشانست كه گفتند : « لولا انزل عليه آية من ربه » ، ميگويد ايشان كه اقتراح آيات ميكنند اين كتاب قرآن ايشانرا دليل نه ؟ پس بر صحت نبوت تو كتابى بر لغت ايشان - نظم آن - معجزه ، لفظ آن فصيح ، عبارت آن بليغ ، حجت آن روشن ، حكم آن پيدا نظم آن زيبا - تو بزبان ايشان بر ايشان ميخوانى و ايشانرا بان پند ميدهى و ايشان با فصاحت و بلاغت ايشان در ماندند از قبيل آن گفتن و يك سورت چنان آوردن ، و اين از همه معجزات بليغ تر است و از اسباب شك دورتر . نه بس ايشانرا اين چنين كتاب بدين صفت كه ديگرى ميخواهند ؟ آنكه گفت : « ان في ذلك ، اى - فى القرآن » لرحمة و ذكرى ، لمن همم الايمان دون التعنت .

گفته اند سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا در مدينه شد . قومی مسلمانان سخنها و مسألتها كه از **يهودان** شنیده بودند و نبشته بودند آن نبشتهها آوردند **پيش مصطفى (ص)** . رسول در آن نگرست و بر ايشان خشم گرفت و آن نبشتهها پيفكند و گفت : « كفى بقوم حمقا او ضلالا ان يربغوا عما جاءهم به نبئهم الى ما جاء به غير نبئهم الى قوم غير هم ؛ و الذى نفس محمد بيده لوا در كنى موسى و عيسى لاتبعانى وما اتبعهما . فانزل الله هذه الاية » .

و گفته اند در شان **عمر بن الخطاب** فرو آمد كه بحضرت رسول خدا آمد و نبشته يى در دست وى . گفت يا رسول الله اين نبشته **يهودى** داد بمن بر خوانم ، رسول گفت اگر از آن **تورات** است كه حق تعالى **بموسى** فرستاد ، بر خوان . عمر ميخواند و رسول خدا متغير و متلون همى گشت و عمر نميدانست تا **عبدالله بن ثابت** جوانى **انصارى** خادم رسول كه پيوسته بار رسول بودى دست بر پهلوى عمر زد گفت : **ثكلتك**

امك يا عمر اما ترى وجه رسول الله (ص) يتلون؟ فرمى عمر بالزقي، و نزلت: «اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب، الآية».

قوله «قل كفى بالله بينى و بينكم شهيدا» يشهدلى بالصدق باننى رسوله و ذلك فى قوله: «و كفى بالله شهيداً» محمد رسول الله، و قيل معناه فى القرآن الذى بين الله باعجازه صدقى كفاية و شهادة صدق بينى و بينكم لمن طلب الدليل «يعلم ما فى السموات و الارض»، اى - انه يعلم ان الاصلح لكم ان لا تؤتوا ما تقتر حونه من الايات و ان لكم فى القرآن كفاية لان من يعلم ما فى السموات و الارض لا يخفى عليه ما فيه مصلحتكم من مفسدتكم. «والذين آمنوا بالباطل» الذى لا يجوز به الايمان وهو ابليس و الصنم، «و كفروا بالله» الذى يجب الايمان به و الشكر على نعمه «اولئك هم الخاسرون» الهالكون.

«و يستعجلونك بالعذاب» اين آيت در شان النضر بن الحارث فرو آمد كه گفت: يا محمد «ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء». رب العالمين گفت جل جلاله: «ولولا اجل مسقى»، اى - لولا ما وعدتك انى لا اعذب قومك و لا استأصلهم و اواخر عذابهم الى يوم القيمة كما قال: «بل الساعة موعدهم» «لجاءهم العذاب». و قال بعضهم معناه لولا الموت الذى يوصلهم الى العذاب لعجل لهم العذاب فى الحال «و لياتينهم بغتة» اى لياتينهم الموت بغتة و اذا اتاهم الموت بغتة كان ذلك اشق عليهم، «و هم لا يشعرون» باتيانه بغتة. و فى بعض الآثار: «من مات مصححاً لامره مستعداً لموته ما كان موته فجأة بغتة» و ان قبض قائماً؛ و من لم يكن مصححاً لامره و لا مستعداً لموته فموته موت فجأة و ان كان صاحب الفراش سنة.

قوله: «يستعجلونك بالعذاب» اعادة تا كيداً «وان جهنم لمحيطة بالكافرين» جامعة لهم لا يبقى منهم احداً ادخلها. و قيل معناه عجب من جهلهم فى استعجال العذاب

وقد اعد الله لهم جهنم و انبها قد احاطت بهم وهم على شفير جهنم لم يبق الا ان يدخلوها.
و قيل « لمحيطة » بهم فى الآخرة اى - محيط بهم هو عن قريب ، لان ما هو آت
قريب .

« يوم يغشيهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم » ، اى - من كل الجهات
لانه محيط بهم ، « و تقول ذوقوا » و بال « ما كنتم تعملون » فى الدنيا من معاصى الله
وذلك زيادة فى العقوبة و الايجاع . قرأ نافع و اهل الكوفة « و يقول » بالياء يعنى -
يقول لهم الموكل بعنا بهم « ذوقوا » . و قرأ الباقر بالنون لانه لما كان بامرہ نسب
اليه .

« يا عبادى الذين آمنوا » بى و برسلى و لا يمكنكم اظهار دينكم و توحيدكم
بمكانكم - يعنى بمكة - و كانوا يعدّون على الدين « ان ارضى واسعة » فانتقلوا منها
الى حيث يمكنكم ان تعبدونى فيها. نزلت هذه الاية فى قوم من المؤمنين دعوا الى الهجرة
فشق عليهم ذلك من جهة الطبع ، فقالوا : كيف يكون حالنا اذا انتقلنا الى دار العزبة
و ليس بها احد يعرفنا فيواسينا و لا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الاية
قطعاً لعذرهم فى ترك الهجرة بهذه العلة ، و قال مقاتل و الكلبي نزلت فى المستضعفين
من المؤمنين يحشهم على الهجرة يقول ان كنتم فى ضيق بمكة من اظهار الايمان فاخرجوا
منها ان ارضى المدينة واسعة آمنة . و قال عطاء اذا امرتم بالمعاصى فاهربوا فان
ارضى واسعة، و كذلك يجب على كل من كان فى بلد يعمل فيها بالمعاصى ، و لا يمكنه
تغيير ذلك ، ان يهاجر الى حيث يتهيأ له العبادة. روى عن النبى (ص) قال : « من قرأ بدينه
من ارض الى ارض و ان كان شبراً من الارض استوجب الجنة و كان رفيق ابراهيم
و محمد صلى الله عليهما » . و قال مطرف بن عبد الله : ارضى واسعة، معناه - رزقى لكم
واسع فاخرجوا . و قيل معناه - ارض الجنة واسعة فاعبدونى اعطكم .

« كل نفس ذائقة الموت » ، خوّفهم بالموت ليهوّن عليهم الهجرة ، اى - كل

احدمیت اینما کان فلا تقیموا بدار الشریک خوفاً من الموت «ثم الینا ترجعون» فنجزیکم باعمالکم . و قرأ ابو بکر « یرجعون » بالیاء .

والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم ، قرأ حمزة و الکسانی : لنثوینهم بالثاء ساکنه من غیر همز ، ای - نجعلهم ثاوین فیها ، مقیمین ، یقال : ثوی الرجل - اذا اقام ، و اثویته - اذا انزلته منزلاً یقیم فیہ . و قرأ الآخرون بالباء وفتحها و تشدید الواو و همز بعدها ، ای - لننزلنهم « من الجنة غرقاً » قصوراً علالی . و انما قال ذلك لان الجنة فی عالیة و الثاری سافلة و لان النظر من الغرف الی المیاء و الخضر اشهی والد « تجری من تحتها الانهار » ، ای - من تحت الغرف . و قیل من تحت اشجار الجنة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل و التسنیم « خالد بن (۱) فیها » الی غیر غایة . « نعم اجر العاملین » .

« الذین صبروا » علی الشدائد و الاذی فی ذات الله و صبروا علی فرائض الله و جهاد اعدائه « و علی ربهم یتوکلون » ، ای - علی کفایة ربهم یعتمدون و بفضله یتقون و انما و صفهم بهذه الصفة لان الشیطان کان یوسوس لهم انکم ان ترکتم ارضکم و اموالکم و صرتم الی دار لغزبة افتقرتم و هلكتم فوصفهم الله بالطاعة علی مخالفة الشیطان و الثقة بکفایة الرحمن ، لان ذلك من قوة الايمان .

« و کاتین من دابة لاتحمل رزقها » الدابة - کل حیوان علی الارض مما یعقل و مثالا یعقل ، لانها تدب علی الارض . این آیت هم در شأن ایشان آمد که هجرت برایشان سخت بود و دشخوار از بیم درویشی و می گفتند : مالنا بالمدينة مال ، فاین المعاش لنا هناك ؟ رب العالمین گفت : « کم من دابة ذات حاجة الی غذاء » لا تحمل رزقها ، ای ترفع رزقها معها ولا تدخر شیئاً لغد مثل البهائم و الطیر ، ای بسا جانورا که او را حاجت است بغذا چنان که شما را حاجت است ، و هرگز رزق خویش با خود

بر ندارد ، و فردا را ادّخار نکند . و رب العزة او را و شما را باد رار روزی میدهد .
قال سفیان : لا يدّخر من الدواب غير الادمى و النملة و الفارة .

ابن عمر گفت : بارسول خدا بودم - در نخلستان مدينه - و رسول صلوات الله عليه رطب بدست مبارك خویش از زمین بر می گرفت و میخورد و مرا گفت : کل يا بن عمر تو نیز بخور ای پسر عمر . گفتم : یا رسول الله این ساعت مرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد . رسول خدا گفت : مرا آرزو هست و طبع می خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم و نیافتم . ابن عمر گفت : انّا لله الله المستعان . رسول گفت : يا بن عمر من اگیر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملك كبرى و قيصر افزون دادی ، لكن « اجوع يوماً و اشبع يوماً » انكه گفت فكيف بك يا بن عمر اذا عمّرت و بقيت في حثالة من الناس يخبئون رزق سنة و يضعف اليقين . قال فوالله ما برحنا حتى نزلت : « و كآين من دابة لا تحمل رزقها ، الله يرزقها و اياكم » يوماً فيوماً من غير طلب « و هو السميع العليم » بحاجتكم الى الرزق ، فلا تهتموا لاجل الرزق ولا تتركوا عبادة الله بسبب الرزق .

عن ابن عباس رضی الله عنه ، قال : قال رسول الله (ص) : « ايها الناس انّ الرزق مقسوم لن يعدوا مرءاً ما كتب له ، فاجملوا في الطلب ، ايها الناس انّ في القنوع لسعة و انّ في الاقتصاد ، لبلغة ، و انّ في الزهد لراحة ، و لكل عمل جزاء ، و كل ماهوآت قريب » .

و عن ابن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « يقول الله تعالى : يا بن آدم تؤتى كل يوم برزقك و انت تحزن و تنقص كل يوم من عمرك و انت تفرح انت فيما يكفيك و انت تطلب ما يطغيك ، لا بقليل تقنع و لا من كثير تشبع » .

و عن نافع عن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) ليس شيء يباعدكم من النار الا وقد ذكرته لكم و لا شيء يقربكم من الجنة الا و قد دلتكم عليه . انّ روح القدس نفث في روعى انه لن يموت عبد حتى يستكمل رزقه فاجملوا في الطلب ، اي - اختصروا في الطلب و لا يحملنكم استبطاء الرزق على ان تطلبوا شيئاً من فضل الله بمعصيته ، فانه لا ينال ما عند الله الا بطاعته ، الا و ان لكل

امرى رزقاً هو يأتيه لا محالة فمن رضى به بورك له فيه فوسعه ، و من لم يرض به لم تبارك له فيه ولم يسعه ، ان الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله وروى ان النبي قال : « لو انكم يتوكلون على الله حق توكله لرزقتم كما يرزق الطير تغدوا خماصاً و تروح بطاناً .

« ولئن سالتهم » ، يعنى - كفار مكة « من خلق السموات والارض وسخر الشمس و القمر » لمصالح العباد حتى يجريا دائبين ، « ليقولن الله ، فاني يؤفكون » ، يعنى - من اين يصرفون عن عبادة صانعها و خالقها الى عبادة جمادات لا تنزرو لا تنفع ، كانه قال مع علمهم بجلائل صنع الله و شدة عجز الاوثان ما الذى يحملهم على ان ينصرفوا عن توحيد الله الى الاشراك به .

« الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر له » يعنى - يوسع الرزق على من يشاء من عباده و يضيق على من يشاء على ما يوجبه الحكمة . قال الحسن يبطأ الرزق لعدوه مكرأ به و يقدر على وليه نظراً له فطوبى لمن نظر الله له « ان الله بكل شيء عليم » يعلم من يصلحه القبض و من يصلحه البسط . وفي حديث ابي ذر عن رسول الله (ص) ، فيما يروى عن ربه عزوجل : « ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك ، و ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير . »

« و لئن سالتهم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض من بعد موتها » باخراج الزرع و الاشجار عنها و الارض الميتة التى ليست بمنبتة سميت ميتة لانه لا ينتفع بها كما لا ينتفع بالميتة ، « ليقولن الله ، » اى هم مقررون بذلك ، « قل الحمد لله » ، على قيام حجتى و صدق لهجتى ، قل الحمد لله على اقرارهم و لزوم الحجة عليهم ، « قل الحمد لله الذى هدانا لهذا » و اعادنا من الجهل الذى اضل به هولاء الكفار « بل اكثرهم لا يعقلون » ما يلزمهم فى اقرارهم هذا من الحجة على ان يعبدوا الله وحده دون

غيره .

« وما هذه الحيوة الدنيا الآلهو ولعب ، اللهم هو الاستماع (١) بلذات الدنيا ،
واللعب - العبث ، سميت بها لانها فانية لا تدوم كما لا يدوم الآلهو واللعب . فان قيل
لم سماها لهواً ولعباً وقد خلقها حكمة و مصلحة ؟ - قلنا : انه سبحانه بنى الخطاب
على الاعم الاغلب ، وذلك انّ غرض اكثر الناس من الدنيا اللهو واللعب . « و انّ الدار
الآخرة لهى الحيوان ، ، الحيوان و الحيوة - واحدة ، يقال حىي يحيى حيوة و حيواناً
فهو حى . وقيل : الحيوان - الحيوة الدائمة - التى لازوال لها . ولا انقطاع ولا موت .
وقيل معناه - انّ الدار الآخرة فيها الحيوة الدائمة « لو كانوا يعلمون ، لكان خيراً .
وقيل معناه - لو علموا طيب حيوة الدار الآخرة لرغبوا فيها .

« فاذا ركبوا فى الفلك ، ، يعنى - الكفار لتجاراتهم و تصرفاتهم و هاجت الرّياح
و اضطربت الامواج و خافوا الغرق ، « دعوا الله مخلصين له الدين ، يعنى يدعون الله وحده
و يخلصون له الدعوة للنجاة من دون الاصنام لعلمهم بانها لا تقدر على النفع و الضر
على انجائهم منها . « فلما نجاهم الى البرّ اذا هم يشرّكون ، عادوا الى شركهم جهلاً
و عناداً . قال عكرمة : كان اهل الجاهلية اذا ركبوا البحر حملوا معهم الاصنام ، فاذا
اشتدّت بهم الرّيح القوها فى البحر و قالوا : يا ربّ يا ربّ .

« ليكفروا بما آتيناهم ، هذا لام الامر و معناه التهديد و الوعيد كقوله :
« اعملوا ما شئتم ، اى - ليجحدوا نعمة الله فى انجائهم اياهم « وليتمتعوا ، قرأ حمزة
والكسائى ساكنة اللام ، و قرأ الباقر بكسرها نسقاً على قوله : « ليكفروا ، ، و
قيل : من كسر اللام جعلها لام كى ، و كذلك فى « ليكفروا ، و المعنى - انّما خلصهم
الله من تلك الاهوال وردّهم الى سلامة البرّ « ليكفروا ، نعم الله التى انعم بها عليهم فى
النجاه و الخلاص . و لكى يزدادوا كفراً بالله و تمرداً عليه و لكى يتمتعوا بها خولوا
فى دنياهم الى منتهى آجالهم من غير نصيب فى الآخرة « فسوف يعلمون ، اذا وردوا
الآخرة و عاينوها حين يحلّ بهم العذاب انهم كانوا مستدرجين فى الدنيا زيادة فى

تعذيبهم : انما نعلمي لهم ليزدادوا اثماً .

«اولم يروا» يعنى - اهل مكة « انا جعلنا حرماً آمناً ويتخطف الناس من حولهم ، يعنى - العرب يسبى بعضهم بعضاً و اهل مكة آمنون . وقيل ان اهل مكة كانوا غير آمنين قبل خروج رسول الله (ص) فلما خرج آمنهم الله من الخوف و اطعمهم من الجوع وذلك قوله «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» اى لا احد فعل ذلك غير الله ، فكيف يكفرون نعمتى التى هى حق و يصدقون الباطل فيجعلون الاوثان الهة . و قيل « اقبال باطل » ، يعنى بالاصنام « يؤمنون و بنعمة الله » ، بمحمد و الاسلام « يكفرون » . و قيل كانت قريش استكثبت من فارس فصص ملو كههم و كانت تقرأها و تكفر بالرسول و القرآن « و من اظلم ممن افترى على الله كذباً » اى - لا احد اظلم من الكاذب على الله وهو الواصف له بما ليس من صفته « او كذب بالحق لما جاءه » على لسان الرسول و هو القرآن او كذب بماورد من اوصافه فى كتابه كعلمه و قدرته ، « اليس فى جهنم مثوى للكافرين » استفهام بمعنى التقرير ، معناه - اما لهذا الكافر المكذب ماؤى فى جهنم؟ « و الذين جاهدوا فينا » ، اى - فى طاعتنا و عبادتنا ، « لنهدينهم سبلنا » ، اى - لنعرفنهم سبيل ديننا و سبيل المعرفة بنا و سبيل الله دينه و سبيل الله الطريق المؤدى الى عبادته و المعرفة به . و قيل « و الذين جاهدوا » المشركين لنصرة ديننا لنثيبنهم على ما قاتل عليه . و قيل لنزيدنهم هدى كما قال تعالى : « و يزيد الله الذين اهتدوا هدى » ، و قيل « و الذين جاهدوا فينا » اى - فى طلب العلم « لنهدينهم » سبل العمل به . و قال سهل بن عبد الله : « و الذين جاهدوا » فى اقامة السنّة « لنهدينهم » سبل الجنة . ثم قال : مثل السنّة فى الدنيا كمثل الجنة فى العقبى ، من دخل الجنة فى العقبى سلم ، كذلك من لزم السنّة فى الدنيا سلم . و قال سفيان بن عيينة : اذا اختلف الناس فانظروا ما عليه اهل الثغور ، فان الله عزوجل يقول : « و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » . و قال الحسين بن الفضل : فيه تقديم و تأخير مجازه : « و الذين هديناهم سبلنا جاهدوا فينا » وان الله لمع المحسنين ، بالنصرة و المعونة فى دنياهم و بالثواب و المغفرة فى عقباهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى « و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب ، الاية » ، از روی ظاهر بر لسان تفسیر معنی آیت آنست که ما ترا پیغامبر اقی کردیم ، نه خواننده نه نویسنده ، نه هرگز بهیچ کتاب رفته و نه هیچ معلم دیده ، تا عالمیان بدانند که آنچه میگوئی از احکام شریعت و اعلام حقیقت و خبر می دهی از قصه پیشینان و آئین گذشتگان و نیک و بد جهان و جهانیان ، همه از وحی پاک میگوئی و از کتاب منزل و پیغام راست و کلام حق دلالت بر صحت نبوت و تحقیق رسالت و انتفاء شبهت . اما اهل معرفت و جوانمردان طریقت رمزی دیگر دیده اند درین آیت ، و سری دیگر شناخته اند ، گفتند رب العالمین چون خواست که آن سید را بتخصیص قربت و تحقیق رسالت مخصوص گرداند و سینه پاک وی شایسته مکاشفات و ملاطفات خود کند از نخست شواهد الهیت لختی برو کشف کرد تا غوغای طبیعت و آرایش بشریت از نهاد وی رخت برداشت و سینه وی از اغیار پاک گشت و از معلومات و مرسومات آزاد ، فلما خلا قلبه و سره عن کل معلوم و مرسوم ورد علیه خطاب الحق و شاهد الصدق غیر مقرون بممازجة طبع و مشارکة کسب و تکلف بشریة و صار کما قیل :

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلباً فارغاً قتمکنا

همه پیغامبرانرا اول قاعده دولت و رتبت ولایت که نهادند از روش ایشان نهادند ، آنکه از روش خویش بکشش حق رسیدند ، باز مصطفای عربی پیغامبر هاشمی ، نخست قاعده دولت وی از جذبه حق ساختند پیش از دور گل آدم بکمند کشر معتصم گشته بود تا همی گفت ؛ « کنت نبیاً و آدم بین المایو الطین » انبیاء هر یکی علی الانفراد

بحری بودند ، چون علم نصرت این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بحر او بقطره‌ئی باز آمدند ، برای آنکه همگان از بشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال : « کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین » و قال (ص) « آدم و من دونه نحت لوائی » و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال : « بعثت انا و الساعة کهاتین » و اشار باصبعیه « فسبقتها کما سبقت هذه هذه » یعنی - کما سبقت الوسطی المسبحة فی الطول ، و هر یکی را يك امت بیش نبود و هر چه لم یکن ثم کان اند ، همه امت او اند اما بحکم قهر و اما بحکم نواخت ، کما قال : « بعثت الی الاحمر و الاسود و الی الخلق کافّة » و همگان از تفرقت قدم در دائره جمع نهادند و این مهتر از دائره جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد ؛ و این را نه ترا جمع گویند بلکه تنزل گویند ، تراجع از فترت افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود ، کما قال : « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » . و روی : « نزلت لاتمم مکارم الاخلاق » .

« بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم » قلوب الخواص من العلماء بالله خزائن الغیب ، فیها براهین حقه و بیّنات سرّه و دلائل توحیده و شواهد ربوبیته فکانون الحقایق قلوبهم ، و کل شیء یطلب من موطنه . هر چیزی را که جویند از معدن و موطن خود جویند ، در شب افروز از صدف جویند که مسکن اوست ، آفتاب رخشان از برج فلک جویند که مطلع اوست ، عسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست ، نور معرفت و وصف ذات احدیت از دل‌های عارفان جویند که دل‌های ایشان قانون معرفت است ، و سر‌های ایشان کان محبت .

ای جوانمرد ! دل عارف بر هیئت پیرایه است که گُل در آن کنند ، هر چند که گل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد ، همچنین تا آتش محبت در دل نزنند آب از دیده باران نشود و گُل معرفت بوی ندهد .

پیر طریقت گفت : آتشی که در دل زنند بی‌دود باشد نه زندگانی این جوانمرد را آخر است و نه آتش ویرا دود . زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بوايست دوست

مأخوذ.

« بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم ، درین آیت اشارتی است و در آن اشارت بشارتی . میگوید جلّ جلاله که قرآن در دل‌های دانایان و مؤمنان است. و مصطفی (ص) گفت : « لو کان القرآن فی اهاب مامسته النار ، اگر این قرآن در پوست گاو نهاده بودی فردا آن پوست با آتش نه بسوختندی ، پس چه گوئی مسلمانی را که این قرآن در دل وی نهاده اند با ایمان و معرفت بهم اولیتر که فردا با آتش بنسوزند . « یا عباد الذین آمنوا ان ارضی واسعة » بزبان اهل تفسیر کسی را که در دین عذاب دارند ورنجانند یا در ضیق معیشت باشد، بحکم این آیت هجرت کند بجائی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند. و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت میفرماید، قومی را که بر جاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند ، چنان که حکایت کنند از بوسعید خراز که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف و مشهور شده و در کار ما عظیم برفتند چنانکه پوست خربزه کز دست ما بیفتاد برداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند و بر آن همی افزودند . با خود گفتم این نه جای منست و نه بابت روزگار من . از آنجا هجرت کردم : بجائی افتادم که مرا زندیق همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگ باران همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش تر بر . من همان جای مقام ساختم و آن رنج و بلا همی کشیدم و خوش همی بودم .

و از ابراهیم ادهم حکایت کنند که : در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بان سه شادی نفس خویش را قهر کردم : در شهر انطاکیه شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم و هر کس طعنه‌ای بر من همی زد، یکی گفت : هذا عبد ابق من مولا- این بنده ایست از خداوند خود گریخته ، مرا این سخن خوش آمد گفتم بانفس خویش ای گریخته و رمیده گاه آن نیامد بطریق صلح در آئی ؟ . دوم شادی آن بود

که در کشتی نشسته بودم مسخره ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی دید. هر ساعتی بیامدی و دست بر (۱) قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر مطیه در مسجدی سر برزانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند میزر بگشاد و آب بر من ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسامغور درسترالله و مستدرج در نعمت الله و مفتون بثنای خلق، جائی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی و چون خلق ترا بستایند نگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایند نگر مستدرج نباشی.

«کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر نفسی چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذر بر مرگ است. راهی رفتنی و پللی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید (ص) پیوسته مزامت را این وصیت کردی که: «اکثر واذکر هادم اللذات»، زنهار مرگ را فراموش نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از ابراهیم ادهم سؤال کردند که ای قدوه اهل طریقت و ای مقدم زمره حقیقت آن چه معنی بود که در سویدای سینه تو پدید آمد تا تاج شاهی از سر بنهادی و لباس سلطانی از تن بر کشیدی و مرقع درویشی در پوشیدی و محنت و بینوائی اختیار کردی؟ گفت آری روزی بر تخت مملکت نشسته بودم و بر چهار بالش حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه ای در پیش روی من داشتند. در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاک دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاده نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم و مرا حاجت نه: ای مردی که اگر بساط امل تو گوشه ای باز کشند از قاف تا قاف بگیرد، باری بنگر که صاحب قاب فوسین چه میگوید:

« والله ما رفعت قدماً و ظننت انى و ضعيتها و ما اكلت لقمة و ظننت انى ابتلعتها ، ،
گفت بدان خدائی که مرا بخلق فرستاد که - هیچ قدمی از زمین برنداشتم که گمان
بردم که پیش از مرگ من آنرا بزمین باز توانم نهاد ، و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم که
چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد . او که سید اولین
و آخرین است و مقتدای اهل آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل
اهل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بار ساخته و دل بر آن نهاده‌ای خبر نداری
که این دنیای غدار سرای غرور است نه سرای سرور ، سرای فرار است نه سرای
قرار .

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

پیش از آن کین جان عنذ آور فر و ماند ز نطق

پیش از آن کین چشم عبرت بین فر و ماند ز کار

ای غافل بیحاصل ، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیک آرزو پزی . گاه
چون شیر هر چت پیش آید همی شکنی ، گاه چون گریه هر چه بینی همی دری ، گاه
چون کبک بر کوهسار مراد می پری ، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می چری ،
خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی و ترا می فریبد و در دام غرور میکشد
لعبی و لهوی است . سرای بی سرمایه‌گان و سرمایه‌بی دولتان و بازیچه‌ پیکاران .
« وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب وان الدار الاخرة لاهی الحیوان لو كانوا یعلمون ،
دنیا معشوقه‌ای فتنان است و رعنائی بی سروسامان ، دوستی بی وفا دایه‌ای بی مهر ، دشمنی
پر گزند بلعجیبی پر بند ، هر کرا بامداد بنوازد شبانگاهش بگدازد ، هر کرا پیکروز

دل بشادی بیفزوزد دیگر روزش با آتش هلاک بسوزد .

احلام نوم او کظّل زائل انّ اللیب بمثلها لا یخدع

و فی بعض الاثار : انّ الدنیا دار من لادار له و مال من لا مال له ، یجمع من لا

عقل له و بها یفرح من لافهم له . همومها دائم و سرورها مائل ، و نعیمها زائل :

اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارتی

ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی

و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو

بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

.... « و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون » ، این حیات لب و لہو

در چشم کسی آید که از حیات طیّبه و زندگانی مهر خبر ندارد ، خدایرا دوستانی اند

که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر ، و فردا زندگانی ایشان بمشاهدت

بود و معاینت . زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا . ایشان

اند که یک طرف ازو محبوب نه اند ، و رهیچ محبوب مانند زنده نمائند .

غم کی خورد او که شادمانیش توئی یا کی مرد او که زندگانش توئی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست ؟ -

« و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا » ای-الذین زینوا ظواهرهم بالمجاهدات

زینا سرائرهم بالمشاهدات . شغلوا ظواهرهم بالوظائف لانّا اوصلنا الی سرائرهم

« جاهدوا » درین موضع بیان سه منزلست : یکی جهد اندر باطن باهوی و با

نفس ، دیگر جهد بظاهر با اعداء دین و کفار زمین ، سدیگر اجتهاد با قامت حجّت

در بیان حق و حقیقت . هر چه بر تن ظاهر شود در دفع کفار آنرا جهد گویند، و هر چه

در اقامت حجّت و طلب حق و کشف شبهت باشد مر آنرا اجتهاد گویند، و هر چه اندر

باطن بود اندر رعایت عهد الهی مر آنرا جهد گویند . این « جاهدوا فینا » بیان هر سه

حال است ، او که بظاهر جهاد کند رحمت نصیب وی ، او که با اجتهاد بود عصمت بهره
 وی ، او که اندر نعت جهد بود کرامت وصل نصیب وی ، و شرط هر سه کس آنست
 که آن جهد فی الله بود تا هدایت خلعت وی بود ، آنکه گفت «وانّ الله لمع المحسنين» .
 چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من بود . زبان حال بنده میگوید : الهی
 بعنایت هدایت دادی بمعونت زرع خدمت رویانیدی ، به پیغام آب قبول دادی ، بنظر
 خویش میوه محبت و ارسانیدی . اکنون سزد که سموم مکر (۱) از آن باز داری و
 بنائی که خود افراشته‌ای بجرم ما خراب نکنی . الهی توضعینان را پناهی ، قاصدینرا
 بر سر راهی واجدان را گواهی ، چبود که افزائی و نکاهی :

روضه روح من رضای تو باد	قبله گاهم در سرای تو باد
سرمه دیده جهان بینم	تا بود گرد خاک پای تو باد
گر همه رای تو فناء منست	کار من بر مراد رای تو باد
شددلم ذره وار در هوست	دائم این ذره در هوای تو باد

۳۰ - سورة الروم مکیة

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« الم (۱) » منم خدای دانا .

« غلبت الروم (۲) ، فی ادنی الارض » باز شکستند در نزدیکیترین زمین [که

از زمین عرب است بروم] « وهم من بعد غلبهم » و رومیان پس غلبه گبران

« سیغلبون (۳) » غلبه خواهند یافت [بر گبران] .

« فی بضع سنین » در اند سال ، « لله الامر » کار خدای دارد ، « من قبل »

[در غلبه پارس بر روم] از پیش (۱) « ومن بعد » و [در غلبه روم بر پارس] از پس

« و یومئذ یفرح المؤمنون (۴) » و آن روز [که غلبه کند روم بر پارس] شاد شوند

مؤمنان .

« و بنصر الله » بیاری دادن الله [اهل کتاب را] « ینصر من یشاء » یاری میدهد

الله او را که خواهد « و هو العزيز الرحيم (۵) » و اوست آن توانای مهربان .

« و عد الله لا ینخلف الله وعده » وعده الله است و الله وعده خویش کتر نکند ،

« و لكن اکثر الناس لا یعلمون (۶) » لیکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« يعلمون ظاهراً » میدانند آنچه فرا دست است و بر چشم است « من الحيوة الدنيا » از کارهای این جهانی ، « وهم عن الآخرة هم غافلون (۷) » و ایشان از آن جهان بیخبرانند .

« اولم يتفكروا في انفسهم » نه باندیشند (۱) در دل‌های خویش ؟ « ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما » که نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست « الا بالحق » مگر بتنهائی و فرمان روان ، « و اجل مسمى » و نیافرید آنرا تا مگر هر چیز تا آنکه بود که او خواهد « و ان كثيراً من الناس » و فراوانی از مردمان « بلفاء ربهم لكافرون (۸) » برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافراند .

« اولم يسيرا في الارض » بنگردند (۲) در زمین ، « فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم » تا در نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند « كانوا اشد منهم قوّة » با نیروی تر از اینان بودند « و اثار و الارض » و زمین شورانیدند [کشت را و درخت را] « و عمروها اكثر مما عمروها » و عمارت کردند ایشان پیش از اینان « و جاءتهم رسلهم بالبينات » و بایشان آمد فرستادگان الله بسخنان روشن و نشانهای راست « فما كان الله ليظلمهم » و الله بیداد کردن را برایشان نبود « و لكن كانوا انفسهم يظلمون (۹) » لیکن ایشان بر خویشان ستم کردند .

« ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى » پس آنکه سرانجام ایشان که بدی کردند بدبود . « ان كذبوا بايات الله » از بهر آن که دروغ زن گرفتند سخنان الله « و كانوا بها يستهزؤن (۱۰) » و بران افسوس می کردند .

« الله يبدؤا الخلق » الله آفریده آغاز میکند [درین جهان] « ثم يعيده » و فردا بیرون می آرد در آن جهان « ثم اليه ترجعون (۱۱) » و آنکه باز او برند

شمارا .

« و یوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز پیاپی شود ، « یبلس المجرمون (۱۲) » کافران که خداوندان جرم اند فرومانند [خاموش بنومیدی] .
 « ولم یکن لهم من شر کائبهم شفعا » و ایشانرا از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشانرا از من بخواهد « و کانوا بشر کائبهم کافرین (۱۳) » و بانبازان خویش آن روز کافر باشند .

« و یوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز پیاپی شود « یومئذ یتفرقون (۱۴) » آن روز جدا میشوند از هم .

« فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات » اما ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند « فهم فی روضة یحبرون (۱۵) » ایشانرا در مرغزاری شاد میدارند .
 « و اما الذین کفروا » و اما ایشان که کافر شدند ، « و کذبوا بآیاتنا » و دروغزن گرفتند سخنان مارا ، « و لقاء الاخرة » و کافر شدند بدیدار رستاخیز « فاولئک فی العذاب محضرون (۱۶) » ایشان در عذاب حاضر کرد گانند .

« فسبحان الله » پاکی و بی عیبی خدایرا و حق پرستش « حین تمسون » در آن هنگام که در شبانگاه شوید [هنگام نماز دیگر] « و حین تصبحون (۱۷) » و آنگاه که در بام شوید [هنگام نماز بام] .

« و له الحمد فی السموات و الارض » و ستایش بسزا او را در آسمانها و زمینها [براستی او را خدای خوانند] ، « و عشیا » و شبانگاه [که هنگام نماز شام است و خفتن] « و حین تظهرون (۱۸) » و هنگام نماز پیشین [که در آن شوید] .
 « یدخرج الحی من المیت » بیرون می آرد زنده از مرده « و یدخرج المیت من الحی » و بیرون می آرد مرده از زنده « و یحیی الارض بعد موتها » و زنده میکند زمین را پس مرگی آن ، « و كذلك تخرجون (۱۹) » و فردا شما را همچنان [از

گور] بیرون آرند [که امروز نبات بیرون می آریم].

النوبة الثانية

این سوره الروم مکی است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف . و هشتصد و نوزده کلمت ، و شصت آیت . جمله بمکه فر و آمده ، مگریک آیت : « فسلبحان الله حين تمسون ، الى آخر الآية . و درین سورت منسوخ نیست مگر يك آیت در آخر سورت : « فاصبر انّ وعد الله حق ، نسختها آية السيف . و گفته اند : « فاصبر » این کلمه منسوخ است ، و « انّ وعد الله حق » محکم است ، باقی آیت : « و لا يستخفّنك الذين لا يوقنون » منسوخ است . و در فضیلت سورت ابی کعب گفت : قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الروم كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل ملك سبح الله بين السماء و الارض و ادرك ما ضئع في يومه و ليلته .

« الم » قسم و قد ذكرنا فيما سبق شرحه ، و جواب القسم « لقد » مضمّر فيه ، تقدیره : لقد « غلبت الروم » ، و قد مما يضمّر كما قال اوجاؤكم حصرت صدورهم ، و الغلبة الاستعلاء على القرن بما يبطل مقاومته في الحرب ، و الغلب مصدر - تقول : غلبت غلباً ، و طلبت طلباً . و الغلب و الغلبة واحد ، كقولك : جلباً و جلبية . و قيل هو الغلبة فحذفت التاء منه كما حذفت من قوله : « واقام الصلوة » و انما هو اقامة ؛ و الروم جمع رومي كفارسي و فرس . « في ادنى الارض » ، يعني في اقرب ارض الحجاز منهم وهي اذرعاء و بصرى فهي ادنى الشام الى ارض العرب . و البضع - اسم للثلاث - و الخمس و السبع و التسع . و معنى الآية - غلبت فارس الروم في اقرب ارض من ارض الشام

الی ارض العرب . وقیل الی ارض فارس و هی ارض الجزيرة وقیل هی ارض الاردن و فلسطين، «وهم من بعد غلبهم» ای - الروم من بعد غلبة فارس ایاهم، «سیغلبون» فارس فیما دون عشر سنین .

سبب نزول این آیت بر قول جمهور مفسران آنست که میان اهل فارس (۱) و اهل روم قتالی رفت و مشرکان مکه میل داشتند بعجم که اهل پارس بودند و میخواستند همیشه که ایشانرا بر روم غلبه باشد و نصرت، از بهر آن که ایشانرا کتاب نبود و اوئان پرست بودند، هم چون ایشان اصنام پرست، و مسلمانان غلبه و نصرت روم میخواستند بر پارس، از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند .

وقصه آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه فرستاد بر روم و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهربراز، وقیل شیربراز، و قیصر روم لشکری نام زد کرد بقتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد، نام وی بنخس، هر دو لشکر به اذرعات بهم رسیدند یا بزمین جزیره یا بطرف شام، بر اختلاف اقوال علما - و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند . آن خبر بمکه رسید مسلمانان را ناخوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند - به شماتت - که اهل کتاب شما اید و ایمن نشستگان درخان و مان ما ایم، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند؟ اگر شما باما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم، رب العالمین این آیت فرستاد: «غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون، فی بضع سنین» - میگوید: پارسیان بر رومیان غلبه کردند و تا نه پس روزگار رومیان بر پارسیان غلبه کنند . ابوبکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت: شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن قریب بینید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند و بر ایشان نصرت یابند

پیغامبر ما چنین گفت از وحی پاک و پیام راست . ابی بن خلف الجمحی گفت : کذبت دروغ میگوئی ، و این نتواند بود . بو بکر گفت : انت اکذب یا عدوّ الله ، ای دشمن خدای دروغ تو گوئی و از هر کس دروغ زن تر توئی . آنکه گفتند تا گرو بندیم بده شتر ، عقد مرا هنت بیستند تا مدت سه سال . و در آن وقت عقد مرا هنت بستن و قمار باختن حلال بود ، و آیت تحریم قمار از آسمان نیامده بود ، پس ابو بکر صدیق آن قصه با رسول خدا بگفت . رسول (ص) گفت مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو در مدت بیفزای و در مال بیفزای . بو بکر رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال ، و این عقد بیستند و هر یکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند . پس غزاه احد پیش آمد و ابی خلف بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز حدیبیه سال هفتم ، از وقت مرا هنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند بر اهل پارس و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند ، و شهرستان رومیه آنکه بنا کردند و بو بکر صدیق آن صد شتر از ورثه ابی بستد و پیش مصطفی آورد رسول خدا گفت تصدّق به . ابو بکر آن همه بصدقه داد بفرمان رسول صلوات الله علیه بوسعید خدری گفت : روز بدر بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم . رب العزّه آن روز اهل کتاب را بر مجوس نصرت داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد و بو بکر صدیق در آن يك روز هم مال غنیمت برداشت از مشرکان و هم مال مرا هنت از ورثه ابی خلف .

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان بر قول عکرمه و جماعتی مفسران آن بود که : شهر بر از بعد از آن که بر روم غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشانرا مقهور میداشت . فرخان برادر شهر بر از روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت : لقد رأیت کانی جالس علی سریر کسری من بخواب چنان دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم این سخن به کسری رسید ، درخشم

شدو نامه نبشت به شهر براز که : چون نامه من بتورسد فرخان راسیاست کن و سروی بمن فرست . شهر براز جواب کسری نبشت که فرخان مردی است مبارز ، لشکر شکن و ترا هر وقت بکار آید ، خاصه در جنگ دشمن ، اگر دل باوی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد . کسری جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست . شهر براز بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل فرخان بکار نداشت . کسری را خشم بر خشم زیادت شد و بریدی فرستاد بر اهل پارس که شهر براز را معزول کردم و فرخان را بجای وی نشاندم ، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید . و ملطفه ای داد به آن برید و گفته بود که چون فرخان بر تخت ملک نشیند و برادر او را منقاد شود ، این ملطفه بدوده . فرخان ملطفه بر خواند ، نبشته بود که : شهر براز را وقتی هلاک کن که ملطفه بر خوانی . فرخان ، شهر براز را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری . شهر براز گفت یک ساعت مر ازمان ده تا وصیت نامه ای بنویسم . سفت بخواست و سه صحیفه بیرون آورد ، در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرخان ، گفت : سه نوبت بقتل فرخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت وی می کردم و تو بیک ملطفه مرا هلاک خواهی کرد ؟ فرخان آن ساعت از تخت ملک برخاست و ملک با شهر براز تسلیم کرد ، و آن حال و قصه پوشیدند . و شهر براز نامه نبشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که به پیغام و نامه راست نمی آید و می خواهم که بنفس خود ترا بینم ، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو ، تو با پنجاه مرد رومی و من با پنجاه مرد پارسی همچنان کردند ، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند . شهر براز گفت : هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب من بودم و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوت ما بشما رفت و

کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاک کند . اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم . و با تو دست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخدول کنیم . قیصر آن حال به پسندید ، و با وی عهد بست آنکه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آنکه سر باشد که از دو شخص در نگذرد ، چون از دو شخص در گذشت ناچاره آشکارا شود ، یعنی که این دو ترجمان را هلاک باید کرد ، و ایشانرا هلاک کردند . و از آنجا باز گشتند و بقتال اهل پارس شدند . و رب العالمین ایشانرا بر پارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند . اینست که رب العزّه گفت : « و هم من بعد غلبهم سیغلبون ، فی بضع سنین » .

و فی هذه الآیة دلالة علی صحة نبوة النبی (ص) وانّ القرآن من عند الله عزوجل لانه اخبر عما سیکون ، ثم وجدا لمخبر علی ما اخبر به . « الله الامر من قبل و من بعد ، هما مرفوعان علی الغایة ، و المعنی من قبل دولة الروم علی فارس و من بعدها فای الفريقین کان لهم الغلبة فهو بامر الله و قضائه و قدره . و قيل لله المشیة التامة و الارادة النافذة من قبل هذه الوقایع و من بعدها ، فیرزق الظفر من شاء و يجعل الدبيرة علی من شاء . و قيل لله الامر من قبل کل شیء و من بعد کل شیء » و یومئذ یفرح المؤمنون ، یعنی - یوم یغلب الروم فارس « یفرح المؤمنون » . « بنصر الله » لانّ ذلك وقع یوم بدر و کان المؤمنون فی الغنیمة و الظفر بالاعداء و الاسر و الفداء . یعنی - آن روز که روم بر پارس غلبه کردند روز بدر بود که مؤمنان و مسلمانان بنصرت الله شاد بودند - که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن ، و هم فداء اسیران - و قيل فرح المؤمنون انما کان بتحقیق الله ما وعدهم و تصدیق رسوله (ص) لانه اخبرهم بما سیکون فکان كما اخبر و کان ذلك معجزة للنبی (ص) . و قيل . یفرح المؤمنون بنصر الله تعالی النبی بقتل الکفار و بعضهم بعضاً فیکون فرحهم واقعاً بهلاک بعض الکفار لا بظهور

الكفار كما يفرح بقتل الظالمين بعضهم بعضاً . وقيل يفرح المؤمنون بغلبة اهل الكتاب المشركين و خروجهم من بيت المقدس و كان احدى آيات نبوته . و قيل تم الكلام على قوله « يفرح المؤمنون » ثم استأنف فقال :
 بنصر الله ينصر من يشاء « يعنى اولياؤه ، فيكون الباء متصلاً بينصر ، وهو العزيز ، فى الانتقام من الكفار « الرحيم ، فى التمكين و النصر للمؤمنين . قال رسول الله (ص) :
 « فارس نطحة او نطحتان ثم لافارس بعدها ابدأ و الروم ذات قرون كلما ذهب قرن خلف قرن هيات الى آخر الابد » .

« وعد الله » نصب على المصدر اى - وعد وعده ، فلا يخلفه ، وهو راجع الى قوله :
 « سيغلبون » ، يعنى - هذا الذى اخبرتك به ايتها النبى من نصره الروم على اهل فارس ، هو وعد وعد الله ذلك حقاً ، و هو ينجزه لهم . و يجوز ان يكون راجعاً الى قوله « يفرح المؤمنون بنصر الله » لانه وعد المؤمنين النصر على الكافرين « و لكن اكثر الناس لا يعلمون » صحة وعده و هم الكفار الذين لا يصدقون بان هذا الخبر من عند الله .

« يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا » اى - يعلمون ما يشاهدونه فعل الحيوانات ،
 « و هم عن الآخرة هم غافلون » ، لا يستدلون بما يشاهدونه على ما غاب عنهم فعل العاقل المميز ، وقيل « يعلمون » امر معاشهم وزراعاتهم وتجاراتهم و وجودا كتسابهم « و هم عن » امر آخرتهم ومالهم فيها من النجاة من عقاب الله « غافلون » لا يتفكرون فيها . فغفلة المؤمنين بترك الاستعداد لها و غفلة الكافرين بالبحود بها . قال الحسن :
 بلغ والله (١) من علم احدهم انه ينقر الدرهم بيده فيخبرك بوزنه و لا يحسن يصلى .
 « اولم يتفكروا فى انفسهم » هذا من بسط القرآن فان التفكير لا يكون الا فى النفس . وقيل معناه - « اولم يتفكروا فى » خلق « انفسهم » ليخرجوا عن الغفلة .
 وقيل « اولم يتفكروا » ليعلموا انهم « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة

هم غافلون». و قيل « اولم يتفكروا فى انفسهم » فيعرفوا بدايع صنع الله فيها فيعلموا من ذلك ان الله عزوجل لم يخلق السموات و الارض و ما فيهما من العجائب عبثاً ، و انما خلقها بقوله الحق ولا قامه الحق يعنى لاقامة الثواب و العقاب على العمل . و قيل بالحق يعنى بالحكمة ليعتبر بها عباده و يستدلوا على وحدانيته و قدرته « و اجل مستى » يعنى الى اجل مسمى اذا بلغ ذلك الاجل افناهما للجزاء فاعلم الله تعالى ان الذى خلقهم و لم يكونوا شيئاً ثم صرفهم احوالاً و ثارات حتى صاروا رجلاً ، قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقاً جديداً، ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسيء باساءته ، لانه العدل لاحيف فى حكمه ولا جور ، « و ان كثيراً من الناس » يعنى الكفار ، « بلقاء ربهم لكافرون » ، اى - بالبعث بعد الموت لجاحدون .

« اولم يسيروا فى الارض » اولم يسافروا هو لاء الكفار فى ارض الله « فينظروا » الى آثار من قبلهم من الامم ، فيعتبروا . و قيل معنى ينظروا يتعرفوا ، كقوله : « فلينظر ايها ازكى طعاماً » . و قيل معناه فيعلموا كقوله : « يوم ينظر المرء ما قدمت يداه » و انما امرهم بالمسير فى الارض لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لقا عصوا ليزول عنهم الشكك ، عن صدق ما يخبر عنهم ، والكلام عند قوله « من قبلهم » تام ثم استأنف الخبر عن صفاتهم فقال : « كانوا اشد منهم قوّة » اى - الامم الماضية كانوا اشد قوّة من قريش « و اثاروا الارض » ، اى - قلبوا وجه الارض لاستنباط المياه و استخراج المعادن و القاء البذور فيها للزراعة ، و الاثارة - تحريك الشئ حتى يرتفع ترابه « و عمروها اكثر مما عمروها » فيه ثلاثة اوجه : احدها من العمر ، اى - يقوهم فيها اكثر من بقاء هؤلاء ، و التقدير : عمروا فيها ؛ والثانى من العمرى ، اى - سكنوا فيها ، كقوله : « واستعمر كم فيها » ، اى - استسكنكم ؛ والثالث من العمارة ، اى - عمروا الارضين بالغراس و الزراعة . و انما قال ذلك لانه لم يكن لاهل مكة حرث و زرع . « و جاءتهم رسلهم بالبينات » فلم يؤمنوا فاهلكهم الله ، « فما كان الله ليظلمهم » ، للظلم

ثلاثة اوجه : وضع الشيء في غير موضعه ، واخذ الشيء قبل وقته ، و النقصان . وقوله : « فما كان الله ليظلمهم ، اجتمع فيه المعاني الثلاثة ، اى - لم يأخذهم قبل وقت اخذهم ولا ينقص عنهم شيئاً مما قدر من ارزاقهم ولا وضع العذاب في غير موضعه ، » و لكن كانوا انفسهم يظلمون « بايرادها موارد الهلاك . ثم كان معطوف على خبر متروك ، اى - جاءتهم رسالهم فكذبوهم و امهلوا .

« ثم كان ، عاقبتهم الهلاك . و السواى . مصدر ، كالرجعى و البشرى . وهى تأنيث الاسواء كالاكبر و الكبرى . وهى الخلة التى تسوء صاحبها عند ادراكه اياها وهى النار . وقيل السواى اسم لجهنم ، كما ان الحسنى اسم للجنة . قرأ اهل الحجاز و البصرة « عاقبة » بالرفع ، اى - ثم كان آخر امر هم السواى ، و قرأ الاخرون بالنصب ، على خبر كان و تقديره : ثم كان السواى « عاقبة الذين اساءوا » . و معنى اساءوا اى - اشر كوا ، و معنى - ان كذبوا ، لان كذبوا اوبان كذبوا بآيات الله . وقيل تفسير السواى بعده ، وهو قوله ، « ان كذبوا » يعنى ثم كان عاقبة المسيئين . التكذيب - حملهم تلك السيئات على « ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزؤن » .

« الله يبدؤ الخلق » فى الدنيا « ثم يعيدهم » فى الآخرة . تقول بدأ يبدأ بدأ و ابتداء يبتدى " ابتداء و الابتدا - نقيض الانتهاء - و البدؤ نقيض العود « ثم اليه ترجعون » لفصل القضاء بينهم « وليجزى الذين اساءوا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى » قرأ ابو بكر و ابو عمرو « يرجعون ، بالياء و آخرون بالتاء .

« و يوم تقوم الساعة يبلس المجرمون » ييأس المشر كون ، من جميع الخيرات و من شفاعة الشافعين : و قيل ينقطع كلامهم و حجتهم و يفتضحون .

« و لم يكن لهم من شر كآتهم » اضاف الشر كاء اليهم على معنى انهم كانوا يجعلون لها قسطاً من اموالهم ، و يرون بذلك لها حقاً فيما يملكون ، فنسبها الى انهم شر كماؤهم فى اموالهم و المعنى - لم يكن لهم من اصنامهم التى عبدوها ليشفعوا شفعاء ، « و كانوا » يعنى -

يكونون . وجاء بلفظ الماضي كما كثر الفاظ القيامة ، « بشر كائهم كافرين » اى -
 جاحدين متبرين يتبرؤن منها متبراً منهم كقوله : « اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا » .
 « و يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون » ، هذا التفرق مفسر في قوله ، « فريق في
 الجنة و فريق في السعير » و هو تفسير قوله : « يصدعون » و جعلنا بينهم موبقاً ،
 « و امتازوا اليوم » . قال مقاتل : يتفرقون بعد الحساب الى الجنة و النار ، فلا يجتمعون ابداً ،
 ثم بين على اى وجه يتفرقون .

فقال تعالى : « فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فهم فى روضة » و هى البستان
 الذى فى غاية النضارة ، و الخضرة . « يجبرون » يسرون ، و الحبرة السرور - و قال
 ابن عباس : يكرمون ، تقول حبره اى - اكرمه . و قيل ينعمون . و الحبرة فى
 اللغة - كل نعمة حسنة و التعبير التحسين الذى يسر به ، و منه قيل للمداد حبر
 لانه يحسن به الاوراق ، و للعالم حبر لانه يتخلق بالاخلاق الحسنة . و قيل هو
 السماع فى الجنة يعنى يتنعمون و يتلذذون بسماع الغناء . قال الاوزاعى : اذا اخذ
 فى السماع لم تبق فى الجنة شجرة الا و ردت . و قال ليس احد من خلق الله احسن صوتاً
 من اسرافيل فاذا اخذ فى السماع قطع على اهل سبع سموات صلواتهم و تسبيحهم . و
 انما قال « فى روضة » بالتنكير لان المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى روضة موقفة
 لطيب ما فيه ، و حسنه و خص الروضة بالذكر لانه ليس عند العرب شىء احسن منظراً
 ولا اطيب نشراً من الرياض .

روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « الجنة مائة درجة ، ما بين كل درجتين
 منها كما بين السماء و الارض ، و الفردوس اعلاها سمواً ، و اوسطها محلاً و منها
 يتفجر انهار الجنة ، و عليها يوضع العرش يوم القيامة » ، فقام اليه رجل فقال يا رسول الله
 انى رجل حبيب الى الصوت فهل فى الجنة صوت حسن ؟ قال : « اى و الذى نفسى بيده
 ان الله سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتى و ذكرى عن

عزف البرابط والمزامير، فترفع صوتاً لم تسمع الخلائق مثله قط من تسبيح الرب وتقديسه .
 وروى ان اعرابياً قال يا رسول الله هل فى الجنة من سماع؟ قال : نعم يا اعرابى
 ان فى الجنة لنهر أحافته الابكار من كل بيضاء خوصائبة يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق
 بمثلها قط ، فذلك افضل نعيم اهل الجنة .

و سئل ابو هريرة هل لاهل الجنة من سماع؟ قال نعم شجرة اصلها من ذهب
 و اغصانها فضة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت ، يبعث الله سبحانه و تعالى ريحاً
 فتحك بعضها بعضاً فما سمع احد شيئاً احسن منه .

قوله تعالى : « و اما الذين كفروا و كذبوا بآياتنا و لقاء الاخرة » ، يعنى - بآيات
 القرآن و البعث بعد الموت ، « فاولئك فى العذاب محضرون » الاحضار انما يكون
 على اكراه فيجابه على كرهه . اى - يحضرون العذاب فى الوقت الذى يجبر فيه المؤمنون
 فى الروضات من الجنان .

« فسبحان الله » اى - سبحوا الله ، ومعناه صلوا لله فهو مصدر موضوع موضع الامر
 كقوله : « ف ضرب الرقاب » و السبحة - الصلوة - و منه سبحة الضحى ، « فسبحان الله
 حين تمسون » ، اى - صلوا الله حين تدخلون فى المساء ، و هو صلوة المغرب و العشاء
 « و حين تصبحون » اى - حين تدخلون فى الصباح و هو صلوة الصبح .

« وله الحمد فى السموات و الارض » قال ابن عباس : يحمده اهل السموات و الارض
 و يصلون ، « و عشياً » اى - صلوا الله عشياً ، يعنى - صلوة العصر « و حين تظهرون » تدخلون
 فى الظهر ، و هو صلوة الظهر . قال نافع بن الازرق لابن عباس : هل تجد الصلوات الخمس
 فى القرآن قال نعم ، و قرأ هاتين الآيتين وقال جمعت الآية الصلوات الخمس و موافقتها ،
 و حمل بعض المفسرين على التسبيح القولى ، فقالوا تفسير الآية : - قولوا سبحان الله فى
 صلواتكم المفروضة فى هذه الاوقات . روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : من
 قال حين يصبح و حين يمسي : سبحان الله و بحمده مائة مرة ، لم يأت احد يوم القيامة

با فضل ممّا جاء به إلا احد قال اوزاد عليه وقال (ص) : من قال سبحان الله و بحمده فى يوم مائة مرّة حطّت خطاياہ وان كانت مثل زبد البحر . وقال (ص) : « كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : « سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم ، وعن ابن عباس عن النبي (ص) قال : من قال حين يصبح : « سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون ، الى قوله « و كذلك تخرجون ، ادرك ما فاتہ فى يومه و من قالها حين يمسي ادرك ما فاتہ فى ليلته . و عن انس بن مالك قال : قال رسول الله : « من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل : سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون ، الى قوله : « و كذلك تخرجون ، « سبحان ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين ، و الحمد لله ربّ العالمين ، و عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) : من قال : « سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون ، هذه الايات الثلاث من سورة الروم و آخر سورة الصافات دبر كل صلوة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد نجوم السماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض ، فاذا مات أُجرى له بكل حسنة عشر حسنات فى قبره و كان ابراهيم خليل الله يقولها فى كل يوم و ليلة ست مرّات .

« يخرج الحىّ من الميت » اى - يخرج البشر الحىّ من النطفة الميتة ويخرج النطفة الميتة من البشر الحىّ . وقيل يخرج الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر . و فى بعض الاخبار يخرج النخلة من النواة والنواة من النخلة والحبة من السنبله والسنبله من الحبة ، « و يحيى الارض بعد موتها ، فيخرج نباتها و زروعها و ثمارها و اشجارها بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم الى موقف الحساب ، « و كذلك تخرجون ، قرأ حمزة و الكسالى « تخرجون ، بفتح التاء و ضم الراء و قرأ الباقر بضم التاء و فتح الراء .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او که جانراجان است و دل راعیان است، بنام او که یاد او زینت زبانهاست و مهر او راحت روانست ، بنام او که وصال او بدو عالم ارزانست ، و هر چه نه او ست همه عین تاوانست ، و هر چه نه یاد او تخم غمانست بنام او که وجود او را عدت نه ، صنع او را حیلست نه ، اولیت او را بدایت نه ، آخریت او را نهایت نه . در حکم او ریبت نه در امر او شبهت نه . در قدر او ذلت نه در وجود او قلت نه . هر چه کند کس را بروحجت نه ، و او را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه . بنام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند . یکی را بخواند یکی را براند ، بهیچ حکم در نماند . نه کس باو ماند . نه او بکس ماند ، این معنی یقین داند او که : « لیس کمثله شیء » بر خواند .

پیر طریقت گفت : الهی تو آنی که از احاطت او هام بیرونی ، و از ادراك عقول مصونی . نه محاط ظنونی نه مدرك عیونی . کار ساز هر مفتون و فرح رسان هر محزون . در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی .

جمالک جلّ عن درک العیون و قدرک فات تصویر الظنون

و خامرنی لخمر هواک سکر فلا اصحو الی یوم المنون

تو لاله سرخ و لؤلؤ مکنونی من مجنونم تو لیلی مجنونی

تو مشتریان با بضاعت داری با مشتریان بی بضاعت چونی

« الم ، الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا ، من شهد جمالنا و مکنّ

من قربتنا ، من اقام علی خدمتنا ، هر که جلال و عظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت او از

بلاءما روی نگرداند ، هر که جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلی کرد از در گاه ما روی

نتابد و یک لحظه از صحبت ما نشکیند . هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او

را از قربت و وصلت خود بی بهره نگردانیم. ای جوانمرد دل با توحید او سپار و جان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن، که هر که بغیر او باز نگرد تیغ غیرت دمار از جان او بر آرد، و هر که از بلاء او بنالد در دعوی دوستی درست نیاید.

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین. او را عامر بن عبدالقیس میگفتند چنین میآید که در نماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت، گفتند پایها بپر تا این فساد زیادت نشود. گفت پسر عبد القیس که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود. پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد، گفت: پادشاهها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن از خدمت نمیدارم. پای می بپریم تا از خدمت بازمانم. آنکه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند، چون بینید که در وجود و سماع حال بر ما بگردد شما بکار خود مشغول باشید، پایها از وی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع قرآن چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت، پس چون مقری خاموش شد و شیخ بحال خود باز آمد گفت: این پای بریده بگلاب بشوئید و بمشک و کافور معطر کنید که بر در گاه خدمت هر گز بر بیوفائی گامی ننهاده است.

«لله الامر من قبل ومن بعد»، قبل اینجا از لست و بعد ابد است، و معنی آنست که الامر الازلی لله و الامر الابدی لله لانّ الرب الازلی و السید الابدی الله. در ازل و ابد خداست که یگانه و یکتا است. در امر بی نهایت و در علم بی غایت و در حکم بی چراست، از کی پیش و پیش از جا بجاست. پیش از ما در ازل ما را بود و بی ما در ابد بهره ما ست. این آن رمز است که شب معراج با مهتر عالم (ص) گفت:

«یا محمد کن لی كما لم تکن فا کون لك كما لم ازل.»

پیر طریقت گفت: بقرب می نگر تا انس زاید. بعظمت می نگر تا حرمت فزاید، میان این و آن منتظر می باش تا سبق عنایت خود چه نماید، «لله الامر من قبل ومن بعد»

جای دیگر گفت: «الاله الخلق و الامر» عالم خلق را نهایت پیدا ست و عالم امر را نهایت نیست. عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگنبرد روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعری باید شد و نسبت خلقت از فطرت معرفت باز باید برید. اگر میخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی و جهولی باز بریدن نتوان الا بدرنگی و روزگاری، همچنان که بوقت در آمدن درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنانکه نطفه مدتی باز دارند تا علقه گردد. و آنکه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به لحم، آنکه مدتی دیگرش بدارند تا در روش آید. هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود بر میخیزد با امر حق آشنا میشود چون از صفات خود بتمامی در گذشت شایسته امر شد و بعد بلوغ رجولیت رسید. آنکه این رقم بروی زنند که: «من المؤمنین رجال، و یومئذ یفرح المؤمنون، بنصر الله» الیوم ترح و غداً فرح، الیوم عبرة و غداً حیرة، الیوم اسف و غداً لطف، الیوم بکاء و غداً لقاء. هر چند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عنایمه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هر چه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنانکه آن جوانمرد گفته:

اکنون باری بنقد در دی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلّت صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بر آسمان نداشت و يك ساعت از تضرع نیاسود، با این همه خوش میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست. الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینه من بنه تا هرگز ازین درد خالی نباشم.

ای مسکین تو همیشه بی درد بوده ای، از سوز درد زده گان خبر نداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده ای:

من گریه بخنده در همی پیوندم پنهان گریم باشکارا خندم
 ای دوست گمان مبر که من خرسندم آگاه نه‌ای که چون نیازومندم
 پیر طریقت گفت: الهی نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک
 باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آنکس که ازین درد فرد است،
 حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

« يعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیة و هم عن الآخرة هم غافلون » ، در خبر است
 که فردا در انجمن رستاخیز و عرصه عظمی دنیا را بیارند - بصورت پیرزنی آراسته -
 گوید: بارخدا یا امروز مرا جزای کمتر بنده‌ای کن از بندگان خود. از درگاه عزّت
 و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بنده
 خود را چون توئی جزاء وی دهم. آنکه گوید: کونی تراباً - خاک کرد و نیست شو.
 چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید.

و گفته اند طالبان دنیا سه گروه اند: گروهی دنیا از وجه حرام جمع کنند هر چون
 که دست رسد بغصب و قهر بخود میکشند و از سر انجام و عاقبت آن نیندیشند ایشان
 اهل عقاب اند و سزای عذاب. مصطفی (ص) گفت: کسی که دنیای حلال جمع کند
 از بهر تفاخر و تکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی اعراض
 کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد، بر تبت تفاخر،
 حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟
 گروه دوم دنیا بدست آرند از وجه مباح چون کسب و تجارات و وجوه معاملات
 ایشان اهل حساب اند در مشیت حق، و در خبر است که: «من نوقش فی الحساب عذب». .
 گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند مصطفی (ص) گفت:
 « لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال بیت یُکِنُّه و ثوب یواری عورته و جرف
 الخبز و الماء » - یعنی کسر الخبز - ایشانرا نه حساب است و نه عتاب، اگر عورت

نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند و بر مراد حق میروند. مصطفی (ص) گفت: ایشانند که چون سراز خاک بر کنند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله تعالی « و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون »، فریق منهم اهل الوصلة و فریق منهم اهل الفرقة، فریق للجنة و المنة و فریق للعذاب و المحنة، فریق للفراق و فریق للتلاق.

« فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی روضة یجبرون »، میگوید دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیره قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحن تحمید فی ریاض تحمید « فی مقعد صدق عند ملک مقتدر ». فرمان آید بداود پیغامبر که: یا داود بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دل ربای که ترا داده‌ام زبور برخوان، یا اسرافیل تو قرآن برخوان یا موسی تو تورات برخوان یا عیسی تو انجیل برخوان، ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید و دوستانرا استقبال کنید. ای تلهای مشک اذفر و کافور معنبر بر سر مشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در حظیره قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت، ای مخموران خمر عشق، ای عاشقان سوخته سحر گاهان در رکوع و سجود جوی خون از دیده‌ها روان کرده، و دلها با امید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهده ما بیاسائید، بار غم از خود فرو نهید و بشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که نقد نزدیک است. ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیک است. ای تشنگان صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان شاه زبید که میزبان نزدیک است. ای دوست جویان خوش باشید

که اجابت نزدیک است . ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیک است . فیکشف الحجاب و يتجلى لهم تبارك و تعالى في روضة من رياض الجنة ، و يقول : انا الذي صدقتكم وعدى و اتممت عليكم نعمتى ، فهذا محل كرامتى فسلونى .

پیر طریقت در مناجات گفت ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست ، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدا است ، چون تو مولی کر است ؟ چون تو دوست کجاست ؟ هر چه دادی نشانست و آئین فرداست . آنچه یافتیم پنبامست و خلعت برجاست . الهی نشانست بیقراری دل و غارت جانست ، خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چونست :

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانهرا زبون خواهی کرد

گرزب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

۲- النوبة الاولى

فوله تعالى: « و من آیاته ان خلقکم من تراب » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] او آنست که بیافرید شمارا از خاکی « ثم اذا انتم بشر » پس اکنون شما مردمانید [آشکارا] « تنتشرون (۴۰) » [در زمین] می‌پراکنید و پراکنده (۱) می‌زیید . « و من آیاته » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] اوست « ان خلقکم من انفسکم ازواجاً » که بیافرید شما را هم از شما جفتانی ، « لتسكنوا اليها » تا با ایشان آرامید (۲) « وجعل بینکم مودة ورحمة » و میان شما مهری ساخت و مهربانی ، « ان فی ذلك لآیات » در آن نشانه‌های [روشن] است ، « لقوم يتفكرون (۴۱) »

(۱) پر کنید و پرکنده (الف) (۲) آرامیدید (الف)

گروهی را که در اندیشند .

« و من آیاته ، و نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست « خلق السموات و الارض ، آفرینش آسمانها و زمین « و اختلاف الستکم و الواتکم ، و اختلاف (۱) زبانهای شما و گونا گونا گون رنگهای (۲) شما . « ان فی ذلك لآیات للعالمین (۲۳) ، درین نشانه های [روشن] است جهانیان را .

« و من آیاته ، و از نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست « منامکم باللیل و النهار ، خفتن شما بشب و روز « و ابتغافکم من فضله ، و جستن شما از روزی او و بخشیده او « ان فی ذلك لآیات لقوم یسمعون (۲۴) ، در آن نشانه های [روشن] است ایشانرا که بشنوند .

« و من آیاته ، و از نشانه های توانائی و یگانگی اوست « یریکم البرق ، که مینماید شما را درخش « خوفاً وطمعاً ، بیم و امید را « و ینزل من السماء ماء ، و فرومیرستد از آسمان آبی « فیحیی به الارض بعد موتها ، تا زنده میکند بآن زمین را پس مرک آن « ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون (۲۴) ، در آن نشانه های [روشن] است ایشانرا که دریابند .

« و من آیاته ، و از نشانه های [توانائی و دانائی] اوست « ان تقوم السماء و الارض بامرہ ، که آسمان و زمین می پاید ایستاده بفرمان او « ثم اذا دعاکم دعوة ، پس آنکه که خواند شما را یک خواندن « من الارض اذا انتم تخرجون (۲۵) ، آنکه شما می بیرون آئید از زمین .

« و له من فی السموات و الارض ، و او راست هرچه در آسمانها و زمینها کس است « کل له قانتون (۲۶) ، همه او را بفرمان است [که گوید باش میباشند] .

(۱) وجدا جدی (الف) . (۲) رنگهای گوناگون (ج)

« و هو الذى يبدؤا الخلق ثم يعيده » اوست که آفریده می آرد از آغاز و [فردا] آنرا زنده کند باز ، « و هو اهون عليه » و آن [آوردن فردا] بروی آسانست « و له المثل الاعلى » و او راست آن صفت برترى و یگانگى « فى السموات والارض » در آسمانها و زمین « و هو العزيز الحكيم (۲۷) » و اوست آن توانای دانا .
 « ضرب لكم مثلاً » مثلى زد شما را « من انفسكم » هم از شما « هل لكم مما ملكت ايمانكم من شركاء » شما را از بردگان شما هیچ انباز هست « فى ما رزقناكم » در آن که من شما را دادم از مال دنیا ، « فانتم فيه سوآء » که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید - یکسان - « تخافونهم » تا بترسید از بندگان خویش « كخيفتكم انفسكم » چنان که آزاد ترسد از انباز آزاد « كذلك فصل الايات لقوم يعقلون (۲۸) » چنین گشاده و روشن سخنان خویش میفرستیم ایشانرا که دریابند .

« بل اتبع الذين ظلموا هوآء هم بغير علم » [انباز نیست الله را] ، و ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود می روند بنادانى « فمن يهدى من اضل الله » پس کیست که راه نماید کم کرده الله را « و ما لهم من ناصرین (۲۹) » و ایشانرا فریاد رسی و راه نمائی نیست .

« فاقم وجهك للدين » آهنگ خویش و روى خویش راست دار دین را « حنیفاً ، پاک و یکتا گوی « فطرة الله التى فطر الناس علیها » نهاد خدای که مردمان را بران نهاد و آن آفرینش که ایشانرا بآن آفرید ، « لا تبدل لخلق الله » جدا کردن (۱) و بگردانیدن نیست دین خدایرا « ذلك الدين القيم » دین اسلام است دین پاک و کیش راست و پیاى « و لكن اکثر الناس لا يعلمون (۳۰) » لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« منیبین الیه » روی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان
 بدل با الله « و اتقوه » و بترسید از خشم او « و اقیموا الصلوة » و نماز پبای دارید
 [بهنگام] « و لا تكونوا من المشرکین (۳۱) » و از انباز جویندگان میباشید (۱) الله را.
 « من الذین فرقوا دینهم » مباح از ایشان که از دین خود جدا شدند
 « و کانوا شیعاً » و جوک جوک (۲) گشتند پراکنده در دین ، « کلّ حزب بما لدیهم
 فرحون (۳۲) » هر جوکی (۳) بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست از پسندیده
 خود شاداند و خرم .

« و اذا مسّ الناس ضرّاً » و هر گاه که بمردمان رسد کزندی و رنجی
 « دعوا ربهم » خوانند خداوند خویش را « منیبین الیه » بازو گشته بدل « ثم اذا
 اذاقهم منه رحمة » پس ، آنکه که بچشانند ایشانرا بخشایشی از خویشتن « اذا فریق
 منهم برّ بهم یشر کون (۳۳) » آنکه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می آورند
 و آزادی بر اسباب میسازند .

لیکفروا بما آتیناهم ، تا بآن نعمت که ایشانرا دادیم و فرج که نمودیم کافر
 می شوند « فتمتعوا » گوی بر خورید و روزگار فرا سر برید ، « فسوف تعلمون (۳۴) »
 آری آگاه شوید .

« ام انزلنا علیهم سلطاناً » یا بر ایشان نامه فرستادیم که آنرا بحجت گیرند
 « فهو یتکلم » که آن نامه می سخن گوید و می گواهی دهد ، « بما کانوا به یشر کون (۳۵) »
 که آن انبازی که ایشان میگویند خدایرا راست است یا چنان است .

« و اذا اذقنا الناس رحمة » و هر گاه که بچشانیم مردمان را بخشایشی
 « فرحوا بها » شاد شوند بآن « و ان تصبهم سیئة » و اگر بایشان رسد بدی « بما
 قدمت ایدیهم » بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد [ایشانرا از بدی] « اذاهم

(۱) مبیّد (الف) ، (۲) جوق جوق (ج) ، (۳) جوقی (ج)

يقنطون (۳۶)، ایشان نومید می باشند .

« اولم یروا » نمی بینند « ان الله یسط الرزق لمن یشاء » که الله فراخ میگذراند روزی او را که خواهد « و یقدر » و باندازه فرو میگیرد [بر آن که خواهد] « ان فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون (۳۷) » در آن نشانه‌هایی [روشن] است ایشانرا که بگردند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ومن آیاته ان خلقکم من تراب » ای - خلقکم فی اصل الانشاء من تراب ، لانکم بنو آدم و آدم خلق من تراب ، و اذا کان الاصل تراباً فالفرع كذلك . و قيل تقدیره - خلق ایاکم من تراب فحذف المضاف « ثم اذا انتم بشر » آدمیون عقلاء ، ناطقون « تنتشرون » ، تتصرفون فیما فیہ قوام معاشکم ، و فیہ تقرب ما بین کونه تراباً و بین کونه بشراً علی وجه التمعب ؛ و لیس ثم لتراخی الزمان انما هو متعلق بالاخبار و فی بعض الآثار : ان الله سبحانه لقا اراد ان یخلق آدم بعث جبرئیل لیأخذ من الارض قبضة ، فلما نزل الی الارض قالت له الارض : اسئلك بالذی ارسلک الی ان لا تأخذ منی الیوم شیئاً یكون فیہ غداً للنار نصیب ، فترکها ورجع . فارسل الله سبحانه میکائیل . فقالت له الارض مثل قولها لجبرئیل فرجع و لم يأخذ منها . و كذلك بعث اسرافیل فقالت له مثل ذلك ، فرجع و لم يأخذ منها . فبعث الله سبحانه عزرائیل - و هو ملک الموت - فقالت له الارض مثل ذلك ، فقال الذی ارسلنی احق ان اطیعه منک ، فاخذ من وجه الارض من طیبها وخبیثها ، و سهلها ووعرها ، قبضة . فعدت الی الله سبحانه ، فوعدها بان یعید الیها ما اخذ منها اطیب مما کان . فمن هاهنا امر بالدفن ، مع الطیب و الحنوط . فامر الله سبحانه حتی

صَبَّ عَلَيْهِ مِنْ مَاءِ بَحْرِ تَحْتَ الْعَرْشِ يُقَالُ لَهُ بَحْرُ الْاِحْزَانِ ، فَلذَلِكَ لَايَتَمُّ لِابْنِ آدَمَ
سُرُورٌ يَوْمَ وَلَا يَخْلُو مِنْ وَحْشَةٍ . وَانشُدُ بَعْضَهُمْ لِأَبِي الْقَاسِمِ الْمَغْرِبِيِّ :

خَلَقْتَ مِنَ التُّرَابِ فَصَرْتَ شَخْصًا بصيرًا بالسؤال و بالجواب
وعدت الى التراب فصرت فيهي كانك ما برحت من التراب

« وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا » ، قِيلَ الْمُرَادُ بِهِ آدَمَ وَ حَوًّا
لأنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ ضَلْعِهِ ، وَقِيلَ الْمُرَادُ بِهِ النِّسَاءَ ، خَلَقْنَ مِنْ نَظْفِ الرِّجَالِ . وَقِيلَ مَعْنَاهُ
خَلَقَ لَكُمْ مِنْ جِنْسِكُمْ وَ مِنْ مِثْلِ خَلْقِكُمْ أَزْوَاجًا ، وَ لَمْ يَجْعَلْهُنَّ مِنَ الْجِنِّ « لِتَسْكُنُوا
الِيهَا » . وَانَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِأَنَّ اسْتِيْنَاسَ الْجِنْسِ بِالْجِنْسِ أَكْثَرُ مِنْ اسْتِيْنَاسِهِ بِغَيْرِ جِنْسِهِ .
نَظِيرُهُ قَوْلُهُ : « وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا » ، وَ قَوْلُهُ « وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ الِيهَا » .
... « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً » يُوَدُّ الرِّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا « وَرَحْمَةً »
يَعْطِفُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ .

رَوَى أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنْ أَمْرِ وَأَنْتَ لَعَجِبُ
أَنَّ الرِّجُلَ لِيَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ وَ مَا رَأَاهَا وَ مَا رَأَتْهُ قَطُّ حَتَّى إِذَا ابْتَنَى بِهَا أَصْبَحَا وَ مَا شَيْءٌ
أَحَبُّ إِلَيَّ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً » .
وَ قِيلَ مَوَدَّةٌ أَيَّامُ الشَّبَابِ وَ رَحْمَةٌ أَيَّامُ الْمَشِيْبِ ، وَ فِي الْخَبَرِ الْمَقْتَمُ مِنَ اللَّهِ وَ
الْفِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْمَوَدَّةُ لِلْكَبِيرِ وَ الرَّحْمَةُ لِلصَّغِيرِ . وَقَالَ مُجَاهِدٌ
الْمَوَدَّةُ - الْجَمَاعُ - وَ الرَّحْمَةُ الْوَالِدُ . (١) « أَنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ » أَي - أَنَّ فِيهَا فِعْلُ اللَّهِ
مِنْ ذَلِكَ لِدَلَالِ وَ شَوَاهِدٍ عَلَى وَحْدَانِيَةِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ عَلَى مَا يَشَاءُ ، « لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » ،
فَيَعْلَمُونَ أَنَّ قَوَامَ الدُّنْيَا بِوُقُوعِ التَّنَاسُلِ فِيهَا .

« وَمِنْ آيَاتِهِ » ، الدَّالَّةُ عَلَى وَحْدَانِيَتِهِ وَ رَبُوبِيَّتِهِ « خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » عَلَى
الْهَيْئَةِ الَّتِي خَلَقَهُمَا عَلَيْهَا رَفَعَ السَّمَاءَ فِي الْهَوَاءِ مِنْ غَيْرِ عَمْدٍ وَ بَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى وَجْهِ

الماء و اثقاله اياها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الاقطار المتباعدة .

روى عن وهب قال : جميع الالسنه اثنان و سبعون لساناً منها فى ولد سام تسعة عشر لساناً و فى ولد حام سبعة عشر لساناً و فى ولد يافث ستة و ثلاثون لساناً و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم وليتمتيز الاشخاص بعضها من بعض . وقيل فى الالوان المختلفة قولان : احدهما يريد به البياض و السواد و الادمه و الشقرة و غيرها ، و الثانى انه خلقهم جميعاً على صورة واحدة ، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره ، مع كثرتهم ، بل يعرف كل واحد بما خصه الله به . ولو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كل واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك وهم كلهم بنواب واحد وام واحدة « ان فى ذلك ، اى - فى جميع ما خلقه الله و فصله من ذلك ، « لايات للعالمين » من الانس و الجن ، و قرأ حفص « للعالمين » بكسر اللام ، و انما خص اهل العلم لانهم مخصوصون بمعرفة الدقائق .

« و من آياته منامكم بالليل و النهار و ابتغاءكم من فضله » ، المنام - مفعلة من النوم - كالمسغبة والمرحمة على وزن المقام ، وتأويل الآية : « منامكم بالليل و ابتغاءكم من فضله بالنهار ، و قديقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق بالليل لكنه نادر و الحكم للاغلب الاكثر . « ان فى ذلك لايات لقوم يسمعون » اى ينتفعون بسمعه . « و من آياته يريكم البرق » ، يعنى - ان يريكم البرق ، فحذف « ان » لدلالة الكلام عليه ، « خوفاً » للمسافر من الصواعق « و طمعاً » للمقيم فى المطر . و قيل « خوفاً » من السيل و الطوفان و الغرق ، « و طمعاً » فى المطر النافع ، و هما منصوبان لنزع اللام عنهما ، تقديره - للخوف وللطمع ، « وينزل من السماء » ، اى - من السحاب مطراً « فيحيى به الارض » الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها و دروسها « ان فى ذلك لايات

لقوم يعقلون « عن الله حججه و ادلته .

« و من آياته ان تقوم السماء و الارض بامرہ ، یعنی - ثباتهما قائمتين بلا عمد بامرہ لهما بالقيام ، و قيل بفعله . قال ابن مسعود قامتا على غير عمد بامرہ ، « ثم اذا دعاكم دعوة ، قيل هذا وقف تام . ثم ابتداءً فقال : « من الارض اذا انتم تخرجون ، فيه تقديم و تأخير : یعنی - اذا انتم تخرجون من الارض . قال ابن عباس تخرجون من القبور . و قيل الوقف عند قوله من الارض یعنی دعاكم و انتم في الارض ، ای - في القبور و الدعوة في الآية هي النفخ في الصور ، كذلك قوله : « يوم يدع الداعي الى شيء نكر » .

« و له من في السموات » من الملائكة و من في « الارض » من الانس و الجن « كل له قانتون » ، ای - مطيعون . و هذه الطاعة ليست بطاعة العبادة ، انما هي طاعة الظهور من العدم اذ قال المكون عزّ جلاله كونوا فكانوا . و قيل هي طاعة ارادة لا طاعة عبادة ، ای - خلقهم على ما ارادوهم منقادون لما يريدہ بهم من حيوة و موت و بعث و ضحّة و سقم و عزّ و ذلّ . و قيل « كل له قانتون » ای - قائمون في القيامة و قيل « قانتون » ، ای مصلّون فيكون المراد به المؤمنین .

« و هو الذي يبدؤا الخلق » في الدنيا « ثم يعيدهم في الآخرة » و هو اهون . فيه قولان : احدهما ، و هو هين « عليه » فيكون افعل بمعنى : فعيل ، كقوله : « الله اكبر » بمعنى الكبير . والثاني ان الاعادة اهون عليه في تقدير كم وز عمكم . و قيل و هو اهون عليه ، ای - على الخلق يقولون بصيحة واحدة ، فيكون اهون عليهم من ان يكونوا نطفاً ثم علقاً ثم مضغاً الى ان يصيروا رجالاً و نساءً .

... قوله : « و له المثل الاعلى » ، مفسران اين سخن را دو معنى گفته اند يكى آنست كه له الصفة الاعلى ، مثل بمعنى صفت است ، چنانكه : « مثل الجنة التي وعد

المتقون». و قال تعالى : « مثلهم في التوریه » ، ای - صفتهم ، و پارسى مثل سان است . میگوید : او را است صفت و حدانیت و فردانیت ؛ یکتائی و یگانگی و بی همتائی او را صفات ذات است ، و برترین همه صفات است . کس را با وی در آن انبازی نه و چنو هیچکس و هیچ چیز نه . ابن عباس از اینجا گفت در تفسیر این کلمات : هی انّه « لیس کمثله شیء » . و قيل هی انّه : « لاله الا هو » . و قيل هی الاحياء و الاماتة لا یشار که فیها احد . معنی دیگر آنست که این سخن بساط آیت است که بر عقب می آید و بساط آن مثل که زد .

تاویل آنست که : « له المثل الاعلی » از « ضرب لکم مثلاً من انفسکم » او راست مثل برترین و سان بلند ترین در آن مثل که زد شما را هم از شما ، « هل لکم » یا معشر من اشرك بالله « مما ملکت ایمانکم » من عبید و اماء « من شرکاء فیما » اعطینا کموه حتی تستووا فیہ فلا تجعلوا بعض خلقی شریکاً لی فی الالهة فاننی اعلی مثلاً و اجلّ قدراً « تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً » . و معنی . « تخافونهم کخیفتمکم انفسکم » ای - تخافون ان یقاسمکم عبیدکم المال کما تخافون نظراءکم و امثالکم من الاحرار . حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملک انبازی بود . « فله المثل الاعلی » وهو بالتقدیس اولی . پس الله تعالی که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاک بود و منزّه « کذلک نفصل الآیات » نبین کما بیئت هذا المثل « لقوم یعقلون » یتد برون فی ضرب الامثال .

« بل اتبع الذین ظلموا هو ائهم بغیر علم » یعنی لیس لهم فی الاشراک بالله شبهة لکنهم بنوا الامر فیہ علی الجهل و هوی النفس ، « فمن یهدی من اضلّ الله » ، ای - اضله الله « و ما لهم من ناصرین » مانعین یمنعونهم من عذاب الله الذی ینزل بهم

لکفرهم و شرکهم درین آیت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضی آیات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فی قوله تعالی « قد ضلّوا من قبل » قدریان منکراند مر اضلال را از خداوند عزّ و جلّ و گویند همه از بنده است، و جبریان منکرانند مر ضلال را از بنده که ایشان بنده را اختیار نکویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنت هر دو اثبات کنند اضلال از خداوند عزّ و جلّ و اختیار ضلال از بنده. و هر چه در قرآن ذکر اضلال و ضلالست همه برین قاعده است که یاد کردیم.

« فاقم وجهک للّٰدین حنیفاً »، یعنی - اقم قصدک، کقول ابرهیم (ع): « انی وجهت وجهی، و کقوله عزّ و جلّ: « و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد » و کقوله: « و لکلّ وجهة. » و الحنیف - اسم للمسلم الموحّد، و الحنفاء - المسلمون الموحّدون و الحنیفیه ملة الاسلام؛ و قیل الحنیف - المستقیم - یقال رجل حنیف و دین حنیف ای - مستقیم و انتصب حنیفاً علی الحال. و معنی الآیة: اقم علی الدین المستقیم، « فطرة الله » نصب علی الاغراء ای - الزم « فطرة الله الّتی فطر الناس علیها » فطرت را دو معنی است یکی خلقت، کقوله: « فطر السموات و الارض »، ای - خلق السموات و الارض، الّذی فطرنی. ای - خلقنی، « فطرکم اول مرّة »، ای - خلقکم، « فاطر السموات و الارض » خالقها و مبدئها. و منه سُمی الفطیر من الخمیر، دیگر معنی فطرت ملّت است: کیش و منه قول رسول الله (ص) للبرّ آء بن عازب فی الحدیث الصحیح حین علمه الدعاء عند النوم « ان متّ متّ علی الفطرة » ای - علی دین الاسلام و الملة الحنیفیه. اگر کوئیم فطرت اینجا بمعنی دین اسلام است پس ناس اینجا مسلمانانند بر خصوص، لقوله عزّ و جلّ « و المسجد الحرام الّذی جعلناه للناس، یعنی - للمسلمین، و معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو، آن دین که مسلمانان را درازل بر آن آفرید و بفضل خود ایشانرا بآن دین گرامی کرد. آنکه گفت: « لا تبدیل لخلق الله »، ای - لا تبدیل لدین الله، بلفظ خبر است و بمعنی نهی، ای - الزموا دین الله و اتبعوا

ولابدلوا التوحيد بالشرك ذلك الدين القيم، المستقيم، و محتمل است كه هم برين قول ناس بر عموم مردم نهند، و معنى آنست كه الزموا دين الله و ملّته التى خلق الخلق على ان يدعوهم اليها، كقوله: « و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون، يعنى الا لامرهم ان يعبدون ثم حقق ذلك بقوله: « و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين، و اكر كونهم، فطرت بمعنى خلقت است «فطرة الله» منصوب است بر مصدر، اى - فطر فطرة الله، اى - خلقه الله التى خلق الناس عليها، و اين فطرت آن عهد است كه روز ميثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت: « الست بربكم قالوا بلى». اكنون هر فرزند كه درين عالم بوجود آيد بر حكم آن اقرار اول آيد و مقرّب باشد كه او را صانعى و مدبّرى است؛ و اگر چه او را بنامى ديگر ميخواند يا غير او را مى پرستد در اصل صانع خلاف نيست. و لهذا قال تعالى: « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولنّ الله»، « ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر ليقولنّ الله»، « وقالوا ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى».

وفى الخبر ما روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): « من يولد يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدعونها؛ قالوا يا رسول الله افرأيت من يموت و هو صغير؟ قال: الله اعلم بما كانوا عاملين، ثم قرأ ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: « فطرة الله التى فطر الناس عليها» قال المحققون من اهل العلم و السنة قوله: « من يولد يولد على الفطرة» يعنى على العهد الذى اخذ الله عليهم بقوله: « الست بربكم قالوا بلى»، و كل مولود فى العالم على ذلك الاقرار. و هو الحنيفيّة التى وقعت الخلقة عليها و ان عبد غيره و لكن لا عبرة بالايمان الفطرى فى احكام الدنيا و انما يعتبر الايمان الشرعى المأمور به المكتسب بالارادة و الفعل. الا ترى انه يقول: « فابواه يهودانه» فهو مع وجود الايمان الفطرى فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين. وهذا معنى قوله (ص): «يقول

الله تعالی انسی خلقت عبادی حنفاء فاحتالتهم الشیاطین عن دینهم .

و قال عبد الله بن المبارك : فی قوله (ص) « کل مولود یولد علی الفطرة » قال علی الخلقه التي جبل علیها فی علم الله تعالی من سعادة او شقاوة ، فکل منهم صائر فی العاقبة الی ما فطر علیها و عامل فی الدنیا بالعمل المشاکل لها . فمن علم انه یكون سعیداً اراد سعادته و اخبر عن سعادته و خلقه فی حکمه سعیداً ، و من علم شقاوته اراد ان یكون شقیّاً و اخبر عن شقاوته و خلقه فی حکمه شقیّاً . ثم قال : « لا تبدیل لخلق الله » ای - ما جبل علیہ الانسان من السعادة و الشقاوة لا یتبدل فلا یصیر السعید شقیّاً ولا الشقی سعیداً . و قيل « لا تبدیل لخلق الله » ، ای - لا یقدر احدان ینغیر هذه الخلقه . و قيل هو نهی عن الخصاء و غیره ، ای - لا تغیر لخلق الله من البهائم ، بالخصاء و بتک الآذان و نحوه . « ذلك الدین القیم ، المستقیم الذی لاعوج فیہ » ولكن اکثر الناس لا یعلمون ، وهم الکفار لا عراضهم عن الدلائل الدالة علیہ و الشواهد الشاهدة له .

« منیبین الیه » منصوب علی الحال ، ای - اقم وجهک انت و امتک منیبین الیه لانّ مخاطبة النبی (ص) یدخل مع فیها الامة کما قال : « یا ایها النبی اذا طلقتم النساء منیبین الیه » ، ای - راجعین الیه بالتوبة مقبلین الیه بالطاعة ، « و اتقوه » ای - اتقوا مخالفته « و اقیموا الصلوة » اذوها فی اوقاتها علی شرائطها و حقوقها « ولا تكونوا من المشرکین » .

« من الذین » بدل من المشرکین « فرقوا دینهم » حمزة و کسائی « فارقوا » خوانند بالف ، ای - فارقوا دینهم ، وهم اليهود و النصارى و طوائف اهل الشرك . معنی آنست که از مشرکان مباحثید ایشان که از دین خویش جدا شدند و با دین بنمانند و اگر : « فرقوا دینهم » خوانی ، بر قرآئت باقی ، مراد باین اصحاب اهواء اند و اهل بدعت . میگوید از ایشان مباحثید که دین خویش پاره پاره کردند پیاره ای بگرویدند

و پیاره ای نگر و بدند، پاره ای بپذیرفتند و پاره ای نپذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت: «افتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض»؛ «و كانوا شیعاً»، ای صاروا فرقا. و اصل الشيعة - المعاونة، يقال شيع نارك: ای -، ضع عليها خطاباً دقاقتحت الحطب الغلاظ، «كل حزب بما لديهم فرحون» راضون بما عندهم. و قيل كما ان المؤمنین فرحون بتوحيد الله فهو لاء الذين فرقوا دينهم فرحون بالدنيا. عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص) لعائشة: «يا عائشة ان الذين فارقوا دينهم و كانوا شیعاً هم اهل البدع والضلالة من هذه الامة، يا عائشة ان لكل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدع و الاهواء (١) ليست لهم توبة، انما منهم برى وهم منى برآء». و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): «ان الله حجز التوبة عن كل صاحب بدعة».

قال الاوزاعي: الذنوب اربعة: فذنب يأتيه صاحبه بجهالة، و ذنب يأتيه - و هو يعرفه - فليستغفر، و ذنب يصر عليه، و ذنب يدين الله به، فهذا اعظمها؛ ثم الذي يصر عليه. قال ابو حاتم يعنى بالذنب الذي يدين الله به البدعة. و عن ايوب السختياني قال ما از داد صاحب بدعة اجتهاداً الا از داد من الله بعداً. و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «يجي قوم يميئون السنة و يدغلون في الدين، فعلى اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنين، و الملائكة و الناس اجمعين».

«و اذا مس الناس» يعنى اهل مكة «ضراً» سوء من الجوع و القحط و احتباس المطر و غير ذلك من انواع البلاء «دعوا ربهم منيبين اليه» تائبين مقبلين بالدعاء اليه و تركوا الاصنام لعلمهم انه لا فرج عندها و لا يقدر على كشف ذلك عنهم غير الله «ثم اذا اذقهم منه» اي - من عنده، «رحمة» عافية من الضرر النازل بهم «اذا فريق منهم بر بئهم يشر كون» يعودون الى الشرك. و قيل الناس عام في المؤمنين و المشركين و اذا فريق هم المشركون.

« ليكفروا بما اتيناهم » هذه اللام تسمى لام العاقبة ، وقيل لام الامر ، والمراد به التقرير والتهديد . كقوله : « اعملوا ما شئتم » ، وكذلك « فتمتعوا » امر تهديد ووعيد « فسوف تعلمون » عاقبة امر كم ،

« ام انزلنا عليهم سلطاناً » السلطان - هاهنا الكتاب - قوله « يتكلم » اى - يتكلم به ، كقول القائل هذا الكتاب يشهد على فضل مصنفه ، و يتكلم بفضله . ومنه قوله تعالى : « سمعنا منادياً ينادى للايمان » - يعنى القرآن . وقيل التكلم هاهنا مجاز و المراد به البيان - كقوله : « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » اى يبين لكم ما عملتموه على الحقيقة ، ومنه (١) قول الشاعر :

و عظمتك اجدات صمت
و نعتك ازمنة خفت
و ارتك قبرك فى القبور
و انت حتى لا (٢) تمت

« واذا اذقنا الناس رحمة » ، غنى و صحة و غيثاً و خصباً ، « فرحوا بها » فرح البطر « و ان تصبهم سيئة » جذب و قحط « اذا هم يقنطون » ، يياسون من رحمة الله و هذا خلاف وصف المؤمن ، فان المؤمن يشكر الله عند النعمة و يرجو ربه عند الشدة فرأبصرى و الكسائى « يقنطون » بكسر النون و الباقون بفتحها من قنط .

« اولم يروا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر » يعنى - اولم يعلموا ان الله قسم المعيشة بين الخلائق و هو الفعال لما يريد يوسع الرزق لمن يشاء من عباده امتحاناً لهم بالسراء و الشكر عليها و يضيقه لمن يشاء من خلقه امتحاناً لهم بالقراء و الصبر عليها ليستخرج منهم بذلك معلومة من الشكر و الكفران و الصبر و الجزع ، « ان فى ذلك لايات لقوم يؤمنون » ، اى - ان فيما فعل الله من ذلك لدلالات صادقة و شواهد واضحة لمن صدق بحجج الله و اقر بها اذا عاينها و رآها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « و من آیاته ان خلقکم من تراب » الایة، ای فرزند آدم اگر میخواهی که آیات و رایات وحدانیت الله بدانای و علامات فردانیت وی بشناسی، چشم عبرت باز کن، دیده عقل بگشای، در عالم نفس خویش جولانی کن، باصل خلقت خویش نظری کن؛ مستی خاک بودی نهادی تاریک در ظلمت نکرت خود بمانده، در تاریکی صفات متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که: « ثم رش علیهم من نوره » آن خاک عبهر گشت و آن سنگ گوهر شد، آن نهاد کثیف باین پیوند لطیف عزیز شد، خاک پاک شد، ظلمت نور شد، آری آراینده و نگارنده مائیم آنرا که خواهیم بنور خود بیارائیم، بهشت بدوستان آرائیم و دوستانرا بدل آرائیم و دل را بنور خود آرائیم، این بان کنیم تا اگر بلاشۀ ادبار خود بسراذقات عزت ما نرسید پیر تو اقبال نور جلال ما بیا رسید.

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان است؟ گفت نشان آنست که بنده بان نور حق را جلّ جلاله نا دریافته بشناسد، نادیده دوست دارد، از کار و یاد خود با کار و یاد او پردازد، آرام و قرارش در کوی او بود، راز و نازش همه با دوستان او بود، بروز در کار دین. بشب در خمار بشریت یقین بود، بروز با خلق بخلق، بشب با حق بر قدم صدق بود.

« و من آیاته خلق السموات و الارض » دلائل قدرت و شواهد فطرت او جلّ جلاله یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلق بداشت و هر آنرا بیروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت، دیگر زمین است که بر سر آب بی حجابی بداشت و ز آب نکه

داشت . آسمان بامر خود گردان کرد زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد ، گردش اندر آسمان بامر و جبر او ، آرام اندر زمین باسرو قهر او ، آسمان محدث اندر وی عرض گردش ؛ زمین محدث ، اندر وی صفت آرامش . این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاک دانش . روزی بیاید که آسمان در نوردند ، بروج فلک فرو گشایند خورشید از مرکز خود درافتد ، ماه از جاه خود معزول شود ، جرم منور مکور گردد حمل را عمل نماند ، ثور را دور نبود ، اجزاء جوزا از هم جدا شود ، سرطان از اوطان خود جدا گردد ، اسد را در روش سد قهر پیدا آید ، سنبله از سلسه برون آید ، خُزّان میزان دست از نگه داشت وی بکشند ، عقرب از سیرا بعد و اقرب بازرهد ، قوس را حرکت و قوس نماند ، جدی را جری قاصر شود ، دلو از علو بسفل افتد ، حوت را قوت بقا نماند . چون این جمله را بعد از نشر آن طی کنند عزت اهل ایمان آشکارا شود ، عالم بنور الهی منور گردد ، فردوس از نقاب بیرون آید (۱) ، بجای ستارگان رویهای مؤمنان بود ، بجای ماه چهره انبیاء و رسل بود ، بجای خورشید جهان افروز جمال و کمال آن مهتر عالم و سید ولد آدم بود ، آن روز خبرها عیان گردد ، وعدها نقد شود ، ابر لطف باران کرم ریزد .

پیر طریقت گفت : بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، همه آرزویها نقد شود ، و زیادت بی کران شود ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود ، قصه آب و گل نماند ، ودوست ازلی عیان شود ، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود ، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود .

... و له المثل الاعلیٰ ، ای - له الصفة العلیا فی الوجود بحق القدم و نعت الکرّم

و فی الجبروت بنعت العزّ والجلال والمجد والجمال .

پنج صفت است که در هفت آسمان و هفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا و بی‌همتاست : اول وحدانیت که حق و صفت اوست و نعت عزت اوست : «و الهکم اله واحد لا اله الا هو» یکی است یگانه و یکتا، یکی در ذات و یگانه در صفات و یکتا در سزا، از همه کس جز (۱) و از همه چیز جدا ، در ذات بی‌شبهه ، در قدر بی‌نظیر ، در صفات بی‌همتا ؛ دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست ، پاک از زاده و از زاینده ، پاک از انباز و یاری دهنده ، پاک از جفت و هم ماننده (۲) پاک از کاستن و افزودن و از حال بگشتن و گردیدن و از کسی بدریافت وی رسیدن . هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی ، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس و از عیب منزّه و از آفات بری ، صفات او از حدوث و تغیر و منقصت متعالی . «فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو ربّ العرش العظيم» . سه‌دیگر صفت بقا است که حق و نعت خداست همه فانی گردند و او ماند ؛ باقی زنده پاینده جاویدی ، پیش از همه زندگان زنده ، و از پس همه زندگان پاینده ، و بر زندگی و زندگان خداوند . «کلّ من علیها فانّ و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام» . چهارم علوّ و برتری صفت و حق خداوند اکبر است که بقدر از همه بر است و بذات و صفات زور است ، «وهو القاهر فوق عباده» ، نه در صفت مشارک، نه در نعت مشابه، نه در ذات بسته آفات، نه در صفات شوب عیلات ، سبوح الذات قدّوس الصفات ، پنجم قدرت است که در آسمان و زمین الله را صفت است مخلوق بعضی تواند و بعضی نه و خالق بر همه چیز قادر است «وکان الله علی کلّ شیء مقتدرأ» ، هر چه در عقل محال است الله بر آن قادر بر کمال است و قدرت او بی‌احتیال است ، و در قیومیت بی‌گشتن حال است ، و در ملک ایمن از زوال است . و در ذات و نعت جاوید متعال است .

« فاقم وجهک للّٰدین حنیفاً ، ای - اخلص قصدک الی الله و احفظ عهدک مع الله

و افرد عملك فى سکناتك و حرکاتك و جميع تصرفاتك لله حنیفاً مستقیماً فى دینه ،
مائلاً الیه ، معرضاً عن غیره .

ای مهتر عالم ای سید ولد آدم خود را يك سر بما سپار ، و قصد و همت سوی ما
دار و دل از خلق و اما (۱) پرداز ، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جنب و ایست ما
فراموش . بحکم این خطاب عزت که با آن مهتر عالم رفته بود شب معراج چون از
سدره منتهی قدم در بادیه جبروت نهاد و روی بکعبه خاص خویش آورد و هر چه
سرمایه اولین و آخرین بود همه را کسوه جمال پوشیده و بر راه اونهاد. سید(ص) بر
گذشت و واهیچ چیز ملاطفت نکرد تالاجرم از جناب جبروت ندا آمد که : « ما زاغ
البصر ، بادب چشم داشت که و (۲) هیچ چیز که دون حق بود ننگرست و ما طغی ،
و بهیچ چیز که وراء حدّ او بود طمع نکرد .

موسی علیه السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ بنی اسرائیل بود بقدمی
چند برتر آمد دماغ او در طمع « ارنی انظر اليك » بجوش آمد لاجرم بتازیانه « لن
ترانی » اورا ادب کردند و مهتر عالم را (ص) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او
توتیای چشم جبرئیل بود و صفت وی این بود که : « ما زاغ البصر و ما طغی » زیرا
که موسی می رفت و آن مهتر عالم را می بردند . - « اسری بعبده » - و هرگز آمده
چون آورده نبود ، طوبی مر کسی را که در هام راهی (۳) حق بود که در يك نفس هزار
ساله راه باز برد ، شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزار ماه که خود روی نبری ،
و الیه الاشارة بقوله : « ليلة القدر خیر من الف شهر » . چون خود روی هر قدمی که
بر گیری مانده تر شوی ، چون ما بریم هر قدمی که بر گیری عاشق تر شوی ، چون
خود روی عیاران راحت بزنند ، چون ما بریم راه زنان غاشیه تو کشند :

(۱) فاما (ج)

(۲) با (ج) (۳) همراهی (ج)

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد

چون بدل غاشیه حکم و رضای تو کشم

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « فآت ذا القربى حقه » حق خویشاوند [از مال خود] او را ده
 « و المسكين و ابن السبيل » و درویش را و راه گزری را « ذلك خير للذين يريدون
 وجه الله » آن به است ایشانرا که خدا را میخواهند و پاداش او میجویند « و اولئك
 هم المفلحون (۳۸) » و ایشانند که پیروز (۱) آمدگان جاویداند .

« و ما آتیتم من رباً » چیزی که دهید از ربا « لیربوا فی اموال الناس »
 تا بیفزاید در مال مردمان « فلا یربوا عند الله » آن بنزدیک خدای بنفزاید « و ما
 آتیتم من زکوة » و آنچه بخشید و دهید از زکوة « تریدون وجه الله » که بآن
 خدا را خواهید و پاداش او « فاولئك هم المضعفون (۳۹) » ایشان اند که بیکی اند
 با و نایند .

« الله الذی خلقکم » الله اوست که بیافرید شمارا « ثم ترزقکم » و پس روزی
 داد شما را « ثم یمیتکم » و پس میراند شمارا « ثم یحییکم » و پس زنده کند شما
 را « هل من شرکاتکم » کس هست از این که انبازان خوانید شما ؟ « من یفعل
 من ذلکم من شیء » که ازین هیچ چیز کند « سبحانه و تعالی عما یشرکون (۴۰) »
 پاکی و بی عیبی او را و بر تری از آن انبازی که ویرا میگویند .

«ظهر الفساد فی البرّ و البحر» آشکارا گشت و فراوان تباهی در دشتها و شهرها «بما کسبت ایدی الناس» ببد کرد دستهای مردمان «لیذیقهم بعض الذی عملوا» تا بچشاند ایشانرا پاداش لختی از آنچه کردند «لعلهم یرجعون» (۴۱) تا مکر باز کردند.

«قل سیروا فی الارض» گوی بروید در زمین «فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل» در نگرید چون بود سر انجام ایشان که ازین پیش بودند «کان اکثرهم مشرکین» (۴۲) «که بالله می انبازان گرفتند.

«فاقم وجهک» پس آهنگ و روی خود راست دار «للدین القیم» این دین درست راست (۱) پاینده را «من قبل ان یاتی یوم» پیش از آن که روزی آید، «لامرد له من الله» روزی که چون الله آنها آورده بود با پس نبرد «یومئذ یرصدعون» (۴۳) «آن روز می باز پرا کنند در دو راه.

«من کفر فعلیه کفره» هر که کافر شود گزند کفر او برو «ومن عمل صالحاً» و هر که نیکی کند «فلانفسهم یمهدون» (۴۴) «خویشانرا می نشستگاه سازد و می بساط گستراند.

«لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات» تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند و نیکیها کردند «من فضله» از بخشیده خویش «انه لا یحب الکافرین» (۴۵) «که او دوست ندارد ناگرویدگان را.

«و من آیاته» و از نشانهای [توانائی] اوست «ان یرسل الریاح مبشرات» که میفرو گشاید از هوا بادهائی بشارت ده «و لیذیقکم من رحمته» و تا بچشاند شما را از بخشایش خویش «و لتجرى الفلک بامرہ» و تا بان باد کشتی رود بفرمان او «و لتبتغوا من فضله» و بان [باران] بجوئید روزی او «و لعلکم تشکرون» (۴۶)

تا مگر شکر کنید.

«و لقد ارسلنا من قبلك، و فرستادیم پیش از تو رسلاً الی قومهم، فرستادگانی ب قوم ایشان «فجاؤهم بالبینات»، بایشان آوردند پیغامهای روشن «فانتقمنا من الذین اجرموا»، ما کین ستدیم از ایشان که کافر شدند «و کان حقاً علینا، و بر ما حق بود [واز گفت (۱) ما بر ما واجب و سزا] نصر المؤمنین (۴۷)»، یاری دادن گرویدگان.

«اللّه الذی یرسل الریاح»، اللّه اوست که فرو می گشاید بادهای «فتثیر سبحاباً»، تا می انگیزاند و فراهم میآورد میغ «فیسطه فی السماء، کیف یشاء»، و می گستراند آنرا در هوا چنانکه میخواهد «و ویجعله کسفاً»، و آنرا پاره پاره طبق طبق میکند، «فتری الودق یرج من خلاه»، تا باران بین ریگها که می بیرون آید از رشحه های آن «فاذا اصاب به»، چون رساند آنرا، «من یشاء من عباده»، بآن که خواهد از بندگان خویش، «اذا هم یتبشرون (۴۸)»، ایشان بآن رامش می برند و شاد می باشند.

«و ان کانوا من قبل ان ینزل علیهم»، و هر چند که پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستادند باران «من قبله لم یسلین (۴۹)»، از پیش هنگام باران فرو مانده بودند نومید.

«فانظر الی اثار رحمة اللّه»، در نگر درین نشانهای مهربانی اللّه. «کیف یحیی الارض بعد موتها»، که چون زنده میکند زمین را پس مرگ آن «ان ذلک لمحیی الموتی»، او که آن میفرستد [امروز] زنده کننده مردگان است [فردا] «و هو علی کل شیء قذیر (۵۰)»، و او بر همه چیز تواناست.

«و لئن ارسلنا ریحاً»، و اگر بادی گشائیم «فراؤه مصفراً»، تا آن [بر]

را [بآن باد گرم] زرد گشته بینند « **لظلموا من بعده يكفرون** (۵۱) ، پس آن که آن چنان دیدند به نسیاسی و بد اندیشی کافر میشوند .

« **فأنك لاتسمع الموتى** ، پس میدان که تون توانی مردگان را شنوایی ، « **ولا تسمع الصم الدعاء** ، و نتوانی که کران را شنوایی [آواز خواننده] « **إذا ولّوا مدبرین** (۵۲) ، آنکه که بر گردند از خواننده و پشت کنند بر پیغام .

« **و ما انت بهادی العمی** ، و تو نابینایان را راه نماینده نیستی « **عن ضلالتهم** ، تا ایشان را از گمراهی باز داری « **ان تسمع الامن یؤمن بآیاتنا** ، نشنوایی تو مگر آنکس که بگردد به پیغام و سخنان ما « **فهم مسلمون** (۵۳) ، ایشان اند که گردن نهادگان اند ما را .

« **الله الذی خلقکم من ضعف** ، الله اوست که بیافرید شما را از چیزی سست « **ثم جعل من بعد ضعف قوّة** ، پس بعد آن جوانی داد و نیروی آفرید و کرد « **ثم جعل من بعد قوّة ضعفاً و شیبة** ، پس بعد آن جوانی و نیروی سستی و پیری آفرید و کرد « **یخلق ما یشاء** ، می آفریند چنانکه خواهد « **وهو العلیم القدیر** (۵۴) ، اوست آن توانای دانا .

« **و یوم تقوم الساعة** ، و آن روز که رستاخیز بیای شود « **یقسم المجرمون** ، سوگند خورند تا کر ویدگان « **ما لبثوا غیر ساعة** ، [که در گوز] جز از ساعتی نبودند « **کذلک** ، همچنان [که فردا دروغ میگویند و سوگند بدروغ میخورند] « **کانوا یؤفکون** (۵۵) ، [ایشانرا همچنان در داردنیا از راستی برمی گردانیدند و] در دروغ می افکندند .

« **وقال الذین او تو العلم و الایمان** ، و ایشان گویند ، که الله ایشانرا دانش داد و ایمان ، « **لقد لبثتم** ، بودید در درنگ خویش « **فی کتاب الله** ، در حکم و دانش و خواست خدای « **الی یوم البعث** ، تا روزانگیخت « **فهذا یوم البعث** ، اینک امروز

روز انگیخت «ولكنكم كنتم لا تعلمون (۵۶)» لکن شما قومی بودید که ندانستید .
 «فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا» آن روزی است سود ندارد ایشانرا که کافر
 شدند «معذرتهم» عذر گفتن ایشان «ولاهم یتعتبون (۵۷)» و از ایشان خشنود نشوند
 و عذر نپذیرند .

«و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل» وزدیم مردمان را درین
 قرآن از هر سانی «و لئن جنتهم بآیة» و اگر آری بایشان پیغامی و نشانی [که در
 خواهند از تو] «لیقولنّ الذین کفروا» ناچاره کافران گویند «ان انتم الا مبطلون (۵۸)»
 نیستید شما مگر کژ سخنان و دروغ سازان .

«کذلک یطبع الله» هم چنین مهر بر نهد الله «علی قلوب الذین لا یعلمون (۵۹)»
 بر دل‌های ایشان که نمیدانند .

«فاصبر انّ وعد الله حق» پس شکیبائی کن که وعده الله [ترا] راست است
 «ولا یتخفّنک» و ترا سست خرد و نادان نیابند «الذین لا یوقنون (۶۰)» ایشان که
 ناگرویدگان اند و بر پی گمانی نمی افتند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «فآت ذا القربى حقّه»، القربى-القراية، و ابن السبيل الضیف، يقال
 حق الاقرباء منسوخ بآيات الموارث و البرّ الى المسکين و ابن السبيل محکم . عن
 ابی شريح الکعبی انّ رسول الله (ص) قال: «من کان يؤمن بالله و اليوم الآخر

فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة والضيافة ثلاثة ايام فما بعد ذلك فهو صدقة . ولا يحل له ان يشوى عنده حتى يخرج به ، وقال : « ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغى للضيف فاقبلوا ، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذي ينبغى له » ، وقيل الخطاب للنبي (ص) : « وذا القريبى بنو هاشم وبنو المطلب يعطون حقوقهم من الغنيمة و الفى » وقيل : « فات ذا القريبى » جواب و جزاء لما قبله ، اى - سعة الرزق و ضيقه من الله ، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لان من علم ان غناه و فقره من الله لم يخف باداء الحقوق للفقر . و دخول الفاء لهذا المعنى . ثم قال : « ذلك » اى - اخراج الحقوق من الاموال « خير » لمن اخرجها مخلصاً لله غير قاصد به الرباء و السُمعة ، و اولئك هم المفلحون ، فى الآخرة . و المعنى له فى الدنيا خير و هو البركة فى ماله لان اخراج الزكوة يزيد فى المال و فى الآخرة يصير بطاعة ربه فى اخراج ماله الى زكوته و غير ذلك من المفلحين الفائزين بالجنة .

« و ما آتيتم من رباً » معنى الربا - الزيادة - و منه يقال للتد و البقاع رابية . و الربوا قسمان : احدهما ما يزداد فى البيع و هو حرام محرّم نطق بتغليظ تحريمه القرآن و السنة و سبق شرحه فى سورة البقرة . و على قول السدى نزلت هذه الاية فى ثقيف لانهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذا القسم المحرّم ، فذلك « لا يربوا عند الله » اى - فى حكمه بل يمحقه و يذهب بركته كقوله : « يمحق الله الربوا » ، و الثانى ان يعطى الرجل العطيّة و يهدى الهدية ليثاب اكثر منها ، فهذا ربواً حلال جائز ولكن لا يثاب عليه فى القيامة و هو معنى قوله : « فلا يربوا عند الله » ، لانه لم يرد به وجه الله و هذا كان حراماً على النبي (ص) لقوله تعالى : « و لا تمنن تستكثر » ، اى لا تعط و تطلب اكثر مما اعطيت و هو المراد بالاية على قول اكثر المفسرين مثل سعيد بن جبير و مجاهد و قتاده و طاوس و الضحاك . قرأ ابن كثير « و ما آتيتم من ربواً »

مقصوراً، اى - فعلتم . وقرأ الآخرون « آتيتم » ممدوداً اى اعطيتم لتربوا . قرأ نافع و يعقوب بضم التاء و سكون الواو على الخطاب ، اى - لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس وقرأ الآخرون « ليربوا » بالياء و فتحها و نصب الواو وجعلوا الفعل للربوا لقوله : « فلا يربوا عند الله » ، و ما آتيتم من زكوة . قيل هى الزكوة المفروضة ، و قال ابن عباس هى الصدقة سميت زكوة لانها تزكو و تنمو « تريدون وجه الله » ثوابه و رضاه « فاولئك هم المضعفون » يضاعف لهم الثواب فيعطون بالحسنة عشرا مثالها و يضاعف الله لمن يشاء فالمضعف ذوالاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو ، اى - صاحب قوة و موسر ، اى - صاحب يسار . و انما قال : « فاولئك هم المضعفون » فعدل عن الخطاب الى الاخبار ايماء الى انه لم يخص به المخاطبون بل هو عام فى جميع المكلفين .

« الله الذى خلقكم » اوجدكم من العدم ولم تكونوا شيئاً « ثم رزقكم » فى حياتكم الاموال و النعم « ثم يميتكم » عند انقضاء آجالكم « ثم يحييكم » للثواب والعقاب « هل من شر كائكم » اللاتى زعمتم انها شر كاء الله « من يفعل من ذلكم » الخلق و الرزق و الاماتة و الاحياء « من شىء » يعنى - شيئاً و من صلة « سبحانه و تعالى عما » يفترى المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون .

« ظهر الفساد فى البرّ و البحر » الظهور على اربعة اوجه : وجود من عدم ، و خروج من وعاء ، و ظهور بالدليل ، و ظهور بالغلبة و الاستيلاء . و معنى الاية : وجود هذا البلاء و الجذب و القحط الذى يعده الناس فساداً فى البرّ و البحر انما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على انفسهم من عظام الذنوب و اراد بالبرّ البوادرى و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى التى على المياه الجارية . قال الزجاج : كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمى القرية و المدينة بحرة . و فساد البرّ الجذب و فساد المدينة القحط . و قيل المراد بالبرّ و البحر جميع الارض كقول القائل : هو معروف

فى البرّ و البحر ، يعنى هو معروف فى الدنيا . و قيل فساد البرّ قطع الطريق و فساد البحر غرق السفن . و قال عكرمة : البرّ ظهر الارض ، الامصار و غيرها . و البحر هو البحر المعروف . و قلّة المطر كما يؤثر فى البرّ يؤثر فى البحر فتخلوا جواف الاصداغ لانّ الصدف اذا جاء المطر يرتفع الى وجه البحر و يفتح فاه فما يقع فى فيه من المطر صار لؤلؤاً . و قال ابن عباس و مجاهد : «الفساد فى البرّ» قتل احدا بنى آدم اخاه و فى البحر غضب الملك الجائر السفينة . قال الضحاك : كانت الارض خضرة مونقة لا يأتى ابن آدم شجرة الاّ وجد عليها ثمرة و كان ماء البحر عذباّ و كان لا يقصد الاسد البقر و الغنم ، فلما قتل قاييل هايل اقشعرت الارض و شاكت الاشجار و صار ماء البحر ملحاّ ز عاقاّ و قصد الحيوان بعضها بعضاً « بما كسبت ايدي الناس » ذكر الايدي هاهنا و فى قوله بما قدّمت يداك كلام عربى يراد به اكتساب الذنب و ان لم يكن لليد فيه سعى ولا اثر . و فى الخبر : هذه يداى و ما جنيت بهما على نفسى ، « ليذيقهم بعض الذى عملوا » اى ليذيقهم بهذه المحن جزاء بعض ما عملوا من الذنوب وانما قال « بعض الذى عملوا » لانه لو جزاهم بكلّ ما عملوا لاهلكهم جميعاً واستأصلهم لكنّه يعفو عن كثير تفضلاّ و يجازى بالبعض محنة و تنبهاّ كما قال : « ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة » ، « لعلّهم يرجعون » لكى يرجعوا عن كفرهم الى الايمان و عن المعصية الى الطاعة .

« قل ، يا محمد لمشركى قريش « سيروا فى الارض فانظروا » فى ديار المهلكين من الامم المنذرين و فيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل انّهم كانوا يشركون بالله ، فاعتبروا بها و علموا انّ عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على كفركم و شرككم .

« فاقم وجهك للدين القيم » اى - اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم عليه و اعمل به . و الدين القيم - المستقيم و هو دين الاسلام « من قبل ان يأتى يوم »

يعنى - يوم الموت . و قيل يوم القيامة « لامرّد له من الله » ، اى - اذا جاء الله به لم يرده
و قيل فيه تقديم و تأخير ، تقديره - يوم من الله ، اى - يوم من ايام الله ، « لامرّد »
لمجيئه . « يومئذ يصدّعون » ، اى - يتفرقون « فريق فى الجنة و فريق فى السعير » اصله
يتصدّعون ، و الصدع - الشقّ و الصديع - الصبح - لانه ينشق من الليل يقال صدّعت
غنى صدعتين و كل فرقة صدعة .

« من كفر فعليه كفره » . اى - وبال كفره « و من عمل صالحاً فلانفسهم
يمهدون » ، اى يوطّئون لانفسهم منازلهم فى الاخرة ليسلموا من عقاب ربهم . و قيل
يسوّون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها . واصل المهد - اصلاح
المضجع للصبى - ثم استعير لغيره .

« ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات من فضله » هذه الاية منتظمة بقوله :
« يومئذ يصدّعون » و المعنى - ان اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله اياهم
يفرّقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم
بفضله و هذا دليل على ان جزاء الاعمال الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرب
الذى يذكر فيه احد طرفى الشئ و يحذف الطرف الآخر اكتفاءً بدلالة المذكور على
المحذوف . و ذلك انه ذكر انه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف
ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين « انه لا يحب الكافرين » فيشوبهم
بالمؤمنين بل يفرق بينهم ،

« و من آياته » ، اى - و من آيات قدرته « ان يرسل الرياح » يعنى الجنائب
« مبشرات » ، بالمطر . و قيل تبشّر بصحة الابدان و خصب الزمان و كلّ ما فى القرآن
من الرياح بلفظ الجمع فهو الرحمة . و قيل الرّيح جسم رقيق يجرى فى الجوّ . و قيل
هواء متحرّك ، و قيل تموج الهواء بتأثير الكواكب ، وهذا من كلام الاوائل و الصحيح
ماورد به الخبر عن النبى (ص) : « الرّيح من روح الله عزّوجلّ تأتى بالرحمة و تأتى

بالعذاب فلا تسبّوها و سلوا الله عزّوجلّ خيرا و استعيذوا بالله من شرّها . و قيل
« مبشرات » يستبشر بها الخلق لانهم يرجون معها مجيء المطر . و قيل مهيّجات
للسحاب ملقحات للاشجار مسيرات للسفن . « وليذيقكم من رحمته » عطف على
« مبشرات » - يعنى- ليبشركم وليذيقكم من رحمته الرحمة ، هاهنا المطر . « ولتجرى
الفلك بامرّه » منسوق على قوله : « يرسل الرياح » فالسفن تجرى بالرياح بامر الله فهى
جارية بامرّه ولتبتغوا من فضله منسوق على قوله : « وليذيقكم من رحمته » . و قيل : « لتبتغوا
من فضله » . اى - لتطلبوا الريح من التجارة فى البحر . و قيل فى الذهاب فى البحر الى
الجهاد « ولعلكم تشكرون » هذا النعم .

« ولقد ارسلنا من قبلك رسلاً الى قومهم فجاءوهم بالبينات » ، الدلالات الواضحات
على صدقهم ، فكذبوهم كما كذبوك ، « فانقمنا من الذين اجرموا » اى - انتصرنا من الذين
آتوا بالجرم - بتكذيب الانبياء « و كان حقاً علينا نصر المؤمنين » ، هذا كما يقال على
فصل هذا الامر ، اى - انا افعله . و نظيره : « انّ علينا للهدى - ان علينا جمعه و
قرآنه - ثم انّ علينا حسابهم » ، ففى هذا تبشير النبى (ص) بالظفر فى العاقبة و النصر
على الاعداء عن ابى الدرداء قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « ما من مسلم يرد
عن عرض اخيه الاّ كان حقاً على الله ان يردّ عنه نار جهنم يوم القيامة » ، ثم تلا هذه الاية :
« و كان حقاً علينا نصر المؤمنين » .

« الله الذى يرسل الرياح » قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي : « الريح فتشير
و قرأ الآخرون الرياح - بالجمع - « فتشير » اى - تهيج « سحاباً » جمع سحابة ،
يعنى - فتتهيج الريح السحاب من حيث اراد الله « فيبسطه » ، اى - يبسط الله السحاب
فى الهواء « كيف يشاء » مسيرة يوم او يومين او اكثر على ما يشاء من ناحية الجنوب
او ناحية الشمال او الدبور او الصباء ، « و يجعله كسفاً » قطعاً يركب بعضه بعضاً . قرأ
ابن عامر « كسفاً » ساكنة السين « فترى الودق » اى - المطر « يخرج من خلاله » -

وسطه . وقيل خلال الشئ مفاتحه المؤدية الى داخله ، يعنى - فترى قطر الامطار تخرج من فرج ذلك السحاب . وقيل السحاب كالغربال ولولا ذلك لافسد المطر الارض . روى عن وهب بن منبه قال : ان الارض شكت الى الله عزوجل ايام الطوفان لان الله عزوجل ارسل الماء بغير وزن ولا كيل فخرج الماء غضباً لله عزوجل فخذش الارض وخذدها ، فقالت يا رب ان الماء خددي وخذشنى ، فقال الله عزوجل فيما بلغنى والله اعلم اننى ساجع للماء غربالاً لا يخذدك ولا يخذشك . فجعل السحاب غربال المطر « فاذا اصاب به » ، اى - بالمطر « من يشاء من عباده اذا هم يستبشرون » بمجى الخصب و زوال القحط .

« و ان كانوا من قبل » يعنى وقد كانوا من قبل نزول المطر « عليهم من قبله لمبلسين » يائسين قانطين من نزول القطر ، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح ولم يشكروا . وقيل « و ان كانوا من قبل » يعنى - وما كانوا من قبله الا مبلسين . واعاد قوله من قبله تاكيداً ، وقيل الاول يرجع الى انزال المطر ، والثانى الى انشاء السحاب . وقيل الثانى يرجع الى الاستبشار ، وتقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار ، لانه قرنه بالابلاس و لان من عليهم بالمطر و بالاستبشار و الله اعلم . « فانظر الى آثار رحمة الله » هكذا قرأ اهل الحجاز والبصرة و ابو بكر ، وقرأ الآخرون « الى آثار رحمة الله » على الجمع و اراد برحمة الله المطر لانه انزله برحمته على خلقه ، والخطاب - وان توجه نحو النبى - فالمراد به جميع المكلفين والمعنى - فانظر الى حسن تأثيره فى الارض كيف يخصب الارض بعد جدبها و قحطها ، اى من فعل هذا هو الذى يحيى الموتى يوم القيامة ، « وهو على كل شئ قدير » .

« ولئن ارسلنا ريحاً » باردة مضرّة فافسدت الزرع « فراوه مصفراً » اى - رأوا الزرع مصفراً بعد الخضرة « لظلّوا » صاروا « من بعده » اى - من بعد اصفرار الزرع « يكفرون » يجحدون ما سلف من النعمة . والمعنى - انهم لاثقة لهم بربهم

فان اصابهم خير لم يشكروا و ان نالهم اورأى (١) شىء يكرهونه ، جزعوا و كفروا .
 « فانك لاتسمع الموتى » ، اى - من كان كما وصفنا فلا تطمع فى قبوله منك
 لانه فى التشبيه كالميت والاصم الذى لاسبيل له الى السمع . وهم الذين علم الله قبل
 خلقهم انهم لا يؤمنون به و لا برسله « و لاتسمع الصم الدعاء » ، قرأ ابن كثير لا يسمع
 بالياء و فتحها ، الصم رفع ، و انما قال : « اذا ولوا مدبرين » ، و الاصم لا يسمع مقبلاً
 و لامدبراً لانه حالة الاقبال ربما يفهم بالرمز و الاشارة بتحريك الشفاه و ان لم يسمع
 باذنه ، و اذا ولى فلا يسمع و لا يفهم الاشارة و لاسبيل الى افهامه . و فى الآية دليل ان
 الاحياء قد تسمى امواتاً اذا لم يكن لهم منفعة الحياة فان الله عزوجل سماهم موتى و
 كانوا احياء على الحقيقة لكنهم لما لم يكن لهم منفعة الحياة سماهم موتى ، و قال
 امير المؤمنين على (ع) : مات خزّان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر ،
 اجسادهم مفقودة و آثارهم بين الورى موجودة .

« و ما انت بهادى العمى عن ضلالتهم » ، قرأ حمزة تهدى العمى عن ضلالتهم
 يعنى - و لست بهادى الكفار الذين قد عمى قلوبهم عن الحق و لاتقدر على اسماع الايمان
 و الهدى احداً الا من قضى الله فى سابق علمه و نافذ حكمه ، انه يؤمن بالله و آياته اذا
 تليت عليه و يهتدى بهداه اذا هدى اليه . نظيره قوله : « فتولّ عنهم فما انت بملوم -
 و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » ، فهم مسلمون ، خاضعون لله بالطاعة .

« الله الذى خلقكم من ضعف » ، بفتح الضاد ثلثين قرأ حمزة و ابو بكر من ضعف ،
 يعنى من نطفة ، يريد من ذى ضعف ، اى - من ماء ذى ضعف ، كما قال : « الم نخلقكم
 من ماء مهين » . ثم جعل من بعد ضعف قوة ، اى - من بعد ضعف الطفولية شباباً ،
 و هو وقت القوة « ثم جعل من بعد قوة ضعفاً » ، هرماً « و شبة يخلق ما يشاء » ،
 من الضعف والقوة والشباب و الشيبة « وهو العليم » ، بتدبير خلقه « القدير » ، على ما يشاء .

روى ان ابراهيم (ع) لما بدأ الشيب في رأسه و عارضيه قال : يا رب ما هذا؟ فقال : وقار الشيب، فقال : اللهم زدنى وقاراً . و فى الخبر عن النبي (ص) : من اجلال الله اكرام ذى الشيبة المسلم وحامل القرآن و قال (ص) ثلاثة لا يستخف بهم الا منافق : امام مقسط ؛ وذو شيب فى الاسلام ؛ و ذوعلم . وقال (ص) : من شاب شيبة فى الاسلام كانت له نوراً يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها . و عن بعضهم قال : رأيت يحيى بن اكرم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل الله بك ؟ فقال غفرلى ، الا انه وبخنى ، ثم قال : يا يحيى خلطت على فى دار الدنيا، فقلت اى رب ، اتكلت على حديث حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : انك قلت انى لاستحيى ان اعذبذا شيبة بالنار ، فقال قد عفوت عنك يا يحيى وصدق نبى الا انك خلطت على فى دار الدنيا .

و عن وائلة بن الاسقع قال قال رسول الله (ص) : « خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبه بشبابكم » . و قال (ص) : « اوصيكم بالشباب خيراً ثلاثاً ، فانهم ارق افئدة الا و ان الله ارسلنى شاهداً و مبشراً و نذيراً ، فخالصنى الشبان و خالفنى الشيوخ » .

« و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ، يحلف الكافرون « ما لبثوا غير ساعة » فى قبورهم . و قيل ما لبثوا فى الدنيا الا ساعة واحدة ، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ فى جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له ، نظيره قوله تعالى : « كانتهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار » . « كذلك كانوا يؤفكون » اى - يصرفون عن الصدق فيأخذون فى الافك . و ذلك انهم كانوا ينكرون البعث والنشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه فى قوله : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » ، المعنى - انهم يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه فى الدنيا . و قيل اراد الله ان يفضحهم

فحلفوا على شيء يتبين لاهل الجمع انهم كاذبون فيه و كان ذلك بقضاء الله و قدره ،
بدليل قوله : « يؤفكون » اى - يصر فون عن الحق ثم ذكر انكار المؤمنين عليهم
كذبهم ، فقال :

« و قال الذين اوتوا العلم والايمان ، و هم الانبياء و علماء المؤمنين - و قيل
الملائكة مجيبين لهم توبيخاً ، « لقد لبثتم فى كتاب الله » اى - فى حكم الله و علمه
المثبت فى اللوح المحفوظ. و قيل فيما كتب الله لكم فى سابق علمه ، و قيل فيه تقديم و
تأخير ، تقديره : و قال الذين اوتوا العلم فى كتاب الله و الايمان لقد لبثتم ، « الى يوم
البعث فهذا يوم البعث » الذى كنتم تنكرونه فى الدنيا ، « و لكنكم كنتم لاتعلمون »
ذلك فى الدنيا فحلفتهم على جهل و لاينفعكم العلم به الاّن بدليل قوله :

« فيومئذ لاينفع الذين ظلموا معذرتهم » اى - عذرهم ، اخذ من المعذار ، وهو
الستر و قولهم من عذيرى معناه من الذى يقوم تبين عذرى « و لاهم يستعتبون » اى -
لايطلب منهم الاعتاب . و الاعتاب - الخروج مما يوجب العتب - يريد انه لايقبل منهم
توبة و يسألون الرجعة الى الدنيا لاستدراك الفاتت فلا يجابون . قرأ اهل الكوفة :
« لاينفع » بالياء هاهنا ، و فى حم المؤمن و تابعهم نافع فى حم المؤمن و قرأ الباقون
بالتاء فيهما .

« و لقد ضربنا للناس فى هذا القرآن من كلّ مثل » ، يعنى - بينا لهم فيه من كل شبه
و من كلّ نوع مما يحتاجون اليه من امر الدين و الدنيا يهتدى به المتفكر و يعتبر
به الناظر المتدبر ، « و لئن جئتهم بآية » اخرى ، مع هذا القرآن على وضوحه و اصابة
امثاله و بيان حججه ، « ليقولنّ الذين كفروا ان انتم الا مبطلون » ما انتم الا على
باطل ، يعنى : انهم لا يهتدون بتلك الاية ايضاً و لم يعرفوا بها صحة دينك و حقيقة
امرك كما لم يهتدوا بهذا القرآن و لم يعلموا به شيئاً من ذلك .

« كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون » اى - كما اخبرناك عن هؤلاء

الكفار كذلك سبيل من يطبع الله على قلوبهم ، اء ، - يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الدين كما لم يعلم هؤلاء .

« فاصبر انّ وعد الله حق ، اى - اصبر على اذى المشركين اياك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربك » « انّ وعد الله حق » من النصر على اعدائك و اظهار دينك على سائر الاديان . « ولا يستخفّنك » ، اى - لا يستحملك ، معناه - لا يحملك ، « الذين لا يوقنون » ، على الجهل و اتباعهم فى الفى . و قيل لا يستخفن رأيك و حلمك الذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب . و قيل لا يتداخلك خفة و عجلة لشدة غضبك على الكفار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر فليس لوعده خلف ولا تبديل .

روى عن علي بن ربيعة قال : نادى رجل من الخوارج علياً (ع) و هو فى صلوة الفجر - فقال : و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك : « لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكوننّ من الشاكرين » فاجابه على و هو فى الصلوة : « فاصبر انّ وعد الله حق و لا يستخفّنك الذين لا يوقنون ، اليقين - اخذ من اليقين و هو النماء الصافى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « فات ذا القربى حقّه » قرابت دو قسم است : قرابت نسب و قرابت دين و قرابة الدين امسّ و بالمواساة احق ، قرابت دين سزاتر است بعراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد ، زیرا که قرابت نسب بریده گردد ، و قرابت دين روا نيست که هرگز بریده گردد . اينست که مصطفى (ص) گفت : « كلّ نسب و سبب ينقطع الا نسبي و سببي » ، قرابت دين است که سید (ص) اضافت باخود کرده ، و دين داران را

از نزدیکان و خویشان خود شمرده، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت الله آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت بر سرورد و وقت نشنید چنان که با کسب و تجارت نپردازد و طلب معیشت نکند، كما قال تعالی: «لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله»، او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند و دل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با اصحاب صفة: قومی درویشان بودند که در صفة پیغامبر وطن داشتند و صفة پیغامبر جائی است به مدینه که آنرا قبا خوانند از مدینه تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت و بعضی اهل بیت خویش را گفت لا اعطیکم و ادع اصحاب الصفة تطوی بطونهم من الجوع، این اصحاب صفة چهل تن بودند، از دنیا یکبار کی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و و اعبادت و ذکر الله پرداخته، و بر فتوح تجرید روز پسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشتن را در میان ریگ پنهان کرده. چون وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردند، آنکه جامه بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوف از طریقت ایشان گرفته اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آدم صفی با تمکن او در بهشت یکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاک جفا در روی دین خویش پاشی و آنکه گمانبری که فردا و اهل قناعت در بهشت هم زانو بنشینند این آنکه نبود (۱) و این آنکه نباشد، امروز درین پندار روزی فرا شب می آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمه تخت ایشان ببوسی راحت ندهند.

در خبر است که : انّ الجنة لیرون اهل علیین كما ترون الکوکب الدرّی فی افق السماء و انّ ابابکر و عمر منهم و انما - اهل بهشت اهل علیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان ، و اهل علیین بحقیقت اهل قناعت اند و ابو بکر و عمر از اهل علیین اند و فراتر ؛ زیرا که ایشان را و راه قناعت کارها بود ، که چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند ، « ذلك خیر للذین یریدون وجه الله المرید هو الذی یؤثر حق الله علی حفظ نفسه . میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان حق و حقیقت را آن به که حق قرابت دین بگزارند و حق ایشان فرا پیش حفظ خویش دارند .

شاه طریقت جنید قدس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت : چنان کن که خلق را رحمت باشی و خود را بلا که مؤمنان و دوستان الله از الله بر خلق رحمت اند و چنان کن که در سایه صفات خود ننشینی تا دیگران در سایه تو بیسایند .

ذوالنون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟ گفت : المرید یطلب و المراد یهرب - مرید میطلبد باز و صد هزار نیاز ، و مراد میگریزد و او را صد هزار ناز . مرید با دلی سوزان ، مراد با مقصود بربساط خندان ، مرید را شب و روز گوش بر آوازی ، مراد بستاخ وار با مقصود در رازی ، مرید در خبر آویخته ، مراد در عیان آمیخته .

پیر طریقت گفت : بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است . بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است .

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟ از حقیقت تفرید جواب داد که : لا مرید ولا مراد ولا خبر ولا استخبار ولا حد ولا رسم وهو الکل بالکل . این چنانست که گویند :

این جای نه عشق است و نه معشوق و نه یار

خود جمله توئی خصومت از ره بردار

« الله الذی خلقکم ثم رزقکم » الله آن خداوند است که خلقت تو تمام کرد و روزی تو مقدر کرد ، چنان که تغیر خلقت در مکننت تو نیست ، تغیر روزی بکم و بیش در دست تو نیست . آنکه یکی را روزی وجود ارفاق است ، یکی را روزی شهود رزاق است . عامه خلق همه در بند روزی معده‌اند ، طعام و شراب میخواهند ، و اهل خصوص روزی دل خواهند . توفیق طاعات و اخلاص عبادات ، دون همت کسی باشد که همت‌وی همه تائی نان بود و شربتی آب . من کانت همته ما یا کل فقیمته ما ینخرج منه .

نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته :

ای توانگر بکنج خرسندی زین بخیلان کناره گیر کنار

کین نجیبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

« ظهر الفساد فی البرّ و البحر » ، الاشارة من البرّ الی النفس و من البحر الی القلب . و فساد البرّ باکل الحرام و ارتکاب المحظورات ، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار علی المخالفات . تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن و تباهی دل در اندیشه معصیت و دوام غفلت .

مصطفی (ص) گفت : خبردهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟

گفتند بلی یا رسول الله : گفت : « انّ داء کم الذنوب و دواء کم الاستغفار » درد شما گناه است و دارو استغفار .

هر بیمار که امید بشفا دارد قول طبیب بشنود . آن خورد که طبیب فرماید .

و آن کند که طبیب گوید . و آنکس که او را امید شفا نبود قول طبیب نشنود تا بآن

درد فرو شود . گفته اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم

درد و بیماری ، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکند از بیم قطعیت

و بیزاری .

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او ابو الخیر اقطع بیست سال
 نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی بود و از بیم شبهت آن مراد نفس
 نمیداد. تاروزی که بزیارت دوستی رفت از دوستان الله، آن عزیز از راه فراست بدانست
 که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی
 بنهاد، گفت: یا شیخ دست فراز کن و این طعام بکار بر که حلال است و در آن شبهتی
 نه. شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت
 و برخاست، گفت: ناچار که درین سرتی است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آنکه بزفت
 و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت
 که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاک شوی. شیخ گفت اگر چنین
 است مجمعی سازید و خلق را جمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم. مردمان جمع
 آمدند و حجام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آنکه ندا کرد که: معاشر
 المسلمین هذا جزء من اکل لقمة من الحلال بشهوة فکیف جزاء من اکل
 الحرام بمعصية.

« فانظر الی آثار رحمة الله، حق جل جلاله میگوید بنده من در وقت بهار دیده
 عقل بگشای چشم عبرت باز کن، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریه
 آسمان، خیز درختان، خریر میاه و شوق عاشقان، مرغان چون خطیبان، آهوان
 چون عطاران، هزار دستان بسان مستان در بوستان:

تأمل فی نبات الارض و انظر	الی آثار ما صنع الملک
عیون من لجین فاترات	کان حداقها ذهب سبیک
علی فضب الزمرد شاهدات	بان الله لیس له شریک

« فانظر، در نگر در زمین که حله می پوشد، درخت عطر می فروشد، بلبل
 بر درخت می خروشد، هر مرغی در طلب بار میکوشد، آن خداوند که چنین صنع کند

سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی پیوشد .

« فانظر الی آثار رحمة الله » درنگر در آثار رحمت او ، در امارات صنع او ، در دلالات وحدانیت او . خداوندی که در وقت بهار اشجار پر ثمار کند آبها در انهار کند، دریاها گهر بار کند، خاکها عنبر بار کند، آن خداوند که این صنع نماید سزااست که طاعت خود بندگانرا شعار و دثار کند .

« فانظر الی آثار رحمة الله » گفته اند بهار سه است : بهاریست این جهانی ، آن در وقت شاد کامی است و جوانی . دیگر بهاریست آن جهانی ، نعیم باقی است و ملک جاودانی . سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی . بهار زمین از سال تا سال يك ماهست، سبب باران آسمان و باد شمال است ، زود فرقت و دیر وصالست ، پس دل برو نهادن محالست . در سال يك بار بهار آید ، از خاک گل روید ، و از سنگ آب رود ، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده باز آید . گل زرد گوئی طبیعی است بیمار ، شفای عالم و او خود بتیمار . گل سرخ گوئی مست است از دیدار ، همه هشیار گشته و او در خمار . گل سفید گوئی ستم رسیده ایست از دست روزگار ، جوانی بیاد کرده و عمر رسیده بکنار .

« فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها » یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت، و یحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات ، و یحیی الارواح بعد حجبتهما بدوام المشاهدات :

اموت اذا ذکر تک ثم احیا فکم احیا علیک و کم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب بر آید از مطلع غیب : یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جلال ملکی ؛ آن یکی بر اجزاء زمین تابد ، این یکی بر اسرار عاشقان . آن یکی بر گل تابد گل شکفته گردد ، این یکی بر دل تابد دل افروخته گردد ؛ گل

چون شکفته شد بلبل بر وعاشق شود. دل که افروخته شد نظر خالق درو حاضر بود.
 کل به آخر بریزد، بلبل در هجر او ماتم گیرد، دل گر بماند حق او را در کنف
 الطاف و کرم گیرد. قلب المؤمن لا يموت ابداً:

چشمی که ترا دید شد از درد معافا

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

۳۱- سورة لقمان مکیّة

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« اَلَمْ (۱) » سرّ خداوند است در قرآن .

« تلك آيات الكتاب الحكيم (۲) » این [حروف قرآن] آیتهای این نامه راست

و درست است .

« هدى و رحمةً لله حسنين (۳) » [این نامه پاک] حکمت راست حکم راه

نمونی است و بخشایشی نیکو کاران را .

« الذين يقيمون الصلوة » ایشان که نماز بیای میدارند [بهنگام]

« و يؤتون الزكوة » و زکوة میدهند « و هم بالآخرة هم يوقنون (۴) » و ایشان

بروز رستاخیز بی گمان اند .

« اولئك على هدى من ربهم » ایشان آفتد که بر راست راهی اند از راه

نمونی خداوند خویش « و اولئك هم المفلحون (۵) » و ایشانند که بر پیروزی

جاویدی بمانند .

« و من الناس من يشتري » و از مردمان کس است که میخرد « لهو الحديث »

نابکار و بازی سخن و سخن سست تهی « لیضل عن سبیل الله بغير علم » تا گمراه می‌گردد و می‌گرداند از راه خدای بنادانی « ویتخذها هزوا » و راه خدای را با فسوس می‌فراگیرد و می‌فرا دارد « اولئك لهم عذاب مهین (۶) » ایشان آنند که ایشانرا است عذابی خوار کننده .

« و اذا تلی علیه آیاتنا » و آنکه که می‌برو خوانند سخنان ما ، « ولی مستکبرا » برگردد کردن کش « کان لم یسمعها » هم چنان که نشنید آنرا « کان فی اذنیه و قرأ » چنان که در دو گوش وی گوئی که گرانی است ، « فبشره بعذاب الیم (۷) » بشارت ده او را بعذابی درد نمای .

« ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات » ایشان که بگریوند و کارهای نیک کردند « لهم جنات النعیم (۸) » ایشانرا است بهشتهای باناز . (۲)
« خالدین فیها » و ایشان جاویدان در آن « وعد الله حقاً » این وعده خداست بر راستی « و هو العزیز الحکیم (۹) » و اوست توانای دانا .

« خلق السموات بغير عمد » بیافرید آسمانها بی ستون « ترونها » آنکه می‌بینید « و الی فی الارض رواسی » و در افکند در زمین کوههای بلند « ان تمیدبکم » تا بنجبانند شما را [زمین] « و بث فیها من کل دابة » و در زمین باز پرا کند از هر جانوری « و انزلنا من السماء ماء » و فرو فرستادیم از آسمان آبی « فانبثنا فیها » تا برو یانیدیم در زمین « من کل زوج » از هر جفتی [درخت و نبات، جفتی رنگ و جفتی بوی و جفتی طعم] « کریم » نیکو آزاده آسان یافت .

« هذا خلق الله » اینچه می‌بینید آفریده الله است « فارونی » پس با من نمائید « ماذا خلق الذین من دونه » که آن چه چیزاند که ایشان آفریدند که فرود از او اند « بل الظالمون فی ضلال مبین (۱۱) » [بنه آفریدند و بنه آفرینند] (۱)
که کافران در گمراهی آشکارا اند .

« و لقد آتینا لقمن الحکمة » لقمان را حکمت دادیم [دانش راست و سخن درست] « ان اشکر لله » [و او را گفتیم] آزادی کن الله را « و من یشکر » و هر که آزادی کند خدایرا و نیکوئی ازو بیند « فانما یشکر لنفسه » آن خود را کند و تن خود را سود می کند، « و من کفر » و هر که ناسپاسی کند نیکوئی نه ازو بیند « فان الله غنی حمید (۱۲) » الله از همه بی نیاز است ستوده .

« و اذ قال لقمن لابنه » لقمان گفت پسر خویش را، « و هو یعضه » و او پند میداد او را « یا بنی » ای پسرک من « لا تشک بالله » انباز مگیر نبا الله « ان الشک لظلم عظیم (۱۳) » که انباز گرفتن با او بیدادی است [برخویشتن] بزرگ . « و وصینا الانسان بوالدیه » وصیت کردیم مردم را بنیکوئی کردن با پدر و مادر « حملته امه » برداشت مادر او را در شکم « و هنا علی و هن » سستی بر بستنی « و فصاله فی عامین » و شیر دادن او با باز کردن از شیر در دو سال « ان اشکر لی » [وصیت کردیم او را] که آزادی کن مرا، « و لو الدیك » و دو زاینده خود را « الی المصیر (۱۴) » باز آمد با منست .

« و ان جاهداک » و [گفتیم مردم را] اگر با کوشد با تو پدر و مادر تو « علی ان تشک بی » بر آن که انباز گیر با من « ما لیس لك به علم » چیزی که تو آنرا [انباز] می ندانی « فلا تطعهما » نگر فرمان ایشان نبوی [و بگفت ایشان نکنی] « و صاحبهما فی الدنیا معروفاً » و با ایشان میزی و جهان میدار درین جهان باندام و بچم در کارهای این جهانی . « و اتبع سبیل من اناب الی » و بر پی راه آن مرد رو که او را [در همه کار خویش] روی با من است « ثم الی مرجعکم » آنکه باز گشت شما با من است « فانبتکم بما کنتم تعملون (۱۵) » آگاه کنم شما را به پاداش از آن چیز که میکردید .

« یا بنی » ای پسرک من « انها ان تک مثقال حبة من خردل » اگر نیکیها (۱)

همسنگ يك دانه خردل بود «فتكن في صخرة» و آن خردل دانه در سنگ خاره بود «او في السموات او في الارض» یا در آسمانها یا در زمین [جائی بود و درو نهان] «يات بها الله» الله آنرا آورد [فردا بترازوی تو] «ان الله لطيف خبير (۱۶)» که الله باريك دان است دوربين از نهان آگاه.

«يا بني» ای پسرک من «اقم الصلوة» نماز [بهنگام] پپای دار «و أمر بالمعروف» و بنیکو کاری فرمای «وانه عن المنکر» و از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته «و اصبر على ما اصابك» و شکیبائی کن بر آن رنج که بتورسد [در امر معروف و نهی منکر] «ان ذلك من عزم الامور (۱۷)» که آن از استواری کارها [ی دین] است و درستی نشانهای آن.

«ولا تصغر خدك للناس» یکسو روی بیکسو مبر از مردمان بگردن کشی «ولا تمش في الارض مرحاً» و در زمین بخود کامهیی مرو «ان الله لا يحب» که الله دوست ندارد «كل مختال» ازین هر خرامندهای خرامان «فخور (۱۸)» لافزنی خویشتن ستایی.

«واقصد في مشيك» و در رفتن خویش بچم باش «و اغضض من صوتك» و آواز خود فرود آر «ان انكر الاصوات لصوت الحمير (۱۹)» که زشت تر آوازا آواز خران است.

النوبة الثانية

این سورة لقمان سی و چهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دوهزار و

صدود ه حرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد : « ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام ، تا آخر سه آیت . حسن گفت : جمله سورة مکی است مگر يك آیت : « الذين یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة ، از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکوة بمدینه فرو آمد ، و درین سورة منسوخ نیست مگر این کلمات : « ومن کفر فلا یحزنک کفره ، این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم . روی ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة لقمان کان له لقمان رفیقاً یوم القيامة و اعطی من الحسنات عشرأ بعدد من عمل بالمعروف و عمل بالمنکر . »

قوله « الم ، تلك آیات الكتاب ، یعنی تلك الحروف الثمانية و العشرون « آیات الكتاب الحکیم » . و قيل معناه هذه الايات تلك الايات التي و عدتم فی التوریه و يجوز ان يكون تلك اشارة الى الايات فی هذه السورة ، ای - هذه آیات الكتاب الحکیم ، ای - المحکم و هو الممنوع من الفساد و البطلان ، و قيل الحکیم هاهنا هو المتضمن للحکمة .

«هدی و رحمة» قرائة العامة بالنصب على الحال و القطع و قرأ حمزة «ورحمة» بالرفع ، یعنی - هذا الكتاب «هدی و رحمة للمحسنين» سماءهدی لما فيه من الدواعی الى الفلاح و اللطاف المؤدیة الى الخیرات و المحسن لا يقع مطلقاً الامدحاً صفة للمؤمنين و فی تخصيص كتابه بالهدی و الرحمة للمحسنين دليل على انه ليس بهدی لغيرهم و قد قال تعالى : « و الذين لا یؤمنون فی آذانهم و قر وهو علیهم عمی ، » و قال تعالى : « و انّه لحسرة على الكافرين » هدی در قرآن بر هشدہ (۱) وجه است و جمله این وجوه بدو معنی باز میگردد : یکی دعوت ، و دیگر شرح و توفیق .

اما آنچه بمعنی دعوت است بانبياء و ائمه و شياطين اضافت کرد ، انبياء را گفت : «و لكل قوم هاد» ای - داع ، و ائمه را گفت : «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» ای - یدعون بامرنا ،

و شیطان را گفت : « کتب علیه انه من تولیه فانّه یضلّه و یهدیه الی عذاب السّعیر ، ای - یدعوه .

و آنچه به معنی شرح و توفیق است حق تعالی بخود اضافه کرد که جزوی جلّ جلاله کس را روانیست و مخلوق را سزا نیست ، بندگانش را خود توفیق ایمان دهد و دلها بمعرفت خود روشن گرداند ، و مر بنده را توحید خود کرامت کند و راه بخود خود نماید : « وان الله لهادی الذین آمنوا و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم انک لاتهدی من احببت ، و از روی لغت معنی هدی امالت است ، یقال : فلان یتهدی فی مشیته ای یتمایل ، فعلى هذا التأویل هدی الله یعنی امالة قلب الانسان من الکفر الی الایمان و من الضلالة الی السنة .

آنکه محسنان را تفسیر کرد گفت : « الذین یقیمون الصلوة » یدیمونها بحقوقها و حدودها و شرائطها . شرائط نماز دو قسم است : قسمی شرائط جواز گویند یعنی فرائض و حدود و اوقات آن ، و قسمی شرائط قبول گویند یعنی تقوی و خشوع و اخلاص و تعظیم و حرمت آن . قال الله تعالی : « انما یتقبل الله من المتّقین ، و تا این هر دو قسم بجای نیارد معنی اقامت درست نشود . ازینجا است که ربّ العزة در قرآن هر جای که بنده را نماز فرماید « اقیموا الصلوة ، گوید و صلّوا نکوید و « یؤتون الزکوة ، ای - یعطونها بشرطها الی مستحقّیها « وهم بالآخرة ، ای - بالدار الآخرة و الجزاء علی الاعمال « هم یوقنون ، فلا یشکّون فی البعث و الحساب . و انما اعاد لفظة « هم ، للتوکید فی الیقین بالبعث و الحساب .

« اولئک علی هدی من ربّهم ، - علی هدی - بیان عبودیت است ، - من ربّهم - بیان ربوبیت است ، بعد از گزارد معاملت و تحصیل عبادت ایشانرا بستود ، هم باعتقاد سنت هم بگزارد عبودیت ، هم باقرار ربوبیت . و فی الایة دلیل انّ العبد لایتهدی بنفسه الاّ بهدایة الله تعالی . الاثری انه قال عزّوجلّ : « علی هدی من ربّهم ، ردّ علی المعتزّلة فانهم یقولون : العبد یتهدی بنفسه .

«ومن الناس من يشتري لهو الحديث» یعنی بختار لهو الحديث . و قيل يشتري بماله كتباً فيها لهو الحديث . مقاتل گفت : در شأن النضر بن الحارث فرو آمد ، مردی کافر دل کافر کیش بود ، سخت خصومت با رسول خدا ، قتله رسول الله صبراً حين فرغ من وقعة بدر . مردی بازرگان بود سفر کردی بديار عجم و در زمین عجم اخبار پیشینیان : قصه رستم و اسفندیار و امثال ایشان بخريد و قریش را گفت محمد آنچه میگوید از قصه پیشینیان چون عاد و ثمود هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار رستم و اسفندیار و اکاسره . قریش استماع قرآن در باقی کردند و همه روی بوی آوردند و آن قصه های عجم می شنیدند اینست که رب العالمین گفت : «ليضلّ عن سبيل الله» یعنی - يضلّ بتلك الكتب عن تدبّر آيات الله . وقيل : ان قراءة كتب العجم يشكّكهم فيما جعله للنبي حجة من ذكر اخبار الامم الماضية . ثم قال « بغير علم » ای - لا يستحقّ ان يسمى عالماً من فعل هذا الفعل من اضلال نفسه و اضلال غيره . و قيل لم يعلم ما في عاقبة ذلك من الوزر . ابن عباس و مجاهد گفتند : «لهو الحديث» غنا و سرود فاسقان است در مجلس فسق . و آیت در ذم کسی فرو آمد که کنیز کان مغنیات خرد تا فاسقان را مطربی کنند ، فيكون المعنى يشتري ذات لهو الحديث . روى ابو امامة قال : قال رسول الله (ص) : «لا يحلّ تعليم المغنیات ولا بيعهن و ائمانهن حرام» . و فی مثل هذا نزلت الاية « و من الناس من يشتري لهو الحديث » . و ما من رجل يرفع صوته بالغنا الا بعث الله عليه شيطانين احدهما على هذا المنكب والاخر على هذا المنكب فلا يزالان يضربانه بارجلهما حتى يكون هو الذى يسكت . و عن ابى هريرة انّ النبي (ص) نهى عن ثمن الكلب و كسب الزمارة . و قال مكحول : من اشترى جارية ضرابة ليمسكها لغنائها و ضربها مقيماً عليه حتى يموت لم اصل عليه ، ان الله يقول : « و من الناس من يشتري لهو الحديث » الاية... قال سعيد بن جبیر : «لهو الحديث» معناه يستبدل ويختار الغناء والمزامير والمعازف على

القرآن . وقال سبيل الله القرآن . « ليضل عن سبيل الله » يعنى ليضل غيره بذلك عن استماع القرآن . وقرأ ابن كثير و ابو عمرو و « ليضل » بفتح الياء ، اى - ليضل هو بهذا الفعل عن سبيل الله . و عن ابي امامة قال : قال رسول الله (ص) . « ان الله بعثنى هدى ورحمة للعالمين و امرنى بمحو المعازف و المزامير و الاوثان و الصليب (١) و امر الجاهلية و حلف ربى بعزته لا يشرب عبد من عبىدى جرعة من خمر متعمداً الا سقيته من الصديد مثلها يوم القيامة مغفوراً له او معذباً و لا يسقيها صبياً صغيراً ضعيفاً مسلماً الا سقيته مثلها من الصديد يوم القيامة مغفوراً له او معذباً و لا يتر كها من مخافتى الا سقيته من حياض القدس يوم القيامة ، لا يحل بيهمن و لا شراهن و لا تعليمهن و لا التجارة بهن ، و ثمنهن حرام » يعنى - الضوارب . و عن محمد بن المنكدر قال : بلغنى ان الله عزوجل يقول يوم القيامة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللهو و مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك ، ثم يقول للملائكة اسمعوا عبادى حمدى و ثنائى و تمجيدى . و اخبروهم ان : « لا خوف عليهم و لا هم يحزنون » . « و يتخذها هزواً ، قرأ حمزة و الكسائى و يعقوب بنصب الذال عطفاً على قوله ليضل و قرأ الآخرون بضم الذال عطفاً على قوله يشتري ، و المعنى - و هو يتخذها هزواً اى يتخذ آيات الله هزواً ، يعنى يعيبها و يحقرها و يتسفه على من يقرأها « اولئك لهم عذاب مهين » مخز مذل .

« و اذا تتلى عليه آياتنا و لى مستكبراً » هذا دليل على ان الآيه السابقة نزلت فى النضر بن الحارث ، يعنى - و اذا قرى عليه آيات كتابنا عرض عن تدبيرها متكبراً رافعاً نفسه عن طاعة رسولنا و الاصفاء الى ما يتلوه عليه من آياتنا « كان لم يسمعها » يعنى - لم يتدبرها و لم يفكر حتى هو بمنزلة من لا يسمع لوقر و صمم « فى اذنيه » - يقال و قرى اذنه و قرى الله اللهم قر اذنه « فبشره بعذاب اليم » .

« ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات » الايمان التصديق بالقلب و تحقيقه بالاعمال

(١) جمع صليب و در نسخه (الف) « صليب » است

الصالحة و لذلك قرن الله بينهما و جعل الجنة مستحقة بهما. قال الله تعالى : « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ». وقيل استحقاق الجنة بالايمان واستحقاق الدرجات بالاعمال « لهم جنات النعيم » اضاف الجنات الى النعيم لتحقيق النعيم بتلك الجنات . و قيل جنات النعيم احدى الجنان السبع على ما روى وهب بن منبه عن ابن عباس : قال : خلق الله الجنان يوم خلقها فصلّى بعضها على بعض فهى سبع جنان : دارالجلال، و دارالسلام، و جنة عدن وهى قصبة الجنة مشرفة على الجنان كلها، و جنة المأوى، و جنة الخلد، و جنة الفردوس ، و جنات النعيم . قال : و الجنان كلها مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام ، حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد، ملاطها المسك وقصورها الياقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب وارضها الفضة وحصباؤها المرجان وترابها المسك، اعد الله لاوليائه يقول تعالى: اوليائى جوزوا الصراط بعفوى و ادخلوا الجنة برحمتى .

« خالددين فيها وعد الله » نصب على المصدر و « حقاً » حال للوعد ، اى - وعد الله وعداً حقاً اى - من صفة وعد الله انه حق و حاله انه ينجز لا محالة « و هو العزيز » المنيع لا يغلب ولا يقهر « الحكيم » لا يسهو فى فعله ولا يفلط .

« خلق السموات بغير عمد ترونها » الهاء راجعة الى السموات لا غير يعنى خلق السموات السبع و امسكها بقدرته على غير عمد و انتم ترونها كذلك و - العمدة جمع عمود « و التقى فى الارض رواسى ان تميد بكم » يعنى لان تميد بكم لقوله : « يبين الله لكم ان تضلوا » يعنى لئلا تضلوا ، « و بث فيها من كل دابة » مع كثرتها و اختلاف اجناسها . « و انزلنا من السماء » اى - من السحاب مطراً فى اوقات الحاجات اليها « فانبتنا فيها » اى - فى الارض « من كل زوج كريم » اى من كل صنف جنس من النباتات حسن المنظر كثير المنافع ، وقيل : سماه كريماً لانه يكرم على العباد ما ينتفعون به . « هذا خلق الله » اى - هذا الذى عدته عليكم، خلق الله اى - مخلوقه فاقام الخلق

مقام المخلوق توسعاً كقولك : هذا درهم ضرب الامير اى - مضروباً ، فارونى ماذا خلق الذين من دونه ، عن آلهتكم التى تعبدونها، يعنى - ارونى ماذا خلقه الاصنام اى ليس يقدرّون على ذلك لانّها عاجزة عن الخلق وهى فى ذواتها مخلوقة، « بل الظالمون، اى - الكافرون ، « فى ضلال مبين ، فى ذهاب عن الخلق بين واضح بان و ابان بمعنى واحد .

« ولقد آتينا لقمن الحكمة ، لقمان مردى حكيم بود از نيك مردان بنى اسرائيل خلق را پند دادى و سخن حكمت گفتى و در عهد وى هيچ بشر را آن سخن حكمت نبود كه او را بود . و علماء تفسير متفق اند كه از اولياء بود نه از انبياء مكر عكرمة كه وى تنها ميگويد پيغامبر بود و اين خلاف قول مفسران است . و گفته اند پيغامبر نبود اما هزار پيغامبر را شا كردى كرده بود و هزار پيغامبر او را شا كرد بودند در سخن حكمت . و خلاف است كه حرفت وى چه بوده، قومى گفتند نجار بود، قومى گفتند خياط بود ، قومى گفتند شبان بود . روزى مردى بوى بگذشت و بنى اسرائيل او را جمع شده بودند و ايشانرا پند ميداد آن مرد گفت : تونه آن شبانى كه با من بقلان جايكه گوسپند بچرا داشتى ؟ لقمان گفت : آرى من آن شبانم كه تو ديدى . آن مرد گفت : بچه خصلت باين پاىگاه رسيدى ؟ گفت : بصدق الحديث و اداء الامانة و ترك مالا يعينى - بسخن راست گفتن و امانت بر رقت گزاردن و آنچه در دين بكار نيايد و از آن بسر شود بگذاشتن . و نسب وى بقول محمد بن اسحاق هو لقمان بن ناعور بن ناخور بن تارخ و هو آزر . و هب گفت : ابن اخت ايوب بود . مقاتل گفت : ابن خاله ايوب بود و بيشتريّن مفسران ميگويند غلامى سياه بود نوبى ستر لب ، بزرگ بينى ، زفت ساق ، ستر كردن ، بلند بالا ، ادبى تمام داشت و عبادت فراوان ، و سينه آبادان ، و دلى بنور حكمت روشن . بر مردمان مشفق و در ميان خلق مصلح و همواره ناصح . خود را پوشيده داشتى ، و بر مرگ فرزندان و هلاك مال غم نخوردى

و از تعلّم هیچ نیاسودی. حکیم بود و حلیم و رحیم و کریم. و در عصر داود بود، سی سال با داود همی بود بیکجای. و از پس داود زنده (۱) بود تا بعهد یونس بن متی و سبب عتق وی آن بود که مولی نعمت وی او را آزمونی کرد تا بداند که عقل وی چند است و حکمت و دانش وی کجا رسیده. گوسپندی بوی داد گفت این را قربانی کن و آنچه از جانور خوشتر و نیکوتر است بمن آر لقمان از آن گوسپند دل و زبان بیاورد. گوسپندی دیگر بوی داد که این را قربان کن و آنچه از جانور بتر است و خبیث تر بمن آر. لقمان همان دل و زبان بوی آورد، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی گفت: انّهما اطیب شیء اذا طابوا اخبث شیء اذا خبثا. خواجه آن حکمت از وی بیسندید و او را آزاد کرد.

و عن نافع عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله (ص) يقول حقاً اقول لم یکن لقمان نبیاً و لکن کان عبداً کثیر التّفکر حسن الیقین احبّ الله فاحبّه فمنّ علیه بالحکمة. و روی انه کان نائماً نصف النهار فنودی یا لقمان هل لك ان یجعلک الله خلیفة (۲) فی الارض فتحکم بین الناس بالحقّ؟ فاجاب الصوت فقال: ان خیرنی ربّی قبلت العافیة ولم اقبل البلاء و ان عزم علیّ فسمعاً و طاعة فانی اعلم ان فعل بی ذلك اعاننی و عصمنی. فقالت الملائكة بصوت لا یراهم: لم یا لقمان؟ قال لانّ الحاکم باشدّ المنازل و اکدرها ینشاء الظلم من کلّ مکان ان یعن (۳) فبالحری ان ینجو وان اخطأ اخطأ طریق الجنّة و من یکن فی الدنیا ذلیلاً خیر من ان یکن شریفاً و من یختر الدنیا علی الآخرة تفتنه الدنیا ولا یصیب الآخرة فعجبت الملائكة من حسن منطقته فنام نومة فاعطی الحکمة فانتهبه وهو یتکلم بها. ثمّ نودی داود بعده فقبلها فلم یشرط ما اشترط لقمان فهوی فی الخطیئة غیر مرّة کلّ ذلك یعفو الله عنه و کان لقمان یوازره بحکمته فقال له داود (۴) طوبی لک یا لقمان اعطیت الحکمة و صرفت عنک

(۱) زنده در (ج) نیست (۲) ان نجعلک خلیفة (الف) (۳) ان یعدّل (الف) (۴) داود.

البلوى و اعطى داود الخلافة وابتلى بالبليّة والفتنة .

« و لقد آتينا لقمن الحكمة ، رأس الحكمة الشكر لله ثم المخافة منه ثم القيام بطاعته . و قيل الحكمة هي الاصابة في القول والعمل و الفقه في الدين . « ان اشكر الله ، قال الزجاج معناه آتينا لقمن الحكمة لان يشكر الله . و قيل هو بدل من الحكمة . و قيل : هو تفسير للحكمة ، « ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ، لان الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : « لئن شكرتم لازيدنكم ، اي - يعود منفعة شكره اليه . « ومن كفر ، لن يضر الله فانه غني ، عن العباد و شكرهم . « حميد ، محمود في صنعه .

« و اذ قال لقمن لابنه ، اي - اذ كر اذ قال لقمن لابنه و اسم ابنه ثاران ، و قيل مشكم ، و قيل انعم ، « و هو يعظه يا بني لا تشرك ، يا بني انها ان تك ، يا بني اقم . « قرأ حفص بفتح الياء في ثلثتهن و قرأ ابن كثير باسكان الياء في الاولى و الثالثة و كسر الياء في الثانية ، و قرأ الباقر بكسر الياء في ثلثتهن « يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم ، هذا هو الظلم الذي حذر منه ابراهيم في سورة الانعام : « الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم ، و قال الشاعر :

الحمد لله لا شريك له
من اباه فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسرين على قوله : « لا تشرك ، ثم ابتداء بالقسم فقال : « بالله ان الشرك لظلم عظيم ، اظلم الظلم .

« و وصينا الانسان بوالديه ، اي - وصينا بالاحسان الى والديه ثم رجح الام و بين عظم حق الوالدة فقال : « حملته امه و هنا على وهن ، اي - ضعفاً على ضعف و شدة بعد شدة . فالوهن - الاول ما ينؤها من ثقل الحمل و الوهن الثاني ما يعترىها من الطلق ، و عبوء التربية و الرضاع . « و فصاله في عامين ، المراد بهذا الفصال الرضاع لان عاقبة الرضاع الفصال كقوله : « اعصر خمراً ، و المعنى انها بعد الوضع ترضعه عامين . و ذلك مما يزيد بها ضعفاً . فلهذا وجب على الولد مراعاتها و القيام

بشكرها . و فى الحديث سئل رسول الله (ض) : من احق الناس بحسن الصحبة؟ فقال امك . فقال : ثم من؟ قال : امك . قال : امك . قال : ثم من؟ قال ابو ك . قال : ثم من؟ قال : الاقرب فالاقرب . و قيل : رعاية حق الوالد من حيث الاحترام و رعاية حق الام من حيث الشفقة و الاكرام . و قرى فى الشواذ و فصله فى عامين ، اى - حد منتهى رضاعه فى انقضاء عامين ، قال هاهنا فى عامين . و قال فى سورة البقرة : « حولين كاملين ، لان لايزاد عليهما . » ان اشكر لى ، يعنى - و وصيتناه ان اشكر لى « ولو اديك الى المصير ، اى مصيرك الى و حسابك على فلا تخالف طاعتي . و فى كلام لقمان لابنه ان الله رضى لى لك فلم يوصنى بك ولم يرضك لى فوصاك بى . و قال سفيان بن عيينة فى قوله تعالى : « ان اشكر لى و لو اديك ، قال من صلى الصلوات الخمس فقد شكر الله و من دعا للوالدين فى ادبار الصلوات الخمس فقد شكر الوالدين .

« و ان جاهداك على ان تشرك بى ، يعنى - و مع ما اوصيك به من بر الوالدين ان حملاك على ان تشرك بى « فلا تطعهما ، فان حقهما و ان عظم فليس با عظم من حقى . « و صاحبهما فى الدنيا معروفاً ، يعنى - بالاثقان عليهما « و اتبع سبيل من انا ب الى » يعنى - اتبع سبيل محمد (ص) فيما يدعوك اليه من طاعتي ، « ثم الى مرجعكم فانبتكم بما كنتم تعملون ، هذه الاية و نظيرها فى سورة العنكبوت نزلت فى قوم اسلموا و لهم آباء و امهات مشركون يبطئونهم عن الاسلام و يرغبونهم عنه . و قيل نزلت فى ابى بكر الصديق و ذلك انه حين اسلم اتاه عثمان و طلحة و الزبير و سعد بن ابى وقاص و عبد الرحمن بن عوف قالوا له قد صدقت هذا الرجل و آمنت به؟ قال نعم هو صادق فآمنوا به ثم حملهم الى النبى (ص) حتى اسلموا فهؤلاء لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد ابى بكر ، قال الله تعالى : « و اتبع سبيل من انا ب الى » يعنى - انا بكر و قد تضمنت الاية النهى عن صحبة الكفار و الفساق و الترغيب فى

صحبة الصالحين . ثم عاد الى عظة لقمان ابنه . فقال :

« يا بني انّها ان تك مثقال حبة من خردل ، - انّها - انث لمكان الحبة كقوله :
« فانّها لاتعمى الابصار » فانث لمكان الابصار ويجوز ان يكون المراد بالتأنيث الحسنه يعنى - انّ
الحسنه ان تك مثقال حبة . قال مقاتل : انّ ابن لقمان قال لابيه يا ابت : ان عملت
بالخطيئة لايرانى (١) احد كيف يعلمها الله فقال يا بني ان الخطيئة ان تك
مثقال حبة . يقال مثقال الشيء ما يساويه فى الوزن و كثر فى الكلام فصار عبارة عن
مقدار الدينار . قرأ نافع مثقال حبة بالرفع على اسم كان و مجازه ان يقع مثقال حبة
و حينئذ لا خبر له « فتكن فى صخرة » قال اكثر المفسرين هى الصخرة التى عليها
الارض وهى التى تسمى السّجّين و ليست من الارض وهى التى يكتب فيها اعمال
الفجّار و خضرة السّماء منها وهى على الريح ليست فى السّماء و لا فى الارض ، ثم قال :
« او فى السموات او فى الارض » يعنى - فى اى موضع حصل من الامكنة التى هى
السموات و الارض لم يخف عليه مكانها فيأتى الله بها يوم القيامة و يجازى عليها ، « انّ
الله لطيف » باستخراجه « خبير » بمكانها . وفى بعض الكتب ان هذه الكلمة آخر كلمة تكلم بها
لقمان . فانشقت مرارته من هيبتها فمات . وقال الحسن معنى الاية هو الاحاطة بالاشياء
صغيرها و كبيرها . وقيل المراد بها الرزق ، يعنى ان كان للانسان رزق مثقال حبة خردل
فى هذه المواضع جاء بها الله حتى يخرجها و يسوقها الى من هى رزقه . و فى الخبر :
انّ الرزق مقسوم لن يعد و امرأ ما كتب له ، انّ الرزق ليطلب الرجل كما
يطلبه اجله .

« يا بنى اقم الصلوة و أمر بالمعروف و انه عن المنكر و اصبر على ما اصابك »
فى ذات الله من المضرّة فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر . و قيل : « و اصبر على
ما اصابك » من شدائد الدّنيا من الامراض و الفقر و الهمّ و الغم . « انّ ذلك من ءزم

(١) حيث لايرانى (الف) .

الامور ، اى - انّ الذى اوصيتك به ممّا عزم الله على عباده، اى - امرهم به امرأ حتماً
«عزم الامور» مالا يشوبه شبهة ولا يدافعه ريبة . و فى الخبر من صلّى قبل العصر
اربعاً غفر الله له مغفرة عزمأ اى - هذا الوعد صادق عزيز وثيق . وفى دعائه (ص) « اسئلك
عزائم مغفرتك » اى - اسئلك ان توفقنى للاعمال التى تغفر لصاحبها لا محالة .

«ولا تصعّر خدك للناس» قرأ ابن كثير و ابن عامر و عاصم و يعقوب لا تصعّر
بتشديد العين و قرأ الآخرون لا تصاعر و معناهما واحد، يقال صعّر وجهه و صاعر اذا
مال و اعرض تكبراً مثل ضعف و ضاعف . قال عكرمة : هو الذى اذا سلّم عليه لوى عنقه
تكبراً و الصعر التواء و ميل فى العنق من خلقة او داء او كبر فى الانسان و فى
الابل . تقول : رجل اصعر و اصيد و الصيد كالصعر، « ولا تمش فى الارض مرحاً » اى -
لا تمش بالخيلاء و الكبر . مرحاً مصدر وقع موقع الحال . و المرح - اشدّ الفرح .
« انّ الله لا يحب كل مختال فخور » فى مشيته، « فخور » الفخور الذى يعدّد مناقبه
تطاولاً بها و احتقاراً لمن عدم مثلها . و قيل الفخور كثير الفخر ، عن ابن عمر قال :
قال رسول الله (ص) : خرج رجل يتبختر فى الجاهلية عليه حلّة فامر الله عزّوجلّ الارض
فاخذته فهو يتجلجل فيها الى يوم القيامة .

« و اقصدنى مشيك » القصد و الاقتصاد التوسط فى الامر، قال بعضهم : انّ
للشيطان من ابن آدم نزعان بايتهما ظفر قنع : الافراط و التفريط . و قيل كلا طرفى
القصد مذموم . و منه قوله عزّوجلّ : « و على الله قصد السبيل - و منهم مقتصد » و تأويل
الاية - « اقصد فى مشيك » لامرحاً و اختيالاً و لا خرقاً و استعجالاً . و قال ابن مسعود
كانوا ينهون عن خيب اليهود و ديب النصارى ولكن مشياً بين ذلك . و عن النبى
(ص) : « سرعة المشى يذهب بهاء المؤمن » . « و اغضض من صوتك » يقال : غضّ صوته
و غضّ بصره اذا خفض صوته و غمض بصره . و فى الحكمة حسبك من صوتك ما
اسمعت اهل مجلسك، « انّ انكر الاصوات » اى - اقبح الاصوات « لصوت الحمير »

اوله زفير و آخره شهيق وهما صوت اهل النار . وقال سفيان الثوري : صياح كل شيء تسبيحه الا الحمار فانه يصيح لرؤية الشيطان. و روى عن النبي (ص) قال : « ان الله يبغض ثلث اصوات : نهقة الحمير و نباح الكلب والداعية بالحرب » يعنى النائحة ، و قيل « لصوت الحمير » العطسة المنكرة حكاه افضى القضاة الماوردي ووجه هذا القول انه جعل الحمير فعيلاً من قولهم طعنة حمراء اي - شديدة و من قولهم حمارة القيظ شدته و الحمار سُمي حماراً لشدته ، ثم لا تخصيص له بالعطسة دون غيرها من الاصوات .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله نور الاسرار و سرور الابرار ، بسم الله قهر الشيطان الغدار ، و سبب لمرضاة الملك الجبار . الله است آفرید کار جهان و جهانیان ، من قوله : « الله خالق كل شيء » . الله است روزی دهنده آفریدگان ، من قوله : « و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها » . الله است ننگه دارنده زمين و آسمان ، من قوله : « ان الله يمسك السموات و الارض » . الله است كفايت كننده شغل بندگان ، من قوله : « اليس الله بكاف عبده » . الله است راه نماينده مؤمنان ، من قوله : « و ان الله لهادي الذين آمنوا » . الله است غيب دان و نهان دان ، من قوله « يعلم السرّ و اخفى » . الله است آمر زنده گناهان ، من قوله : « ان الله يغفر الذنوب جميعاً » . الله است بخشاينده و مهربان بر مؤمنان ، من قوله : « و كان بالمؤمنين رحيماً » .

بسم الله در تحت هر حرفی اشارتی است و در آن اشارت بشارتی ، با اشارت است که بصیرم می بینم کردارتو . سین اشارت است که سمیع ام می شنوم گفتارتو ، میم اشارت است

که مجیبم می نیوشم دعاء تو. با اشارت است بپرّ او، سین اشارت است بسرّ او. میم اشارت است بمنّت او گوئی قسم یاد میکند میگوید جلّ جلاله: بپرّ من با بندگان من، بسرّ من با دوستان من، بمنّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بندهای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من با بقاء او، سین سناء او، میم مجد او، با بقاء بنده، سین سرور بنده، میم مقام بنده. میگوید عزّ جلاله: عبدی بقاء من بمنّ، بقاء تو زمن، سناء من صفت من، سرور تو صحبت من، مجد من جلال من، مقام تو بر درگاه من. اللهم که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منّت را. رحیم ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را.

«اکم» الالف یشیر الی الایة و اللّام یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبالآئه رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه. الف اشارتست بآلاء و نعماء و لام اشارتست بلطف و عطاء او، میم اشارتست بمجد و سناء او. میگوید بآلاء و نعماء من، بلطف و عطاء من، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من.

«تلك آیات الكتاب الحکیم» ای - هذه آیات الكتاب المحکم المحروس عن التّغییر و التبدیل. کتاب ربّانی، کلام یزدانی، نامه آسمانی، جبل الله المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوت و معجز دعوت. نامه ای که تغیییر و تبدیل را درو راهی نه، حکم و امثال او را کوتاهی نه، معانی و احکام او را تناهی نه، رسم و نظم او را تباهی نه، متبّع او را گمراهی نه.

«هدی و رحمة للمحسنین» عابدان راهدی و رحمت است، عارفان را دلیل و حجّت است. هر که راقر آن طبیب بود الله او را حبیب بود، هر کرا قرآن انیس بود

الله او را جلیس بود، هر کرا قرآن رفیق بود فرینش توفیق بود، هر کرا قرآن امام بود مقرّش دارالسلام بود. آدمیان دو گروه اند: آشنایان اند و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگانرا سبب ضلالت است، كما قال تعالی: « یضلّ به کثیراً و یرشد به کثیراً »، بیگانگان چو قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافر وار چنان که ربّ العزّه گفت: « و اذا تتلی علیه آیاتنا ولیّ مستکبراً »، الایه. آشنایان چون قرآن شنوند بنده وار بسجود در افتند و با دلی تازه زنده در الله زارند چنان که الله گفت: « اذا یتلی علیهم یرخرون للاذقان سجداً »، آنکه سرانجام هر دو گروه پیدا کرد، دشمن راعقوبت که: « فبشره بعذاب الیم » و دوست را مثوبت که: « لهم جنّات النعیم خالدین فیها وعد الله حقاً »، الایه.

« ولقد آتینا لقمن الحکمة ». بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی بر صواب: فعل بر صواب و زن معاملت نگه داشتن است با خود میان بیم و امیدو با خلق میان شفقت و مدهانت و با حق میان هیبت و انس، و نطق بر صواب آنست که هزل در ذکر حق نیامیزی و تعظیم در آن نگه داری و آخر هر سخن باوّل آن پیوندی. حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بنده. و این حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. مصطفی (ص) گفت: « من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه » و قال علی بن ایطالب (ع): روحو هذه القلوب و اطلبوا لها ظرایف الحکمة فانها تملّ كما تملّ الابدان. و قال الحسین بن منصور: الحکمة سهام و قلوب المؤمنین اهدافها والرّامی اللهو الخطاء معدوم. و قیل: الحکمة - العلم اللدنی. و قیل هو النور المفرّق بین الالهام و الوسواس. و قیل لبعضهم من این بتولّد هذا النور فی القلب؟ فقال: من الفكرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع.

« و از قال لابنه وهویعظه » الایة... لقمان پسر خویش را پند داد و وصیت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رفعت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد. ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازه‌ها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان مباش که عیال و وبال مردم شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار و فضول بگذار. ای پسر روزه که داری چنان دار که شهوت ببرد نه قوت ببرد و ضعیف کند تا از نماز بازمانی که بنزدیک الله نماز دوست تراز روزه. ای پسر از نیک زنان تا توانی بر حذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطان اند و سبب فتنه. ای پسر چون قدرت یابی بر ظلم بندگان، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن و از انتقام وی بیندیش که او جلّ جلاله منتقم است، دادستان از گردن کشان و کین خواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فرا گذارد و عقوبت الله اندران ظلم بر تو بماند و پاینده بود. ای پسر و مبادا که ترا کاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست. پسر گفت: ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آنکه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی. پدر گفت: الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیک وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون آمدند و بر مرگوب نشستند و آنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند، بیابانی در پیش بود مرگوب همی راندند تا روز بنماز پیشین رسید و کرما عظیم بود، آب و توشه سپری گشت و هیچ نماند. هر دو از مرگوب فرو آمدند و پیاده بشتاب همی رفتند. ناگاه لقمان در پیش نگرست سیاهی دید و دود، با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند، همچنان همی رفتند بشتاب، ناگاه پسر لقمان پای بر استخوانی نهاد. آن استخوان بزیر قدم وی برآمد و به پشت پای بیرون آمد، پسر بیهوش گشت و بر

جای بیفتاد. لقمان در وی آویخت و آن استخوان بدن‌دان از پای وی بیرون کرد و عمامه وی پاره کرد و بر پای وی بست. لقمان آن ساعت بگریست و یک قطره آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من می بگرئی بچیزی که میگوئی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد و ما هر دو درین بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی باغم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظی که مرا از دنیاست من فدای تو کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است. و اما آنچه میگوئی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا که از تو صرف کرده اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده اند آسانتر از آنست که از تو صرف کرده اند، ایشان درین سخن بودند که لقمان فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان. بادل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود. ناگاه شخصی دید که همی آمد بر اسبی نشسته و جامه‌ای سپید پوشیده، آواز داد که لقمان توئی؟ گفت آری، گفت: حکیم توئی؟ گفت چنین میگویند، گفت: آن پسر بی خرد چه گفت؟ اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید هر دورا بزمین فرو بردندی چنان که آن دیگران را فرو بردند. لقمان روی و افسرد کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب و مکروه خیرت و صلاح وی در آن است؟ پس هر دو برخاستند و رفتند. عمر خطاب از اینجا گفت: من باک ندارم که بامداد بر خیزم بر هر حال که باشم بر محبوب یا بر مکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ موسی (ع) گفت: بارخدا یا از بندگان تو کیست بزرگ کناه‌تر؟ گفت:

آنکس که مرا متهم دارد. موسی گفت: بار خدایا آن کیست که ترا متهم دارد؟
گفت: آنکس که استخارت کند و از من بهتری خویش خواهد، آنکه بحکم من رضا
ندهد، آنکه در آخر وصیت گفت:

«واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک، ای - کن فانیا عن شواهدک مأخوذاً
عن حولک و قوتک منتسقا بما استولی علیک من کشوفات سرک و انظر من الذی
یسمع صوتک حتی تستفیق من خمار غفلتک. «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر،
فی الاشارة انه الذی یتکلم فی لسان المعرفة بغير اذن من الحق و قالوا هو الصوفی
یتکلم قبل اوانه. و قیل: من تصدر قبل اوانه تصدی لهوانه.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «الم تر و انمی بینید؟» ان الله سخر لکم، که الله شما را نرم
کرد و فرمان، «ما فی السموات و ما فی الارض، هر چه در آسمانها و زمینها چیز
است» و اسبغ علیکم نعمه، و تمام کرد و فراخ بر شما نعمتهای خویش «ظاهرة»،
آشکارا [از آنچه ارزانی داشت از نیکیها] «و باطنه»، و نهان [از آنچه بازداشت
از بدها]، «و من الناس، و از مردمان کس است» من یجادل فی الله، که پیکار
می کند در خدای و باو می پیچد [در هستی یگانگی و بی انبازی او] «بغير علم،
بی هیچ دانشی» و لاهدی و لا کتاب منیر (۴۰)، و بی هیچ نشان و بی هیچ نامه روشن.
«و اذا قیل لهم، و چون ایشانرا گویند» اتبعوا ما انزل الله، بر پی آن
روید که الله فرو فرستاد «قالوا، ایشان گویند» بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا،

نه که برپی آن رویم که پدران خویش را بر آن یافتیم « او لو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير (۲۱) ، باش و اگر دیو ایشانرا با عذاب آتش میخواند بران باید رفت .

« و من یسلم وجهه الى الله ، هر که روی خویش و سوی خویش و آهنگ خویش یا الله سپارد « و هو محسن ، و او نیکو کار بود و بی کمان « فقد استمسك بالعروة الوثقی ، اودست درزد در استوارتر گوشه ای « و الى الله عاقبة الامور (۲۲) ، و بالله گردد سرانجام همه کار [و چنان بود که او خواهد] .

« و من كفر ، و هر که کافر شود و بسپاس نیندیشد (۱) « فلا یحزك كفره ، اندوهگن مدار ترا نسیاسی و ناگرویدن او « الینا مرجعهم ، با ماست باز گشت ایشان « فننبئهم بما عملوا ، تا آگاه کنیم ایشانرا پیاداش دادن از آنچه میکردند « ان الله علیم بذات الصدور (۲۳) ، که الله داناست بهرچه در دلهاست .

« نمتعهم قليلاً ، فرا میداریم ایشان را بپر خورداری این جهانی اندکی « ثم نضطرهم الى عذاب غلیظ (۲۴) ، پس ایشانرا فرا نیاریم ناچاره فرا عذابی بزرگ .

« و لئن سألتهم ، و اگر پرسی ایشانرا من خلق السموات و الارض ، که که آفرید آسمانها و زمینها؟ « لیقولنّ الله ، گویند که الله « قل الحمد لله ، بگو حمد و ستایش بسزا آن خدایرا [که دشمن بحق او معترف بزبان خویش و بر آفرید کاری او گواہ] « بل اکثرهم لا یعلمون (۲۵) ، [نه چنانست که ایشان میگویند از حدیث انباز و انبازی] که بیشتر ایشان نادان اند .

« دله ما فی السموات و الارض ، خدایراست هر چه در آسمان و زمین چیز است « ان الله هو الفنی الحمید (۲۶) ، که الله آنست که او بی نیاز است

نکو نام ستوده .

« ولو ان ما فی الارض من شجرة ، اگر چنان بودی که هر چه در زمین درخت است ، اقلام ، همه قلم بودی ، و البحر یمده ، و دریا مداد بودی [می پیوندید آنرا و می کشید] « من بعده ، پس تهی شدن آن « سبعة ابحر ، هفت دریای دیگر [از مداد] « ما نفدت کلمات الله ، بسر نیاید سخنان الله ان الله عزیز حکیم (۲۷) ، که الله توانائی است دانا .

« ما خلقکم ، نیست آفرینش شما [درین جهان] « ولا بعثکم ، و نه برانگیختن شما [در آن جهان] « الا کنفس واحدة ، مگر چون [آفریدن و برانگیختن] یک تن « ان الله سمیع بصیر (۲۸) ، الله شنواست بینا .

« الم تر ، نمی بینی ؟ « ان الله یولج اللیل فی النهار ، که الله در می آرد شب [تابستانی] در روز « و یولج النهار فی اللیل ، و در می آرد روز [زمستانی] در شب « و سخر الشمس والقمر ، و روان کرد و بفرمان خورشید و ماه « کلّ یجری ، الی اجل مسمی ، هر یکی میرود تا آن زمان که نام زد کرده الله است که هر دو تباه و نیست شوند « و ان الله بما تعملون خبیر (۲۹) ، و نمی دانی که الله داناست بهر چه می کنید و از آن آگاه .

« ذلك بان الله هو الحق ، آن [کردار و آفرینش و این گفتار] از بهر آنست تا بدانند که الله هست بسزا « و ان ما یدعون من دونه الباطل ، و هر چه می خدای خوانید فرود از او کثر است و نیست « و ان الله هو العلیّ الکبیر (۳۰) ، و الله اوست که زبر خلق است و مه از ایشان .

« الم تر ان الفلك تجری فی البحر ، نمی بینی که می رود کشتیها در دریا « بنعمة الله ، بنعمتهای خدای [و نیک خدای او] « لیریکم من آیاته ، آنرا تا با شما نماید [آنچه نماید] از نشانهای [نیک خدائی] خویش « ان فی ذلك لآیات ،

در آن نشانهای پیدا ست «لکل صبارشکور» (۴۱) هر شکیبائی راسپاس شناس نیکو شکیب سپاس دار .

« و اذا غشیهم موج ، و آنکه که بزیر ایشان درآید موج دریا » « کا لظلل » هم چون میغ بزرگ کران « دعوا للّه » خوانند خدا را [از دل] « مخلصین له الدین » پاک دارنده او را دعا خواندن خویش [یگانه] « فلما نجیهم الی البر » و آنکه که ایشانرا رهاوند و بادشت و صحرا آرد « فمنهم مقتصد » از ایشان کس کس بود که میانه بود و بچم ، نه دل آسا « و ما یجحد بآیاتنا » [و باز ننشیند از پذیرفتن پیغامهای ما] و منکر نیاید نشانهای ما را « الا کل ختار کفور (۴۲) » مگر ازین هر ناراستی کز کاری پلید ، آهنگی ناسپاس .

« یا ایها الناس ، ای مردمان » « اتقوا ربکم » بپرهیزید از [خشم و عذاب] خداوند خویش « و اخشوا یوماً » و بترسید از روزی « لا یجزی والد عن ولده » که هیچ سود ندارد و بکار نیاید پدر پسر خویش را « و لا مولود هو جازع عن والده شیئاً » و نه هیچ فرزند بکار آید پدر خویش را هیچ « ان وعد الله حق » که وعده الله [و هنگام نهادن او] راست است « فلا تفرتم الحیوة الدنیا » هان که زندگانی این جهانی شما را مفریباد (۱) « و لا یفرتم بالله الغرور (۳۳) » و مفریباد (۲) شما را بخدای آن شیطان فریبنده (۳) .

« ان الله عنده علم الساعة » بنزدیک الله است دانش کی رستاخیز « وینزل الغیث » و او فرستد باران « و یعلم ما فی الارحام » و او داند که در رحم آبستنان چیست « و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً » و نداند هیچکس که چه خواهد کرد فردا « و ما تدری نفس بای ارض تموت » و نداند هیچ کس که بکدام زمین خواهد مرد « ان الله علیم خبیر (۴۴) » الله دانائی است آگاه .

النوبة الثانية

قوله تعالى وتقدس : « اولم تروا معناه - الم تعلموا يا بنى آدم » ان الله سخر لكم ما فى السموات وما فى الارض ، اى - مكنكم من الانتفاع بما فى السماء من الشمس والقمر والنجوم وما فى الارض من الجبال والبحار والنبات و الاشجار والدواب و الريح و السحاب وغير ذلك مما تنتفعون به فى اوقاتكم و مصالحكم . « و اسبغ عليكم ، اى - اتم و وسع حتى فضل و السابغات فى قصة داود هى الدروع الطويلة « نعمه ، قرأ نافع و ابو عمرو و حفص بفتح العين على الجمع و قرأ الآخرون منونة على الواحد و معناها الجمع ايضا كقوله : « و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ، . « ظاهرة و باطنة » قال عكرمة عن ابن عباس : النعمة الظاهرة - الاسلام و القرآن ، و الباطنة - ما ستر عليك من الذنوب و لم يعجل عليك بالنقمة . و قيل : الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الاولاد . و الباطنة - الخلق و العلم و القوة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه . و قيل الظاهرة - ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة - ما يعلمه الله ولا يعلم العبد . و قيل لرسول الله (ص) : عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة ؟ فقال (ص) « هو ما لوراك الناس عليه لمقتوك » و عن جوير عن الضحاك قال سألت ابن عباس عن قول الله عزوجل : « و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و باطنة » فقال سألت رسول الله (ص) قلت يا رسول الله ما هذه النعمة الظاهرة و الباطنة ؟ قال : « اما الظاهرة فالاسلام و ما حسن من خلقك و ما افضل عليك من الرزق . و اما الباطنة فما ستر من سوء عملك يا ابن عباس . » يقول الله عزوجل « انى جعلت للمؤمن ثلاثا صلوة المؤمنين عليه بعد انقطاع عمله اكفر به عنه خطايا . و جعلت له ثلث ماله ليكفر به عنه خطايا »

و سترت عليه سوء عمله الذى لو قد ابديته للناس لنبذه اهله و ما سواهم ،
و قال الحارث بن اسد المحاسبى : الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبى .
و قال سهل بن عبد الله : الظاهرة اتباع الرسول و الباطنة محبته . و قيل :
الظاهرة قوله « و يبين آياته للناس » و الباطنة قوله : « وزينه فى قلوبكم » .
و قيل : الظاهرة - الشهادة الناطقة و الباطنة - السعادة السابقة . و قيل الظاهرة - وضع
الوزر و رفع الذكر و الباطنة - شرح الصدر . و قيل : الظاهرة قوله « و انتم الاعلون »
و الباطنة قوله « اولئك المقربون » ؛ « و من الناس من يجادل فى الله » يعنى - ومع هذه
النعمة الظاهرة و الباطنة منهم من يخاصم فى دين الله و يجادل فى توحيد الله ويميل الى
الشرك وهو النضر بن الحارث حين زعم ان الملائكة بنات الله . و قيل نزلت فى
يهودى خاصم النبى (ص) فاخذته صاعقة فاهلكته ، « بغير علم » اى - جهلامنه لاعلم له بما
يدّعيه ، « ولا هدى ولا كتاب منير » اى - لا برهان له من سنة سنّها نبى او كتاب مبين
انزل على نبى يعنى - انما يتبع هواه و وسوسة الشيطان .

« و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله » يعنى - ومتى قال لهم الرسول و المؤمنون
« اتبعوا ما انزل الله » من الكتاب الواضح و النور البين اجابوا بان لا تتبع الا الذى
وجدنا عليه آباءنا ، الماضين رضى منهم بتقليد الاسلاف و اتباع الرؤساء بغير حجة و
برهان . و الالف فى « اولو » الالف الاستفهام دخلت على واو العطف على معنى الانكار
و التعجب من التعلق بشبهة هى فى غاية البعد من مقتضى العقل اى - ان هذا الذى
خيل اليكم من وجوب اتباع الآباء انما هو وسوسة الشيطان يدعوكم الى ما يؤذيكم
الى عذاب النار .

« و من يسلم وجهه الى الله » التأويل - و من يسلم اخلاصه و قصده و طواعيته الى
الله ، « و هو محسن » اى - مخلص موقن غير مرآى و لامنافق ، و قيل من يخلص دينه لله
و يفوض امره اليه وهو محسن فى عمله ، « فقد استمسك بالعروة الوثقى » استمسك

و امسك و تمسك بمعنى واحد، اى - تعلق بالعروة الوثقى وهى كلمة التوحيد: لا اله الا الله. وقيل: القرآن والاسلام قال الزجاج: من اسلم فقد استمسك واعتصم بقول لا اله الا الله وهى العروة الوثقى. ووجه كل شىء جهته ونحوه و الوثقى تأنيث الاوثق كالتغرى تأنيث الاصغر، و الشىء الوثيق ما يأمن صاحبه من السقوط، « و الى الله عاقبة الامور » يعنى - مصير الامور فى او اخرها الى الله هو المجازى عليه.

« و من كفر » و لم يسلم وجهه، « فلا يحزنك كفره » فليس عليك منه تبعه، « الينا مرجعهم » يوم الحساب، « فننبئهم بما عملوا » نجزيهم على اعمالهم، « ان الله عليم بذات الصدور » بضائر القلوب. و قيل عليهم بما فى ضميرك من الحزن على كذبهم.

« نمتعهم قليلاً » انما وصف التمتع بالقلة لانه فى الدنيا التى لبثهم فيها قليل كما قال: « قل متاع الدنيا قليل » اى - زمانه يسير و ان كان كثيراً و المعنى نمتعهم بمنافع هذه الدنيا يسيراً من الزمان، « ثم » نلجئهم بعد ذلك، « الى عذابٍ غليظٍ » شديدٍ دائم.

« و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولنَّ الله » اى - مع كفرهم مقرّون بانّ خالق السموات و الارض هو الله. « قل الحمد لله » على انقطاع حجّتهم، و قيل: « قل الحمد لله » لمن خلق هذه الاشياء لا لمن لا يخلق و هم يخلقون. و قيل: « قل الحمد لله » على العلم والهداية، « بل اكثرهم » بل ردّ على قولهم « تتبع ما وجدنا عليه آباءنا، » اكثرهم، اى - كلّهم، « لا يعلمون » ما فى ترك عبادة الله من العقاب والعذاب الاليم. و قيل: هو متصل بما بعده اى - لا يعلمون.

« لله ما فى السموات و الارض » فما منصوبة بيعلمون، ثم ابتداءً فقال: « ان الله هو الغنى الحميد » الغنى عن ايمانهم وطاعتهم، الحميد المحمود لا ينقطع حمده بكفرهم. « و لو ان ما فى الارض » قال قتادة انّ المشركين قالوا انّ القرآن و ما يأتى

به محمد يوشك ان ينفذ فينقطع فنزلت: « ولو ان ما فى الارض من شجرة اقلام « اى - برئت اقلاماً ستمى فلماً لانه قط رأسه و الاقليم القطعة من الارض و تقليم الاظفار قطعها، « والبحر يمده » قرأ ابو عمرو و يعقوب و البحر بالنصب عطفأعلى ما ، والباقون بالرفع على الاستيناف، « يمده » اى يزيد و ينصب منه، « من بعده » من خلفه، « سبعة ابحر ما نفذت كلمات الله » معنى الآية - لو برئت اشجار الارض اقلاماً و جعل ماء البحر مداداً و زادت فيه «سبعة ابحر» مثله و كتبت بتلك الاقلام و المداد كلمات الله انكسرت الاقلام و فنى المداد ولم ينفذ كلمات الله. وقيل: المراد بكلمات الله علم الله و ستمى كلمات لانه لا يمكن كتابته الا اذا كانت كلمات . و قيل معنى الكلمات اسماء ما خلقه و ما يخلقه فى الآخرة لانها غير متناهية . و قيل: ما قضاه الله فى اللوح المحفوظ، « ان الله عزيز » اى - منيع لا يعجزه شىء يريد، « حكيم » لا يلحقه سهو ولا عيب فى جميع ما يقوله ويفعله وقيل ان حى بن اخطب قال: يا محمد انك اوتيت الحكمة « و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً » تزعم انالم نؤت من العلم الا قليلاً فكيف يجتمع هذان و هما ضدان فنزلت هذه الآية اى - ما اعطاكم الله من العلم بالاضافة الى ما يعلمه قليل .

قوله: « ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة » اى - قدرة الله على خلق الجميع و بعثهم لقدرة على خلق نفس واحدة و بعثها لا يلحقه نصب قلوا ام كثروا يقول لها كن فيكون لا حاجة الى آله ولا الى استعانة، « ان الله سميع » لكلام من انكر بالبعث، « بصير » باحوال الاحياء و الاموات .

«الم تر ان الله يولج الليل فى النهار» اى - يزيد من ساعات الليل فى ساعات النهار شيئاً و يزيد من ساعات النهار فى ساعات الليل شيئاً، « و سخر الشمس والقمر كل يجرى الى اجل مسمى » يعنى - الى ان يأتى يوم تكويرها و تسويدها، « و ان الله بما تعملون خبير » هذا تهديد و وعيد، اى - اذا جاء ذلك الاجل الذى ينقطع فيه جريان الشمس و القمر جازاكم الله على اعمالكم كلها .

« ذلك بانّ الله هو الحق ، اى - ذلك الذى خلق وصنع بسبب انه هو الله حقاً
ولتعلموا انّ الله هو الحق يدعوا الى الحق و يأمر بالحق ، « وانّ ما يدعون من دونه
الباطل ، اى - ما تدعون من الاصنام وتسمونهم آلهة هو الباطل ، « وانّ الله هو العلى ،
على كلّ شىء ، « الكبير ، عن ان يكون له نظيره او شبيهه مشتق من الكبرياء .

« الم تر ، اى - الم تعلم يا محمّد ، « انّ الفلكك تجرى فى البحر بنعمة الله ،
اى - برحمته على خلقه . وقيل انّ ذلك من نعمة الله عليكم ، « ليرىكم من آياته ، اى -
من علامات صنعه و عجائب قدرته فى البحر اذا ركبتموها ، « انّ فى ذلك لايات لكل
صبار ، على امر الله ، « شكور ، لنعمه . و قيل معناه لايات للمؤمنين فانّ الايمان نصفان
نصف صبر و نصف شكر .

« و اذا غشيهم موج كالظلل ، كلّ ما اظلك من شىء فهو الظلّة و الجمع
ظلل شبه بها الموج فى كثرتها و ارتفاعها وجعل الموج وهو واحد كالظلل وهى جمع
لانّ الموج يأتى منه شىء بعد شىء . يقول تعالى : « و اذا عاراكب البحر موج كالظلل ،
قال مقاتل اى - كالجبال ، وقال الكلبي : كالسحاب ، « دعوا الله مخلصين له الدين ، الذين هاهنا
الدعاء اى - يخلصون له الدعاء و لا يدعون معه احداً سواء و لا يستعتبون بغيره .
و الاخلاص افراد الشىء من الشوائب . « فلقمنا نجاهم الى البر فممنهم مقتصد ، قال ابن عباس
اى - عدل موف بما عاهد الله عليه فى البحر من التوحيد له ، يعنى - ثبت على ايمانه و
المراد به عكرمة بن ابى جهل هرب عام الفتح الى البحر فجاؤهم ربح عاصف فقال
عكرمة : لئن انجانا الله من هذه لارجعن الى محمد ولاضعن يدي فى يده ، فسكنت
الرياح فرجع عكرمة الى مكة فاسلم و حسن اسلامه . و قال مجاهد « فمنهم مقتصد ،
فى القول مضمّر للكفر فعاد بعد النجاة الى كفره ، « و ما يجحد باياتنا الاكل ختار ،
بدينه ، « كفور ، لربه و الختر اسواء الغدر و افحشه .

« يا ايها الناس اتقوا ربكم و اخشوا يوماً لا يجزى والد عن ولده ، اى - لا

يفنى عنه شيئاً ولا يدفع عنه مضرةً و معنى يجزى يقضى يقال : جزاه دينه اذا قضاه و التقدير لايجزى فيه الا انه حذف لان اليوم يدل عليه ، « ولا مولود هو جبار » مفن ولاقاض ، « عن والده شيئاً » والمعنى لا يحمل شيئاً من سيئاته ولا يعطيه شيئاً من طاعاته، و خص الوالد و الولد بالذكر تنبيهاً على غيرهما . « ان وعد الله حق » اى - الساعة آتية لا ريب فيها و ما وعد من الثواب و العقاب كائن لامحالة ، « فلا تغرّنكم الحياة الدنيا » زينتها و غزارتها و آمالها . و قيل لا تشغلنكم الدنيا عن طاعة الله ، « ولا يغرّنكم بالله الغرور » يعنى - الشيطان و الفرّة بالله حسن الظن مع سوء العمل . قال سعيد بن جبير : هو ان يعمل المعصية ويتمنى المغفرة . وفى الخبر : الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله المغفرة .

« ان الله عنده علم الساعة » هذه الآية نزلت فى عبد الوارث بن عمرو بن حارثة رجل من اهل البادية ، اتى النبى (ص) فسأله عن الساعة و وقتها ، و قال : ان ارضنا اجذبت فمتى ينزل الغيث و تركت امرأتى حبلى فما تلد و انسى اعلم ما عملت امس فما عمل غداً ، و قد علمت اين ولدت فباى ارض اموت ، فانزل الله هذه الآية . و عن ابن عمر قال : قال رسول الله (س) : « مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله : لا يعلم متى تقوم الساعة الا الله ، ولا يعلم ما تفيض الارحام الا الله ، ولا يعلم ما فى غد الا الله ، ولا تعلم نفس باى ارض تموت الا الله ، ولا يعلم متى ينزل الغيث الا الله » . قوله تعالى و تقدس : « علم الساعة » اى - علم قيام الساعة ، « و ينزل الغيث » اى - و يعلم متى ينزل الغيث . سقى المطر غيثاً لانه غياث الخلق به رزقهم و عليه بقاؤهم ، « و ما تدري نفس باى ارض تموت » فى حضر او سفر ، برّ او بحر . و قيل : « باى ارض تموت » من قدم لان كلّ قدم يقع على ارض غير الاولى فى المشى . و قيل معناه باى قدم من الشقاوة و السعادة حكاه النقاش . « ان الله عليم » بهذه الاشياء ، « خبير » بها فمن ادعى علم شىء من هذه الخمسة فهو كافر بالله سبحانه و تعالى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: «الم تر و انّ الله سخّر لكم ما فى السموات و ما فى الارض و اسبغ عليكم نعمة ظاهرة و باطنة» بدان که عالمیان سه گروه اند: گروهی ابناء دنیا اند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهی ابناء آخرت اند در نعمت باطن آویخته. سیومین (۱) ابناء ازل اند که در شهود منعم و راز ولی نعمت با نعمت نپرداختند. نه صید دنیا شدند، نه قید عقبی گشتند، صورت ایشان نقاب صفت ایشان، و هر موی که بر اندام ایشان صدفی از صدفهای اسرار و کنجی از خزائن انوار نه از کزاف.

بو یزید بسطامی رحمه الله گفت: لو قلعت شعرة من جسدی لزالت الدنيا بما فیها ولو قسمت انوار شعرة من جسدی على جميع کفار الدنيا لو سعتهم و لا امنوا بالله و رسله و ملائکته و کتبه.

سعید قطان از کبار مشایخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بنواب دید که گفت: یا سعید کُلّ الناس یطلبون منی الا ابایزید فانه یطلبنئى همه مردمان از ماچیری خواهند مگر بو یزید که او از ما را میخواهد. **بو بکر شبلی** گفت: مدخل راه حسین منصور از حسین پرسیدم گفتم: کیف الطريق الیک؟ فقال خطوتین، و قد وصلت - یا حسین این راه که تو در آن و می روی چه باید کرد تا بتو رسم؟ حسین گفت دو قدم است آن دو قدم بر گیر و بما رسیدی، دنیا بر روی عاشقان دنیا زن و در معشوقه ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطالبان آن تسلیم کن و مناقشت خود از ایشان دور دار و بنده در گاه عزت باش بی تصرف در دنیا و آخرت، یعنی که اگر همراه مائی از عالم جعلیت بیرون آئی و قدم صدق در

فضاء مشاهدت نه که در آن فضا نه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت .

در خبر است که عیسی (ع) به قومی از مجتهدان عباد بر گذشت گفت : این مجاهدت و عبادت شما از چیست و برای چیست ؟ گفتند : خشية من النار، فقال مخلوقاً خشیتم ، و به قومی دیگر بگذشت از ایشان بی قرارتر و مجاهد تر گفت : این عبادت و مجاهدت به چه امید می کنید و چه امید دارید ؟ گفتند : نرجوا من الله الجنة ، عیسی (ع) گفت : هلا رجوتم الله فحسب ، « و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ، سر این آیت آنست که عالمیان جمله در حق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بر در گاه او کسی باشد ، حق جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه ایشان را بر محک ابتلا زد تا ایشان را با ایشان نماید بدون خود . در هر یکی چیزی انداخت : در یکی دنیا انداخت ، در یکی عقبی ، در یکی نعمت ظاهر ، در یکی نعمت باطن . خلق همه به نعمت مشغول شدند ، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت ، و الیه الاشارة بقوله : « و للبسنا علیهم ما یلبسون » .

پیر طریقت گفت : هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی ننگجد ، و هر

دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیت بی نصیب ماند .

« یا ایها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوماً » الایة . . . یکبار ایشان را بافعال خود ترساند که : « اخشوا یوماً لا یجزی و الدعن ولده » جای دیگر گفت : « واتقوا یوماً ترجعون فیهِ الی الله » . یکبار ایشان را بصفات خود ترساند که : « الم یعلم بانّ الله یری » . یک بار ایشانرا بذات خود ترساند که : « و یحذرکم الله نفسه » . گفته اند خوف سه باب است : یکی بیم فعل . دیگر بیم زیان وقت . سه دیگر

بنام خوف است . اما حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت :

اهابک اجلالاً و ما بک قدرة

علیّ و لکن ملی عینی حبیبها

قومی در بیم فعل بد خویش اند این ترسی است که ایمان آبادان دارد، بقول الله تعالی: «و اعینهم تفیض من الدمع حزنا»، دیگر بیم حکیمان است، بقول الله تعالی و تقدس: «لا معقب لحکمه»، سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود با ملوک دلیری کردن خطر است. بقول الله تعالی و تقدس: «فلما حضروه قالوا انصتوا». بیم اول بدر مرگ بریده شود. بیم دیگر روز حشر بسر آید. بیم سه دیگر جاوید بنه برد و هرگز بسر نیاید. باران انس می بارد و آن بیم بر جای، آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بر جای، آن عزت اوست و این مسکنت تو، فاقه یا عزت چه پای دارد، آب و خاک در جنب عظمت او کی وادید آید (۱).

«ان الله عنده علم الساعة» خبر درست است که اعرابی پیش مصطفی (ص) آمد گفت: یا رسول الله متى الساعة؟ اعرابی آن ساعت از محبت حق جل جلاله می سوخت و دریای عشق در باطن وی ب موج آمده می دانست که علم هنگام رستاخیز به نزدیک مصطفی (ص) نیست که این آیت آمده بود که: «ان الله عنده علم الساعة» اما میخواست که از سر درد و سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی بر آرد، گفت یا رسول الله شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده ایم و وعده نوشیدن آن به قیامت می دهند، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهده جمال با کمال بی نهایت بی بدایت بیاسائیم؟ مصطفی (ص) دانست که در دوی از کجاست و شفای وی چیست گفت: چه ساخته ای آن منزل را که می پرسی و به چه طمع میداری؟ اعرابی گفت: نماز و روزه بسیار نساخته ام، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت مصطفی (ص) فرمود که: «المرء مع من احب»، فردا هر کسی با او آن بود که امروز او را دوست می دارد.

پیر طریقت گفت: دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان
تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است، اول دوستی داغ است و آخر چراغ، اول
دوستی اضطرار است و میانه انتظار و آخر دیدار:

چه باشد گر خوری صد سال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار
قال الشاعر:

عسی الکرب الذی امسیت فیه یکون و رائه فرج قریب (۱)

با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار

۳۲ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة - مکیة

۱ - النوبة الاولى

«بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«الم» (۱) تنزیل کتاب ، این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه .

«لا ريب فيه من رب العالمين» (۲) شك نیست در آن که از خداوند جهانیا نیست .

«ام يقولون افتريه» میگویند [محمد این نامه] از خویشتن فرا نهاد،

«بل هو الحق من ربك» [نیست فرا نهاده] که سخن درست است و نامه راست از

خداوندتو، «لتنذر قوماً» تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را، «ما اتيهم من نذير

من قبلك» که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو، «لعلهم يهتدون» (۳) تا

مگر راه راست یابند .

«الله الذي خلق السموات و الارض و ما بينهما» الله آن کس است

که آفرید هفت آسمان و [هفت] زمین و آنچه میان آن، «في ستة ايام» در شش

روز [هر روزی از آن هزار سال]، «ثم استوى على العرش» پس مستوی شد بر

عرش: «مالكم من دونه» نیست شما را جز او، «من ولي ولا شفيع» نه یاری و نه

شفیعی، «افلا تتذكرون» (۴) هیچ در نیابید و پند نپذیرید .

« یدبر الامر من السماء الى الارض » کار میراند و میسازد پس یکدیگر
 فرامی دارد از آسمان بزمین، « ثم یرج الیه » و آنکه پس بسوی او بر می شود
 « فی یوم » در روزی، « کان مقداره » که اندازه آن در شمار، « الف سنة مما تعدون (۵) »
 هزار سال است از آنچه شما می شمارید [سالی دوازده ماه و ماهی سی روز] .

« ذلك عالم الغیب و الشهادة » آنکس که آن میکند و میسازد دانای نهان
 و آشکارا است، « العزیز الرحیم (۶) » آن توانای مهربان .

« الذی احسن کل شیء خلقه » آنکس که نیکو کرد آفرینش هر چیز و نیکو
 کرد هر چیز که آفرید آنرا، « و بدأ خلق الانسان من طین (۷) » و نخست مردم که
 آفرید از گل آفرید .

« ثم جعل نسله » پس کرد و آفرید فرزندان او را، « من سالة من ماء مهین (۸) »
 از بیرون آورده ای از آب سست خوار .

« ثم سوّیه » آنکه بالای او راست کرد « و نفخ فیہ من روحه » و درو دمید
 از روح خویش، « و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة » و شما را گوشها کرد
 و چشمها و دلها، « قليلا ما تشكرون (۹) » چون اندک سپاس میدارید .

« و قالوا » و گفتند، « انذاضلنا فی الارض » ما که بریزیم و گم شویم در زمین
 « انا نفی خلق جدید » باش ما را آفرینش نو خواهند گرفت، « بل » نه چنان است
 که میگویند و جای انکار نیست، « هم بلقاء ربهم کافرون (۱۰) » ایشان بخداوند
 خویش و انگیختن بر ستاخیز کافران اند .

« قل یتوفیکم ملک الموت » گوی بمیراند شما را و سپری کند شما را
 [زندگانی و روزی شما] فریشته مرگ، « الذی و کل بکم » آنکه بر گماشته اند بر
 شما، « ثم الی ربکم ترجعون (۱۱) » و آنکه شما را با خداوند شما برند .

« ولو تری اذ المجرمون » و اگر تو بینی آنکه که کافران، « ناکسوا

رؤسهم عند ربهم ، سرها فرو شکسته بود نزدیک خداوند خویش ، « ربنا ابصرنا و سمعنا ، میگویند خداوند ما [رستاخیز] بدیدیم [و آواز صور] بشنیدیم ، « فارجعلنا عمل صالحاً ، باز بر ما را [با جهان پیشین] تانیکی کنیم ، « انما موقنون (۱۳) ما امروز بی گمانانیم .

« و لو شئنا لاتینا کل نفس هدیها ، و اگر خواستیم ما هر تنی را راست - راهی آن بدادیم ، « ولكن حق القول منی ، لکن از من بیش شد سخن بر راستی و داد ، « لاملئن جهنم ، که ناچاره پر کنم دوزخ ، « من الجنة والناس اجمعین (۱۴) ، از پری و آدمی از دوزخیان ایشان همه .

« فذوقوا بما نسیتم ، بچشید بآنچه فرو گذاشتید ، « لقاء يومكم هذا ، دیدار این روز را ، « انا نسينا کم ، که ما شمارا هم امروز فرو گذاشتیم « و ذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون (۱۴) ، چشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید .

« انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها ، بسخنان ما ایشان بگروند که چون پندهند ایشانرا بآن ، « خرّوا سجداً + ، بسجود افتند ، « و سبحوا بحمد ربهم ، و بپاکی بستایند خداوند خویش را ، « وهم لا يستكبرون (۱۵) ، و ایشان گردن نکشند از پذیرفتن حق .

النوبة الثانية

این سوره تنزیل السجده گویند و سوره المضاجع گویند . سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هزده (۱) حرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد در شأن علی بن ابی طالب (ع) و در شأن ولید بن عقبه -

بن ابی معیط، بعضی مفسران گفتند: «تتجا فی جنوبهم» تا آخر پنج آیت مدنی است و باقی مکی و درین سوره منسوخ يك آیت است در آخر سوره «فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون» بآیت سیف منسوخ گشت. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا (ص) قال: «من قرأ الم تنزیل اعطى من الاجر كأنما احيا ليلة القدر» و روی جابر ان رسول الله (ص) كان لا ينام حتى يقرأ الم تنزیل السجدة و «تبارك الذي بيده الملك» و يقولهما تفضلان كل سورة في القرآن سبعين حسنة فمن قرأهما كتبت له سبعون حسنة و محى عنه سبعون سيئة و رفع له سبعون درجة.

«الم تنزیل الكتاب» ای - هذه الحروف تنزیل الكتاب، یعنی - منزل من رب العالمين لاشك فيه. قومی گفتند «الم» سخنی است بنفس خویش مستقل از ما بعد منفصل، مدح است و ثنا از خداوند عزوجل مر خود را در ابتداء سوره: الف اشارتست به انا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست با علم ای - انا الله اعلم. و ابن عباس تفسیر کرده و برین نیفزوده. قومی گفتند «الم» قسم است از خداوند جل جلاله بجملة حروف تهجی و اختصار را این سه حرف گفت و مراد همه حروف است چنانکه كودك را گویند الف با تا نوشت و مراد همه حروف است نه این سه حرف تنها. قسم است از خداوند جل جلاله، بجواب کافران ورد طعن ایشان که گفتند این قرآن فرا نهاده و ساخته محمد است. الله سو کند یاد فرمود بحروف که کلام اوست و نامهای او که: الذي يتلو محمد تنزیل الكتاب لاشك فيه عند اهل الاعتبار انه من رب العالمين. و روا باشد که نفی بمعنی نهی باشد ای - لا ترتابوا فيه «كقوله: فلا رفث ولا فسوق» و قيل معنی «لاریب فيه» ای - لا كهانة ولا سحر ولا شعر فيه.

«ام يقولون افتريه» ام ابتداء کلام تجد تکراره فی مواضع من القرآن. و قيل هو متصل و تقدیره ایصدقون انه تنزیل من رب العالمين «ام يقولون افتريه» ای - اختلقه محمد من تلقاء نفسه. کافران میگویند این قرآن ساخته و فرا نهاده محمد

است از خویشتن ربّ العالمین فرمود: «بل هو الحق من ربّك» ای لیس كما زعموا -
 نچنان است که ایشان گفتند بلکه این سخن خداوند است، سخنی راست درست بآن
 فرستاد بتو ای محمد تا تو قریش را بآن آگاه کنی که پیش از تو هیچ آگاه
 کننده بایشان نیامد، یعنی بعد رفع عیسی و پیش از بعثت محمد. و الناس كانوا
 محجوجین بعیسی لزمّتهم حجة الله حتی بعث محمد (ص)، نظیره قوله: «و ما ارسلنا
 اليهم قبلك من نذیر» ، «لعلهم یهتدون» ، الی الرشاد بانذارك ویر تدعون (۱) عن كفرهم .
 «الله الذی خلق» ای - الله الذی انزل علیك هذا الكتاب هو الذی خلق السموات
 السبع و الارضین السبع ، «و ما بینهما فی ستة ايام» ، کلّ يوم الف سنة ، وقیل : فی ستة
 ايام هی الايام المعتادة ، «ثم استوی علی العرش» یعنی - فی اليوم السابع و الاستواء
 فی اللغة العلوّ و الاستقرار و قد ذکرنا و جوهه فیما سبق ، «مالکم من دونه من ولیّ
 ولا شفیع» ای - لا احد يتولّى تدبیر کم فی الدنيا سواء ولا احد يدفع عذابه عن العصاة
 فی الآخرة لا قوی بقوته ولا شفیع بمسألته ، «افلا تتذکرون» ، افلا تتعظون و تعتبرون .
 و قیل افلا تعرفونه بعقولکم .

«یدبّر الامر من السماء الی الارض» ای - یقضی الله ما یرید ان یقضیه فی السماء
 فینزل الملائکة به الی الارض . و قیل ینزل الوحی مع جبرئیل من السماء الی الارض ،
 «ثم یرج» ای - یصعد ، «الیه» جبرئیل ، «فی يوم» یعنی فی مسافة يوم ، «مقداره الف سنة»
 ناز لا و صاعداً مما یعد الناس من ايام الدنيا - میان آسمان و زمین پانصد سال راهست
 بسال این جهانی ، فریشته چون فرو آید و بر شود در نزول و در صعود هزار ساله راه
 باز باید برید . معنی آیت آنست که ربّ العزه وحی پاک و فرمان روان از آسمان بزمین
 میفرستد بزبان جبرئیل و جبرئیل بعد از گزارد وحی و رسانیدن پیغام باز بر
 آسمان میشود ، آن نزول و این صعود و بریدن این مسافت هزار ساله در روزی

است از روزهای این جهانی ، اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد
بهزار سال باز تواند برید و فریشته بیک روز باز می برد و این مقدار از زمین است
تا باسماں . اما آنچه گفت در سوره المعارج : « تعرج الملائكة و الروح اليه في يوم
كان مقداره خمسين الف سنة » آن مقدار مسافت است از زمین تا بسدره منتهی که
مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدره منتهی
است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا بسدره منتهی بیک روز از روزهای این
جهانی باز می برند و برین تأویل « الیه » با امکان ملك شود یعنی الی المكان
الذی امره الله عزّو جلّ ان يعرج اليه . وقيل « في يوم » هو ظرف لقوله « يدبر » لا لقوله
« يعرج » والمعنى يدبر امر السماء والارض في يوم كالف سنة من ايامكم - الله كار آسماں
و زمین میسازد و حکم میکنند در روزی که اندازه آن در شمار هزار سال است ، یعنی
يقضى امر كل شيء الف سنة الى الملائكة ثم كذلك ابدأ فسمى ما يقضى الى الملائكة
الف سنة يوماً كما شاء . خلاصه این قول آنست که مجاهد گفت : يقضى قضاء الف سنة
فينزل به الملك ثم يعرج لالف آخر اذا مضى الالف . و قال بعضهم : الف سنة في هذه
الآية و خمسون الف سنة في سوره المعارج كلّها في القيامة و المراد باليوم الوقت
و اوقات القيامة مختلفة تكون على بعضهم اطول و على بعضهم اقصر . و معنى الآية
« يدبر الامر من السماء الى الارض » مدّة ايام الدنيا الى ان تقوم الساعة و يبعث الناس
للحساب ، « ثم يعرج اليه » اى - يرجع الامر و التدبير اليه بعد فناء الدنيا و انقطاع امر
الامر آء و حكم الحكام ، « في يوم كان مقداره الف سنة » و هو يوم القيامة . و اما قوله
« خمسين الف سنة » فانه اراد على الكافر يجعل الله ذلك اليوم عليه مقدار خمسين
الف سنة و على المؤمن كقدر صلوة مكتوبة صلاحها في الدنيا . هكذا ورد به الخبر ، و قال
ابرهيم التيمي لا يكون على المؤمن الا كما بين الظهر و العصر . و قال بعضهم
ليس ليوم القيامة آخر وفيه اوقات شتى بعضها الف سنة و بعضها خمسون الف سنة على

قدر منازل الناس في الكفر و الايمان و الصلاح و الفساد ثم لا ينتهي اليوم الى ليل بل يرد النهار الى اهل الجنة مخلداً و الليل الى اهل النار مخلداً . و قال بعضهم . « في يوم كان مقداره الف سنة » متصل بقوله « ثم استوى على العرش » اي - استوى على العرش « في يوم كان مقداره الف سنة » و هو اليوم السابع و دليل هذا الوجه قوله في صدر سورة يونس : « ثم استوى على العرش يدبر الامر » . و سئل عن ابن عباس و سعيد بن المسيب عن هذه الآية و عن قوله : « خمسين الف سنة » فقالوا لا ندري ما هي و نكره ان نقول في كتاب الله ما لا نعلم .

« ذلك عالم الغيب و الشهادة » اي - ذلك الذي صنع ما ذكر من خلق السموات و الارض ، « عالم الغيب و الشهادة » الغيب - الآخرة ، و الشهادة - الدنيا . و قيل الغيب ما غاب عن الخلق و الشهادة - ما ظهر لكم . و قيل الغيب - ما سيوجد و الشهادة - الموجود . و قيل الغيب - خفاء الشيء عن الادراك و الشهادة - ظهوره للادراك ، « العزيز » على اعدائه ، « الرحيم » باوليائه .

« الذي احسن كل شيء خلقه » بفتح لام قراءات نافع است و عاصم و حمزة و كسائي و معنى آنست كه نيكو آفريد هر چه آفريد ، باقى بسكون لام خوانند ، يعنى كه نيكو كرد آفرينش هر چيز . و قيل معناه علم كل شيء قبل خلقه فخلقته بعد علمه به و منه قول علي بن ابيطالب (ع) : قيمة كل امرئ ما يحسنه اي - يعلمه . و قال مقاتل : علم كيف يخلق كل شيء و الله عزوجل خالق الحسن و القبيح لكن القبيح كان في علمه ان تكون قبيحاً فلما كان ينبغى تقبيحه كان الاحسن و الاصوب في خلقته تقبيحه على ما ينبغى في علم الله عزوجل فيه لان المستحسنت انما حسنت في مقابلة المستقبحات ، فلما احتاج الحسن الى قبيح يقابله ليظهر حسنه كان تقبيحه حسناً ، « و بدأ خلق الانسان من طين » يعنى - آدم و هو اول حي خلق من طين .

« ثم جعل نسله » ذريته ، « من سلالة » اي - قطعة ، سميت سلالة لانها تسل من

الانسان « من ماء مهين » اي - ضعيف و هو نطفة الرجل .
 « ثم سويّه » اي - سوى خلقه . « ونفخ فيه من روحه » ثم عاد الى ذريته فقال :
 « و جعل لكم » بعد ان كنتم نطفاً ، « السمع والابصار والافئدة » لتسمعوا وتبصروا و
 تعقلوا ، « قليلاً ما تشكرون » اي - لا تشكرون ربّ هذه النعم فتوحّدونه .
 « وقالوا » يعنى - منكري البعث ، « اذا ضللنا » على الخبر « ائنا » بالاستفهام
 شامى و ضدّه نافع والكسائي و يعقوب . الباقيون بالاستفهام فيهما جميعاً و المعنى
 « ائذا ضللنا » اي - بلينا و هلكت اجسادنا ، « فى الارض » و صرنا تراباً و ذهبنا عن اعين
 الناس كما يضلّ الماء فى اللبن ، « انا لفي خلق جديد » نحيا كما كنا قبل موتنا يعنى -
 هذا عجب منكّر ، فقال تعالى : « بل هم بلبقاء ربّهم كافرون » اي - بالبعث و النشور
 جاحدون ، و قرى فى الشواذ : « اذا صلنا » بالصاد المهملة معناه انتنا من قولهم صل
 اللحم اذا اتن .

« قل يتوفّيكم ملك الموت » التوفّي استيفاء العدد ، يقال مائة وافية و الف
 و اف . قال الله تعالى : « فوفّيه حسابه » اي - اعطاه جزاؤه و افياً ، و منه قوله عز وجل
 عن قول عيسى (ع) : « فلما توفّيتنى » يعنى - سلّمت الىّ رزقى فى الدنيا و افياً ، فقوله
 « يتوفّيكم ملك الموت » اي - يتم ارزاقكم بقبض ارواحكم . و قيل معناه : يقبض
 ارواحكم حتى لا يبقى احداً من العدد الذى كتب عليهم الموت . و روى انّ ملك الموت
 جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منها صاحبها ما احبّ من غير مشقة فهو
 يقبض انفس الخلق فى مشارق الارض و مغاربها وله اعوان من ملائكة الرحمة و ملائكة
 العذاب . و قال ابن عباس : انّ خطوة ملك الموت ما بين المشرق و المغرب . و قال
 مجاهد : جعلت له الارض مثل طست (١) يتناول منها حيث يشاء . و فى بعض الاخبار
 انّ ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزح اعوانه روح الانسان فاذا بلغ

ثغرة نحره قبضه ملك الموت . وعن معاذ بن جبل قال : انّ لملك الموت حربة تبلغ ما بين المشرق و المغرب و هو يتصفّح وجوه الناس ، فما من اهل بيت الا و ملك الموت يتصفّحهم في كلّ يوم مرّتين ، فاذا راى انساناً قد انقضى اجله ضرب رأسه بملك الحربة . و قال الآن يزار بك عسكر الاموات و قد اضاف الله تعالى توفى النفس تارة الى ملك الموت فقال « يتوفىكم ملك الموت » و الى الملائكة مرّة ، فقال « الذين تتوفىهم الملائكة » و الى نفسه جلّ جلاله مرّة فقال : « الله يتوفى النفس حين موتها » و معنى الآيات كلّها انّ القادر على الامامة هو الله وحده لا شريك له ولا معين . ثم جعل قبض الارواح الى ملك الموت عند القضاء الاجال التي اجّلها الله لا يقدر ملك الموت على تقديم ذلك و لا تأخيرها بز يقبض الارواح على ما اطلقه الله عليه من غير تفريط و لا افراط . ثم جعل الملائكة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد و يقبضها ملك الموت و كلّهم متعبّدون بذلك ، « ثم الى ربكم ترجعون » عند البعث للثواب و العقاب .

« و لو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم » . - لو - هاهنا للتعظيم لا للشرط و المعنى و لو ترى يا محمّد هؤلاء الكافرين بالبعث و هم وقوف بين يدي الله يوم القيامة ، « ناكسوا رؤسهم » اي - مطرقون خاضعون لا يرفعون طرفاً من شدة ما هم فيه من الغم و الحزن و الندم و الخزي ، « ربنا ابصرنا » القول فيه مضمّر يعنى - يقولون « ربنا ابصرنا » ما كنا نكذب به من عقابك ، « و سمعنا » منك تصديق ما كانت رسلك تامرنا به في الدنيا ، « فارجعنا » رجع اذا صرف و رجع اذا انصرف ، قال الله تعالى : « فان رجعتك الله » اي - صرفك الله ، « فارجعنا » اي - فاردنا الى الدنيا ، « نعمل » بطاعتك « انا موقنون » الآن .

« ولو، ترى (۱) « شئنا لا تينا كلّ نفس، في الدنيا « هديها » اي - رشدنا و توفيقها

(۱) در نسخه الف ترى ، ندارد .

للايمان وما يهتدون به الى النجاة . وقيل : لارشادنا كل نفس الى طريق الجنة، « ولكن حق القول منى » اى - سبق و عدى ووجب القول منى ، « لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعين » اى - من كفرة الجن والانس و ذلك قوله لابليس : « لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين » . و قيل سبق الحكم منى باذخال اهل الجنة الجنة و اهل النار النار . ثم يقال لاهل النار :

« فذوقوا بما نسيتم » قال مقاتل اذا دخلوا النار قال لهم الخزنة : « فذوقوا بما نسيتم » يعنى - فذوقوا العذاب بما تركتم، « لقاء يومكم هذا » فلم تعملوا له . وقيل: تركتم الايمان به فى الدنيا ، « اننا نسيناكم » تركناكم فى النار، و قوله عزوجل : « فنى » اى - ترك الطاعة، و قوله : « نسوا الله فسيهم » اى - تركوهم (١) فتركهم و النسي المنسى ، الشئ الملقى المتروك، « و ذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون » من الكفر و تكذيب الرسل . و عن كعب الحبر قال : اذا كان يوم القيامة تقوم الملائكة فيشفعون ثم يقوم الانبياء فيشفعون ، ثم يقوم الشهداء فيشفعون ثم يقوم المؤمنون فيشفعون، حتى اذا انصرفت الشفاعة كلها خرجت الرحمة فتشفع حتى لا يبقى فى النار احد يعبد الله به شيئاً ثم يعظم اهلها ثم يؤمر بالباب فيقبض عليهم فلا يدخل فيها روح و لا يخرج منها غم ابداً . « انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها، اى - وعظوا بها، « خرّوا سجداً » سقطوا على وجوههم ساجدين خوفاً من عذاب الله و لقاءه. وقيل : « اذا ذكروا بها خرّوا سجداً » اى - اذا دعوا الى الصلوات الخمس بالاذان اجابوا، « و سبحوا بحمد ربهم » اى - صلّوا بامر ربهم . وقيل : « سبحوا بحمد ربهم » اى - قالوا سبحان الله و بحمده . روى عن ابي هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله (ص) : « كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم » . « وهم لا يستكبرون » اى - لا يستنكفون عن اتباع اوامره بل يتقربون اليه بالايمان به

والسجود له وقيل في الآية تقديم وتأخير والمعنى انما يغرّ ساجداً مسبّحاً اذا ذكر
بآياتنا من يؤمن بها ولا يستكبر . روى ان بعض المنافقين كانوا اذا نودوا بالصلاة و
خفوا عن اعين المسلمين تركوها فقال الله تعالى : « المؤمن اذا دعى الى الصلاة
اتى و ركع وسجد و لم يستكبر » .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم ، نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمایه هر
فقیر است ، دلکشای هر غمگین و بند کشای هر اسیر است ، عاصیانرا عذر پذیر ،
و افتادگان را دست گیر است ، در صنع بی نظیر ، و در حکم بی مشیر است ، در
خداوندی بی شبیه ، و در پادشاهی بی وزیر است ، علیم و خبیر ، سمیع و بصیر ، قادر
و مقتدر و قدیر است :

جمالک فالق (۱) البدر المنیر و ریحک دونه نشر العبیر
و حبک خامر الاحشاء (۲) حتی جرى مجرى السرائر فى الضمیر

ای خداوندی که فلک و ملک را نگارنده توئی ، ای عظیمی که از ماه تا
ماهی دارنده توئی ، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده توئی ، ای لطیفی
که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده توئی ، ای یکتائی که در صفت جلال و جمال
پاینده توئی ، عاصیانرا شوینده و طالبانرا جوینده توئی :

بنمای رهی که ره نماینده توئی بگشای دری که در گشاینده توئی
زنکار غمان گرفت دل در بر من بزدای دلم که دل زداینده توئی

«الم، تنزیل الکتاب لا ریب فیہ من رب العالمین»، گفته‌اند که ربّ العزّه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیافرید آنرا بحضرت عزّت خود بداشت چنانکه خود خواست. فبقی بین یدی اللّٰه مائة الف عام، و قیل: الفی عام ینظر الیه فی کلّ یوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کلّ نظرة نوراً جدیداً و کرامةً جدیدةً. هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت مذت بوی میکرد هر نظری را سرّی دیگر و رازی دیگر، نواختی و لطفی دیگر، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می‌آمد، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت تو خواهد بود. آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند، و از در گاه عزت وحی منزل روی بوی آورد، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعداست که مرا آن وقت دادند، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشه و پیرا آیت فرستاد که: «الم»، الف اشارتست باللّٰه، لام اشارت است به جبرئیل، میم اشارت است به محمد. میگوید بالهیت من و بقدس جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود، «لا ریب فیہ من رب العالمین»، شکی نیست در آن که نامه ماست ببندگان ما، خطاب ماست با دوستان ما، ما را در هر گوشه‌ای سوخته‌ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه‌ای شوریده‌ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر در گاه ما، نهیب مشتاقان بدیدار ما.

شهری همه بنده و رهیکان داری عالم همه پر ز آشنایان داری

من خود چه کسم چه آید از خدمت من تو سوخته در جهان فراوان داری

«اللّٰه الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما»، اللّٰه است که آسمان و زمین

آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید، و نعمت خود

بر بندگان تمام کند . او جلّ جلاله هر چه آفرید برای خلق آفرید که خود بی نیاز است ، و با بی نیازی کار ساز است . جای دیگر فرمود : « خلق لکم ما فی الارض جمعاً ، نعیم دنیا و طیبات رزق که آفرید از بهر مؤمنان آفرید چنانک فرمود : « قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ، کافر که در دنیا روزی میخورد ، بطفیل مؤمن میخورد . آنکه فرمود : « خالصة یوم القیمة » روز قیامت خالص مر مؤمن را بود و و کافر را یک شربت آب نبود ، کما قال الله تعالی : « و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرّمهما علی الکافرین . » نظیری دیگر خوان : « و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمعاً منه ، الله تعالی مسخر گردانید شما را آنچه در آسمان و زمین است . گر آسمان است سقف تو ، و آفتاب است چراغ تو ، و ماه است روشنائی تو ، و ستاره است راه بر تو ، و زمین است قرار گاه و بساط تو ، و حبوب و ثمارست رزق تو ، « و الانعام خلقها لکم ، طعمه تو ، « و الخیل و البغال و الحمیر » مرکب تو ، « لباساً یواری سواتکم ، عورت پوش تو ، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید ، و خدایرا شکر کنید ، و شما را آفرید تا او را پرستید و بندگی کنید ، کما قال الله تعالی : « و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون . »

« الذی احسن کلّ شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین » . پیری رامی آید از عزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفتی : « خلق الانسان من طین ، و لکن یحبّهم و یحبّونه . » « خلق الانسان من طین ، و لکن رضی الله عنهم و رضوا عنه . » « خلق الانسان من طین ، و لکن » اذ کرونی اذ کر کم ، . چه زیان دارد این جوهر حرمت را که نهاد وی از گل بوده چون کمال وی در دل نهاده ، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت ، شرف او که هست از لطف قدم آکهی است نه از رفت قدم بندگی . حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلک و ملک ، عرش و کرسی ،

لوح و قلم ، بهشت و دوزخ ، آسمان و زمین ، و باین آفریدها هیچ نظر مهر و محبت نکرد ، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد ، و چون نوبت بنخاکیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار اسرار ، بلطف و کرم خویش ایشانرا محل نظر خود کرد ، پیغامبران بایشان فرستاد ، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد ، سوز مهر در سینهها نهاد ، آتش عشق در دلها افکند ، خطوط ایمان بر صفحههای دلهاشان نبشت که : « کتب فی قلوبهم الایمان » . رقم محبت بر ضمیرهاشان کشید که یحببهم و یحبونہ ، آن سرّ که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه با عرش بود نه با کرسی ، نه با فلک نه با ملک ، زیرا که همه بندگان مجرد بودند و آدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان . « نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » .

« قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کّل بکم » لولا غفلة قلوبهم ما احال قبض ارواحهم علی ملک الموت فلما غفلوا عن شهود الحقایق خاطبهم علی مقدار فهمهم و علق بالانذار قلوبهم ، « و کّل » یخاطبه بما احتمل علی قدر قوّته و ضعفه . این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی برند و لطائف اسرار ازل می در نیابند ، لاجرم شربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است ، ملک الموت خاک بیز مملکت است . در خاک معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید . « الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة » . خاک می بیزد تا تو در خاک چه پرورده ای : یاقوتی ، لعلی پیروزه ای ، یا نه که نطفی ، قیری ، سنگ ریزه ای ، کلمه خبیثه ای یا کلمه طیبه ای ، خاکی بیزد ، رگی پیچد ، استخوانی بشکند ، او را بر آن ودیعت پاک چه دست بود ، و باوی چه کار دارد ، که نه او نهاد تا او بر گیرد . « الله یتوفی الانفس حین موتها » .

خیر نساج بیمار بود ملک الموت خواست که جان او بر دارد مؤذن گفت وقت نماز شام که الله اکبر الله اکبر ، خیر گفت : یا ملک الموت باش تا فریضه نماز شام

بگزارم که این فرمان بر من فوت می شود و فرمان تو فوت نمی شود، چون نماز بگزارد سر بر سجود نهاد گفت: الهی آن روز که این ودیعت می نهادی زحمت ملك الموت در میان نبود چه باشد که امروز بی زحمت او برداری؟:

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی

مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار

هر که از جام تو روزی شربت شوق تو خورد

چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

خبر درست است که آدم (ع) روز میثاق در عهد بلی که ذره های انبیاء از صلب وی بیرون کردند و بر دیده اشرف وی عرضه کردند عمر داود (ع) اندک دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم، رب العزه قبول کرد. پس با آخر عمر چون ملك الموت آمد گفت ای آدم جان تسلیم کن، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نارفته چون بود. ملك الموت گفت: عمر بدادی لاجرم راه تمام نارفته ماند. آدم گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی عمر راه نتوان کرد. در خبرست که: «جحد آدم فجدت ذریته»، چون مدت بسر آمد گفت: یا آدم جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که نه تو نهاده ای تا تو برداری، آن روز که جلال عزت و نفخت فیه من روحی، در قالب ما آمد تو کجا بودی؟ امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی؟ رب العالمین فرمود یا آدم خصومت در باقی کن. یا عزرائیل تو دور شو و زحمت خویش دور دار، ای جان یاك بلطف من آرמידه و بمهر من آسوده. «یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضية مرضية»،

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى و تقدس: «تبجا فی جنوبهم عن المضاجع»، باز می خیزد

پهلوهای ایشان از خواب گاههای ایشان، «یدعون ربهم» خداوند خویش را میخوانند، «خوفاً و طمعا» بیم و امید، «و مما رزقناهم ینفقون (۱۶)» و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

«فلا تعلم نفس» ندانند هیچ کس، «ما أخفی لهم» که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشانرا. «من قرّة اعین» از روشنائی چشم، «جزاء بما کانوا یعملون (۱۷)» پاداش آنچه میکردند.

«افمن کان مؤمناً» آنکس که گرویده بود، «کمّن کان فاسقاً» چون آنکس است که از فرمان برداری بیرون بود، «لا یستون (۱۸)» هر گز یکسان نباشند.

«اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات» اما ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند، «فلهم جنّات المأوی» ایشانراست بهشتها [در باز گشتنگاه ایشان] «نزلاً بما کانوا یعملون (۱۹)» آن پاداش ایشان است با آنچه میکردند.

«و اما الذین فسقوا» و اما ایشان که بیرون شدند از فرمان، «فما ویهم النار» باز گشتن گاه ایشان آتش است، «کلّما ارادوا ان یخرجوا منها» هر که که خواهند از آن بیرون آیند، «اعیدوا فیها» ایشانرا با آن می برند (۱) «وقیل لهم» و ایشانرا گویند، «ذوقوا عذاب النار» چشید عذاب از آتش، «الذی کنتم به تکذّبون (۲۰)» که آنرا بدروغ می داشتید و می گفتید که دروغ است.

«و لنذیقنهم من العذاب الادی» و می چشانیم ایشانرا از عذاب این جهانی «دون العذاب الاکبر» فرود از عذاب مهین، «لعلّهم یرجعون (۲۱)» تا مگر باز گردند.

«و من اظلم ممن ذکر بآیات ربّه» و کیست ستمکارتر از او که پند دهدند او را بسخنان خداوند او، «ثم اعرض عنها» آنکه پس روی گرداند از آن، «انا

من المجرمین منتقمون (۲۲) ، ما از ناگرویدگان کین کشانیم .

« و لقد آتینا موسی الكتاب ، موسی را نامه دادیم ، « فلاتکن فی مریة من لغائه ، نگر که در گمان نباشی از دیدار او [که اوست که شب معراج در آسمان دیدی] ، « و جعلناه هدی لبنی اسرائیل (۲۳) ، و او را نشانی کردیم راه شناختن را از بهر بنی اسرائیل .

« و جعلنا منهم ائمة » و از ایشان پیشوایان کردیم ، « یهدون بامرنا ، که راه می نمودند [خلق را بخیر] بفرمان ما ، « لما صبروا ، آنکه که شکیبائی کردند [بر عذاب فرعون] « و کانوا بآیاتنا یوقنون (۲۴) ، و بسخنان ما بی گمانان بودند . « ان ربك هو یفضل ینهم یوم القیمة ، خداونو تو اوست که کار بر گزارد میان ایشان روز رستاخیز ، « فیما کانوا فیه یختلفون (۲۵) ، در آنچه ایشان جدا جدا میگویند و جدا جدا میروند (۲) .

« اولم یهد لهم » باز نمود با ایشان [و بیدار نکرد (۳) ایشان را] ، « کم اهلکنا من قبلهم » که چند هلاک کردیم و کشتیم پیش از ایشان ، « من القرون » از گروه گروه ، « یمشون فی مساکنهم » آنک میروند در نشستنگاههای ایشان ، « ان فی ذلك لآیات » در آن نشانهای روشن است ، « افلا یسمعون (۲۶) ، بنمی شنوند .

« اولم یروا » نمی بینند ، « اتا نسوق الماء ، که ما آب [در ابر] میرانیم ، « الی الارض الجرز » در زمین تهی از نبات ، « فنخرج به زرعاً ، بیرون می آریم بآن آب کشت را ، « تا کسل منه » تا میخورد از آن ، « انعامهم و انفسهم » ستوران ایشان و ایشان خویشتن ، « افلا یبصرون (۲۷) ، نمی بینند ؟

« و یقولون متی هذا الفتح ، و میگویند کی است این روز داوری ، « ان کنتم صادقین (۲۸) ، باز نمائید اگر راست میگوئید .

« قل يوم الفتح » بگو در روز داوری، « لا ینفع الذین کفروا ایمانهم »
 سود ندارد نما گرویدگان را گرویدن ایشان، « و لاهم ینظرون (۴۹) » و نه بر ایشان
 [رحمت کنند و نه توبه و عذر را] مهلت دهند .
 « فاعرض عنهم » روی گردان از ایشان، « و انتظر انهم منتظرون (۴۰) » و چشم
 میدار که ایشان چشم می‌دارند .

النوبة الثانية

قوله : « تتجأ فی جنوبهم عن المضاجع » یعنی - یجافون جنوبهم عن مضاجعهم
 للتهجد و التجافی - التجنب عن الشیء اخذ من الجفاء من لم یوافقك فقد جافاك . قال
 عبدالله بن رواحه :

وفینا رسول الله یتلو کتابه	اذا انشق معروف من الصبح ساطع
اتی بالهدی بعد العمی فقلوبنا	به موقنات انّ ما قال واقع
یبیت یجافی جنبه عن فراشه	اذا استقلّت (۱) بالمشرکین مضاجع

در سبب نزول این آیت سه قول گفته‌اند : قول حسن و مجاهد آنست که
 در شان متهمّجان فرو آمد، ایشان که در میانه شب از خوابگاه بر خیزند
 و نماز شب کنند، و دلیل برین قول خبر مصطفی است (ص) روی
 معاذ بن جبل قال : کنت مع رسول الله (ص) فی سفر فاصبحت یوماً قریباً منه و
 هو یسیر ، فقات یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار
 قال : قد سألت عن عظیم و انه لیسیر علی من یرّاه الله علیه، تعبد الله و لا تشرك به شیئاً

وتقيم الصلوة و تؤتى الزكوة و تصوم رمضان و تحج البيت ، ثم قال الادلك على ابواب الخير : الصوم جنة والصدقة تطفيء الخطيئة كما يطفىء الماء النار ، و صلوة الرجل في جوف الليل . ثم قرأ : تتجا في جنوبهم عن المضاجع ، حتى بلغ جزاء بما كانوا يعملون ، ثم قال : الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه ، قلت بلى يا رسول الله قال : رأس الامر الاسلام وعموده الصلوة و ذروة سنامه الجهاد ، ثم قال : الا اخبرك بملاك ذلك كله ، قلت بلى يا نبي الله قال فاخذ بلسانه و قال : اكف عليك هذا . فقلت يا رسول الله و انا لمؤاخذون بما نتكلم به ؟ فقال : تكلمت بك امك يا معاذ وهل يكب الناس في النار على وجوههم او قال على مناخرهم الا حصائد السنتهم ؟ و عن ابى امامة الباهلي عن رسول الله (ص) قال : عليكم بقيام الليل فانه دأب الصالحين قبلكم و قربة لكم الى ربكم و مكفرة للسيئات و منهاة عن الاثم . و عن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص) : « عجب ربنا من رجلين : رجل ثار عن و طائه و لحافه من بين حبه و اهله الى صلاته فيقول الله تعالى لملائكته انظروا الى عبدى ثار عن فراشه و طائه من بين حبه و اهله الى صلاته رغبة فيما عندي و شفقاً مما عندي ، و رجل غزا في سبيل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما عليه من الانهزام و ما له في الرجوع فرجع حتى هريق دمه فيقول الله لملائكته انظروا الى عبدى رجع رغبة فيما عندي و شفقاً مما عندي حتى هريق دمه » . و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص) : « افضل الصيام بعد شهر رمضان ، المحرم و افضل الصلوة بعد الفريضة صلاة الليل » . و عن ابى مالك الاشعري قال قال رسول الله (ص) : « ان في الجنة غرفاً يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن الين الكلام و اطعم الطعام و تابع الصيام و صلى بالليل و الناس نيام » . و عن اسماء بنت يزيد قالت سمعت رسول الله (ص) يقول : اذا جمع الله الاولين و الآخريين يوم القيامة جاء مناد ينادى بصوت يسمع الخلائق كلهم سيعلم اهل الجمع اليوم من اولى بالكرم : ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانت . « تتجافى

جنوبهم عن المضاجع ، فيقومون و هم قليل ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانوا يحمدون الله في البأساء و الضراء فيقومون و هم قليل فيسرحون جميعاً الى الجنة ثم يحاسب سائر الناس .

قول ديگر آنست که آیت در شأن جماعتی از انصار آمد که میان شام و خفتن بنماز پیوسته داشتند و آن صلاة الاوابين گویند . مالك دينار گفت : از انس مالك پرسیدم که این آیت در شأن که فرو آمد ؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار که بعد از نماز شام بخانه‌ها باز نرفتیم و همچنان نماز می‌کردیم تا بوقت خفتیدن (۱) که نماز خفتیدن با رسول خدا بگزاردیم . وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « من عقب ما بين المغرب و العشاء بنى له فى الجنة قصران من مسيرة عام و هى صلاة الاوابين و انّ من الدعاء المستجاب الذى لا يرد الدعاء ما بين المغرب و العشاء . وعن عائشة عن النبى (ص) : « من صلّى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله بيتاً فى الجنة » و قال (ص) : « من صلّى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهنّ بسوء عدلن له بعبادة ثنتى عشرة سنة » . و قال ابن عباس : انّ الملائكة لتحف بالذين يصلّون بين المغرب و العشاء .

قول سوم آنست که این آیت در مدح ایشان آمد که نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگزارند . و فى الخبر انّ النبى (ص) قال : « من صلّى العشاء فى جماعة كان كقيام نصف ليلة و من صلّى الفجر فى جماعة كان كقيام ليلة . و عن ابى هريرة انّ رسول الله (ص) : « قال لو يعلم الناس ما فى النداء و الصبى الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا عليه و لو يعلمون ما فى التهجير لاستبقوا اليه و لو يعلمون ما فى العتمة و الصبح لاتوهما ولو حبوا . « يدعون ربّهم خوفاً و طمعاً » قال ابن عباس خوفاً من النار و طمعاً فى الجنة ، « و ممّا رزقناهم ينفقون » قيل اراد به الزكاة المفروضة ،

و قيل عام من الواجب والتطوع و ذلك على ثلاثة اضرب: زكاة من نصاب ومواساة من فضل و ايثار من قوت، قوله: « و مما رزقناهم ينفقون » مذهب اهل سنت و جماعت آن است که روزی داشت است از خداوند جلّ جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سیر دارد. و مذهب معتزله آنست که روزی ملک است لا غیر و گویند که خداوند تعالی بندگان را روزی حرام ندهد. و بدان که حقیقت حرامی بر فعل بنده افتد نه بر آن عین و آن عین را که حرام گویند بر سبیل مجاز گویند، بغصب ملک غاصب نگشت لکن چون خورده غذا و قوت در آن حرامی بوی رساند روزی وی کرده، و بمذهب ایشان حرام و شبهت ملک حلال نگرده، لاجرم بنزد ایشان روزی نبرد، و چون خداوند تعالی رازق وی نگرده، حرام را رازقی دیگر لازم آید و این کفر بود از ایشان، و حجّت ما بر ایشان آن است که حق جلّ جلاله رازق همه خلایق است و بسیار خلق است که روزی میخورند و ایشانرا ملک نیست و از اهل ملک نهاند و هم الدّواب والطيور والعبيد و نحوها. اگر سؤال کنند که ربّ العزّة فرمود: « و مما رزقناهم ينفقون » اگر رزق غذا و داشت است از غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بنده؟ جواب آنست که اسم رزق در قرآن بر وجوه است: یجىء بمعنی الاعطاء كقوله: « و اذا حضر القسمة اولوا القربى والیتامى و المساکین فارزقوهم » ای - اعطوهم. و یجىء بمعنی المأکول والغذاء كقوله: « کلّمّا دخل علیها زکریّا المحراب وجد عندها رزقاً »، و قال تعالی: « کلّمّا رزقوا منها من ثمرة رزقاً »، و یجىء بمعنی المطر كقوله: « وما انزل الله من السماء من رزق » ای - ماء، فقوله « و مما رزقناهم ينفقون ». و یجىء بمعنی معناه - و ممّا اعطیناهم يتصدّقون.

« فلا تعلم نفس ما اخفی لهم » درین کلمه سه قراءت است: « ما اخفی لهم » بفتح یا قراءت عامّه قراءت مگر حمزه و یعقوب بر فعل ماضی مجهول و معنی آنست که هیچ کس نداند که آن چه چیز است که پنهان کردند ایشان را از ثواب. « ما

اخفى، بسكون يا بر فعل مستقبل قراءت حمزه ويعقوب است ومعنى آنتست كه نداند
 هيچ كس كه چه چیز پنهان دارم ایشانرا از پاداش . « ما اخفى لهم » بر فعل ماضى
 معروف قراءت شاذ است يعنى هيچ كس نداند كه الله ایشانرا چه چیز پنهان كرد،
 « من قرءة عين » اى - مما تقرّ به اعينهم ، « جزآء بما كانوا يعملون » قال الحسن
 نزلت فى قوم اخفوا لله اعمالاً فاخفى لهم ثواباً. عن ابى هريرة عن النبى (ص) يقول الله
 تبارك و تعالى « اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت ولا خطر على
 قلب بشر ذخرأ بله ما اطلعتم عليه، ثم قرأ :

« فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرءة عين جزآء بما كانوا يعملون » ، قال
 ابن عباس : هذا ما لا تفسير له لانّ الله تعالى يقول : « فلا تعلم نفس »
 قوله : « افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » نزلت فى على بن ابيطالب (ع) و
 عقبه بن ابى معيط، وقيل الوليد بن عقبه بن ابى معيط فقال الوليد لعلى اسكت
 يا صبى فوالله لانا احدّ منك سناناً و ابسط منك لساناً و اشجع منك جناناً و أملاً
 منك حشواً فى الكتيبة ، فقال له على اسكت فانك فاسق فانزل الله تعالى : « افمن كان
 مؤمناً ، يعنى - علىاً » كمن كان « فاسقاً يعنى - الوليد بن عقبه « لا يستون » و لم
 يقل لا يستويان لانه لم يرد قوماً واحداً و فاسقاً واحداً بل المراد جميع المؤمنين
 وجميع الفاسقين ، و الفاسق ها هنا الكافر لانّ الله سبحانه و تعالى اخبر انه يخلده فى
 النار ولا يستحق التخليد فى النار الا الكافر و لانه قابل به المؤمن و دخل « كان » فى
 اللفظ لانه نفى استواهما فى الآخرة فكأنه قال : ايستوى حال من كان مؤمناً فى الدنيا و
 حال من كان كافراً فيها ؟ و هذا الاستفهام بمعنى التقرير اى - ليس هذا كذاك فى الجزاء
 و المحل ثم ذكر مال الفريقين فقال :

« اما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنّات المأوى » ياوون اليها فى
 الآخرة و لا ينتقلون عنها . فهى موضع سكنون و قرار كقوله : جنّات عدن « نزلاً » اى

منزلاً، و قيل : هو ما يعد للنازل، وقيل هو اسم لاؤل ما ينزل عليه النازل، و قيل : «نزلًا بما كانوا يعملون» اي - عطاء لهم على اعمالهم .

« و اما الذين فسقوا » اي - كفروا ، « فمأويهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها » المراد بهذا الكلام انهم لا يخرجون منها كقوله : « كلما خبت زناهم سعيراً » نار جهنم لا تخبوا يعنى - كلما قال قائلهم قد خبت زيد فيها ، و قيل : ان الخزنة تطعمهم فى الخروج منها فاذا هموا بذلك ردّهم الخزنة الى قعرها ويكون ذلك نوعاً مما يعدّون به فيها، « و قيل لهم ذوقوا عذاب النار الذى كنتم به تكذبون، و تقولون لاجنة و لانار .

« و لنذيقنهم من العذاب الادنى » يعنى - مصائب الدنيا و استقامها و بلاءها مما يتلى الله به العباد حتى يتوبوا . و قال مقاتل : العذاب الادنى هو الجوع سبع سنين : مكة حتى اكلوا الجيف و العظام و الكلاب . و قال ابن مسعود : هو القتل بالسيف يوم بدر « دون العذاب الاكبر » يعنى - عذاب الآخرة، « لعلمهم يرجعون » الى الايمان يعنى - من بقى منهم بعد بدر و بعد الفتح، وقيل : العذاب الادنى - عذاب القبر وهو افسد الاقاويل ، لقوله « يرجعون » والرجوع بعد الموت الى الايمان غير مقبول .

« و من اظلم ممن ذكر بايات ربه ثم اعرض عنها » فلم يقبلها ولم يتدبرها و لم يعمل بموجبها . و قيل : ذكر ابتداء خلقه الى انتهائه و تقلّب الاحوال به من جهة ربه فلم يحمله ذلك على الايمان به ، « انا من المجرمين منتقمون » اي - من الذين اجترحوا السيئات و هم الكفار، كقوله : « فانتقمنا من الذين اجرموا » . و قال زيد بن رفيع : عنى بالمجرمين هاهنا اصحاب القدر، ثم قرأ ان المجرمين فى ضلالٍ وسعير الى قوله : « انا كلّ شىء خلقناه بقدر » و قال النبى (ص) : « ثلاث من فعلهن فقد اجرم : من اعتقد لواء فى غير حق ، او عرق والديه ، او مشى مع ظالم لينصره . يقول الله عزوجل : « انا من المجرمين منتقمون » .

« و لقد آتينا موسى الكتاب ، يعنى - التوريه ، فلا تكن فى مريه من لقائه ،
 اى - لا تكن فى شك انه هو موسى الذى رأيت فى السماء الليله التى اسرى بك ، عن
 ابن عباس قال قال رسول الله (ص) : رأيت ليلة اسرى بى موسى رجلاً آدم طوالاً
 جعداً كأنه من رجال شنوءة و رأيت عيسى رجلاً مربع الخلق الى الحمرة و البياض
 سبط الرأس . و عن انس قال قال رسول الله (ص) : « لما اسرى بى الى السماء رأيت موسى
 يصلّى فى قبره . » و روى فى المعراج انه رآه فى السماء السادسة و راجعه فى امر الصلوات . وقال
 السدى « فلا تكن فى مريه من لقائه ، اى - من تلقى موسى كتاب الله بالرضاء و القبول
 اى - لا شك فى انه اعطى الكتاب كما اعطيته و قيل « فلا تكن فى مريه من لقائه ،
 موسى ربه فى الآخرة بعد ما قيل له « لن ترانى ، فى الدنيا ، و جعلناه هدى لبني -
 اسر آئيل ، يعنى - الكتاب و هو التوريه و قيل جعلنا موسى هدى لبني اسر آئيل .
 « و جعلنا منهم ، اى - من بني اسر آئيل « ائمة » قادة فى الخير يقتدى بهم
 يعنى - الانبياء الذين كانوا فيهم ، و قيل هم العلماء و اتباع الانبياء ، « يهدون ، اى -
 يدعون ، « بامرنا » و يدلونهم على الطريق المستقيم . و قيل يدعون بامرنا اياهم بذلك
 « لتا صبروا ، قرأ حمزة و الكسائي « لما » بكسر اللام و تخفيف الميم و قرأ الباقون
 « لتا » بفتح اللام و تشديد الميم اى - حين صبروا على دينهم و على البلاء من عدوهم
 : مصر ، « و كانوا بأياتنا ، التى آتيناها موسى ، « يوقنون » لا يشكون انها من عندنا .
 « ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون ، اى - يحكم
 بين الانبياء و اممهم فيما اختلفوا . و قيل : يقضى بين المؤمنين و المشركين فيظهر
 المحق من المبطل ، و قيل « يفصل » اى - يفرق بين المؤمنين و الكافرين بالمنازل
 فالمؤمنون فى الجنة و الكافرين فى النار .

« اولم يهد لهم ، يعنى - اولم يتبين لهم ، « كم اهلكنا من قبلهم من القرون ،
 القرن اسم لسكان الارض عصاراً و القرون سكانها على الاعاصير ، « يمشون فى مساكنهم ،

في اسفارهم فلا يخفى عليهم ما حلّ بهم، « افلا يسمعون » ما يوعظون به يعنى - قريشاً .
 « اولم يروا اننا نسوق الماء الى الارض الجرز و فنخرج به زرعاً ، يعنى - اولم
 ينظروا الى سوقنا السحاب ذات المطر الى الارض الملساء التى لانبات فيها ، وفي بعض
 التفاسير انها ارض با ليمن بعينها لانقطاع الامطار عنها وهى فى اللغة الارض التى لاتنبت
 شيئاً و كان اصلها انها تأكل نباتها، يقال : امرأة جروز اذا كانت اكولا، « تأكل منه
 انعامهم و انفسهم ، يعنى - فياً كلون من حبوبها و يعلفون انعامهم من اوراقها وتبنيها،
 « افلا يبصرون ، ذلك باعينهم فيعلموا ان من قدر على هذا لا يتعذر عليه احياء الموتى .
 « و يقولون متى هذا الفتح ، ايتوا به ، « ان كنتم صادقين ، قيل : الفتح القضاء
 و المراد بيوم الفتح يوم القيامة الذى فيه الحكم بين العباد ، قال قتادة : قال اصحاب
 النبى (ص) ان لنا يوماً ننعّم فيه و نستريح و يحكم بيننا و بينكم فقالوا استهزآء
 متى هذا الفتح اى - متى هذا القضاء و الحكم ، وقال الكلبي يعنى فتح مكة و قال
 السدى يوم بدر لان اصحاب النبى (ص) كانوا يقولون لهم ان الله ناصرنا و مظهرنا
 عليكم فيقولون متى هذا الفتح ؟

« قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم ولا هم ينظرون ، هذا غاية الوعيد
 لا يأتى فى القرآن الا للكافر لان الكافر هو الذى لا ينظر الله اليه و معنى «لا ينظرون»
 لا يرحمون و لا يبرّ بهم . و من حمل الفتح على فتح مكة و القتل يوم بدر قال معناه
 « لا ينفع الذين كفروا ايمانهم ، اذا جاء هم العذاب و قتلوا ، « ولا هم ينظرون ، لا يمهلون
 ليتوبوا او يعتذروا .

« فاعرض عنهم ، قال ابن عباس : نسختها آية السيف « و انتظر انهم منتظرون ، قيل :
 انتظر موعدى لك بالنصر ، « انهم منتظرون ، بك حوادث الزمان . وقيل انتظر اذن الله لك
 فى قتالهم ، « انهم منتظرون ، ما يظنون من بطلان امرك « والله يحق الحق ولو كره
 المجرمون ، . عن ابى هريرة قال : كان النبى (ص) يقرأ فى الفجر يوم الجمعة « الم

تنزیل و هل اتي على الانسان. و عن جابر قال كان النبي (ص) لا ينام حتى يقرأ تبارك
والم تنزیل .

النوبة الثالثة

قوله: « تتجافى جنوبهم عن المضاجع ، الآية . . رب العالمين جلّ جلاله و تقدست
اسماؤه و تعالت صفاته اندرین آیت دوستان خود را جلوه میکند و ایشان را بر فریشتگان
عرضه میکند ، که همه روز آفتاب را مینگردند تا کی فرو شود ، و پرده شب فرو
گذارند ، و جهانیان در خواب غفلت شوند ، ایشان بستر نرم و گرم بجای مانند ، و قدم
بقدم باز نهند . تا با ما راز گویند . فمن بین صارخ و باك و متأوه چشمه‌هاشان چون
ابر بهاران ، دلهایشان چون خورشید تابان ، رویه‌هاشان از بی خوابی برنگ زعفران .
اویس قرنی قدس سره چون شب در آمدی گفتی : هذه ليلة الر كوع ، هذه ليلة
السجود ، یا بر كوعی یا بسجودی شب باخر آوردی (۱) ، گفتند ای اویس چون طاقت
میداری شبی بدین درازی بر يك حال ؟ گفت كجاست شب دراز ؟ كاشکی ازل و ابد
يك شب بودی ، تا ما سجودی باخر آوردیمی (۲) نه سه بار در سجودی سبحان ربی
الاعلی سنت است ، ما هنوز یکبار نگفته باشیم که روز آید .

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آرش باشد
وان شب که مرا با تو بتا خوش باشد کوئی شب را قدم در آتش باشد

ای جوانمرد در میانه شب سحر گاهی باز نشین وضوئی بر آر ، روی فرا قبله
کن و دور کعت بر از و نیاز بگزار ، تا هرچه اویس قرنی را در حوصله نوش آمد

زله‌ای از آن بجان تو فرستند. و جهد آن کن که در خواب نروی مگر که خوابت بیو کند (۱) در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت رب العزّه بمکان او و فریشتگان مباحث کند، که این گدا را می بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن است ای دوست بر خیز
 ترا زین پس که خواهد داشت معذور
 بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است
 مرا بگذاشتن سر مست و مخمور
 ... یدعون ربهم خوفاً و طمعاً ، خوفاً من الفراق و القطیعة ، و طمعاً فی اللقاء
 والوصله . همه ما را خوانند ، همه ما را دانند ، گهی از بیم فراق بسوزند ، گهی بامید
 وصال بیفزوزند .

پیر طریقت گفت : خواب بر دوستان حرام در دو جهان ، در عقبی از شادی وصال ، و در دنیا از غم فراق ، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه ، و در دنیا با غم حجاب خواب نه . به داود (ع) وحی آمد که یا داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنته اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحبّ خلوة حبیبه ؟ بی خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است ، و دلیل کمال محبت ، زیرا که اول درجه در محبت طلب موافقت است . و صفت حق جلّ جلاله آنست که « لا تأخذہ سنة و لانوم » آدمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که بتکلف خواب از خود دفع کند و صفت بین خوابی خود را کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این از وی جهد المقل باشد . و کریمان از عاجزان اندک به بسیار بردارند و تکلف بحقیقت بینکارند ، و مصطفی (ص) چون به محل قرب رسید صفت نوم از خویشتن اندر محل قرب نفی کرد گفت : « تنام عینای و لاینام قلبی ، چشم که با خلق است می بنخسبد اما دلم با حق است و نخسبد . و در خبرست که بهشتیان را خواب روا نیست زیرا که

در محل قرب اند، و در جوار حضرت عزّت . و نیز گفته اند که خواب استراحت است از تعب و نصب، در بهشت تعب و نصب نیست . قال الله تعالى : « لا يمسننا فيها نصب و لا يمسننا فيها لغوب » . در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین جمع شوند در آن انجمن کبری و عرصه عظمی منادی ندا کند: سيعلم اهل الجمع من اولی بالکرم؟ آری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر؟ آنکه ندا آید که: ليقم الذين كانت « تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعا » شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند، و هم قلیل - و اندکی باشند . باز ندا آید که این الذين كانوا « لانلهمهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله » فيقومون و هم قلیل . سه دیگر بار ندا آید (۱) که این الذين كانوا « يحمدون الله فى السراء و الضراء » فيقومون و هم قلیل . ثم يحاسب الناس . و قال النبى (ص): « اشراف امتى حمله القرآن و اصحاب الليل » ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت نیاز دوستان بود ، ساعت راز مشتاقان بود ، هنگام ناز عاشقان بود ، بر بساط « و نحن اقرب » در خلوت « و هو معکم » سرّاً بسر شراب انا جلیس من ذکرنى ، بى زحمت اغیار بدوستان خود می رسانند ، آن ساعت نسیم سحرى از بطنان عرش مجید می آید ، و بردل عنایتیان حضرت میگنرد ، و بر رمزى باریک و برازى عجیب میگوید : ای درویش بر خیز و تضرعى بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فرو گشاده ، و ندا در داده از بهر درویشان ، که من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم ، چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لاتخف انک من الامنین . داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز و شب کدام ساعت فاضلتر؟ گفت در هفته روز آدینه آن ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند . و در شب بوقت سحر گاه آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سرّاً

(۱) باز ندا آید (الف) .

بسر شراب وصل انا جلیس من ذکر نی می نوشند، و ذر اثر اطباق کونین زبانهای تعطش از عین شوق گشاده، که: وللارض من کأس الکرام نصیب. اگر سحر گاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق آن عزیزان این بشارت کجا فرستادی که: «قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا» فرزندان یعقوب (ع) پیش پدر شدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده ایم یعقوب (ع) بوقت سحر گاه قصد بارگاہ اعظم کرد و روی بکعبه دعا آورد و بعدر فرزندان مشغول شد. از حضرت جلال ندارسید که ای یعقوب حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندان تو راضی شدیم. آن خداوند مقننه را می آید رابعة العدویه چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری ان تفعلی خیراً فذو العرش یری
وانت یا عین اهجری طیب الکرری عند الصباح یحمد القوم السری

«فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین، جلیل صفتی است، و عزیز حالی، و بزرگوار کرامتی، که الله میفرماید: «فلا تعلم نفس» کس نداند و هیچ وهم و فهم بدریافت آن نرسد که من ساختم و پرداخته از بهر دوستان خود، اگر ایشان خدمتهای نهانی فرا پیش داشتند، من نیز خلعتهای نهانی فرا دست نهادم، اینت روشنائی چشم که ایشانرا خواهد بود چون خلعتهای نهانی بینند و کرامتهای ربّانی آن عیش روحانی با صدهزار طبل نهانی و آن سور و سرور جاودانی، خورشید شهود از افق عیان بر آمده، نسیم صحبت از جانب قربت دمیده، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته.

پیر طریقت گفت ای درویش دل ریش، ای سوخته مهر ازل، ای غارتیده عشق دل خوش دار و اندوه مدار، که وقتی خواهد بود که پرده عتاب از روی فضل برخیزد و ابر لطف باران کرم ریزد، و جوی بر در جوی قرب آمیزد، و حد حساب

از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده آویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین آن بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می نیوشد که ای درویش سزای تو ببرید و سزای من آمد.

و فی الخبر الصحيح عن ابن مسعود انّ النبی (ص) قال: آخر من یدخل الجنة رجل یمشی مرّة و یکبو مرّة و تسفعه النار مرّة، فاذا جاوزها التفت الیها فقال تبارک الذی نجانی منك لقد اعطانی الله شیئاً ما اعطاه احداً من الاولین و الآخرین فترفع له شجرة فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلّها و اشرب من مائها فیقول الله یا بن آدم لعلی ان اعطیتکما سألتنی غیرها فیقول لا یا رب و یعاهده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مائها ثم ترفع له شجرة هی احسن من الاولی فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لاشرب من مائها و استظل بظلّها فیقول یا بن آدم الم تعاهدنی ان لاتسألنی غیرها؟ لعلی ان ادنیتک منها سألتنی غیرها فیعاهده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مائها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی احسن من الاولین، فیقول ای رب ادننی من هذه فلا استظل بظلّها و اشرب من مائها فیقول یا بن آدم الم تعاهدنی لاتسألنی غیرها؟ قال بلی یا رب هذه لاسئلك غیرها و ربّه یعذره لانه یرى ما لاصبر له علیه فیدنیه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنة فیقول ای رب ادخلینها فیقول یا بن آدم ایرضیک ان اعطیک الدنيا و مثلها معها؟ قال ای رب اتستهزی منی و انت رب العالمین؟ فضحك ابن مسعود، فقالوا ممّ تضحک؟ قال هكذا ضحك رسول الله (ص) فقالوا ممّ تضحک یا رسول الله؟ قال من ضحك رب العالمین حین قال اتستهزی، منی انت رب العالمین؟ فیقول انی لاستهزیء منك و لكنی علی ما اشاء قدیر.

وفی رواية اخرى فاذا بلغ العبد باب الجنة رأى زهرتها وما فیها من النضرة و السرور فسکت ما شاء الله ان یسکت، فیقول یا رب ادخلنی الجنة، فیقول الله تبارک و تعالی:

ويلك يا بن آدم ما اغدرك اليس قد اعطيت اليهود و المواثيق ان لاتسأل غير الذي اعطيت؟
 فيقول يا رب لاتجعلنى اشقى خلقك ، فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه ، فاذا ضحك
 اذن له فى دخول الجنة ، فيقول : تمنّ فيتمنى حتى اذا انقطع امنيته . قال الله تعالى :
 تمنّ كذا وكذا قبل يذكّره ربّه حتى اذا انتهت به الامانى ، قال اللّ لك ذلك ومثله
 معه . و فى رواية : قال الله لك ذلك و عشرة امثاله .

« افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون ، افمن كان فى حلة الوصال تجرّ
 اذياله كمن هو فى مذلة الفراق يقاسى و باله ؟ افمن كان فى روح القربة و نسيم الزلفة
 كمن هو فى هول العقوبة يعانى مشقة الكفة ؟ افمن ايد بنور البرهان و طلعت عليه
 شمس العرفان كمن ربط بالخذلان و وسم بالحرمان ؟ لا يستويان ولا يلتقيان .

ايها المنكح الشريا سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان
 هى شاميّة اذا ما استقلت و سهيل اذا استقلّ يمان

پايان جلد هفتم تفسير كشف الاسرار

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد هفتم

٢٥ - سورة الفرقان (٢٧ آية)

صفحة

النوبة الثالثة

- ١٤ تأويل « بسم الله الرحمن الرحيم » ومناجات
 ١٥ تأويل « تبارك الذي ... »
 سخن بهر طريقت در باره دل کی خوش بود ؟ ١٦
 تأويل « الذي نزل الفرقان على عبده » نعمت و
 سيره رسول اکرم (ص) و تمیيرات کفار ١٦
٢ - النوبة الاولى
 ١٨ ترجمه آية ٢٠ از سورة الفرقان
الجزء التاسع عشر
 ترجمه آيات ٢١ تا ٤٤ از سورة الفرقان

٢٢-١٨

النوبة الثانية

- تفسير آية (٢٠) : « وما ارسلنا قبلك من
 المرسلين » ٢٢
 تفسير آية (٢١) : « وقال الذين لا يرجون
 لقاءنا » ٢٣
 تفسير آية (٢٢) : « يوم يرون الملكة .. » ٢٤
 تفسير آية (٢٣) : « وقد منا الى ما
 عملوا .. » ٢٤
 تفسير آية (٢٤) : « اصحاب الجنة يومئذ .. » ٢٤
 تفسير آية (٢٥) : « و يوم تشقق السماء
 بالقمم » ٢٥
 تفسير آية (٢٦) : « الملك يومئذ الحق .. » ٢٧
 تفسير آية (٢٧) : « ويوم يفض الظالم .. » ٢٧
 تفسير آية (٢٨) : « يا ويلتى لولتى .. » ٢٨
 تفسير آية (٢٩) : « لقد اضلنى عن الذكر .. » ٢٨
 تفسير آية (٣٠) : « وقال الرسول
 يا رب .. » ٢٩
 تفسير آية (٣١) : « وكذلك جعلنا لكل نبي .. » ٢٩

صفحة

الف

مقدمه

١ - النوبة الاولى

- ترجمه آيات ١ تا ١٩ از سورة الفرقان ٤-١
النوبة الثانية
 محل نزول و عدد حروف و آيات ٤
 تفسير آية (١) : « تبارك الذي نزل الفرقان... » ٤
 تفسير آية (٢) : « الذي له ملك السموات ... » ٥
 تفسير آية (٣) : « واتخذوا من دونه آلهة... » ٦
 تفسير آية (٤) : « وقال الذين كفروا ... » ٦
 تفسير آية (٥) : « وقالوا اساطير الاولين ... » ٦
 تفسير آية (٦) : « قل انزله الذي ... » ٧
 تفسير آية (٧) : « وقالوا ما لهذا الرسول ... » ٧
 تفسير آية (٨) : « او يلقى اليه كنز ... » ٧
 تفسير آية (٩) : « انظر كيف ضربوا لك ... » ٧
 تفسير آية (١٠) : « تبارك الذي ان شاء ... » ٨
 تفسير آية (١١) : « بل كذبوا بالساعة ... » ٩
 تفسير آية (١٢) : « اذا رأتهم من مكان
 بعيد ... » ٩
 تفسير آية (١٣) : « واذا لقوا منها مكاناً ... » ١٠
 تفسير آية (١٤) : « لا تدعوا اليوم ثبوراً ... » ١٠
 تفسير آية (١٥) : « قل اذ لك خير ام جنة... » ١١
 تفسير آية (١٦) : « لهم فيها ما يشاؤون ... » ١١
 تفسير آية (١٧) : « و يوم يحشرهم ... » ١١
 تفسير آية (١٨) : « قالوا سبحانك ما كان... » ١١
 تفسير آية (١٩) : « فقد كذبوكم بما
 تقولون ... » ١٣

صفحه

تفسير آية (٢٩) : « لينحى به بلدة .. » ٤٧

تفسير آية (٥٠) : « و لقد صرفناه بينهم .. » ٤٧

تفسير آية (٥١) : « ولو شئنا لبعثنا في كل

قرية .. » ٤٨

تفسير آية (٥٢) : « فلا تطع الكافرين .. » ٤٨

تفسير آية (٥٣) : « و هو الذى مرج

البحرين .. » ٤٨

تفسير آية (٥٤) : « و هو الذى خلق من

الماء .. »

تفسير آية (٥٥) : « ويعبدون من دون الله .. » ٥١

تفسير آية (٥٦) : « و ما ارسلناك الا

مبشراً .. » ٥١

تفسير آية (٥٧) : « قل ما اسئلكم عليه

من اجر .. » ٥١

تفسير آية (٥٨) : « و موكل على الحى

الذى لا يموت .. » ٥١

تفسير آية (٥٩) ، « الذى خلق السموات

و الارض .. » ٥١

تفسير آية (٦٠) : « و اذا قيل لهم اسجدوا

للرحمن .. » ٥٢

النوبة الثالثة

تأويل « الم تر الى ربك كيف مد الظل .. » ٥٢

تأويل « ثم قبضناه اليها قبضاً .. » ٥٤

تأويل : « و هو الذى ارسل الرياح .. » ٥٤

تأويل : « ولو شئنا لبعثنا في كل قرية .. » ٥٥

تأويل : « و هو الذى مرج البحرين .. » ٥٥

٤ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٦١ تا ٧٧ از سورة

الفرقان

٦٠-٥٧

النوبة الثانية :

تفسير آية (٦١) : « تبارك الذى جعل فى

السماء .. » ٦٠

صفحه

تفسير آية (٢٢) : « و قال الذن كفروا ... » ٢٩

تفسير آية (٢٣) : « ولا يأتونك بمثل ... » ٣٠

تفسير آية (٢٤) : « الذين يحشرون على

وجوههم ... » ٣١

تفسير آية (٢٥) : « ولقد آتينا موسى الكتاب ... » ٣١

تفسير آية (٢٦) : « فقلنا اذها الى القوم ... » ٣٢

تفسير آية (٢٧) : « و قوم نوح لما كذبوا الرسل ... » ٣٢

تفسير آية (٢٨) : « و عاداً و ثمود واصحاب

الرس .. » ٣٢

شرح اصحاب رس

تفسير آية (٢٩) : « كلا ضربنا الامثال ... » ٣٦

تفسير آية (٣٠) : « ولقد اتوعلى القرية .. » ٣٦

تفسير آية (٣١) : « و اذا رأوك ان

يتخذونك .. » ٣٦

تفسير آية (٣٢) : « ان كاد ليضلنا عن

آلهتنا ... » ٣٧

تفسير آية (٣٣) : « ارأيت من اتخذ الهه .. » ٣٧

تفسير آية (٣٤) : « ام تحسب اكثرهم

يسمعون .. » ٣٧

النوبة الثالثة

تأويل « و ما ارسلنا قبلك من المرسلين .. » ٣٨

تأويل « يوم يرون الملكة لابشرى .. » ٣٩

تأويل « و قدمنا الى ما عملوا من عمل .. » ٤٠

سخن يبر طريقت در مناجات

٤١

٣ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ٤٥ تا ٦٠ از سورة الفرقان ٤٣-٤١

النوبة الثانية

تفسير آية (٣٥) : « الم تر الى ربك .. » ٤٤

تفسير آية (٣٦) : « ثم قبضناه اليها .. » ٤٤

تفسير آية (٣٧) : « و هو الذى جعل لكم .. » ٤٥

تفسير آية (٣٨) : « و هو الذى ارسل

الرياح .. » ٤٥

صفحة	تفسير آية (٦٣) : « و هو الذي جعل الليل والنهار .. »	صفحة	تفسير آية (٦٤) : « و هو الذي جعل الليل والنهار .. »
٦٧	تفسير آية (٧٣) : « و الذين لا يشهدون الزور .. »	٦١	تفسير آية (٦٣) : « و عباد الرحمن الذين .. »
٦٨	تفسير آية (٧٤) : « و الذين يقولون ربنا هب لنا .. »	٦١	تفسير آية (٦٤) : « و الذين يبيتون لرهبهم .. »
٦٩	تفسير آية (٧٥) : « اولئك يجزون الفرقة .. »	٦٢	تفسير آية (٦٥) : « و الذين يقولون ربنا .. »
٧١	تفسير آية (٧٦) : « خالدين فيها حسنت .. »	٦٤	تفسير آية (٦٦) : « انها ساءت مستقراً و مقاماً .. »
٧٢	تفسير آية (٧٧) : « قل ما يعجزاكم ربى .. »	٦٤	تفسير آية (٦٧) : « و الذين اذا انقوا لم يسرفوا .. »
٧٣	تأويل : « تبارك الذي جعل في السماء بروجاً .. »	٦٤	تفسير آية (٦٨) : « و الذين لا يدعون مع الله الها .. »
٧٥	تأويل « و عباد الرحمن الذين يمشون .. »	٦٥	تفسير آية (٦٩) : « يتعاف له المذاب يوم القيمة .. »
٧٧	سخن بهر طريقت در باره « عباد الرحمن »	٦٥	تفسير آية (٧٠) : « الامن تاب و آمن و عمل .. »
٧٧	داستانی از حضرت عیسی (ع)	٦٧	تفسير آية (٧١) : « و من تاب و عمل صالحاً .. »
٧٩	تأويل « اولئك يجزون الفرقة بما صبروا .. »		

٢٦ - سورة الشعراء (٣٣٧ آية)

٨٥	تفسير آية (٧) : « اولم يروا الى الارض .. »
٨٦	تفسير آية (٨) : « ان في ذلك لاية .. »
٨٦	تفسير آية (٩) : « و انذرك لهما العزيز .. »
٨٦	تفسير آية (١٠) : « واذ نادى ربك موسى .. »
٨٧	تفسير آية (١١) : « قوم فرعون الا يتقون .. »
٨٧	تفسير آية (١٢) : « قال رب انى اخاف ان يكذبون .. »
٨٧	تفسير آية (١٣) : « و يضيق صدري ولا ينطلق لساني .. »
٨٧	تفسير آية (١٤) : « و لهم على ذنوب فاخاف .. »
٨٨	تفسير آية (١٥) : « قال كلا قانها .. »
٨٨	تفسير آية (١٦) : « فأبيا فرعون قولا .. »
٨٨	تفسير آية (١٧) : « ان ارسل معنا بنى .. »

١ - النوبة الاولى

٨٢-٨٠	ترجمه آیات ١ تا ٢١ از سورة الشعراء.
	النوبة الثانية
	شماره حروف كلمات و آیات و محل نزول و آیات ناسخ و منسوخ و فضیلت قراءت آن
٨٢	تفسير آية (١) : « طسم .. »
٨٣	تفسير آية (٢) : « تلك آيات الكتاب المبين .. »
٨٤	تفسير آية (٣) : « لعلك باخع نفسك .. »
٨٤	تفسير آية (٤) : « ان نشاء نزل عليهم .. »
٨٥	تفسير آية (٥) : « وما يأتيهم من ذكر .. »
٨٥	تفسير آية (٦) : « قد كذبوا فسأئبهم .. »

صفحة	صفحة
١٠١	٨٨
تفسير آية (٢٨): «قال رب المشرق و	اسرائيل ..»
١٠١	٨٩
المغرب ..»	تفسير آية (١٨): «قال الم نربك فينا
١٠١	٨٩
تفسير آية (٢٩): «قال لئن اتخذت الهأ	وليداً ..»
١٠١	٨٩
غيرى»	تفسير آية (١٩): «وفعلتكم فعلتها التي ..»
تفسير آية (٣٠): «قال اولو جثتك بشىء	٨٩
١٠١	٩٠
مبين»	تفسير آية (٢٠): «قال فعلتها اذا ..»
تفسير آية (٣١): «قال فات به ان كنت	٩٠
١٠٢	٩١
من الصادقين»	تفسير آية (٢١): «قرررت منكم لما ..»
١٠٢	٩١
تفسير آية (٣٢): «فالتقى عصاه فاذا	النوبة الثالثة:
١٠٢	٩١
هى ..»	تأويل: «بسم الله الرحمن الرحيم»
تفسير آية (٣٣): «و نزع يده فاذا هى	٩١
١٠٢	٩١
بيضاء ..»	تأويل: «طسم»
تفسير آية (٣٤): «قال للملاء حوله ..»	٩١
١٠٢	٩١
تفسير آية (٣٥): «يريدان يخرحكم	تأويل: «لملك باخع نفسك ..»
١٠٣	٩٢
من ارضكم..»	تأويل: «و ما يأثمهم من ذكر من
تفسير آية (٣٦): «قالوا ارجه واخاه	٩٢
١٠٣	٩٢
وابعث»	الرحمن ..»
تفسير آية (٣٧): «يأتوك بكل مسحار عليهم»	٩٢
١٠٣	٩٢
تفسير آية (٣٨): «فجمع السحرة لميقات	سخن پير طريقت در ذم خود پسندى
١٠٣	٩٢
يوم ..»	تأويل: «اولم يروا الى الارض كم
تفسير آية (٣٩): «و قيل للناس هل انتم	٩٢
١٠٤	٩٢
مجتمعون»	انبثنا ..»
تفسير آية (٤٠): «لعلنا نتبع السحرة ان	٩٣
١٠٤	٩٣
كانوا ..»	تأويل: «و اذ نادى ربك موسى ..»
تفسير آية (٤١): «فلما جاء السحرة	٤ - النوبة الاولى
١٠٤	٩٣
قالوا الفرعون ..»	ترجمه آيات ٢٢ تا ٦٨ از سورة
تفسير آية (٤٢): «قال نعم و انكم اذا لمن	الشعراء
١٠٤	٩٤ - ٩٨
المقربين»	النوبة الثانية:
تفسير آية (٤٣): «قال لهم موسى اتقوا ما	تفسير آية (٢٢): «و تلك نعمة تمنها
١٠٤	٩٩
انتم ..»	على ..»
تفسير آية (٤٤): «فالتقوا حبالهم و	٩٩
١٠٤	٩٩
صوبهم ..»	تفسير آية (٢٣): «قال فرعون و ما رب
	١٠٠
	العالمين»
	١٠٠
	تفسير آية (٢٤): «قال رب السموات
	١٠٠
	و الارض ..»
	١٠٠
	تفسير آية (٢٥): «قال لمن حوله الا
	١٠٠
	تستمعون»
	١٠٠
	تفسير آية (٢٦): «قال ربكم ورب ابائكم
	١٠٠
	الاولين
	تفسير آية (٢٧): «قال ان رسولكم الذى

صفحة	تفسير آية (٦٤): « و از لفنا ثم
١٠٩	الآخرين ... »
١٠٩	تفسير آية (٦٥): « و انجينا موسى ومن معه ... »
١٠٩	تفسير آية (٦٦): « ثم افرقنا الآخرين ... »
١١٠	تفسير آية (٦٧): « ان في ذلك لاية ... »
١١٠	تفسير آية (٦٨): « و ان ربك ليهو العزيز الرحيم ... »
	النوبة الثالثة
١١٠	تأويل: « و تلك نعمة تمنها ... »
١١١	تأويل: « قال فرعون و مارب العالمين »
١١١	تأويل: « قال رب السموات و الارض ... »
١١٢	تأويل: « قال كلان معي ربي سيهدين ... »
	٣ - النوبة الاولى
	ترجمة آيات ٦٩ تا ١٠٤ از سورة الشعراء
١١٣ - ١١٦	النوبة الثانية:
	تفسير آية (٦٩): « و ائمل عليهم بنا ابراهيم ... »
١١٦	تفسير آية (٧٠): « ان قال لا يبيد قومه ... »
١١٦	تفسير آية (٧١): « قالوا نعبد اصناماً ... »
١١٦	تفسير آية (٧٢): « قال هل يسمعونكم اذ تدعون ... »
١١٦	تفسير آية (٧٣): « او ينفعونكم او يضرون ... »
١١٦	تفسير آية (٧٤): « قالوا بل وجدنا اباءنا ... »
١١٦	تفسير آية (٧٥): « قال افرايتم ما كنتم تعبدون ... »
١١٦	تفسير آية (٧٦): « انتم و ابائكم الاقدمون ... »
١١٦	تفسير آية (٧٧): « فانهم عدوا لى الرب -
	تفسير آية (٦٥): « فلقى موسى صاه فاذا هي .. »
١٠٥	تفسير آية (٦٦): « فلقى السحرة ساجدين »
١٠٥	تفسير آية (٦٧): « قالوا امنا برب العالمين »
١٠٥	تفسير آية (٦٨): « رب موسى و هرون »
١٠٥	تفسير آية (٦٩): « قال امنتم له قبل ان اذن .. »
١٠٥	تفسير آية (٥٠): « قالوا لاضرير انا الى ربنا ... »
١٠٥	تفسير آية (٥١): « انا نطمع ان يغفر لنا ربنا .. »
١٠٦	تفسير آية (٥٢): « و اوحينا الى موسى ان اسر ... »
١٠٦	تفسير آية (٥٣): « فارسل فرعون في المدائن حاشرين ... »
١٠٦	تفسير آية (٥٤): « ان هؤلاء لشردمة قليلون ... »
١٠٦	تفسير آية (٥٥): « و انهم لنا لغائظون ... »
١٠٧	تفسير آية (٥٦): « و انالجميع حاذرون »
١٠٧	تفسير آية (٥٧): « فاخرجناهم من جنات و هيون ... »
١٠٧	تفسير آية (٥٨): « و كئوز و مقام كريم ... »
١٠٧	تفسير آية (٥٩): « كذلك اورثناها بنى اسرائيل ... »
١٠٧	تفسير آية (٦٠): « فاتبعوهم مشرفين ... »
١٠٧	تفسير آية (٦١): « فلما تراء الجمعان قال اصحاب ... »
١٠٧	تفسير آية (٦٢): « قال كلا ان معي ربي سيهدين .. »
١٠٨	تفسير آية (٦٣): « فاوحينا الى موسى ان اضرب ... »
١٠٨	تفسير آية (٦٤): « فانهم عدوا لى الرب -

صفحه	صفحه
۱۲۱	۱۱۶
تفسیر آیه (۹۵) « و جنود ابلیس »	العالمین «
۱۲۱	۱۱۷
تفسیر آیه (۹۶) « قالوا وهم فيها »	تفسیر آیه (۷۸): « الذی خلقنی »
۱۲۱	۱۱۷
تفسیر آیه (۹۷) « تالله ان کتالی »	فهو یهدین «
۱۲۲	۱۱۷
تفسیر آیه (۹۸) « اذ نسویکم برب »	تفسیر آیه (۷۹): « والذی هو یطمعنی »
۱۲۲	۱۱۷
تفسیر آیه (۹۹) « وما اضللنا الا »	و یسقین «
۱۲۲	۱۱۸
تفسیر آیه (۱۰۰) « فما لنا من »	تفسیر آیه (۸۰): « و اذا مرضت فهو »
۱۲۲	۱۱۸
تفسیر آیه (۱۰۱) « ولا صدیق حمیم »	یشفین «
۱۲۲	۱۱۷
تفسیر آیه (۱۰۲) « فلو ان لنا کرة فنکون »	تفسیر آیه (۸۱): « والذی یمیتنی ثم »
۱۲۳	۱۱۷
تفسیر آیه (۱۰۳) « ان فی ذلک لایة وما »	یحییین «
۱۲۴	۱۱۸
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۲): « والذی اطمع ان »
۱۲۴	۱۱۸
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	یفغرلی ... «
۱۲۴	۱۱۸
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۳): « ربهب لی حکماً ... »
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۴): « و اجعل لی لسان »
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	صدق ... «
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۵): « و اجعلنی من ورثة »
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	جنة ... «
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۶): « و اخر لابی انه کان »
۱۲۴	۱۱۹
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	من الصالین «
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۷): « ولا تحزنی یوم »
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	یبعثون «
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۸): « یوم لاینفع مال »
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	ولابنون «
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۸۹): « الامن ائی الله »
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	بقلب سلیم «
۱۲۴	۱۲۰
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۹۰): « و از لفت الجنة »
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	للمتقین «
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۹۱): « و برزت الجحیم »
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	للفاویین «
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۹۲): « و قیل لهم این ماکنتم »
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تعبدون «
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۹۳): « من دون الله هل »
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	ینصرونکم ... «
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	تفسیر آیه (۹۴): « فکفکبوا فیها هم »
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	سلم «
۱۲۴	۱۲۱
تفسیر آیه (۱۰۴) « وان ربک لهوالعزیز »	سلم «

صفحه	تفسیر آیه (۱۱۸): > فافتح بینی و بینهم فتحا ونجنى ... <	صفحه	سخن جریر بغدادی در اینکه دلپاسه قسم است
۱۳۹	تفسیر آیه (۱۱۹): > فانجیناه و من معه فی الفلك ... <	۱۲۸	
۱۳۹	تفسیر آیه (۱۲۰): > ثم افرقنا بعد الباقيين <	۱۳۶-۱۲۹	۴ - النوبة الاولى ترجمه آیات ۱۰۵ تا ۱۹۱ از سورة الشعراء.
۱۳۹	تفسیر آیه (۱۲۱): > ان فی ذلك لآية و ما كان اكثر ... <	۱۳۶	النوبة الثانية: تفسیر آیه (۱۰۵): > كذبت قوم نوح المرسلين <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۲): > و ان ربك لهما العزيز الرحيم <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۰۶): > اذ قال لهم اخوهم ... <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۳): > كذبت عاد المرسلين < تفسیر آیه (۱۲۴): > اذ قال لهم اخوهم هود ... <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۰۷): > انى لكم رسول امين <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۵): > انى لكم رسول مبين <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۰۸): > فاتقوا الله و اطيعون <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۶): > فاتقوا الله و اطيعون <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۰۹): > و ما اسئلكم عليه من اجر ... <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۷): > و ما اسئلكم عليه من اجر ان اجرى ... <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۱۰): > فاتقوا الله و اطيعون ... <
۱۴۰	تفسیر آیه (۱۲۸): > اتبنون بكل ريع آية ... <	۱۳۷	تفسیر آیه (۱۱۱): > قالوا انؤمن لك و اتبعك ... <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۲۹): > و تتخذون مصانع للملك مخلدون <	۱۳۸	تفسیر آیه (۱۱۲): > قال و ما علمى بما كانوا ... <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۳۰): > و اذا بطشتم بطشتم جبارين <	۱۳۸	تفسیر آیه (۱۱۳): > ان حسابهم الا على ربى ... <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۳۱): > فاتقوا الله و اطيعون <	۱۳۹	تفسیر آیه (۱۱۴): > و ما انا بطارد المومنين <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۳۲): > و اتقوا الذى امدكم بما تعملون <	۱۳۹	تفسیر آیه (۱۱۵): > ان انا الا نذير مبين <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۳۳): > امدكم بانعام و بنين <	۱۳۹	تفسیر آیه (۱۱۶): > قالوا لئن لم تنته يا نوح ... <
۱۴۱	تفسیر آیه (۱۳۴): > و جنات و عيون <	۱۳۹	تفسیر آیه (۱۱۷): > قال رب ان قومى كاذبون <

صفحه	صفحه
١٤٣	تفسير آية (١٣٥): « انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم »
١٤٣	تفسير آية (١٣٦): « قالوا سواآء علينا او عظمت ... »
١٤٣	تفسير آية (١٣٧): « ان هذا الا خلق الاولين ... »
١٤٤	تفسير آية (١٣٨): « و ما نحن بمعذبين ... »
١٤٤	تفسير آية (١٣٩): « فكذبوه فاهلكناهم ... »
١٤٤	تفسير آية (١٤٠): « و ان ربك لهو العزيز الرحيم »
١٤٤	تفسير آية (١٤١): « كذبت نمود المرسلين »
١٤٥	تفسير آية (١٤٢): « اذ قال لهم اخوهم صالح ... »
١٤٥	تفسير آية (١٤٣): « انى لكم رسول امين »
١٤٥	تفسير آية (١٤٤): « فأتقوا الله اطيعون »
١٤٥	تفسير آية (١٤٥): « و ما استلکم عليه من اجر ... »
١٤٥	تفسير آية (١٤٦): « اتركون فى ما هاهنا آمنين »
١٤٥	تفسير آية (١٤٧): « فى جنات و عيون »
١٤٥	تفسير آية (١٤٨): « و زروع و نخل خلما هنيئ »
١٤٥	تفسير آية (١٤٩): « و تنحتون من الجبال بيوتاً ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٠): « فاتقوا الله و اطيعون »
١٤٥	تفسير آية (١٥١): « و لا تطيعوا امر المسرفين »
١٤٥	تفسير آية (١٥٢): « الذين يفسدون فى الارض ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٣): « قالوا انما انت من المسحرين ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٤): « ما انت الا بشر مثلنا ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٥): « قال هذه ناقة لها شرب ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٦): « و لا تمسوها بسوء ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٧): « ففقروها فاصبحوا نادمين »
١٤٥	تفسير آية (١٥٨): « فاخذهم العذاب ان فى ذلك ... »
١٤٥	تفسير آية (١٥٩): « و ان ربك لهو العزيز الرحيم »
١٤٥	تفسير آية (١٦٠): « كذبت قوم لوط المرسلين »
١٤٥	تفسير آية (١٦١): « اذ قال لهم اخوهم لوط ... »
١٤٥	تفسير آية (١٦٢): « انى لكم رسول امين »
١٤٥	تفسير آية (١٦٣): « فاتقوا الله و اطيعون »
١٤٥	تفسير آية (١٦٤): « و ما استلکم عليه من اجر ... »
١٤٥	تفسير آية (١٦٥): « اناآتون الذکران من العالمين »

صفحة	صفحة
۱۴۷	تفسير آية (۱۶۶): « و تذرون ما خلق لكم ربكم ... »
۱۴۷	تفسير آية (۱۸۴): « ولا تبغضوا الناس اشباههم ... »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۴): « واتقوا الذي خلقكم و الجبلۃ الاولين »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۵): « قالوا انما انت من المسحرين »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۶): « وما انت الا بشر مثلنا ... »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۷): « فاسقط علينا كسفا من السماء ... »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۸): « قال ربى اعلم بما تعملون »
۱۴۸	تفسير آية (۱۸۹): « فكذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة ... »
۱۴۸	تفسير آية (۱۹۰): « ان في ذلك لاية و ما كان اكثرهم .. »
۱۴۹	تفسير آية (۱۹۱): « و ان ربك لهو العزيز الرحيم »
۱۴۹	النوبة الثالثة:
۱۴۹	تأويل « كذبت قوم نوح المرسلين »
۱۴۹	تأويل « ... الاتقون »
۱۵۰	در فضیلت تقوی و متقی
۱۵۱	تأويل « انى لكم رسول امين »
۱۵۱	تأويل « و ما اسألكم عليه من اجر ... »
۱۵۲	سخن پير طريقت در باره مزدور و عارف .
۱۵۲	۵ - النوبة الاولى
۱۵۳ - ۱۵۶	ترجمه آیات ۱۹۳ تا ۲۲۷ از سورة الشعراء.
۱۴۵	تفسير آية (۱۶۷): « قالوا لئن لم تنته يا لوط ... »
۱۴۶	تفسير آية (۱۶۸): « قال انى لعمركم من القالين »
۱۴۶	تفسير آية (۱۶۹): « رب نجنى واهلى مما يعملون »
۱۴۶	تفسير آية (۱۷۰): « فنجيناه و اهله اجمعين »
۱۴۶	تفسير آية (۱۷۱): « الا صجوزاً فى الغابرين »
۱۴۶	تفسير آية (۱۷۲): « دمرنا الاخرين »
۱۴۶	تفسير آية (۱۷۳): « و امطرنا عليهم مطراً ... »
۱۴۶	تفسير آية (۱۷۴): « ان في ذلك لاية و ما كان اكثرهم ... »
۱۴۶	تفسير آية (۱۸۵): « و ان ربك لهو العزيز الرحيم »
۱۴۷	تفسير آية (۱۷۶): « كذب اصحاب الايكة المرسلين »
۱۴۷	تفسير آية (۱۷۷): « اذ قال لهم شعيب الاتقون »
۱۴۷	تفسير آية (۱۷۸): « انى لكم رسول امين »
۱۴۷	تفسير آية (۱۷۹): « فاتقوا الله ر اطيعون »
۱۴۷	تفسير آية (۱۸۰): « و ما اسئلكم عليه من اجر ... »
۱۴۷	تفسير آية (۱۸۱): « اوفوا الكيل ولا تكونوا من المنخرين »
۱۴۷	تفسير آية (۱۸۲): « و زنوا بالقسطاس

صفحة	صفحة
	النوبة الثانية:
	تفسير آية (١٩٢) : «وانه لتنزيل رب العالمين»
١٦١	١٥٦
	تفسير آية (١٩٣) : «نزل به روح الامين»
١٦٢	١٥٦
	تفسير آية (١٩٤) : «على قلبك لتكون من المنذرين»
١٦٢	١٥٧
	تفسير آية (١٩٥) : «بلسان عربى مبين»
	١٥٧
	تفسير آية (١٩٦) : «وانه لفي زبر الاولين»
١٦٢	١٥٧
	تفسير آية (١٩٧) : «ولم يكن لهم آية...»
	١٩٨
	تفسير آية (١٩٨) : «ولونزلناه على بعض الاصمين»
١٦٤	١٩٨
	تفسير آية (١٩٩) : «قرأ عليهم ما كانوا به مؤمنين»
١٦٤	١٥٨
	تفسير آية (٢٠٠) : «كذلك سلكناه فى قلوب المجرمين»
	١٥٩
	تفسير آية (٢٠١) : «لا يؤمنون به حتى يروا العذاب...»
١٦٤	١٥٩
	تفسير آية (٢٠٢) : «فيا تيهم بغتة وهم لا يشعرون»
١٦٤	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٣) : «فيقولوا هل نحن منظرون»
	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٤) : «افبعذابنا يستعجلون»
١٦٥	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٥) : «افرايت ان متعناهم سنين»
١٦٥	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٦) : «ثم جاءهم ما كانوا يوعدون»
	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٧) : «ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون»
١٦٥	١٦٠
	تفسير آية (٢٠٨) : «وما اهلكنا من قرية...»
١٦٩	١٦١
	تفسير آية (٢٠٩) : «ذكري وكنائهم»
١٦٩	١٦١
	تفسير آية (٢١٠) : «وما تنزلت به الشياطين»
١٧٠	١٦١
	تأويل : «وانه لتنزيل رب العالمين»
١٦١	
	تفسير آية (٢١١) : «وما ينبغي لهم وما يستطيعون»
١٦١	
	تفسير آية (٢١٢) : «انهم عن الجمع لمعزولون»
١٦٢	
	تفسير آية (٢١٣) : «فلاندع مع الله الهأ اخر...»
١٦٢	
	تفسير آية (٢١٤) : «وانذر عشيرتك الاقربين»
١٦٢	
	تفسير آية (٢١٥) : «واخفض جناحك لمن...»
١٦٤	
	تفسير آية (٢١٦) : «فان صورك قفل...»
١٦٤	
	تفسير آية (٢١٧) : «وتوكل على العزيز الرحيم»
١٦٥	
	تفسير آية (٢١٨) : «الذى يريك حين تقوم»
١٦٥	
	تفسير آية (٢١٩) : «وتقلبك فى الساجدين»
١٦٦	
	تفسير آية (٢٢٠) : «انه هو السميع العليم»
١٦٦	
	تفسير آية (٢٢١) : «هل انبئكم على من تنزل...»
١٦٦	
	تفسير آية (٢٢٢) : «تنزل على كل افاك ائيم»
١٦٦	
	تفسير آية (٢٢٣) : «يلقون السمع واكثرهم...»
١٦٦	
	تفسير آية (٢٢٤) : «والشعراء يتبعهم الغاون»
١٦٨	
	تفسير آية (٢٢٥) : «الم ترانهم فى كل واديهيمون»
١٦٩	
	تفسير آية (٢٢٦) : «وانهم يقولون مالا يفعلون»
١٦٩	
	تفسير آية (٢٢٧) : «الا الذين امنوا وعملوا الصالحات...»
١٦٩	
	النوبة الثالثة
١٧٠	

صفحة	صفحة
١٧٤	١٧٢
١٧٥	١٧٣
	١٧٤

٢٧- سورة النمل - مكة (٩٣ آية)

صفحة	صفحة
١٨٣	١٧٢
١٨٣	١٧٣
١٨٤	١٧٤
١٨٥	
١٨٥	
١٨٥	
١٨٦	
١٨٧	
١٨٨	
١٨٩	
١٩١	
١٩٣	
١٩٣	
١٩٥	
١٩٦	

١ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٤ ازسورة النمل.

النوبة الثانية:

محل نزول و آيات ناسخ و منسوخ و عدد حروف و آيات

روايات مختلف درباره طس

تفسير آية (١) : «تلك آيات القرآن...»

تفسير آية (٢) : «هدى وبشرى للمؤمنين»

تفسير آية (٣) : «الذين يقيمون الصلوة...»

تفسير آية (٤) : «ان الذين لا يؤمنون

بالآخرة...»

تفسير آية (٥) «اولئك الذين لهم سوء

العذاب...»

تفسير آية (٦) : «وانك لتلقى القرآن...»

تفسير آية (٧) : «اذقال موسى لاهله...»

تفسير آية (٨) : «فلما جاءها نودى ان

بورك...»

تفسير آية (٩) «ياموسى انه انا الله

العزيز...»

تفسير آية (١٠) : «والق صاكا فلما راهل...»

تفسير آية (١١) : «الامن ظلم ثم بدل

حسناً...»

تفسير آية (١٢) : «وادخل يدك فى

جيبك...»

تفسير آية (١٣) : «فلما جاءتهم آياتنا

مبصرة...»

٢ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ١٥ تا ١٩ ازسورة النمل ١٨٨-١٨٧

النوبة الثانية:

تفسير آية (١٥) : «ولقد اتينا داود

وسليمان...»

تفسير آية (١٦) : «وورث سليمان داود

وقال...»

تفسير آية (١٧) : «وحشر لسليمان جنوده

من الجن...»

تفسير آية (١٨) : «حتى اذا اتوا على

واد النمل...»

تفسير آية (١٩) : «فتبسم ضاحكا من

قولها...»

النوبة الثالثة:

تأويل : «ولقد اتينا داود وسليمان...»

سخن يوطريف و حلاج درباره نورايمان

صفحة	صفحة
٢١٠	١٩٧
تفسير آية (٣٤) : «قالت ان الملوك اذ ادخلوا قرية...»	تأويل : «وحشر لسليمن جنوده...»
٢١٠	١٩٨
تفسير آية (٣٥) : «وانى مرسله اليهم بهديّة فناظرة...»	تأويل : «حتى اذا اتموا على وادى النمل...»
٢١٣	
تفسير آية (٣٦) : «فلما جاء سليمان قال اتمدون بمال...»	٣- النوبة الاولى
٢١٣	٢٠٢
تفسير آية (٣٧) : «ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود...»	ترجمه آیات ٢٠ تا ٣٧ از سورة النمل ١١٩-٢٠٢
	النوبة الثانية:
	٢٠٢
النوبة الثالثة	تفسير آية (٤٠) : «وتفقد الطير فقال...»
٢١٣	٢٠٢
تأويل : «وتفقد الطير فقال...»	تفسير آية (٤١) : «لاعذبه عذاباً شديداً...»
٢١٤	٢٠٣
داستان عمر خطاب وپرستارى پيرزن	تفسير آية (٤٢) : «فمكث غير بعيد...»
٢١٤	٢٠٣
تأويل : «لاعذبه عذاباً شديداً»	داستان حضرت سليمان وهدهد وشهرسبا
٢١٤	٢٠٦
داستان حضرت سليمان وهدهد	تفسير آية (٤٣) : «انى وجدت امرأة تملكهم...»
٢١٦	٢٠٧
تأويل : «انى وجدت امرأة تملكهم...»	تفسير آية (٤٤) : «وجدتها وقومها يسجدون للشمس...»
٢١٦	٢٠٧
تأويل : «وجدتها وقومها يسجدون للشمس...»	تفسير آية (٤٥) : «الا يسجد والله الذى يخرج...»
٢١٦	٢٠٧
تأويل : «انه من سليمان وانه بسم الله...»	تفسير آية (٤٦) : «الله لا اله الا هو رب...»
	٢٠٧
٤- النوبة الاولى	تفسير آية (٤٧) : «قال سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين»
٢١٧-٢٢٠	٢٠٧
ترجمه آیات ٣٨ تا ٥٥ از سورة النمل	تفسير آية (٤٨) : «اذهب بكتابى هذا فالفه...»
	٢٠٨
الجزء العشرون	٢٠٨
ترجمه آیات ٥٦ تا ٥٨ از سورة النمل	تفسير آية (٤٩) : «قالت يا ايها الملاء...»
٢٢٠	٢٠٨
النوبة الثانية :	تفسير آية (٥٠) : «انه من سليمان وانه بسم الله...»
	٢٠٨
تفسير آية (٤٨) : «قال يا ايها الملاء ايكم يأتينى...»	تفسير آية (٥١) : «الا تعلموا على واتونى مسلمين»
٢٢٠	٢٠٨
تفسير آية (٤٩) : «قال عفريت من الجن...»	داستان حضرت سليمان وبلقيس
٢٢٢	٢٠٨
تفسير آية (٥٠) : «قال الذى عنده علم من الكتاب...»	تفسير آية (٥٢) : «قالت يا ايها الملاء افتونى...»
٢٢٢	٢٠٩
تفسير آية (٥١) : «قال نكروا لها عرشها تنظر...»	تفسير آية (٥٣) : «قالوا نحن اولوا قوة واولوا بأس...»
٢٢٣	٢٠٩

صفحة	صفحة
	تفسير آية (٤٢) : «فلما جاءت قيل اهكذا
	عرشك...»
٢٢٤	تفسير آية (٤٣) : «وصدها ماكانت تمعد
	من دون الله...»
٢٢٤	تفسير آية (٤٤) : «قيل لها ادخلي
	الصرح...»
٢٢٥	داستان حضرت سليمان وبلقيس
٢٢٥	تفسير آية (٤٥) : «ولقد ارسلنا الى
٢٢٧	ثمود...»
٢٢٧	تفسير آية (٤٦) : «قال يا قوم لم
	تستمعلون...»
٢٢٧	تفسير آية (٤٧) «قالوا طيرنا بك وبمن
	معك...»
٢٢٨	تفسير آية (٤٨) : «وكان في المدينة تسعة
	رهب...»
٢٢٨	تفسير آية (٤٩) : «قالوا تقاسموا بالله...»
٢٢٩	تفسير آية (٥٠) : «ومكروا مكراً ومكرنا
	مكراً...»
٢٢٩	تفسير آية (٥١) : «فانظر كيف كان عاقبة
	مكرهم...»
٢٢٩	تفسير آية (٥٢) : «فتلك بيوتهم خاوية...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٣) : «وانجيننا الذين امنوا...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٤) : «ولوطاً اذ قال لقومه
	اتاتون...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٥) : «اثمكم لتاتون الرجال
	شهوة...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٦) : «فماكان جواب قومه الا
	ان قالوا...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٧) : «فانجيناه واهله الا
	امراته...»
٢٣٠	تفسير آية (٥٨) : «وامطرنا عليهم مطراً...»
٢٣١	
النوبة الثالثة	
٢٣١	تأويل : «قال يا ايها الملاه ايكلم يا تينى...»
	فرق بين معجزت وكرامت وكراماتى از
٢٣٢	اولياء
٥ - النوبة الاولى	
	ترجمه آيات ٥٩ تا ٧٩ ازسورة النمل
٢٣٥-٢٣٨	
النوبة الثانية	
	تفسير آية (٥٩) : «قل الحمد لله وسلام على
٢٣٨	عباد...»
	تفسير آية (٦٠) : «امن خلق السموات
٢٤٠	والارض...»
	تفسير آية (٦١) : «امن جعل الارض
٢٤٠	قراراً...»
	تفسير آية (٦٢) : «امن يجيب الماطر
٢٤٠	اذا دعاه...»
	تفسير آية (٦٣) : «امن يهديكم في ظلمات
٢٤١	البر...»
	تفسير آية (٦٤) : «امن يبدوا الخلق ثم
٢٤١	يعيده...»
	تفسير آية (٦٥) : «قل لايعلم من في
٢٤٢	السموات...»
٢٤٢	داستان منجم وحقاج
	تفسير آية (٦٦) : «بل ادارك علمهم في
٢٤٢	الآخرة...»
	تفسير آية (٦٧) : «وقال الذين
٢٤٣	كفروا...»
٢٤٣	تفسير آية (٦٨) : «لقد وعدنا هذا...»
	تفسير آية (٦٩) : «قل سيروا في الارض
٢٤٣	فانظروا...»

صفحة	صفحة
تفسير آية (۷۰) : «ولا تحزن عليهم ولا تكن...»	۲۴۳
تفسير آية (۷۱) : «ويقولون متى هذا الوعد...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۲) : «قل عسى ان يكون ردف...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۳) : «وان ربك لذو فضل...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۴) : «وان ربك ليعلم ما تكن...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۵) : «وما من غائبة في السماء...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۶) : «ان هذا القران يقض...»	۲۴۴
تفسير آية (۷۷) : «وانه لهدى ورحمة للمؤمنين»	۲۴۵
تفسير آية (۷۸) : «ان ربك يقض بينهم بحكمه...»	۲۴۵
تفسير آية (۷۹) : «فتوكل على الله انك على الحق...»	۲۴۵
النوبة الثالثة :	
تأويل : «قل الحمد لله...»	۲۴۵
تأويل : «امن خلق السموات والارض...»	۲۴۷
تأويل : «امن جعل الارض قارارا...»	۲۴۸
تأويل : «امن يجيب المضطر اذا دعاه...»	۲۴۹
سخن يحي معاذوبوبكرواسطى درمناجات	۲۵۰
۶ - النوبة الاولى	
ترجمه آیات ۸۰ تا ۹۳ ازسورة النمل ۲۵۱-۲۵۳	
النوبة الثانية	
تفسير آية (۸۰) : «انك لاتسع الموتى...»	۲۵۳
تفسير آية (۸۱) : «وما انت بهادى العمى عن ضلالتهم...»	۲۵۴
داستان زاهدى ازبنى اسرائيل	۲۵۵
تفسير آية (۸۲) : «واذا وقع القول عليهم اخرجنا...»	۲۵۶
شرح دابة الارض	۲۵۶
تفسير آية (۸۳) : «ويوم نحشر من كل امة...»	۲۵۸
تفسير آية (۸۴) : «حتى اذا جاؤا قال اكذبتم...»	۲۵۸
تفسير آية (۸۵) : «ووقع القول عليهم بما ظلموا...»	۲۵۹
تفسير آية (۸۶) : «الم يروا انا جعلنا الليل...»	۲۵۹
تفسير آية (۸۷) : «ويوم ينفخ فى الصور...»	۲۵۹
تفسير آية (۸۸) : «وترى الجبال تحسبها جامدة...»	۲۶۲
تفسير آية (۸۹) : «من جاء بالحسنة فله خير...»	۲۶۲
تفسير آية (۹۰) : «ومن جاء بالسيئة فكبت...»	۲۶۲
تفسير آية (۹۱) : «انما امرت ان اعبد رب...»	۲۶۳
تفسير آية (۹۲) : «وان اتلوا القران فمن اهتدى...»	۲۶۴
تفسير آية (۹۳) : «وقل الحمد لله سيريكم...»	۲۶۴
النوبة الثالثة :	
تأويل : «انك لاتسع الموتى...»	۲۶۵
تأويل : «واذا وقع القول عليهم...»	۲۶۵

صفحة	صفحة
٢٦٨	٢٦٦
نرسیده	کفتاریبیرطریقّت دربارہ سالکی کہ بدوست
٢٦٨	٢٦٧
	تأویل: «انما امرت ان اعبد رب...»

٢٨ - سورة القصص - مكية (٨٨ آية)

٢٧٨	تفسير آية (١٤): «فرددناه الى امه كى تفرعيناها...»
٢٧٩	تفسير آية (١٤): «ولما بلغ اشده واستوى...»
٢٨٠	تفسير آية (١٥): «ودخل المدينة على حين غفلة...»
٢٨١	تفسير آية (١٦): «قال رب انى ظلمت نفسى...»
٢٨١	تفسير آية (١٧): «قال رب بما انعمت على...»
٢٨٢	تفسير آية (١٨): «فاصبح فى المدينة...»
٢٨٢	تفسير آية (١٩): «فلما ان اراد ان بيطش...»
٢٨٣	تفسير آية (٢٠): «وجاء رجل من اهل المدينة...»
٢٨٣	تفسير آية (٢١): «فخرج منها خائفاً يتربص...»
٢٨٣	تأويل: «بسم الله الرحمن الرحيم»
٢٨٤	تأويل: «طسم»
٢٨٥	تأويل: «نتلوا عليك من نباء موسى...»
٢٩٢	تفسير آية (١٤): «فرددناه الى امه كى تفرعيناها...»

٣- النوبة الاولى

٢٨٧-٢٦٢	ترجمه آیات ٢٢ تا ٤٣ ازسورة القصص
	النوبة الثانية:
٢٧٧	تفسير آية (٣٣): «ولما توجه تلقاه مدين...»

١- النوبة الاولى

٢٦٩-٢٧٣	ترجمه آیات ١ تا ٢١ ازسورة القصص.
	النوبة الثانية:
٢٧٣	محل نزول سورة القصص وآيات ناسخ ومنسوخ وشمارة حروف وآيات تفسير «طسم» (١) وآية (٢) «تلك ايات الكتاب المبين»
٢٧٤	تفسير آية (٣) «نتلوا عليك من نباء موسى...»
٢٧٤	تفسير آية (٤): «ان فرعون علا فى الارض...»
٢٧٤	تفسير آية (٥): «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا...»
٢٧٤	تفسير آية (٦): «ونمكن لهم فى الارض...»
٢٧٥	تفسير آية (٧): «واوحينا الى ام موسى...»
٢٧٦	تفسير آية (٨): «فالتقطه آل فرعون...»
٢٧٦	تفسير آية (٩): «وقالت امرات فرعون قوت عين...»
٢٧٦	تفسير آية (١٠): «واصبح فوآداً موسى فارغاً...»
٢٧٧	تفسير آية (١١): «وقالت لاخته قصيه...»
٢٧٨	تفسير آية (١٢): «وحر مناعليه المراضع...»

صفحه	صفحه	
تفسیر آیه (۴۱) : «وجعلناهم ائمة یدعون...» ۳۰۶	تفسیر آیه (۲۴) : «ولما ورد ماء مدين...» ۲۹۳	
تفسیر آیه (۴۲) : «واتبعناهم في هذه الدنيا...» ۳۰۶	تفسیر آیه (۲۴) : «فسقى لهم اثم تولى الى الظل...» ۲۹۴	
تفسیر آیه (۴۳) : «ولقد اتينا موسى الكتاب...» ۳۰۷	تفسیر آیه (۲۵) : «فجاءته احديهما تمشى...» ۲۹۴	
النوبة الثالثة :		
تأويل : ولما توجه تلقا مدين...» ۳۰۷	تفسیر آیه (۲۶) : «قالت احديهما يا ابت استأجره...» ۲۹۵	
سخن پير طريقت در اينكه همه خلق را محنت از دورى است و اين بيچاره را از نزديكى . ۳۱۰	تفسیر آیه (۲۷) : «قال انى اريد ان انكحك احدى ابنتى...» ۲۹۵	
تأويل : «فلما قضى موسى الاجل...» ۳۱۰	تفسیر آیه (۲۸) : «قال ذلك بينى وبينك...» ۲۹۶	
تأويل : «يا موسى الق عصاك...» ۳۱۱	تفسیر آیه (۲۹) : «فلما قضى موسى الاجل...» ۲۹۸	
۳ - النوبة الاولى		
ترجمه آیات ۷۵ تا ۷۴ از سوره القصص ۳۱۸-۳۱۲	تفسیر آیه (۳۰) : «فلما اتىها نودى من شاطيء الواد...» ۲۹۹	
النوبة الثانية :		
تفسیر آیه (۳۳) : «وما كنت بجانب الغربى...» ۳۱۹	تفسیر آیه (۳۱) : «وان الق عصاك فلما رآها» ۳۰۰	
تفسیر آیه (۳۵) : «ولكننا انشأنا قروناً...» ۳۱۹	تفسیر آیه (۳۲) : «اسلك يدك فى جيبك...» ۳۰۰	
تفسیر آیه (۳۶) : «وما كنت بجانب الطور...» ۳۲۰	تفسیر آیه (۳۳) : «قال رب انى قتلت منهم نفساً...» ۳۰۱	
تفسیر آیه (۳۷) : «ولولا ان تصيبهم مصيبة...» ۳۲۱	تفسیر آیه (۳۴) : «واخى هرون هرافح منى...» ۳۰۱	
تفسیر آیه (۳۸) : «فلما جاءهم الحق من عندنا...» ۳۲۱	تفسیر آیه (۳۵) : «قال سنشد عضدك باخيك» ۳۰۱	
تفسیر آیه (۳۹) : «فل فأتوا بكتاب من عند الله...» ۳۲۲	داستان حضرت موسى	
تفسیر آیه (۴۰) : «فان لم يستجيبوا لك...» ۳۲۲	تفسیر آیه (۳۶) : «فلما جاءهم موسى بآياتنا بيناً...» ۳۰۴	
تفسیر آیه (۴۱) : «ولقد وصلنا لهم القول...» ۳۲۳	تفسیر آیه (۳۷) : «وقال موسى ربى اعلم بمن جاء...» ۳۰۵	
تفسیر آیه (۴۲) : «الذين اتيناهم الكتاب...» ۳۲۳	تفسیر آیه (۳۸) : «وقال فرعون يا ايها الملاء...» ۳۰۵	
تفسیر آیه (۴۳) : «واذا يتلى عليهم قالوا امنا...» ۳۲۳	تفسیر آیه (۳۹) : «واستكبر هو و جنوده فى الارض...» ۳۰۶	
تفسیر آیه (۴۴) : «اولئك يؤتون اجرهم مرتين...» ۳۲۳	تفسیر آیه (۴۰) : «فاخذناه و جنوده فنهذناهم...» ۳۰۶	
تفسیر آیه (۴۵) : «واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه...» ۳۲۴		
تفسیر آیه (۴۶) : «انك لا تهدى من احببت...» ۳۲۵		
تفسیر آیه (۴۷) : «وقالوا ان نتبع الهدى...» ۳۲۶		
تفسیر آیه (۴۸) : «وكم اهلكنا من قرية بطرت...» ۳۲۷		

صفحة	صفحة
٣٣٧	تفسير آية (٥٩) : « وما كان ربك مهلك
٣٣٧	القرى... »
	٣٢٧
	تفسير آية (٦٠) : « وما اوتيتهم من شيء... »
	٢٢٧
	تفسير آية (٦١) : « امن وعدناه وعداً... »
	٣٢٧
	تفسير آية (٦٢) : « و يوم يناديهم فيقول... »
	٣٢٨
	تفسير آية (٦٣) : « قال الذين حق عليهم
	القول... »
	٣٢٨
	تفسير آية (٦٤) : « وقيل ادعوا
	شركاءكم... »
	٢٢٩
	تفسير آية (٦٥) : « و يوم يناديهم فيقول
	ماذا... »
	٣٢٩
	تفسير آية (٦٦) : « فعميت عليهم
	الانباء... »
	٣٢٩
	تفسير آية (٦٧) : « فاما من تاب و امن
	و عمل صالحاً... »
	٢٣٠
	تفسير آية (٦٨) : « و ربك يخلق ما
	يشاء... »
	٣٣٠
	تفسير آية (٦٩) : « و ربك يعلم ما تكن
	صدورهم... »
	٣٣١
	تفسير آية (٧٠) : « و هو الله لا اله الا هو
	له الحمد... »
	٣٣١
	تفسير آية (٧١) : « قل ارايتم ان جعل الله الليل... »
	٣٣٢
	تفسير آية (٧٢) : « قل ارايتم ان جعل الله
	عليكم النهار... »
	٣٣٢
	تفسير آية (٧٣) : « و من رحمته جعل لكم
	الليل... »
	٣٣٢
	تفسير آية (٧٤) : « و يوم يناديهم فيقول... »
	٢٣٢
	تفسير آية (٧٥) : « و نزعنا من كل امة
	شبيداً... »
	٣٣٣
	النوبة الثالثة
	٣٣٤
	تأويل : « و ما كنت بجانب الغربي... »
	٣٣٤
	سخن بير طريقت در مناجات .
	٣٣٤
	تأويل : « و ما كنت بجانب الطور... »
	٣٣٤
	تأويل : « انك لا تهدى من احببت... »
	٣٣٧
	سخن بير طريقت در كار وعمل
	٣٣٧
	٤ - النوبة الاولى
	ترجمة آيات ٧٦ تا ٨٨ از سورة القصص .
	٣٣٩-٣٤٢
	النوبة الثانية
	تفسير آية (٧٦) : « ان قارون كان من قوم
	موسى... »
	٣٤٢
	تفسير آية (٧٧) : « و ابتغ فيما اتيتك
	الله... »
	٣٤٤
	تفسير آية (٧٨) : « قال انما اوتيته على
	علم... »
	٣٤٥
	تفسير آية (٧٩) : « فخرج على قومه في
	زينته... »
	٣٤٦
	تفسير آية (٨٠) : « وقال الذين اوتوا العلم
	ويلكم... »
	٣٤٦
	تفسير آية (٨١) : « فخشفنا به و بداره
	الارض... »
	٣٤٧
	داستان قارون و حضرت موسى
	٣٤٧
	تفسير آية (٨٢) : « و اصبح الذين تمنوا
	مكانه... »
	٣٥٢
	تفسير آية (٨٣) : « تلك الدار الاخرة
	نجعلها... »
	٣٥٤
	تفسير آية (٨٤) : « من جاء بالحسنة فله
	خير... »
	٣٥٤
	تفسير آية (٨٥) : « ان الذي فرض عليك
	القران... »
	٣٥٥
	تفسير آية (٨٦) : « و ما كنت ترجوا ان
	يلقى اليك... »
	٣٥٦
	تفسير آية (٨٧) : « و لا يصدنك عن آيات
	الله... »
	٣٥٦

صفحة	صفحة
۳۵۸	تأویل : « فخشفنا به وبداره الارض... »
۳۵۹	تأویل : « تلك الدار الاخرة نجعلها ... »
۳۵۹	تأویل : « ان الذين فرض عليك القران... »
۳۶۰	سخن پیر طریقت در جمع و تفرقت .
۳۶۰	سخن پیر طریقت در مناجات .
	تفسیر آیه (۸۸) : « ولا تدع مع الله الهاً آخر... »
	النوبة الثالثة :
	تأویل : « ان قارون كان من قوم موسى... » ۴۵۷

۲۹ - سورة العنكبوت - مكية (۶۹ آیه)

۳۸۱	تفسیر آیه (۱۴) : « وقال الذين كفروا... »
	تفسیر آیه (۱۴) : « و ليحملن اثقالهم وانثالا ... »
۳۷۱	تفسیر آیه (۱۴) : « و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه ... »
۳۷۲	تفسیر آیه (۱۵) : « فانجيناه و اصحاب السفينة ... »
۳۷۲	تفسیر آیه (۱۶) : « و ابرهيم اذ قال لقومه ... »
۳۷۳	تفسیر آیه (۱۷) : « انما تعبدون من دون الله... »
۳۷۳	تفسیر آیه (۱۸) : « وان تكذبوا فقد كذب... »

النوبة الثالثة

۳۷۴	تأویل : « بسم الله الرحمن الرحيم »
۳۷۵	تأویل : « آلم »
۳۷۵	تأویل : « احسب الناس ان يتركوا ... »
۳۷۶	تأویل : « ولقد فتنا الذين من قبلهم... »
۳۷۷	تأویل : « من كان يرجوا لقاء الله... »
۳۷۸	سخن پیر طریقت در مناجات .
۳۷۸	سخن عبدالعزیز بن عمیر

۲- النوبة الاولى

۳۷۹ - ۳۸۴	ترجمه آیات ۱۹ تا ۴۵ از سورة العنكبوت
-----------	---

	۱- النوبة الاولى
۳۶۳	ترجمه آیات ۱ تا ۸ از سورة العنكبوت
	النوبة الثانية :
	محل نزول سوره و آیات ناسخ و منسوخ وعدد آیات و كلمات و حروف و فضيلت و اجر قرائت آن
۳۶۶	تفسیر آیه (۱) : « الم »
۳۶۶	تفسیر آیه (۲) : « احسب الناس ان يتركوا... »
۳۶۶	تفسیر آیه (۳) : « و لقد فتنا الذين من قبلهم... »
۳۶۷	تفسیر آیه (۴) : « ام حسب الذين يعلمون... »
۳۶۷	تفسیر آیه (۵) : « من كان يرجوا لقاء الله... »
۳۶۸	تفسیر آیه (۶) : « ومن جاهدنا فما يجاهد... »
۳۶۸	تفسیر آیه (۷) : « والذين آمنوا و عملوا الصالحات... »
۳۶۸	تفسیر آیه (۸) : « ووصينا الانسان بوالديه... »
۳۶۸	تفسیر آیه (۹) : « و الذين آمنوا و عملوا الصالحات... »
۳۶۹	تفسیر آیه (۱۰) : « و من الناس من يقول آمنا... »
۳۷۰	تفسیر آیه (۱۱) : « و ليعلمن الله الذين امنوا... »

صفحة	صفحة
	الجزء الحادى والعشرون
	ترجمه آيات ٤٦ و ٤٧ ازسورة المنكبوت . ٣٨٤
	النوبة الثانية:
	تفسير آية (١٩) : « او لم يروا كيف يبديء
٤٩١	الله ... »
	تفسير آية (٢٠) : « قل سيروا فى الارض
٣٩١	فانظروا ... »
	تفسير آية (٢١) : « يعذب من يشاء و
٣٩١	يرحم ... »
	تفسير آية (٢٢) : « و ما انتم بمعجزين فى
٣٩٢	الارض ... »
	تفسير آية (٢٣) : « و الذين كفروا بآيات
٣٩٢	الله ... »
	تفسير آية (٢٤) : « فما كان جواب قومه
٣٩٣	تفسير آية (٢٥) : « و قال انما اتخذتم من
	دون الله ... »
	تفسير آية (٢٦) : « فامن له لوط و قال انى
٣٩٣	مهاجر ... »
	تفسير آية (٢٧) : « و وهبنا له اسحق و
٣٩٣	يعقوب ... »
	تفسير آية (٢٨) : « ولوطاً اذ قال لقومه... »
٣٩٥	تفسير آية (١٩) : « ائتمكم لتأتون
	الرجال ... »
٣٩٦	تفسير آية (٢٠) : « قال رب انصرنى على
	القوم ... »
	تفسير آية (٢١) : « و لما جاءت رسلنا
٣٩٧	ابراهيم ... »
	تفسير آية (٢٢) : « قال ان فيها لوطاً ... »
٣٩٨	تفسير آية (٢٣) : « و لما ان جاءت رسلنا
	لوطاً ... »
٣٩٨	تفسير آية (٢٤) : « انا منزلون على اهل... »
٣٩٨	تفسير آية (٢٥) : « ولقد نر كنا منها آية... »
٣٩٩	تأويل : « اولم يروا كيف يبديء الله ... »
٣٩٨	سخن پير طريقت در مناجات
٣٩٨	سخن پير طريقت
٣٩٨	تأويل : « و ما انتم بمعجزين فى الارض ... »
٣٩٩	تأويل : « و الذين كفروا بآيات الله ... »
٣٩٩	تأويل : « ان الصلوة تنهى عن الفحشاء ... »
	٣ - النوبة الاولى
	ترجمه آيات ٤٨ تا ٦٩ از
٤٠٠ - ٤٠٤	سورة المنكبوت

صفحة	صفحة
	النوبة الثانية:
٤١٢	تفسير آية (٦١) : « ولئن سألتهم من خلق السموات ... »
٤١٣	تفسير آية (٦٢) : « وما هذه الحيوة الدنيا الا ... »
٤١٣	تفسير آية (٦٣) : « فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله ... »
٤١٣	تفسير آية (٦٤) : « ليكفروا بما آتيناهم... »
٤١٤	تفسير آية (٦٥) : « او لم يروا انا جعلنا حرماً ... »
٤١٤	تفسير آية (٦٦) : « ومن اظلم ممن افترى على الله ... »
٤١٤	تفسير آية (٦٧) : « والذين جاهدوا فينا... »
	النوبة الثالثة:
٤١٥	تأويل : « و ما كنت تتلوا من قبله ... »
٤١٦	تأويل : « بل هو آيات بينات ... »
٤١٦	سخن پير طريقت درباره آتش دل .
٤١٧	تأويل : « يا عبادى الذين آمنوا ان ارضى واسعة ... »
٤١٧	داستان بوسعيد خراز .
٤١٧	داستان ابراهيم لدهم .
٤١٨	سخن پير طريقت درباره مفرور دسترالله .
٤١٨	داستانی ديگر ازا ابراهيم ادهم .
٤٢٠	تأويل : « ... و ان الدار الاخرة لهى الحيوان »
٤٢٠	تأويل : « والذين جاهدوا فينا ... »
	تفسير آية (٦٨) : « و ما كنت تتلوا من قبله ... »
٤٠٤	تفسير آية (٦٩) : « بل هو آيات بينات... »
٤٠٤	تفسير آية (٧٠) : « و قالوا لو لا انزل عليه ... »
٤٠٦	تفسير آية (٧١) : « او لم يكفهم انا انزلنا... »
٤٠٧	تفسير آية (٧٢) : « قل كفى بالله بينى و بينكم ... »
٤٠٨	تفسير آية (٧٣) : « ويستجلبونك بالعذاب ولو لاجل ... »
٤٠٨	تفسير آية (٧٤) : « يستجلبونك بالعذاب ان جهنم ... »
٤٠٨	تفسير آية (٧٥) : « يوم يفشيهم العذاب من فوقهم ... »
٤٠٩	تفسير آية (٧٦) : « يا عبادى الذين آمنوا لن ارضى ... »
٤٠٩	تفسير آية (٧٧) : « كل نفس ذائقة الموت... »
٤٠٩	تفسير آية (٧٨) : « و الذين آمنوا وعملوا الصالحات ... »
٤١٠	تفسير آية (٧٩) : « الذين صبروا على ربهم ... »
٤١٠	تفسير آية (٨٠) : « و كاين من دابة لا تحمل... »

٣٠- سورة الروم - مكية (٦٠ آية)

٤٢٥	آيات وناسخ ومنسوخ وفضيلت واجر قرائت سورة .
٤٢٥	تفسير آية (١) : «الم»
٤٢٥	تفسير آية (٢) : « غلبت الروم »
٤٢٥	تفسير آية (٣) : « فى ادنى الارض ... »

١- النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٩ از سورة الروم .

٤٢٢ - ٤٢٤

النوبة الثالثة

محل نزول سورة و عدد حروف و كلمات و

صفحه	صفحه
تفسير آية (٤١) : « مبین الیه و اتقوه... »	٤٥٢
تفسير آية (٤٢) : « من الذین فرقوا دینهم ... »	٤٥٢
تفسير آية (٤٣) : « واذامن الناس ضر... »	٤٥٣
تفسير آية (٤٤) : « لیکفروا بما ائیناهم... »	٤٥٤
تفسير آية (٤٥) : « ام انزلنا علیهم سلطاناً ... »	٤٥٤
تفسير آية (٤٦) : « واذاذقنا الناس رحمة.. »	٤٥٤
تفسير آية (٤٧) : « او لم یروا ان الله یبسط الرزق ... »	٤٥٤
النوبة الثالثة:	
تأویل : « ومن آیاته ان خلقکم... »	٤٥٥
تأویل : « ومن آیاته خلق السموات والارض... »	٤٥٥
سخن پیر طریقت در باره قیامت .	٤٥٦
تأویل : « ... وله المثل الاعلی »	٤٥٦
تأویل : « فاقم وجهک للذین حنیفاً ... »	٤٥٧
٣ - النوبة الاولى	
ترجمة آیات ٣٨ تا ٦٠ از سورة الروم ٤٦٣-٤٥٩	
النوبة الثانية :	
تفسير آية (٤٨) : « فات ذا القربى حفا و المسکین ... »	٤٦٣
تفسير آية (٤٩) : « و ما ائیتیم من رباً لیربوا ... »	٤٦٤
تفسير آية (٥٠) : « الله الذی خلقکم ثم رزقکم ... »	٤٦٥
تفسير آية (٥١) : « ظهر الفساد فی البر و البحر ... »	٤٦٥
تفسير آية (٥٢) : « قل سیروا فی الارض فانظروا... »	٤٦٦
تفسير آية (٥٣) : « فاقم وجهک للذین القیم ... »	٤٦٦
تفسير آية (٤٤) : « من کفر فعلیه کفره... »	٤٦٧
تفسير آية (٤٥) : « ليجزى الذین آمنوا و عملوا ... »	٤٦٧
تفسير آية (٤٦) : « ومن آیاته ان یرسل الریاح ... »	٤٦٧
تفسير آية (٤٧) : « و تقدارسلنا من قبلك رسلاً ... »	٤٦٨
تفسير آية (٤٨) : « الله الذی یرسل الریاح... »	٤٦٨
تفسير آية (٤٩) : « وان کانوا من قبل ان ینزل ... »	٤٦٩
تفسير آية (٥٠) : « فانظر الی آثار رحمة الله... »	٤٦٩
تفسير آية (٥١) : « و لئن ارسلنا ریحاً فراه مصفاً ... »	٤٦٩
تفسير آية (٥٢) : « فانک لا تسمع الموتى ... »	٤٧٠
تفسير آية (٥٣) : « وما انت بهاد العمى عن ضلالتهم... »	٤٧٠
تفسير آية (٥٤) : « الله الذی خلقکم من ضعف... »	٤٧٠
تفسير آية (٥٥) : « و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ... »	٤٧١
تفسير آية (٥٦) : « و قال الذین اوتوا العلم و الایمان ... »	٤٧٢
تفسير آية (٥٧) : « فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا ... »	٤٧٢
تفسير آية (٥٨) : « و لقد ضربنا للناس فی هذا القران... »	٤٧٢
تفسير آية (٥٩) : « كذلك نطیع الله علی قلوبهم ... »	٤٧٢
تفسير آية (٦٠) : « فاصبر ان وعد الله حق... »	٤٧٢

صفحة	صفحة
٤٧٥	النوبة الثالثة :
٤٧٦	تأويل : « فات ذا القربى حقه ... »
٤٧٧	تأويل : « فانظر الى آثار رحمة الله ... »
	٤٧٥
	سخن شاه طريقت جنيد قدس سره .

٣١ - سورة لقمان - مكة (٣٣ آية)

٤٩١	تفسير آية (١٤) : « واذ قال لقمن لابنه وهو ... »
٤٩١	تفسير آية (١٤) : « ووصينا الانسان بوالديه ... »
٤٩٢	تفسير آية (١٥) : « وانجاهداك على ان تشرك ... »
٤٩٣	تفسير آية (١٦) : « يا بني انما انك متقال ... »
٤٩٣	تفسير آية (١٧) : « يا بني اقم الصلوة و امر ... »
٤٩٤	تفسير آية (١٨) : « ولا تصغر خدك للناس ... »
٤٩٥	تفسير آية (١٩) : « واقصد في مشيك ... »
	النوبة الثالثة :
٤٩٥	تأويل : « بسم الله الرحمن الرحيم »
٤٩٦	تأويل : « الم »
٤٩٦	تأويل : « تلك آيات الكتاب الحكيم »
٤٩٦	تأويل : « هدى ورحمة للمحسنين »
٤٩٧	تأويل : « ولقد آتينا لقمن الحكمة »
٤٩٨	تأويل : « واذ قال لقمن لابنه وهو ... »
٥٠٠	تأويل : « واقصد في مشيك واضض ... »

٣ - النوبة الاولى

٥٠٠ - ٥٠٣	ترجمه آيات ٢٠ تا ٣٤ از سورة لقمان .
-----------	-------------------------------------

١ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٩ از سورة لقمان .

٤٨٠ - ٤٨٣

النوبة الثانية :

عدد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول ٤٨٣

آيات ناسخ ومنسوخ . ٤٨٤

تفسير آية (١-٢) : « ألم - تلك آيات

الكتاب ... » ٤٨٤

تفسير آية (٣) : « هدى ورحمة للمحسنين » ٤٨٤

تفسير آية (٤) : « الذين يقيمون الصلوة ... » ٤٨٥

تفسير آية (٥) : « اولئك على هدى من ربهم ... » ٤٨٥

تفسير آية (٦) : « ومن الناس من يشتري لهو الحديث ... » ٤٨٦

تفسير آية (٧) : « واذ تتلى عليه آياتنا ... » ٤٨٧

تفسير آية (٨) : « ان الذين آمنوا و عملوا ... » ٤٨٧

تفسير آية (٩) : « خالدين فيها وعد الله ... » ٤٨٨

تفسير آية (١٠) : « خلق السموات بغير عمد ... » ٤٨٨

تفسير آية (١١) : « هذا خلق الله فارونى ... » ٤٨٨

تفسير آية (١٢) : « ولقد آتينا لقمن الحكمة ... » ٤٨٩

صفحة	تفسير آية (٢٠) : « اولم تروا ان الله... »	صفحة	تفسير آية (٢١) : « واذا قيل لهم اتبعوا... »
٥٠٤	تفسير آية (٢٠) : « ذلك بان الله هو الحق .. »	٥٠٥	تفسير آية (٢٢) : « ومن يسلم وجهه الى الله .. »
٥٠٨	تفسير آية (٢١) : « الم تر ان الفلك تجري .. »	٥٠٥	تفسير آية (٢٣) : « و من كفر فلا يحزنك .. »
٥٠٨	تفسير آية (٢٢) : « و اذ غشيه موج كالظلل .. »	٥٠٦	تفسير آية (٢٤) : « نعمتهم قليلا ثم نظروا .. »
٥٠٨	تفسير آية (٢٣) : « يا ايها الناس اتقوا .. »	٥٠٦	تفسير آية (٢٥) : « و لئن سألتهم من خلق .. »
٥٠٨	تفسير آية (٢٤) : « وان الله عنده علم الساعة .. »	٥٠٦	تفسير آية (٢٦) : « لله ما في السموات و الارض .. »
٥٠٩	النوبة الثالثة :	٥٠٦	تفسير آية (٢٧) : « ولو ان ما في الارض من شجرة .. »
٥١٠	تأويل : « الم تروا ان الله مسخر .. »	٥٠٦	تفسير آية (٢٨) : « ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس .. »
٥١٠	سخن بايزيد بسطامي	٥٠٧	تفسير آية (٢٩) : « الم تر ان الله يولج .. »
٥١١	سخن بيرطريقت		
٥١٢	تأويل : « ان الله عنده علم الساعة .. »		
٥١٣	سخن بيرطريقت دربارہ دليل يافت دوستی		

٣٢ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة

مكية (٣٠ آيه)

صفحة	تفسير آية (٣) : « ام يقولون افتريه .. »	١ - النوبة الاولى
٥١٧	تفسير آية (٤) : « الله الذي خلق السموات .. »	ترجمة آيات ١ تا ١٥ از سورة السجدة .
٥١٨	تفسير آية (٥) : « يدبر الامر من السماء الى الارض .. »	٥١٤ - ٥١٦
٥١٨	تفسير آية (٦) : « ذلك عالم الغيب و الشهادة .. »	٥١٦
٥٢٠	تفسير آية (٧) : « الذي احسن كل شيء خلقه .. »	سجده واجب
٥٢٠	تفسير آية (٨) : « ثم جعل نسله من سلالة .. »	النوبة الثانية :
		نام سوره و شماره آيات و كلمات و حروف و محل نزول، آيات ناسخ و منسوخ و فضيلت قرائت سوره
		٥١٦
		٥١٧
		تفسير آية (٢-١) : « الم تنزيل الكتاب .. »

صفحة	تفسير آية
٥٣٦	تفسير آية (٤٠) : « واما الذين فسقوا .. »
٥٣٦	تفسير آية (٤١) : « لنذيقهم من العذاب الأدنى .. »
٥٣٦	تفسير آية (٤٢) : « ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه .. »
٥٣٦	تفسير آية (٤٣) : « ولقد اتينا موسى الكتاب .. »
٥٣٧	تفسير آية (٤٤) : « وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا .. »
٥٣٧	تفسير آية (٤٥) : « ان ربك هو يفعل بينهم .. »
٥٣٧	تفسير آية (٤٦) : « او لم يهد لهم كم اهلكنا .. »
٥٣٧	تفسير آية (٤٧) : « او لم يروا انا نسوق الماء .. »
٥٣٨	تفسير آية (٤٨) : « و يقولون متى هذا الفتح .. »
٥٣٨	تفسير آية (٤٩) : « قل يوم الفتح لا ينفع الذين .. »
٥٣٨	تفسير آية (٥٠) : « فاعرض عنهم وانتظر .. »
النوبة الثانية :	
٥٣٩	تأويل : « تتجأ في جنوبهم عن المضاجع .. »
٥٤٠	سخن پير طريقت در باره خواب بردوستان حرام
٥٤٢	تأويل : « فلا تعلم نفس ما اخفى .. »
٥٤٢	سخن پير طريقت در باره روز پاداش و آسایش
٥٤٤	تأويل : « افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً .. »

صفحة	تفسير آية
٥٢١	تفسير آية (٩) : « ثم سويده و نفتح فيه .. »
٥٢١	تفسير آية (١٠) : « وقالوا اذا ضللتنا في الارض .. »
٥٢١	تفسير آية (١١) : « قل يتوفيكم ملك الموت .. »
٥٢١	تفسير آية (١٢) : « ولوترى اذا المجرمون ناكسوا .. »
٥٢٢	تفسير آية (١٣) : « ولو شئنا لاتينا كل نفس .. »
٥٢٢	تفسير آية (١٤) : « فذوقوا بما نسيتم لقاء .. »
٥٢٣	تفسير آية (١٥) : « انما يؤمن بآياتنا الذين .. »

النوبة الثالثة

٥٢٤	تأويل : « بسم الله الرحمن الرحيم »
٥٢٥	تأويل : « ألم »
٥٢٥	تأويل : « الله الذي خلق السموات .. »
٥٢٦	تأويل : « الذي احسن كل شىء .. »
٥٢٧	تأويل : « قل يتوفيكم الموت .. »

٢- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٦ تا ٣٠ از سوره

٥٢٨- ٥٣١

سجده

النوبة الثانية :

٥٣١	تفسير آية (١٦) : « تتجأ في جنوبهم عن المضاجع .. »
٥٣٥	تفسير آية (١٧) : « فلا تعلم نفس ما اخفى .. »
٥٣٥	تفسير آية (١٨) : « افمن كان مؤمناً كمن .. »
٥٣٥	تفسير آية (١٩) : « اما الذين امنوا وعملوا الصالحات .. »

خلاصہ فہرست

صفحہ

۵۴۶

۵۴۸

۵۵۶

۵۶۵

۵۶۳

۵۶۵

۶۶۸

۵۶۹

۲۵ - سورة الفرقان

۲۶ - سورة الشعراء

۲۷ - سورة النمل

۲۸ - سورة القصص

۲۹ - سورة الفتيون

۳۰ - سورة الروم

۳۱ - سورة لقمان

۳۲ - سورة السجدة

پایان فہرست مجلد ہفتم